العات اسلامی

دانشگاه تهران
تهران - ایران

دانشگاه مک‌گیل
مونترال - کانادا

کامل الصناعة الطبیة

علی بن عباس مجوسی اهوازی

جلد پنجم

ترجمه

دکتر سید محمد خالد غفاری

با مقدمه

دکتر مهدی محقق

تهران ۱۴۰۱

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب با حمایت مالی
بنیاد فرهنگی ـ خیریه
محمد نقی ترکمان
منتشر شده است.

موسسهٔ مطالعات اسلامی

دانشگاه مک‌گیل
مونترال - کانادا

دانشگاه تهران
تهران - ایران

کامل الصّناعة الطّبیّة

علی بن عبّاس مجوسی اهوازی

جلد پنجم

ترجمه

دکتر سیّد محمّد خالد غفّاری

با مقدّمه

و فهرست مجموعهٔ تاریخ پزشکی در اسلام و ایران

از

دکتر مهدی محقّق

تهران ۱۴۰۱

سرشناسه	مجوسی، علی بن عباس، - ۳۸۴ق.
عنوان و نام پدیدآور	کامل الصناعة الطبیة/ علی بن عباس مجوسی اهوازی؛ ترجمه سیدمحمدخالد غفاری؛ با مقدمه‌ای، [زیر نظر] درباره علم پزشکی در اسلام و ایران از مهدی محقق.
مشخصات نشر	تهران: نگارستان اندیشه: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل؛ مونترال: دانشگاه مک گیل، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	
شابک	978-622-7754-71-1
یادداشت	Ali Ibn-i Abbas-i Majusi Ahvazi. Kamol al-Sina at al-Tibbiyya
موضوع	پزشکی سنتی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴. پزشکی اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴. Traditional medicine -- Early works to 20th century
شناسه افزوده	غفاری، سیدمحمدخالد، ۱۳۲۲ -، مترجم. محقق، مهدی، ۱۳۰۸ -، مقدمه‌نویس. بنیاد فرهنگی ـ خیریه محمدنقی ترکمان. حامی.
رده‌بندی کنگره و رده‌بندی دیویی	R۱۲۸/۳ ۶۱۰
شماره کتابشناسی ملی	۷۷۴۳۸۳۷

کامل الصّناعة الطّبیّة

علی بن عباس مجوسی اهوازی

جلد پنجم

ترجمه سیّدمحمّدخالد غفاری

با مقدّمه و فهرست مجموعهٔ تاریخ پزشکی در اسلام و ایران از:

دکتر مهدی محقّق

موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل

با حمایت بنیاد فرهنگی ـ خیریه محمدنقی ترکمان

ناشر: نگارستان اندیشه

نوبت چاپ: نخست، ۱٤۰۱

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: نصر

قیمت: ۲۸۰۰۰۰ تومان

نشانی: فخر رازی، وحید نظری غربی، بن‌بست فرزانه، شماره ۱۱، واحد۳

تلفن: ٦٦٤٣٥٤١٦ ـ نمابر: ٦٦٩٤٢٥٤٢

info@cins.ir . www.cins.ir

دانشگاه تهران
تهران - ایران

دانشگاه مک گیل
مونترال - کانادا

موسسهٔ مطالعات اسلامی

انتشارات نگارستان اندیشه

شماره ۲۰

زیر نظر و اشراف

دکتر مهدی محقق

تهران ـ ۱۴۰۱

پیشگفتار

به‌نام خداوند گردان سپهر فروزنده‌ی ماه و ناهید و مهر

کتاب حاضر مجلّد **پنجم** از ترجمه‌ی فارسی « **کامل الصناعة الطّبیّه** » است که در قرن چهارم هجری با تشویق و حمایت فنا خسرو شهنشاه عضدالدوله دیلمی تألیف گشته و از این روی به **کتاب الملکی** شهرت یافته است. قول قفطی در تاریخ الحکماء (ترجمه، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷) در مورد این اثر چنین است: علی بن العباس المجوسی طبیبی است فاضل کامل، اصل وی از فارس. اخذ علم از شیخی از اهل فارس معروف به « ابی ماهر » نموده؛ و به مطالعه و مجاهده بر تصانیف متقدّمین اطلاع حاصل کرده. از برای عضدالدوله، کُنّاش مسمّی به مِلکی، تصنیف اوست؛ و فی‌الحقیقه کتابی جلیل است، مشتمل بر علمی و عملی، به تربیتی نیکو، میل مردم در آن عهد، به مدارست آن کتاب بود و طلبه ملازم آن بودند، تا آن‌که قانون ابن‌سینا، ظهور یافت، این وقت مِلکی، اندک متروک ماند و مِلکی در قسم عملی ابلغ است از قانون و قانون در علمی اثبت.

آقای دکتر سیّد محمّدخالد غفاری، استاد فاضل دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، آن زمان که دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه دولتی اصفهان بودند، با ایشان آشنایی حاصل کرده و پس از فراغت وی از تحصیل در دوره‌ی دکتری بود که با اشارت این حقیر به ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی پرداختند و تاکنون چهار مجلّد از آن به چاپ رسیده‌است که از این چهار مجلّد، سه مجلّد آن به‌وسیله‌ی مؤسّسه‌ی مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل کانادا، به زیور طبع آراسته گردیده است؛ و مجلّد چهارم به هزینه‌ی بنیاد فرهنگی خیریه‌ی محمد نقی ترکمان چاپ گشته است و امید چنان است که آقای دکتر سیّد محمّدخالد

غفاری پس از چاپ این مجلّد پنجم، بخش آخر این کتاب را نیز در مجلّدی دیگر به اتمام رسانند تا این مجموعه که کهن‌ترین اثر در پزشکی ایرانی -اسلامی است در دسترس جویندگان علم به‌ویژه در تاریخ پزشکی قرار گیرد. در ضمن به خواهش برخی از دوستان و دانشجویان مناسب دیده شد که فهرستی از آثار اینجانب و یا زیر نظر و با مقدمه‌ی اینجانب در آغاز این کتاب آورده شود.

در پایان لازم است از بنیاد فرهنگی خیریه‌ی محمد تقی ترکمان، سپاسگزاری نمایم.

مهدی محقّق

مدیر مؤسّسه‌ی مطالعات اسلامی

و

عضو پیوسته‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی

پانزدهم آبان ۱۴۰۰

مجموعه‌ی تاریخ علوم در اسلام

زیر نظر مهدی محقّق

موسّسه‌ی مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک‌گیل

۱- **دانشنامه در علم پزشکی**، **حکیم میسری** (کهن‌ترین مجموعه در علم پزشکی به شعر فارسی)، به اهتمام دکتر برات زنجانی و مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۶۶).

۲- **دو فرس‌نامه‌ی منثور و منظوم** (دو متن فارسی مشتمل بر شناخت انواع نژاد و پرورش و بیماری‌ها و روش درمان اسب)، به اهتمام دکتر علی سلطانی گِردفرامرزی و مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۶۶).

۳- **مفتاح الطّبّ و منهاج الطّلاب**، ابوالفرج علی‌بن‌الحسین‌بن‌هندو (کلید دانش پزشکی و برنامه‌ی دانشجویان آن)، به اهتمام دکتر مهدی محقّق و استاد محمّدتقی دانش‌پژوه، و تلخیص و ترجمه‌ی فارسی و انگلیسی و فهرست اصطلاحات پزشکی از دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۶۸).

۴- **آثار و احیاء**، رشیدالدّین فضل‌الله همدانی (متن فارسی دربارهٔ فنّ کشاورزی) به اهتمام دکتر منوچهر ستوده و استاد ایرج افشار و مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق(تهران ۱۳۶۸).

۵- **الشّکوک علی جالینوس**، محمّدبن‌زکریای رازی، با مقدّمه‌ی فارسی و عربی و انگلیسی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۷۲).

۶- **الأسؤلة و الاجوبة**، پرسش‌های ابوریحان بیرونی و پاسخ‌های ابن‌سینا، به انضمام پاسخ‌های مجدّد ابوریحان و دفاع ابوسعید فقیه معصومی از ابن‌سینا، به اهتمام دکتر مهدی محقّق و دکتر سیّد حسین نصر(کوالالامپور ۱۳۷۴، چاپ دوم انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ۱۳۸۳).

۷- **جرّاحی و ابزارهای آن**، ابوالقاسم خلف‌بن‌عباس زهراوی، ترجمه‌ی فارسی بخش سی‌ام کتاب التّصریف لمن عجز عن التّألیف، به اهتمام استاد احمد آرام و دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۷۴، چاپ دوم انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ۱۳۸۴).

۸- **طبّ الفقراء و المساکین**، ابن‌جزّار قیروانی، به اهتمام دکتر وجیهه کاظم آل‌طعمه، با مقدّمه‌ی فارسی و انگلیسی از دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۷۵).

۹- **رسالة حنین‌بن‌اسحق به علی‌بن‌یحیی درباره‌ی آثار ترجمه‌شده از جالینوس**، متن عربی با ترجمه‌ی فارسی و مقدّمه‌ی فارسی و انگلیسی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۷۸).

۱۰- **یادگار** (در دانش پزشکی و داروشناسی)، اسماعیل‌بن‌الحسن‌بن‌محمّدبن‌احمد الحسینی‌الجرجانی، معروف به سیّد اسماعیل جرجانی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۸۱).

۱۱- **تشریح بدن انسان معروف به تشریح منصوری**، منصوربن‌محمّدبن‌احمد شیرازی، به کوشش دکتر سیّد حسین رضوی برقعی (تهران ۱۳۸۳).

۱۲- **مختصر در علم تشریح**، حکیم ابوالمجد بیضاوی، تصحیح و تحقیق دکتر سیّد حسین رضوی برقعی، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۸۷).

۱۳- **ابن‌هندو، پزشک و فیلسوف طبرستانی و کتاب مفتاح‌الطّبّ او**، با مقدّمه‌ای درباره‌ی علم پزشکی در اسلام و ایران از دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۸۷).

۱۴- **کامل الصناعة الطّبّیّة**، علی‌بن‌عبّاس مجوسی اهوازی، ترجمه‌ی دکتر سیّد محمّدخالد غفاری، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق، جلد اوّل (تهران ۱۳۸۸).

۱۵- **کامل الصناعة الطّبّیّة**، علی‌بن‌عبّاس مجوسی اهوازی، ترجمه‌ی دکتر سیّد محمّدخالد غفاری، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق، جلد دوم (تهران ۱۳۸۸).

۱۶- **درآمدی بر دانشنامه‌ی تاریخ پزشکی در اسلام و ایران** (فهرست الفبائی اصطلاحات پزشکی و داروشناسی)، دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۸۹).

۱۷- **کامل الصناعة الطّبّیّة**، علی‌بن‌عبّاس مجوسی اهوازی، ترجمه‌ی دکتر سیّد محمّدخالد غفاری، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق، جلد سوم (تهران ۱۳۹۰).

۱۸ – **طب الفقراء و المساکین**، ابی‌جعفر احمدبن ابراهیم‌بن ابی‌خالدبن الجزار قیروانی، ترجمه و تصحیح عبدالله دده‌زاده، محمّد فردی شریبانی، یحیی حشمتی، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۹۶).

۱۹ – **کامل الصناعة الطّبیّة**، علی‌بن‌عبّاس مجوسی اهوازی، ترجمه‌ی دکتر سیّد محمّدخالد غفاری، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق، جلد چهارم (تهران ۱۳۹۹).

۲۰ – **کامل الصناعة الطّبیّة**، علی‌بن‌عبّاس مجوسی اهوازی، ترجمه‌ی دکتر سیّد محمّدخالد غفاری، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق، جلد پنجم، همین مجلّد (تهران،۱۴۰۰).

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم

به نام خدا

تو کز خون شیر و نوش از نیش و گل از خار می‌سازی

به چشم خلـــق شیـــرین ساز تلخ افسانه‌ی ما را

سپاس دادار دادگر را که عمری داد و توانی بخشید که بخش دیگری از کتاب طبیِ «کامِلُ الصِّناعَةِ الطِّبِّیّة» را ترجمه نمایم، تا بلکه به‌عنوان جلد پنجم از مجلّدات این ترجمه، چاپ گردد.

این بخش از این ترجمه، ترجمه‌ی مقاله‌های: پنجم و ششم و هفتم از جزء دوم (جزء عَمَلی) کتابِ «کُنّاش مَلِکی» یا همان کامل الصّناعة الطّبّیّة است که تاکنون چهار مجلّد از آن به چاپ رسیده و امید است که این بخش هم به عنوان مجلّد پنجم به همت خیراندیشان و با اشرافِ استاد دکتر مهدی محقّق به زیور چاپ آراسته گردد.

درباره ی مؤلّف کتاب، **علّی بن عبّاس مجوسی** (حکیم) اهوازی ارّجانی و امیری که این کتاب برای کتابخانه‌ی سلطنتی او تألیف شده است که: امیر عضدالدّوله‌ی دیلمی، امیر بغداد و بسیاری از نواحی غربی ایران و عراق امروزی بوده و اینکه: عنوان مشهور این کتاب که «کنّاش مَلِکی» یا همان «مَلِکی» است، اشاره‌ای به تألیف این کتاب برای کتابخانه‌ی همین امیر است در پیشگفتار مجلّدات پیشین این ترجمه توضیح داده‌ام.

سه مجلّد از چهار مجلّد چاپ‌شده‌ی این ترجمه که روی هم ترجمه‌ی جزء نخست یعنی، جز عِلْمی این کتاب‌اند از سوی «مؤسّسه‌ی مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل» کانادا، شعبه-ی دانشگاه تهران –که در آن زمان زیر نظر استاد محقق بود– به چاپ رسیده‌است و مجلّد چهارم آن که ترجمه‌ی مقاله‌های: اول و دوم و سوم و چهارم از جزء دوم کتاب، یعنی جزء عَمَلی آن است با حمایت مالی «بنیاد فرهنگی خیریه‌ی محمد نقی ترکمان» چاپ شده‌است و

قرار است که این مجلّد پنجم هم، از سوی همان بنیاد فوق‌الذّکر -که خدا خیرشان دهاد- چاپ گردد.

بی‌مناسبت نیست که در اینجا یک اشتباه را که در پیشگفتار استاد محقّق بر جلد چهارم این ترجمه آمده‌است تذکّر دهم و آن این است که: ایشان در آنجا گفته‌اند: «زمانی که غفّاری دانشجوی دکترای زبان و ادبیّات فارسی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج بودند با اشاره‌ی اینجانب این اثر را ترجمه کرده‌اند.»

و اشتباه در اینجاست که بنده دکترای زبان و ادبیّات فارسی را در دانشگاه دولتی اصفهان گرفته‌ام و هیچ‌وقت دانشجوی ادبیّات در دانشگاه آزاد کرج نبوده‌ام؛ و آشنایی استاد با اینجانب در همان دانشگاه اصفهان بود که ایشان برای تدریس متون نظم و نثر عربی به آنجا می‌آمدند و گویا در همان ایّام در دانشگاه آزاد اسلامی کرج هم تدریس داشتند و اشتباه از اینجا برای ایشان پیش آمده‌است؛ و آشنایی بیشتر استاد با بنده در دانشگاه اصفهان هم بدین‌گونه بود که: ایشان ترجمه ی دو قصیده‌ی مشهور عربی را به عنوان کار تحقیقی به اینجانب محوّل کردند که یکی از آنها قصیده‌ی منسوب به «نکفور فوکاس» امپراتور روم خطاب به خلیفه‌ی بغداد و درذَمّ اسلام و مسلمین بود و دیگری قصیده‌ی «ساسانیّه» از **ابودُلَف خزرجی** بود که آنها را در طول ترم ترجمه کردم و به ایشان تحویل دادم و پس از مدّتی که خدمتشان رسیدم درباره‌ی نظرهایی که در ترجمه برخی از ابیات و به‌ویژه، کلِّ قصیده‌ی منسوب به نکفور فوکاس، ابراز کرده بودم پرسشهایی کردند، و چون ایشان این قصیده‌ها را پیش از آن -چه در ایران و چه در خارج از ایران که برای تدریس ادبیّات عرب دعوت می‌شدند- به دانشجویان دیگری داده بودند و گویا نتیجه‌ی مطلوبی را نگرفته بودند و ترجمه‌ی اینجانب به‌نظرشان بهتر آمده بود؛ همین امر سبب توجّه بیشتر ایشان به اینجانب شده بود؛ و هنگامی که پس از فراغت از دوره‌ی دکتری برای دیدن ایشان در موسسه مطالعات اسلامی به خدمتشان رسیدم، این کتاب را آوردند و پیشنهاد ترجمه‌ی آن را به اینجانب دادند که پس از آن، کار به آنجا کشید که کشید و کامل‌الصّناعه و ترجمه‌ی آن همدم شب و روز و کار و بار غالب روزگار من گردید.

به هر حال، این بخش از ترجمه که قرار است به عنوان مجلّد پنجم این سلسله از ترجمه، چاپ گردد ترجمه‌ی هشتاد و دو بابِ مقاله‌ی پنجم و هیجده بابِ مقاله‌ی ششم و پنجاه و

یک بابِ **مقاله‌ی هفتم** از **جزء دوم** این کتاب است و امید است -اگر عمری و توانی باشد- بتوانم سه مقاله‌ی بازمانده‌ی آن را نیز ترجمه کنم.

در این ترجمه، به اصطلاح مشهور «زبان فارسی را پاس داشته‌ام» و تا آنجا که کار به سره‌نویسیهای مصنوع و متکلّف نرسد واژه‌ها و اصطلاحهای فارسی را بر واژه‌ها و اصطلاحهای عربی ترجیح داده‌ام و در بسیاری از موارد، اصطلاح یا واژه‌ی عربی متداول را در کنار واژه‌ی فارسی درمیان پرانتز آورده‌ام تا مبادا ابهامی ایجاد شود.

در این کار تا آنجا که دانسته‌ام نشانه‌های نگارشی را به‌کار برده‌ام و در این میان نشانه‌ی **دو قلاب** (کروشه) را برای دو منظور به‌کار گرفته‌ام: یکی برای آنچه در یکی از نسخه‌های بولاق یا سزگین بوده و در دیگری نبوده است و دیگری برای واژه یا عبارتی که جمله یا عبارت ناگویا یا ناقص متنهای مذکور را با آن توضیح داده یا تکمیل کرده‌ام.

در اینجا جای آن دارد که از دختر ارجمندم «میدیا» که در راه انداختن این مجلّد از ترجمه، زحمات فراوانی کشیدند بسیار سپاس کنم و از همسر گرامیم که موجبات فراغت خاطر و انجام کار را برایم میسر ساخته‌اند فراوان تشکر نمایم.

دکتر سیّد محمّد خالد غفّاری

سنندج، ۱۴۰۰/۰۸/۲۲

بسم الله الرّحمن الرّحیم

مقاله‌ی پنجم از جزء دوم از کتاب «کامِلُ الصّناعَةِ الطِّبّیّة» معروف به «مَلِکی»، تألیف علیّ بن عبّاسِ و این، هشتاد باب است[1].

باب **نخست**، درباره‌ی راه‌هایی که باید برای مداوای بیماری پیش‌آمده در هر یک از اندامها درپیش گرفته‌شود.

باب **دوم**، در مداوای **سردردِ** (صُداع) پیش‌آمده از گرمای تنها.

باب **سوم**، در مداوای سردردِ پیش‌آمده از گرمای خورشید[2].

باب **چهارم**، در مداوای سردرد پیش‌آمده از گرمایی که از درون بدن برخاسته است.

باب **پنجم**، در مداوای سردرد پیش‌آمده از **خون** و **صفرا**.

باب **ششم**، در مداوای سردرد پیش‌آمده از بدمزاجی سرد.

باب **هفتم**، در مداوای **سردرد** بلغمی و سودایی.

باب **هشتم**، در مداوای **سردرد** پیش‌آمده از راه‌بندها (سُدَد) و باد.

باب **نهم**، در مداوای **سردردی** که از **خلطی** در معده پیش‌آمده باشد.

۱- این عنوان از نسخه‌ی سزگین است و آن همان نسخه‌ی خطّی موجود در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول است که در سال ۱۴۰۵هـ ق/ ۱۹۸۵م، زیر نظر مرحوم فؤاد سزگین، محقّق نام‌آور کردتبار ترکیه‌ای ساکن آلمان از طرف «مؤسسه‌ی تاریخ علوم عربی و اسلامی»، وابسته به دانشگاه فرانکفورت آلمان به صورت عکسی چاپ شده است؛ در ضمن این مقاله در نسخه‌ی بولاق، هشتاد و دو(۸۲) باب است، و نیز، عنوان برخی از باب‌ها در این دو نسخه، کاملاً هماهنگ نیستند.

۲- در بولاق، ۳۳۳، تنها از گرماست.

باب دهم، در مداوای **سردرد** پیش‌آمده از ضربه و به‌دنبال زایمان.

باب یازدهم، در مداوای شقیقه (درد نیمه‌ی سر، درد گیجگاه).

باب دوازدهم، در مداوای **سرسام** (آماس سر و مغز و پرده‌های آن[۱]).

باب سیزدهم، در مداوای ماشَرا (ورم خونی و صفرایی مرکّب[۲]).

باب چهاردهم، در مداوای بیماری معروف به **لیثَرغُس** (مرگ کاذب، بی‌حرکتی عضلانی و ازکار افتادن هوش و حواس).

باب پانزدهم، در مداوای **سُباتِ** (خوابِ سنگین بیمارگونه) تنها.

باب شانزدهم، در مداوای **قوما** و آن، **سُبات سُهری**[۳] (اِغما و فراموشی قابل بازگشت) است.

باب هفدهم، در مداوای بیماریی که **فاطاحوس** / فوطوحوس (؟) نامیده می‌شود.

باب هجدهم، در تباه‌شدن یادآوری (ذِکر، حافظه).

باب نوزدهم، در مداوای تیرگی چشمِ همراه با **گرانی سر و سرگیجه** (سَدَر).

باب بیستم، در مداوای **صرع** (حمله و غش).

باب بیست و یکم، در مداوای سکته.

باب بیست و دوم، در مداوای **مالیخولیا**.

باب بیست و سوم، در مداوای بی‌قراری و اضطراب (قُطْرُب[۴]).

باب بیست و چهارم، در مداوای **عشق**.

باب بیست و پنجم، در مداوای فلج و سستی اندامها (اِسترخاء).

باب بیست و ششم، در مداوای سستی و **خواب‌رفتگی** اندامهای بدن (خَدَر).

باب بیست و هفتم، در مداوای **فلج** و رعشه‌ی صورت و کج شدن دهان (لَقوَه).

۱- بولاق، همان، در مداوای شقیقه است.

۲- برای توضیح بیشتر به «فرهنگ اغراض الطّبّیّه» دکتر تاجبخش در جلد دوم اَغراض، مراجعه شود.

۳- این واژه در برخی منابع لغوی به فتحِ س (سَهْر) و در برخی دیگر به کسرِ س (سِهْر) ضبط شده‌است.

۴- قُطرُب: پشّه‌ی آبی. چنین بیماری را در سرگردانی و ناآرامی و حرکت مداوم به هرطرف به پشّه‌ی آبی تشبیه کرده‌اند.

باب بیست و هشتم، در مداوای بیماری مرکّب از اِسترخاء و از جا درآمدن اندام و تشنّج پدیدآمده از قولنج.

باب بیست و نهم، در مداوای **تشنّج** پیش‌آمده از پُرینگی (اِمتلاء).

باب سی‌ام، در مداوای تشنّج پیش‌آمده از [خوردنِ] **بیش** (ریشه‌ای هندی بسیار سمّی).

باب سی و یکم، در مداوای **لرزش** اندام (رَعشه).

باب سی و دوم، در مداوای **گوژی** پشت (حَدَبَـه).

باب سی و سوم، در مداوای چشم‌درد (رَمَد).

باب سی و چهارم، در مداوای بادکردگی (انتفاخ).

باب سی و پنجم، در مداوای سخت‌گشتن بخش درونی پلک (جُساءُ الأجفان/ جُساءالعارض لِلمُلتَحَم).

باب سی و ششم، در مداوای خارش سخت پیش‌آمده برای چشم (حِکّةالعارضةللعین).

باب سی و هفتم، در مداوای **سَبَل** (پرده‌ی چشم) و **وَدَق** (نقطه‌های سرخ) و **طَرَفَه** (نقطه‌های سیاه) چشم.

باب سی و هشتم، در مداوای ظُفَره (ناخنه‌ی چشم، ناخنک: پرده‌واری به صورت مثلث که مانع دید می‌شود).

باب سی و نهم، در مداوای زخمهای چشم.

باب چهلم، در مداوای **جوشها** و دانه‌های ریز (بَثر، بُثورات) روی پوست.

باب چهل و یکم، در مداوای **چرک سفیدی** (مِدّة) که در **قرنیـّه** باشد.

باب چهل و دوم، در مداوای برآمدگی و تورّم عِنبیّه (نُتوالعِنبیّة).

باب چهل و سوم، در مداوای اَثَرِ [مانده بر روی چشم] و در مداوای **سفیدی** [روی چشم.]

باب چهل و چهارم، در مداوای **سرطان**.

باب چهل و پنجم، در مداوای آبِ **چشم** و در مداوای گشاد شدن بیش از حد سوراخ عنبیّه (انتشار).

باب چهل و ششم، در مداوای بیماریهای پلکها و نخست در مداوای **شِرناق** (برآمدگی در پلک بالایی چشم).

باب **چهل و هفتم**، در مداوای **گری** (جَرَب).

باب **چهل و هشتم**، در مداوای بَرَدْ (رطوبتی غلیظ که در پلک پدید می‌آید و ثابت می‌ماند).

باب **چهل و نهم**، در مداوای **تَحَجّر** (سخت شدن [پلک]) و **اِلتِزاق** (التصاق، به هم چسبیدن پلکها) و **شعیره** (آماس سخت و سرخ پلک).

باب **پنجاهم**، در مداوای موی اضافی و ریزش مو.

باب **پنجاه و یکم**، در مداوای **شپش** پلکها.

باب **پنجاه و دوم**، در مداوای **وَردینه** (وردینج: ورم سخت پرده‌های مُلتَحِمه).

باب **پنجاه و سوم**، در مداوای **سُلاق** (ستبر گشتن کناره‌های پلک).

باب **پنجاه و چهارم**، در مداوای **کُمنَه** (ضعیف شدن و کدر شدن بینایی) و **شَتره** (کوتاهی پلکها و بازماندن آنها).

باب **پنجاه و پنجم**، در مداوای **توته** (توثه: زگیلهای گوشتی پلکها) و **سَعفه** (زخمهای سر و صورت) و سَلْعْ (ترک پا و شکستگی سر).

باب **پنجاه و ششم**، در مداوای بیماریهای **ماق** (مجرای اشک) و نخست در مداوای ریزش اشک.

پنجاه و هفتم، در مداوای **غُدّه**.

باب **پنجاه و هشتم**، در مداوای **غَرْب** (اشک ریزش پیوسته).

باب **پنجاه و نهم**، در مداوای **شَبکَره** (شب کوری).

باب **شصتم**، در مداوای **درد گوش** برآمده از گرمی.

باب **شصت و یکم**، در مداوای **آماس گوش**.

باب **شصت و دوم**، در مداوای خون و چرک سفید در گوش.

باب **شصت و سوم** در مداوای راه‌بندِ (سُدّه‌ی) گوش.

باب **شصت و چهارم**، در مداوای آواز و وِزوِز گوش.

باب **شصت و پنجم**، در مداوای ناتوانی گوش (طَرَش).

باب **شصت و ششم**، در مداوای بیماریهای بینی.

باب **شصت و هفتم**، در مداوای بوی بدِ بینی.

باب شصت و هشتم، در مداوای گوشت فزونی در بینی.

باب شصت و نهم، در مداوای خونریزی بینی (رُعاف).

باب هفتادم، در مداوای «خَشم» احساس نکردن بوهاست.

باب هفتاد و یکم، در مداوای زُکام.

باب هفتاد و دوم، در مداوای بیماریهای زبان.

باب هفتاد و سوم، در مداوای جوشها و آماسی که در دهان باشد.

باب هفتاد و چهارم، در مداوای برفک (قُلاع).

باب هفتاد و پنجم، در مداوای ترکهای لبها.

باب هفتاد و ششم، در مداوای بیماریهای دندانها.

باب هفتاد و هفتم، درباره‌ی چیزهایی که دندانها را سفید و برّاق می‌کنند.

باب هفتاد و هشتم، در مداوای زخمهای لثّه و آماسهای آن.

باب هفتاد و نهم، در مداوای بدبویی دهان و گندگی آن.

باب هشتادم، در مداوای آبی که به‌هنگام خواب از دهان روان می‌گردد و آبی که از دهان بچه‌ها جریان می‌یابد.

باب نخست

در بیان راه‌هایی که برای مداوای بیماری پدیدآمده در هرکدام از اندامها باید در پیش گرفته شود

و چون در دو مقاله‌ای که پیش از این مقاله بودند، راهی را بیان کردیم که در آن راه، برای مداوا، از بیماریها و ناخوشیها به‌سوی داروها و غذاهای سودمند برای آنها می‌رفتیم، اکنون ما در این مقاله راهی را در پیش می‌گیریم که در آن، از اندامها به‌سوی بیماریهایی که در آنها پدید می‌آیند و چاره‌اندیشی دارویی و غذایی که در هرکدام از این بیماریها سودمندند، رهسپار می‌گردیم.

و این، پس از آن خواهد بود که ما قوانین و راه‌های ویژه‌ی مداوا و بهبودی هریک از اندامهایی را که بیماری در آنها پیش بیاید، بیان می‌کنیم.

پس می‌گوییم که: پزشک باید در مداوای اندامهایی که بیمار شده‌اند هشت راه را در پیش بگیرد: راه نخست راهی است که از مزاج اندامِ بیمارشده، گرفته می‌شود؛ راه دوم از گوهر آن به دست می آید و راه سوم از آفرینش (خِلْقة) اندام و راه چهارم از جای آن اندام و راه پنجم از مشارکت آن اندام با اندامهایی که به آنها پیوسته است و با آنها شریک است و راه ششم از جای آن اندام و از مشارکت آن با دیگر اندامها هر دو با هم گرفته می‌شود؛ راه هفتم از نیروی آن اندام و از ارزش آن به‌دست می‌آید؛ راه هشتم از روشنی و تیزی حسِّ آن اندام و نیروی حسّ به‌دست می‌آید.

امّا راهیابی (استدلال) به مداوای اندام از مزاج طبیعی آن، بدین گونه است که: چون مزاج برخی از اندامها گرم است مانند گوشت و برخی از آنها سرد است، مانند عصب و برخی از آنها

معتدل است همچون پوست، پس هرگاه مزاج هرکدام از آنها دگرگون گشت و از حالت طبیعی خود خارج شد، برای مداوای آن به این نیاز است که: مزاج آن اندام به حالت طبیعی خود برگردد؛ و این، با به‌کارگیری غذاها و داروهایی است که در **مزاج طبیعی** خود با آن مزاج از حالت طبیعی بیرون رفته -که منظورم بدمزاجی پدیدآمده در آن اندام است- در تضاد باشند و **اندازه‌ی** مزاج دارو و غذا، به اندازه‌ی بیرون‌رفتن مزاج آن اندام از مزاج طبیعی‌اش باشد؛ تا آن اندام به مزاج طبیعی خود برگردد.

مثالی برای این مورد آن است که: اگر مزاج آن اندام **گرم** باشد مانند **گوشت** و بیماری **گرمی** در آن پدید آید -اگرِ بیرون رفتن اندام از مزاج طبیعی خود فراوان نباشد- در مداوای آن به دارویی نیاز است که **سردی** آن اندک باشد؛ و در این صورت، برگشت اندام به حالت طبیعی خود به سرعت انجام‌می‌گیرد.

امّا هرگاه بیماری **سردی** در آن پدید آید، نیازمند دارویی است که گرمای نیرومندی داشته‌باشد؛ زیرا اندام از مزاج طبیعی خود بسیار دور افتاده‌است و برگشت آن به مزاج طبیعی خود به کندی انجام می‌گیرد؛ و کار در اندامی که مزاج آن **سرد** باشد و بیماری **گرمی** در آن پدید آید به‌همین‌گونه انجام می‌گیرد و باید به‌همین‌گونه داروهای **سردی** در آن به‌کار رود.

امّا استدلال (راهیابی) برگرفته از **گوهر اندام** بر مداوای آن، از آن است که: گوهر برخی از اندامها سبک و ازهم‌پراکنده (مُتخلخل) است مانند ششها (ریه) و گوهر برخی از آنها درهم‌فشرده (کثیف) است؛ مانند گُرده‌ها (کلیه‌ها) و گوهر برخی از آنها میانه‌ای میان این دو حالت است؛ مانند گوهر کبد و سپرز (طحال)؛ پس هر اندامی که گوهری سبک داشته‌باشد نمی‌تواند داروهای نیرومند را بپذیرد؛ زیرا چنین دارویی نیروی اندام را از هم می‌پراکند؛ بلکه چنین اندامی نیازمند داروهای کم‌نیرو است.

امّا اندامی که گوهری درهم فشرده و سنگین دارد در مداوای خود نیازمند دارو های نیرومند است؛ زیرا می‌تواند در برابر آنها تاب بیاورد و از آنها به درد نمی‌آید؛ و اندامی که گوهری میانِ سبک و سنگین دارد نیازمند دارویی است که نه سبک باشد و نه سنگین.

امّا راهیابی برگرفته از **خلقت اندام** از آن است که: برخی از اندامها دارای تهیگاه (تجویف) هستند و برخی، آنهایی هستند که میان‌پُر (مُصْمَت)اند؛ و آنچه میان‌تهی (مجوّف) است؛ برخی از

آن، آنهایی هستند که از هر دو سوی بیرون و درون دارای تهیگاه‌اند؛ همچون ریه (ششها)؛ که ریه، از بیرون با فضای سینه و از درون با نایژه‌ها (شاخه‌های نای) و رگها، درمیان گرفته شده‌است.

امّا اندامهای میان‌پُر، همچون اعصاب دستها و پاها؛ هرگاه مادّه‌ای بر آنها فرو ریزد یا اندکی از فزونه‌ها در پیرامون آنها گِرد آید، این‌ها نیازمند داروهای نیرومندی هستند؛ زیرا چنین داروهایی را برمی‌تابند؛ و از این‌رو، در درمان اعصاب، داروهای نیرومندی همچون حبوبات و معجونها را به بیمار می‌خورانند.

و اندامهایی که تهیگاه آنها از هر دو سمت باشد، اینها اگر افزون بر این حالت، درهم‌فشرده بوده و جرمِ چسبنده‌ای داشته باشند به داروهایی نیاز دارند که در نیرو، میانه (متوسّط) باشند، و اگر جرم درهم نافشرده‌ای (متخلخلی) داشته باشند نیازمند داروهای کم‌توانی هستند؛ و امّا آنهایی که تنها در یک سمت دارای تهیگاه باشند، به داروهایی نیاز دارند که نیرومندتر از داروهای اندامهای دارای دو تهیگاه از دو سمت و ناتوان‌تر از داروهای اندامهای میان‌پر باشند.

امّا استدلال برگرفته از جای اندام بر مداوای آن، در مداوای بدمزاجی پدیدآمده در آن اندام از آن سود برده می‌شود؛ و آن بدین‌گونه است که: اگر [اندامی دیگر با اندام در حال مداوا] به‌گونه‌ای نزدیک باشد که دارو، در حالی که هنوز نیرویش به حال خود باقی مانده‌است، به آن برسد، در چنین موردی، به دارویی نیاز است که نیروی آن با نیروی بیماری برابر باشد؛ برای مثال [در مداوای] اندامهایی همچون مری و معده، که دارو بدون آنکه بر اندامی دیگر بگذرد و نیروی آن کاسته گردد، به سرعت به این دو اندام می‌رسد، [به چنین دارویی نیاز است].[۱]

و اگر اندام در حال مداوا، دور باشد و ممکن نباشد که دارو پیش از آن که نیروی خود را از دست بدهد به آن برسد، به دارویی نیاز است که نیروی آن از اندازه‌ی مورد نیاز آن اندام، بیشتر باشد؛ تا آن نیروی فزونی در راهی که دارو به‌سوی آن اندام می‌رود کاهش یابد و در آن، نیروی مورد نیاز اندام بیمار، باقی بماند و این به‌گونه ی همان کاری است که در مداوای ریه انجام می‌گیرد؛ که در مداوای آن، بر نیروی دارو افزوده می‌شود؛ زیرا دارویی که برای معالجه آن به‌کار

۱- عبارت متنهای در دسترس گویا نیستند.

برده می‌شود اگر از آنهایی باشد که در درون بدن بـه‌کـار بـرده شـوند، نیازمنـد آن اسـت کـه: نخـست بر دهان، سپس بـر مـری پـس از آن بـر معـده و بـه‌دنبـال آن بـر بَـوّاب و روده‌ی دوازده انگـشتی و روده‌ی روزه‌دار و سپس بر جداول و عُروقـی کـه در سـمت فرورفتـه‌ی کبـد و آنهـایی کـه در سـمت برآمده (محدّب) آن‌اند و بر عِرق اَجوف (رگ میان‌تهی) بگـذرد، سـپس بـه‌سـوی قلـب بـرود و پـس از آن به‌سوی ریه رهسپار گردد.

و اگر بـه‌کـارگیری دارو از بیـرون بـدن باشـد، چنـین دارویـی نیازمنـد آن اسـت کـه از پوسـت و سپس از ماهیچه‌ی سینه و از اسـتخوانهای دنـده‌هـا و از پـرده‌ی درون دنـده‌هـا و از پـرده‌ی پوشـشیِ (غشاء) فروگیرنده‌ی ریه بگـذرد و سـپس در جـرم خـودِ ریـه فـرو رود؛ و اگـر چنـین باشـد، پـس دارویی که ریه را با آن معالجه می‌کنند در هـر دو نـوع بـه‌کـارگیری آن، (کـاربرد درونـی و بیرونـی) - به‌ویژه آن داروهایی که از درون به‌کار گرفته می‌شوند- تـا هنگـامی کـه بـه ریـه مـی‌رسـد، نیـروی آن کاسته می‌شود و کم‌توان می‌گردد و این بـه‌سـبب رطـوبتی اسـت کـه از انـدامهای محـلِ گـذر دارو بـا آن آمیخته می‌گردد؛ پس اندازه‌ای که نیـاز اسـت کـه بـر نیـروی داروی معالجـه‌کننـده‌ی انـدامهای دور افزوده شود، به همان اندازه‌ای اسـت کـه مـا گمـان مـی‌کنـیم کـه دارو در رهگـذر خـود بـه‌سـوی آن اندام، آن را از دست می‌دهد.

و امّا راهیابی به‌دست آمده از انبـازی (مـشارکت) انـدام بـا دیگـر انـدامها، در مـداوای آن انـدام؟ در تهی‌سازی مادّه‌ی بیماری، از آن، سود بـرده مـی‌شـود؛ و آن بـدین‌گونـه اسـت کـه: اگـر مـا بخـواهیم مادّه‌ای را (مادّه‌ی بیماری را) از کبد، تهی سازیم نگـاه مـی‌کنـیم: اگـر آن مـادّه در سـمت فـرورفتـه‌ی (مقعّر) کبد باشد، آن را با داروی مُسهل تهی مـی‌سـازیم (اسـتفراغ مـی‌نمـاییم)؛ زیـرا، سـمت فرورفتـه کبد، با رگهای معروف به بَـوّاب و رگهـای معـروف بـه جـداول، بـا روده‌هـا، اَنبـاز (شـریک) اسـت؛ و اگر آن مادّه در سـمت برآمـده‌ی (مُحـدب) کبـد باشـد آن را بـا داروی فروریزنـده ی پیـشاب (مُـدِرّ)، تهی می سازیم؛ زیرا سمت برآمده‌ی کبد، با گُرده‌ها (کلیـه‌هـا) انبـاز اسـت؛ چـه گردنهـای کلیـه‌هـا بـا هم، عِرق اَجوفِ درآمده از سمت برآمده‌ی کبد را پخش می‌نمایند (انتشار می‌دهند).

امّا راهیابی به‌دست آمده از انبازی انـدام بـا انـدامهای اَنبـاز بـا آن و از جـای انـدام در مـداوای آن؟ در تهـی‌سـازی مـادّه و جـذب نمـودن و بیـرون کـشیدن آن، مـورد اسـتفاده قـرار مـی‌گیـرد؛ و آن بدین‌گونه است که: اگر مادّه‌ای به‌سوی یکی از اندامها فرو مـی‌ریخـت، مـا نگـاه مـی‌کنـیم کـه: اگـر آن

مادّه، به کُندی بـر ایـن انـدام فـرو مـی‌تراویـد، پـس ایـن انـدام آن را از اندامی کـه از آن دور امّـا در جایی همسو با آن است جذب می‌کنـد؛ نمونـه‌ای بـرای آن، ایـن اسـت کـه: انـدامی بیمـار، در بخـش بالایی بدن باشد و مادّه را از بخش پایینی بدن به‌سـوی خـود بکـشد؛ و یـا انـدام بیمـار در پـایین بـدن باشد و مادّه را از قسمت بالای بـدن اسـتفراغ نمایـد؛ در چنـین حـالتی، تهـی‌سـازی مـا از آن سـمتی که بیمار است خواهد بود؛ بدین‌گونه کـه: اگـر بیمـاری در سـمت راسـت باشـد، مـادّه ی بیمـاری را از سمت راست، تهی مـی‌سـازیم و اگـر در سـمت چـپ باشـد، مـادّه را از انـدامی کـه در سـمت چـپ است استفراغ می‌نماییم.

مثالی برای ایـن، آن اسـت کـه: هرگـاه مـادّه‌ی بیمـاری بـر انـدامی از انـدامهای بـالاتر از چنبرهـا (ترقوه‌ها)، فرو می‌ریخت، مـا آن را بـا گـشودنِ (فـصد) **قیفـال** (یکـی از وریـدهـای بـازو) آن سـمتی که بیمار است، تهی می‌سازیم؛ و اگر **مادّه**، در اندامی پـایین‌تـر از ترقـوه‌هـا باشـد و آن انـدام در وسـط بدن بوده، ما آن را با گـشودن رگ **اَکحَل** (وریـد میـانی دسـت) اسـتفراغ مـی‌نمـاییم؛ و اگـر مـادّه در بخش پایینی بدن باشد، آن را با گـشودن **باسلیقِ** (شـاهرگ دسـت) آن سـمتی کـه بیمـار اسـت تهـی می‌سازیم.

امّا هرگاه مادّه، داخل اندام شـده‌باشـد و فروریـزی آن بنـد آمـده‌باشـد و ایـن قرارگـرفتن مـادّه در آن اندام به تازگی روی داده‌باشـد و مانـدن آن در آن انـدام، بـه درازا نکـشیده باشـد، مـا آن مـادّه را از جایی که نزدیک به آن اندام بوده و با آن، انبـاز باشـد بیـرون مـی‌کـشیم؛ بـرای مثـال، اگـر مـادّه‌ای در زِهدان (رَحِمْ) جایگیر شده‌باشد، مـا آن را بـا ابزارهـای حجـامتی (شیـشه‌هـای حجـامتی) کـه آنهـا را بر ران [بیمـار] مـی‌گـذاریم بیـرون مـی‌کـشیم و یـا وریـد **صـافن** (سـیاهرگ پـایی) را مـی‌گـشاییم (حجامت می‌نماییم)؛ و اگر زمـانی دراز بـر جایگیرشـدن مـادّه در آن انـدام گذشـته باشـد، مـا آن را از خود آن اندام تهی مـی‌سـازیم؛ ماننـد همـان کـاری کـه در مـداوای **ذُبْحـه** (ورم هـر دو سـمت گلـو، اوریون) انجام می‌دهیم که: سرخ‌رگ (عِرق) زیر زبان را مـی‌گـشاییم، و یـا همـان‌گونـه کـه مـا چـرک سفید (مِدّة) را با شکافتن از زخم بیرون می‌کشیم.

امّا راهیابی به‌دست آمده از **نیرومندی** یا نـاتوانی اندام بـر مـداوای آن، بـدین‌گونـه اسـت کـه: اگـر آن اندام همچون مغز و قلب و کبـد، بنیـادی (اصـل) و سـرآغاز نیـروی بـدن باشـد و نیـروی بـدن از آن بـه دیگـر انـدامهای بـدن برسـد، و یـا همچـون معـده و حجـاب (حجـاب حـاجز) سـودمندی همگانی‌ای برای اندامهای فراوانی داشته‌باشد، و نیازمنـد گـردیم کـه بـه‌سـبب بیمـاریی کـه در آن و یـا

در اندامی دیگر پدید آمده‌است، دارویی را بـر آن فـرو ریـزیم، بایـد بپرهیـزیم و دوری کنیم از اینکـه: دارو، از آن داروهایی باشد کـه نیـروی آن انـدام را بـه یکبـاره از هـم بپراکنـد و یـا اینکـه از داروهـای بسیار سردکننده باشد و یا از داروهایی باشد که کیفیت آن، با آن اندام ناسازگار باشد.

امّا آنچه نیروی اندام را به یکباره از هم مـی‌پراکنـد؟ ماننـد آنکـه: مـا بـرای مـداوای کبـد یـا معـده، نیازمنـد دارویـی پراکنـده‌ساز گـردیم، کـه بایـد بـا داروی پراکنـده‌سـاز، داروهـای درهـم‌فـشرنده‌یِ (قابضِ) نیرومندِ خوش‌بویی را، بیامیزیم، تا نیروی این اندامها را برای آنها نگه دارد.

امّا دارویی که اندام را بـه‌سـختی سـرد مـی‌گردانـد؟ بـرای نمونـه: چنـان‌کـه معـده و کبـد، از روی سرشتی کم‌توان باشند، ما دارنده‌ی چنین معده و کبـدی را از نوشـیدن آب سـرد بـه‌هنگـام نوبـت تـب -اگرچه تب از تبهای بسیار سوزان (مُحرِقه) باشـد- بـاز مـی‌داریـم، تـا سـردی آنهـا افـزایش نیابـد؛ که به‌سبب آن، نیروی آنها از هم بپراکند و بیمار بمیرد.

امّا داروهایی که کیفیت آنها با اندام ناسازگار باشد؟ چنـان‌کـه: اگـر معـده و کبـدِ بیمـاری، کـم‌تـوان باشند، ما باید از اینکه بـه بیمـار، سـقمونیا یـا شُـبرُم (گـاوکُـشک) بـدهیم بپرهیـزیم؛ و اگـر ناچـار از به‌کار بردن داروی روان‌کننده باشیم، باید برخـی از داروهـایی را کـه کیفیـت سـازگاری داشـته باشـند با آن دارو بیامیزیم، تا آن داروی مسهل نیروی معده و کبد را از هم نپراکند.

امّا درباره‌ی راهیابی از تیزی و روشنی (ذَکـاء) حـسِّ انـدام بـه مـداوای آن، بایـد گفـت: اگـر انـدام از اندامهایی باشد کـه دریافـت (حـسّ) تیـز و روشـنی داشـته باشـند و مـا نیازمنـد باشـیم بـه‌سـبب بیماریی که دارد، دارویـی را بـر آن بریـزیم، نبایـد دارو را بـه یکبـاره بـر آن بریـزیم، بلکـه بایـد آن را اندک‌اندک و در دفعاتی فراوان در آن فرو ریزیم تـا مبـادا بـه‌سـبب سوزشـی کـه دارو پدیـد مـی‌آورد نیروی آن اندام از هـم بپراکنـد؛ و ایـن همـان کـاری اسـت کـه مـا در بیماریهـای چـشم، بـا ریخـتن اندک‌اندک دارو به وسیله‌ی لوله‌ی باریک (میل) بر آن، انجام می‌دهیم.

و اگر اندام، از اندامهایی باشد که نه، حـسّ فـراوان و نـه، تیـزی و روشـنی چنـدانی داشـته‌باشـد، و نیازمند باشیم که داروی نیرومنـدی را بـر آن بریـزیم، مـا آن انـدام را بـا همـان دارو، و بـدون پرهیـز و بیم از پراکنـده گـشتن نیـروی آن، مـداوا مـی‌کنـیم؛ زیـرا چنـین انـدامی ایـن‌گونـه داروهـا را تحمّـل می‌نماید و از آن به درد نمی‌آید؛ و خدا داناتر است[1].

۱- آخرین جمله‌ی این باب، در بولاق، ۲۳۷، «و الله اَعلم» و در سزگین، ۳۳۶، «إن شاءالله» است.

باب دوم

در مداوای سردرد سخت (صُداع) پدیدآمده از گرما، اگر آن سردرد، تنها (مفرد) و بدون مادّه باشد

و چون ما چگونگی راه چاره‌جویی برای مداوای [همگانی] هرکدام از اندامها به‌هنگام پیش‌آمدن بیماریی برای آنها را بیان کردیم و آن را به‌دقّت توضیح دادیم، پس جای آن است که ما اکنون چگونگی مداوای ویژه‌ی هر یک از اندامها به‌هنگام پیش‌آمدن بیماری برای آنها را بیان کنیم؛ و در این باره، همان راهی را درپیش می‌گیریم که پیش از این در راهیابی به شناخت بیماریهای اندامهای درونی در پیش گرفته‌بودیم؛ و آن بدین‌گونه بود که: ما در آنجا نخست به بیان بیماریهای اندامهای نفسانی (روانی) و سپس اندامهای حیوانی و پس از آن به بحث درباره‌ی بیماریهای اندامهای غذا و به‌دنبال آن اندامهای تناسلی پرداخته‌بودیم؛ و اکنون ما به همان ترتیب، به بیان بیماریهای اندامهای نفسانی می‌پردازیم و نخست بیماریهای **مغز** و سر را ذکر می‌کنیم و از میان آنها با بحث از صُداع (سردرد سخت) سخن را آغاز می‌نماییم و می‌گوییم:

برخی از صُداعها آنهایی هستند که به‌سبب **بحران** پیش‌می‌آیند و نباید دارنده‌ی چنین صُداعی را با هیچ‌گونه معالجه‌ای تحریک کرد و برخی از آنها پیامد **تب** هستند و برخی دیگر از این سردردها، تنها هستند و پیامد هیچ بیماریی نیستند.

امّا آن صُداعهایی که پیامد تب هستند، آنچه از آنها که تنها از سختی گرما [ی تب] پدید آمده‌باشند، راه مداوای آنها این است که: از گلاب یک جزء و از روغن گلِ سرخ نیم‌جزء و از سرکه‌ی انگوری یک‌چهارم جزء گرفته شود و خوب به‌هم‌زده شوند و بر سر ریخته گردند؛ و یا، پارچه‌ای کتانی را در اینها فرو برند و بخیسانند و بر سر بگذارند؛ و اگر زمانِ حاضر، تابستان باشد آن [داروها] را با برف سرد کنند و پاها را به‌خوبی مالش دهند و ماهیچه‌ی پاها را با نوارهای پارچه‌ای پهن ببندند و سر را با صندل و گلاب و آب بقلة [الحمقاء] و آب خیار، مرهم بگذارند؛ و آبی را که بنفشه و جو و خشخاش در آن جوشانده شده‌باشد و در تابستان، سرد و در زمستان، نیم‌گرم باشد، بر سر بچکانند؛ و اگر این سردرد، همراه بی‌خوابی شبانه باشد، شیرِ زنی را که دختر داشته‌باشد (دختر زاییده باشد) بر سرِ وی، بدوشند. و اگر آن سردردی که با

تب همراه است، برآمده از خلطی باشد که در معده بند آمده‌باشد، به بیمار سکنجبین و آبِ گرم بدهید، و به او دستور دهید که قی کند و معده‌اش را از آن خلط پاکیزه سازد.

و اگر سردردِ همراه با تب، از چیزی جز خلطی[۱] در سراسر بدن نباشد، باید بدن را با مطبوخ میوه از آن خلط پاک کرد؛ و اگر سردرد و تب به‌سبب کم‌توانی **مغز** باشد باید سر را با **مرهمهای** تقویت‌کننده‌ی سر همچون: مرهم درست‌شده از صندل سفیدِ سرشته‌شده با گلاب و آب شاهبید (خِلاف) و آب عصاالرّاعی (پرشیان دارو)، و چیزهایی مانند اینها، مرهم بگذارند؛ که این مداواها، صُداع بیامدِ تب را معالجه می‌نماید.

امّا سردرد سختی که تنها باشد (همراه با تب نباشد)، گونه‌ای از آن، سردردی است که برآمده از بدمزاجی ساده‌ای (مفردی) است و گونه‌های دیگر از آن همراه با **مادّه‌ای** است؛ و ما بحث را با چگونگی مداوای سردرد سخت پدیدآمده از بدمزاجی گرمِ تنهایی (ساده‌ای) که از سببی بیرونی پیش‌آمده باشد آغاز می‌کنیم.

باب سوم

در مداوای صُداع پدیدآمده از گرمای خورشید

در این سردرد، نخست باید روغنِ گلِ سرخ خوب و تازه‌ای را که با سرکه‌ی انگوری و گلابِ سردشده با برف به‌هم‌زده شده‌باشد، بر سر بیمار بریزند و این ریختن، پیاپی گردد؛ یا روغن نیلوفر یا روغن شاهبید را بر سر وی بریزند؛ و سر را با پوست گرفته‌شده‌ی (جراده‌ی) کدو و برگ شاهبید و حیّ‌العالم که با اندکی از گلاب و سرکه‌ی انگوری و صندل سفید و گُلِ ختمیِ سفید، که – نرم کوبیده شده و همه‌ی اینها سرد باشند – مرهم نمایند و [نیز،] بزر قطونا که با گلاب و سرکه‌ی انگوری سرد، به‌هم‌زده شده‌باشند [برای این مرهم‌گذاری سودمند است].

[و جالینوس گفته است: «نباید پشتِ سر، سرد گردانیده شود که این به منشاء اعصاب زیان می‌رساند.»][۲]

۱– این مورد (خلطی در سراسر بدن) تنها در بولاق، ۲۳۷،آمده‌است.

۲– این روایت از جالینوس، تنها در بولاق، ۲۳۸، آمده‌است.

و هنگامی که این مرهم، گرم می‌شود آن را بردارند و با مرهمی تازه آن را جایگزین نمایند و این مرهم‌گذاری را یک یا دو یا سه ساعت انجام دهند و به بیمار جُلّاب (شربت گلاب و عسل) و ربّ غوره با آب سرد و یا با برف بنوشانند و بیمار، انار بمکد و با آرد جو (سَویق شعیر) و شکر سفید و گلاب و چیزهایی مانند اینها تغذیه گردد.

[و جالینوس در کتاب «داروهای مرکّب» گفته است: «که اگر زود به مداوای سردرد پیش‌آمده از گرمای خورشید و یا سردی هوا، بشتابید به سادگی آرام می‌گیرد و اگر آن را به حال خود رها کنید و مدّت آن به درازا بکشد، بهبود آن دشوار می‌گردد.»][1]

و اگر سردرد سخت از خوردن غذاها یا داروهای گرمی پدید آمده‌باشد، باید هرچه زودتر به گشودن رگ بپردازند و به‌اندازه‌ی نیاز خون بیرون بریزند و به دارنده‌ی آن، جُلّاب با لعاب بزر قطونا و بزر بقله بدهند و سر را با صندل و گلاب و کافور مرهم بگذارند و بیمار، همراه با آن، بنفشه‌ی تر و نیلوفر را ببوید و با دیگر چاره‌اندیشیهایی که ما آنها را برای کسی که سرش از گرمای خورشید به درد آمده باشد ذکر کرده‌ایم، چاره‌جویی گردد.

[امّا صُداع پدیدآمده از **گرمی مزاج** (مزاج حارّ)؟ برای مداوای آن، باید به مقاله‌ی نخست از جزء دوم [این کتاب] – جایی که من در آنجا در بحث از «چگونگی نگه‌داری تندرستی»، چگونگی مداوای سردرد کسی را که مزاج گرمی داشته‌باشد بیان کرده‌ام – نگاه شود.][2]

باب چهارم

در مداوای صُداع پدیدآمده از گرمی تنها [یی که از درون به جنبش آمده باشد][3]

هرگاه سردرد سخت (صُداع) از بدمزاجی گرم تنهایی (مفرد) پدید آمده‌باشد، بهتر است

۱– این روایت نیز تنها در بولاق و همان صفحه آمده‌است.

۲– این پاراگراف درهم‌تنیده‌ی آخر، تنها در بولاق ۲۳۸، آمده‌است و در آن، به جای «مزاج حارّ» تنها واژه «حارّ» آمده‌است و حدس زدم که باید منظور« مزاج حارّ» باشد. (مترجم)

۳– دنباله‌ی میان دو قلابِ ([ ]) عنوان باب، تنها در نسخه سزگین ،۳۳۷، آمده‌است.

برپایه‌ی آنچه یادآور شده‌ایم خاموش گردانیدن و سرد نمودن انجام گیرد؛ و سر، با این مرهم (ضماد) که چندوچون آن این است، مرهم گذاشته شود:

از گل‌سرخ و بنفشه و نیلوفر و خطمیّه [ی خشک] و آرد جو، هرکدام سه درهم، و از صندل سفید و پوسته های خشخاش [و بزر خَس] هرکدام دو درهم و اَکلیل‌المَلک یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب خیار و آب خَس (کاهو، کوک) و اندکی از روغن گلِ سرخ و سرکه‌ی انگوری، خیسانیده می‌شود و جای درد در سر را با آن مرهم می‌گذارند.

ضمادی دیگر:

از آرد جو و ختمی و بابونه و اِکلیل‌المَلِک و بزر کاهو و پوسته های خشخاش و بنفشه و نیلوفر خشک هرکدام سه درهم، و بزر بنگ یک درهم و نیم، و اقاقیا دو درهم و زعفران یک دانگ و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب بقلة یا آب حیّ‌العالم یا آب کدو، سرشته گشته [و به‌کار برده می‌شود].

ضمادی دیگر برای سردرد پیش‌آمده از گرما:

از پوسته های خشخاش و برگ ختمی سفید و آرد جو] هرکدام چهار درهم و از پوست ریشه‌ی لُفاح و بزر کاهو، هرکدام سه درهم و از مُرّ وزن دو درهم و از افیون یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با سرکه‌ی انگور سرشته می‌شوند و برجای درد اندوده می‌گردند و یا بر کاغذی ساییده می‌شود و هر دو بناگوش یا هر جای دیگر از سر را [که درد می‌کند] با آن می‌اندایند.

ضماد دیگری:

آرد بوداده‌ی (سویق) جو و بزر قطونا را می‌گیرند و با آب عصاالرّاعی یا آب بقله یا آب کاهو یا خیار سرشته می نمایند و سر را با آن مرهم می‌گذارند و هنگامی که گرم شود آن را با مرهمی دیگر جایگزین می‌نمایند[1].

۱– این نسخه از ضماد، تنها در بولاق، ۲۳۹، آمده‌است.

و اگر صُداع به‌راستی سخت و تاب‌آوردن در برابر آن دشوار باشد، بهتر است با این ضماد که چندوچون آن این است مرهم گذاشته‌شود:

از صندل سفید دو درهم، انزروت یک درهم، افیون دو دانگ گرفته شود و با آب کاهو یا گشنیز یا حیّ العالم سرشته گردند و بر جای درد، اندوده شوند؛ [و ورقه‌ای از سرب بر گیجگاه (صُدغ) گذاشته شود تا شریان را سنگین نماید.][1]

چندوچون دارویی دیگر برای سردرد سخت:

از گلاب و آبِ بقله و آبِ حیّ‌العالم و آبِ کاهو و آبِ گشنیز (کُزبره) و هندبا و خیار و کدو و برگ خِلاف (شاه‌بید، بید سفید) مقداری را می‌گیرند و آب همه‌ی اینها یا هرچه از اینها را که به‌دست بیاید گرد می‌آورند و اندکی از روغن گلِ سرخ و گلاب را با آنها می‌آمیزند و اندکی از کافور را در آن حلّ می‌نمایند و تکه‌ای از پارچه‌ی کتان را در آن می‌خیسانند و بر بناگوش (صُدغ: گیجگاه) می‌گذارند و هرگاه که گرم شود آن را با تکه‌ای دیگر جایگزین می‌نمایند.

و دارنده‌ی این سردرد، گلاب و سرکه‌ای را که اندکی از افیون را در آن حلّ کرده باشند ببوید؛ و یا وزن یک دانه (حَبّه) افیون و یک دانه کافور حل‌ّشده با روغن نیلوفر و روغن بنفشه را همراه با شیرِ زنی که به دختری شیر می‌دهد به بینی بکشد و صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و بنفشه‌ی تازه و گلِ سرخ و چیزهایی مانند اینها را بو کنند؛ و آبی را که گلِ سرخ و بنفشه را در آن جوشانده باشند، استنشاق نماید، و افیونِ خوب سرشته‌شده با سرکه‌ی انگوری را بر سر بیندازد که اینها سردرد را آرام می‌سازند و اگر سردرد آرام نگیرد بهتر است بیمار، این داروی چکیدنی (سَعوط) را که **چندوچون** (صفت) آن به‌شرح زیر است و برای سردرد پدیدآمده از گرما سودمند است در بینی بچکاند:

عصاره‌ی بقلةالحمقاء و کاهو و کدو و حیّ‌العالم را بگیرند و با تکّه‌ای پارچه بپالایند و اندکی از روغن گلِ سرخ و روغن نیلوفر سرشته‌شده با تخمه‌ی کدو یا روغن تخمه‌ی کدو را بر آن بریزند و بیمار به‌اندازه‌ی نیاز از آن را در بینی بچکاند.

۱- آنچه میان دو قلاب است است تنها در بولاق، ۲۳۹، آمده‌است.

و نیز، این داروی چکیدنی را به‌کار بگیرد:

از آب حیّ‌العالم و پوسته‌ی کدو (جَرادة القرع) و آب خیار، به‌اندازه‌ی هم گرفته شود و از طباشیر یک ششم جزء و از روغن نیلوفر، نیم‌جزء و از شیرِ زنی که به دختری شیر می‌دهد به اندازه‌ی همه‌ی اینها را بگیرند و با هم بیامیزند و اندکی از کافور را در آن حلّ نمایند و به‌اندازه‌ی نیاز از آن را در بینی بچکانند.

داروی چکیدنی دیگری که سودمندی فراوانی دارد:

خرچنگ رودخانه‌ای را بگیرند و آن را بپزند و در آبی سرد همراه با روغن تخمه‌ی کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه، نرم بکوبند و به‌اندازه‌ی نیاز از آن را در بینی بچکانند.

چکیدنی‌ای دیگر:

از طباشیر و شکر، هرکدام نیم درهم و از افیون و نشاسته، هرکدام یک دانگ و نیم را بگیرند و با آب، سرشته نمایند و به‌گونه‌ی قرصهایی به اندازه‌ی عدس درآورند و با یک دانه از آنها همراه با روغن گُلِ سرخ و آب حیّ‌العالم اِسعاط نمایند (در بینی بچکانند)؛ و باید ساقهای پاها بسته‌شوند و پاها (قدمها) در آبِ گرم گذاشته شوند و بیمار از جنبش و سخن‌گفتن و خشم‌گرفتن بازداشته شود و از آواز (صوت) بلند نگه‌داری گردد و از غذاهای گرم و انواع شیر بپرهیزد و به او دستور دهند که بخوابد و آرامیدن و تن‌زدن از کار را در پیش‌گیرد؛ و آبِ جو همراه با جُلّاب را به او بدهند و آب تمرهندی همراه با جُلّاب یا بزر قطونا و بزر بقلة‌الحمقاء و آب انار به او نوشانده شود.

و از چیزهایی که در این‌گونه سردرد می‌توان از آن سود جست آن است که: به دارنده‌ی این سردرد، دو درهم گشنیز خشک که نرم کوبیده شده‌باشد با جُلّاب یا آب سرد، نوشانده شود و غذای او از مزوّره‌ی (غذای ساختگی) درست‌شده از کدو و ماش با آب انار یا آب غوره یا آب اسفناج یا ریشه‌ی کاهو یا بقله‌ی یمانی (گیاهی شبیه به کاسنی) با روغن بادام و گشنیز خشک و رَطبه (یونجه – شبدر) باشد؛ و به او ماهی هازبی (هازلی) و ماهی آبهای سنگ‌ریزه‌ای (رضراضی) بخورانند؛ و اگر نیروی بیمار، بیماری را تاب نمی‌آورد و تبی هم در کار نبود به او گوشت جوجه‌ی مرغ و تیهو و چیزهایی مانند اینها را بدهند؛ و از میوه‌ها: هلو و توت و آلو و شاهتره به او داده شود و –اگر تابستان باشد– اینها را با برف خنک گردانند. [این را –اگر خدا

خواست- به یاد بسپار.][1]

باب پنجم

در مداوای صُداع پدیدآمده از مادّهای و نخست درباره صُداع خونی

هرگاه صُداع از یک بدمزاجی گرم همراه با مادّهای باشد و آن مادّه، **خونی** باشد باید نگاه کرد: اگر نیرو [ی زیستی] پرتوان و سن، سنِ نوجوانی (شباب) یا جوانی (فَتی) باشد و هیچ بازدارندهای برای رگ‌گشودن نباشد، بهتر است دارندهی چنین حالتی از رگ **قیفال** فصد گردد و بهاندازهی نیاز از او خون بیرون ریخته شود؛ که اگر این کار برای او کافی باشد [چه بهتر؟] و اگر نه او را از **صافن** (سیاهرگ پایی، یکی از دو ورید بزرگ سطحی ساق پا) فصد نمایید و از ساق هر دو پا، [یک وجب بالاتر از هر دو قوزک را حجامت کنید؛ و اگر کودک باشد، بر روی گردن و یا بر هر دو ساق پا حجامت نمایید.][2]

و اگر مدّت سردردِ سخت به درازا بکشد و آن درد در **جلو** سر باشد، او را حجامت نمایید و یا از رگی که در **آخر** سر است فصد کنید؛ و اگر سردرد در آخرِ سر باشد، رگ پیشانی او را بگشایید و این باید پس از آن باشد که بدن با داروی مسهل پاک شدهباشد [و یا رگ قیفال را بگشایید تا با این کار، مادّهی بیماری بهسوی اندام دژگون (ضدّ) با آن اندامی که بیماری در آن است کشیده شود[3]] و سپس آن مرهمها و آب جوشاندهی داروها و چکیدنیهایی(نَطولها) را که پیش از این برای مداوای مبتلایان به سردرد سختِ پدیدآمده از بدمزاجی گرم ذکر کردهایم، بهکار بگیرید؛ و او را با غذای بیماران (مزوّرهی) درستشده با عدسِ پوستگرفته، با آب انار یا آب غوره، تغذیه نمایید و از میوهها: آلو و هلو و عُنّاب و چیزهایی، مانند اینها را به او بدهید.

۱- این عبارت تنها در بولاق، ۲۳۹، آمدهاست.

۲- آنچه میان دو قلاب است تنها در بولاق، ۲۴۰ آمدهاست.

۳- باز هم تنها در بولاق، ۲۴۰ آمدهاست.

در مداوای صُداع پدیدآمده از تلخه‌ی زرد (صفرا):

امّا هرگاه سردرد سخت از مادّه‌ای صفرایی باشد، مبتلای به چنین سردردی رگ‌گشودن را به‌کار گیرد و مقدار کمی از خون را بیرون بریزد که با این کار، صفرا، همراه با خون بیرون می‌ریزد و اگر صفرا از خون جدا گردد، گرمای بدن هم کاهش می‌یابد؛ پس از آن، با چیزهایی مانند **مطبوخ** هلیله و تمرهندی، **اسهال** را به‌کار بندد؛ و آن بدین‌گونه باشد که: بیست درهم از هلیله‌ی زرد هسته‌گرفته‌ی کوبیده‌شده را بگیرد و آن را با دو رطل (هر رطل ۹۰۰ گرم) آب، چندان بجوشاند که تا یک رطل از آن باقی بماند و این مانده را بر بیست درهم تمرهندی بپالاید و با دست بساید و در حالی که گرم است آن را بنوشد[۱].

و [یا] از آلوی بزرگ شیرین، سی دانه و از تمرهندی [زرد تازه که از دانه و لیف خود پاک شده‌باشد] سی درهم را بگیرد و با سه رطل آب، چندان بجوشاند تا ده أوقیه از آن بماند، سپس آن را بپالاید و بیست درهم شکر سلیمانی (نبات) و به‌اندازه‌ی نیاز از نیم دانگ تا یک دانگ سقمونیای بریان‌کرده را بر آن بیفزاید و در حالی که نیم‌گرم است آن را بنوشد [که به‌خواست خدا سودمند است[۲].] و یا، رُبِّ آلوی تقویت‌شده با سقمونیا یا شراب گلِ سرخ همراه با سکنجبین یا آب لبلاب را [به‌کار ببرد].

و یا **این مطبوخ را که چندوچون آن به‌شرح زیر است** به‌کار ببرد که این، صفرا را بیرون می‌ریزد:

از هلیله‌ی زردِ هسته‌گرفته‌ی کوبیده‌شده، پانزده درهم، گلِ سرخ و بنفشه و افسنتین رومی هرکدام پنج درهم گرفته شود و همگی با چهار رطل آب تا آنجا که ده أوقیه (هر أوقیه: ۳۷/۵ گرم) از آنها باقی بماند جوشانده شوند، سپس پالوده گردد و نیم مثقال صبر سُقوطری و نیم دانگ سقمونیا بر آن ریخته شود [و به‌کار برده شود]. و هنگامی که بیمار [از مادّه‌ی بیماری] تهی گردید، آن مرهمها و اندودنیها و چکیدنیهایی را که در باب صُداع پدیدآمده از گرما یادآور شده‌ایم با او به‌کار ببرند؛ و تا زمانی که بدن تهی نگشته و خوب از [مادّه‌ی بیماری پاک

۱- عبارت دو متن با هم متفاوت هستند، از جمله در سزگین، ۳۴۰ به جای گرم، نیم‌گرم (فاتر) است.

۲- داخل کروشه تنها در سزگین، ۳۴۰،آمده‌است.

نشده‌است، از اینکه سر را با چیزی از مرهمها و نَطولها بیندایند پرهیز شود؛ زیرا این، از آن چیزهایی است که بر سردرد می‌افزاید؛ چه با این کار، دارو، مادّه را از دیگر اندامهای بدن به‌سوی سر و یا از سر به‌سوی مغز می‌کشاند و سبب بلای بزرگی می‌شود.

باب ششم

در مداوای صُداع پدیدآمده از بدمزاجی سرد تنها

امّا برای مداوای سردرد سخت پدیدآمده از بدمزاجی سردِ تنها (مفرد)، باید آبی را که در آن: بابونه و اکلیل‌المَلِک و برنجاسِب و مرزنگوش و نَمّام و صعتر و حندقوقیٰ (شبدر) و شیحِ ارمنی و شجره‌ی مریم (گل نگونسار) را جوشانده باشند بر سر بریزند؛ و بخار آبی را که این داروها را در آن جوشانده باشد بگیرند و تکه‌ای نمد را در آن بخیسانند و جای درد را با آن گرم نمایند (کِماد کنند).

و دارنده‌ی این سردرد، داخل گرمابه شود و مرزنگوش و نَمّام و نرگس و شیح و سوسن و گاوشیر [و مسک و گندِبیدستر [؟] و شونیز] را ببوید.

و باید نیرومندی دارو و یا کم‌توانی آن، در گرم کردن، به اندازه‌ی نیرومندی و کم‌توانی درد باشد. و اگر درد با این نَطول آرام نگیرد بهتر است بیمار این مرهم را که توصیف می کنیم به‌کار بگیرد که این، برای صُداع پدیدآمده از سرمای تنها، سودمند است و اینک چندوچون این مرهم:

از بابونه و اکلیل‌المَلِک هرکدام پنج درهم، از برگ غار (دَهمست، برگِ بو) و مرزنگوش و نَمّام و شیح ارمنی هرکدام سه درهم، مُرّ، دو درهم، زعفران یک درهم، فربیون نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب مرزنگوش یا آب نَمّام یا آب سَذاب سرشته می‌شوند [و به‌کار گرفته می‌شوند].

و اگر شما سر را با قیروطیِ گرم‌کننده، مرهم بگذارید سودمند است و اینک چندوچون این قیروطی سودمند برای صُداع پدیدآمده از سردی:

نَمّام و مرزنگوش و سَذاب تَر را می‌گیرند و آنها را می‌کوبند و از آب آنها به‌اندازه‌ی هم برمی‌دارند و از موم قرمز سه درهم و از روغن زَنبق یا روغن سوسن یا روغن سَذاب هرکدام نیم أوقیه گرفته می‌شود و موم را با این روغنها آب می‌کنند و اینها را در هاون می‌ریزند و از این

عصاره‌ها [نیز،] اندک‌اندک در هاون ریخته می‌شود[1] و با دسته‌ی هاون اینها را می‌کوبند و تکه‌ای پارچه را در آب اینها می‌خیسانند و در حالی که نیم‌گرم است آن را بر سر می‌گذارند.

و اگر صُداع از **بدمزاجی سردِ بدون مادّه‌ای** باشد سر را با این **ضَماد**، مرهم می‌گذارند:

از فربیون و فَضله‌ی کبوتر و فلفل به اندازه‌ی هم می‌گیرند و با سرکه سرشته می‌گردانند و سر را با آن مرهم می‌گذارند[2].

مرهمی دیگر برای سردرد سخت بر آمده از سرما (بَرد):

از قُسط (کوشنه) و کُندرِ ذَکَر و شیح ارمنی هرکدام سه درهم و مُرّ صافی و صبرِ سُقُوطْری و صمغِ سَذاب و گندبیدستر هرکدام یک‌درهم و نیم، فربیون یک درهم و اَفیون چهار دانگ [گرفته‌شود] و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آبِ نَمّام یا آبِ مرزنگوش [یا آبِ سَذاب] سرشته می‌شود و سر را با آن مرهم می‌گذارند و اگر سردی سخت باشد بهتر است نیم درهم گاوشیر و نیم دانگ مسک را بر آنها بیافزایند [که به‌خواست خدا سودمند است] و [نیز] با این **داروی چکیدنی (سَعوط)** که چندوچون آن این است اِسعاط نماید:

از مُرّ و صبر، هرکدام یک درهم و شونیز و حُضُض هرکدام یک‌درهم و نیم، و گُندبیدَستر و سکبینه و گاوشیر و زعفران هرکدام نیم درهم و سعتر فارسی دو درهم، و مسک، نیم دانگ و زهره‌ی کبک و کُرکی هرکدام یک دانگ و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب شاهتره سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حَبهایی به‌اندازه‌ی یک عدس درآورده می‌شوند و با یک حَب از آن، که در آب مرزنگوش ذوب شده‌باشد اسعاط می‌نمایند (در بینی می‌چکانند).

و **چکیدنی‌ای** که در فالج و لَقوه (کج شدن دهان و رعشه) با آنها اسعاط می‌نمایند و غرغره کردنهایی که در آن پیشامدها سودمندند [به‌خواست خدا] در این سردردها نیز سودمند خواهند بود. و اگر سردرد سخت آرام نگرفت به او **ماءالأُصول** (داروی مرکّب از ریشه و روغن و تخم

۱- در هر دو متن: بولاق، ۲۴۱ و سزگین، ۳۴۱ «و یُسقیٰ مِنْ تلک العصارات» است، امّا به قرینه‌ی بحث که سخن از قیروطی است و با توجّه به نامعقول بودن نوشیدن این مواد، باید «یُسقی» اشتباه چاپی به جای «یُلقیٰ» باشد.

۲- در بولاق ۲۴۱، «آن را بر سر بسایند» است.

گیاهان مختلف) بنوشانید و اینک چندوچون اجزای آن:

از پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و رازیانه [و انیسون] هرکدام، پنج درهم و مصطکی و سُنبل‌الطِّیب هرکدام یک درهم و نیم و سلیخه و اَسارون هرکدام دو درهم، [و ریشه‌ی اِذْخر و شکوفه‌ی آن، هرکدام سه درهم و راسن و وَج (سوسن زرد) هرکدام وزن دو درهم] و مویز طائفی، سی درهم گرفته می‌شود و همگی در سه رطل آب چندان پخته می‌شوند که یک رطل از آن باقی بماند [و این آب] پالوده می‌گردد؛ و هر روز چهار أوقیه از آن را می‌گیرند و همراه یک درهم روغن بادام تلخ و یک درهم روغن بادام شیرین در حالی که نیم‌گرم است آن را می‌نوشند؛ و اگر سرما، سخت باشد بهتر است نیم درهم، سِجزنیا را در آن بسایند [که به‌خواست خدا] سودمند است.

و اگر صُداع به‌سبب هوای سرد باشد و سردی هوا سخت باشد، بهتر است روغن سَذاب [و آردی] را که اندکی از فربیون را در آن خرد کرده باشند بر سر بسایند و یا [سر را] با روغن مرزنگوش یا روغن غار یا روغن حَبّة‌الخضراء (دانه بَنه) -هرکدام از اینها که در دسترس باشد- بیندایند؛ و اگر تبی درمیان نباشد، شراب کهنه‌ای را که بزر کرفس و انیسون و رازیانه را در آن جوشانده باشند به بیمار بنوشانند.

و اگر سردردِ سخت به‌سبب نوشیدن آب سرد باشد، به بیمار شراب سفید رقیقی را که در آن قبضی اندکی باشد بدهید که این شراب آن سردرد را آرام می‌سازد؛ و باز این شراب، سردرد پدیدآمده از خلطی تباه در معده را -اگر گرم نباشد- آرام می‌گرداند، زیرا آن را از هم می‌پراکند و بیرون‌رفتن آن را آسان می‌نماید.

غذای دارنده‌ی چنین سردردی باید آب نخود همراه با شویت و روغن زیتون و دارچینی و زیره و خولنجان باشد و یا آبکامه و روغن زیتون و صعتر و زیره و انجدان را نانخورش کند و اگر نتواند چنین غذایی را تحمّل کند بهتر است با جوجه‌مرغهای تازه به حدّ پرواز رسیده‌ی درست‌شده با چیزهایی که بیان کردیم تغذیه گردد؛ و از خوردن غذاهای سرد همچون: انواع لبنیات و ماهیها و میوه‌ها و به‌ویژه لبنیات پرهیز نماید و نیز از غذاهایی همچون: گردو و شاهدانه و تره‌تیزک و بادروج (ریحان کوهی) و پیاز و سیر و شراب زرد کهنه و چیزهای مانند اینها که بخارشان به مغز می‌رسد، بپرهیزد. [که این چاره‌اندیشی -اگر خدا بخواهد- سودمند است] و خدا داناتر است.

باب هفتم

در مداوای صُداع پدیدآمده از بدمزاجی سردِ همراه با مادّه‌ی بلغمی یا سودایی

هرگاه صُداع پدیدآمده از بدمزاجی سرد، با مادّه‌ای بلغمی همراه باشد، در مداوای آن -اگر زمان و نیروی بدنی بیمار و سنّ او سازگار باشند- باید نخست، **بلغم** را با ایاره‌ی فیقرا یا حَبّ قوقایا، تهی ساخت؛ و بهتر است این کار پس از پخته‌شدن آن خلط و لطیف گرداندن آن باشد؛ و اگر خلط، لطیف (نرم و آبکی) نباشد، آن را با ماءالاُصول همراه با روغن کرچک و روغن بادام تلخ که سه تا پنج روز نوشیده شوند لطیف نمایید؛ و بیمار پس از آن، آن حَبهای روان‌کننده‌ای را که توصیف کرده‌ایم بخورد؛ که اگر نتیجه‌ی مطلوب به‌دست بیاید [چه بهتر،] و اگر نه باید به‌اندازه‌ی نیاز از اَیاره‌ی جالینوس را بنوشد و به‌دنبال آن غرغره با ایاره‌ی فیقرا همراه با سکنجبین و یا با خردل یا عاقِرقَرحا، همراه آب عسل به‌کار گرفته شود؛ و پس از آن، مرهمها و نطولهایی را که برای مداوای سودای پدیدآمده از بدمزاجی سرد ذکر کرده‌ایم به‌کار گیرد.

و بهتر است دارنده‌ی چنین بیماریی، همواره هر هفته، یک یا دو حَبّ صبر و حَبّ ذَهب را به‌کار ببرد؛ که این کار سودمند است.

و چاره‌اندیشی با **غذا** بر مبنای همان چیزی باشد که ما به تازگی در **مداوای صُداع سرد** بیان کرده‌ایم.

و اینک چندوچون مرهمی که برای سودای دیرینه (مُزمِن) سودمند است:

از فلفل سفید و فربیون تازه هرکدام یک مثقال و از فضله‌ی کبوتر دو مثقال گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و با سرکه‌ای بسیار ترش سرشته می‌گردند و سر را، پس از آن که تراشیده می‌شود با آن مرهم می‌گذارند، و اگر سر را با قرصهای کوکب که با آب مرزنگوش و یا، با فاوانیا (عُودُالصّلیب) همراه با آب مرزنگوش سرشته شده‌باشد بیندایند، سودمند است و اندودنِ سر با خردل نیز، در این مورد مفید است.

و سَعوط‌کردن با عصاره‌ی قثّاءالحمار همراه با شیر دختر نورسیده برای سردرد مزمنی که **بیضه** نامیده می‌شود مفید است و [نیز،] مرهم گذاشتن سر با صبر و روغنِ گلِ سرخ و سرکه‌ی

انگوری، برای این سردرد سودمند است.

چندوچون حَبّ صبری که برای صُداع بلغمی سودمند است:

از صبر، شش درهم، مصطکی چهار درهم [تُربُد سفید ده درهم، گلِ سرخ سه درهم] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به صورت حَبهای بزرگی به اندازه نخود درمی‌آیند؛ هر شربت (نوبت دارویی) از آن از ده تا چهارده؟ حَب است که هنگام خواب [خورده می‌شود]؛ و نیز با عصاره‌ی برگِ پنج‌انگشت (فلفل بّری) همراه با روغن مرزنگوش اسعاط می‌نمایند و اسعاط کردن (به بینی کشیدن) با مخلوط زفت، مومیای و روغن، همراه روغن بنفشه یا سَفوف مقلیثا[۱] [نیز،] به‌خواست خدا سودمند است.

چندوچون (صفت) حَبّی که برای سردرد سخت پدیدآمده از بلغم سودمند است:

از هلیله‌یَ کابُلی یک درهم، صبر وزن چهار دانگ و از مصطکی و انیسون هرکدام یک دانگ [و نیم] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب کرفس سرشته می‌شوند و به صورت حَب درآورده می‌گردند و این، یک نوبت داروی کامل است و در سحرگاه با آبی نیم‌گرم نوشیده می‌شود.

و باز، چندوچون حَبّی [دیگر] که برای صُداع بلغمی سودمند است:

از تُربُد یک‌درهم و نیم و از ایاره‌ی (ایارج) فیقرا یک درهم و از پیه حنظل دو دانگ و از سقمونیا و انیسون و عود نارس (نَیّء) هرکدام یک دانگ و از نمک هندی دو دانگ گرفته می‌شود همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب، سرشته می‌شوند و به صورت حَب درمی‌آیند؛ و این خود، یک نوبت داروی کاملی است.

و [نیز،] با این **مرهم** -به‌ویژه اگر صُداع، کهنه و یا از یک خلطِ غلیظ سردی باشد- مرهم گذاشته می‌شود:

از فربیون و بوره‌ی سفید و [سَذاب برّی] هرکدام دو مثقال، بزر حرمل (اسفند) و خردل سفید هرکدام یک مثقال و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب مرزنگوش سرشته می‌شوند و سر را با آن می‌اندایند.

۱- برای آگاهی اجزای ترکیب سفوف مقلیثا، ر.ک: فرهنگ اغراض.

چندوچون مرهمی دیگر برای مداوای صُداع پدیدآمده از سرما و بلغم:

سر را می‌تراشند و پُرِ یک کفِ دست نمک نیم‌کوفته (جریش) را می‌گیرند و با یک رطل آب حل می‌نمایند و مقداری حَنا را با آن مخلوط می‌کنند و سر را با آن رنگ (خضاب) می‌نمایند و یک شب تمام آن را به حال خود وامی‌گذارند که این - به‌خواست خدا - آن سردرد را از میان می‌برد.

چندوچون معجونی دیگر برای سردرد کهنه:

از آب لِسانُ‌الحَمَل [و عصاره‌ی قِثّاءُالحمار] و بخور مریم و نَطرون به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و در گوش می‌دمند؛ و اگر اینها را با روغن سوسن معجون و سوراخهای بینی را با آن بیندایند سودمند خواهد بود؛ و اگر کبابه (کبابه‌ی‌چینی، حَبّ‌العروس‌کُبار) را بسایند و با گلاب بسرشند و برروی سر بیندایند برای سردرد سختِ سرد سودمند است.

و کسی که به این صُداع پیش‌آمده از بلغم و رطوبت دچار گشته‌است باید با دیگر چاره‌اندیشیهای دارندگان صُداع پدیدآمده از سردی، از جمله: مرهمها و نَطولها و سَعوطها -پس از استفراغ و اِماله‌ی سخت- چاره‌اندیشی شود و با غذاهای خشک‌کننده‌ی گرم کننده، تغذیه گردد.

پس اگر سردرد سخت از مادّه‌ای سودایی و یا از بلغم و سودا باشد، باید به دارنده‌ی آن، مطبوخ غاریقون نوشانده شود و او باید روغن بنفشه را که با روغن سوسن یا روغنِ بان یا روغن نیلوفر همراه با اندکی از روغن نرگس یا روغن مرزنگوش آمیخته شده‌باشد، استنشاق نماید و بر سر او، آبی را که در آن: بنفشه و نیلوفر و سوسن و بابونه و اکلیل‌الملک و بادرنگبویه و برگ ساذَج [هندی] (ماهستان) و قرنفل و سعتر یا جوِ کوبیده‌شده جوشانده شده‌باشد بچکانند؛ و غذای او از گوشت برّه‌ها یا گوشت بزغاله‌ها و یا مرغها که به‌گونه‌ی آشِ ساده، درست شده‌باشد تهیه گردد؛ و این غذا سُبک گردانیده شود.

و این، چندوچون مطبوخی است که برای سردرد سخت پدیدآمده از خلطی سودایی که همراه با بلغم باشد، سودمند است:

از هلیله‌ی کابلی و هندی هرکدام هفت درهم و از بلیلیه و آمله هرکدام چهار درهم و از مویز طایفی بی‌هسته، سی درهم و از اسطوخودوس و گلِ گاوزبان و قنطوریون باریک (لوفای خرد)

و گیاهِ خشکِ غافث هرکدام سه درهم و از افتیمون پنج درهم و از بسپایک کوبیدهشده و تُربُد کوبیده شده هرکدام سه درهم، [زعفران دو درهم] و از غاریقون و بزر کرفس و انیسون هرکدام یک یا دو درهم و از مصطکی و ساذج هندی هرکدام یکدرهم و نیم و از اصل‌السّوس ساییدهشده چهار درهم گرفته میشود و همگی در چهار رطل آب تا هنگامی که تنها یک رطل آب از آن باز بماند جوشانده شوند و سپس این تقویت‌کنندهها بر آن افزوده میگردند:

تُربُد سفید ساییدهشده یک درهم [نمک نفتی دو دانگ]، غاریقون و ایارهی فیقرا از هرکدام چهار دانگ، پیهی حنظل و سنگ لاجورد هرکدام دو دانگ، که اینها بر آن مطبوخ افزوده میشوند و نوشیده میگردد و اگر دوست داشتید، این تقویت‌کنندهها را به صورت حَب درمیآورید و پیش از مطبوخ، آنها را میبلعید و مطبوخ را بهدنبال آنها مینوشید که بهخواست خدا سودمند خواهد بود.

باب هشتم

در مداوای صداعِ پدیدآمده از راهبندها و باد

هرگاه سردرد سخت، از راهبند (سُدّه)، پدید آمدهباشد، اگر این پیشآمد از خلطی غلیظ رخ دادهباشد، باید با همهی معالجهها و چارهاندیشیهایی که دربارهی صُداع پدیدآمده از بلغم ذکر کردهایم، معالجه گردد؛ و اگر راهبند، جز از یک آماس، پدید نیامده باشد، باید آن را با مداوای آن آماس - بنابر آنچه ما بهخواست خدا در معالجهی آماسهای مغز آن را بیان میکنیم - معالجه نمایند.

امّا صُداع پدیدآمده از بادی که پردهی پوششی (غِشاء) مغز و سر را بسط میدهد و میکشاند، باید آن را با چیزهای پراکندهساز بادها همچون: نُطُول با آبی که: بابونه و اکلیل‌المَلِک و کرفس و رازیانه و بزر آنها و زیره (کَمّون) و سعتر و مرزنگوش و شویت را در آن خیسانده باشند، مداوا کنند؛ [و نیز] سر را با پارچهای که در این آب فرو بردهباشند کِماد نمایند؛ [و نیز با روغنی که زیره و سعتر و بزر کرفس را در آن جوشانده باشند، کِماد کنند]؛ و مبتلای به آن، با این داروی به بینی کشیدنیی (اَنفیه، سَعُوط) که چندوچون اجزای آن این است اسعاط نماید (آن را به بینی بکشد) که برای باد سودمند است:

از صبر و مُرّ و کُندس، هرکدام یک درهم و زعفران و فلفل سفید و گاوشیر هرکدام نیم درهم و مِسک یک دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب مرزنگوش سرشته شده [و به صورت حَب‌های کوچکی درآورده می‌شوند و به‌هنگام نیاز، با یک یا دو حَب از آنها با آب مرزنگوش، اسعاط می‌نمایند[۱]] [که به خواست خدا سودمند است. **سعوطی دیگر:** مومیا و [اندکی] از گندبیدستر و مِسک و فربیون همراه با زنبق، گِرد آورده شده و در بینی چکانده می‌شوند.][۲]

و بوییدن مرزنگوش (پودنه‌ی کوهی) به‌گونه‌ای ویژه برای سردرد سخت پدیدآمده از باد غلیظ، سودمند است؛ و کسی که همواره آن را ببوید این نوع از سردرد برای او پیش نمی‌آید؛ و به **عطسه درآوردن** برای این نوع از صُداع و صُداعی که از بخار فراوانِ [از دهانه‌ی معده] به‌سوی سر، بالا رفته، پدید آمده باشد، مفید است.

و امّا صُداع پدیدآمده از بدی گوارش (تُخَمَه، سوءهاضمه)، مداوای آن، با قِی‌کردن با آبِ گرم و خواب طولانی و اسهال با معجون گوارشی شهریاران و گرم کردن [سر] (تکمید) با آبِ گرم است؛ و اگر سردرد، سخت باشد بهتر است آبِ گرم فراوانی بر سر ریخته شود و تکه‌ای پشم که در روغن گرم فرو رفته باشد در گوش گذاشته شود.

چندوچون داروی چکیدنی دیگری برای این بیماری:

مومیا و گُندبیدستر و سُکِ [چینی] و سُکِ مِسْک (سُکی که مُشک را هم به آن افزوده باشند) و فربیون [را می‌گیرند] و این داروها را با روغن زنبق (سوسن آزاد) با هم گرد می‌آورند و از آنها را در بینی می‌چکانند که به اذن خدا سودمند است[۳].

۱- داخل کروشه، تنها در بولاق، ۳۴۳، آمده‌است.

۲- داخل کروشه‌ی دوم - که نامعقول هم به‌نظر می‌آید- تنها در سزگین ۳۴۴، آمده‌است.

۳- این پاراگراف آخر (چکیدنی دیگری..) که بیشتر آن تکراری است، پیش از این، تنها از متن سزگین ترجمه شده بود و متن بولاق، فاقد آن بود، اما چون همین مطلب، در آخرهمین باب هشتم در متن بولاق،۳۴۴ نیز، با تفصیل آمده بود، دوباره در این ترجمه منعکس گردید.

باب نهم

در مداوای صُداعی که از خلطی در معده پدید آمده‌باشد

امّا هرگاه صُداع به‌سبب خلطی باشد که در معده جایگیر شده‌است، باید قی‌کردن با داروی قی‌کننده‌ی آن خلط به‌کار گرفته شود؛ پس اگر آن خلط، صفرایی باشد باید قی، با سکنجبین و آبِ گرم یا سکنجبین و آبِ جَو و اندکی از نمکِ نیم‌کوفته (جریش) یا با: بزر خربزه و آردِ بوداده‌ی حبوبات (سَویق) و بزرِ خُبّازی و شویت، که با سکنجبین و آبِ گرم، نرم کوبیده شده باشند، به‌کار برده شود.

و اگر ماهی تازه و خربزه و اسفناج رومی (سَرمق، سَرمه) و خُبازی (پنیرک) خورده شوند و به‌دنبال آنها سکنجبین و آبِ گرم نوشیده شود، صفرا را قی می‌نماید.

جالینوس گفته است: «کسی که سردرد سختی به‌سبب صفرایی بندآمده در معده‌اش داشته‌باشد، و خود به خود قی کند، در همان آن، سردردش از میان می‌رود»؛ و [نیز] گفته است: «برخی از مردم هستند که تلخه‌ای (مِراری) در دهانه‌ی معده‌ی آنها گرد می‌آید، که اگر هر روز پیش از آن که سرشان به درد بیاید به خوردن غذا نشتابند، سردرد می‌گیرند؛ و راه علاج آنها این است که: اگر برایشان راحت باشد پیش از غذا با آبِ گرم قی کنند؛ و اگر قی‌کردن برایشان آسان نباشد، هرچه زودتر غذای نیکویی را که برای معده‌ی آنها خوب باشد، بخورند و بهتر است که آن غذا کم باشد؛ و چنین کسانی نباید بر گرسنگی شکیبایی کنند و باید پس از آن خیسانده‌ی صبر را به‌کار گیرند.»

و اینک چندوچون این خیسانیده:

از افسنتین رومی هفت درهم، گلِ سرخ، چهار درهم، بزر هندبا و کُشوت، هرکدام سه درهم، شُکاعی (کنگرخر، چرخه) و بادآورد، هرکدام چهار درهم، مویز طایفی، بیست درهم، تمرهندی بیست درهم، شاهتره و هلیله‌ی زرد بی‌هسته کوبیده‌شده، هرکدام ده درهم، گرفته می‌شود و شش رطل آب بر آنها ریخته می‌گردد و با آتشی آرام جوشانده می‌شود تا یک چهارم آب بخار شود و برود؛ سپس آن ظرف، از آتش پایین آورده می‌شود و آن جوشانده در ظرفی شیشه‌ای ریخته شده و در روز در برابر آفتاب و در شب در جایی گرم نگه‌داری می‌گردد و هر روز سه

أوقیه از آن، همراه یک درهم صبرسُقوطری گرفته می‌شود و سه تا پنج روز آن را می‌نوشند؛ و غذایی که بر آن می‌خورند باید جوجه‌ی درست‌شده به صورت آش زیره و یا آش انار با روغن بادام شیرین باشد.

و اگر سکنجبین شکری درست‌شده به‌شرح زیر را به‌کار بگیرند، سود آشکاری را از آن می‌برند و [اینک چندوچون **سکنجبینی** که برای تلخه‌ی موجود در معده به‌کار می‌رود:]

از بزر هندبا و بزر کُشوت و بزر شاهتره و گُلِ سرخی که دمبرگهای آن بریده شده‌باشد هرکدام ده درهم را می‌گیرند و پنج رطل (هر رطل حدود ۹۰۰ گرم) سرکه‌ی بسیار ترش و دو رطل آب گوارا (غیر معدنی) را بر آن می‌ریزند و آن را با آتشی آرام تا هنگامی که نیمه‌ای از آن باقی بماند می‌جوشانند، سپس آن را می‌پالایند و از شکر طبرزد (شکر سفید سفت) سه مَن (هر من دو رطل) بر آن ریخته می‌شود و جوشانده می‌گردد و کف و دُرد آن گرفته شده و از آتش پایین آورده می‌شود و سه أوقیه (هر أوقیه ۳۷/۵ گرم) صبرسُقوطری کوبیده‌شده بر آن ریخته می‌شود و در ظرفی آن را نگه می‌دارند و به‌هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن، ۱۰ تا ۱۵ درهم با آبی سرد است.

و در این مورد، این **حَب** را که چندوچون آن این است [نیز،] به‌کار می‌گیرند که این، معده را از صفرا پاک می‌نماید:

از هلیله‌ی زرد پنج درهم، گُلِ سرخ دمبرگ بریده، سه درهم و سقمونیا یک درهم، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب، سرشته شده و به صورت حَب درمی‌آیند و خشک می‌گردند؛ هر **شربت** از آن یک درهم و نیم است؛ و پس از آن از آب شاهتره‌ی فشرده‌شده‌ای که کف و دُرد آن گرفته شده‌باشد از یک چهارم تا یک سومِ رطل را همراه با ده درهم شکر سلیمانی (نبات) می‌نوشند.

و اگر بیمار را با جوشانده‌ی هلیله و تمرهندی و افسنتین اسهال نمایید، از آن سودمند می‌گردد؛ و هنگامی که بدن پاک گردید، باید سر، با داروهایی که گفته‌ایم که: برای صُداع پدیدآمده از گرما سودمندند چاره‌جویی‌شده و با آنها مرهم گردد؛ و نیز، [سر را] با **مرهم تقویت‌کننده‌ی سر**، مرهم بگذارند تا از پذیرش فزونه‌ها، باز داشته شود، و اینک چندوچون این مرهم:

از گلِ سرخ و صندلِ سفید هرکدام سه درهم، اَقاقیا و خُضُضْ هرکدام یک درهم، گِل ارمنی دو درهم، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با: آبِ مورد و آبِ بید سپید (خِلاف) و آبِ عَصی‌الرّاعی یا آب شاخه‌های گلِ سرخ یا آبِ برگِ مُو یا آب شکوفه‌ی درخت خرما (بهار خرما) و یا چیزهای مانند اینها -از آنهایی که اندام را تقویت می‌کنند و آن را از پذیرش فزونه‌های تلخه‌ای باز می‌دارند- خیسانده‌شده و به صورت مرهم درآورد می‌شود.

و باید ماهیچه‌های پا، با نوارهای پهن پارچه‌ای پیچیده‌شده و قدمها، مالش داده شوند تا آن فزونه به‌سوی پایین کشیده شود.

و جالینوس در کتاب «چاره‌اندیشی بهبودی» گفته است: اگر کسی به سبب تلخه‌ای (مِراری) که در معده‌اش وجود دارد، سردرد سختی داشته‌باشد، برای او بسنده است که با غذایی آشامیدنی که از مغز نان سفید، با آبِ انار میخوش یا آبِ دانه‌ی انار درست شده‌باشد، تغذیه شود؛ که این، معده‌ی او را نیرومند می‌سازد و صفرا را از بُن بر می‌کند؛ و به‌سبب وجود انار، ماندگاری این غذای آشامیدنی در معده‌ی او، به درازا می‌کشد و با اندازه‌ای اندک از آن، تغذیه می‌شود و تلخه‌ای بر معده‌ی او فرو نمی‌ریزد؛ به همین سبب سردردی به‌سوی او بر نمی‌گردد.

و ما خودمان این را تجربه کرده‌ایم؛ و آن بدین‌گونه بود که: به دارنده‌ی چنین سردردی دستور دادیم که: یک عدد گلابی را با چیزهای **قبض‌کننده** تناول نماید؛ و با همین کار آن سردرد آرام گرفت و آن شخص دیگر بدان مبتلا نگشت؛ زیرا دهانه‌ی معده‌ی او نیرومند شده بود و به همین سبب، تلخه را نمی‌پذیرفت؛ پس باید چیزهای قبض‌کننده با غذاهای [این‌گونه بیماران] باشد تا آن **غذا** در معده بماند و ماندن آن در شکم به درازا بکشد و [چنین کسی باید **غذا** را [بر هر دارویی] مقدم بدارد (ویَتَغذا اوّلاً فأوّلاً).

و جالینوس در تفسیر خود از کتاب «ابذیمیا[۱]» یادآور شده‌است که: «گاهی ناگهان بدون هیچ سبب آشکاری، سردرد سختی برای انسان سالم پیش می‌آید، و این از فزونه‌های تندی است که در معده گرد می‌آیند.» و گفته است که: «باید به دارنده‌ی چنین سردردی، نانی گرم که با شرابی با آمیختگی اندک (قلیل المزاج) تر شده‌باشد خورانده شود؛ زیرا چنین خوراکی،

۱- گویا کتاب: «ابذیمیا» یا «ابیذیمیا»، کتابی است که از اَبقراط (بقراط) است.

گرمای میانه‌ای دارد و به‌همین سبب، آن فزونه‌ها را به میانه (اعتدال) می‌آورد و به گواریدن آنها یاری می‌رساند.

درباره‌ی مداوای صُداعی که از گردآمدن خلطی بلغمی در معده پدید آمده باشد:

هرگاه سردرد سخت، از خلطی بلغمی بندآمده در معده باشد، بهتر است به دارنده‌ی آن دستور داده شود تا با تُرب پاک‌شده‌ی تکه‌تکه‌شده که یک ساعت به‌خوبی در سکنجبینِ عسلی خیسانده شده باشد قی کند و پس از آن سکنجبین با آبی که تُرب و شویت را در آن جوشانده باشند به او نوشانده شود و داروهای قی‌کننده‌ای همچون این دارویی [که چندوچون] به او داده شود:

از بزر ترب و شویت و بزر تره‌تیزک به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شود و با عسل سرشته می‌گردد و همراه با اندکی از نمک در آبی گرم ساییده شده، و نوشیده می‌گردد؛ و [نیز،] با تکه‌ای پرِ نَمدارشده با روغنِ کنجد یا روغن زیتون، یا با فرو کردن انگشت در دهان او قی‌کردن را در او بر انگیزند؛ و در پاک کردن معده‌ی او تلاش بایسته‌ای را به عمل آورند.

و هنگامی که معده‌ی او پاک گشت، بهتر است: آب عسل یا شراب عسل یا اندکی از شراب ریحانی (شراب خالص خوشبوی) آمیخته با آب را -که از پیش با اندکی از آن مضمضه کرده باشد- بنوشد و حَبّ قوقایا و حَبّ ایاره را تناول نمایند که این دو، از سردرد پیشگیری می‌نمایند.

و اگر هر روز دو درهم از اِطریفل کوچک گرفته شود و با نیم مثقال از ایاره‌ی فیقرا سرشته گردد [و به‌کار برده شود] سودمند خواهد بود؛ و ایاره‌ی سرشته‌شده با عسل نیز، اگر تا سه روز بیابی، هر روز دو مثقال از آن گرفته شود [و آن را به‌کار ببرند] سودمند است و معده را از بلغمی که در آن ته‌نشین‌شده و استوار گشته‌است پاک می‌نماید؛ هلیله‌ی پرورده نیز، برای این کار مفید است؛ و حَبّ صَبِر، اگر در هر سه روز یکبار، به‌هنگام خواب، یک مثقال از آن گرفته شود و با آبِ گرم [خورده شود] سودمند است[1].

۱- این مورد در سزگین، ۳۴۷، این گونه است: «و حبّ صبر، اگر دو درهم ونیم از آن گرفته شود و با آب گرم [خورده شود]، معده را از خلط بلغمی پاک می‌نماید.»

و اگر از حَبّ الذَّهب، یک درهم و نیم را بگیرند و با آبِ گرم [بخورند] این هم معد را از خلط [بلغمی] پاک می‌کند؛ و اگر سردرد آرام نشود و مزمن گردد، ایاره‌ی اَرکاغانیس را با آبی که افتیمون و نمک نفتی در آن جوشانده شده‌باشد به بیمار بدهید.

و اینک چندوچون ایاره‌ای که برای این سردرد سودمند است و معده را از بلغم پاک می‌گرداند:

از هلیله‌ی کابلی دو درهم، نمک هندی دو درهم، تُربُد سفید ساییده‌شده دو درهم، ایاره‌ی فیقرا سه درهم، پیه حنظل یک درهم، بزر کرفس نیم درهم، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به صورت حَب درآورده می‌گردند؛ هر نوبت دارویی از آن، دو درهم و نیم تا سه درهم است[1].

چندوچون حَبّ الصّبری که برای بلغم جایگیرشده (راسخ) در معده، سودمند است:

از هلیله‌ی کابلی و تُربُد سفید، هرکدام پنج درهم، گلِ سرخ دمبرگ بریده، چهار درهم، مصطکی دو درهم، صبر سُقُوطری، ده درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و سرشته می‌شوند و به صورت حَب، درآورده می‌گردند؛ هر وعده دارویی (هر شربت) از آن یک مثقال (حدود پنج گرم) به‌هنگام خواب است.

چندوچون خیسانیده‌ی (نُقوع) صبری که برای سردرد پدیدآمده از بلغم جایگیرشده در معده، سودمند است:

از ریشه‌ی کرفس و ریشه‌ی رازیانه، هرکدام [هفت درهم، سنبل‌الطّیب و مصطکی و بزر کرفس و انیسون از هرکدام] دو درهم، اَسارون و دانه‌ی بَلسان هرکدام سه درهم[2]، سلیخه و گلِ سرخ و شاخه‌ی بَلَسان هرکدام چهار درهم، عاقِرقَرحا (گیاهی همچون بابونه) دو درهم، افسنتین رومی پنج درهم، گلِ سرخ دمبرگ بریده چهار درهم، بزر انیسون دو درهم [گرفته می‌شود] و همگی نیم‌کوب (جَریش) می‌گردند و شش رطل آب بر آنها ریخته می‌شود [و با آتشی ملایم]

۱- این دستورالعمل از روی نسخه‌ی سزگین، ۳۴۷،است که در مواردی با دستورالعمل بولاق، ۲۴۵ متفاوت است؛ در ضمن، نسخه‌ی «حبّ الذّهب»، تنها در بولاق، ۲۴۵، آمده‌است.

۲- سزگین، ۳۴۷، چهار درهم است.

تا هنگامی که نیمی از آن آب باقی بماند جوشانده می‌شود و [این باقیمانده] در ظرفی شیشه‌ای ریخته‌شده‌و سه روز جلوِ آفتاب گذاشته می‌شود و هر روز چهار أوقیه از آن، همراه با درهمی از صبر سُقوطری گرفته‌شده [و تناول می‌گردد].

چندوچون خیسانیده‌ی دیگری از صَبر:

از افسنتین رومی پنج درهم، اَسارون سه درهم، مَصطکی و سنبل‌الطّیب و عاقِرقَرحا از هرکدام یک درهم و نیم[1]، هلیله‌ی کابلی چهار درهم، جِنطیانا[2] [که با هلیله] هر دو کوبیده‌شده باشند و بزر کرفس و رازیانه، از هرکدام سه درهم [گرفته می‌شود] و بر همگی چهار رطل آبِ گرم ریخته می‌شود و در روز در جلو آفتاب و در شب در جای گرمی گذاشته می‌شود؛ و هر روز، چهار درهم از آن، همراه یک مثقال صبر سُقُوطری و یک درهم روغن بادام شیرین، گرفته‌شده [به‌کار برده می‌شود]؛ و غذایی که بر آن خورده می‌شود، آب‌گوشت ساده با گوشت برّه‌ای کوچک است؛ و نباید از آن گوشت خورده شود؛ و یا [آن غذا] باید از گوشت جوجه‌مرغهای به حد پرواز رسیده (نواهض) یا آب نخود و چیزهایی مانند اینها [باشد] و بر این غذا، شرابی ریحانی آمیخته با آب، نوشیده شود؛ و باید افزون بر اینها [معده را] با مرهمهای گرم‌کننده‌ی نرم‌کننده، مرهم بگذارند تا از تولید بلغم پیشگیری نمایند؛ مرهمهایی مانند این مرهم تقویت‌کننده‌ی معده که **چندوچون** آن این است:

از سُک[3] و رامک و لاذن و عودِ نارس، هرکدام سه درهم، گُلِ سرخ دمبرگ‌بریده (منزوع الاَقماع) چهار درهم، سنبل‌الطّیب و مصطکی هرکدام دو درهم، مسک یک دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با آب نَمّام یا آب مرزنگوش سرشته می‌شوند و معده را – در حالی که از غذا خالی است – با آن مرهم می‌گذارند؛ و به دارنده‌ی چنین حالتی دستور داده‌شود که: فلفل و کُندس و صَبِر و کمّون و شونیز را ببوید و با آنها عطسه نماید و با آب چغندر (سِلق) و

۱– سزگین، ۳۴۸، سه درهم است.

۲– سزگین، همان، به‌جای جنطیانا، جنطلیین یا حنظلیین است؛ که معلوم نشد دقیقا چیست.

۳– سُک دو نوع است: اصلی، که همان سُک چینی است و از عصاره‌ی آمُله است و غیر اصلی که از رامک است. (فرهنگ اغراض طبّی با اختصار)

آب مرزنگوش و آب پودنه استنشاق نماید که اینها برای این‌گونه از سردرد سودمندند.

در مداوای سردرد سخت ِپدیدآمده از سودای بندآمده در معده:

اگر خلطی که در معده بندآمده است سودایی (تلخه‌ی سیاه) باشد، باید **قی‌کردن** با آنچه در باب صُداع پدیدآمده از بلغم و سودا ذکر کرده‌ایم به‌کار گرفته شود؛ و به بیمار مطبوخ اَفتیمون و غاریقون و حَبّ اسطوخودوس داده شود و خیسانیده صَبِر [نیز] برای آن سودمند است؛ و اگر اینها نتیجه‌ای ندادند، به او ایاره‌ی **جالینوس** و ایاره‌ی روفس را بدهید.

و این، چندوچون (صفت) خیسانیده‌ی (نقیع) صَبِری است که برای مداوای سودای موجود در معده سودمند است:

از هلیله‌ی سیاه هندی و کابلی، هرکدام ده درهم، افسنتین رومی، پنج درهم، شُکاعی و بادآورد و بسپایک کوبیده‌شده و گیاهِ خشکِ غافث و اسطوخودوس و برگ بادرنگبویه و پودنه‌ی کوهی، هرکدام چهار درهم، قرنفل کوبیده‌شده یک درهم، ساذِج هندی دو درهم، خربق سیاه و مصطکی و سنبل‌الطّیب هرکدام یک درهم و نیم، اصلُ السّوس سابیده‌شده پنج درهم گرفته شوند و همگی در پنج رطل به‌گونه‌ای خوب جوشانده شده و در جلو آفتاب گذاشته می‌شود و هر روز چهار أوقیه از آن گرفته می‌شود و یک درهم صبر سُقُوطری و چهار دانگ غاریقونی که نرم کوبیده شده‌باشد بر آن ریخته می‌شود ویک درهم روغن بادام شیرین بر آن چکانده می‌گردد [و به‌کار گرفته می‌شود].

چندوچون حَبّ اسطوخودسی که برای این نوع سردرد سودمند است:

از هلیله‌ی کابلی و سیاه هندی و صبر سُقوطری و بسپایک هرکدام سه درهم، اَفتیمون اِقریطی و اسطوخودس، هرکدام پنج درهم[1]، پیه حنظل دو درهم و نیم، خربق سیاه دو درهم، [گرفته می شود] و همگی نرم کوبیده گشته و با آبِ بادرنگبویه سرشته می‌شوند و به صورت حَب درآورده می‌گردند؛ هر شربت از آن به نسبت توانایی یا ناتوانی بیمار، دو درهم و نیم تا سه درهم است.

۱- سزگین، ۳۴۹، چهار درهم است.

و باید دارنده‌ی این بیماری با چاره‌اندیشیهای سودمند برای صُداع پدیدآمده از سودا، همچون: [خوراکیها و خوردنیهای درست‌شده از] دست و پای بزغاله یا برّه و نیز گوشت جوجه‌مرغهای چاق و نان سفید و زرده تخم‌مرغ نیم‌پز و غذاهای آشامیدنی (احساء) درست‌شده از مغز گندم و شکر طبرزد و روغن بادام و [نیز،] مویز و قیسی و بادام و انجیر خشک و چیزهای مانند اینها چاره‌اندیشی گردد؛ و بیمار باید از غذاهای تولیدکننده‌ی سودا بپرهیزد و با آب گوارا در گرمابه‌ای میانه گرما، استحمام نماید؛ و هر روز سکنجبینی شکری با وزن یک مثقال افتیمون که نرم کوبیده شده‌باشد بنوشد که این، به‌خواست خدا سودمند است.

در مداوای سردرد سخت پدیدآمده از خلطهای گوناگون موجود در معده:

اگر در معده خلطهای گوناگون صفرایی و سودایی و بلغمی باشد، دارنده ی چنین حالتی باید پس از پُر شدن از غذاهای گوناگون همچون: ماهی تازه شور و تُرب و سَرمه (سرمق[1]) و خربزه و گیاه خردل و حُرْف (حَبّ الرشاد، تره‌تیزک) و چیزهای مانند اینها و [نیز] نوشیدن سکنجبین با آبی که در آن شویت و ترب جوشانده شده‌باشد، **قی‌کردن** را به‌کار گیرد؛ و اگر زمان تابستان یا پاییز باشد این را در هفته، یک یا دو بار به‌کار گیرد؛ و اگر زمان بهار یا زمستان باشد، این **مطبوخ** را که خلطهای گوناگون را روان می‌نماید و چندوچون آن این است به‌کار ببرد:

از هلیله ی زرد بی‌هسته و کابلی و سیاه هندی هرکدام هفت درهم، بنفشه ریحانی چهار درهم، گلِ سرخ شش درهم، سنامَکّی و شاهتره، هرکدام پنج درهم، بلیله و آمله هرکدام چهار درهم، آلو (اِجّاص) و عُنّاب هرکدام بیست عدد، انجیر سفیدِ تکّه‌تکّه‌شده (مقطَع) ده عدد، مویز خراسانی هسته گرفته (منزوع العَجَم)، بیست درهم، تمرهندی هسته گرفته و پوست گرفته، پانزده درهم، شکاعی (کنگرخر) و بادآورد و گیاه خشک غافث و گُل گاوزبان و اصل السّوس کوبیده شده، هرکدام چهار درهم، اسطوخودس و کُمافیطوس (ماش دارو) [و کَمادریوس]، هرکدام سه درهم، بزر هندبا و کُشوت هرکدام سه درهم، بزر رازیانه و انیسون و بزر بادرنگبویه و فرنجمشک، هرکدام دو درهم، [تُربُد و بسپایک کوبیده‌شده، هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و

۱- در بولاق، ۲۴۷، سَویق است.

همگی با شش رطل آب تا آنجا که تنها یک رطل از آن باقی بماند جوشانده می‌شوند و ده أوقیه از آن پالوده می‌گردد و این تقویت‌کننده که آن را توصیف می‌نمایم بر آن انداخته (افزوده) می‌شود:

از تُربُد سفید ساییده‌شده دو درهم، غاریقون و ایاره‌ی فیقرا، هرکدام چهار دانگ، پیه حنظل یک دانگ و نیم[1]، نمک نفتی دو دانگ، سقمونیا، نیم دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و بر آن مطبوخ انداخته می‌شوند و به‌هنگام سحر، نیم گِرم از آن نوشیده می‌شود که سودمند است؛ و خدا داناتر است.

باب دهم

در مداوای سردرد سختی که از افتادن یا زدن چیزی بر سر و یا به‌دنبال زایمان پدید آمده باشد

امّا هرگاه کسی به‌سبب زدن یا افتادن چیزی بر سر او سردرد سختی برایش پدید آید باید برای مداوای وی هر چه زودتر به گشودن رگ قیفال بشتابند و به اندازه نیاز و متناسب با نیروی بیمار و وقت حاضر از او خون بگیرند؛ و اگر به‌سبب سنّ و نیروی بیمار و وقت حاضر، گشودن رگ شدنی نباشد - پس اگر تبی درمیان نباشد- باید اِماله تند را به‌کار بگیرند؛ و اگر بیمار، تبی داشته باشد، باید اِماله نرم را به‌کار ببرند، و مادّه‌ی بیماری را به پایین بکشند تا آن مادّه به جایی که آسیب دیده است فرو نریزد؛ و سپس بر جای آسیب‌دیده، آبی را که مُورد و جَوزالسّرو را در آن جوشانده باشند، بچکانند و با همان آب، سر را کِماد کنند و با اَثْل (شورگز) و مُورد و برگ سر و که نرم کوبیده شده‌باشند همراه اندکی از گِل ارمنی، آن را مرهم بگذارند و سر را با پشمی که در میان روغنِ نیم گرم گل سرخ، خوب خیسانده شده‌باشد گرم نمایند (کِماد کنند) و بیمار باید از [ایستادن در جلو] آفتاب و نوشیدن شراب و رفتن به گرمابه و خشم گرفتن و [نیز،] خوراکیهای گرمی همچون: گردو و پنیر کهنه و شاهدانه و تره‌تیزک (جرجیر) و ریحان کوهی

۱- بولاق، ۲۴۸، یک چهارم درهم است.

(بادروج) و شراب تند و پزنده (شراب شدید و منضج) و مویز بسیار شیرین، که به‌سوی سر بالا می‌روند، **بپرهیزد؛ و سر را با این مرهم** [که چندوچون آن این است] مرهم بگذارد که بسیار خوب است:

از گِل ارمنی پنج درهم، قَصَب‌الذَّریره (نی نهاوندی، وجْ) سه درهم، بابونه و اِکلیل‌المَلِک از هرکدام دو درهم، مُغاث (ریشه‌ی گیاه قُلقُل، ریشه‌ی انار بیابانی) و ماش از هرکدام سه درهم، صبِر و مُرّ صافی از هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب مُورد (آس) سرشته می‌شوند و جای آسیب‌دیده را با آن مرهم می‌گذارند.

و این مرهم که چندوچون آن این است نیز، [برای این سردرد] سودمند است:

از مورد و جَوزالسَّرو و بابونه و اِکلیل‌المَلِک، هرکدام دو درهم، قَصَب‌الذَّریره پنج درهم، پوسته‌های کُندر دو درهم، گلِ سرخ چهار درهم گرفته می‌شود و همگی با آبی که آنها را فرو پوشد جوشانده می‌شوند و سر را با آن مرهم می‌گذارند [و کِماد می‌نمایند] و آب آن را در حالی که نیم‌گرم است بر سر می‌چکانند.

مرهمی دیگر که برای مداوای افتادن چیزی بر سر، سودمند است:

از آب خِلاف (شاه‌بید) و آبِ شورگز (اَثْل) و گِل ارمنی و اِکلیل‌المَلِک و روغن گلِ سرخ، هرکدام چندی را می‌گیرند و آنها را با هم، به هم می‌زنند و سر را با آن مرهم می‌گذارند که - به‌خواست خدا - سودمند است.

و اگر مُورد تر را با اندکی از نَضُوح (نوعی از عطرهای خوشبو) معطر نمایند و سر را با آن مرهم بگذارند سود آشکاری از آن می‌برند.

و اگر به‌سبب افتادن یا زدن چیزی بر سر، **آماسی** برای پرده‌ی پوششیِ (غشای) مغز پیش آید، باید روغن نیم‌گرم گلِ سرخ و سرکه‌ی انگوری (خلِّ خمر) بر سر چکانده شود؛ پس اگر استخوان سر، شکسته شود و پرده‌ی پوششی‌ای که مغز را پوشانده است، آشکار گردد؛ و یا افزون بر آن (پدیدارشدن پرده‌ی پوششی و آماس آن) **درد**، بسیار سخت باشد، نباید سرکه‌ی انگوری را با روغن گل سرخ درآمیزند، بلکه باید روغن خالص (ناآمیخته) نیم‌گرم گلِ سرخ و روغن بابونه را بر سر بچکانند [و او را از آفتاب و گرمابه رفتن و شراب نوشیدن و خوراکیهای تند و زبان‌گز (حرِّیف) نگه‌دارند].

و چنانکه همراه با سردردِ سخت، **بیخوابی** هم وجود داشته باشد، باید روغن نیم‌گرم بنفشه یا نیلوفر را بر سر بچکانند، و اگر افزون بر آن آسیب‌دیدگی، **آشفتگی ذهنی** [نیز،] پیش آمده باشد، سر را با گُلِ ختمی (خیروج) و آردِ جو و بنفشه و روغن گلِ سرخ و اندکی از سرکه‌ی انگوری مرهم بگذارند.

و باید بدانید که ما به این هدف و بدین سبب در مداوای **آماس مغز** و پرده‌ی پوششی آن، **سرکه** را با روغن گلِ سرخ درمی‌آمیزیم، تا سرکه، با لطافتی که دارد روغن گلِ سرخ را به درون کاسه‌ی سر رسانده، با آن آمیخته گردد؛ وگرنه برای آن نیست که سرکه، در مداوای **آماس** سودمند است، زیرا در آن، نه پراکنده‌سازی (تحلیلی) هست و نه در آماسهای گرم یا سرد آرام‌بخش است؛ و در **آماسهای سرد**، همراه با فربیون و دیگر چیزهای گرم به‌کار برده می‌شود.

باب یازدهم

در مداوای سردرد پیش‌آمده به‌سبب زایمان یا به‌سبب دیگر تهی‌سازیها (استفراغها) یا به‌سبب جماع و یا از غم[1]

برای مداوای سردرد پدیدآمده به‌دنبال زایمان و دیگر تهی‌سازیها، باید زن را با غذای میانه (نه سنگین نه سبک) همچون: زرده‌ی تخم‌مرغ نیم‌پز و گوشت جوجه‌مرغها و بزغاله و مرغهای چاق و گوشت برّه‌های شیرخوار و آشهای آشامیدنی (حَسْو) درست‌شده از مغز نان سفید و روغن بادام و شکر سفید (طبرزد) و آرد سفید تغذیه کرد [و به او آرد بوداده‌ی (سَویق) نعنا با شکر سفید و روغن بادام، نوشانده شود].

و [نیز] بیمار روغن بنفشه و روغن نیلوفر را به بینی بکشد و در پایان، روغن دانه‌ی کدو و شیرِ دختر نورسیده (جاریه) را به‌کار گیرد (به بینی بکشد)، و از شیر دختر نورسیده همراه با روغن بنفشه و روغنِ بیرون کشیده‌شده از خبیص (نوعی حلوا، آفروشه) و فالوده بر سر او

۱- باید یادآور شوم که: این باب یازدهم، تنها در بولاق، ۲۴۸، آمده‌است و در سزگین، دنباله‌ی باب دهم است و به همین سبب از این پس، شماره‌ی بابها، با هم ناهمسان می‌شوند.

چکانده شود و به او **خبیص** درست‌شده از تخم‌مرغ و روغن بادام خورانده گردد و ماهیِ آبهای سنگ‌ریزه‌ای و ماهیِ هازلی درست‌شده به صورت آش ساده و بریان‌شده با روغن بادام یا روغن کنجد تازه به او داده شود.

و اگر این سردرد، با **تبی** همراه باشد باید مُزَوَّره‌ی درست‌شده با کدو و سَرمَه و یا آش ساده (اسفیدباج) و چیزهایی مانند اینها را به او بدهند؛ و چاره اندیشی دارندگان سردرد پیش‌آمده از **دیگر تهی‌سازیها** هم باید بدین‌گونه باشد.

امّا سردردی که به‌دنبال **جماع** پیش‌آمده باشد - اگر بدن بیمار پُر (ممتلئ) باشد - معالجه‌ی آن با پاک کردن بدن با اسهال و رگ‌گشودن و با به‌کارگیری چیزهایی است که سر را نیرومند می‌سازد؛ چیزهایی همچون: ریختن آب گوارایی (آب غیرمعدنی‌ای) بر سر که در آن آب، گلِ سرخ و مُورد و مَرو را جوشانده باشند و چرب کردنِ سر با روغن گلِ سرخ و روغن سرکه‌ی انگوری تا سر تقویت گردد و بخار را نپذیرد. دارنده‌ی چنین سردردی نباید جز پس از آنکه: غذا بخورد و مقداری به و گلابی تناول نماید، جماع کند.

امّا **صُداعی** که از **بلغم** پدید آمده باشد، مداوای آن با خواب است و با مرطوب نمودن بدن با استنشاق روغنِ بنفشه و روغنِ دانه‌ی کدو.

و برای مداوای **صُداعی** که به‌سبب **نیرومندی حس مغز** باشد، باید سر را با مرهمهای مخَدِّر نیرومندی که در آنها افیون و گلِ سرخ و ریشه‌ی لُفاح (یَبروح الصَّنم) و پوسته‌های خشخاش و بزر آن بوده و با آب کاهو یا آب خیار یا آب بقله سرشته شده‌باشد معالجه کرد و بیمار را با غذاهای سردکننده‌ی ترکننده تغذیه نمود.

و اگر سردرد سخت از **آبریزش** (نَزله) بوده و با آن همراه باشد، نباید چیزی از روغنها را بر سر بمالند و سر را سرد گردانند؛ بلکه باید دست و پای بیمار را ببندند و آنها را بپیچند و مالش دهند و در آبِ گرم بگذارند و **طبیعت** را (مزاج را) با فلوس خیار چنبر و آب میوه و بنفشه و شراب ریحانی نرم گردانند.

و اینها چیزهایی بودند که می‌بایست ما آنها را درباره‌ی صُداع (سردرد سخت) و مداوای آن بیان می‌کردیم.

باب دوازدهم

در مداوای شقیقه (درد نیمی از سر، میگرن)[1]

امّا شقیقه؟ باید بدانید که مداوای آن در بیشتر حالات، همچون مداوای سردرد در همه ی سر است؛ زیرا سببهای پدیدآورنده‌ی آن در بیشتر موارد همان سببهای پدیدآورنده دردهای سخت، در همگی سر هستند؛ و این از آن روست که: آن سببها یا در خود مغز هستند یا در پرده‌های پوششی آن و یا از اندامهای دیگری همچون معده و دیگر اندامها، از راه عروق و شراینی که به‌سوی مغز می‌روند و به‌سوی آن متصاعد می‌گردند؛ و چون چنین است، پس معالجه‌ی عمومی برای شقیقه، همان معالجه سردرد سخت پدیدآمده از بدمزاجیِ همراه با یک مادّه است؛ و آن - همچنان که پیش از این گفته‌ایم - پاک کردن بدن با گشودن رگ و با داروی مسهل و با به‌کارگیری نُطولها و مرهمها و دیگر چیزهاست.

امّا معالجه‌ی ویژه برای آن، پس از تهی‌سازی (استفراغ) عبارت است از: مالیدن پیشانی و ماهیچه‌های گیجگاهِ آن سمتی که درد دارد، پیش از فرا رسیدن دوره‌ی شروع درد با روغنها و مرهمهای سازگار برای این مداوا؛ و پس از آن، با کشیدن مادّه‌ی بیماری به‌سوی پایین با به‌کارگیری اِماله‌ی نرم - اگر مادّه، گرم [و رقیق] باشد - و با اِماله‌ای اندک تند - اگر مادّه، سرد و غلیظ باشد - و اگر با این معالجه، درد آرام نگیرد و زمان آن به درازا بکشد، این حَب را که چندوچون آن این است به بیمار بدهید:

از صبِر پنج درهم، فریبون، دو درهم و نیم، پیه حنظل و سقمونیا هرکدام چهار درهم، نَطرون به همان اندازه، پوسته‌های خربق سیاه پنج درهم گرفته می‌شود و هرکدام به تنهایی کوبیده شده، و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شود و با آب کلمِ فشرده‌شده سرشته می‌گردند؛ هر وعده‌ی دارویی از آن، یک تا دو درهم و نیم است.

و به او اَیاره‌ی لوغادیا یا اَیاره ی جالینوس یا آن نقیع صبری که پیش از این توصیف کرده‌ایم بدهید؛ و هرگاه همه ی بدن پاک گشت، آن نیمه ی ناخوش را با یک دستار (مندیل) چندان

۱- با توجه به توضیحی که داده شد، این باب در نسخه‌ی سزگین، باب یازدهم است.

مالش دهید تا ببینید که سرخ شده و گرم گشته و گرما در آن پخش شده است و این کار را پیش از هنگام دوره [ی درد] انجام دهید و آن را با این اندودنی‌ای که چندوچون آن این است بیندایید:

از فربیون چهار مثقال، حلتیت و تافیسا، هرکدام سه مثقال، مُرّ صافی و گاوشیر هرکدام یک مثقال بگیرید و با سرکه، بسرشید و جای درد را با آن بیندایید.

و **جالینوس** گفته است که: من دارویی را از فربیون درست کردم و دیگر به هیچ داروی دیگری همراه با آن، نیازمند نگشتم، و چندوچون آن دارو این است:

از قیروطی درست‌شده با روغن زیتونِ شسته، یک رطل، موم قرمز یک چهارم رطل گرفته می‌شود و یک أوقیه فربیون ساییده‌شده بر آن افزوده می‌گردد و با هم آمیخته گشته و به صورت مرهم درآورده می‌شوند و بر نیمه‌ی به درد آمده ساییده می‌گردد.

و اگر اندکی از فربیون را بگیرید و آن را با روغن زیتون بیامیزید و از سمتی که درد می‌کند مقداری از آن را به گوش بچکانید، سود آشکاری دارد؛ و اگر دارنده‌ی این درد (شقیقه)، از آن سوراخ از بینی که در برابر جای به‌دردآمده قراردارد، روغنِ بادامِ تلخ آمیخته‌شده با مرزنگوش را به بینی بکشد (اسعاط نماید)، سود شگفت‌انگیزی دارد؛ و همچنین است هسته‌ی زردآلو [اگر با روغن بادام تلخ و مرزنگوش با آن اسعاط شود].

و اگر بیمار با این **سَعوطی** که چندوچون آن این است، اسعاط نماید برایش سودمند است:

از گُندبیدستر و گاوشیر و زعفران و زهره‌ی گرگ به اندازه هم بگیرد و آنها را نرم بکوبد و با آب مرزنگوش تروتازه، سرشته نماید و به‌صورت حبهای به‌اندازه‌ی عدس درآورد و با شیر دختر نورسیده (جاریه) و روغن بنفشه با آن اسعاط نماید.

و گاهی، اگر شقیقه از **سردی** یا **خلطی بلغمی** باشد بدین‌گونه معالجه می‌گردد که: روغن مرزنگوشی را که فربیون را با دست در آن خرد کرده باشند در بینی می‌چکانند.

و نوشیدن **شراب نیامیخته** (صرف)، اندکی پس از طعام -اگر آن شقیقه از سردی و بلغم باشد- برای آن سودمند است؛ امّا پیش از خوردن طعام بد است؛ زیرا چنین کاری، بخارهای معده را به‌سوی سر بالا می‌برد و درد را سخت‌تر می‌نماید.

و **اگر شقیقه از گرما** بوده و درد سخت باشد با این **سعوطی** که چندوچون آن این است

اسعاط شود:

از شکر طبرزد و زعفران و کافور به‌اندازه‌ی هم گرفته شود و نرم ساییده گردند و به صورت حَب درآیند و با وزن دو حَب از آن که با آب خیار یا آب خیارچنبر یا آب عنب‌الثّعب حل‌شده باشند اسعاط نمایند؛ و اگر اندکی از افیون را بر آن بیافزایند سودمند است[۱].

و اگر دانستید که دردِ سختِ صُدغ (میان چشم و گوش) [که همان شقیقه است] از خلطهایی است که از معده به سوی مغز بالا می روند، پس، با قی و اسهال آن خلط را از معده پاک کنید؛ و اگر درد آرام نگیرد و بدانید که سبب پدیدآمدن آن، جز از خلط تباهی نیست که در عروق پشتِ گوشها و یا در شرایینی است که در صدغِ سمت درد یا در هر دو صدغ است؛ و ببینید که آنها پُراند و به تندی می‌تپند، باید آن عِرقی را که در صدغ سمتِ درد است و آن عرقی را که در پشت هر دو گوش است قطع کنید، که این بازپسین مداوا و معالجه‌ی این درد است.

و امّا هرگاه به‌سبب سردرد بسیار سخت، صوت، ناگهان قطع شود، باید آبِ گرم فراوان بر سر فرو ریخته شود و روغن گلِ سرخ نیم‌گرم در گوش چکانده گردد و گوش با پنبه، آکنده شود؛ و خدا داناتر است[۲].

و امّا مداوای دیگر انواع شقیقه بر مبنای همان راهکارهایی است که در مداوای صُداع ذکر کرده‌ایم.

۱- در این بحث، نسخه‌ی سزگین ص ۳۵۲، حدود بیست سطر، افتاده دارد و این قسمت تنها از روی نسخه‌ی بولاق ص ۲۴۹، ترجمه شده‌است.

۲- بسیاری از مطالب این باب دوازدهم، در نسخه‌ی سزگین نیست.

باب سیزدهم

در مداوای سرسام (بیماری آماس سر و مغز و پرده‌های آن)[۱]

و در مـداوای **سرسـام** -اگـر نیـروی بیمـار و سـن و زمـان و دیگـر چیزهـایی کـه بـه‌هنگـام تهی‌سازی باید به آنها توجه شود، یاری دهنـد- نخـستین چیـزی کـه بایـد بـدان آغـاز کـرد، گـشودن **رگ قیفال** است و -اگر نیروی بیمار پرتوان باشـد، بـه‌ویـژه، اگـر آن بیمـاری بـه‌سـبب **خون** باشـد- باید تا هنگامی که بیهوشی به او دست می‌دهد از او خـون بیـرون ریختـه شـود؛ و اگـر دارنـده‌ی ایـن بیمـاری را از **رگ صـافن** (سـیاهرگ پـایی) **فَـصد** نمایـید تـا مـادّه‌ی بیمـاری را از بـالا بـه پـایین جذب کنید، از آن سودمند می‌گردد.

و اگر بیمار، کـودک باشـد، در میـان دو کتـف او حجامـت (مکیـدن خـون از قـسمتهای تیـغ‌زده‌ی پوست با شاخ یا چیزهای دیگر، بادکش) را انجـام دهیـد و بـه‌انـدازه‌ای کـه آن را تـاب مـی‌آورد از او خون بگیرید؛ و باید فصد و حجامـت کـردن شـما -اگـر نیـروی بیمـار خـوب باشـد- در روزهـای نخست و دوم و سومِ [بیماری] باشد؛ امّا در روز چهـارم نبایـد بـدان بپردازیـد؛ سـپس بـه‌دنبـال انجـام دادن فصد به او آب انار تـرش و شـیرین همـراه بـا جُلّـاب یـا شـربت تمرهنـدی بنوشـانید؛ و در روز رگ‌گشودن او را با آب گوشتِ جوجه‌مرغهای درست‌شده با آبغوره و یا آب انار تغذیه نمایـید.

سپس نگاه کنید: اگر طبیعت [بیمار] **خـشک** باشـد، بهتـر اسـت بـا فلـوس خیـارچنبر و تـرنجبین و تمر هندی -که از هرکـدام بـه‌انـدازه‌ی نیـاز گرفتـه‌شـده و بـا آبـی گـرم سایـیده گـشته و پـالوده گردند و در سحر، در حالی که نیم‌گَـرم اسـت نوشـیده شـوند- نـرم گـردد؛ و بـه او لیـسیدنی (لَعـوق) آلو همراه با لیسیدنی خیارچنبر با آبـی نـیم‌گـرم داده شـود؛ و شـراب گـلِ سـرخ بـا سـکنجبین و آب سرد به او نوشانیده گردد؛ و اگر نیروی بیمار پرتـوان بـوده و تـاب بیـاورد و تـشنگی‌ای نداشـته باشـد، او را با چیزی از آب لـبلاب کـه نزدیـک بـه نـیم رطـل همـراه بـا بیـست درهـم شـکر باشـد، روان گردانید؛ و می‌توانید هرکـدام از اینهـا راکـه حاضـر باشـد و خـوردن آن بـر بیمـار آسـان باشـد بـه او

۱- این باب در سزگین باب دوازدهم است.

بدهید.

و اگر به‌کارگیری اِماله (حُقنه) برای بیمار آسان باشد این سازگارترین چیز برای اوست؛ زیرا اِماله، مادّه‌ی بیماری را به سمت پایین می‌کشد؛ و بهتر است اِماله با چهار أوقیه آب چغندر و یک أوقیه مُرّی و یک أوقیه روغن کنجد انجام گیرد؛ و یا او را با این اِماله‌ای که چندوچون موادّ آن این است اِماله نمایید:

از جوِ پوست‌گرفته‌ی کوبیده‌شده، بیست درهم، بنفشه‌ی خشک پنج درهم، سبستان سی حَبّه، عُنّاب بیست حَبه، گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب چندان جوشانده می‌شوند تا تنها یک[1] رطل از آن باقی بماند؛ که نیم رطل از آن پالوده می‌گردد و ده درهم خیارشنبر در آن ساییده گشته و پالوده می‌شود و یک أوقیه روغن بنفشه و یک درهم و نیم نمک نیم‌کوفته [و بوره و شکرسرخ] بر آن افزوده می‌گردد و در حالی که نرم ساییده شده‌باشند، اِماله را با آن انجام می‌دهند.

و هرگاه که طبیعت بیمار خشک (قبض) گردد و نتواند نه دارو و نه اِماله را تحمّل نماید، برای او شیاف درست‌شده از خطمیّه و بوره و شکرِ سرخ و یا شیاف درست‌شده از ترنجبین را به‌کار ببرید.

و هنگامی که بیمار با فصد تهی‌سازی کرد (استفراغ کرد) و طبیعت او نرم شد، بر سرِ او روغن گلِ سرخ به‌هم‌زده‌شده با سرکه‌ی انگوری و گلابِ سرد بریزید و پارچه‌ای کتانی را در آن فرو برده و خیس کنید و بر سر او بپیچید؛ که این از آنهایی است که مغز را مرطوب می‌گرداند [و آن را تقویت می‌نماید] و از رفتن بخارها به‌سوی سر، جلوگیری نموده و آنها را باز می‌دارد؛ [و کوتاه سخن اینکه: در این بیماری باید به سرد گردانیدن سر و مرطوب کردن آن بی‌نهایت توجّه شود].

و ماهیچه‌های ساق پای بیمار را با نواری پهن پارچه‌ای (عصابه) ببندید و قدمهای او را مالش دهید و در هر صبحگاهی چهل درهم آبِ جو با وزن ده درهم شکر سفید به او بدهید؛ و

۱– در سزگین، ۳۵۳، یک رطل و نیم است.

اگر زمان، تابستان باشد، بهتر است آبِ جـو، سـرد و اگـر زمـستان باشـد، نـیم‌گـرم باشـد؛ و هنگـامی که چهار ساعت بر آن گذشت؛ بهتر است پـانزده درهـم سـکنجبین سـاده‌ی شـکری بـا آب سـرد بـه او داده شود؛ و اگر معده‌ی بیمار کم‌تـوان باشـد، پـیش از نوشـیدن آبِ جـو، سـه جرعـه گـلاب و آب سیب شامی به او بنوشانید.

و اگر گرمای بیمار نیرومند باشد به او آبِ جـو همـراه بـا انـار تـرش و شـیرین بنوشـانید و از ایـن داروی گردی (سَفوف) که چنـدوچون آن ایـن اسـت، یـک درهـم و نـیم[1] بـر آن بیفزایـید و اینـک چندوچون این دارو:

از مغز دانه‌ی کدو و [مغـز] دانـه‌ی خیـار و خیـارچنبر و بـزر بقلـه و طباشـیر، هرکـدام یـک جـزء به‌اندازه‌ی هم [گرفته می‌شود] و همگی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و بیختـه مـی‌شـود و از آب جـو، وزن دو درهم همراه با یک چهارم رطل آب انار تـرش و شـیرین بـر آن افـزوده مـی‌شـود؛ هـر شـربت از آن (هر وعده دارویی از آن) دو درهم به‌هنگام خواب [همراه با تمر هندی] است.

و اگر گرما سخت شود و لَهیب و تـشنگی نیرومنـد گـردد، بهتـر اسـت آب کـدوی بریـان‌شـده یـا چهار أوقیه آب خیار کوبیده‌شده همراه با دو درهم بزر سایـیده‌شـده‌ی بقلـه و نـیم درهـم طباشـیر بـه او داده شود و هر از گاهی ترشیِ تـرنج (حُمّاض اُتـرج) همـراه بـا انـدکی از جُلّـاب بـه او نوشـانیده گردد؛ و اگر زمان تابستان باشد، هر از گاهی، یک یـا دو قاشـق لعـاب بـزر قطونـا همـراه بـا مقـداری روغن بادام شیرین و شکر سفید، سایـیده‌شده و سردگشته با برف به او داده شود.

و غذای او مناسـب بـا شـرایطی باشـد کـه: نیـروی بـدن و دوری و نزدیکـی پایـان بیمـاری آن را بایسته می‌نماید؛ بدین‌گونه که: اگر نیروی بـدنی بیمـار پرتـوان، و پایـان بیمـاری نزدیـک باشـد، هـر از گاهی بر نوشانیدن آبِ جو یا شربت گلاب و عـسل (جُلّـاب) بـسنده شـود و بـه او شـراب بنفـشه یـا شراب خشخاش یا آب انار یا چیزهایی ماننـد اینهـا داده شـود؛ و اگـر نیـروی بـدن کـم‌تـوان و پایـان بیماری دور باشد، باید به او آبِ جو و مُزَوّراتِ (غذاهای کـم‌مایـه‌ی بیمـاران) درسـت‌شـده بـا کـدو و اسـفناج و قَطَـف داده شـود و یـا بـه او کـاک، همـراه بـا شـکر طبـرزد و بـادام پوسـت‌گرفتـه‌ی

۱- در بولاق، ۳۵۱، یک مثقال است.

سایـیده‌شده نوشانده گردد و یا به او مغز خیارچنبر و مغز خیار داده شود.

و مُزَوّرات را بـا مغـز کـاهو و دیگـر چیزهـا، بـرای او بـه گونـه‌ای بهینـه درآورنـد، و بهتـر اسـت چاره‌اندیشی شما برای غذای او بر مبنـای همـان چیـزی باشـد کـه مـا آن را در جـای دیگـری جـز اینجا بیان کرده‌ایم.

[و اگر زمان تابستان باشد، بهتر اسـت جـای او سـرد بـوده و بـا بیدمـشک (خِـلاف) و گـلِ سـرخ و شاهِسپرم و نیلـوفر [و بـرگ] گلابـی و سـیب و تراشـه‌هـای صـندل و [پاشـیدن] گـلاب و کـافور فرش شـود و در اطـراف او آب سـردی کـه در آن بـرف باشـد گذاشـته شـود و جـای او بـه‌گونـه‌ای باشد که هوا و باد از پـرده‌ی کتانی خـشنِ مرطـوبی (خیشی) کـه دور از او نـصب شـده‌باشـد بگـذرد و سردیِ آن آب را بر او بگذراند].

و اگر زمان زمستان باشد بهتـر اسـت جـای او در جـایی باشـد کـه گرمـای آن میانـه باشـد و در پیش او بسیار سخن نگوینـد و بـی‌تـابی نکننـد و فریـاد نکـشند و -بـه‌ویـژه بـه‌هنگـام پـیش‌آمـدن بحران- به فریاد کشیدن و بی‌تابی کردن نپردازنـد؛ زیـرا چـه‌بـسا، طبیعـت بـه‌سـبب بـی‌تـابی کـردن و فریاد کشیدن و خشم بیمار از ایستادگی در برابر بیماری سر باز زند.

سپس به پیامدهایی که به‌دنبال این بیمـاری مـی‌آینـد توجـه کننـد و آنهـا را بـا آن چیزهـایی کـه بایـسته‌ی مـداوای آنهاسـت چـاره‌اندیـشی نماینـد؛ پـس اگـر دیدیـد کـه: زبـان بیمـار زبـر و سـیاه شده‌است به او دستور دهید کـه آن را بـا تکـه‌ای پارچـه‌ی کتـانی کـه در لعـاب بـزر قطونـا و لعـاب دانه‌ی به همـراه بـا شـکر سـفید و روغـن بـادام شـیرین یـا روغـن دانـه‌ی کـدو فـرو بـرده شـده و خیس شده‌باشد، بساید، و نیز لب خود را با روغن بادام چرب نماید.

و اگر آشفتگی ذهنی بیمار سخت‌تر شـد، یـک تکـه پارچـه‌ی کتـان را بگیریـد و آن را بـا روغـن گلِ سرخ و سرکه‌ی انگوری آمیخته‌شده با گلاب یـا آب سـرد، تـر نمایـید و بـر سـر بیمـار بیندازیـد تا از بالارفتن بخارهایی که بـه‌سـوی مغـز مـی‌رونـد جلـوگیری نمایـد؛ و دسـتور داده شـود تـا زیـر پاهای او را به‌گونه‌ای خوب با دست مالش دهند.

[و برخی [از پزشکان] گفته‌اند که: اگـر سـر را بتراشـند و بـا [آب] کَلـه و پاچـه‌ی پختـه‌شـده آن را بیندایند برای [مداوای] آشفتگی ذهنی سودمند است.][1]

۱- عبارتی که در میان کروشه است تنها در نسخه‌ی بولاق،۳۵۱، آمده‌است.

و اگر برای بیمار، بی‌خوابی (سَهَر) پیش آید و نتواند بخوابد، و این بی‌خوابی از نشانه‌های بحران نباشد، باید برای به خواب‌بردن و آرام ساختن او چاره اندیشی نمایید، زیرا به خواب‌بردن او **معالجه** بزرگی است برای او؛ [و این چاره‌اندیشی بدین‌گونه است] که: باید به او شراب خشخاش بنوشانید و خشخاش همراه با شکر را به او بخورانید، و مغز کاهو و بیخ آن را به صورت آش ساده به او بدهید که بخورد و شیر زنی را که به دختر بچه‌ای شیر می‌دهد همراه با مقداری از روغن بنفشه بر سر او بچکانید و جُو کوبیده‌شده‌ی پوست‌گرفته و بنفشه و نیلوفر و خشخاشِ با پوست و کاهو و بزر آن و [نیز، لُفاح] را با آبی گوارا به‌گونه‌ای بهینه بجوشانید و تکه‌ای پارچه‌ی کتان یا تکه‌ای اسفنج بزرگ را در آن فرو برید و در حالی که نیم‌گرم است سر او را با آن کِماد کنید؛ و روغن بنفشه‌ی نیامیخته یا روغن نیلوفر مستخرج از روغن دانه‌ی کدو را به او استنشاق نمایید.

و اگر این روغنها را با سرکه‌ی انگوری یا آب کاهو یا آب برگ خشخاش باهم بیامیزید و بر سر بیمار بریزید او را به خواب برده و بی‌خوابی را از میان می‌برد؛ [و اگر نیروی بیمار پرتوان باشد، اندکی از افیون همراه با سرکه‌ی انگوری را به او استنشاق نمایید؛ و اگر دو حَبه از افیون را با گلاب به او اسعاط نمایید (به بینی بکشانید) از آن سودمند می‌گردد و او را به خواب می‌برد.

و اگر برای بیمار، **تحیّر و ناهوشیاری‌ای** (هَیمانی) پیش آید و ببینید که به مردم بد و بیراه می‌گوید و به مردم دست یازی و زبان درازی می‌کند؛ باید با او مدارا و دلسوزی شود و یکی از دوستانی را که از او شرم حضور دارد پیش او بیاورید که با سخنی مهرآمیز با او سخن بگوید و با زبانی بسیار شیرین او را سرزنش کند؛ و نگذارید کسی را که در حال تندرستی او را دوست نمی‌داشت پیش او بیاید که از حضور او خشمگین گردد و بیماریش افزوده شود؛ و همچنین کسی را که به‌گونه‌ای زشت با او سخن بگوید و یا با لحنی خشن با او به سخن بپردازد به پیش او راه ندهید، و نباید با چیزی که او را خشمگین یا غمگین یا اندوهگین کند خاطر او را بر انگیزید، که این، از آن چیزهایی است که بر سختی بیماری او می‌افزاید.

و هرگاه برای بیمار، خوابِ سنگین بیمارگونه (سُبات) پیش آید و آن هم از نشانه‌های بحران نباشد، و به‌گونه‌ای در خواب فرو رود که بیم آن باشد که گرمای غریزی، چنان سخت به ژرفای

بدن فرو نشیند که خاموش گردد؛ در این صورت باید او را بیدار نمایند و به عطسه وادارند و دست و پایش را به خوبی مالش دهند.

و اگر طبیعتِ او بند آید و هنگام بحران هم نباشد، بر مبنای آنچه در جای دیگری جز اینجا گفته‌ام به او آلوی خیسانده‌شده در شراب بنفشه یا لیسیدنی آلو یا شرابِ آن را بدهید و یا شیافی از آن برای او بگذارید؛ و اگر طبیعت (مزاج) او نرم شود و آن هم به‌سبب بحران نباشد، به او آب آرد بوداده‌ی جو، همراه با گِل قبرسی و صمغ عربی یا قرصهای طباشیر بندآورنده، همراه با آب به بدهید و به را به او بمکانید و به او سیب شامی خیسانده‌شده در گلاب بدهید و شکمش را با صندل و گلِ سرخ و گلاب و آب برگ مو بیندایید.

و در دیگر پیامدهایی که به‌دنبال این بیماری می‌آیند به همین‌گونه عمل شود و با چاره‌اندیشی‌ای که برای مداوای پیشامدهای دنبال تبها ذکر کرده‌ایم چاره‌جویی گردند؛ و پیوسته تا هنگام پایان بیماری و هنگام فرا رسیدن وقت بحران، بیمار را با آنچه گفته ایم چاره‌اندیشی نمایید.

و هرگاه آن وقت (پایان بیماری و وقت بحران) پیش آید و نیروی بیمار پرتوان باشد، باید او را از غذا باز دارید و به او آب سیب یا شراب بنفشه یا جُلّاب یا [شراب] اناری که کاک را در آن خیسانده باشند بدهید؛ و اگر نیرو کم‌توان باشد و وقت بحران نزدیک نباشد، باید به بیمار آب آشِ جوجه مرغ یا آب آش دُرّاج و تیهو همراه با کاک کوبیده‌شده یا سیب شامی داده شود و در آبی که بیمار می‌نوشد، کاک کوبیده ریخته گردد.

و – همچنان که به تازگی یادآور شده‌ام – هنگامی که وقت بحران فرا می‌رسد نباید بیمار را با هیچ چیزی برانگیزند و به جنبش درآورند و آزرده خاطر نمایند و نباید با او بسیار سخن بگویند؛ و به خدمه دستور داده شود که فریاد نکشند و بی‌تابی نکنند و بیمار را به هیچ چیزی برنَینگیزند، و به‌جز کسی که به او آب و دارو می‌دهد نباید کس دیگری پیش او باشد و از خوردن غذا بازداشته شود و تا پایان بحران و تا هنگامی که بیماری به خواست خدا، پایین آمدن را آغاز می‌نماید، به‌جز جُلّاب یا آب انار یا آب سیب، چیزی به او ندهند.

و هنگامی که بیماری فروکش کردن را آغاز می‌کند، باید تا گذشتن سه روز بر این حالت، بیمار را با همان چاره‌اندیشیهایی که در آغاز بیماری، بیمار را با آن چاره‌جویی می‌کردید

چاره‌اندیشی نمایـــید؛ سـپس بـر پایـه‌ی آنچـه در آن مقالـه‌ای کـه در آن چـاره‌اندیـشی تندرسـتی را ذکر کرده‌ایم، به چاره‌اندیـشی بیمـار بـا آنچـه تـازه برخاسـتگان از بیمـاری (نـاقهین) را بـا آن معالجـه می‌نمایند، بپردازید.

امّا **برسام** (آماس غشاء درونی حجـاب حـاجز، آمـاسِ بـر سـینه)؟ بایـد چـاره‌اندیـشی دارنـده‌ی این بیماری، راستاراست بر پایه همین چاره‌اندیـشی [سرسـام] باشـد، زیـرا پدیدآمـدن برسـام در مغـز، جز به‌سبب آماسی که در حجاب حاجز پدید می‌آید بـه‌سـبب هـیچ چیـز دیگـری نیـست؛ پـس بایـد در چاره‌اندیشی آن، همه‌ی راهکارهایی را کـه در اینجـا ذکـر کـرده‌ایـم پیگیـری شـود؛ و خـدا دانـاتر است.

باب چهاردهم[1]

در مداوای ماشَری (آماس خونی و صفرایی مرکّب)

امّا **ماشری**[2] (ماشرا)؟ معالجه‌ی آن را بایـد بـا گـشودنِ رگ قیفـال آغـاز کـرد و از مبـتلای بـه آن -اگر نیرویی بدن او آن را تاب بیاورد- تـا هنگـامی کـه بـی‌هـوش مـی‌شـود خـون گرفتـه شـود؛ و پس از آن بـه او آب انـار و انـدکی از بـزر بقلـه و طباشـیر داده شـود و بـا مـزوَّره‌ای درسـت‌شـده از عدس و کدو و آب انار یا [از] اسفناج و قَطَف تغذیه گردد.

سپس از فردای آن روز بررسی شود کـه: اگـر بیمـاری در حـال افـزودن و نیـرو گـرفتن باشـد - اگر نیروی بدن او تاب بیاورد- دسـت دیگـر او را فـصد نماینـد و مقـدار فراوانـی از او خـون بگیرنـد و به او آب جو با آب انار میخوش داده شود و او را بـا آنچـه روز پیـشین بـه او داده‌انـد تغذیـه نماینـد و بـر سـر و روی او آب گـلِ سـرخ و آب صـندل قرمـز (صـندلَین، صـندلان) و آب هنـدبا و آب گـشنیز و آب بَقلَـةالحَمقاء و آب حَـیّ‌العـالم و آب کـاهو یـا آب عِنـب‌الثّعلـب و کـاکنج (نـوعی از

۱- در سزگین، سیزدهم است.

۲- معادل امروزی «ماشری» معلوم نیست چیست؟ احتمالاً حالتهایی همچون آماس حادّ دهان و لثه‌ها و لوپوس و غیره را در بر می‌گیرد. (فرهنگ اغراض طبّی)

عِنب‌الثّعلب، عروس پس پرده) بریزند؛ [و این آب ریختنها از همه‌ی این آبها یا از هرچه از آنها که در دسترس است، باشد.][1]

و با دارنده ی این بیماری، همواره چاره‌اندیشیِ ترکننده (مرطِّب) همچون دادن آب جو و دیگر چیزهای ترکننده به‌کار برده شود؛ و به او حریره‌ی (غذای رقیق سرکشیدنی) درست‌شده از نخاله (سبوس گندم و جو) و شکر و روغنِ بادام شیرین و غذاهای مانند اینها داده شود [و طبیعت او با آب میوه یا آب ترنجبین همراه با آبِ جو، نرم نگه‌داشته شود.][2]

باب پانزدهم

در مداوای بیماری لیثَرغُس[3] و آن سُبات[4] سرد است

امّا بیماری مشهور به لیثَرغُس؟ مبتلای بدان را باید با اِماله ی سخت (حادّ) مداوا نمایید تا مادّه‌ی بیماری از بالا به پایین کشیده شود؛ و او را در خانه‌ای فراخ که روشنایی میانه‌ای داشته باشد بنشانید، و تا سه روز، هر روز گلنگبین[5] عسلی را با آبی که زیره را در آن جوشانده باشند به او بدهید؛ و با آب نخود همراه با روغن زیتون شسته‌شده و زیره و شویت و دارچینی تغذیه شود و اگر اینجا تبی در میان نباشد ماءالاصولِ (حَفیف[6]) را به او بدهید و اینک چندوچون این ماءالاُصول:

۱- آنچه میان کروشه جای دارد، تنها در بولاقِ ۲۵۲ آمده‌است.

۲- میان کروشه، تنها در بولاقِ ۲۵۲ آمده‌است.

۳- لیثَرغُس: فراموشی، عارضه‌ای که با خواب ممتدّ و عدم حرکت عضلانی و نداشتن هوش و حواس همراه است؛ مرگ کاذب (فرهنگ اغراض به نقل از مخزن‌الْاَدْوَیه، ۵۴۸ و غیاث ۷۶۲.)

۴- سُبات: خواب سنگین بیمارگونه.

۵- در بولاق، ۲۵۳، سکنجبین است.

۶- در بولاق، همان، "حقیق" است و در فرهنگهای در دسترس، معنای مناسب بحث برای هیچ‌کدام از حقیق و حفیف پیدا نشد.

از ریشه‌ی کرفس و ریشه‌ی رازیانه هرکدام ده درهم و از بزر کرفس و بزر رازیانه و اَنیسون و ریشه‌ی اِذخر (ادخر، گزنه‌ی دشتی) و شکوفه‌ی (قِقّاح) آن و اسطوخودوس، هرکدام سه درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب، هرکدام یک درهم، اَسارون و سلیخه هرکدام یک درهم و نیم، مویز خراسانی بی‌هسته بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب چندان جوشانده می‌شوند که تنها یک رطل از آن باز بماند که پالوده شده و [هر روز] چهل درهم از آن گرفته می‌شود و ده درهم گلنگبین شکری را در آن می‌سایند و پالوده می‌نمایند و یک درهم روغن بادام شیرین را بر آن می‌چکانند و در سحر در حالی که نیم‌گرم است آن را می‌نوشند.

[و اسکندر افرودیسی[1] گفته است که: اگر نیروی بدن دارنده‌ی این بیماری پُرتوان باشد باید رگ او را بگشایند و سرکه و روغن گلِ سرخ را بر سرش بریزند و هنگامی که بیماری کاهش یافت پیشانی او را با گندبیدستر و پودنه و سعتر بیندایند و او را با کُندُش (کُندس، خربق سفید، بیخ گازران) به عطسه بیندازند.][2]

و اگر اینجا تبی درمیان باشد، باید از ماءُالاُصول بپرهیزید و به‌جز هفت درهم گلنگبین شکری چیزی را به او ندهید؛ و پس از آن، آبِ جَوی را به او بدهید که: پودنه و زوفا و بزر رازیانه را در آن جوشانده باشند؛ و اگر تب سخت باشد، با بزر رازیانه همراه آبِ جو با شکر بسنده شود؛ و به او سکنگبین بزوری[3] بنوشانید و به‌جز آن، او را از چیزهای سردِ تر و همه‌ی میوه‌ها به‌ویژه: هلو و سیب و بِه و گلابی و چیزهای مانند اینها دور بدارید؛ ولی اگر با اندکی از مویز بی‌هسته، اشتهای میوه را در او برآورده نمایید بیمی در آن نیست و او باید – به‌ویژه – از فراورده‌های شیری (اَلبان، لبنیّات) بپرهیزد زیرا برای سر زیانبارند. [و او،] از ماهیها و دانه‌ها (حَبوب) و باقلا و عدس و لوبیا و چیزهای مانند اینها دوری نماید.

۱– یکی از رهبران نحله فلسفی اسکندرانی یا نو افلاطونی که در اسکندریه می‌زیسته‌اند. (فرهنگ معین)

۲– آنچه میان کروشه است تنها در بولاق، ۲۵۳، آمده‌است.

۳– سکنگبین بزروری، سکنگبینی است که: از سرکه‌ی انگوری، پوست ریشه‌های بادیان، کرفس، کبر، تخم کرفس و تخم بادیان، شکر و انگبین و آب تشکیل شده‌است و پس از جوشانیدن آن را بپالایند.(فرهنگ اغراض)

[در این مداوا باید] ساقهای پای او را با نوارهای پهن پارچه‌ای (عصایب) به سختی بپیچید و همچنین بازوهای او را؛ و زیر پاهای او را با اندکی از بوره و عاقِرقرحا و روغن سوسن به خوبی بمالید تا مادّه‌ی بیماری از سر به‌سوی پایین کشیده شود؛ و بر سر او روغن سوسن و روغن گلِ سرخ همراه با اندکی از سرکه‌ی انگوری بریزید؛ تا مغز، با آن نیرومند گردد و بخاری را که از بدن به‌سوی آن بالا می‌رود نپذیرد.

و اگر تبی در میان نباشد، بر پایه آنچه گفته‌ایم به او ماءُ الاُصول بدهید تا نشانه‌های پختگی مادّه‌ی بیماری در او پدیدار گردد؛ و هنگامی که آن نشانه‌ها پدیدار می‌گردند، پس از یک هفته، بیمار را با جوشانده‌ی غاریقون (قارچ روییده بر تنه‌ی درختان پوسیده) و با حَبّ ایاره، به قی‌کردن (استفراغ) وادارید و پس از آن با حَبّ قوقایا (حَبّی مرکّب از افتیمون و صبر و سقمونیا و آب کرفس)؛ و هنگامی که بدن از خلط بلغمی پاک شد باید به خود مغز اهمیّت داده شود و سَعوط [1] مرکّب از: سکبینه و گاوشیر و فلفل سفید و گندبیدستر و زعفران و عاقِرقَرحا (کاکره، بیخ طرخون دشتی) و شونیز - هرکدام یک جزء - صبر سُقُوطری دو جزء را به کار گیرند؛ بدین‌گونه که صمغهایی را با آب شاهدانه بخیسانند، سپس این داروها را پس از آنکه نرم کوبیدند و با پارچه‌ای حریر بیختند، با آن صمغها سرشته نمایند و آنها را به صورت حَبهایی به‌اندازه‌ی عدس درآورند و با اندکی از روغن سوسن با دو تا سه حَب از آنها سعوط نمایند.

و [نیز،] سر بیمار را بتراشند و روغن سوسن و روغن یاسمینِ به‌هم‌زده‌شده با سرکه‌ی عنصل و با آب نَمّام یا آب شاهدانه را بر آن بریزند و آن را با این مالیدنی‌ای که چندوچون آن این است بیندایند:

از گُندبیدستر دو درهم، عاقرقرحا و میویزج هرکدام چهار درهم، بوره و خردل هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب نَمّام یا شاهدانه یا آب مرزنگوش یا آب انار میخوش همراه با اندکی از سرکه‌ی عُنصل (پیاز دشتی، پیاز موش) سرشته می‌شوند و

۱- سَعوط: اَنفیه، داروهای مایعی که آن را به بینی چکانند... و اگر آن را با عسل بیامیزند و در بینی کشند، نَشوق نامند؛ و اگر چیزی خشک را کوبیده در بینی دمند آن را نَفوخ گویند. (دکتر تاجبخش، فرهنگ اغراض طبّی به نقل از منابع دیگر و به اختصار)

پیشانی و انتهای پشت سر را با آن مـی‌اندایند و بیمار را بـا بویانـدن فلفل و گندبیدستر و فربیـون و چیزهای مانند اینها به عطسه درمی‌آورنـد؛ کـه اگـر نتیجـه نـداد او را بـا انـدکی از سیسالیوس (کاشم رومی) با آب شاهدانه بـه عطسه درآورنـد و درمیانـه‌ی ایـن کـار، ایـاره‌ی سرشته‌شـده (مُخمّـر) بـا عسل و سکنجبینِ عنصلی و اِطرفیل کبیر را بـه او بدهیـد و او را وا داریـد کـه بـا ایـاره‌ی فیقـرا همـراه با سکنجبین غرغره نماید.

و بیمـار را بـا آب نخـود و شـویت (شـوید، شـبت) و دارچینـی و خولنجـانِ [درسـت‌شـده] بـا روغن زیتونِ شسته و یـا بـا آب گوشـت چکـاوک و گنجـشکهای درسـت‌شـده بـه‌گونـه‌ای سـاده، تغذیه نمایـید؛ عـسل را بـه او بخورانیـد و بـا دیگـر چـاره‌اندیـشیهای گـرم کننـده‌ی نـرم‌کننـده او را چاره‌جویی کنیـد؛ و جـای او در تابـستان جـایی فـراخ بـا روشـنایی و هـوایی معتـدل و در زمـستان جای گرمی باشد.

مُشک و غالیه را ببوید و با نَـدّ (بخـوری مرکّـب از عنبـر و مـشک و عـود) و چیزهـای ماننـد آن بخور نماید.

پس اگر دیدید که ایـن چـاره‌اندیـشیها، شـما را بـه آنچـه مـی‌خواهیـد مـی‌رساند و نـشانه‌هـای بهبودی را در بیمار دیدید، خود را به ادامه دادن به آنهـا پایبنـد سـازید؛ و اگـر نتیجـه بـه‌گونـه‌ای دیگـر باشد و بیماری به درازا بکشد و بـی‌حـسّی و لـرزش و سـردی بـر بـدن بیمـار چیرگـی یابـد، چهـار مثقال ایاره‌ی لوغادیا را با آبـی کـه چهـار أوقیـه: مـویز خراسـانی و انیـسون و بـزر کـرفس کـوهی و پودنه‌ی کوهی را در آن جوشـانده و ایـاره‌ی فیقـرا را در آن خیـسانده باشـند بـه‌کـار ببریـد؛ و بیمـار، ایاره‌ی فیقرا را بر ایاره‌ی لوغادیا بنوشد و بـه‌دنبـال آن، ایـاره‌ی جـالینوس را بـه‌کـار بگیـرد و پـس از آن، معجون اَنْقَردیا را که پایه‌یَ آن عسلِ بلاذر (میوه‌ی درختیَ جنگلی هندی) است بخورد[۱].

و هنگامی که بیمار این ایاره‌ها را تناول کـرد، داروهـای مالیـدنی را بـر او تکـرار نمایـید و سـر او را با این کِماد (پارچه‌ای که سر بیمـار را بـا آن گـرم مـی‌نماینـد) کـه چنـدوچون آن ایـن اسـت گـرم نمایـید:

---

۱ – هیچ‌کدام از متنهای عربی در دسترسِ کامل‌الصّناعه در چگونگی نوشیدن این ایاره‌ها و ترکیب و ترتیـب آنها، گویا نیستند.

از نَمّام (سیسنبر) و مرزنگوش و بابونه و شویت و برگ غار و برنجاسب و قُسط کوبیده [به‌اندازه‌ی نیاز] گرفته می‌شود و همه‌ی اینها به‌گونه‌ی بهینه‌ای با آب جوشانده می‌شوند و سر را پس از آنکه تراشیدند با آن کِماد می‌کنند.

و [نیز،] سر بیمار را با روغن ناردین و روغن قُسط و روغن قِثّاءالحمار -که اندکی از گندبیدستر را در آن حل کرده باشند- چرب می‌نمایید؛ و اگر برخی از این روغنها را بگیرید و آنها را با اندکی از سرکه‌ی پیاز موش (عُنصل) بیامیزید و سر را با آن بیندایید، بیمار از آن سودمند می‌گردد؛ و [نیز،] او را وادارید که: اندکی از روغن بادام تلخ یا روغن هسته‌ی زردآلو را استنشاق نماید و فربیون و گندبیدستر را به او ببویانید؛ و کوتاه سخن آنکه: بایسته آن است که: دارنده‌ی این بیماری را با چاره‌اندیشی گرم‌کننده و نرم‌کننده و دیگر چاره‌اندیشیهایی که آنها را یاد کرده‌ایم چاره‌جویی نمایید.

و اگر شما بیمار را معالجه نمودید و با آن چیزهایی که آنها را ذکر کرده‌ایم و بر پایه‌ی آن پرهیزهایی که یادآور شده‌ام او را چاره‌اندیشی کردید و اندک نشانه‌ای از نشانه‌های پختگی مادّه بیماری پدیدار گشت، بیمار را به گرمابه ببرید و بر بدن او آبی را که بسیار گرم نباشد بریزید؛ و اگر شما او را در آبزنی که در آن بابونه و اِکلیل‌المَلک و مرزنگوش را جوشانده باشند، بنشانید و آب را بر سر او بریزید، بیمار آشکارا از آن سودمند می‌گردد.

و در نوبت نخست نباید ماندنِ بیمار در گرمابه و آبزن، به درازا بکشد و آب هم نباید بسیار گرم باشد؛ بلکه باید گرمای میانه‌ای داشته‌باشد؛ [و اینها را (ماندن در گرمابه و آبزن و گرمی بیشتر آب را) رفته‌رفته برای او افزایش دهید.][1]

و پس از آن او را با غذای سازگار با او تغذیه نمایید و اندک‌اندک شراب ریحانی را به او بدهید تا مادّه‌ی بیماری را نرم و آبکی (لطیف) نموده، بر پختگی آن بیفزاید و -به‌خواست خدا- پس از آن، گرما، در همه‌ی بدن پخش گردد.

[و این چیزی بود که می‌خواستم آن را درباره‌ی بیماری معروف به **لیثَرغُس** بیان دارم.]

۱- آنچه میان کروشه است، تنها در بولاق، ۲۵۴،آمده‌است.

باب شانزدهم[1]

در مداوای سُبات[2] یکینه (مفرد)

امّا مداوای سُبات یکینه (مفرد)؟ ما در جای دیگری گفته‌ایم که: پدیدآمدن آن یا به‌سبب تب و یا به‌سبب ضربه‌ای است که بر ماهیچه‌های صُدغها (بناگوشها) فرود آمده و یا به‌سبب فشاری است که برای مغز روی داده و یا به‌سبب شکستگی کاسه‌ی سر و یا از چیرگی مزاج سردِ ترِ لزج (لغزنده‌ی چسپنده) و خلط بلغمی بر مغز است.

امّا سُباتی که از تب و یا دیگر بیماریهایی که آنها را یادآور شده‌ایم پیش آمده باشد، بهبود یافتن آن با بهبود یافتن آن تب و بیماری است؛ و ما راه معالجه‌ی هر یک از آنها را در جای خود بیان می‌کنیم؛ و سُباتی که پدیدآمدن آن از بدمزاجی سردِ تَر و یا از مادّه‌ای بلغمی باشد، ما آن را در همین جا ذکر می‌کنیم و می‌گوییم:

هرگاه پدیدآمدن سُبات از بدمزاجی سردِ تَری باشد، باید با دارنده‌ی آن چاره‌اندیشی گرم‌کننده‌ی خشکاننده[3] به‌کار گرفته شود؛ و آن بدین‌گونه است که: بر سر بیمار آبی را که در آن -به‌اندازه‌ی نیاز- شویت و سَذاب و نَمّام و مرزنگوش و حاشا و برنجاسب و سعتر و عاقِرقَرحا و وَجْ (سوسن زرد) و شونیز و حَرمل (اسفند) - همه‌ی اینها یا برخی از اینها- جوشانده شده‌باشد، ریخته شود و سر را با آن بشویند و مرهم نمایند.

و چربی و کف روی خردل را همراه با اندکی از میویزج و عاقِرقَرحا و صمغ و سَذاب، که همگی نرم کوبیده شده‌باشند بر سر او بیندایند و آن را با ناردین و روغن قُسط یا روغن سَذاب که اندکی از فربیون و گُندبیدستر را در آنها شکسته باشند چرب نمایند.

۱- درسزگین، ۳۵۸، باب پانزدهم است.

۲- سُبات: خواب سنگین بیمارگونه است و سُبات سُهری، اِغماء و فراموشی‌ای (بی‌هوشی‌ای) است که احتمالاً قابل بازگشت است و سُهر سُباتی، بیداری و خواب نابه‌سامان است یا می‌توان آن را به عنوان: بی‌خوابی و سستی مفرط غیرطبیعی تعریف کرد. (فرهنگ اغراض به اختصار)

۳- بولاق، ۲۵۴، «لطیف‌کننده» را هم افزوده است که درست به‌نظر نمی‌رسد.

و پاها را به خوبی مالش دهند و ماهیچه‌های ساق پا را، تند بپیچند و قدمها را با پیازموشِ نرم کوبیده شده و عاقِرقرحای سرشته‌شده با سرکه‌ی بسیار ترش (ثقیف) مرهم بگذارند و او را با داروهای عطسه‌آور به عطسه بیاورند که این، او را [از آن خواب بیمارگونه] بیدار می‌نماید؛ و غذای او آبِ نخود با روغن زیتون شسته‌شده و شویت و دارچینی و خولنجان باشد؛ و به او عسل، همراه با مغز قُرطُم (کاجیره) و حَبّةالخضرا خورانده شود و از نوشیدن آب سرد و خوابیدن در جای سرد بازداشته شود.

و اگر پدیدآمدن سُبات از مادّه‌ای بلغمی باشد، باید - بر پایه‌ی آنچه گفته‌ایم - پیش از چکاندن چیزی بر سر بیمار، مداوا را با به‌کارگیری چیزهایی همچون: تهی‌سازی بدن و پاک کردنِ مغز با حَبّ ایاره [ی فیقرا] یا حَبّ قوقایا یا با اِمالـه‌ی تُند و چیزهای دیگری مانند داروهای روان‌کننده‌ی بلغم و معجونهایی که در جای دیگری جز اینجا - به‌ویژه، در باب مداوای فراموشی - ذکر کرده‌ایم، آغاز نمایند و [نیز،] دیگر چاره‌اندیشیها را به همین‌گونه به‌کار بگیرند.

باب هفدهم
در مداوای قوما که همان سُبات سُهری (بی‌هوشی قابل بازگشت) است

[باید دانست:] از آنجا که بیماری معروف به قوما، در هم آمیخته‌ای (ترکیبی) از سببهای پدیدآورنده‌ی سُبات - که همان بدمزاجی سردِ تر و بلغم‌اند - و سببهای پدیدآورنده‌ی سُهر - که بدمزاجی گرمِ خشک و تلخه‌ی صفرا هستند - است در مداوای آن، به چاره‌اندیشی در هم آمیخته‌ای از چاره‌اندیشیهایی که در مداوای هرکدام از آنها بیان کرده‌ایم، نیازمندیم؛ چاره‌اندیشیهایی مانند آنچه در معالجه‌ی فراموشی و معالجه سرسامی که با بیداری همراه باشد، یادآور شده‌ایم؛ مگر اینکه با آن سرسام، یکی از دو خلط [صفرا و بلغم] بر دیگری چیرگی داشته‌باشد، که در این صورت، چاره‌اندیشی‌ای به‌کار می‌رود که با خلط چیره، دُژگون (متضاد) باشد و آن بدین‌گونه که:

اگر **گرمی** و **تلخه‌ی زرد** (صفرا) چیره باشند، اِماله‌ی نرم را به‌کار می‌گیرند و از داروهای روان‌کننده، چیزی را به‌کار می‌برند که بتواند تلخه‌ی زرد را تهی نماید و گرما را خاموش سازد؛ و بر این [داروها] اندکی از آن داروهایی را که بتوانند گرم کنند و **بلغم** را تهی سازند می‌افزایند.

و اگر آنچه چیره گشته‌است **سردی** و **بلغم** باشد، اِماله‌ای را به‌کار بگیرید که تا اندازه‌ای نیرومند (حادّ) باشد؛ و روغن سَذاب (فیجَن) و روغن شویت آمیخته با سرکه‌ی انگوری را بر سر بیمار بریزید؛ و در این چاره‌اندیشی آنچه را برای معالجه سرسام و معالجه‌ی لیثَرغُس یادآور شده‌ایم به‌کار ببرید، در این بیماری نوشیدنِ آب جو، سودمندی آشکاری را دارد.

باب هجدهم

در مداوای بیماریی که قاطاحوس[1] نامیده شده‌است

امّا **مداوای** بیماریی که **قاطاحوس** نام دارد، با **اِماله‌ای** نیرومند و نوشیدن حَبّ ایاره‌ی فیقرا و [حَبّ نارنج[2]] و حَبّ اِصطمخیقونِ مرکّب از: تُربُد و حَبّ‌النیل و ایاره‌ی فیقرا و پیه حنظل و سقمونیا –از هرکدام به اندازه نیاز– است؛ و اگر آثار چیرگی **خون** در [بیمار] آشکار باشد و نیروی بدن بیمار و سن او و وقت حاضر یاری کنند، او را از رگ **قیفال** فصد نمایید و اگرنه، بهتر است از ساقهای پا حجامت شود؛ و به او پخته‌شده‌ی (مطبوخ) افتیمون و غاریقون داده شود؛ و اگر برای دارنده‌ی این بیماری بیدارماندن پیش بیاید، نَطولِ (جوشانده‌ی داروهای) خواب‌آور را بر سر او بریزید و روغن بنفشه همراه با شیرِ زنی که به دختر بچه‌ای شیر می‌دهد بر سر او ریخته شود؛ و **غذای** او گوشت جوجه‌مرغهای پخته‌شده به‌گونه‌ی آبگوشت ساده و یا گوشت چکاوک (قُنبره) و تیهو باشد.

و او را به گرمابه ببرید و بدنش را با روغن خیری و روغن شویت و چیزهای مانند اینها بیندایید که [به‌خواست خدا] سودمند خواهند بود.

۱- در منابع در دسترس، معنا یا معادلی برای آن نیافتم؛ در ضمن، این واژه که در نسخه‌ی سزگین، ۳۶۰، در عنوان باب هفدهم آمده‌است؛ به صورت: "فوطوحوس" است.

۲- حب نارنج، تنها در بولاق، ۲۵۵، آمده‌است و در اغراض‌الطّبّیّه‌ی جرجانی نیز، ذکر نشده‌است.

باب نوزدهم

در [مداوای] تباه گشتن نیروی یادآوری (ذکر، حافظه)

درباره‌ی مداوای تباه‌شدن یادآوری (ذِکر)؛ ما در جای دیگری جز اینجا گفته‌ایم که: پدیدآمدن این عارضه، یا تنها از بدمزاجی سرد است و یا از بدمزاجی سردی همراه با مادّه ی بلغمی ای است که بر هر دو جزء پیشین و پسین مغز چیرگی یافته است؛ و اگر کار بدین گونه باشد، پس معالجه‌ی این بیماری باید آمیخته‌ای باشد از راهکارهای معالجه‌ی سُبات و معالجه‌ی فراموشی؛ راهکارهایی همچون: به‌کار بردن اِماله‌ی تندی که در موادِّ آن: قنطریونِ صغیر (باریک، ریز) و قثّاءُالحمار و حنظل و مُقل و سکبینه و گاوشیر باشد؛ و مغز با حَبّ ایاره و قوقایا، پاک گردد؛ که اگر این معالجه نتیجه بدهد [چه بهتر؟] و اگر نه این حَب را که چندوچون آن این است، [با او] به‌کار ببرند:

از ایاره‌ ی فیقرا هفت[1] درهم، تُربُد [سفید] چهار درهم، نمک نفتی و گُندبیدستر و عاقِرقَرحا، هرکدام دو درهم، گرفته می شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر، بیخته می‌شوند و با آبی که اندکی گاو شیر را در آن حلّ کرده باشند سرشته شده و به‌گونه‌ی حَب درآورده می‌شوند که [به‌خواست خدا] سودمند خواهد بود.

و هنگامی که بدن [بیمار] را با این حَبها پاک کردید، پس از آن، آن چاره‌اندیشیهایی را که در مداوای فراموشی (نِسیان) و مداوای سُبات ذِکر کرده‌ایم به‌کار می‌گیرید؛ چاره‌اندیشیهایی همچون: چکاندن و ریختن داروهای جوشیده در آب (نطولها) و مالیدن داروهای مالیدنی و روغنها بر همه‌ی اجزای سر و بوییدن [گلها و بوییدنیهایی] که برای آن بیماریها ذکر کرده‌ایم؛ که اگر اینها، نتیجه‌بخش بودند [چه بهتر؟] وگرنه ایاره‌ی: لوغادیا و ایاره‌ی جالینوس و [ایاره‌ی] مترودیطوس و به‌دنبال آنها معجون بلاذُری را به‌کار بگیرید.

و همراه با اینها، به کار بردن نَطولها و اندودنیها (اطْلیه) و روغنها و دیگر غذاهای گرم‌کننده و

۱- سزگین، ۳۶۰، شش درهم است.

لطیف‌کننده‌ای را که پیش از این یادآور شده‌ایم، فرو گذاشته نشود؛ [و خدای متعال داناتر است.][1]

باب بیستم

در مداوای سَدَر و دَوار (سرگیجه)

امّا سَدَر (تیرگی چشم که با گرانی و گردش سر پدید می‌آید)؟ باید نگاه کنید که اگر از سوی خود **مغز** باشد و آن هم برآمده از بد مزاجی سردِ ترِ ساده‌یِ بدون هیچ مادّه‌ای باشد، باید بیمار را با **چیزهای** گرم‌کننده‌ی لطیف‌کننده‌ای از غذاها و داروها، چاره‌اندیشی کنید، چیزهایی همچون نُطول کردن با **آبی** که: بابونه و اِکلیل‌المَلِک و بَرنجاسب و شیح و سَذاب و نَمّام و پودنه‌ی کوهی و جَعده و حاشا و مانندهای اینها را در آن جوشانده باشند؛ و [نیز سر] بیمار را با میویزج (مویزک، کشمش کولی) و عاقرقرحا و گُندبیدستر (خایه یا غدّه‌های حیوانی همچون سگ آبی) و فربیون و چیزهای مانند اینها [که نرم کوبیده‌شده و با آب سَذاب سرشته شده‌باشند بیندایید؛ و بیمار، مُشک و غالیه و نَمّام و مرزنگوش و فربیون و گندبیدستر و مانندهای اینها را ببوید[2]]؛ و **غذای** او آبِ نخود با روغن زیتون شسته‌شده و شویت و دارچینی و خولنجان و گوشت [جوجه‌مرغها] و دُرّاجها و تیهوهایِ درست‌شده به‌گونه‌ی آبگوشت ساده یا بریانی یا برشته باشد؛ و عسل را با دانه‌ی بَنَه و (حَبّةالخضراء)[3] بخورد، و از غذاهای سردردآور همچون: گردو و شاهدانه و انواع شیر و تره‌تیزک و بادْروج (ریحان کوهی) بازداشته شود؛ و به شراب و دیگر نبیذها نزدیک نشود و تن به‌کار ندادن و آسایش کردن را به‌کار گیرد.

و اگر سَدَر و دَوار از **خلطی بلغمی** باشند باید **مغز** و رگهای آن با ایاره‌ی فیقرایِ سرشته‌شده با عسل پاک شود و [شکم] با حَبّ ایاره و حَبّ قوقایا روان گردد و پس از آن، ایاره‌های: لوغادیا و جالینوس و آرکاغانیس را به‌کار گیرند؛ و خوب است که بیمار مصطکی و مویزج و

۱- از افزوده‌های بولاق است.

۲- آنچه میان کروشه [دو قلاب [...]) گذاشته شده، تنها در بولاق، **۲۵۶**، آمده‌است.

۳- دانه‌ی بَنَه، همان حبّةُالخَضراء و دانه‌ی بُطْم است؛ و بُطم و حبّةالخضراء همان درختی است که در زبان کردی به آن "قزوان" می‌گویند.

کُندر را بجود و با سکنجبین عسلی همراه با ایاره‌ی فیقرا یا با مویزجی که نرم کوبیده شده‌باشد همراه با خردل سفید غرغره نماید.

[و نوشیدن یک درهم روغن بَلسان، همراه با یک أوقیه سکنجبین عنصلی برای سَدَر سودمند است و همچنین است اگر هر روز دو درهم از بیخ نسرین را بنوشد؛ و اگر دو مثقال حَبّ بلسان را با خیسیاینده‌ی صبر، به دارنده‌ی این بیماری بنوشانید از آن سودمند می‌گردد.][1]

و داروهای گرم[2] و سَعوطات گرم‌کننده‌ی لطیف‌کننده و چیزهایی مانند اینها را به‌کار بگیرد؛ [و این چندوچون (صفت) سَعوطی است که برای این بیماری سودمند است:][3]

از سکبینه و اُشق (اُشه، اُشنه) و گاوشیر و بوره و صبر، هرکدام نیم درهم، کُندس و زعفران هرکدام یک دانگ و نیم، فلفل و دارفلفل (فلفل دراز)، هرکدام، یک دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته، با آب مرزنگوش سرشته می‌شوند و به صورت حَبهایی به‌اندازه‌ی عدس درآورده می‌شوند و با دو تا سه حَب از آنها با آب مرزنگوش و روغن بنفشه اسعاط می‌نمایند.

و اگر دَوار و سَدَر به‌سبب **صفرا** باشند، بهتر است قی‌کردن با سرکنگبین و آبِ گرم به‌کار گرفته شود و پس از آن، بدن تهی‌سازی شود و **مغز** با جوشانیده‌ی **هلیله‌ی** زرد و تمرهندی که **چندوچون** آن این است پاک گردد؛

از هلیله‌ی زرد بی‌هسته‌ی کوبیده‌شده، بیست درهم، تمرهندی پانزده درهم، سنامکّی پنج درهم، [گلِ سرخ دمبرگ بریده پنج درهم، بنفشه‌ی ریحانی چهار درهم] گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل (۳۶۰۰ گرم) آب چندان جوشانده می‌شوند تا ده أوقیه از آن، باز بماند که پالوده می‌گردد و در حالی که نیم‌گرم است نوشیده می‌شود؛ و گلاب و روغن گلِ سرخ و سرکه‌ی انگوری بر سر بیمار ریخته شود و بیمار با سرکه‌ی انگوری بسیار ترش، وادار به استنشاق گردد؛ و اندکی کافور در بینی او دمیده شود، و **غذای** او از مزوَّرات با آب انار میخوش

۱– آنچه میان کروشه است تنها در بولاق، ۲۵۶، آمده‌است.

۲– در سزگین، ۳۶۱، " اَطْلیه " است.

۳– سزگین، این عبارت را ندارد.

یا با غوره یا با جوجه‌مرغِ درست‌شده بـا اینهـا باشـد، و هنـدبا و کُشوت را بـا سـرکه بخـورد؛ و اگـر این بیماریها بـه‌سـبب **خـون** باشـد، پـس آن دو رگـی را کـه در پـشت گوشـها هـستند فَـصد کنیـد و چاله‌ی (نُقْری) پس گردن را حجامت نمایـید.

و اگر سَدَر و دَوار به سبب **خلطی** جایگیرشده در معـده، پـیش آمـده باشـند، بایـد نگـاه کنیـد: اگـر آن خلط، **بلغمی** باشد، **قی‌کـردن** با چیزهای لطیـف‌کننـده و بُرنـده همچـون: رِقـع یمـانی (درختـی کـه میوه‌ای مانند انجیر می‌دهد) و جَـوزُالقَـی و خـردل و بـزر شـویت و بـزر تُـرب را بـه‌کـار ببندیـد و از اینها از هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز را بگیرید و بـا عـسل یـا سـکنجبین عـسلی[1] سرشـته نمایـید و بـا آب شویت بـه بیمـار بنوشـانید و اگـر تُـرب را تکّـه‌تکّـه کننـد و آن را خـوب بـا آب، بپزنـد و آن را بـر سکنجبین عُنصلی بپالایند و [یک درهم نمـک هنـدی را بـر آن بیندازنـد[2]]، بلغـم را قـی مـی‌نمایـد و معده را پـاک مـی‌سـازد؛ و همچنـین اسـت ، قـی‌کـردن پـس از خـوردن نمـک و تُـرُب و خـردل و چیزهای مانند اینها [که معده را پاک می‌نماید].

و باید به دارنده‌ی این بیماری پس از قی‌کـردن و پـاک شـدن معـده بـا قـی، شـراب خنـدیقون یـا شراب عسل یا شراب عُود داده شـود و دو روز پـس از آن، **خیـسانیده** ی (نَقـوع) صبرِ پـاک‌کننـده ی بلغم را همچون این خیسانیده‌ای که **چندوچون** آن این است به او بدهند:

از هلیلـه‌ی کـابلی هفـت درهـم، سَـنامَکّی و شـاهتره هرکـدام پـنج درهـم، اَسـارون و جَعـده و قنطوریـون و شُـکاعی و بـادآورد و گیـاه خـشک غافـث، هرکـدام سـه درهـم، و سُـنبل‌الطّیـب و مصطکی هرکدام یـک در هـم و نـیم، سلیخه و عُـودِ بلـسان و دارچینـی و سُعد و سـاذَج هنـدی و قرنفل و مَروْ ماحوز (نوعی از گیـاه) و بـزر کـرفس و اَنیـسون و رازیانـه و تُربُـد کوبیـده‌شـده هرکـدام دو درهم، بـا مقـداری از حنظـلِ کوبیـده [؟] گرفتـه مـی‌شـود و همگـی بـا چهـار رطـل آب چنـدان جوشانده می‌شوند که یک رطل از آن باز بمانـد کـه پـالوده مـی‌گـردد و سـه درهـم صـبر سُـقوطْری بر آن انداخته می‌شود و هر روز چهار اُوقیه از آن را همـراه بـا یـک درهـم روغـن کرچـک (خِـروَع) می‌نوشند [که به‌خواست خدا سودمند است].

۱- در بولاق، ۲۵۷، سکنجبین عُنصلی است.

۲- تنها،در سزگین، ۳۶۲،آمده‌است.

و در چنین حالی غذای بیمار باید آب نخود و خردل و چیزهای درست‌شده با زیره و فلفل[1] و خولنجان باشد و از خوردن غذای فراوان و خوراکیهای سنگینِ تولیدکننده‌ی بلغم بازداشته شود.

و اگر آن خلطی که در دهانه‌ی معده است صفرایی باشد باید با آبِ جو و سکنجبین و نمک و خربزه، به‌دنبال وادار کردن دارنده‌ی آن به قی‌کردن باشیم[2] و بیمار پس از آن، آب سیبِ ترش و شیرین بنوشد؛ و یا در پی قی‌کردن، با آب سرمه و سکنجبین همراه با آب نیم‌گرم باشد و هنگامی که معده پاک شد، بهتر است بیمار پس از قی‌کردن شراب غوره یا شراب ساده‌ی سیب یا رُبّ ریواس و چیزهای مانند اینها را بنوشد و معده را با این مرهمی که چندوچون آن این است مرهم بگذارد:

از صندل سرخ و سفید هرکدام، دو درهم، گلِ سرخ دمبرگ بریده، سه درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آبِ حَیّ‌العالَم و آب شاخه‌های بقلة‌الحمقاء و گلاب و اندکی از سرکه‌ی انگوری سرشته می‌گردند و با پارچه‌ای کتان، معده را با آن مرهم می‌گذارند؛ و اگر پارچه‌ای کتان را در قیروطیِ (ترکیب موم و روغن که شامل مفرد و مرکّب است) سرد فرو برید و بخیسانید و آن را بر معده بپوشانید، بیمار از آن سودمند می‌گردد؛ و [در این ناهنجاری،] خیسانیده‌ی صبری که چندوچون آن این است نیز به‌کار می‌رود:

از هلیله‌ی زردِ هسته گرفته‌ی [کوبیده‌شده] ده درهم، آلو بیست عدد، تمرهندیِ پاک‌شده از رشته‌ها و تارها و هسته‌ی آن، پانزده درهم، بلیله و دانه‌ی اَمبرباریس (زرشک) پاک‌شده و سَنامَکّی و افسنتینِ رومی و بزر هندبا و کُشوت، هرکدام پنج درهم، شاهتره، هفت درهم، گلِ سرخ دمبرگ بریده شش درهم، کُزبره‌ی (گشنیز) خشک سه درهم، بنفشه‌ی ریحانی چهار درهم، اصلُ السّوس سابیده‌شده چهار درهم، گرفته می‌شود و همگی با پنج رطل آب گوارا چندان جوشانده شوند تا یک رطل و نیم از آن باز بماند که پالوده می‌گردد و هر روز چهار أوقیه از آن گرفته می‌شود و نیم مثقال صبر سقُوطْری بر آن ریخته شده و همراه یک أوقیه

۱- در سزگین همان، به جای فلفل، کمی از خولنجان است.

۲- باید یادآور شد که اختلاف نسخه‌های موجود، در جزئیات دستورالعملها، فراوان است.

(۳۷/۵ گرم) سکنجبین و یک أوقیه آب هندبا نوشیده می‌شود -که به‌خواست خدا- سودمند است.

و **غذای** بیمار باید مزوَّره یا جوجه‌مرغ با آب غوره یا آب زرشک یا آب انار یا آب آلوی تازه با گشنیز تازه و باقلا یا بقلة‌الحمقاء و نعنا باشد؛ و گلِ سرخ و بنفشه و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور را ببوید و گلاب و روغن گلِ سرخ و سرکه‌ی انگوریِ سرد بر سر بیمار ریخته شود تا **مغز** نیرومند گردد و هیچ چیزی را از آنهایی که از معده به آن می‌رسند نپذیرد؛ و آنچه را در آن گِرد آمده‌است از خود دور کند.

و اگر **دَوار** (سرگیجه) به‌سبب پُرشدگی‌ای (امتلائی) در رگهای پشت گوشها و یا به‌سبب وجود بیماریی در آنها باشد، باید این دو رگ بریده شوند؛ و اگر این سرگیجه از **بادی غلیظ** باشد، باید چیزهای تحلیل‌برنده و لطیف‌کننده همچون: آبی را که در آن، بابونه و اِکلیل‌المَلِک و شیح و مرزنگوش [و سَذاب و برگ غار و ترنج] و چیزهای مانند اینها را جوشانده باشند به‌کار ببرند و سرِ خود را بر بخار این آب بگیرند و بیمار، گلها و گیاهان دارویی گرم‌کننده را ببوید.

و اینها چیزهایی بودند که مبتلایان به سَدَر و دَوار باید با آنها مداوا شوند.

باب بیست و یکم

در مداوای صرع [۱] (حمله و غش)

امّا در مداوای صرع؛ بقراط در کتاب «اَلْفُصول» گفته است: کسی که پیش از رویش موی بر اطراف آلت تناسلی (عانه) این بیماری برای او پیش آید، **بهبودی** او با جابه‌جا شدن (انتقال) او در سنّ و شهر (بلد) و [به‌کارگیری] چاره‌اندیشیهاست؛ و کسی که پس از آن به صرع دچار گردد، کمتر پیش می‌آید که بهبود یابد.

۱- صَرْع: اختلال مُزمن عصبی‌ای است که به سبب تخلیه‌های غیرعادی انرژی عصبی ناشی از آسیب قسمتی از مغز پدید می‌آید، عواملی از قبیل: تورّم مغز، ضربه، برخی از تومورهای مغزی، برخی از سمها، عوامل تغذیه‌ای و زمینه‌های ارثی، ممکن است علّت صرع باشند. (دکتر تاجبخش، فرهنگ اغراض طبّی با اندکی تصرّف)

از این‌رو اگر این بیماری برای **کودکان** پیش آید، نباید با داروی نیرومند به سراغ آنان رفت؛ زیرا اینان هنگامی که به سنّ نوجوانی و جوانی می‌رسند و گرما در بدن آنان نیرومند می‌گردد سردی را می‌شکند و ترینه‌ی (رطوبت) فزونی‌ای را که در مغز است می‌خشکاند؛ ولی باید به چاره‌اندیشی آنان اهمیّت داده شود؛ بدین‌گونه که اگر بچّه (صبّی، پسر بچه) کودکی (طفلی شیرخواره) باشد، زنی که به او شیر می‌دهد باید از خوردن چیزهای زیانبار بپرهیزد و شیرش را بهینه سازد و آن را به حالتی **میانه** درآورد و تا اندازه‌ای آن را به‌سوی گرمی و خشکی ببرد و [نیز،] به او دستور داده شود که ورزشی میانه انجام دهد و با **غذاهای** بهینه کیموسِ تولیدکننده‌ی خونِ خوب تغذیه نماید؛ و غذاهایی همچون گوشتِ: مرغ و تیهو و کبک به صورت کبابی و پخته [یا بریانی] و چیزهای مانند اینها را بخورد؛ و اگر [زنِ[1] شیرده] تحمّل این‌گونه غذاها را نداشته باشد، پس، از گوشت بزغاله‌ها و برّه‌های یکساله و نان آرد سبوس‌دارِ (خشکار) خوب پخته‌شده، تغذیه شود؛ و به او شراب ریحانی (شراب ناب خوشبویی) رقیقی که نه کهنه باشد و نه تازه نوشانده شود؛ شرابی که: هرگاه اندکی از آن نوشیده شود گرم کند و لطیف گرداند؛ و پیش از غذا و دو ساعت پس از استحمام به او سکنجبین عسلی بنوشانند.

و [کودک] را از نوشیدن انواع شیر باز دارند؛ که شیرها به سر، زیان می‌رسانند و همچنین از [خوردن] گردو و جرجیر (تره‌تیزک، شاهی آبی) و کرفس بازداشته شود؛ زیرا، اینها و همه‌ی سبزیجات به‌جز: نعنا و بادرنگبویه و کاهو و هِندبا و سِلق (چغندر)، برای این بیماری بد هستند؛ و [نیز او را] از همه‌ی میوه‌ها به‌ویژه موز باز دارند؛ [که گاهی در معالجه‌ی کودکان با همین چاره‌اندیشی بسنده می‌کنند.] امّا کودکی که از سنّ چهار سالگی گذشته باشد، باید داروها و معالجه در او به‌کار گرفته شود؛ بدین‌گونه که: داروهای به‌بینی‌کشیدنی (سَعوطاتِ) سازگار با این بیماری را با او به‌کار گیرند؛ که یکی از آنها، **همین سَعوطی** است که چندوچون آن این است:

از گُندبیدستر و گاوشیر هرکدام یک[2] دانگ، صبر سقُوطْری و مُرّ صافی، هرکدام نیم درهم، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند و با آب شاهدانه سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی

۱- در سزگین، ۳۶۲، صبی است، امّا روال بحث چنان است که باید منظور، زنِ شیرده باشد.

۲- در سزگین، ۳۶۴، نیم دانگ است.

حَبهای کوچکی همچون عدس درآورده می‌شوند و دو حَب از آنها را با آب مرزنگوش به بینی چکانند.

و [اگر] شاخه‌ای از فاوانیا (عُودُ الصَّلیب، فاوانیای نر) را بر او بیاویزند برای این بیماری سود شگفت‌انگیزی خواهد داشت؛ زیرا جالینوس گفته است: «شاخه‌ای از آن را بر بچّه‌ای که به صرع عادت کرده بود آویزان کردم که دیگر صرع به او دست نداد؛ سپس آن شاخه را از او بازگرفتم، صرع به‌سوی او برگشت؛ دوباره شاخه‌ی فاوانیا را بر او آویختم که دیگر صرع به‌سوی او نیامد و از آن بهبود یافت.

و اگر کودک به سنّی برسد که بتواند ورزش کند بهتر است به ورزشی **میانه**، وادار شود و با غذاهای خوبی همچون گوشت پرندگانی چون: جوجه‌ی‌مرغ و تیهو و کبک [و دیگر جوجه‌ها] که خوب پخته شده باشد تغذیه گردد؛ از انواع شیرها (اَلبان) و میوه‌ها و خرما و گردو و همه‌ی چیزهایی که **بخاری** از آنها به سر می‌رسد و سردرد پدید می‌آورند و [نیز،] از شراب - به‌ویژه شراب کهنه که سر را پر از بخار می‌کند مگر اندکی از آن که رقیق باشد و با آب آمیخته گردد- بازداشته شود.

و به **گرمابه** بروند [و از بیرون آمدن از آن و درآمدن به هوای سرد، خود را نگه دارند[1]] و از غذاها و نوشیدنیهای سرد و آب سرد بپرهیزند و به آنان سکنجبین عسلی درست‌شده با سرکه‌ی عنصل - به‌اندازه‌ای که کودک بتواند آن را تاب بیاورد- داده شود؛ و کوتاه سخن آنکه: کودک باید با چاره‌اندیشی گرم‌کننده‌ی نرم‌کننده (مُلَطِّف)، چاره‌جویی گردد؛ و در این چاره‌اندیشی از اندازه نگذرند (اسراف نکنند).

و اگر بیمار در شهر و سرزمینی (بَلَدی) **سرد** باشد -اگر شدنی است- به سرزمینی گرم جابجا گردد؛ که اگر این کار را با او بکنند و با این چاره‌اندیشی‌ای که **چندوچون** آن را یادآور شده ام چاره جویی گردد و به سنّ نوجوانی و جوانی [که سنّ گرمی سرشتی است] برسد، از این بیماری بهبود می‌یابد.

۱- داخل کروشه، تنها در بولاق، ۲۵۸، آمده‌است.

و با دارندگان دیگر بیماریهای دیرینه و زمان‌بر (مُزمن) و دیر بهبودیاب (بَطیئَةالبُرءْ) نیز، چنین شود؛ بدین گونه که: به سرزمینی برده شوند که هوای آن، با بیماری آنان دُژگون (متضاد) باشد؛ زیرا به‌راستی هوا، جابه‌جاکننده و دگرگون‌ساز است.

امّا کودکانی که به سنّ بلوغ رسیده‌اند و مُراهِق گشته‌اند (مستحکم شده‌اند) و به سنّ نوجوانی (فُتوّة) و جوانی (شَباب) پای نهاده اند، باید با چاره‌اندیشیهای دارویی و غذایی و دیگر چیزهایی که من یادآور می‌شوم چاره‌جویی گردند؛ و در آغاز پدیدآمدن بیماری نگاه کنند که: اگر نبض، بزرگ و سریع باشد و چهره و دیگر اندامهای بدن به سرخی و تیرگی گراییده بودند، باید –اگر نیروی بدن و وقت حاضر و دیگر چیزها یاری می‌دادند– رگ گشودن را به‌کار گیرند؛ و اگر نه، ساقهای پا را حجامت کنند و یا رگهای صافن را بگشایند.

و اگر اینجا، نشانه‌های چیرگی خون درمیان نباشد و آنچه بر بیمار چیرگی یافته، خلط بلغم باشد، باید بدن را با داروهای نرم‌کننده و بُرّنده ی بلغم پاک نمایند– به‌ویژه اگر این چیرگی بلغم، از سوی خلط بلغمی بند آمده ای در معده باشد –[و این پاکسازی] با قی‌کردن با آبی باشد که: تُرب و شویت و پودنه همراه با سکنجبین عسلی را در آن جوشانده باشند و بکوشند که این [پاک کردن معده] پیش از برگشت حالتِ صرع (قبل از دَور) باشد.

و هنگامی که این کار را انجام دادند، پس از آن حَبّ اسطوخودوس و حَبّ اَیاره [ی فیقرا] و سپس اَیاره‌ی لوغادیا را با آبی که سیسالیوس (کاشم یا انجدان رومی) و اسطوخودوس و شاخه‌ی فاوانیا را در آن جوشانده باشند به او بدهند؛ و بیمار با ایاره‌ی فیقرا و اندکی از زوفا و خردل، همراه با سکنجبین عسلی یا عُنصلی غرغره نماید؛ و پیش از ایاره‌ها این معجون را که چندوچون (صفت) آن این است به او بدهند که سودمندی شگرفی در مداوای این بیماری دارد:

از سیسالیوس (سیسالیوس) و حَبّ‌الغار، هرکدام شش درهم، زراوند پهن گِرد (مُدَحْرَج) و ریشه‌ی فاوانیا، هرکدام چهار درهم، گُندبیدستر و پیاز عُنصل، هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می گردند و با عسلِ پالوده (مَنزوعُ‌الرَّغوه)، سرشته می‌شوند و هر روز یک مثقال از آن همراه یک أوقیه سکنجبین عُنصلی به بیمار داده می‌شود؛ و اگر هر هفته یک روز از عاقِرقرحایی که نرم کوبیده‌شده و با عسل سرشته گشته باشد به بیمار داده شود و پس از آن آبی را که اسطوخودوس را در آن جوشانده باشند به او بنوشانند از آن سودمند می‌گردد.

و این دارو که چندوچون آن این است، نیز برای مداوای صرع سودمند است:

از حَبّ دَهْمست (حَبّ‌الغار، برگ‌بُو) و فلفل سفید و تُربُد [سفید] و فرییون و خربق سیاه، هرکدام یک جزء به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و همگی با کوبیدنی نیم‌کوب (جریش) کوبیده می‌گردند و یک درهم از آن را می‌گیرند و در حنظلی که میان آن را گِرد برکنده و پیه آن را درآورده باشند می‌ریزند و آن را از عصاره‌ی انگور و یا میپختک پُر می‌نمایند و یک شبانه‌روز در تنوری که خاکستر گرمی در آن باشد می‌گذارند و صبحگاه آن را با تکه پارچه‌ای نازک می‌پالایند و می‌نوشند؛ که این دارو، داروی سودمندی است.

و اگر بیماری به درازا بکشد باید دارنده‌ی آن را از چاله‌ی (نَقره‌ی) پسِ گردن حجامت نمایند و اَیاره‌های بزرگ همچون: اَیاره‌ی لوغادیا و اَیاره‌ی روفس را به او بدهند؛ و اگر از [تریاق] مِترودیطوس و تریاق کبیر[1]، هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز گرفته شود [و به بیمار داده شود]، در مداوای این بیماری سودمندند؛ و نیز این دارو را که چندوچون آن این است به دارنده‌ی این بیماری بنوشانند:

از غاریقون یک مثقال، زراوند مُدَحْرَج پنج قیراط[2]، سیسالیوس نیم مثقال گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به همان اندازه شکر سفید را بر آن می‌ریزند و آن را با آبی نیم‌گرم می‌نوشند؛ که این، **بلغم** پدیدآورنده‌ی این بیماری را روان می‌دارد (اسهال می‌نماید).

و اگر بیماری به‌سبب **بلغمی** باشد که در **معده** جایگیر شده و بخار آن به‌سوی مغز بالا می‌رود و آن را پُر می‌نماید، پس باید دارنده‌ی این بیماری **قی کردن** با داروهای نرم‌کننده (مُلَطِّفه) و بُرّنده (مُقطِّعه) را به‌کار گیرد و به او خیسانیده‌ی صَبْری را که در باب سَدَر و دَوارِ پدیدآمده از بلغم ذِکر کرده‌ایم داده‌شود؛ و از **این داروی** خیسانیده در آب را نیز، به او بدهند:

از سیسالیوس و اسطوخودوس، هرکدام هفت درهم، ریشه‌ی اِذخِر و شکوفه‌ی آن هرکدام ده درهم، دارچینی و عاقرقرحا و قُسط و مُرّ و جَنْطیانا و زنجبیل چینی، هرکدام دو درهم، سلیخه و شاخه‌ی بَلَسان و دانه‌ی بَلَسان و اَسارون و قَرَنفُل و جوز بَوا[3] و مصطکی و قِرفه (نوعی

۱- برای شناخت انواع تریاق به فرهنگ اغراض طبّی دکتر تاجبخش مراجعه شود.

۲- هر قیراط: ۰/۲ -۰/۳ گرم است.

دارچینی) و وَج (سوسن زرد) و ساذَج هندی (ماهستان) هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی در شش رطل آب چندان جوشانده می‌شوند تا یک رطل و نیم از آن باز بماند؛ که پالوده می‌گردد و چهار مثقال صَبْر بر آن ریخته می‌شود و به‌کار برده می‌شود؛ [و آنچه به نظر من می‌رسد آن است که: به نسبت تحمّل بیمار، هر روز یک سوم رطل تا نیم رطل از آن به‌کار گرفته شود.][1] و پس از قی‌کردن، از اَیاره‌ی بزرگ را نیز به او بدهند و **معده‌ی** او را با این **مرهم** که **چندوچون** آن این است، مرهم بگذارند:

از سُک و لاذَن و گُلِ سرخ دمبرگ بریده هرکدام شش[2] درهم، غالیه دو درهم، زعفران و قرنفُل و جوز بَوا[3] و مصطکی هرکدام یک درهم گرفته می‌شود؛ داروهای خشک، کوبیده گردند و لاذَن و غالیه (دارویی مرکّب از: عنبر، مشک، لُبان و روغن بان و...) را با روغن قُسط ذوب می‌نمایند و داروها را با آن می‌سرشند (عجین می‌کنند) و معده را با آن مرهم می‌گذارند؛ **اندازه‌ی** به‌کارگیری این دارو باید متناسب با اندازه‌ی سببِ پدیدآورنده‌ی بیماری باشد و دارنده‌ی این بیماری باید از همه‌ی غذاهای سنگین (غلیظ) تولیدکننده‌ی بلغم و سودا همچون: گوشت گاو و بزهای نر و برّه‌ها و حلواها و هریسه‌ها (حلیمها) و تیهوها (طیاهجات[3]) و ماهیهای درشت و کَمْأة (نوعی قارچ) و قارچ و نان فطیر و چیزهای مانند اینها و همچنین همه‌ی میوه‌های آبدار به‌ویژه هلوی تازه و خرمای تازه رسیده (رُطَب) و خرما بپرهیزد و از خوردن پیاز و سیر و کرفس و خردل و تره (کُراث، گندنا) و باقلا و سَذاب دست باز دارد؛ زیرا همه‌ی اینها سر را از بخاری تباه می‌آکَنند.

و از همبستری (جماع) و فراوان به گرمابه رفتن و نوشیدن آب سرد و بوییدن بوییدنیهای بدبو همچون: گاوشیر و سکبینه و قطران و گُندبیدستر و گوگرد و چیزهای مانند اینها دوری گزینند؛ زیرا همه‌ی اینها از آنهایی هستند که بیماری را برمی‌انگیزند و آن‌را می‌شورانند

۱- آنچه در میان کروشه است، تنها در بولاق، ۲۶۰ آمده‌است.

۲- سزگین، ۳۶۶، سه درهم است.

۳- این واژه در سزگین، ناخوانا و در بولاق، ۲۶۰، به صورت «طیاهجات» است که منطقی هم به‌نظر نمی‌رسد؛ زیرا گوشت تیهو را «نرم و نازک» توصسف کرده‌اند.

و نوبت[1] آن را پیش می‌اندازند.

امّا بوییدن مرزنگوش و نَمّام و پودنه و فاوانیا و پنج‌انگشت (فنجنگشت، فلفل بَری، با پنج عدد برگ بر سر هر شاخی از درختی مابین شجر و گیاه) برای او سودمند است، و غذای او از نانی باشد که در خمیرکردن و نمک‌زدن و پختن به‌گونه‌ای بهینه درست شده‌باشد؛ و اگر خمیر این نان با آبی درست شده‌باشد که گشنیز خشک را در آن جوشانده باشند، سودمند خواهد بود؛ زیرا گشنیز از بالارفتن بخار به‌سوی سر جلوگیری می‌نماید؛ و نانخورش (اِدام) او از گوشتهای نرم و نازک همچون: گوشت جوجه‌مرغها و تیهوها و ماهی رضراضیِ نمک‌سود و کَبَر (خاورک) مُحلِّل[2] (تحلیل برنده، شاید پرورده) و چغندرِ خوشبوشده با سرکه و مُریْ (آبکامه) و روغن زیتون و زیره‌ی رومی (کَرویا) و سرکه‌ی اُشترغاز و سرکه‌ی عُنصل باشد؛ و همواره نانی را بخورد که با شرابی نه تازه و نه کهنه، تَر شده‌باشد؛ و میوه خوردن (تَفکّه) او از زیتون و انجیر خشک و پسته و بَنه (بُطْم، میوه‌ی درخت حَبّةالخضراء) و مکیدن نیشکر باشد و شکر سفید (طبرزد) و فانید سنجری (شِکری که چند بار جوشانده‌شده و به ریسمان کشیده شده‌باشد) و گوارشیهای شکری و چیزهای مانند اینها باشد.

و پیش از غذا، ورزشی سنگین همچون: سواری و گرداندن اسب در میدان و بازی با چوگان (گوی و چوگان بازی) انجام دهد و اندکی بیاساید و به گرمابه‌ای میانه گرما برود و دست و پایش را در آن فرو برد و آنها را خوب مالش دهد ولی ماندن در آن را به درازا نکشاند.

و اگر این بیماری (بیماری صرع) به‌سبب تلخه‌ی سودا باشد، مبتلای به آن باید مطبوخِ افتیمون و غاریقونِ تقویت‌شده با صبر و خربق سیاه و فلفل[3] بنوشد و یا حَبّ اسطوخودوس و اِطریفل درست‌شده با مویز طایفی و یا مویز سفید بی‌هسته یا کشمش (قشمش) و گاهی اَیاره‌ی سرشته‌شده با عسل و یا اَیاره‌ی روفس به او داده شود؛ و با بسیاری از چاره‌اندیشیهای سازگار با دارندگان مالیخولیا چاره‌اندیشی گردد.

۱- جمله‌ی عربی در اینجا، در هر دو متنِ موجود، ناخوانا است و ترجمه با استنباط انجام شده است.

۲- در بولاق، ۲۶۰، مملوح (شورشده) است.

۳- بولاق، ۲۶۰، به جای فلفل، « غاریقون مخمّر» است.

و اگر این بیماری به سبب بالارفتن **بخاری سردِ** خشک از برخی از اندامها به سوی سر / مغز پیش‌آمده باشد، باید دارنده‌ی این بیماری ببیند که: در چه هنگامی بالارفتن بخار از آن اندام را احساس می‌کند؟ که [پیش از آن هنگام] باید بخش بالایین آن اندام را که بالارفتن بخار از آنجا آغاز می‌شود، سخت بپیچد؛ که در این صورت یا بیماری در آن نوبت نمی‌گیرد و یا اگر بگیرد، سُبُک می‌گیرد؛ پس باید به آن اندامی که بخار از آن متصاعد می‌شود اعتنا ورزند و با داروهای سوزاننده‌ای همچون: شیطرج و عاقرقرحا و فربیون و ذراریح (حشراتی که در بال آنها سمی به نام «کانتاریدین» موجود است)، مرهم بگذارند؛ و این مرهم‌گذاری باید پس از آن باشد که: **بدن** را با حَبِّ اِصْطمخیقون و دیگر حَبهایی که بدن را از **بلغم** و **سودا** پاک می‌سازند، پاک می‌نمایند؛ و این چندوچون **حَبی** است که چنین کاری را انجام می‌دهد:

از تُربُد سفید سابیده‌شده یک درهم[۱]، غاریقون چهار دانگ، بسپایک و اَفتیمون اِقریطی (منسوب به اقریطس جزیره‌ای در دریای روم) هرکدام نیم مثقال، صبر سقُوطْری نیم درهم، خربق سیاه و پیه حنظل، هرکدام دو دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب بادرنگبویه سرشته می‌شوند [و به صورت حَب درآورده می‌گردند، هر شربت از آن دو درهم و نیم تا سه درهم - متناسب با تحمُل بیمار - با آبی نیم‌گرم است.][۲]

[**چندوچون حَبی** دیگر که بدن را از **بلغم** پاک می‌سازد:

از تُربُد سفید دو درهم، حَب‌النّیل و ایاره‌ی فیقرا هرکدام یک درهم، پیه حنظل نیم درهم، نمک نفتی دو دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب، سرشته‌شده به صورت حَب درآورده می‌شوند هر شربت از آن - به نسبت تحمّل نیروی بیمار - دو تا سه درهم با آبی نیم‌گرم است.][۳]

[برخی از پیشینیان گفته‌اند: که باید دارنده‌ی بیماری صرع اندکی از عاقِرقرحا را ببوید؛ که

۱- در بولاق، همان، دو درهم است.

۲- آنچه میان کروشه‌ی اوّل است، تنها در بولاق، ۲۶۱، آمده‌است.

۳- آنچه میان کروشه‌ی دوم است و تا اندازه‌ای تکرار مطالب کروشه‌ی اوّل است، تنها در سزگین، ۳۶۷، آمده‌است.

اگر عطسه کرد، به بهبود یافتن او امیدوار باشید؛ و نیز گفته‌اند که هرگاه صرع به بیمار دست داد، سَذاب و شویت و مرزنگوش را به او ببویانند که او از آن حالت بهبود می‌یابد.][1]

و این چیزی بود که من می‌بایست آن را برای مداوای بیماری صرع یادآور شوم؛ و خدا داناتر و حکیم تر است.

باب بیست و دوم[2]

در چگونگی مداوای سکته (از حس و حرکت افتادن اندامها)

امّا **سکته**؟ بقراط گفته است که: سکته اگر نیرومند باشد، بهبودی از آن شدنی نیست و اگر کم توان باشد بهبود یافتن آن دشوار است؛ و سکته‌ی نیرومند - همچنان که گفته‌ایم - آن است که: خُرخُر کردن (غطیط) و خُرناس کشیدن (نخیر) در آن بِه‌نیرو و بلند باشد.

و نخستین چیزی که در معالجه‌ی سکته باید بدان آغاز کرد این است نگاه کنید که: اگر چهره‌ی بیمار سرخ یا تیره و یا خوش‌رنگ (اَخْضَب) و پُر باشد [که نشان چیرگی خون است]، گشودن رگ ِ **قیفال** و **صافِن** را در او به‌کار گیرید تا مادّه‌ی بیماری را از جایی دور بکشد؛ و به اندازه تحمّل نیروی بیمار و به اندازه‌ی آنچه از پُری (امتلاء) در او می‌بینید از او خون بریزید.

پس اگر هیچ یک از آن نشانه‌ها [و نشانه‌ی چیرگی خون] را ندید؛ تا سپری شدن هفتاد و دو ساعت بیمار را به هیچ چیزی برنینگیزید و هیچ چیزی از خوردنی و نوشیدنی را به او ندهید؛ و هنگامی که این مدّت سپری شد و بیمار به سخن نیامد، باید تلاش شود که دهان او را باز کنند و آبی را که کَمّون و اَنیسون و رازیانه را در آن جوشانده و گُلنگبین پالوده را در آن سائیده باشند، در حالی که نیم‌گرم است، جُرعه‌جُرعه به او بنوشانند و ماهیچه‌های ساقها و بازوهای او را ببندند و زیر پاهای او را بمالند و سرکه‌ی انگوری و روغنِ گلِ سرخ را بر **سر** او بریزند و **اِماله‌ایی** را که **چندوچون** مواد آن این است با او به‌کار گیرند:

۱- آنچه میان کروشه‌ی سوم است، تنها در بولاق، ۲۶۱، آمده‌است.

۲- در سزگین، ۳۶۷، باب بیست و یکم است.

از بابونـه و اِکلیـل‌المِلِـک و گاوشـیر و برنجاسـب و جُعـده و خارخـسک (حَـسک) و شـویت و قنطریونِ باریک و ستبر، هرکدام یک کـف، عاقِرقِرحـا و قِثاءالحمـار و خربـق سـفید و پیـه ی حنظـل، هرکـدام سـه درهـم، عَرْطَنیثـا (بخـور مـریم، آذر بـوی) و سَـذاب خـشک، هرکـدام چهـار درهـم، کرچک کوبیده‌شده پنج درهم، نانخواه و بزر کرفس هرکـدام ده درهـم گرفتـه شـود و همگـی بـا پـنج رطل آب چندان جوشانده شوند تا یـک رطـل از آن بـاز بمانـد و نـیم رطـل از آن پـالوده گـردد و از گاوشیر و سکبینه و مُقل هرکدام نـیم درهـم -کـه بـا انـدکی از آن آب حـل شـده‌باشـند- و بـوره‌ی ارمنی یک درهم، روغنِ زنبق و روغـنِ نـاردین یـا روغـنِ قـسط هرکـدام یـک اُوقیـه بـر آن ریختـه شود و این همه با هم گِرد آیند و بیمار را با آن اِماله نمایند که [اگر خدا بخواهد سودمند است.][1]

[و سعوطی را که پس از ایـن در مـداوای فـالج و لَقـوه از آن یـاد مـی‌کنیم در بینـی او بچکاننـد؛ و اگر آن سَعوط به‌دست نیامد، فشرده‌ی یک دانـه سـیر و انـدکی از روغـن خیـری در بینـی او چکانـده شود.][2]

و او را با دمیدن اندکی از کُنُدس (کُنـدش، بـیخ گـازران) و خربـق سـیاه و گندبیدسـتر بـه عطـسه درآورید؛ و تلاش کنید کـه انـدکی از سـکنجبین عُنـصلی بـا آبِ گـرم را همـراه بـا انـدکی از روغـن خیری یا نرگس یا سوسن و نمک نیم‌کوفتـه و آب فـشرده‌شـده‌ی تُـرُب را بـه او بنوشـانید و آن را بـا قیفی یا چیزی دیگر به گلوی او فرو کنید؛ و یک شـاخه‌ی پَـر را بـا روغنـی آمیختـه‌شـده بـا ایـاره‌ی فیقرا، آغشته نمایـید و به حلق او فرو برید تا او را بـه قـی‌کـردن واداریـد و پـس از قـی‌کـردن شـرابِ عسل به او بدهیـد و فـردای روزی کـه قـی کـرده اسـت -بـه نـسبت آنچـه نیـاز اسـت- انـدکی از تریاق، از نیم درهم تا نیم مثقال و یا انـدکی از معجـون بـلاذُری را بـا آبـی کـه اَنیـسون و مـصطکی در آن جوشانده شده‌باشد به او بدهید؛ و گاهی عسل را با انگـشت بلیـسد و سـر او را بـا آبـی کـه بابونـه و برنجاسب و سعتر و پودنـه و قرنفـل و سـلیخه و اشـراس[3] (اسـراش، سریـشم) و اُشـنه و عاقرقرحـا در آن جوشانده شده‌باشد کِماد کنیـد (بـا پارچـه‌ای خیـسانیده‌شـده در ایـن آب، گـرم نمایـید). و بـا

۱- تنها در سزگین، ۳۶۸، آمده‌است.

۲- آنچه میان کروشه‌ی دوم است، تنها در بولاق، ۲۶۱، آمده‌است.

۳- در سزگین، ۳۶۸، «بَسباس» (پوست زیرین جَوز بویا) است.

مالیدنیهایی که در باب نسیان ذکر کرده‌ام بمالید؛ که اگر بهبود بیابد [چه بهتر] و اگر نه تابه‌ای آهنی را به‌گونه‌ای خوب گرم کنید و آن را بر روی سر بیمار بگذارید و نگه دارید تا موی او را بسوزاند.

و **غذای** او آبِ **نخود** با روغنِ زیتونِ شسته شده و زیره باشد و اندکی از نانِ آردِ سبوس‌دار را در آن بسایید و آن را در گلوی او فرو کنید؛ پس از آن تا گذشت هفت روز پیوسته او را با این چاره‌اندیشیها چاره‌جویی نمایید که اگر نتیجه‌بخش باشد و به سخن‌گفتن درآید [که خوب است] وگرنه تا حدود چهارده روز دیگر او را با همین چاره‌اندیشی چاره‌جویی نمایید، که اگر بهبود یابد و کارش نیکو گردد [چه بهتر؟] و اگر نه، خوب‌تر آن است که ماءالاُصول با روغن کرچک به او داده شود و ایاره‌ی سرشته‌شده با عسل در آن سابیده گردد و اندکی از روغن بادام تلخ بر آن چکانده شود؛ و این دارو را سه تا پنج روز –تا هنگامی که نشانه‌های پخته‌شدن مادّه‌ی بیماری در بیمار آشکار می‌گردد– به او بدهید، و غذای او آبِ نخود باشد؛ و پس از آن بهتر است از این حَبّی که **چندوچون** موادّ آن این است دو درهم و نیم تا سه درهم به او داده شود:

از تُربُد سفیدِ ساییده شده و اَیاره‌ی فیقرا، هر کدام یک درهم[1]، هلیله‌ی کابلی و حَبّ‌النیل هرکدام چهار دانگ[2]، شحمِ (پیه) حنظل و شیطرج هندی و گاوشیر هرکدام دو دانگ، گندبیدستر یک دانگ، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند؛ و گاوشیر با آب کُراث حل می‌گردد (به‌گونه مایع درمی‌آید) و [داروها] را با آن می‌سرشند و به صورت حَب درمی‌آورند و در سایه، خشک می‌نمایند؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم تا سه درهم است[3]؛ که اگر با این، بهبود یافت [چه بهتر؟] وگرنه حَبّ مُنتِن[4]، به او داده شود که اگر

۱- در سزگین، ۳۸۶، دو درهم است.

۲- هر دانگ ۰/۳۵ – ۰/۶ گرم است.

۳- سزگین، همان، اندازه‌ی شربت را تعیین نکرده‌است، بلکه گفته‌است: « و به اندازه‌ای که گفته‌ام از آن نوشیده می‌شود.»

۴- حبّ مُنتن (حبّ بدبو) برای آگاهی از موادّ ترکیبی آن به صفحه‌ی ۳۸۴ جلد اوّل اغراض‌الطبّیّه‌ی جرجانی تصحیح دکتر تاجبخش مراجعه شود.

نتیجه‌بخش باشد [خوب است؛] وگرنه ایاره‌ی جالینوس و [السادریطوس[1]] و مترودیطوس را اندک اندک به او بدهند و پس از آن، تریاق کبیر به او داده شود و با ایاره‌ی فیقرا و عاقرقرحا و خردل غرغره نماید و غذای او آب نخود با جوجه‌های به حدّ پرواز رسیده و گنجشکها و چکاوکها باشد؛ و شراب عسل را با داروهای خوش‌طعم‌کننده‌ی غذا (افاویه، توابل) و خندیقون و شراب ریحانی -به‌اندازه‌ای که ذهن او را دگرگون نسازد- و یا نبیذِ (شراب) مویز و عسل را به او بنوشانند.

و هنگامی که بیماری فروکش کرد، بیمار را به گرمابه ببرید و سر او را با روغن بَلسان یا روغن قُسط یا روغن ناردین -هرکدامشان در دسترس باشد- چرب نمایید و در آن روغن اندکی از گندبیدستر و عاقرقرحا بریزید؛ که اینها همگی سودمندند.

و باید دوری کنید و بپرهیزید از اینکه: این معجونها را در هنگام گرمای فراوان و در سرزمینهای گرم و برای کسانی که تا اندازه‌ای گرمی در بدنشان پدیدار گشته است به‌کار ببرید؛ و در این کار شناخت و تیزبینی بهینه را به‌کار بگیرید.

باب بیست و سوم[2]

در مداوای مالیخولیا

امّا [در مداوای] **مالیخولیا** (حالت افسردگی سخت)؟ باید نخست نگاه کنید و ببینید که این بیماری برخاسته از **خودِ مغز** است و یا به‌سبب **بخارهایی** است که از سوی معده یا دیگر اندامهای بدن -با نشانه‌هایی که آنها را به‌هنگام بیان سببهای بیماریها و نشانه‌های آنها، توصیف کرده‌ایم- به‌سوی آن بالا می‌روند.

اگر این بیماری تنها از خود مغز و از چیرگی **سودا** بر آن پدید آمده باشد، باید نگاه کنید که: اگر بیمار، جوان و مزاجِ بدن او گرم و شکل و شمایل (سحنه‌ی) او تا اندازه‌ای به لاغری می‌گرایید و موی بر بدن او فراوان و رنگ او اَسمر (سپید و سیاه، گندمگون) و به سیاهی و

۱- این جزئ از این کلمه که در سزگین، ۳۶۹، آمده‌است بی‌نقطه است.

۲- در سزگین ۳۶۹، باب بیست و دوم است.

تیرگی می‌زد، و بیماری در آغاز پدیدآمدن خود بود، رگ صافن او را بگشایید تا مادّه‌ی بیماری را از جاهای دور بدن بیرون بکشد؛ و اگر روزگاری بر پدیدآمدن بیماری گذشته بود، رگ اَکحَل (ورید میانی دست، رگ هفت اندام) او را بگشایید و به‌اندازه‌ی نیاز و متناسب با رنگ خونی که می‌بینید، از او خون بیرون بریزید.

که اگر آن خون سیاه باشد بهتر است اندازه‌ی فراوانی از آن را بیرون بریزید و اگر سرخِ بسیار سرخ باشد مقدار میانینی از آن را و اگر سرخِ صاف و نابی باشد بهتر است رگ را ببندید و چیزی از آن را بیرون نریزید، زیرا این، نشان آن است که خلطِ مادّه‌ی بیماری در مغز است و در بدن پخش نگشته‌است.

و اگر شما رگ او را گشودید، پس از فصد، شراب خشخاش و شراب بنفشه را به او بنوشانید و و او را با نان سبوس‌گرفته‌ی (سمیذِ، سفید) خوب درست‌شده و گوشتِ جوجه‌مرغها و بزغاله‌ها و برّه‌ها که به صورت آشِ ساده با کدو و چغندر و کاهو و اسفناج درست شده‌باشد تغذیه نمایید و بنفشه‌ی تازه و نیلوفر را به او ببویانید و بگذارید یک یا دو روز برآساید و هنگامی که روز سوم فرا می‌رسد او را با اِماله‌ی نرمی که مواد آن از: نیلوفر و بنفشه و بزر کتان و حُلبه (شنبلیله) و خطمی و نخاله و جوِ کوبیده و فلوسِ خیارچنبر و روغن بنفشه گرفته شده‌باشد، اِماله کنید و سه روز به او آسایش بدهید و سپس بدن او را با دارویی که روان‌کننده‌ی سودا باشد پاک نمایید؛ و این کار را چندین بار تکرار کنید؛ زیرا خلطِ پدیدآورنده‌ی این بیماری که **سوداست**، معالجه را به دشواری می‌پذیرد؛ از این رو باید چندین بار او را تهی‌سازی نمایید؛ و از بهترین چیزهایی که دارنده‌ی چنین بیماریی را با آن تهی‌سازی می‌نمایند، مطبوخ افتیمونِ تقویت‌شده با صبر و غاریقون و خربقِ سیاه است.

و او را با غذاهای ترکننده (مُرطِّب) همچون: آبِ جو و دست و پای بزغاله‌ها و برّه‌ها که به‌گونه‌ی آبگوشت ساده درست شده‌باشد تغذیه نمایید و هنگامی که یک هفته بر آن سپری شد، حَبّ اِصْطمخیقون روان‌کننده‌ی سودا [یا حَبّ اُسطُوخودوس] را به او بنوشانید؛ و اگر شما با داروهای روان‌کننده به تهی‌سازی بدن بپردازید ولی نشانه‌های بهبودی پیدا نشود و نشانه‌های چیرگی خون هنوز آشکار باشد، پس رگِ پیشانی را بگشایید؛ و هرگاه دیدید که چیز دیگری به‌سوی جای [مادّه بیماری] می‌رود و دانستید که بدن به‌راستی پاک شده‌است هر از گاهی از این

معجونی را که به « **معجون نجاح** » معروف است و **چندوچون** آن این است به او بدهید:

از هلیله‌ی سیاه و بلیله و آمله هرکدام ده درهم، بسپایک و افتیمون و اسطوخودوس و تُربُد سفید هرکدام پنج درهم، گرفته می‌شود و همگی کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند و با عسلی پالوده سرشته می‌گردند؛ هر شربت از آن چهار درهم با آب بادرنگبویه است؛ و اگر این معجون نیازی به تقویت داشته‌باشد، به‌اندازه‌ی نیاز و به‌اندازه‌ای که حال بیمار آن را بخواهد، غاریقون و خربق سیاه و سقمونیا را بر آن بیفزایید.

و اگر دارنده‌ی این بیماری را خواب نَبَرد و بیهوده‌گویی و برانگیختگی و ناهوشیاری او فراوان باشد و آرام نگیرد، این، نشانه‌ی آن است که: بیماری او به‌سبب **صفرای** سوخته است و به آن **دیوانگی** می‌گویند؛ و نباید هیچ‌گونه تهی‌سازی‌ای را چه، با رگ‌گشودن و چه با داروی مُسهل برای او انجام دهند؛ زیرا چنین کاری بر تیزی و تندی خلط می‌افزاید و برانگیختگی و خودسری و بیهوده‌گویی بیمار را بیشتر می‌نماید؛ بلکه باید با داروها و غذاهای **خواب‌کننده** به چاره‌اندیشی او بپردازند بدین‌گونه که:

به او آبِ جویی را بدهند که خشخاش را در آن جوشانده باشند و [نیز،] شراب خشخاش را به او بدهند؛ و سه ساعت پس از آبِ جو، شراب بنفشه و شراب خشخاش را به او بنوشانند؛ و – همچنان که گفته‌ایم – او را با دست و پای (کلّه‌پاچه ی) برّه‌ها و بزغاله‌ها و تخم‌مرغ پخته‌شده با کدو [تتبل] و اسفناج و قَطَفْ و کاهو و [بَقَله‌ی ملوکیّه] و ماهی هازلی (هاربی) آب‌های صخره‌ای و انجیر و زرده‌ی تخم‌مرغِ نیم‌برشته و مغز خیارچنبر (قِثّاء) و خیار و خربزه و هِندبا[۱]، تغذیه نمایند؛ و از میوه‌ها: انگور و هلو و انار اِملیسی (بی‌دانه) و نیشکر و موز و سیب شیرینِ رسیده را به او بدهند؛ و به‌همین‌گونه هر میوه‌ای را که به او می‌خورانند باید رسیده باشد تا به‌سادگی از معده و دیگر [اندامهای،] مانند آن بگذرد.

و او را از دیگر غذاهای تولیدکننده **سودا** همچون: نان پُرسَبوس و عدس و کَلَم و گوشتِ گاو و چیزهای مانند اینها دور بدارند؛ و نیز از **دادن** چیزهای تولیدکننده‌ی **صفرا** همچون: سیر و پیاز و چیزهایی که با عسل درست‌شده باشند و چیزهای سوزنده و زبانگز مانند: خردل و

۱– در بولاق، ۲۶۳، بِطّیخ هندی است که به معنای هندوانه است.

حُرف (حَبّ الرشاد، تخمِ اسپندان و اسفند سفید) و سرکه و مُرّی (آبکامه) و پنیر کهنه و چیزهایی مانند اینها، به او پرهیز نمایند و بر سر او نَطول (آبی که داروها را در آن جوشانده باشند) تَرکننده و خواب‌آوری را که چندوچون آن این است بریزند:

از خشخاشِ سفید با پوست کوبیده‌شده و جو پوست‌گرفته ی کوبیده‌شده و پوسته‌های کدو و نیلوفر و بنفشه و برگ کاهو و بزر آن و گُل بابونه، هرکدام یک کف گرفته‌شود و همگی با آبی گوارا (غیر معدنی) به خوبی جوشانده گردند و بر سر او چکانده شود و یا تکه‌ای نمد را بگیرند و در این آب بخیسانند و سر بیمار را همراه با روغن بنفشه در گرمابه‌ای میانه گرما، با آن کِماد کنند و یا شیرِ زنی را که به دختر بچه‌ای شیر می‌دهد بر سر او بدوشند؛ و یا پنبه‌ای را در این آب بخیسانند و بر سر او بگذارند؛ [و خوب است که:] روغن بنفشه و روغن تخمه‌ی کدو و روغن نیلوفر را به او استنشاق نمایند؛ و جای نگه‌داری او جای روشنی باشد؛ و همواره تا هنگامی که به خواب می‌رود با همین چاره‌اندیشیها چاره‌جویی گردد.

و هنگامی که او به خوبی خوابید در این هنگام باید بدن او را با داروهای روان‌کننده‌ی صفرایِ سوخته‌شده همچون: مطبوخ افسنتین و مطبوخ غاریقون پاک نمایید؛ و چند روزی به او آسایش دهید و به او دستور دهید که: چاره‌اندیشی تَرکننده با غذاهای تَرکننده‌ای را که پیش از این آنها را توصیف کرده‌ایم به‌کار گیرد؛ و داروی روان‌کننده -از آنهایی که همچون حَبّ اسطوخودوسی که پیش از این آن را وصف کرده‌ایم و کمی نیرومندتر است- و دیگر حَبهای پاک‌کننده‌ی سودا را بر او تکرار نمایید و بگذارید که چند روزی برآساید و با چیزهایی که آنها را توصیف‌کرده‌ایم و بدن او را مرطوب می‌گردانند، تغذیه نماید.

و اگر با این حال، گرمی به او دست دهد و پیشاب او سرخ باشد، آبِ جو با شرابِ خشخاش را به او بنوشانید و سکنجبین و جُلّاب به او نوشانیده شود؛ و هنگامی که گرمایِ او آرام گرفت داروهای تهی‌سازنده‌ی خلط سودایی همراه ایاره‌ی فیقرا و پیه‌ی حنظل و اندکی از سقمونیا را بر او تکرار کنید و با آبگوشتهای درست‌شده از گوشت خروسی خوبِ پیرِ درست‌شده به صورت آشِ ساده با شویت و نمک و بسپایک کوبیده‌شده و مغز قُرطم (کاجیره)، به او رسیدگی نمایید.

در مداوای بیماری معروف به مِراقیّه[۱]:

اگر خلطی که پدید آورنده‌ی این بیماری مِراقیّه است در معده باشد[۲]، بیمار باید با آبی که: شویت و پودنه‌ی رودخانه‌ای و خربق سفید همراه با سکنجبین عسلی یا، رِقع یمانی و جوزُالقی و بزر تُرب و چیزهای مانند اینها را –ازآنهایی که در جای دیگری جز اینجا ذکر کرده‌ام– از هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز را در آن جوشانده و با عسل، سرشته کرده و در آبی که شویت و ترب را در آن جوشانده‌اند، ساییده باشند، قی نماید[۳].

و هنگامی که معده با قی‌کردن پاک می‌شود، بگذارید بیمار سه روز برآساید و او را با نانِ سبوس‌گرفته (سفید) همراه با آبگوشتِ جوجه‌مرغ که به صورت آشِ ساده یا آشِ زیره درست شده‌باشد، تغذیه نمایید و با غذاهای سازگار با این بیماری –که آنها را یادآور شده‌ایم– چاره‌اندیشی کنید.

و هنگامی که روز چهارم فرا می‌رسد، داروهایی را که به پاک‌کنندگی خلطِ سودا مشهوراند و یا مطبوخ افتیمونِ تقویت‌شده با ایاره‌ی فیقرا و پیه حنظل و خربق سیاه را به او بدهید؛ که اگر اینها نتیجه‌بخش بودند و نشانه‌های بهبودی را در بیمار دیدید [که خوب است] وگرنه، خیسانیده‌ی صبرِ پاک‌کننده‌ی معده از خلط سودایی را که چندوچون آن این است به او بدهید:

از هلیله‌ی سیاه و هلیله‌ی کابلیِ بی‌هسته و کوبیده‌شده هرکدام ده درهم [افتیمون اِقریطیسی و سنامکّی هرکدام هفت درهم] اسطوخودوس [و برگ بادرنگبویه] و کَمادریوس (مریم نخودی) و کمافیطوس (ماش دارو، طرخون رومی) و پودنه‌ی رودخانه‌ای و گُل گاوزبان و گیاه خشک غافث، هرکدام چهار درهم، بسپایک کوبیده‌شده سه درهم، غاریقون [کوبیده] دو درهم، مصطکی و قرنفل و ساذَج هندی، هرکدام یک درهم و نیم، مویز طایفی چهل درهم، گرفته می‌شود و

۱– مِراق: نوعی مالیخولیای ناشی از غلبه سودا، که عقیده داشتند گردن بیمار ستبر می‌شود. (فرهنگ اغراض)

۲– این فراز، ترجمه‌ای استنباطی از عبارات در هم ریخته‌ی هردو متنِ در دسترس است و ترجمه‌ی دقیق هیچ کدام نیست.

۳– ترجمه‌ی جمله‌ی مرکّبِ مطوّلِ روده‌درازی است؛ که سعی شده تا اندازه‌ای ساده گردد.

همگی با شش رطل آب چندان پخته می‌گردند تا دو رطل از آن باز بماند و پنج درهم صبر سُقوطْری بر آن ریخته می‌شود و هر روز سه تا چهار أوقیه از آن را می‌گیرند و وزن دو درهم روغن بادام شیرین را بر آن می‌چکانند و در تابستان در سحر و در زمستان هنگام طلوع خورشید آن را به‌کار می‌برند (می‌خورند).

[و غذایی که بیمار باید بر آن بخورد [بهتر است:] آبگوشتِ ساده از گوشت برّه‌ی فربه یا گوشت بزغاله‌ها یا دست و پای پاک‌کرده‌ی آنها (اوِ المقادیم البِیض مِنها) باشد؛ و پس از غذا اندکی از شراب سفید رقیق را بنوشد.]

و اگر دیدید که بیمار با این راهکار، بهبود یافته و آثار بهبودی همچون: آرامیدن و بی‌جنبشی و شناخت مردم، در او آشکار گشته است، همین چاره‌اندیشی را تا هنگام بهبودی کامل، پیوسته با او به‌کار گیرید؛ و اگر نتیجه به‌گونه‌ای دیگر باشد، به او ایاره‌ی جالینوس یا ایاره‌ی روفس را با آبی که در آن هلیله سیاه و هلیله کابلی و گلِ گاوزبان و افتیمون و اُسطوخودوس و بسپایک – از هرکدام به اندازه نیاز– را جوشانده باشند، بدهید؛ و اگر بیمار نتواند داروهای تند[1] را تحمّل کند و از آنها به آزار بیفتد هر روز از نیم رطل تا یک رطل آب پنیر بیرون کشیده‌شده با سکنجبین[2] را به او بدهید و این داروی گردی (سَفوف) را که چندوچون آن این است بر آن بریزید:

از هلیله‌ی سیاه و کابلی هرکدام سه درهم، افتیمون اقریطسی چهار درهم، غاریقون یک درهم ونیم، خربق سیاه چهار دانگ گرفته می‌شود و دو تا سه درهم از آن در آب پنیر ریخته می‌شود.

درباره‌ی مداوای این بیماری (مِراق) اگر از بخارهایی باشد که از همه‌ی بدن به‌سوی مغز بالا می‌روند:

اگر این بیماری از بخارهایی باشد که از **همه‌ی بدن** –به‌سبب خلطهایی که در آن فراوان شده‌اند– به‌سوی مغز بالا می‌روند، باید نگاه کنید: اگر خلطی که در بدن است **خونی** باشد و هیچ

۱– در بولاق، ۲۶۴، به جای **حاد** (تند) **حار** (گرم) است.

۲– در بولاق،۲۶۴، آب **کاهو** است. در ضمن، بیرون کشیدن آب پنیر یا کاهو با **سکنجبین**، برای من نامفهوم است.

بازدارنـده‌ای بـرای انجـام‌دادن فـصد نباشـد، رگِ اکحـلِ دارنـده‌ی ایـن بیمـاری را بگـشایید و به‌اندازه‌ی نیاز و بـه آن انـدازه‌ای کـه نیـروی بـدن -متناسـب بـا انـدازه‌ی خـون فزونـه‌ی کـه در آن است- آن را تاب می‌آورد، از او خـون بیـرون بریزیـد؛ پـس اگـر خـونی کـه بیـرون مـی‌ریـزد سیاه باشد و نیروی بدن بتواند آن را تاب بیاورد بـه یکبـاره خـون فراوانـی را از او بیـرون بریزیـد؛ ولـی اگـر نیرو کم‌توان باشد، آن خون فراوان را اندک‌اندک در دو یا سه بار از او بیرون بریزند.

و اگر بیمار زنـی باشد که ایـن بیمـاری بـه‌سبب بندآمـدن خـونِ عـادت ماهیانـه (حـیض)، در او پدید آمده باشد، رگ صافن او را بگشایید و پـس از فَـصد شـراب بنفـشه یـا جلّـاب را بـه او بدهیـد و در روز نخستِ فـصد، او را بـا جوجـه‌مـرغ درسـت‌شـده بـه صـورت آش سـاده یـا آش زیـره‌ی درست‌شده با اسفناج یا کدو یا قَطَـف تغذیـه نمایـید و آب انـار بـی‌دانـه و نیـشکر را بـه او بدهیـد؛ و در روز دوم، مُزوَّرات با چیزهایی که یـاد کـرده‌ایـم بـه او داده‌شـود؛ و یـا آبِ جـو را بـا تـه‌نـشین آن، همراه با اندکی از شراب خشخاش یا چیزهای مانند اینها به او بدهند.

و اگر خلطی که در بدن افزایش یافته است از تلخه‌ی صفرا باشـد، بایـد پـس از آنکـه بیمـار را بـا چاره‌اندیشیهای تَرکننده ای که به تازگی آنهـا را یـادکـرده‌ایـم چـاره‌جـویی مـی‌نمایـید، بـدن او را بـا داروهای روان‌کننـده‌ی خلـط صـفرایی تهـی‌سـازی نمایـید؛ [و بایـد دانـست کـه: چـاره‌اندیـشیهای تَرکننده‌ی پیش از دارو] بـرای آن اسـت تـا آن خلـط، رقیـق شـود و مـوادّ آن آرام گیـرد و بـا داروی روان‌کننـده، سـازگاری یابـد و بیـرون‌آمـدن آن از بـدن آسـان گـردد؛ و اینـک چنـدوچون داروی روان کننده‌ی صفرا:

از هلیلـه‌ی زرد بـی‌هـسته‌ی کوبیـده‌شـده و تمرهنـدی پـاک‌شـده از هـسته و لیـف آن، هرکـدام پانزده درهم، آلو بیست عدد، بلیله و آملـه، هرکـدام چهـار درهـم، سـنامکّی و شـاهتره، هرکـدام هفـت درهم، افسنتین رومی و گلِ سرخ دمبرگ‌بریـده، هرکـدام شـش درهـم گرفتـه مـی‌شـود و همگـی بـا چهار رطل آب چندان پخته می‌شـوند تـا یـک رطـل از آن بـاز بمانـد کـه پـالوده مـی‌شـود و چهـار دانگ غاریقون و یک دانگ سقمونیا -که نرم کوبیـده‌شـده و بـا پارچـه‌ای حریـر بیختـه‌شـده باشـد- بر آن ریخته می‌شـود [و در سـحرگاه در حـالی کـه نـیم‌گـرم اسـت بـه‌کـار گرفتـه مـی‌شـود؛ و اگـر این مطبوخ، صفرای او را روان نسازد، این حَب را که چندوچون آن این است، به او بدهید:

از ایاره ی فیقرا و هلیله ی زرد، هرکدام یک درهـم، غـاریقون چهـار دانـگ، سـقمونیا یـک دانـگ،

گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با آب، سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حَب درآورده شده و خشک می‌شوند[۱]] که این (حَب) خود، یک شربت کامل است.

پس از آن نگاه کنید و ببینید که حال بیمار چگونه است؟ که اگر این تهی‌سازی برای او بسنده بوده و حال او خوب شده باشد [که خوب است] و گرنه یک هفته او را آسوده بگذارید و او را با چاره‌اندیشی تَرکننده‌ای از غذاها و نوشیدنیها و داروهایی که به تازگی ذکر کرده‌ایم چاره‌جویی نمایید و به گرمابه‌ای میانه گرما درآورید و آب نیم‌گرم گوارایی را بر بدن او بریزید؛ و یا او را به آبزنی درآورید که در آن آبی باشد که در آن آب، بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو را جوشانده باشند؛ زیرا به‌راستی گرمابه و فرورفتن در این آبها فزونه‌های بدن را از هم می‌پراکند و آنها را تر و نرم می‌سازد؛ و در گرمابه باید بدن بیمار با روغن بنفشه‌ای که با آب به‌هم‌زده شده‌باشد چرب گردد و همچنین سر او باید چرب شود و سپس آبی را که گفته‌ایم، در حالی که گرم است، بر او بریزند تا بدن تر و نرم گردد.

و هنگامی که بیمار از گرمابه یا آبزن[۲] بیرون می‌آید لباسش را بر او بپوشانند و او را به حال خود آسوده بگذارند و با آنچه گفته‌ایم تغذیه نمایند[۳]؛ و پس از آن او را با دارویی روان‌کننده، روان سازند؛ و بهتر است این دارو به‌اندازه‌ی توان بیمار در پذیرش این داروی فزونی و به نسبتی که اندازه‌ی خلط، آن را بایسته می‌گرداند، نیرومندتر باشد؛ و در دیگر داروهای روان‌کننده و جز آنها که به بیمار داده می‌شود، کار به‌همین‌گونه انجام گیرد؛ یعنی داروی کم‌توان‌تر را پیش بیندازند و پس از آن، داروی توانمندتر از آن را و سپس به نسبت نیازی که هست داروی نیرومندتر از داروی دوم را به‌کار گیرند، و نباید در آغاز کار، به‌یکباره، داروی نیرومندی را به بیمار بدهند.

۱- این چند سطری که در میان کروشه است تنها در بولاق، ۲۶۵، آمده‌است و در سزگین نیست.

۲- آبزن: ظرفی به اندازه‌ی قامت انسان با سرپوشی سوراخ‌دار که بیمار را در آن می‌نشانند و سر او را از آن سوراخ بیرون آرند و آب گرم و داروهای جوشانیده را در آن کنند. (فرهنگ اغراض به نقل از برهان ۷)

۳- نسخه‌ی سزگین، ۳۷۳، پس از این، حدود دو سطر و نیم دارد که برخی از مطالب آن نامرتبط به‌نظر می‌رسد از جمله اینکه: « بیمار پس از اینها در آب سرد فرو رود تا رطوبت مغز او حفظ شود».

پس در چاره‌اندیشی کسی که بیماری او به‌سبب چیرگی صفرا بر مغز است باید این راهکار را در پیش گیرند، و او را از داروها و غذاهای گرم دور بدارند، زیرا، این چیزها از آنهایی هستند که بر بیماری او می‌افزایند.

در مداوای این بیماری (مراقیّه) هرگاه که از سودا باشد:

هرگاه این بیماری از چیرگی خلط **سودا** یا تلخه‌ی سودا (سوداء) بر بدن پیش‌آمده باشد، باید نگاه کرد که: اگر دلیلی بر [تأثیر] **خون** [در پدیدآمدن این بیماری] وجود داشته‌باشد، باید با گشودن رگ – و اگر خونی که از او بیرون می‌ریزد سیاه باشد – به‌اندازه‌ی نیاز از او خون بیرون بریزند؛ و اگر اینجا نیازی به بیرون ریختن خون نباشد و بیمار بسیار اندوهگین و غمگین و یا، بد دل (خبیثُ النَفس) – و به ویژه – بسیار پُر بیم و هراس از مردم و کم‌خواب باشد، چاره‌اندیشی ترکننده و نرم کننده را با او به‌کار بگیرید تا او را خواب ببرد؛ سپس به‌دنبال آن، بدن او را با مطبوخ افتیمون و غاریقونِ میانه‌نیرو (متوسطّ القوّه) پاک نمایید و پس از آن چند روزی غذاهای ترکننده را به او بدهید و آب نیم‌گرمی را که بنفشه و نیلوفر را در آن جوشانده باشند بر بدن او بریزید و تهی‌سازی با مطبوخی نیرومندتر از مطبوخ نخستین را بر او تکرار کنید و چند روزی او را آسوده بگذارید و با چاره‌اندیشی ترکننده او را چاره‌جویی نمایید و به‌دنبال آن برخی از حَبهای روان‌کننده‌ی سودا را به او بدهید.

پس اگر نشانه‌های بهبودی از این بیماری و آرام گشتنِ او و برگشتنِ عقل او برای شما آشکار شد، همین چاره‌اندیشی را با او ادامه دهید؛ و اگر نتیجه به‌گونه‌ای دیگر بود و بیم و هراس در او از میان نرفته بود، ایاره‌ی جالینوس و به‌دنبال آن ایاره‌ی روفِس را با مطبوخ افتیمون و غاریقون و گیاه خشک (حشیش) غافث و اسطوخودوس به او بدهید.

و پس از آنکه شما این معجونها را به او نوشاندید، به او نگاه کنید، اگر دیدید که او خوب شده‌است و سلامتی ذهنش برگشته‌است و ترس در او ازمیان‌رفته است و آرامش به او بازگشته و آرام گرفته‌است، چند روزی او را آسوده بگذارید و او را با گوشت بره‌ها و بزغاله‌ها و دست و پای آنها که به‌گونه‌ی آبگوشت ساده درست‌شده و با روغنِ‌زیتونِ شسته‌شده و روغنِ‌بادام، پخته شده‌باشد تغذیه نمایید؛ و با دادن مویزِ خراسانی و پسته و انجیر خشک همراه با بادام، او را از میوه برخوردار کنید و از سبزیها: بادرنگبویه و نعنا و پودنه و چیزهای مانند اینها را به او بدهید و

آن ایاره‌ای را که به او می‌دادید و آن چاره‌اندیشی‌ای را کـه بـا او بـه‌کـار مـی‌بردیـد تـا بهبـودی کامـل بر او برگردانید و به‌کار گیرید.

امّا اگر این ایاره‌ها را به او دادیـد و نـه بهبـودی و نـه کـاهش بیمـاریی را در او دیدیـد ایـن داروی به‌هم آمیخته از سنگ لاجورد و ایاره را که چندوچون آن این است به او بدهید:

از ایاره‌ی فیقرا و افتیمـون هرکـدام چهـار درهـم، سـنگ لاجـورد و غـاریقون هرکـدام دو درهـم، سقمونیا یک درهم، قرنفل (میخک) بیست عدد، گرفتـه مـی‌شـود و همگـی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و با پارچه‌ای حریـر بیختـه مـی‌شـود و بـا شـرابی گرفتـه‌شـده بـا آب بـه یـا آب پوسـته‌هـای تُـرنج (بادرنگ) سرشته می‌گردد؛ هر شربت از آن یک مثقـال تـا دو درهـم اسـت و ایـن دارو، در هـر هفتـه یک بار داده می‌شود که ایـن، داروی سـودمندی بـرای ایـن بیمـاری اسـت و بایـد از آن نگذریـد کـه من بارها و بارها آن را آزموده‌ام.

پس هرگاه شما بیمار را تهی‌سـازی کردیـد و ایـن چـاره‌اندیـشی را بـه‌کـار گرفتیـد و دیدیـد کـه بیمار از بیماری بهبود یافته و عقل او برگـشته‌اسـت، جـز آنکـه هنـوز انـدکی از اندیـشه و تـرس در او مانده‌است، باید به نیرومنـد سـاختن قلـب او اعتنـای کـاملی بنمایـید تـا آن اندیـشه و تـرس در او از میان برود و آن بدین‌گونه است کـه: اگـر بَـدن او گـرم نباشـد و نـبض او تنـد نزنـد، بـه‌انـدازه‌ی نیـاز داروی مُشکِ شیرین و مُرّ (صمغ درخت مُـر) بـه او بدهیـد، و انـدکی از تریـاق کبیـر همـراه انـدکی از آب بادرنگبویه یا آب گل گاوزبان [نیز،] بـه او داده‌شـود؛ و اگـر اینجـا (در بیمـار) گرمـایی باشـد بایـد این دارو را که چندوچون آن این است به او بدهید:

از گلِ سرخ و صندل سفید هرکدام دو درهم، طباشـیر یـک درهـم، بادرنگبویـه یـک درهـم و نـیم، گِلِ ارمنـی و شـاخه‌ی نـی و گـل گاوزبـان و گـشنیز و قِرفـه (نـوعی دارچینـی) و دانـه‌ی زرشـک (انبرباریس) هرکدام یک درهم، بُسَّد (مرجـان) و کهربـا (صـمغ برخـی از درختـان...) و ابریـشم خـام (حریر خام) هرکدام نیم درهم، کافور دو دانـگ، گرفتـه مـی‌شـود و همگـی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شود و صـبح، یـک درهـم از آن را بـا شـرابی کـه گـل گاوزبـان را در آن خیسانده باشند و یا با شراب سیب می‌نوشند و به‌هنگـام خـواب هـم بـه‌همـان انـدازه را؛ و اگـر گرمـا [ی بدن بیمار] نیرومنـد نباشـد، آن معجـون شـادکننده‌ای را کـه بـه کِنـدی[1] نـسبت داده شـده‌اسـت و

۱- کِندی: یعقوب بن اسحاق کِندی (ف، حدود ۲۵۸ هـ .ق) فیلسوف مشهور عرب که در طـبّ نیـز تبحّـر داشت و قرابادینی (کتابی در دانش گیاهان دارویی) نوشته‌است. (فرهنگ اغراض).

چندوچون آن این است به او بدهید:

از گلِ سرخ دمبرگ‌بریده شش جزء، سُعد (مُشک زَمین) پنج جزء، قرنفُل و مصطکی و سُنبل‌الطّیب و اسارون، هرکدام سه جزء، قِرفه و تُربُد[1] هرکدام دو جزء، هیل‌بَوا (قاقُله صِغار، از افاویه عَطریّه یا داروهای خوشبو) و بَسباسه و قاقُله و جوز بَوا[3] (جوز بویا) هرکدام یک جزء، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده‌شده با پارچه‌ای حریر بیخته می‌گردند و برای هر سی و شش جزء از این داروهای گِردآمده یک آمله (شاه امرود) را می‌گیرند و با نه رطل آب می‌جوشانند تا سه رطل از آن باقی بماند؛ سپس پالوده می‌شود و ته‌نشین آن را دور می‌اندازند و دوباره آب آن را به درون دیگ برمی‌گردانند و یک رطل فانیدِ (شکر چندبار تصفیه شده‌ی) سیستانی را بر آن می‌ریزند و آن را می‌جوشانند تا به مانند لَقوق (انگشت پیچ، لیسیدنی) درآید؛ سپس آن را از روی آتش پایین می‌آورند و تکان می‌دهند تا به صورت معجون یکسانی درآید؛ پس آن را در ظرفی می‌ریزند و در جایی نگه می‌دارند؛ هر شربت از آن دو مثقال و نیم است.

و اینک چندوچون معجونی دیگر که جان (نَفْس) را شاد و درک و دریافت را خوب و چهره را زیبا می‌سازد:

از بادرنگ‌بویه و پوسته‌های ترنج و قرنفل و مصطکی و زعفران و قِرفه و جوز بَوا[3] و بهمن[2] سرخ و بهمن سفید و زُرُنْباد (عِرق الکافور) و دَرونَج (ریشه‌ای عقربی شکل) و بزر بادروج و نارمِشک (نار هندی) و سُک از هرکدام یک جزء [و از مشک دو جزء] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شود و بیست هلیه‌ی کابلی و سی آمله را می‌گیرند و با سه رطل آب با آتشی آرام می‌جوشانند تا یک رطل از آن باز بماند و پالوده می‌گردد و یک رطل عسل بر آن ریخته می‌شود و با آتشی آرام جوشانیده می‌گردد و کف روی آن گرفته می‌شود [و این جوشاندن ادامه می‌یابد] تا آب از میان برود و عسل باز بماند و آن داروی کوبیده‌شده‌ی بیخته‌شده، با آن سرشته می‌گردد و در ظرفی برداشته می‌شود و به‌هنگام

۱– در سزگین، ۳۷۵، ظاهراً «ذرنَب» است که معنایی برای آن یافت نشد.

۲– بَهمن: گیاهی است که در بهمن و زمستان گل می‌کند و سرخ و سفید دارد. (برای تفصیل بیشتر ر. ک: فرهنگ اغراض)

نیاز به‌کار گرفته می‌شود؛ هر وعده‌ی دارویی از آن یک درهم است [که به‌خواست خدا] برای بیم و ترس پدیدآمده از بدفکری و دیگر بیماریهای سودایی سودمند است.

چندوچون داروی دیگری مانند این دارو:

از حَرمل پنج درهم، کُمافیطوس[1] و اسطوخودوس و برگِ بادرنگبویه و مرو طَیّب (مروخوش) و افتیمون، هرکدام ده درهم گرفته شده و سه رطل آب بر آنها ریخته می‌شود و با آتشی آرام پخته می‌شوند تا یک سوم از آن باز بماند، سپس پالوده می‌گردد و آب آن را می‌گیرند وته‌نشین آن را دور می‌اندازند و از مویز خراسانی هسته‌گرفته و زردآلو، یک رطل گرفته می‌شود و کوبیده می‌گردد و کمی از این آب بر آن پاشیده می‌شود و نرم کوبیده می‌گردد تا به قوام (غلظت) عسل درآید و در پاتیله‌ای (طنجیر)[2] ریخته می‌شود و آتشی آرام در زیرآن روشن می‌گردد، تا منعقِد (بسته) شود؛ سپس از: قرنفُل، و بادرنگبویه و مصطکی و فرنجمشک و زعفران و بَسباسه و پوسته‌های خشک‌شده‌ی تُرنج، هرکدام سه درهم و از شاخه‌ی نی‌هندی (خیزران) دو درهم بر آن ریخته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شود و بر مویز پخته‌شده، پاشیده می‌گردد و به‌هم‌زده می‌شود تا همسان گردد و در ظرفی (برنیّه ی) شیشه‌ای یا کاسه‌ای بزرگ (غضّار، قُصعه) چینی ریخته می‌شود و در هر سه روز یکبار، دو تا سه درهم -متناسب با نیاز- از آن گرفته می‌شود (خورده می‌شود) که این دارو، هم به‌هنگام بیماری و هم به‌هنگامی که دارنده‌ی این بیماری از آن بهبود می‌یابد و هم هنگامی که به آسایش می‌پردازد برای این بیماری سودمند است زیرا این دارو، جان(نَفْس) و قلب را به‌گونه‌ای شگفت‌انگیز نیرومند می‌سازد.

دارندگان این بیماری هنگامی از آن بیرون میَ‌آیند (بهبود می‌یابند) باید از غذاهای تولیدکننده سودا همچون: گوشتِ گاو و بزهای نر و گوشتهای نمک‌سود و کلم و عدس بپرهیزند و [نوشیدن] شراب کهنه‌ِی تندِ سیاه [نیز،] برای آنان زیانبار است و باید از خود خسته‌کردن و خشم‌گرفتن و شب‌بیداری و چیزهایی که اندوه را پدید می‌آورند، دوری کنند؛ و غذاهای بهینه

۱- در سزگین به جای کمافیطوس، چیزی همچون «حم اسفرم» است که معنایی برای آن یافت نشد.

۲- طنجیر یا پاتیله: دیگ دهن گشاد حلواپزی.

کیموس[۱] همچون: نان سفید (نان آرد سبوس‌گرفته) و گوشت بره‌ها و بزغاله‌های شیرخوار و مرغ و ماهی آبهای سنگریزه‌ای را بخورند و حمام‌کردن با آب گوارا و انجام‌دادن مُشت‌ومالِ میانه و چرب‌کردن بدن با روغنِ بنفشه را به‌کار گیرند؛ و با مردمانی دانشمند و خردمند -از آنهایی که نشست و برخاست و دوستی و گفتگو با آنها را دوست دارند- معاشرت نمایند و آوازهای خوش را از دور گوش کنند و از شراب سفید رقیقی که نه کهنه و نه تازه باشد به‌اندازه‌ای که آنان را شاد کند بنوشند؛ امّا بسیار ننوشند و به چیزهایی که دیدن آنها آنان را شاد می‌گرداند نگاه کنند.

و نشیمنگاه آنان در جایگاه فراخی باشد که بر بستانها و مزارع سبز و خرّمی مشرف باشد؛ و در فصلهای سال، بر به‌کارگیری لطیف‌ترین داروهای روان‌کننده سودا پایبند باشند و خوردن آنها را بر خود آسان گردانند.

و شما اگر این راهکارها را به‌کار بگیرید -به‌خواست خدا- این بیماری از میان می‌رود و به پایان می‌رسد.

باب بیست و چهارم
در مداوای قُطْرُب[۲]

امّا قُطْرُب که خود نوعی از انواع مالیخولیاست، راهکار معالجه‌ی آن این است که: به‌هنگام برانگیختگی (هیجان) بیماری، رگ بیمار را بگشایند و تا پدیدآمدن نشانه بی‌هوشی، از او خون بیرون بریزند؛ سپس به‌اندازه‌ای درخور، غذای نیکو کیموس به او بدهند و او را به درون آبزنی دارای آب گرم گوارا درآورند و به او آب پنیر باسَفوفی که در آن، هلیله‌ی سیاه و شیرِ آمله (شیر پرورده‌ی آمله) و افتیمون و بسپایک و چیزهایی مانند اینها باشد داده شود و پس از این دارو

۱- کیموس: استحاله‌ی یافته‌ی طعام در معده. (فرهنگ اغراض)

۲- قُطْرُب: حالتی که بیمار اضطراب و بی‌قراری کامل دارد و همانند پشه‌ی آبی (قُطْرُب) بی‌قرار است و دائماً به هر طرف حرکت می‌کند. (فرهنگ اغراض). قُطْرُب را در زبان کردی «ئاو روشن‌که‌ره» می‌گویند.

هنگامی که اندکی آرام می‌گیرد بـدن او را بـا ایـاره‌ی لوغادیـا و ایـاری رُوفـس، دو یـا سـه بـار پـاک کنند و به‌دنبال آن تریاق فاروق را به او بدهند.

و اگر این بیماری برانگیخته شود و با آن بی‌خـوابی شـبانه (سَهَر) پـیش آیـد -برمبنـای آنچـه بـه تازگی یادآورشده ایم- مطبوخ خواب‌آور را بر سر او بچکانند؛ و خدا داناتر است.

باب بیست و پنجم

در مداوای عشق[1] (دوست داشتن افراطی)

امّا **عشق**؟ باید مبـتلای بـه آن بـا چـاره‌اندیـشی تَرکننـده همچـون: حمّـام کـردن بـا آب‌گـوارا و سواری و ورزشِ میانه و چـرب کـردن بـدن بـا روغـن بنفـشه و نوشـیدن شـراب و نگـاه کـردن بـه بُستانها و کـشتزارهای سـبز و خـرّم [و گلهـا و شـکوفه‌هـا] و گـوش‌دادن بـه سـرود و آوازِ خـوش و نواختن سازها و نایـها (مَزامیـر) چـاره‌اندیـشی گـردد؛ و فکـر عاشـق را بـا افـسانه‌هـا و داسـتانها و حکایت و سرگذشت عابدان و زاهـدان مـشغول گرداننـد؛ و همـراه بـا اینهـا بایـد او را بـا پیـشه‌هـا و شغلها و پرداختن به‌کارها سرگرم کنند و به حال خود بی‌خیـال و بـی‌کـار رهـا نـسازند؛ زیـرا کارهـا و پیـشه‌هـا فکـر او را از اندیـشیدن بـه معـشوق بـاز مـی‌دارد و دشـمنیها و کشمکـشها را بـرای او برمی‌انگیزد.

و این، برای آن است تا فکر او به این کارهـا مـشغول گـردد و تـلاش کـردنِ او را بـرای چیزهـای دیگری جز معشوق فراوان نماید؛ که اگـر سـرگرم گـشتنِ او بـا ایـن چیزهـا بـه درازا بکـشد معـشوق را به فراموشی می‌سپارد و دلش از عـشق او پـاک مـی‌گـردد. و نیـز همبـسترشدن او بـا کـسانی جـز معشوق از عشق وی می‌کاهد و فکر کردن به او را [اگر -خدا بخواهد[2] -] از میان می‌برد.

۱- **عشق** دو نوع است: **مجازی**، که همان: علاقه‌ی بسیار شدید و غالباً نامعقول شهوانی است؛ و **معنوی**، که عبارت است از: تلاش برای نیل به معرفت جمال حقیقت و خیر مطلق و حیات روحانی. (معین به اختصار)

۲- داخل کروشه تنها در سزگین، ۳۷۷ آمده‌است؛ و **جعلی**بـودن آن از ناسـازگاری آن بـا موضـوع بحـث، آشکار است؛ و اینها بیشتر، از اِفاضات ریاکارانه‌ی نسخه‌نویسان است؛ نه از مؤلّف.

باب بیست و ششم

در مداوای فلجی (فالج) و سست و فروهشته‌گشتن اندام (استرخاء)

امّا مداوای فلجی؟ برخی از دارندگان پیشه ی پزشکی (مُتطبّبین) بر این باورند که باید: بیمار را در آغاز ابتلای به این بیماری، فصد کرد تا همراه با بیرون‌ریختن خون، **بلغم** هم همراه با خون از رگها بیرون بریزد؛ ولی بیشتر آنان این نظر را نمی‌پذیرند؛ زیرا می‌گویند که: این‌کار از گرمی بدن می‌کاهد و مزاج سرد را تقویت می‌نماید؛ بلکه آنچه مبتلا به فلجی و استرخاء را در آغاز کار باید با آن مداوا کرد آن است که: روز نخست، هفت درهم گلنگبین عسلی را همراه با آبی که انیسون و کَمُّون و نانخواه و مصطکی را در آن جوشانده باشند به او بدهند.

پس اگر پیشاب بیمار، رنگی به خود گرفته باشد (مُنصَبِغ شده‌باشد) بهتر است تنها گلنگبین شکری همراه با آبی که انیسون را در آن جوشاند باشند به او داده شود و چهار روز این کار را انجام دهند؛ و اگر بیماری نیرومند باشد این کار تا هفت روز انجام گیرد و در این روزها جز آنچه گفته‌ایم هیچ دارویی را به او ندهند؛ و بهتر است سه روز از خوردن و آشامیدن بازداشته شود و هنگامی که روز چهارم فرا می‌رسد، نیم درهم از **تریاق کبیر** را به او بدهند و اگر تریاق کبیر در دسترس نباشد، [تریاق] مترودیطوس[1] به او داده شود.

و با آبِ نخودِ درست‌شده با روغن زیتونِ شسته‌شده و زیره و دارچینی و شویت و نان خشکارِ (نان آردِ سبوس نگرفته) بهینه‌پخت، تغذیه شود، و از غذا بکاهد و به او آبی را که در آن مصطکی را جوشانده باشند بنوشانند و گاهی این آب را همراه با آب عسل به او بدهند، و آب سرد ننوشد؛ بلکه آب در ظرفهای شیشه‌ای (قواریر) باشد [تا از سردی آن کاسته شود] و تا می‌تواند بر تشنگی و گرسنگی شکیبا باشد.

۱- اعلاترین تریاق، تریاق فاروق، جداکننده‌ی خون و زهر است که به یونانی میتریدات، مثرودیطوس نامیده می‌شود و میتریدات، همان مهرداد ششم پادشاه ایرانی کاپادوکیه است که کشفیّات زیادی در مورد سموم داشته است. (ر.ک فرهنگ اغراض)

و نگاه شود که: اگر طبیعتِ (کارکرد شکم) بیمار خشک باشد او را با **اِماله‌ای** نرم/ سبک که **چندوچون** موادّ آن این است اِماله نمایند:

از بابونه [و حَسَک (خارخاسک)] و اکلیل‌المِلک و سَذاب [و شویت] هرکدام یک کف، کَمّون (زیره سبز، زیره‌ی سفید) و بزر کرفس، هرکدام سه درهم، قُرطُم کوبیده، ده درهم چغندر[1] (سلق) یک بند (باقه، حزمه، دسته) گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب چندان پخته می‌شوند که تنها یک رطل از آب باز بماند، که نیم رطل از آن پالوده می‌گردد و دو اَوقیه روغن خیری، یک اوقیه مُرّی، شکر سرخ یا عسلِ زنبورِعسل ده درهم، بوره یک درهم، بر آن ریخته می‌شود و درحالی که نیم‌گرم است او را با آن **اِماله** می‌نمایند؛ و هنگامی که هفت روز بر آن گذشت با دارویی لطیف مانند این دارو که **چندوچون** آن این است [شکم] او را روان می‌سازند:

از تُربُد و ایاره‌ی فیقرا، هرکدام یک درهم، نمک نفتی دو دانگ، پیه حنظل یک دانگ و نیم[2] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب، سرشته می‌شوند و به‌گونه حَب درآورده می‌گردند و با آب نیم‌گرم نوشیده می‌شود؛ و پس از آن بیمار با یک درهم ایاره‌ی فیقرا و سکنجبین و آب نیم‌گرم غرغره نماید.

و به‌دنبال آن هر روز، چهار اوقیه **ماءالاُصول** همراه با روغن‌کرچک و روغن بادامِ تلخ را به او بدهید؛ [بدین‌گونه که: از] روغن‌کرچک یک درهم و نیم و از روغن بادامِ تلخ یک درهم گرفته شود و وزن هفت درهم گلنگبین عسلی همراه با نیم‌مثقال ایاره‌ی فیقرا را در آن بسایند؛ و بهتر است که: **ترکیب** اجزای ماءُالاصول متناسب با: نیرومندی یا کم‌نیرویی بیماری[3] و همچنین درخورِ مزاج و سِنّ بیمار و وقت حاضر سال باشد؛ که: اگر بیماری نیرومند و دیگر چیزهایی که ذکر کرده‌ایم سردمزاج باشند، باید ماءالاصول، نیرومند باشد و اگر بیماری کم‌توان و دیگر چیزهایی که یادآور شده‌ایم گرم‌مزاج باشند باید ماءالاصول نیرومند نباشد؛ پس باید در هم

۱- با توجه به این که از **چغندر** یک بند یا دسته گفته است باید منظور برگ سبز چغندر باشد نه تنه‌ی گرد یا مخروطی آن. (مترجم)

۲- در بولاق، ۲۶۸، یک چهارم درهم است.

۳- بولاق، ۲۶۸، به جای بیماری، بیمار است که از ادامه بحث نادرستی آن معلوم است.

آمیختن اجزای ماءالاصول از سوی شما، متناسب با بیشی و کمی مزاج این چیزها باشد.

و اگر قاروره‌ی بیمار (پیشاب بیمار) رنگی به خود گرفته باشد و بدن بیمار گرم و زمان، تابستان باشد باید از دادن ماءالاصول و دیگر چیزها به بیمار بپرهیزید؛ و کار را بر مبنای آنچه سنجش و اندازه‌گیری و حدس و گمان (قیاس) - باتوجه به آنچه گفته‌ایم و به‌خواست خدا خواهیم گفت - آن را بایسته می‌گرداند چاره‌اندیشی نمایید.

و بپرهیزید از اینکه: پیش از تهی‌سازی بدن با آنچه گفته‌ایم، به بیمار، ماءالاصول بدهید! که مبادا خلطی آماده‌ی گندیدن در بدن باشد، و گنده گردد (عفونت کند) و تب چهارم (تبِ ربع) پدیدآورد و از مداوای بایسته‌ی بیماری جلوگیری نماید.

چندوچون ماءالاصول نیرومند:

از پوسته‌های ریشه‌ی رازیانه و پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و ریشه اِذْخر (گورگیا) هرکدام ده درهم، بزر کرفس و انیسون و رازیانه، هرکدام چهار درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب و بوزیدان هرکدام دو درهم، شکوفهی اِذخر و کرچک و وَج (سوسن زرد) هرکدام سه درهم، سلیخه و شاخه‌ی بَلسان و حَبّه (شاید حَبّةالخضراء) و حرمل هرکدام پنج درهم، دارشیشعان و عاقرقرحا و اَسارون هرکدام دو درهم، سکبینه (صمغ نباتی شبیه به خیار) و اُشق (صمغ انگدان) و گاوشیر، هرکدام یک درهم، مویز خراسانی هسته‌گرفته بیست درهم[۱] گرفته می‌شود و همگی با پنج رطل آب چندان جوشانده می‌شوند تا دو[۲] رطل از آن باز بماند که پالوده می‌گردد و هر روز چهار اوقیه (هر اوقیه حدوداً ۳۷/۵ گرم)، همراه یک مثقال روغن کرچک و نیم مثقال روغن بادامِ تلخ و یک درهم ایاره‌ی فیقرا از آن برداشته می‌شود (به‌کار برده‌می‌شود).

چندوچون ماءُالاُصولی که از آن ماءُالاُصول نخست گرمی کمتری دارد:

از پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و رازیانه هرکدام ده درهم، بزر کرفس و رازیانه و ریشه‌ی اِذْخر و شکوفه‌ی آن و سلیخه و انیسون هرکدام سه درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب هرکدام یک

۱- این نسخه‌ی ماءالاصولِ نیرومند، از روی سزگین، ۳۷۸، نوشته‌شده‌است که به‌نظرمی‌رسد از نسخه‌ی بولاق، ۲۶۹، مضبوط‌تر باشد.

۲- در بولاق، ۲۶۹، یک رطل است.

درهم ونیم، میویز طائفی هسته‌گرفته یک درهم گرفته می‌شود[۱]، و با چهار رطل آب چندان جوشانده می‌گردد تا یک رطل از آن باز بماند؛ که هر روز چهار درهم از آن همراه یک درهم روغن کرچک و هفت درهم گلنگبین گرفته می‌شود [و به بیمار داده می‌شود.]

و باید در آغاز کار (روز نخست) ماءُالاُصولی را به او بدهید [که کم‌توان بوده و نیرومند نباشد و با گلنگبین و روغن کرچک (خِروَع) همراه باشد؛ و در روز دوم[۲]] ماءُالاُصولی را به او بدهید که نیرومندتر از آنِ روز نخست باشد و در آن، روغنِ کرچکی بیشتر همراه با نیم‌مثقال ایاره‌ی فیقرا باشد؛ سپس هر روز، نیم درهم بر روغن کرچک می‌افزایید تا به دو درهم برسد و همچنین بر ایاره‌ی فیقرا می‌افزایید تا به یک درهم و نیم برسد.

و اگر شما نشانه‌های پختگی [مادّه ی بیماری را] در پیشاب ندیدید، که منظورم این است اگر رنگْ گرفتگی را در آن مشاهده نکردید، بر نیروی ماءُالاُصول بیفزایید و در آن - متناسب با آنچه از نیروی بیمار و رنگ پیشاب می‌بینید - نیم درهم تا نیم مثقال [معجون] سِجزینا بسایید؛ و هنگامی که آثار پختگی مادّه‌ی بیماری را در پیشاپ (بَول) دیدید، یک روز به بیمار آسایش بدهید و با آبِ نخود و با روغنِ زیتون شسته‌شده او را تغذیه نمایید و پس از آن به او حَبّ ایاره‌ای را که چندوچون آن این است بدهید:

از تُربُد و ایاره‌ی فیقرا هرکدام یک درهم، حَبّ‌النیل نیم درهم، پیه حنظل یک دانگ و نیم، نمک نفتی دو دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب کرفس سرشته می‌شوند و به صورت حَب درآورده می‌گردد که این [حَب] خود، یک وعده‌ی داروی کامل است.

و در روز دادنِ دارو، بیمار را با آبگوشتِ تیهو و دُرّاج یا [چکاوکها] یا جوجه‌های به حدّ پرواز رسیده‌ی درست‌شده با آب نُخود و با روغن زیتون و شویت و خولنجان و دارچینی، تغذیه نمایید و او را سه روز آسوده بگذارید و هر روز هفت درهم گلنگبین شکری یا عسلی را

۱- این نسخه از دارو، از روی بولاق، ۲۶۹، یاداشت شده‌است که با سزگین، ۳۷۹، تفاوتهایی دارد و از آن جامع تر است.

۲- آنچه میان این کروشه است در بولاق، ۲۶۹ آمده و در سزگین، همان، افتاده‌است.

با آبی نیم‌گرم به او بدهید و هنگامی که روز چهارم فرا می‌رسد او را با این [داروی] غرغره‌ای که **چندوچون** آن این است به غرغره وادارید:

از ایاره‌ی فیقرا یک درهم، صبر[1] سُقوطری و زنجبیل و خردل از هرکدام یک درهم و نیم [نوشادُر] و عاقرقرحا و میویزج هرکدام نیم درهم، سماق دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند و بیمار با وزن یک درهم از آن همراه با سکنجبین و آبِ گرم غرغره می‌نماید و با آب نخود تغذیه می‌گردد.

سپس به قاروره‌ی او نگاه کنید که اگر [نشانی] از ناپختگی‌ای (فَجاجتی) در آن بود [داروی ترکیبی] ماءُالاُصول با روغن کرچک را بر پایه‌ی آنچه بیان کرده‌ایم و متناسب با پختگی‌ای که در [پیشاب او] می‌بینید، سه تا پنج روز بر او تکرار کنید، سپس او را با **حَبّ مُنتِنی که چندوچون آن این است روان سازید:**

از سکبینه و اُشق و گاوشیر و مُقل و حَرمل و پیه حنظل هرکدام سه درهم، فریون و گُندبیدستر هرکدام یک درهم ونیم، صبرسقُوطْری و تُربُد هرکدام پنج درهم، گرفته می‌شود که داروهایِ خشک همگی کوبیده می‌گردند و صمغها با آب کُراث (تره)، حَلّ می‌گردند و سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حَب درآورده شده و در سایه خشک می‌شوند؛ هر شربت از آن سه درهم با آبِ گرم است که سودمند است.

چندوچون حَبّ مُنتِن دیگری:

از هلیله‌ی کابلی پنج درهم، سکبینه و اُشق و گاوشیر و حرمل و صبر سقوطری هرکدام چهار درهم، مُقل کبود و پیه‌حنظل و فاوانیا[2] و انزروت، هرکدام دو درهم، فریون و گندبیدستر و سقمونیا، هرکدام نیم درهم، زعفران و قرنفل هرکدام دو دانگ گرفته می‌شود و داروهای خشک کوبیده می‌گردند و صمغها با آب تره‌ی نَبَطی حل می‌گردند؛ و سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حَب درمی‌آیند؛ هر شربت از آن سه درهم با آبِ گرم است؛ و هنگامی که بیمار این دارو را می‌خورد سه روز به او آسایش بدهید و هر روز هفت درهم گلنگبین با آبی که انیسون و بزر کرفس را در

۱- در سزگین به جای صبر، سعتر فارسی است.

۲- در سزگین، ۳۸۰ به جای فاوانیا، حبِّ مکّی است.

آن جوشانده باشند به او بنوشانید و با آب نخود درست شده با گوشت جوجه‌های به حدّ پرواز رسیده یا چکاوکها تغذیه‌گردد و در روز چهارم با این دارویی که چندوچون آن این است غرغره نماید:

از خردل و عاقرقرحا و فلفل و زوفا و ریشه‌ی کبر و دانه‌ی انار و میویزج و بوره، هرکدام یک جزء و از ایاره‌ی فیقرا دو جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با سکنجبین و آبِ گرم با آن، غرغره می‌نماید و با این دارو که چندوچون آن این است خود را به عطسه می‌آورد:

از کُندس و عاقرقرحا و نوشادر و صبر و مرزنگوش و خربق سفید و زنجبیل و مِشک و بوره، هرکدام که در دسترس باشند نیم دانگ -که کوبیده و نرم ساییده شده‌باشند- گرفته می‌شود و به بیمار دستور داده می‌شود که آن را استنشاق نماید.

و اگر شما همه‌ی این داروها و یا برخی از آنها را -متناسب با نیروی بیماری و بیمار و یا کم‌توانی آنها- گردآورید، همه اینها، باید پس از پختگیِ [مادّه ی بیماری] و تهی‌سازی بدن بیمار با دارو، به‌کار گرفته‌شوند؛ که اگر شما اینها را پیش از پختگی [مادّه‌ی بیماری] و استفراغِ آن به‌کار ببرید، بَزَه بزرگی بر بیمار انجام داده‌اید؛ زیرا این داروها، بخش روان و آبکی (الطیف) مادّه‌ی بیماری را از هم می‌پراکند و بخش سفت و غلیظ آن را باقی می‌گذارد و دیگر، معالجه در آن کارگر نمی‌افتد.

و پس از به‌کارگیری این راهکار، چنان‌که نشانه‌ی پختگی مادّه‌ی بیماری و بهبودی بیمار برای شما آشکار شود، این چاره‌اندیشی را ادامه دهید؛ و اگر نتیجه به‌گونه‌ای دیگر باشد و نشانه‌ی بهبودی در او دیده نشود، به او برخی از حَبهای نیرومند یا حَبّ شیطرجی که چندوچون آن این است بنوشانید:

از هلیله‌ی زرد دو درهم، صبر سقُوطْری چهار درهم، زنجبیل و خردل و نمکِ هندی و شیطرَج هندی (موچه) و وَج، هرکدام نیم درهم، فلفل و دارفلفل، هرکدام چهار دانگ، فانید سجزی[1] (فانید سنجری)، یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب

۱- برای توضیح، به واژه‌ی شکر در فرهنگ اغراض‌طبّی دکتر تاجبخش رجوع شود.

سرشته شده و به صورت حَب درآورده میشوند.

چندوچون حَبی دیگر که من (مؤلّف) آن را برای برخی از کسانی کهگونهای فلج به آنان دستداده و نیمهی راست تن آنان سست و نرم گشته و زبان آنان سنگین شدهبود، و توانایی سخن گفتن را نداشتند به هم آمیختهام (ترکیب کردهام):

از تُربُد سفید ساییدهشده، شش درهم، سورنجان و حَبالنّیل هرکدام سه درهم، ایارهی فیقرا، چهار درهم، پیه حنظل دو درهم، شیطرج هندی و بوزیدان و وَج و عاقرقرحا و دارفلفل، هرکدام یک درهم ونیم گرفته میشود، و داروهای خشک، نرم کوبیده میگردند و با پارچهای حریر بیخته میشود و صمغها، با آب کُراث آب میگردند و داروها را با آن میسرشند و بهصورت حَب درمیآورند؛ هر شربت از آن سه درهم با آبِ گرم است که سودمند است.

حَب دیگری که به آن حَبِّ فربیون می گویند:

از فربیون و سکبینه و غاریقون و پیه حنظل و مُقل هرکدام یک جزءِ همسان و از صبر دو جزء گرفته میشود و همگی نرم کوبیده میگردند و با پارچهای حریر بیخته میشوند و مُقل و سبکبینه را با آب تره حل مینمایند و داروها را با آن میسرشند و بهگونهی حَب درمیآورند، هر شربت از آن برای بیمار نیرومند دو درهم و برای بیمار کمتوان یک مثقال است که به اِذن خداوند سودمند است.

و اگر شما بدن بیمار را با حَبّ نفت تهیسازی نمایید سودمند خواهدبود؛ و چنانکه شما بیمار را با برخی از این حَبها تهیسازی کردید، غرغرهکردن را به او تکرار نمایید و سعوطهای گرمکننده و لطیفکننده را همراه با آن بهکارگیرید، تا مغز پاک گردد؛ و سمتِ بیمارگشتهی بدنِ بیمار و نواحی گردن او را با روغنهای گرمکننده و پراکندهساز همچون: روغن ناردین و روغن قُسط [و روغن کاکنج] و روغن زَنبقِ [فائق] و روغنِ گردوی کهنه [و روغن بادام تلخ و یا روغن نارنج و یا روغن بَلَسان و روغن بادام کهنه] و روغنهای مانند اینها چرب نمایید.

و اگر بیماری، بسیار سخت باشد، پس از آن که سمتِ بیمارگشتهی بدن بیمار را با تکّهای پارچهی زبر چندان میمالید تا سرخ شود، اندکی از گندبیدستر و فربیون را با این روغنها بیامیزید؛ و سر و سمتِ بیمار گشته و جای مهرهها پشت (فَقار) او را با آبی که: بابونه و اُقحوان و شویت و برنجاسب و نمّام و برگِ تُرنج و حاشا و پودنه و مرزنگوش و شیح و برگِ غار و

کـرفس و سَـذاب و نـانخواه و چیزهـایی مانـند اینهـا را در آن جوشـانده باشـند کِمـاد کنیـد؛ و بـه او دستور دهید که: مـصطکی و راتیـنج و سـقّز (صـمغِ جویـدنی) بُطـم/ قُرنفـل را بجـود و **غـذای** او بـه همان شیوه‌ای باشد که بیـان کـرده‌ایـم کـه از آن جملـه اسـت: نـان آردِ سـبوس‌دار (خُبـزِ خـشکارد) پاکیزه با آب نخود و زیره و دارچینی یا، بـا گوشـت: جوجـه‌مرغهـای خـانگی بـه حـدّ پـرواز رسـیده یا گنجشکها و چکاوکها با چاشنی خردل و چغندر و بـا روغـنِ زیتـون و آبکامـه؛ و **نمکـی** کـه بـرای مزه‌دار کردن غذا (تأدُّم) به‌کار برده می‌شـود، نمـکِ ذرانـی سرشـته‌شـده بـا عـسلِ پـالوده[1] و آویـشن (سـعتر) و اَنجـدان و شـونیز و انیـسون؛ و عـسل را بـا گـردو و پـسته و بَنگُلـک (بُطـم، قـه‌زوان) و چیزهای مانند اینها بخورد.

و اندکی از **شراب کهنه** به اندازه ای کـه دل را شـاد کنـد و مـست ننمایـد بنوشـد و فـراوان ننوشـد؛ زیرا مستی، بد اسـت و بـه مغـز و اعـصاب آسـیب سـخت مـی‌رسـاند و بایـد از آن بپرهیـزد؛ و بهتـر است خندیقون یا شرابِ عـسل بنوشـد و در بیـشتر حـالات از نوشـیدن آب نیامیختـه (قَـراح) پرهیـز نماید؛ بلکه آن را آمیختهَ با آب عسل بنوشد و یا آبی بنوشد که مصطکی را در آن پخته باشند.

و مرزنگوش و نمّام و نـرگس و شـیح را ببویـد؛ و بـه‌هنگـام پختـه‌شـدن مـادّه‌ی بیمـاری هـر از گاهی به گرمابه درآید؛ و این گرمابـه رفـتن پـیش از غـذا باشـد، و آبِ گرمـی را کـه گلهـای گـرم را در آن جوشانده باشند بر خود بریـزد و پـس از پـاک کـردن بـدن (تنقیـه‌ی) بـا داروی روان‌کننـده، بـا این چاره‌اندیشی [ای که بیان‌کرده‌ایم] چاره‌جویی نماید؛ کـه اگـر بیمـاری بیمـار بـه ایـن چـاره‌اندیـشی پاسخ دهد – در همان حالی که از گرم‌گشتنِ بـدن بیمـار پرهیـز نمایـد – ایـن چـاره‌اندیـشی را بـر او ادامه‌دهید؛ و اگر این پیشامد (گـرم‌شـدن بـدن) بـرای او رخ داد و شـما بـه دادن داروی بایـسته، بـه او اهتمام ورزیدید، چند روزی او را آسوده بگذارید – به‌ویـژه اگـر زمـان، تابـستان باشـد کـه تابـستان از آنهایی است که بیماری را پابرجا (مقـاوم) مـی‌دارد – و اگـر ایـن چـاره‌اندیـشی‌ای را کـه یادآورشـده‌ام به‌کار گرفتیـد و هـیچ کـارکردی در بهبـود بیمـاری نداشـت بهتـر اسـت ایـاره‌هـای بـزرگ همچـون: ایـاره‌ی[2] «ارکاغـانیس» و پـس از آن، «لوغادیـا» و بـه‌دنبـال آن ایـاره‌ی جـالینوس و سـپس

۱- در سزگین، ۲۸۱، عسل مَشوی (کباب شده) است که ظاهراً بی‌ربط است؛ ناچار به «پالوده»، ترجمه شده است.

۲- برای آگاهی از چندوچون ایاره‌ها (ایارجها) به جلد نخست «اغراض‌الطِّبّیّه‌ی» جرجانی تـصحیح دکتـر تاجبخش صفحه‌ی ۳۷۵ مراجعه کنید.

«معجون بَلاذُری» و پس از آن تریاق را به‌کار گیرید و از هرکدام از اینها - متناسب با نیرومندی و یا کم‌توانی بیماری و بیمار - یک شربت کامل را به‌کار ببرید؛ و بهتر است بهره‌گیری از این ایاره‌ها بر پایه‌ی همین ترتیبی باشد که بیان کرده‌ام؛ و همراه با اینها، بیمار را با غذاهایی که یادآور شده‌ایم و همچنین نَطولها و روغنها - متناسب با تحمّل بیمار - چاره‌اندیشی نمایید.

و بپرهیزید از اینکه: در زمانهای گرم و سرزمینهای گرم این معجونها (ایاره‌ها و دیگر معجونها) را به بیمار بدهید؛ زیرا اگر زمان تابستان باشد، بیم آن هست که این داروهای بسیار گرمی‌زا، تب‌ِتند و سختی (حادّی) برای بیمار پیش آورند؛ [پس] اگر زمان تابستان باشد، همراه با این راهکارها، قی‌کردن با داروها و غذاهای پاره‌کننده (مقطِّعه) و نرم‌کننده‌ی بلغم را - بر پایه آنچه درباره‌ی آنها گفته‌ایم و آنچه به‌خواست خدا، در باب داروهای به‌هم‌آمیخته (مرکّب) خواهیم‌گفت - به‌کار گیرید.

و اگر شما بیمار را با همه ی این چاره‌اندیشیها، چاره‌جویی کردید و چیزی از بهبودی و نشانه‌ی خوب‌شدن را در بیمار ندیدید و بیماری به درازا کشید، مداوای او را محدود سازید و دادن داروهایِ گرم به او را، ادامه ندهید که مبادا بیماریِ گرمی را به‌سوی او بکِشید و او را بُکشید؛ بلکه باید او را با غذاهای سازگار [با بیماری او]، چاره‌اندیشی کنید و او را از غذاهای[1] تولیدکننده‌ی بلغم، به‌دور بدارید؛ و وی را -متناسب با نیرومندی یا کم‌توانی‌ای که دارد- در اوقاتِ [مناسبِ] فصلها، با برخی از حَبها و ایاره‌های سازگار، پاک نمایید [و خدا داناتر است].

درباره‌ی مداوای فلجی و سستی‌ای که از زدن (ضربه) یا افتادن باشد:

امّا هرگاه فلجی و سست و آویخته‌گشتن اندام بر اثر زدنِ چیزی به اندام و یا افتادن چیزی بر آن و یا پایین افتادن باشد، و پیشامدی که از آن پدید می‌آید، به‌یکباره و در همان وقت باشد، هیچ بهبودیی برای آن نیست؛ زیرا این، نشان‌دهنده‌ی آن است که: مغز حرام (نخاع) یا عصبی که به‌سوی آن اندام می‌آمده‌است، کنده‌شده (فسخ‌شده) یا پاره گشته‌است؛ امّا اگر آن پیشامد (فلجی و استرخاء) اندک‌اندک و یکی دو روز یا بیشتر پس از ضربهٔ یا افتادن پدید آید، این نشانه‌ی آن

۱- در بولاق، ۲۷۱، داروهاست؛ که به قرینه بحث، باید مانند آنچه در نسخه‌ی سزگین، ۳۸۲، آمده‌است، غذاها باشد.

است که: یا آماسی برای آن عصب پیش‌آمده و یا مادّه‌ای بر آن ریخته‌است؛ و بهبودی آن با مرهمهای سازگار با آن، آسان است.

و جالینوس در کتابی که «دربارهٔ‌ی بیماریهای اندامهای درونی» تألیف کرده گفته‌است که: «یک نفر حسِّ انگشتِ کوچک (خِنْصر) و انگشتِ کنار آن (بِنْصر، انگشتِ چهارم) و حسِّ نیمه‌ی انگشتِ میانین (وُسطای) دستِ خود را از دست داده‌بود؛ و پزشکان با مرهمهایی که بر این انگشتها می‌گذاشتند به معالجه ی آنها می‌پرداختند و آنها بهبود نمی‌یافتند؛ و من سبب این پیشامد را از بیمار پرسیدم، و او گفت که: در سفری که داشته به راه افتاده و هنگامی که به میانه‌ی سرزمین شام و سرزمین روم رسیده از چهارپایش پایین افتاده‌است و میانه‌ی شانه‌هایش به زمین خورده‌است؛ و من دانستم که آن آسیب به عصبی که از کنار مهره‌ی هفتم از مهره‌های گردن روییده و حسّ را به انگشتها می‌رساند، رسیده‌است و آن عصب از همان آغاز بیرون‌آمدن از آن مهره، آماسیده است؛ و من همان مرهم را بر آن عصب گذاشتم و بهبود یافت».

و نیز، گفته‌است که: «مردی از چهارپایش پایین افتاد و پشت او به زمین خورد و هنگامی که روز سوم شد، آوایش(صوتش) کم‌توان شد و در روز چهارم [دستهایش کم‌نیرو گردید] و پاهایش سست و فروهشته گشت (مُسترخی شد) در حالی که نه آسیبی به بدنش رسیده بود و نه نفس‌کشیدن او از میان رفته بود، و [این پیشامدهایی که] برای او پیش‌آمده بود به این سبب بود که: آن بخش از نخاع که پس از گردن، جای دارد، همگی آن، سست و شل گشته‌بود و همراه با آن، همه‌ی ماهیچه‌های میان دنده‌ها، سست شده بودند؛ و بدین سبب چنان شده بود که: سینه با حجابِ حاجز و با آن شش ماهیچه‌ی بالایینی که در سمت سینه هستند به جنبش درمی‌آمد؛ زیرا عصبی که به اینجا (سینه) می‌آید تنها از آن بخش از نخاع است که در گردن جای دارد و آسیب هم، به آن عصبی رسیده‌بود که به سوی ماهیچه‌های میان دنده‌ها می‌آید، و - همچنان که در جای دیگری جز اینجا بیان کرده‌ام - دم‌زدن و به سخن درآمدن (نَفْخه)، با این ماهیچه‌ها [ی میان دنده‌ها] است.

و پزشکان می خواستند به سبب سست‌گشتن پاها و از میان رفتن آوای او چیزهایی را بر پاها و حنجره ی او بگذارند و من آنان را از این کار باز داشتم و به‌سوی مداوای جایی رفتم که آسیب دیده‌بود؛ و هنگامی که به روز هفتم رسید، آماس نخاع، کاهش یافت و فرونشست و

به‌دنبال آن آوای (صوت) او برگشت و پاهای او جنبش خود را به‌دست آوردند».

و این چیزی بود که **جالینوس** گفته‌است؛ و من هم در اَرّجان[1] در خانه‌ی علی‌بن‌موسایِ‌حاجب [- خدا از او راضی باشد-] غلامی (جوانی، برده‌ای) را دیدم که از چهارپایی پایین افتاده‌بود و میانه شانه‌های او به زمین خورده‌بود و در آن روز و روز دوم زیانی را حس نمی‌کرد؛ و هنگامی که به روز سوم رسید دست راست او سست شد و نمی‌توانست چیزی را با آن حس کند یا آن را بجنباند، و من از این حالت دانستم که این یا از آماس است و یا از فروریختن مادّه‌ای است که گذرگاه [عصب] را بند آورده‌است و به آن عصبی که به‌سوی دست می آید آسیب رسیده‌است؛ پس با مرهمهای پراکنده‌ساز (مُحلّل) و نیروبخش، میانه‌ی شانه‌های او را **معالجه‌کردم** [که پس از چند روزی اندک، بهبود یافت].

و چنین **مرهمهایی**، آمیخته‌ای‌اند از: حَبّ‌الغار و قُسطِ شیرین [و تلخ] از هرکدام ده درهم، میعه‌ی خشک پانزده درهم، صبر و مُرّ و اُبهُل (ثمر سرو کوهی) [و بزر سرو] از هرکدام شش[2] درهم [برگِ سرو هشت درهم،] زعفران و گندبیدستر از هرکدام چهار درهم، قِردمانا (کرْویا رومی) شش درهم، پوسته‌های کُندُر ده درهم، حُضُضْ (پیل زَهره) و رامک و جُلنار (گلنار: گلِ انار نر) هرکدام پنج درهم، مصطکی و شونیز، هرکدام هفت درهم، گل سرخ و وَج و شَبِّ یمانی (نوعی زاج سفید که بیشتر در یمن به‌دست می‌آید) از هرکدام شش درهم، اَقاقیا و سُنبل هرکدام پنج درهم، که همگی نرم کوبیده می‌شوند و با مومی که با روغن نارگیل یا روغن قُسط، آب شده‌باشد سرشته می‌شوند و جای [ی آسیب‌دیده] را با آن مرهم می‌نمایند.

۱- ارّجان= ارّگان: شهری بود بزرگ و نخل و زیتون و آب فراوان داشت؛ بین آن تا شیراز، شصت فرسنگ و بین آن تا سوق‌الاَهواز نیز، شصت فرسنگ بود. (معین، فرهنگ اعلام.)

۲- سزگین، ۳۸۳، هشت درهم است.

باب بیست و هفتم

در مداوای لَقْوَه (فلج و رعشه‌ی چهره، کج شدن دهان)

امّا لَقْوَه[۱]؛ باید بدانید که مداوای آن همچون مداوای فالج است و مبتلای به آن با همان چاره‌اندیشی فالج چاره‌جویی می‌شود؛ زیرا، پدیدآورنده‌ی هر دو، یک مادّه است و آن بلغم و تَرینگی (رطوبت) است؛ و جدایی میان آنها این است که: مادّه‌ای که پدیدآورنده‌ی فالج است در همه‌ی بدن و یا در یک نیمه‌ی (شقّ) آن است؛ امّا آن مادّه‌ای که لقوه را پدید می‌آورد در ماهیچه‌های گوشه‌های لبها و آرواره‌هاست؛ و چون چنین است، باید در چاره‌اندیشی کسی که به این بیماری دچار گشته‌است، همان چیزهایی را که برای مداوای فالج در آغاز پدیدآمدن آن برای شما توصیف کرده‌ام همانها را به‌کار گیرید؛ چیزهایی همچون: [کنارگذاشتنِ دادنِ غذا و آب به بیمار] و پس از آن به‌کارگیری داروی روان‌کننده‌ی بلغم و ماءُالأُصول و سپس، تنقیه‌ی بدن بیمار با حَبها؛ و پس از آن، هنگامی که بدن تهی گشت و مغز، پاک شد و آن غرغره‌هایی را که گفته‌ایم انجام‌دادید و آن سعوطهایی را که در باب فالج توصیف کرده‌ایم به‌کار بستید؛ این **غرغره** را که چندوچون **موادّ** آن این است به‌کار بگیرید که سودمند است:

از مرزنگوش و سعتر و عاقِرقرحا و اَفسنتین و وَج و خردل هرکدام یک جزء به‌اندازه‌ی هم را بگیرید و همگی را نرم بکوبید و با پارچه‌ای حریر ببیزید و با یک درهم سکنجبین عُنصلی با آب گرم بدان غرغره کنید.

چندوچون سَعوطی که برای این بیماری سودمند است:

از شونیز و صبر، هرکدام یک درهم، کُندُس و سعتر فارسی هرکدام دو درهم، خردل سفید و سَذاب خشک، هرکدام چهار دانگ، فلفل سفید و سیاه و گندبیدستر [و گاوشیر] هرکدام نیم درهم، زهره‌ی دُرنا (کُرکی) دو دانگ، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با آب سذاب سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی **حَبهایی** به‌اندازه‌ی عدس

۱- لَقْوَه: فالج و رعشه‌ی یک طرف صورت که در نتیجه، نیمی از صورت به یک سو برمی‌گردد و لبها به‌خوبی به هم نمی‌رسند و پلکِ طرفِ فالج به‌خوبی بسته نمی‌شود و دهان نیز به یک سو کج می‌گردد.

درآورده می‌شوند و به‌هنگام نیاز با یک یا دو حَب از آن با اندکی از روغن سوسن سَعوط می‌شود (به بینی کشیده می‌شود).و سَعوط‌کردن [با زهره‌ی دُرنا] و زهره‌ی باز یا زهره‌ی شیر - اگر از هرکدام از آنها به اندازه ی دو حَب گرفته شود و با شیر دختری آمیخته گردد- سودمند است.

و جالینوس در کتاب «داروهای مرکّب» گفته است: که شونیز خیسانیده‌شده در سرکه‌ای بسیار ترش که نرم ساییده شود، اگر آن را به بینی بکشند سود آشکاری از آن می‌برند.

چندوچون سَعوطی دیگر:

از صبر و مُرّ و زعفران و کُندُس و حُضُضْ هرکدام یک جزء، زهره‌ی دُرنا و گندبیدستر هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب مرزنگوش و روغن سوسن آن را به بینی می‌کشند؛ و اگر با وزن دو حَبه از زرنیخِ سرخِ معدنیِ ساییده‌شده بر سنگی، همراه با اندکی از روغن گردو سَعوط نمایند، دارای چنین بیماریی از آن سود می‌برد.

و اگر سَعوط با این داروها، سوزش سختی را در مغز به‌دنبال بیاورد، باید این سوزش با شیرِ زنی که دارای دختری باشد همراه با روغن گلِ سرخ پی‌گیری شود و این شیر بر سر ریخته گردد؛ [و نیز،] بیمار تکه‌ای پارچه‌ی کتان را با شیر زن، تَر کند و آن را روی سر بیندازد تا گرمی و سوزش آرام گیرد و پس از آن، نَطولها و کِمادّها و چرب‌کردنها با روغنهایی را که آنها را در باب فالج ذکر کرده‌ام به‌کار گیرد؛ و مالیدن روغن بر ماهیچه‌های آرواره‌ای باشد که کج نشده‌است.

و به بیمار دستور داده شود تا از شرابی که سنگِ داغی را در آن انداخته باشند بخار بگیرد (با آن بُخور نماید)؛ و آن سمتِ کج‌شده‌ی چهره را با نوار پارچه‌ای پهنی بپیچد تا به‌جای خود برگردد و جوز بَوا و هلیله‌ی کابلی را در آن بخش از دهانش که آرواره‌ی آن کج نشده و در کنار بخش آسیب‌دیده است نگه دارد. و او را با کُندُش و صبر و عاقرقرحا و شونیز، به عطسه درآورید، و به او جویدنیِ سقّز (بُطْم) و مصطکی و راتینج (صمغ صنوبر) و جویدنی قرنفل و وَج و عاقرقرحا بدهید تا بجود.

و اگر شما مویز را با بوره و خردل و فلفل و دارفلفل (فِلفِل‌دراز) و جویدنی بُطْم (سقّز) با هم بیامیزید و به بیمار دستور دهید که به ناشتا آنها را بجود، ترینگی (رطوبت) را از سقف دهان و

زبان کوچک (لَهوات) به خود می‌کشد و مغز را پاک مـی‌نمایـد و اگـر سـرکه‌ی انگـوری‌ای را کـه پیـه حنظل را در آن جوشانده باشند در دهان خود نگه دارد، سود آشکاری را از آن می‌برد.

و به او گندبیدستر و سـکبینه و گاوشیر و مقل و شـونیز و چیزهـایی مانـند اینهـا را ببویانیـد؛ کـه این، خلط بلغمی را نرم و روان می‌دارد و آن را از مغز می‌پراکند.

و کوتاه سخن اینکه: دیگـر چـاره‌اندیـشیهایی را کـه در مـداوای فـالج ذکـر کـرده‌ایـم، درسـت بـا همان ترتیبی که گفته‌ایم به‌کار بگیرید که - به‌خواست خدا - سودمند است.

باب بیست و هشتم

در مداوای بیماری درهم آمیخته از استرخاء و تشنّج؛ و از جا در رفتگیِ (خَلْع) پدیدآمده از قولَنج

امّا در مداوای اِسترخای درهم‌آمیختـه (مرکّـب) بـا تـشنّج (لـرزش)؟ بایـد نگـاه کـرد کـه: اگـر آن تشنّجی که با استرخاست به‌سبب پُرینگی (اِمـتلاء) باشـد، معالجـه‌ی دارنـده‌ی آن را بـه صـورت یـک معالجه تنها دربیاورید؛ و آن، همان معالجـه‌ای اسـت کـه آن را در بـاب فـالج و لَقـوه ذکـر کـرده‌ایـم؛ و اندامهای از جا در رفته را با مرهمهای درآمیختـه از: چیزهـای بـه‌هـم‌آورنـده (قابـضه) و گـرم‌کننـده و خـشکاننده همچـون: آن مرهمـی کـه در آن گـوگرد و زاج و عاقرقرحـا و خـردل و زرشـک[1] و چیزهای مانند اینها باشد، مرهم بگذارید؛ امّا اگـر تـشنّج بـه‌سـبب خـشکی باشـد بایـد نگـاه کـرد کـه: اگـر اسـترخاء، نیرومنـدتر باشـد، چیزهـای گـرم‌کننـده و خـشکاننده را بـه‌کـار بگیریـد و برخـی از نرم‌کننده‌ها را با آن بیامیزید و مشت‌ومال سخت را بـا بیمـار بـه‌کـار ببندیـد و اگـر تـشنّج، نیرومنـدتر و چیره‌تر باشد چیزهای سست‌کننده و نـرم‌کننـده را بـه‌کـار بگیریـد و برخـی از چیزهـای گـرم‌کننـده و خشکاننده را با آن بیامیزید و با مشت‌ومال نرم همراه سازید.

امّـا اگـر تـشنّج و اسـترخاء، در انـدامهای گونـاگون باشـند، بایـد در انـدامهای سـست‌شـده مشت‌ومال سخت را به‌کار گیرند و آن اندامها را بـا روغـن قُـسْطی کـه مقـداری از بـوره و قَلیـا (قَلْـیْ)

۱- سزگین، ۲۸۵، به جای « امبرباریس» (زرشک) «آسِ یابس» است، که شاید رونویسی در هم ریخته‌ای از همان «امبرباریس» باشد.

را در آن شکسته باشند بمالند (تمریخ کنند)؛ و آب دریا را که مقداری از شویت و برنجاسب و مرزنگوش و برگ غار و برگ پنج‌انگشت و چیزهای مانند اینها را در آن جوشانده باشند بر آنها بچکانند؛ و اگر زمان، زمستان[1] باشد، باید دارندگان این‌گونه بیماریها در گرمابه‌های گوگردی گرم، نگه داشته شوند و آن اندامهای آنها را آهسته‌آهسته با عصا، بزنند.

امّا اندامهایی که به تشنّج دچار گشته‌اند، باید با مرهمهای نرم‌کننده‌ای همچون مرهمهایی که با: لعاب بزر کتان و لعاب حُلبه و روغن مرغابی و روغن مرغ و مغز ساق گاو و موم، درست شده باشند و با دیگر مرهمهای نرم‌کننده‌ی مانند اینها که در باب «آماسهای سخت» آنها را ذکر کرده‌ایم مرهم گذاشته شوند.

امّا خَلْع (بیرون‌آمدن یا برآمدن اندام از بندگاه)؟ باید با مرهمهای به‌هم‌آورنده و خشکاننده، مرهم گردد و آن اندام به‌جای خود برگردانده شود و همان‌گونه که شکسته‌بندها (مُجَبِّرون) عمل می‌کنند، آنجا را با نوارهای پهن پارچه‌ای بپیچند؛ و اگر نتیجه‌بخش نباشد، باید - برپایه‌ی آنچه در باب «کار با دست» (جرّاحی) یادآور می‌شویم - آنجا را با ابزارهای کوچک و باریک داغ‌کردن (کَیّ) داغ نمایند.

درباره‌ی استرخا و از جا در رفتگی‌ای که به‌دنبال قولِنْج باشد:

امّا استرخاء و خلعی که به‌دنبال قولِنج پدید می‌آیند؟ **فولس**[2] گفته است که: این بیماری در زمان او برای شمار فراوانی از مردم پیش آمد و معالجه‌ی آن دشوار بود؛ جز اینکه آنان از روغنهای میانه مزاج و داروهایی که «نیرومند[3]» نامیده می‌شدند و - آنها داروهایی بودند که از جَوز رومی [و صمغ بلاطی (شاید بلوطی)] درست می‌شدند - سود می‌بردند؛ و گفته است که: گروه بسیاری از آنان از چیزهایی که: نیرومند می‌ساخت و اندکی سرد می‌گردانید سود بزرگی می‌بردند؛ و من خودم این بیماری را در دو یا سه نفر دیدم که پیشابشان رنگ به‌خودگرفتن را نشان می‌داد و پزشکان جرأت نمی‌کردند آنان را با چیزی سرد معالجه کنند، و به دادنِ داروهای

۱- در سزگین، ۳۸۵، تابستان است امّا به قرینه‌ی موضوع بحث، زمستان مناسب‌تر است.

۲- فولس: حکیمی یونانی، صاحب کتاب: اَلکُنّاش در طبّ و کتابی دیگر در بیماریهای زنان است. (لغتنامه)

۳- این واژه در بولاق، ۲۷۴، «اَقویا» و در سزگین، ۳۸۵، نامشخّص است و جای گمان دارد.

گرم به‌ایشان ادامه می‌دادند و اندام آنان را با روغن قُسط چرب می‌کردند؛ که بیماریهای سختی[1] برای آنان پیش آمد و هلاک شدند. [و خدای تعالی داناتر و حکیم تر است.][2]

[و آنچه به نظر من می رسد که: این گونه بیماران را باید با آن معالجه کنند آن است که: دو جزء از روغن شویت را با همان اندازه از روغن بنفشه بگیرند و اندام [آسیب‌دیده را] با آن چرب نمایند و هر روز، آبی را که چهل درهم عسل پالوده را در آن جوشانده و هفت درهم فُلوس خیارِ چنبر را در آن ساییده باشند به آنان بنوشانند و یک مثقال روغن بادامِ شیرین را بر آن بچکانند و غذای آنان جوجه‌مرغهای خانگی درست‌شده به‌صورتِ زیره‌با (آش زیره) باشد؛ – که اگر خدا بخواهد – از آن سودمند می گردند.

باب بیست و نهم[3]

در مداوای خَدَر (ناتوانی و خواب‌رفتگی و سستی اندامهای بدن)

[خَدَر، از آفتی که برای عصبِ حسّ (درک و دریافت) پیش آمده‌است، پدید می‌آید، که یا آن حس را از میان می‌برد یا آن را کاهش می‌دهد؛ و چه‌بسا آن آفت در عصبِ حسّ و حرکت باشد؛ که به‌سبب کاهش یافتنِ حس، حرکت آن اندام هم دشوار می‌گردد؛ و سبب این آسیب و آفت یا چیزی است که نیروی حاسّه را از میان برده‌است؛ و آن هنگامی است که ناتوانی این حس، بسیار فراوان باشد؛ آن‌چنان که در پایان برخی از تبهای سخت و نزدیکی مرگ پیش می‌آید که: نیروی حسّ ناتوان می‌گردد و از حس کردن باز می‌ماند؛ و یا به‌سبب آسیبی است که به ابزار حس که همان عصب است، رسیده‌است؛ و سبب آن، یا سردی درهم‌فشرنده‌ای است که از گزش زیستمندی دارای زهری سرد همچون: ماهی لرزاننده و بی‌حس‌کننده‌ای (رعّاده‌ای) که «ماهی برقدار» نامیده می‌شود، آن را دریافت کرده‌است و یا با نوشیدن داروی سمّیِ سست و

۱– در بولاق، همان، حادّ و در سزگین، همان، حارّ است.

۲– این عبارت تنها در سزگین، همان، آمده‌است و با همین، باب را به پایان رسانده است.

۳– در سزگین، ۲۸۶، باب بیست و هشتم است.

بی‌حس‌کننده‌ای همچون افیون و شوکران بـرای آن پـیش آمـده‌اسـت؛ و یـا ایـن سـستی و بـی‌حسّی به‌سبب **مزاج** بی‌اندازه گرمی است که روح حس‌کننـده را در هـم مـی‌شـکند؛ مانند همان چیزی که از سمّ مار پیش می‌آید؛ و یا بـه‌سـبب بنـدآمـدن عـصب بـا **خلط** سـردی اسـت کـه از جریـان روحِ حس‌کننده جلوگیری می‌نماید و یـا آن را بـه‌سـختی در هـم مـی‌انبـارد؛ و یـا از فروتراویـدن خلطـی اسـت کـه انـدام را پُـر کـرده و آن را بنـد آورده‌اسـت و یـا از خـشکی درهـم‌فـشرنده‌ای و یـا از درهم‌پیچیدن رشته‌هایی از اعصاب و یا از پیچیدنی سـخت و یـا از راه‌بنـدی اسـت کـه در عـصبی یـا عصبهایی وجـود دارد؛ و ایـن بـی‌حـسّی گـاهی از **مغز** آغـاز مـی‌شـود و چـه‌بـسا همـه‌ی بـدن را بی‌حس می‌کنـد –و ایـن‌گونـه از بـی‌حـسّی کـشنده‌اسـت– و گـاهی از برخـی از مهـره‌هـا و یـا از سرآغاز نخاع یا از کنار آن آغاز می‌گردد.

و بی‌حسّی اگر به درازا بکشد به فلج‌شدن یا تـشنّج‌کـردن یـا کُـزاز هـشدار مـی‌دهـد و بـی‌حـسّی سختِ چهره، به **لقوه** و کج‌شدن صورت هشدار می‌دهـد؛ و اگـر بـی‌حـسی (خَـدَر) در یـک انـدام، بـه درازا بکشد و معالجه، آن را از میان نبرد و به‌دنبـال آن سـرگیجه بیایـد، بـه **سکته** هـشدار مـی‌دهـد و بی‌حسّی در مِراق (گونه‌ای از مالیخولیا) به بروز مالیخولیا بـیم مـی‌دهـد؛ و بـی‌حـسّی‌ای کـه بـه‌دنبـال تبی سـخت بیایـد، نـشانه ی مـرگ اسـت؛ و نـشانه‌هـای بـی‌حـسّی آشـکار اسـت [و سـبب آن در نشانه‌های آن پیداست.]

و راهکار معالجه آن این است که:

بدن با روغنهای گـرم چـرب شـود و بـا کِمادّهـای گـرم‌کننـده کِمـاد گـردد و آن را مـشت ومـال دهند؛ که اگر بـا ایـن چیزهـا از میـان بـرود [کـه خـوب اسـت] وگرنـه بایـد مـادّه ی بیمـاری بـا آن چیزهایی که در باب فالج و تشنّج گفته‌ایـم تهـی‌سـازی نماینـد؛ و مبـتلای بـه آن از نوشـیدن آبِ یـخ و برفاب بپرهیزد.][1]

۱– آنچه از آغاز این باب (باب بیست و نهم) تا اینجا آمده‌است و ترجمـه‌ی ۱۴ سـطر از نـسخه‌ی بـولاق، صفحه‌ی ۲۷۴ است، تنها در همان نسخه آمده‌است و هیچ اثری از آن در نسخه‌ی سـزگین صـفحه‌ی ۳۸۶، نیست و از اینجا به بعد است که متن سزگین نیز با مباحث پس از این ۱۴ سطر آغاز شده‌است؛ یعنی، مـتن سزگین فاقد مطالب این ۱۴ سطر است.

و چون سبب پدیدآورنده‌ی **خَدَر** همچون سبب پدیدآورنده‌ی فالج است - جز اینکه مادّه‌ی بیماری در **خَدَر** کمتر و بیماری کم‌توان‌تر است - در مداوای آن به دارویی نیاز داریم که در اندازه و نیرو کمتر از داروی فالج باشد. پس باید نگاه کنید که: اگر خلط [پدیدآورنده]، ناپخته باشد، برای چند روزی کم، ماءُالاصولِ سبک را - به‌اندازه‌ای که **پختگی** مادّه‌ی بیماریِ او را برای شما آشکار سازد - با دارنده‌ی بیماری به‌کار ببرید؛ سپس بیمار را با حَبّ اصطمخیقون تهی‌سازی نمایید؛ که اگر نتیجه بدهد [که خوب است] وگرنه حَبّ مُنتِن را به او بدهید و بر آن اندامی که بیمار گشته، آبی را که برخی از چیزهای گرم‌کننده‌ی پراکنده‌ساز را - از آن چیزهایی که ذکر کرده‌ایم - در آن جوشانده شده‌باشد بچکانید، و آن اندام را با روغن: خیری یا روغن یاسمین یا روغن بان یا چیزهای مانند آنها چرب نمایید.

و اندکی از صبر و مُرّ سرشته‌شده با آب پودنه و عاقرقرحا و مویزج (میویزج) را که نرم کوبیده‌شده و با سرکه و آب پودنه، معجون شده‌باشند بر سر او بریزید و او را از غذاهای تولیدکننده‌ی بلغم بازدارید و از جماع پرهیز دهید و با غذاهای گرم‌کننده‌ای که بسیار گرم‌کننده نباشند همچون: آبِ نخودِ درست‌شده با روغن زیتون شسته‌شده و زیره و شویت و دارچینی و گوشت مرغ و درّاج و کبک و چیزهایی مانند اینها تغذیه نمایید، و پس از پخته‌شدن مادّه‌ی بیماری و پاک کردن بدن او، [با استفراغ و اِماله] وی را به گرمابه ببرید.

[و هنگامی که برای کسی **خَدَر** پیش می‌آید نباید به پدیدآمدن آن و بهبودی آن بی‌توجه باشد که مبادا کار آن به استرخاء بکشد و بهبودی او دشوار گردد - این را اگر خدا بخواهد، بیاموز -.][1]

باب سی‌ام

در مداوای تشنّجی که از پرینگی (امتلاء) پدید آمده باشد

امّا تشنّج پدیدآمده از پرینگی؟ ما در جزء نخست این کتاب خود گفته‌ایم که: پدیدآمدن آن،

۱- آنچه میان کروشه آمده‌است تنها در بولاق، ۲۷۵ آمده‌است.

یا از پرینگی و ترینگی است و یا از تهی‌سازی (استفراغ) و خشکی است. امّا تشنّج پدیدآمده از پرینگی؟ معالجه‌ی آن آسان و بهبودی آن زود انجام می‌پذیرد؛ ولی تشنّج پدیدآمده از تهی‌سازی، بهبود یافتن آن به‌راستی دشوار است؛ [مگر اینکه بیمار کودکی [تا حدود] هفت ساله باشد که شفا یافتن او آسان است؛ امّا آنکه از این سنّ گذشته باشد بهبودیش دشوار است و باید نگاه شود که: اگر این بیماری به‌سبب پرینگی باشد، باید از همان آغاز پدیدآمدن آن، اِماله (حُقنه) را به‌کار بگیرند و از فردای آن روز، از دو دانگ تا نیم درهم تریاق [کبیر] را با آبی که شویت و کَمّون را در آن جوشانده باشند به او بدهند؛ سپس به قاروره ی او نگاه کنند که: اگر رنگ ناگرفته (غیرمُنْصبِغ) باشد به او ماءالاصولی را که در باب فالج یادآور شده‌ام همراه با ایاره‌ی فیقرا و اندکی از روغن کاکنج (عروسک پس پرده) یا روغن قُسط بدهند. سپس به‌دنبال آن، حَبّ اصطمخیقون به‌هم‌آمیخته از: تُربُد و حَبّ‌النّیل [و صبر و پیه حنظل و سقمونیا] و سپس حَبّ مُنتن به او داده شود و نباید دارنده‌ی بیماریِ تشنّج را بسیار تهی‌سازی نمایند و یا آنچه را که باید از او استفراغ نمایند به یکباره از او تهی‌سازند؛ بلکه باید آن را اندک‌اندک و در چند نوبت از او بیرون ریزند؛ زیرا، جنبش اندام تشنّج گرفته، خود به از هم پراکندن و تهی‌سازی فزونه‌ای که در آن است یاری می‌رساند و اگر بر تهی‌سازی بیفزایند نیروی بدنی بیمار کم‌توان می‌گردد؛ [و هنگامی که بدن بیمار را پاک ساختند با غرغره‌ای که آن را برای بیماری فالج ذکر کرده‌ام غرغره نماید][1] و سر و معده‌ی او را با کماد گرم‌کننده‌ای همچون: آن آبی که در آن بابونه و شیح و برنجاسب و مرزنگوش و برگ ترنج و نمّام را جوشانده باشند کِماد[2] نمایند و اندام دارای تشنّج را با روغن سَذاب یا قُسط یا روغن دانه‌ی قثّاءالحمار و روغن بَلَسان و روغن یاسمینی که گندبیدستر و فربیون را در آن شکسته باشند چرب کنند؛ و بیمار را در آبزنی که در آب آن، گیاهان خشکِ گرم‌کننده و از هم پراکننده [و گندبیدستر و فربیون و عاقرقرحایِ نرم کوبیده‌شده را] جوشانده باشند بنشانند [و بدن او را با روغن ناردینی که در آن گندبیدستر و فربیون و

۱- آنچه میانه کروشه (دو قلاب) است، تنها در سزگین، ۳۷۶، آمده‌است.

۲- کماد: پارچه‌ای که گرم کنند و بر عضو دردناک نهند (معین) همان چیزی که در زبان غربی «کمپرس» گفته می‌شود.

عاقرقرحای نرم کوبیده شده را شکسته باشند چرب نمایند.] که این، سود سرشاری دارد [و بدن او را با اندکی از: بوره و فلفل و مویزجِ آمیخته با عسل مالش دهند و با آبی که سذاب و شیح ارمنی و قیصوم و چیزهای مانند اینها را در آن جوشانده باشند بشویند.

و [نیز] بدن او را در گرمابه با تکّه پارچه های زبر، به خوبی مالش دهند و پیوسته تا هنگامی که نشانه‌های بهبودی بیمار برای شما پدیدار می‌گردد او را با این چاره‌اندیشی چاره‌جویی نمایید؛ و اگر این چاره‌اندیشیها به نتیجه‌ای نرسید، ایاره‌ی جالینوس، [سپس الینادریطوس] و پس از آن، مترودیطوس و به‌دنبال آن تریاق را به او بدهید.

چندوچون **معجونی** که برای این بیماری سودمند است:

از عاقرقرحا پنج درهم، گاو شیر و حلتیت هرکدام یک مثقال، فربیون نیم درهم، [اُشق یک درهم] گرفته می‌شود و داروهای خشک، نرم کوبیده می‌گردند و صمغها با آب سذاب از هم باز نموده می‌شوند (حلّ می‌شوند) و با عسلی پالوده سرشته می گردند؛ هر شربت از آن نیم درهم است که برای بیشترِ بیماریهای بلغمی سودمند است.

[و اگر از حلتیت و فلفل هرکدام نیم درهم را بگیرید و با شرابِ شکر قزاز[1]، به او بنوشانید سودمند است؛ و جالینوس گفته‌است: اگر گندبیدستر را بنوشند و یا بدن را با آن بسایند (مسح کنند) برای تشنّج پدید آمده از پرینگی از بسیاری از داروها سودمندتر است، زیرا، عصب را نیرومند می‌سازد و بدن را گرم می‌دارد.

و ریشه‌ی شونیز و سوسن [نیز،] برای این بیماری سودمندند و به بینی کشیدن مومیا و روغن نرگس برای تشنّج پرینگی سود دارد. و باید داروهای تند/ گرم را با همه‌سویه‌نگری و احتیاط به‌کار گیرید و بپرهیزید از اینکه تبی یا گرمایی آشکار در بدن بیمار باشد و یا زمان، تابستان و یا بازدارنده‌ی دیگری جز اینها در میان باشد؛ [و خدا داناتر است.]

۱- شاید منظور نبات یا قند «قراری» باشد که از شکر چندین بار پخته شده فراهم می‌آید.

باب سی و یکم

در مداوای تشنّجی که از تهی‌سازی (استفراغ) پدید آمده باشد

[امّا هرگاه تشنّج، از تهی‌سازی باشد، چنین تشنّجی به دشواری بهبود می‌یابد و کمتر به تندرستی می‌انجامد - به‌ویژه اگر تبی با آن همراه باشد - و جالینوس گفته‌است که: تشنّجی که از خشکی پدید می‌آید معالجه را نمی‌پذیرد و بهبود نمی‌یابد؛ جز اینکه] چاره‌اندیشی دارنده‌ی آن باید چاره‌اندیشی ترکننده‌ای باشد؛ و اگر بیمار تبی داشته باشد، باید به او آبِ جَوی داده شود که عنّاب و سبستان را در آن پخته باشند؛ و اگر آبِ جو را با آب کدو پخته باشند سودمندی آن فراوان می‌شود و به او لُعاب دانه‌ی بِه و لُعاب بزر قطونا همراه با اندکی از [روغن گلِ سرخ یا همراه با روغن بادامِ شیرین] یا روغن تخمه‌ی کدو با جُلّاب بنوشانند و زبانش را با این لعابها همراه با روغن بادام شیرین بسایند، و آب انار بی‌دانه را با روغن تخمه‌ی کدو یا روغن بادام به او بنوشانند؛ و [نیز،] آبِ کدو با شکر طبرزد و روغن بادام به او نوشانده شود.

و روغن دانه‌ی کدو و روغن بنفشه‌ی خالص یا روغن نیلوفر و چیزهای مانند اینها را به بینی او بکشند. و اگر بیمار، تبی نداشته باشد شیر خر و شیرِ زن را به او بنوشانند و اگر این شیرها به‌دست نیاید شیر بز را هنگامی که دوشیده می‌شود بنوشد، و بر اندامهای تشنّج گرفته‌ی او به ویژه سر، شیرِ خر یا شیرِ زن را بچکانند و لعاب بزر قطونا یا روغن بنفشه را بر سر او بسایند؛ [و سرِ تشنّج گرفته و گردن او را با خطمی و روغن بنفشه و آرد جو و بنفشه‌ی خشکِ نرم کوبیده شده‌ای که با پارچه‌ای حریر، بیخته‌شده و با لعاب بزر قطونا سرشته‌شده باشند مرهم بگذارند] و بر بدن او آبی را که بنفشه و برگ کاهو و جوِ پوست گرفته‌ی کوبیده‌شده را در آن، جوشانده باشند بریزید؛ و اگر شدنی باشد که او را در آغاز روز و پایان آن - پس از آنکه آبِ جو یا برخی فِرنی به او می‌دهید [و لعابهایی را همراه با روغنِ بادامِ شیرین و روغن تخمه‌ی کدو به او می‌خورانید] - در آبزنی که در آن، روغن نیم گرم بنفشه و یا شیر تازه دوشیده باشد، بنشانید، این، برای او به‌راستی سودمند است.

و بدن او را با روغن بنفشه [یا روغن تخمه‌ی کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بادام شیرین] که

با شیر زنی که به دختری شیر می‌دهد [یا شیر خری] به‌هم‌زده شده‌باشند، چرب نمایید؛ و تکّه‌ای پارچه را در این روغن بخیسانید و بر سر او بیندازید؛ که اگر اندامهای بیمار نرم گردند و نشانه‌های بهبودی آشکار شوند به این چاره‌اندیشی ادامه دهید؛ و اگر نتیجه به‌گونه‌ای دیگر باشد او را با **اماله‌ی** ترکننده‌ای که در موادّ آن: آب دست و پاچه و کلّه‌ی [پخته شده‌ی] بره‌ها و جوِ پوست گرفته‌ی کوبیده‌شده و سبستان و بنفشه‌ی خشک و خطمیّه و اکلیل‌الملک و بزر کتان و دانه‌ی بِه و پوسته‌های کدو و دانه‌های کوبیده و دنبه‌ی گوسفند و چیزهای مانند آن باشد، اماله نمایید و برخی از روغنهای ترکننده همراه با شیرِ زنی که به دختری شیر می‌دهد بر آن موادّ بریزید و بیمار را با اندازه‌ای مورد نیاز از آن، اِماله نمایند و اندام تشنّج گرفته را با روغن بنفشه همراه با مغز ساق گاوی که موم (شمع) سفیدی را با آب ذوب کرده باشند یا روغن مرغ و یا روغن نیلوفر و روغن اردک یا پیه نمک نشده‌ی خوک چرب نمایید.

و اگر دنبه‌ی نمک نشده‌ای را بر آن اندامی که بیمار است ببندید و نیز چرب کردن آن با پیه‌ی خرس و پیه اِوَز (نوعی مرغابی) را به‌کار ببرید سودمندی آشکاری دارد.

و اینک چندوچون مرهمی که برای این‌گونه از تشنّج سودمند است:

از کنجد و بزر کتان و حُلبه، هرکدام یک جز گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و آن‌قدر ساییده می‌شوند که همچون مغز شوند و از پیه‌ی اردک سه جزء را می‌گیرند و اینها را با هم می‌آمیزند و مقداری از کتیرا را که نرم کوبیده شده‌باشد، بر آن می‌ریزند و آنها را به هم می‌زنند تا به‌گونه‌ی **مرهم** درآید و اندام تشنّج گرفته را با آن مرهم می‌گذارند که سودمند است.

و اگر گاه‌گاهی طبیعت **خشک** شود، آن را با فلوس خیار چنبر و ترنجبین که در پخته شده‌ی عُنّاب و سبستان، ساییده شده‌باشند **نرم** گردانید.

امّا غذا؟ باید: پاچه‌ی بره‌ها و بزغاله‌ها و تخم‌مرغ و دست و پای خوک و گوشت بچه خوکها به صورت آبگوشت ساده، و اسفناج و سرمه و چغندر پخته‌شده با روغن بادام شیرین باشد؛ و [نیز،] تخم‌مرغ نیم‌پز و ماهی آبهای سنگریزه‌ای و هازلی که به‌گونه‌ی آبگوشت ساده، پخته‌شده باشند و همچنین آش آشامیدنی‌ای را که از مغز گندم با شکر طبرزد و روغن بادام فراهم شده‌باشد به او بدهند.

و از میوه‌ها: انگور و هلو و انار بی‌دانه (اِملیسی) و چیزهای مانند اینها به او داده شود و بیمار

از چیزهای خشک‌کننده همچون: سرکه و نمک و چیزهای نمک‌سود و عدس و کلم بپرهیزد.

و اگر بیمار، کودکی کم‌توان باشد، باید دایه‌ی (زنِ شیرده) او را از ناپرهیزی باز دارید و او را با بیشترِ این چاره‌اندیشیها، چاره‌جویی نمایید و کودک نیز، با آنچه از این چیزها که با او سازگار است چاره‌اندیشی شود؛ که کودکان به‌سبب مزاج مرطوبی که دارند زودتر از دیگران از این بیماری بهبود می‌یابند؛ [و خدا داناتر است.]

باب سی و دوم

در مداوای رَعْشه (لرزش غیرارادی اندامها) و اِختلاج (پریدن) اندام

اما رَعْشه؟ اگر پدیدآمدن آن به‌سبب خشم و غم و ترس و یا بالارفتن بر جاهای بلند باشد، از میان رفتن آن با از میان رفتن این سببهاست؛ و اگر پدیدآمدن آن به‌سبب بدمزاجی سرد یا خوردنِ فراوان برف[1] یا نوشیدن آب با برف و یا آب سرد باشد، بهبودی آن با غذاها و داروهای گرم‌کننده‌ای همچون: ریشه‌ها (اصول) [؟] همراه با روغنهای گرم و چرب‌کردن اندامِ [لرزان] با روغنهای گرم‌کننده، به‌ویژه، روغن قُسط و روغنِ ناردین و روغن کلکلانه (مَروزی: معجونی مرکّب از هلیله و بلیله و آمله و...) است.

و استحمام با آبِ دریا برای مداوای رعشه و همه‌ی دردهای عصب سودمند است؛ و به درازا کشاندنِ ماندن در خانه‌ی گرمِ گرمابه[2] و تغذیه کردن با آبِ نخود با روغنِ زیتون و شویت و کَمّون و فلفل [و خوردن عسل پالوده همراه مغز دانه‌ی بنه (بُطم، حَبّة الخضراء)] یا دانه‌ی صنوبر (جَلغوزه) و چیزهای مانند اینها [نیز برای آن سودمند است].

امّا آنچه پدیدآمدن آن از خلطی غلیظِ ته‌نشین‌شده در اندام باشد، باید آن را با ماءالاصول همراه با روغن کرچک مداوا کرد تا این دارو خلط را لطیف گرداند؛ سپس حَبّ مُنتِن و حَبّ

۱- در بولاق، ۲۷۷، به‌کار بردن فراوان نمک است، که به‌نظر می‌رسد اشتباهی ناشی از تشابه ظاهری ثلج و ملح است.

۲- منظور گرمابه‌های عمومی قدیم است که معمولاً، سه خانه‌ی تو در تو داشتند.

شیطرج و چیزهای مانند اینها را به او بدهند که اگر اینها برای مداوای او بسنده باشند [که خوب است] وگرنه بهتر است با اَیاره‌های بزرگ - بر پایه‌ی آنچه در باب فالج گفته‌ام - معالجه شود و اندام او با روغن زنبقی که گندبیدستر یا فربیون را در آن شکسته باشند و یا، با روغن ناردین یا روغن قُسط چرب گردد؛ و با دیگر چاره‌اندیشیهایی که در مداوای بیماریهای سرد ذکر کرده‌ام چاره‌جویی شود؛ ولی، حتماً و حتماً برپایه همان ترتیبی باشد که در آنجا یادآور شده‌ام؛ [و اگر از صبر و گندبیدستر که به صورت حَب درآمده باشد - متناسب با نیاز و نیروی بیمار - به او داده شود از آن سودمند می‌گردد].

امّا چنان‌که رعشه از نوشیدن شراب پدید آمده باشد، باید از نوشیدن آن دوری کند و بر سر بیمار روغن گُلِ سرخ و سرکه‌ی انگوری را که خوب به‌هم‌زده شده‌باشند و یا آب غوره و روغن شکوفه‌ی خرما (طَلع)[1] [و یا روغن بیدمشک] بریزند؛ که اینها برای این بیماری سودمندند؛ و آنان را با مغز برشته شده‌ی خرگوشها و گوشت بُز که با عدس و کلم پخته شده‌باشد و گوشت گوساله‌ها و دیگر چیزهای مانند اینها تغذیه نمایند.

[و معالجه‌ی پریدن اندام (اِختلاج)، با مداوایی همچون مداوای رعشه‌ای است که به‌سبب چیزهای سرد باشد و با گرم کردن (تکمید) با چیزهای گرم‌کننده و لطیف‌کننده است، که - به‌خواست خدا - چنین مداوایی سودمند خواهد بود.]

باب سی و سوم

در مداوای گوژپشتی (حَدَبْ)

امّا گوژپشتی؟ هرچه از آن، از ضربه یا پایین افتادن پدید آمده باشد، معالجه‌ی آن با برگرداندنِ مهره‌های پشت به جای خود و با مرهم گذاشتن آن مهره‌ها با مرهمهای سخت‌کننده و تقویت‌کننده، بر پایه‌ی آن راهکارهایی است که در باب: «کار با دست» (جرّاحی) و در آنجایی

۱- طَلع: آنچه از خرمابن برآید، مانند دو نعل بر هم نهاده‌ی تیز و میان آن، بارِ آن نهاده، شکوفه‌ی خرما است که پس از شکفتن، گُشنِ (نر) خرما از غلاف آن حاصل شود مانند آرد؛ و دقیق النّخل نامند و بدون پاشیدن آن بر ثمر، نخیل، بار نمی‌بندد. (لغتنامه‌ی دهخدا)

که از به‌جا انداختن مفصلهای بیرون آمده (خلع) سخن به میان می‌آورم، بیان می‌کنم.

امّا گوژپشتی‌ای که پدیدآمدن آن از خلطی غلیظِ چسبنده (لزِج) باشد، مداوای آن همچون مداوای استرخاء و فالج با چیزهای گرم‌کننده و خشکاننده مانند: مالیدنیها و مرهمها و با تهی‌سازی بدن از آن خلط بلغمی پیش از مرهم گذاریهاست.

امّا حَدَبی که از بادهای بندآمده در زیر مهره‌ها باشد، مداوای آن با نوشیدن ماءالاصول همراه با روغن بادام تلخ است و با مرهمهای پراکنده‌سازِ بادها.

و آنچه پدیدآمدن آن از آماسی باشد که در ماهیچه‌های پشت پدید آمده باشد، معالجه‌ی آن با مداوای آن آماس بر پایه‌ی آن چیزهایی است که ما در مداوای آماسها یادآور شده‌ایم؛ و شراب اُسطوخودوس [نیز،] در مداوای درد عصب و نخاع بسیار سودمند است.

و چون چگونگی مداوای آماسها را ذکر کرده‌ایم و مداوای بیماریهای پدیدآینده برای مغز و نخاع را شرح داده‌ایم، پس بهتر است به بیان مداوای بیماریهای پدیدآینده در اندامهای حسّ رو بیاوریم و در میان آنها با بیان مداوای بیماریهای چشم، بحث را آغاز می‌کنیم و اگر خدا بخواهد می‌گوییم:

باب سی و چهارم

در مداوای چشم درد (رَمَد)

امّا مداوای چشم درد (رَمَد)؟ ما پیش از این در سخنان خود در جزء نخست [این کتاب] گفته‌ایم که: رَمَد، آماس گرمی است که برای طبقه‌ی معروف به «مُلتَحمه» پیش می‌آید، پس باید در معالجه‌ی آن، راهکار معالجه‌ی آماس گرم -که عبارت است از: تهی‌سازی بدن با گشودن رگ و با داروی مسهل - و به‌کار بردن داروهای: به‌هم‌آورنده (قابضه) و پراکنده‌ساز (مُحلِّله)، به‌کار گرفته شود؛ جز اینکه چون چشم، حساس‌ترین و تیزترین (ذَکی‌ترین) حس است، روا نیست که داروهای نیرومند را در آن به‌کار بَرند و یا به‌یکباره داروهای فراوانی را در آن بریزند؛ و اگر چنین کاری را بکنند از آن آزار می‌بینند و به درد می‌آید و از آن سود نمی‌برد؛ و چون چنین است باید نگاه شود که اگر چشم درد از نوع نخست باشد و آن چشم دردی است که پدیدآمدن آن از سببهای «بادِئه» (سببهایی که از بیرون بر بدن وارد می‌آیند) یعنی، از

چیزهایی همچون گرمای خورشید و گرد و خاک و دود باشد، بهبودی آن، آن نخست با از میان رفتن آن سببها و با به‌کارگیری داروهای سردکننده و تقویت‌کننده‌ی چشم همچون: مرهم گذاشتن با تکه پارچه‌های نمدارشده با گلاب و مقدار اندکی از کافور و سرمه کشیدن با «بَرودِ» (داروهای خنک‌کننده‌ی چشم) درست‌شده از: پنج درهم توتیای کرمانی ریزِ پاکِ که، نرم ساییده شده‌ای باشد و دو حَبه کافورِ نرم ساییده‌شده بر آن ریخته شده‌باشد؛ و اگر شما شیافِ معروف به: «بُرءُیومَا[1]» (شیافی که همان روز چشم را بهبود می‌بخشد) را به‌کار ببرید، از آن سودمند می‌گردید؛ و [نیز اگر] پیرامون چشم را با صندل سفید و حُضُض همراه با آب گشنیزِ تَر و چیزهای مانند آن بیندایید، [برای بیمار سودمند است.]

در مداوای نوع دوم:

امّا نوع دوم از چشم درد؟ آنچه از آن از سببهای بیرونی (بادئه) باشد، معالجه‌ی آن با چیزهایی است که برای معالجه نوع نخست یادآور شده‌ایم و با آسودن و آرام گرفتن است؛ و امّا آنچه پدیدآمدن آن از سببهای سابقه[2] (سببهایی از درون) باشد، و همراه با آن، آماسی اندک و سرخی‌ای [و دردی] نه‌چندان سخت وجود داشته‌باشد، معالجه‌ی آن با تهی‌سازی بدن با گشودن رگ قیفال - به‌شرط یاری نمودن نیروی بدنی و سنّ و زمان و دیگر چیزها - است و اگر بیمار، کودک باشد، بهتر است حجامت شود.

و هرگاه طبیعت بیمار، خشک باشد، بهتر است آن را با آب هلیله و تمرهندی و شکر و چیزهای مانند اینها نرم کنید و او را با غذاهای سردکننده همچون: سرکه و روغن زیتون با مغز خیار و خیار چنبر یا آش جوِ سَردشده با شکر، تغذیه نمایند و به او دستور دهید که بیارامد و به‌کار نپردازد؛ و هنگامی که این کارها را انجام دادید داروهایی را به‌کار بگیرید که قبض‌کننده بوده و دفع اندکی داشته و داروهای لَزِج چسبنده‌ی آرامش‌بخشی همچون: شیافِ درست‌شده با اقاقیا و سفیداب و صمغ حل‌شده با سفیده‌ی تخم‌مرغ و شیافِ سفید ترکیب‌شده با افیون با آن

۱- این شیاف از: شیافِ مامیثا (دارویی ترکیبی که یکی از ترکیبات آن ساذج هندی است) و انزروتِ پرورده و زعفران و... تشکیل شده است.

۲- سببهای سابقه، سببهایی هستند که تحریک آنها از داخل بدن مانند پُری (امتلاء) است. (مفتاح الطّبّ)

آمیخته‌شده باشند که اگـر درد آرام گرفـت [کـه خـوب اسـت] وگرنـه برخـی از آن داروهـایی را کـه در آنها پراکنده‌سازیِ اندک همراه با پیونـد دهنـدگی باشـد بـا او بـه‌کـار بگیریـد؛ داروهـایی همچـون: قطره‌های مرکّب از اَنزروت و جوِ پوست‌کنده و دانه‌ی بِه، که چندوچون ترکیب آنها این است:

از انزروت سفید حدود چهار درهم، جو بی‌پوستِ کوبیـده‌شـده دَه دانـه، دانـه‌ی بِـه ده عـدد گرفتـه می‌شود و در ظرفی شیشه‌ای یا نقره‌ای ریخته می‌شـوند و بـر آتـش آرام اَخگـری گذاشـته مـی‌شـوند تا بجوشند و ذوب گردند؛ سپس پایین آورده مـی‌شـود و سـرد مـی‌گـردد و بارهـا و بارهـا، پیـاپی در چشم چکانده می‌شود که – به‌خواسـت خـدا – همـان روز یـا از فـردای آن روز چشم آرام مـی‌یابـد؛ و هنگامی که این چاره‌اندیـشی را بـه‌کـار بـستید و آمـاس از هـم پَراکنـدْ و سـرخی چـشم و دردِ آن ازمیـان رفـت، آن را بـا شیافهای سـرخ (شـیاف درسـت‌شـده از شـاذنج و صـمغ عربـی و مـس سوخته...)، شیاف بگذاریـد و بیمـار را بـه گرمابـه ببریـد؛ و اگـر هنـوز بقیّـه‌ای از سـرخی آن مانـده و پراکنـده نـشده‌باشـد، گَـردِ (ذَرور) زردِ صـغیر (داروی مرکّـب از: انـزروت، شـیاف مامیثـا، صـبر و افتیمون) را بر آن بپاشید و شیافِ سـرخ نـرم را بـر آن بگذاریـد و آن را بـا آبِ نـیم گـرم بـشویید کـه آن هم از میان می‌رود و – به‌خواست خدا – بیماری به پایان می‌رسد.

در مداوای نوع سوم چشم درد:

امّا نوع سوم از انواع چـشم درد – همچنـان کـه گفتـه‌ایـم – از نظر سـرخ شـدن چـشم و از نظـر درد، سخت‌تـرین نوع چشم درد است و بایـد مبـتلای بـدان از رگ قیفـال فـصد شـود و متناسـب بـا تاب آوردن نیروی بدن و همیاری سِنّ و مزاج بیمـار و زمـان و دیگـر چیزهـا، ایـن کـار، یـک یـا دو بار برای بیمار تکرار گردد؛ و اگر بیمار، کـودک باشـد بهتـر اسـت حجامـت شـود و همـان هنگـام آب انار و شراب بنفشه و جُلّاب و آب تمرهندی همراه بـا انـدکی از بـزر بقلـه یـا لعـاب بـزر قطونـا بـه او نوشانده شود و با مزوّره‌ی درست‌شـده از عـدس و آب غـوره و آب انـار و مـاش و کـدو و اسـفناج و چیزهای مانند اینها تغذیـه گردد؛ سپس انـدکی از داروهـایی همچـون: سـفیده‌ی رقیـقِ تخم‌مـرغ و چکاندن آن در چشم یا شیاف سفیدِ نمدارشده با سـفیده‌ی رقیـق تخـم‌مـرغ – کـه تنـدی و گرمـی را آرام می‌سازند [و نرم می‌کنند و تغذیه می‌نمایند] بـه‌ویـژه اگـر زمـان تابـستان باشـد و تنـدی و گرمـی بیشتر از آماس باشد – با او به‌کار برده شود.

و اگر زمان، زمـستان باشد، شـیر زنـی را کـه بـه دختـری شـیر مـی‌دهـد در آن بچکاننـد و [نیـز،]

شیاف سفید را با [آن] شیر بیامیزند و در آن بچکانند.

و چنان‌که در اینجا تندی افزونی‌ای باشد، لعاب دانه‌ی به را با شیر بیامیزند و در هر ساعت دو تا سه بار این چکاندن را انجام دهند و چشم را با بزر قطونای به‌هم‌زده‌شده با آب هندبا و گشنیز و آب بقلة‌الحمقاء یا آب حیّ‌العالم مرهم بگذارند و با گلاب آمیخته‌شده با اندکی از سرکه، کِماد نمایند؛ و همه‌ی اینها برای آن است تا چشم تقویت گردد و بتواند مادّه‌ای را که به سوی آن می‌آید از خود دور سازد؛ و این کار تا روز سوم با او انجام گیرد؛ و پس از آن، بهتر است که دارنده‌ی چشم درد را با مطبوخ هلیله یا با آب هلیله‌ای که به اندازه نیاز، خیار چنبر و تمر هندی را در آن ساییده باشند، یا با آب لبلاب همراه با شکر یا شراب گل سرخ، روان گردانند.

و چنان‌که شما بدن را تهی ساختید و پاک کردید و دیدید که چشم ژَفَک و قی (چرک سفید مجاری اشک) دارد و [پلکها] به هم می‌چسبند، گَرد سفید (ذَرور ابیض[1]) را بر آن بپاشید و شیاف سفید [بدون افیون] را، آمیخته با سفیده‌ی تخم‌مرغ و یا با شیر زنی که به دختر شیر می‌دهد در آن بچکانید و با دستاری ببندید و این کار را سه بار، یا در پنج سحرگاه و شامگاه انجام دهید؛ و هنگامی که داروهای گَردی را بر آن می‌پاشید صبر کنید تا آن گردها آب شوند؛ سپس شیاف سفید را در آن بچکانید و اندکی دست باز دارید و برای بار دوم گَرد را بر آن بپاشید و هنگامی که از پاشیدن گرد فارغ شدید چشم را با میله‌ای که پنبه را بر آن بپیچیده باشید از چرک پاک نمایید و [برای این پاک کردن] پلکها را به آرام‌ترین حالت ممکن برگشایید؛ زیرا، چشم حسّاس‌ترین اندام است و از کمترین آزاری به درد می‌آید.

و اگر اشک [و چرک] فراوان باشد، بهتر است گَردها از دو جزء، اَنزروت و یک جزء نشاسته آمیخته شوند، و داروهای اندودنی را بر چشمها بیندایید و آنها را با چیزهایی همچون: حُضُض و صبر و اقاقیا که در آنها [نیروی] به هم آورن (قبض) و از هم پراکندن (تحلیل) باشد و شیاف مامیثای سرشته‌شده با: آب حیّ‌العالم یا آب هندبا یا آب عنب‌الثعلب یا لِسان الحَمَل (بارهنگ) یا بقلة‌الحمقاء یا بزر قطونا و چیزهای مانند این آبها مرهم بگذارید.

۱- ذَرور: داروهای خشک سوده یا کوفته‌ی پاشیدنی که بر زخمها یا در چشم پاشند. (فرهنگ اغراض).

[و بپرهیزید از اینکه پیش از تهی‌سازی بدن، چیزی از این داروها را به‌کار بگیرید؛ وگرنه آزار و درد سختی را برای بیمار پیش می‌آورید؛ زیرا لایه‌های (طبقات) چشم به‌سبب رطوبتهایی که به سوی آنها جریان می‌یابند کشیده می‌گردند؛ به‌گونه‌ای که گاهی به‌سبب فراوانی کشیده شدن سوزش و خوردگی در آنها پدید می‌آید.] پس اگر درد سخت شود و با این چاره‌اندیشی آرام نگیرد، آن را با شیاف سفیدی که افیون در آن باشد معالجه نمایید؛ و همراه با شیافها، دو حَبّ حُلبه و کهربا را با آبی که اکلیل‌الملک و حُلبه (شنبلیله) را در آن جوشانده باشند بخیسانید و با شیافها به‌کار ببرید و با این مرهم که چندوچون آن این است آن را مرهم بگذارید[1]:

از گُل سرخ خشک، چهار درهم، اکلیل‌الملک دو درهم، زعفران یک درهم [گرفته می‌شود] و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با آب گشنیزِ تَر و زرده‌ی تخم‌مرغ سرشته می‌شوند [و چشم را با آن مرهم می‌گذارند.] [و یا آن را با نانی که در آب عِنَب الثّعلب خیسانیده گشته و نرم ساییده‌شده‌باشد، مرهم می‌گذارند؛] و اگر درد سخت شد و آرام نیافت با دو جزء از پوسته‌های خشخاش و نیم جزء ریشه‌ی لُفاح که همگی نرم کوبیده شوند و با آب گشنیز و زرده‌ی تخم‌مرغ سرشته گردند مرهم گذاشته شود.

و اگر سبب درد، فروریزی مادّه‌ای تند وتیز از سر باشد - افزون بر آنچه گفتیم - پیشانی را با آردِ بوداده‌ی (سویق) جو که با آب: حیّ‌العالم یا آب زبان‌برّه یا آب به سرشته‌شده‌باشد و یا با بزر قطونایِ نمدارشده با آب عنب الثّعلب یا با آب یکی از آنهایی که یادآور شدیم و یا آب چیزهایی مانند اینها از آنهایی که سرد می‌گردانند و به هم می‌آورند مرهم بگذارید تا پیشانی نیرومند گردد و نگذارد آن مادّه بر چشم فرو ریزد و آن را به‌سوی بالا برگرداند.

و چنین بیماری تا هنگامی که درد آرام می‌گیرد همواره با این چاره‌جویی چاره‌اندیشی شود؛ و هنگامی که درد آرام گرفت داروهای پاشیدنی سفید و شیاف را - با همان راهکاری که به تازگی بیان کرده ایم - در معالجه او از سر بگیرید؛ و هنگامی که درد آرام گرفت و آماس از

۱- عبارات این چند سطر اخیر در هر دو متن با هم متفاوت اند و اینجا متن بولاق ۲۷۹، که منطقی‌تر به‌نظر رسید ملاک قرار گرفت.

هم پراکنـد و سـرخی چـشم کـاهش یافـت، گـرد زرد کوچـک (ذَرور اصـفر صـغیر[۱]) را بـر چـشم بپاشید و آن را با شیاف سرخ نرم شیاف بگذارید و بیمـار را بـه گرمابـه ببریـد و چـشم را بـا آبـی کـه بابونه و اکلیل‌الملک را در آن جوشـانده باشـند کمـاد نماییـد؛ و اگـر باقیمانـده‌ی غلیظـی در آن مانـده بود و پراکنده نشده بود گرد زرد بزرگ (ذَرور اصـفر کبیـر) را بـر آن بپاشـید و آن را بـا شـیاف سـرخ تند شیاف بگذارید و به گرمابه بـردن بیمـار را ادامـه دهیـد، و او را بـا گوشـت پرنـدگان تغذیـه نماییـد و وی را [رفته رفته] به سوی خـوردن گوشـت بزغالـه‌هـا و بـره‌هـا ببریـد و بـه او دسـتور دهیـد کـه غذای شب را کنار بگذارد و پس از خوردن غذا نخوابد.

و هنگامی که چشم به‌خوبی پـاک شـد و آمـاس، بـه‌گونـه‌ای بهینـه از هـم پراکنـده گـشت، آن را با رَمادی[۲]، سرمه بکشید و پلک هـا را بـا شـیاف سـرخ معـروف بـه «طرحماطیقـان[۳]»، بـسایید؛ کـه اگر پلکها خشک شدند [که خـوب اسـت] وگرنـه آنهـا را بـا شـیاف سـبز بـسایید کـه ایـن از آنهـایی است که ستبری پلکها را از هم مـی‌پراکنـد و آنهـا را خـشک مـی‌نمایـد و آنهـا را بـه حالـت طبیعـی برمی‌گرداند.

چندوچون شیافی سفیدِ خوب:

از سـفیداب و صـمغ عربـی هرکـدام یـک جـزء، کتیـرا و حُـضُض هرکـدام نـیم جـزء، افیـون و سَندروس (صمغ صنوبری) هرکدام یک جزء، گرفته مـی‌شـود و همگـی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و بـا آب اکلیل‌الملک سرشته می‌شوند و پلک را با آن شیاف می‌گذارند.

چنـدوچون دارویـی پاشـیدنی(ذَرور) سـفید کـه کارامـدی آن در مـداوای چـشم درد تجربـه شده‌است:

اَنزروت را با شیر خر (اِتان) یا شیرِ زنی که بـه دختـری شـیر مـی‌دهـد سرشـته مـی‌نماینـد و آن را

۱- داروهای پاشیدنی (ذَرور) انواعی دارند از جمله: ذَرور اصفر صغیر، ذَرور اصفر کبیر، ذَرور اَغبـر، ذَرور مشکین، ذَرور ملکایا، ذَرور نیمانیم و غیره. (فرهنگ اغراض طبّی)

۲- رَمادی: داروی است مخصوص چشم از ترکیبهای قدیم که سـازنده آن معلـوم نیـست، اشـک چـشم و رطوبتها را خشک می‌کند.

۳- داروی ترکیبی چشم که از ترکیبات معدنی مانند زنگار و افیون و... سازند.

[در ظرفی] بر شاخه‌های درخت گز می‌گذارند و در تنوری که آتشی آرام داشته باشد سراسر روز نگه می‌دارند و مواظب می‌شوند که نسوزد؛ و یک جزء از آن و یک چهارم جزء از نوشادر[۱] را می‌گیرند و نرم می‌سایند و بر چشم دارای چشم درد (رمد) یا دارای زخم می‌پاشند که بسیار سودمند است.

چندوچون شیاف سرخ نرم:

از سادَج [شسته شده]، شش درهم، [مس سوخته چهار درهم]، بُسَّد و لؤلؤ و کهربا و سُرَنج[۲]، هرکدام دو درهم، صمغ عربی و کتیرا هرکدام پنج درهم، دُم‌الاَخوین و زعفران هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود و همگی کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته شده و با آب، سرشته می‌گردند و به‌صورت شیاف درآورده می‌گردند [و به‌کار گرفته می‌شوند که به‌خواست خدا سودمند است].

باب سی و پنجم
در مداوای برآماسیدن (انتفاخ، بادکردگی) چشم

امّا بادکردگی یا برآماسیدن چشم؟ همچنانکه گفته‌ایم سه نوع است: نوع نخست آن، معالجه‌اش در روز نخست و دوم و سوم با شیافهای سفیدِ بدون افیون و گردهای پاشیدنی سفید و اندودنِ آن با صبر و شیاف مامیثا و اکلیل‌الملک است؛ سپس چند روزی کم، مداوای آن را به سوی [به‌کار بردن] گردهای پاشیدنی زردِ کوچک همراه با شیاف سرخ نرم می‌برید و چشم را با حُضُض و صبر می‌اندایید و پس از آن گردهای زردِ بزرگ را بر آن می‌پاشید و آن را با آبی که بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنگوش و برنجاسب را در آن جوشانده باشند می‌شویید و [سپس] بیمار را را به گرمابه می‌برید. دارای چنین بیماریی باید از غذاهای تولیدکننده‌ی باد و بلغم بپرهیزد و شرابِ با آمیختگی اندک را بنوشد.

۱- در سزگین، ۳۹۲، نشاسته است که درست به‌نظر نمی‌رسد.

۲- در بولاق، ۲۸۰، اُشق است.

امّا معالجه‌ی **نوع دوم** از بادکردگی چشم آن است که: از همان ابتدای کار، بیمار را با داروهای روان‌کننده‌ی بلغم همچون: تُربُد و ایاره‌ی فیقرا، تهی‌سازی نمایید و او با سکنجبین و آب گرم یا میبختک و فلوس خیارچنبر همراه با آبی که بزر رازیانه را در آن جوشانده باشند غرغره نماید؛ و با آبگوشت ساده‌ی درست‌شده از گوشت جوجه‌مرغها یا درّاج او را تغذیه نمایید و گردهای پاشیدنی زرد کوچک را بر چشم او بپاشید و شیاف سرخ نرم را در آن به‌کار ببرید و با صبر و حُضُض و زعفران و شیاف ماميثا و اکلیل‌الملک بیندایید و با آبی که بابونه و اکلیل‌الملک و سعتر را در آن جوشانده باشند بشویید و سپس مداوای آن را به‌سوی [به‌کارگیری] گرد پاشیدنی زرد بزرگ، همراه [به‌کارگیری] شیاف سرخ تند [و چیزهای مانند اینها] ببرید.

در مداوای نوع سوم از بادکردگی چشم:

امّا نوع سوم از بادکردگی چشم که از سخت‌ترین این انواع و همراه با ستبری‌ای (صلابتی) بدونِ درد است؛ باید در مداوای آن، با تهی‌سازی بدن با مطبوخ تقویت‌شده با تُربُد و ایاره‌ی فیقرا، کار را آغاز نمایید و اگر در آن سرخی ای باشد، شیاف سفید همراه با گرد پاشیدنی سفید را در آن به‌کار بگیرید؛ سپس مداوا را به سوی گرد پاشیدنی زرد [کوچک] همراه با شیاف سرخ نرم، سپس گرد پاشیدنی زرد بزرگ و شیاف سرخ تند ببرید؛ و شیاف دینارگون (شیاف درست‌شده از شیاف ماميثا و زردچوبه و ساذج) [نیز،] در این مورد بسیار سودمند است.

و به‌دنبال این، آن را با آب بابونه و اکلیل‌الملک و سعتر و مرزنگوش بشویید و آن را با آردِ جو و آردِ کَرسَنَه (مشنگ گاوی) و صبر و بابونه و اکلیل‌الملک [که نرم کوبیده‌شده و با آب رازیانه سرشته شده‌باشد] مرهم بگذارید و بیمار را به گرمابه ببرید و آبی را که بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنگوش را در آن جوشانده باشند بر او بچکانید (نطول کنید).

و با **نوع چهارم** از بادکردگی چشم نیز – متناسب با نیرومندی یا ناتوانی‌ای که در بیمار می‌بینید – به همین‌گونه عمل کنید. و بیمار را از همه ی چیزهای تولیدکننده ی بلغم و غذاهای سنگین، دور دارید؛ و غذای او را سبک نمایید به‌گونه‌ای که غذای او گوشت: تیهو و درّاج و جوجه‌ی مرغ، به‌صورت: برشته یا بریانی یا آش زیره یا آش ساده باشد [و خدا داناتر است].

باب سی و ششم

در مداوای جُسایی[1] که در مُلتَحِمه (لایه درونی پلک چشم) پدید آمده باشد

امّا ستبری و سختی‌ای (جُسایی) که برای لایه‌ی درونی پلک چشم پیش می آید، مداوای آن با گشودن رگ و نوشیدن مطبوخی است که: افتیمون و هلیله‌ی کابلی و هندی و اَیاره و غاریقون در آن باشد و با به‌کار بردن گرد پاشیدنی سفید و شیاف سفید و شیر کنیزک خردسال است؛ سپس [مداوای آن را] به‌سوی گرد پاشیدنی زرد کوچک و شیاف سرخ نرم ببرید و [پلک] باآبِ گرمِ گوارا کماد گردد و **چشم** با چیزهای پراکنده‌سازی همچون: آرد جو و شیافهای ماميثا و اکلیل‌الملک -که نرم‌کننده هم هستند- همراه با آب عِنب‌الثّعلب و زرده‌ی تخم‌مرغ که با روغن بنفشه یا پیه ذوب‌شده‌ی مرغابی به‌هم‌زده شده‌باشد اندوده گردد و روغن بنفشه را بر سر بیمار بریزند و او را به گرمابه ببرند و آبی را که حُلبه و اکلیل‌الملک و نیلوفر و بنفشه‌ی خشک را در آن جوشانده باشند بر او بریزند؛ [که به‌خواست خدا سودمند است؛ و خدا داناتر است].

باب سی و هفتم

در مداوای خارش سخت (حَکّه) در چشم

امّا خارش؟ ما گفتیم که این از ترینه‌ای (رطوبتی) بوره‌ای (بورات دوسود) است؛ و به‌همین سبب مداوای این هم نیازمند به‌کارگیری داروی روان‌کننده و مطبوخ تقویت‌شده با تُربُد و اَیاره‌ی فیقرا و غاریقون و حَبّ صبر و حَبُّ الذهب و غرغره با سکنجبین و ایاره‌ی فیقراست؛ تا مغز از این ترینه پاک گردد.

۱- **جُساءالأجْفان:** سخت شدن پلک همراه با چرک در گوشه‌ی چشم. یکی از بیماریهای چشم که در آن پلکها به سختی باز و بسته می‌شوند و با درد همراه است. (فرهنگ اغراض با اندکی طبّی تصرف).

سپس شیاف سرخ نرم را در چشم بگذارند و گرد پاشیدنی زرد کوچک را بر آن بپاشند پس از آن، مداوا را به‌سوی به‌کار بردن شیاف سرخ تند و گردِ پاشیدنی زرد بزرگ ببرند و آن را با سرمه‌های تندی همچون: باسلیقون (تألیف بقراط) و عُزَیزی (تألیف بُولُس) سرمه بکشند تا اشک آن روان گردد و آن ترینه تهی گردد و نیز، آن را با این سرمه‌ای که چندوچون آن این است سرمه بکشد:

از فلفل و دارفلفل و نوشادُر هرکدام دو[1] درهم، زعفران چهار درهم، حُضُض شش درهم، سنبل‌الطّیب چهار درهم، کافور یک دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به‌هنگام نیاز چشم را با آن سرمه می‌کشند.

و چشم را با بابونه و اکلیل‌الملک و اندکی از نمک، کماد می‌کنند؛ و بیمار باید به گرمابه رفتن را همواره به‌کار گیرد و غذاهای میانه (نه سنگین نه سبک) همچون: گوشت بزغاله‌ها و بره‌ها و نان آرد بی‌سبوس (خُبزتقی) بخورد و از میوه‌ها: انجیر و انگور و مویز و چیزهای مانند اینها را به‌کار ببرد؛ [و خدا داناتر است].

باب سی و هشتم

در مداوای سبل[2]

امّا سَبَل؛ چیزی که در مداوای آن باید بدان آغاز کرد، گشودن رگ قیفال و پاک کردن بدن با مطبوخ افتیمون و غاریقون و حَبّ اَیاره و [پایبند بودن دارنده‌ی آن به] حَبّ صبر در شبها است؛ و نیز به او خیسانیده‌ی (نُقوع) صبر داده شود و با غذاهای نیکو کیموس همچون: گوشت: مرغ و کبک و بزغاله‌ها و بره‌ها و بز یکساله، تغذیه گردد؛ و اگر اینجا گرمی‌ای در میان باشد غذای او مُزوّره‌ای با اسفناج باشد.

۱- سزگین، ۳۹۴، یک درهم است.

۲- سَبَل: پرده‌ای در چشم که از ورم عروق آن در سطح ملتحمه پدید می‌آید، تورّم و برآمدگی رگهای سطحی قرنیّه همراه با نفوذ و رویش بافتهای دانه‌وار که Pannus نامیده می‌شود. (فرهنگ اغراض طبّی)

و هنگامی که بدن پاک گشت، داروی به بینی کشیدنی سودمند برای این بیماری همچون سَعوطی را که چندوچون آن این است با او به‌کار ببرند:

از صبر و مَرْو و زعفران و کندش (بیخ گازران) و شیطرج هرکدام به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و با آب مرزنگوش سرشته می‌گردند و به‌اندازه‌ی دانه‌ی فلفل (پلپل) به‌گونه‌ی حَب درآورده می‌شوند و کودکان را به حدودِ دو دانه از آن و زنان و مردان را با نیم دانگ از آن با روغن بنفشه اسعاط می‌نمایند.

و نگاه کنید: اگر همراه با سَبَل، گرمی و دردی باشد آن را با شیافِ سیاهِ سودمند برای سبل که چندوچون آن این است سرمه بکشید:

از سفیداب (اسفیداج) پنج درهم، اقاقیای شسته‌شده سه درهم، سُنبل یک درهم، مُرّ نیم درهم، زعفران چهار دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب، سرشته می‌شوند و به صورت شیاف درآورده می‌گردند و به‌هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

و پس از آن، هنگامی که گرمی، اندکی آرام گرفت آن را با شیافِ سرخ نرم و گَردِ پاشیدنی زرد بزرگ سرمه بکشند؛ و هنگامی که گرمی به‌راستی آرام یافت آن را با سرمه‌ی طرحماطیقان (طرح ماطیقون) و داروی پاشیدنیِ زرد بزرگ و سپس شیافهای زرد و سبز و عُزیزی[1] و باسلیقون و شیاف روشنایی درست‌شده با عسل و آب انار که چندوچون آن این است سرمه بکشید:

از آب انار ترش و شیرین (مُزّ) یک جزء و از عسل پالوده یک چهارم جزء گرفته می‌شود و خوب به‌هم‌آمیخته می‌گردند و بیست روز در برابر آفتاب گذاشته می‌شود و در ظرفی مسی نگهداری می‌گردد و به‌هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود. و اگر سَبَل ستبر گشت و رگهایی که در چشم هستند پُر شدند، دارنده‌ی آن را از رگی که در پیشانی است یا از آن دو رگی که در دو کنج کنار بینیِ چشم (ماقها) هستند، فصد کنید و بدن او را با چیزهایی که بیان کرده‌ام پیاپی پاک نمایید و چشم را با دیگر به‌چشم کشیدنیها (اَکحال) سودمند برای این بیماری، سرمه بکشید و

۱- عُزیز: نام شیاف یا سرمه‌ای (به چشم کشیدنی‌ای) است که برای مداوای تاریکی یا رطوبتهای چشم، به چشم کشیده می‌شود. (لغتنامه با اندکی تصرف)

بیمار را از پُر شدن از خوردنی و نوشیدنی و شراب و غذاهای تولیدکننده‌ی سودا و نیز، از [قرار گرفتن در برابر] دود و گرد و خاک و فریادهای بلند (صیاح) و فراوان سخن گفتن و دَمر افتادن بر روی کارها باز دارید؛ زیرا، اینها سببهایی هستند که رگهای چهره و چشم را پر می‌نمایند.

و چنان‌که شما همه‌ی چیزهایی را که ما گفته‌ایم انجام دادید و نتیجه‌بخش نبودند و سَبَل از هم پراکنده نگشت، پس از پاک کردن بدن، به برچیدن سبل بپردازید؛ و ما به‌هنگام بحث از کارِ با دست، چگونگی برچیدنِ (لَقْطِ) سبل و دیگر چیزهایی را که در کار با دست بدانها نیاز پیدا می‌شود -اگر خدا بخواهد- بیان می‌کنیم.

باب سی و نهم[۱]

در مداوای طَرْفه[۲] و وَدْقَه[۳]

اما طَرْفه و وَدْقَه، از بسته‌شدن (تَجَبُّن) **خون** در رگها و گاهی از یک ترینگی (رطوبت) در ملتحمه پدید می آیند، و مداوای آنها با این است که: خون کبوتر چاهی (وَرشان) و بوتیمار (شِفنین) و جوجه کبوتری را که از پر اصلی خود درآمده است در چشم بچکانید و اندکی از گِل ارمنی یا گل قیمولیا یا گِل سرخ را با آن بیامیزید؛ و اگر آب زیره‌ی جویده‌شده و نرم‌گشته را در چشم بفشارند سودمند است و همچنین سفیده‌ی تخم‌مرغ [را اگر در چشم بچکانند سودمند خواهد بود.]

۱- باید یادآور شوم که نسخه‌ی سزگین، گرچه هیچ کدام از مباحث طبّی مطرح در کامل الصّناعه را ناگفته نگذاشته، امّا در شماره‌ی بابها و در عناوین موضوعها با نسخه‌ی بولاق اختلاف دارد و همواره شماره‌ی بابهای آن، یکی دو شماره کمتر از نسخه بولاق است و آن هم از این رو است که گاهی مباحث دو باب را در یک باب آورده‌است؛ گرچه گاهی هم، هم به‌عکس این، عمل کرده و مثلاً همین باب را در دو باب آورده‌است.

۲- طَرْفه: لکّه‌های خون تازه یا خون مرده‌ی سیاه رنگ که بر اثر خون‌ریزی در زیر بافت ملتحِمه ایجاد می‌شود.

۳- وَدْقَه: جوش یا نقطه‌ای سرخ است که از چشم بیرون می‌آید. (منجد)

و امّا آنچه از بسته‌گشتن خون روی می‌دهد، معالجه‌ی آن با زرنیخ سرخ و گِل ارمنی و شیافهای دینارگون است؛ و چنان‌که طَرْفه، سخت و درد فراوان باشد بی‌درنگ دارنده‌ی آن را فصد کنید و بدان‌گونه که گفتیم خونِ جوجه‌ی کبوتر و کبوتران چاهی /صحرایی و بوتیمار (غم خورک) را در چشم بچکانید که اگر درد آرام گرفت [که خوب است] وگرنه، آب زیره‌ی جویده‌شده را چندین بار در چشم بچکانید که به‌خواست خدا آن درد آرام می‌گردد.

و یا اندکی از کُندُش /کُندُس را بگیرید و آن را بکوبید و با شیر کنیزکی نوجوان بیامیزید و در چشم بچکانید؛ و آن را با آبی که سعتر و زوفا را در آن جوشانده باشند کماد کنید و با نواری پارچه‌ای پهن ببندید.

و اگر سرانجام، کار بدان‌جا بکشد که چشم بهبود یابد ولی به‌سبب فروریزی مادّه‌ای بر آن، چشم دردی (رَمَد) در آن پدید آید، برای چنین پیشامدی شیاف سفید و سفیده‌ی تخم‌مرغ را به‌کار بگیرید، سپس مداوای آن را با قطره‌هایی که در باب رَمَد یادآور شده‌ام پیگیری نمایید؛ [و خدا داناتر است].

باب چهلم[1]

در مداوای طَفْرة (جوش)[2]

امّا جوش [چشم]؟ مداوای آن با پاک‌کردن بدن با گشودن رگ و پرهیز از غذاهای سنگین و از خوردن گوشت فراوان و انواع خرما و حلوا و به‌کار نبردن بَخورها، و به میانه آوردن (تعدیل) غذاست؛ و [اینکه] چشم را با شیاف قیصر و شیاف سبز و داروی باسلیقون و چیزهای مانند اینها سرمه بکشند و به این مداوا ادامه داده شود مگر اینکه گرمی ای در چشم پدید آید و بدین سبب مداوا با این داروها دشوار گردد که در این صورت، باید آن گرمی با شیافِ سیاهی

۱-در سزگین، ۳۹۶، باب سی و هفتم است.

۲- در سزگین، همان، در مداوای «طفره» است و در بولاق، ۲۸۲ در مداوای صُفرة است که به قرینه‌ی متن باب، طفره، درست‌تر است البته متن بابها در هر دو نسخه، تقریبا با هم هماهنگ‌اند.

که پیش از این در باب «سَبَل» ذکر کرده‌ایم فرو نشانده شود؛ و اگر جوش کاهش نیابد و از هم نپراکند و ببینید که بزرگ می‌شود و به‌گونه‌ای است که نزدیک است که سوراخ چشم (مردمک) را بپوشاند، پس بهتر آن است که بر پایه‌ی آنچه در جای دیگری جز اینجا گفته‌ایم آن را بُبُرید و از ریشه برکنید.

باب چهل و یکم

در مداوای زخمهای چشم

امّا مداوای زخمهای چشم؟ ما در جایی که چگونگی مداوای زخم را بیان کرده‌ایم گفته‌ایم که: هر زخمی نیازمند دارویی خشکاننده و زداینده است تا اگر تری و چرک از رویش گوشت در زخم و سر به هم آوردن آن جلوگیری می‌کردند آن دارو تریهای گردآمده در آن را بخشکاند و چرک را از آن پاک نماید؛ و چون چنین است، پس باید در زخمهای چشم پس از تهی‌سازی بدن و پاک کردن آن، چنین داروهایی را به‌کار ببرند؛ تا از فرو تراویدن موادّ بر زخم، آسوده خاطر شوند.

جز اینکه چون چشم حساس‌ترین و تیزترین اندام حسّ است و از داروهای سوزش‌آور آزار می‌بیند، در مداوای آن به داروهایی نیاز داریم که بدون اینکه سوزشی داشته باشند بخشکانند و بزدایند؛ داروهایی همچون: سفیداب و اِقلیمیا و صمغ و شیح و ساذَج و پوسته‌ی تخم‌مرغ و چیزهای مانند اینها؛ و [نیز] از آنجا که بیشتر زخمهای چشم با آماسی گرم، یعنی، با رَمَد، همراه‌اند، افزون بر این داروها به داروهایی نیاز دارد که: همچون سفیده‌ی تخم‌مرغ و شیر و نشاسته و چیزهایی مانند اینها، گرمی را آرام سازند و چیزها را به هم بپیوندند؛ و نیز داروهایی که: همچون داروهای مُخدِّر مانند: افیون و پوسته‌های ریشه‌ی لُفاح و یبروح، درد را آرام نمایند.

و همچنین باید در معالجه‌ی زخمهای چشم، مداوا را نخست با گشودن رگ قیفال آغاز کرد و از دارنده‌ی آن زخمها به‌نسبت آنچه از بیشی و کمی خون در بدن او به نظر می‌رسد، متناسب با اندازه‌ی تاب آوردن نیروی بدن و سنّ بیمار و متناسب با زمان حاضر، از او خون بیرون ریخته شود و شیاف سفیدِ بدون افیونی را که با شیر زنی که دختری را شیر می‌دهد [آبکی شده‌باشد] در چشم او بچکانند، زیرا شیافها از داروهای خشکاننده‌ی سردکننده‌ی بدون سوزش،

به‌هم‌آمیخته شده‌اند و شیر هم، سردکننده‌ای است که زدایندگی در آن است.

پس اگر **زخم**، در سطح قرنیّه یا در لایه‌ی نخست از لایه‌های (طبقات) چشم باشد، باید تا هنگامی که پخته می‌شود، **گرد پاشیدنی سفیدِ** آمیخته‌شده از انْزروت (عنزروت) پرورده‌شده با یک جزء از شیرِ خر و نیم جزء از نشاسته بر آن پاشیده شود، و به دنبال آن پس از پخته شدن، آن را با گلگونه (وَرْدی) اِکسیر (داروهای مایع مفید) سرمه بکشند.

و بیمار با آبگوشت مرغ (مَرَقه‌ی) درست‌شده با کدو و اسفناج و عدس و ماشِ [پخته شده] با آب انار و چیزهای مانند اینها تغذیه شود؛ و به او آب انار و سکنجبین و آب بزر بقله نوشانده شود؛ و بنفشه‌ی تازه و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور را به او ببویانند؛ و او را از خشم گرفتن و قهر آوردن (حَرْدْ) باز دارند و به آسودن و آرمیدن فرمان دهند؛ و جای او، در خانه‌ای تاریک باشد.

پس اگر این چاره‌اندیشی را به‌کار گرفتید و دیدید که زخم خشک گشته و چشم نیرو گرفته و چیزی از تری و نمناکی (نداوة) در آن نمانده‌است، به‌دنبال آن، شیافِ سرخِ نرم و توتیای هندی و سرمه‌ی اصفهانی را به‌کار بگیرید.

و چنانکه زخم، قرنیّه را خورده باشد و از لایه‌ی نخست به‌سوی چیزهای پس از آن گذشته باشد، باید -همچنان که گفتیم- کار مداوا را باید با گشودن رگ و بیرون ریختنِ به‌اندازه‌ی نیاز خون، آغاز کرد؛ و نگاه شود که: اگر مادّه‌ای **گرم** به‌سوی چشم روان باشد باید بیمار را با مطبوخ میوه و هلیله، روان ساخت و او را با اندکی از ایاره‌ها تقویت کرد تا مغز و دیگر اندامها پاک گردند و وی را با غذاهای پسندیده‌ای که پیش از این یادآور شده‌ام تغذیه نمود و به او آب جُلّاب[1] و آب انار ترش و شیرین و شراب غوره با آب بزر بقله بنوشانند [و نیز،] آبِ جو به او نوشانده شود.

و اگر گرمی سخت باشد، سفیده ی رقیق تخم‌مرغ یا شیر دختر نورسیده را در چشم بچکانند سپس شیاف سفید ساییده‌شده با شیر کنیزک نورسیده را به آن بکشند؛ و نیز این **شیاف** را که **چندوچون** آن این است به آن بکشند که این در آغاز پدیدآمدن آب در چشم و در مداوای

۱- در سزگین، ۳۹۷، به جای جُلّاب، «آب لبلاب» است.

زخمهای آن بسیار سودمند است:

از اِقلیمیایِ (کف و دُردی) سوخته و شسته‌ی نقره و مس سوخته‌ی شسته، هرکدام دو درهم، اَقاقیا و صمغ عربی هرکدام سه درهم، سفیداب یک درهم، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با سفیده‌ی تخم‌مرغ سرشته شده و به‌گونه شیاف درآورده می‌شوند و به‌هنگام نیاز، آمیخته با شیر دختر نورسیده به‌کار گرفته می‌شود؛ و نیز، چشم را با تکه‌ای پنبه‌ی خیسانیده‌شده با این شیر مرهم بگذارند، و باز با بزر قوطونای به‌هم‌زده‌شده با گلاب و گشنیز تر و روغن گل سرخ مرهم گذاشته شود؛ و این کار متناسب با آنچه از گرمی/ تندی [آن مادّه] دیده می‌شود انجام گیرد.

و چشم را با نواری پارچه‌ای (رِفاده، زخم بند) به‌گونه‌ای آرام ببندند تا نماسد؛ پس اگر به آماسیدن پرداخت، بستن را سخت‌تر کنند و زخم‌بندها را استوارتر نمایند و گاه‌گاهی آنها را باز کنند و با زخم‌بندهای دیگری جایگزین نمایند؛ و اگر درد سخت باشد شیاف را با آب حُلبه، آب کنند (حلّ نمایید) زیرا، در حُلبه نیروی از هم پراکندن (تحلیل) هست.

و اگر درد آرام نیافت، شیاف سفید آمیخته با افیون را به‌کار بگیرید و چشم را با حُضُض (دیوخار) همراه با اندکی از افیون سرشته‌شده با آب کاهو یا پوسته‌های خشخاش یا پوسته‌های ریشه‌ی لُفاح که نرم کوبیده‌شده و با آب گشنیز یا دیگر داروهای بی‌حس‌کننده سرشته‌شده باشند، بیندایید، زیرا این دردِ سخت از آنهایی است که به چشم و نیروی بینایی آسیب می‌رساند.

و هرگاه درد آرام گرفت و روان گشتن آن مادّه‌ی گرم، بند آمد، بهتر است چیزهایی را با این اندودنیها به‌کار ببرید که در آنها نرم‌کنندگی باشد؛ چیزهایی همچون: انزروت پرورده‌شده با شیر خر همراه با نشاسته[1] و شکر طبرزد؛ و شیاف سفید را با آب شنبلیله ذوب کنید و به چشم بکشید؛ و این کار را سحرگاه و شامگاه تا هنگامی که مادّه‌ی گرم پخته می‌شود و با چرک سفید بیرون می‌آید، انجام دهید؛ سپس به‌دنبال آن گلگونه‌ی (وَردی) به‌هم آمیخته از: پوسته‌های تخم‌مرغ و شاذنج (سنگی عدسی‌وار به رنگ خون) و شیح سوخته هرکدام یک جزء را که همگی نرم کوبیده شده و با پارچه‌ای حریر بیخته گشته باشند به‌کار گیرید و آن را با اکسیرین

۱- بولاق، ۲۸۳، به جای نشاسته، شیر زن است.

(شاید اکسیر: داروهای مایع مفید) و شیاف اَبار[1] (سُرب) بر چشم بپاشید.

و چنان‌که زخم، گودتر و چرکین‌تر و پرترینه‌تر باشد، باید گلگونه و اکسیرینی را به‌کار بگیرند که خشکاننده‌تر باشد و بدن را دو تا سه بار [با تهی‌سازی] از فزونه پاک نمایید و بستن با زخم‌بندها را استوارتر کنید.

و اگر اکسیرین و وَردی نتوانستند از عهده‌ی چرک و ترینگی‌ای که در زخم است برآیند، بر شماست که شیح (اِفسنتین، بابونه‌ی گاوچشم) سوخته را به‌تنهایی به‌کار بگیرید که این، به‌سبب خشک‌کنندگی و زدایندگی‌ای که در آن است سودمندی بسیار فراوانی دارد، و تا هنگامی که زخم خشکیده می‌گردد و از گوشت انباشته می‌شود آن را به‌کار ببرید که این، چشم را بسیار خوب نیرومند می‌کند و سطح قرنیّه را هموار می‌سازد و سفیدی‌ای را که جای زخم بوده‌است پدیدار می‌گرداند؛ و در این هنگام باید چند روزی شیاف سرخ نرم و گرد پاشیدنی رَمادی (خاکسترگون) را به‌کار بگیرید و بیمار را به گرمابه ببرید و او را با گوشت جوجه‌مرغها و تیهو و گوشت بزغاله‌ها و برّه‌ها تغذیه نمایید و هنگامی که بیمار خوب نیرو گرفت، چشم را با شیاف تند (حادّ) و سبز سرمه بکشید و بر پایه‌ی آنچه پس از این بیان خواهیم کرد گرد پاشیدنی سفید را بر آن بپاشید.

پس اگر دیدید که پلکها ستبر شده‌اند آن را با شیاف سرخ تند و شیاف سبز بسایید و اگر دیدید که پلکها به‌سبب بستن سخت، سست و آویخته گشته‌اند، اقاقیای نمدارشده با آب حُلبه[2] یا آب مُورد را از بیرون بر آن بیندایید.

و هرگاه همراه با زخمهای چشم، سردرد سختی (صداعی) پیش آید، باید آن را با چیزهایی که در باب مداوای صداع پدیدآمده از گرما، یادآور شده‌ایم معالجه نمایید؛ و [نیز،] نگاه کنید که شاید فزونه‌ای (فضلی) درمیان باشد، که اگر فزونه‌ای خونی درمیان بود، رگ گشودن را به‌کار گیرید و اگر فزونه، تلخه‌ای (مِراری[3]: صفرایی و سودایی) بود، مطبوخ خیار شنبر را به او

۱- برای شناخت انواع شیافها به فرهنگ اغراض طبّی دکتر تاجبخش، ضمیمه‌ی جلد دوم کتاب «الاغراض الطّبّیّه‌ی» سید اسماعیل جرجانی مراجعه شود.

۲- در سزگین، ۳۹۸، به جای حُلبه (شنبلیله)، جُلّاب است.

۳- مِرار، جمع مِرّه به معنی خلطِ صفرا یا سودا است.

بنوشانید.

چندوچون وَردی‌ای خوب:

از شاذنج (سنگ خون) شسته، پنج درهم، شیح سوخته، هفت درهم، پوسته‌های تخمِ شترمرغها (نَعام) چهار درهم گرفته می‌شود که پوسته‌های تخمها را به‌خوبی می‌شویند و با تکه‌ای پارچه‌ی زبر می‌سایند و همگی اینها را نرم می‌کوبند و به‌هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون اکسیرینی که برای مداوای زخمهای پر از رطوبت سودمند است:

از شاذنجِ شسته، چهار درهم، لؤلؤ و بُسّد (مرجان) و اُسرنج (ترکیبی از گوگرد و سیماب) هرکدام دو درهم، شیح سوخته، سه درهم، سرمه‌ی اصفهانی و توتیای سبز و مَرْقشیشا (نوعی سنگ سخت) هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و به‌کار برده می‌شود؛ (بر چشم پاشیده می‌شود).

داروی اکسیرینی که برای زخمها و جوشها و چشم درد (رَمَد) سودمند است:

از سفیداب هشت[1] درهم، اِقلیمیای نقره [و صمغ عربی و شاذنج] هرکدام چهار درهم، [بسباسه (جوز بَوّا) یک درهم، افیون و مس سوخته] و زعفران، هرکدام یک درهم، کافور یک قیراط (۰/۲ — ۰/۳ گرم) گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند [و با سفیده‌ی تخم‌مرغ سرشته می‌شوند و به صورت حَبهای کوچک درمی‌آیند] و به‌هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند؛ (بر چشم پاشیده می‌شوند.)

چندوچون شیاف سفیدی [که برای مداوای زخمها سودمند است:]

از انزروت پرورده‌شده با شیر خر و سفیدابِ [سرب] و اقلیمیای نقره، هرکدام دو درهم، صمغ عربی و کتیرا، هرکدام پنج درهم، افیون یک درهم، نشاسته چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با سفیده‌ی تخم‌مرغ سرشته می‌گردند و به صورت شیافهای کوچک درآورده می‌شوند [و به‌هنگام نیاز به‌کار می‌روند].

چندوچون [درست کردن] شیاف اَبار (سرب):

و از سرب سوخته و صدف سوخته و سرمه و مسِ زرد سوخته و توتیای هندی و صمغ

۱– در بولاق، ۲۸۴، شش درهم است.

عربی و کتیرا، هرکدام شش[1] درهم، سفیدابِ سرب دو[2] درهم، مُرّ و افیون هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم ساییده می‌گردند و سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی شیاف درآورده می‌گردند [و به‌هنگام نیاز به چشم کشیده می‌شوند].

چندوچون شیاف آبار دیگری:

از سفیدابِ سرب سوخته، شش درهم، سرمه‌ی ساییده‌شده بیست درهم، مُرِّ صافی و افیون هرکدام یک درهم[3] [نشاسته و صمغ عربی و کتیرا، هرکدام هشت درهم، افیون یک درهم] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با سفیده‌ی تخم‌مرغ سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی شیاف درآورده می‌گردند و هنگام نیاز به‌کار می‌روند که به‌خواست خدا سودمند است.

باب چهل و دوم[4]

در مداوای بَثْر (جوشها و تاولهای چرکی بر روی اندامها)

امّا مداوای تاولها و جوشهای چرکی (بُثور)؟ نخست با تهی‌سازی بدن با گشودن رگ قیفال است و سپس با داروی روان‌کننده بر پایه‌ی راهکارهایی است که در باب زخمها و چشمْ درد (رَمَد) یادآور شده‌ایم؛ و پس از آن اندکی از شیر دختری نوجوان از پستان، بر آنها دوشیده شود تا با گرمای میانه‌ی خود درد آنها را آرام سازد و آنها را نرم و پخته نماید و به‌دنبال آن، پیوسته قطره‌های درست‌شده از جو و دانه‌ی بِه و اَنزروت به‌کار گرفته شود.

و هنگامی که درد آرام می‌گیرد و جوشها پخته شدن را آغاز می‌کنند، گرد پاشیدنی ملکایای پرورده‌شده با شیر خر و شیافهای سفید همراه با شیر را تا هنگامی که جوشها سر باز می‌کنند و چرک سفید و زرداب آنها بیرون می‌ریزد بر آنها پاشیده شود و در این هنگام آنها را با روش

۱- سزگین، ۳۹۹، هشت درهم است.

۲- بولاق، ۲۸۴، یک درهم است.

۳- این نسخه تا اینجا، از بولاق، ۲۸۴، است و بقیه هم ترکیبی از هر دو نسخه است که با هم هماهنگ نیستند.

۴- در سزگین، ۳۹۹، باب چهلم است.

مداوای زخمها - بر پایه آنچه بیان کرده‌ایم - مداوا می‌نمایند.

باب چهل و سوم

در مداوای مِدّة (قَیح، چرکی با قوام میانه و رنگ سفید)

امّا مِدّه [ی گِرد آمده در زخمهای چشم]، هرگاه پخته‌گشتن و سر باز کردن آن کند باشد و به درازا بکشد، باید آن را با چیزهایی که نرم‌کننده و پراکنده‌سازند معالجه نمود؛ چیزهایی همچون: گَرد پاشیدنی آمیخته با شیرِ دختر نوجوان و یا، یک جزء از کُندر و نیم جزء از زعفران را بگیرند و نرم بکوبند و با آب حُلبه بیامیزند [و بر آن بگذارند] و اگر سر باز کردن [[باز] به درازا کشید، سکبینه و اُشه‌ی حل‌شده با آب حُلبه را به‌کار بگیرند] و چشم را با آبی که حُلبه و بابونه و و اکلیل‌الملک را در آن جوشانده باشند در حالی که نیم‌گرم است پیاپی کِماد نمایند؛ که این، از آنهایی است که مِدّة را نرم و پخته می‌گرداند و چرک را بیرون می‌ریزد.

و اگر مِدّة، بدون هیچ جوش و زخمی باشد آن را با مارقشیثای نقره‌ای و اِقلیمیایی نقره‌ای سرمه بکشند و با آنها کماد کنند که این، چرک را می‌مکد و آن را از هم می‌پراکند؛ که اگر مِدّة از میان برود [که خوب است] وگرنه آن را برپایه‌ی آنچه به‌هنگام بحث از کارِ با دست (جرّاحی) بیان می‌کنیم، با آهن (شکافتن با کارد) معالجه نمایند.

باب چهل و چهارم

در مداوای برآمدگی و آماس عنبیّه

امّا برآمدگی عنبیّه [از نوع] مورسره (رأس النَّمْله، شکافتن عنبیّه به‌اندازه‌ی سرموری)؟ معالجه‌ی آن با داروهای به‌هم‌آورنده‌ای (قابضه‌ای) است که خشونتی با آنها نباشد؛ داروهایی همچون: شاذنج (شادنه) و اقلیمیایی نقره و شَنْج (حلزون) سوخته و وَدَع (گوش‌ماهی) سوخته و بستن آرام؛ و اگر برآمدگی فراوان باشد، بهتر است بستن، سخت و زخم‌بندها، ستبرتر باشند و تکه‌ای سرب، میان زخم‌بندها گذاشته شود تا با سنگینی خود بر آن برآمدگی فشار بیاورد.

اگر برآمدگی بسیار بزرگ باشد و داروهای به‌هم‌آورنده در آن کارگر نباشند باید بریدن با آهن (کارد جرّاحی) را - برپایه‌ی آنچه در بحث از کارِ با دست بیان خواهیم کرد - در آن به کار بگیرند.

چندوچون اکسیرینی سودمند برای مداوای برآمدگی و مورسره‌ی [عنبیه:]

از شاذنج شسته و شُنج سوخته و بُسدِ و لؤلؤ و مس سوخت و سُرنج [سوخته] هرکدام یک جزء و سرمه‌ی اصفهانی و مرقشیثا هرکدام یک جزء[۱]، گرفته شود و نرم کوبیده گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته شوند و بر برآمدگی پاشیده شود که -به‌خواست خدا- سودمند است.

باب چهل و پنجم

در مداوای جای زخم و سفیدی [چشم]

امّا مداوای جای زخمها و سفیدی [چشم] ؟با داروهایی است که می‌زدایند و پاک می‌کنند؛ داروهایی همچون: توتیای هندی و خرچنگ دریایی و مسِ سوخته و مدفوع سوسمار و فضله‌ی گنجشکها و فضله‌ی پرستوها -اگر اینها با عسل سرشته شوند- و نیز، شیح سوخته و داروهای **یکینه‌ای** (مفردی) مانند اینها.

و از داروهایِ **به‌هم‌آمیخته** (مرکّب): شیافِ سرخ تند و شیاف سبز و داروهای پاشیدنیِ آمیخته با مُشک و آمیخته با عسل نیز، برای این بیماری داروهای خوبی‌اند؛ و اگر **سفیدی کم‌رنگ** (رقیق) باشد، شیاف سرخ تند و داروهای پاشیدنی به‌هم‌آمیخته از: خرچنگ دریایی و توتیای هندی و شکر طبرزد -از هرکدام یک جزء- که نرم کوبیده گردند و چشم را با آن سرمه بکشند، برای آن بسنده است و نیز می‌توان برای مداوای آن به آب **لاله** (شقایق النُّعمان) بسنده کرد که این آب در ریشه کن کردن سفیدی کم‌رنگ، سودمند است.

و می‌گویند: **نِیهای** فرسوده‌ی کهنه‌ای که در سقفِ [بامهای] قدیمی به‌دست می‌آیند، اگر نرم کوبیده گردند و بر چشم پاشیده شوند سفیدی را از بُن بر می‌آورند.

۱- سزگین، ۴۰۰، نیم جزء است.

و **شیشه‌ی سبز** اگر نرم کوبیده و ساییده گردد و از آن یک جزء و از بُوره یک جزء و از شکر طبرزد (سفید) و پوسته‌های تخم‌مرغهایی که جوجه‌ها از آن بیرون آمده و شسته و خشک شده‌باشند، هرکدام یک جزء گرفته شود و کوبیده شده و بیخته گردند و بر چشم پاشیده شوند برای آن سودمندند و سفیدی را از آن برمی‌کَنَند.

و اگر سفیدی به‌گونه‌ای پُر رنگ (غلیظ) باشد که داروهایی را که ذکر کرده‌ایم در آن کارگر نباشند؛ بهتر است داروهایی را در آن به‌کار بگیرند که سفیدی را رنگ نماید؛ بدین گونه که: از بَلوط و اَقاقیا[1] هرکدام یک جزء را بگیرند و با آب مُورد بیامیزند و بر سفیدی بگذارند که آن را رنگ[2] می‌نماید و می‌پوشاند.

چندوچون دارویی پاشیدنی [برای سفیدی چشم:]

از حلزونِ (شُنج) سوخته و خرچنگ دریایی هرکدام یک جزء، زَبَدُ البحر[3] و پشکل سوسمار و توتیای هندی، هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و بر چشم پاشیده می‌شوند.

چندوچون دارویی دیگر که برای سفیدی چشم سودمند است:

از چنگک (ناب) خرچنگ دریایی و توتیای هندی و اقلیمیای نقره و پوسته‌های تخم شترمرغ و کفک دریا و «سوار السند[4]»، هرکدام یک جزء همسان گرفته شود و نرم ساییده گردند و بر چشم بپاشند و یا به چشم بکشند.

چندوچون دارویی آمیخته با مُشک (مُمَسّک) که برای سفیدی چشم سودمند است:

از توتیای هندی و خرچنگ دریایی و حلزون سوخته هرکدام یک جزء و از مُشک، یک هشتم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به‌اندازه‌ی یک دانه‌ی کنجد از آن را

۱- در سزگین، ۴۰۰، پس از اقاقیا کلمه‌ای ناخوانا هست که از آن هم، نیم جزء را نام برده که معلوم نیست چیست.

۲- در بولاق، ۲۸۶، «از ریشه بر می‌کند» است؛ که به قرینه‌ی بحث، نادرست است.

۳- زَبَدُالبحر: کفک دریا: پوسته‌های حیوانی در دریای عدن که اندازه‌ی آن یک وجب است.

۴- معلوم نشد که منظور چیست؟!

بر جای سفیدی می‌پاشند.

چندوچونِ دارویی آمیخته با عسل که برای مداوای سفیدی چشم سودمند است:

از عسل خوبِ پالوده و عصاره‌ی رازیانه هرکدام یک جزء به اندازه‌ی هم را می‌گیرند و خوب با هم می‌آمیزند و در ظرفی مسی می‌ریزند و [به‌هنگام نیاز] به چشم می‌کشند.

[چندوچون داروی دیگر برای سفیدی چشم:

از بوره‌ی ارمنی یک جزء و از عسل، سه جزء گرفته می‌شود و خوب با هم می‌آمیزند و به چشم می‌کشند.]

چندوچون دارویی دیگر:

اگر از فَضله ی پرستو یک جزء و از عسل سه جزء گرفته شود و خوب با هم آمیخته گردند و آن را به چشم بکشند به یاری خدا سودمندی آشکاری دارد.

باب چهل و ششم

در مداوای سرطانِ [چشم]

امّا سرطان [چشم]؟ بیماریی است که به چشم کشیدنیهای تند را تاب نمی‌آورد؛ و چیزی که باید این بیماری را با آن مداوا کرد آن است که: باید نگاه کنید که: اگر بیمار از کسانی باشد که تاب بیرون ریختن خون را داشته باشد او را از رگ قیفال فصد نمایید و به آن اندازه‌ای که نیروی بدنی و سنّ و زمانِ فصد و چگونگی خون، آن را بایسته می‌دارد از او خون بیرون بریزید؛ بدین معنی که: اگر خون، سیاه باشد خونِ بیشتری از او بیرون بریزید و اگر خون سرخ باشد، آن خون، کمتر باشد؛ و طبیعت او را با آب میوه و خیار شنبر یا آب لبلابی که خیار شنبر[۱] یا بسپایه یا چیزهای مانند اینها را در آن ساییده باشند روان بدارید؛ و به او آبِ جو همراه با دُرد آن و شراب بنفشه و سکنجبین و جُلّاب و شراب نیلوفر و چیزهای مانند اینها را بنوشانید و با گوشتهای نرم و نازک و زودپز همچون گوشت: درّاج و جوجه‌مرغها و مرغها، تغذیه نمایید و

۱- برای توضیح درباره‌ی «خیار شنبر» به کتاب «یادگار» جرجانی، ص ۳۰۶ و ۳۰۷ مراجعه شود.

[گوشت] دست و پای بزغاله‌ها و برّه‌ها را و چیزهای مانند اینها را به او بدهید.

و اگر چشم، مادّه‌ای را به سوی خود جذب[1] می‌کرد، آن را با شیاف سفید، شیاف بگذارید و قطره‌های [مناسب] را در آن بچکانید و آن را با آرد جو و بنفشه ی خشک و نیلوفر و آرد باقلا و اکلیل‌الملک و بابونه‌ی [سرشته‌شده با] آب کاکنج (عروسک پسِ پرده، نوعی از عنب الثّعلب) که همراه با روغن بنفشه، کوبیده‌شده باشند مرهم بگذارید [که به‌خواست خدا، سودمند است.]

باب چهل و هفتم[2]

در مداوای بیماریهایی همچون: آب آوردن چشم و گشاد گشتن بیش از اندازه‌ی عنبیّه (انتشار) که میان لایه‌های (طبقه‌های) عنبیّه و قرنیّه پدید می‌آیند

امّا بیماریهایی که در میان لایه‌های قرنیّه و عنبیّه پدید می‌آیند عبارت‌اند از: گشاد گشتن سوراخ [قرنیّه] و آب آوردنِ [چشم]؛ و گشاد گشتن سوراخ [قرنیّه] که همان انتشار است؛ بیماری است که کمتر بهبود می‌یابد و علاجی ندارد جز اینکه مگر با سرمه‌هایی همچون: سرمه‌ی اصفهانی و توتیای هندی و اقلیمیای نقره و اقلیمیای طلا و دیگر سرمه‌هایی که به‌هم‌آورندگی و نیرومندسازی به همراه دارند، پیاپی (عَلَلاً) سرمه کشیده شود.

در مداوای آب آوردن چشم:

امّا مداوای آب آوردن چشم و ناتوان بودن نیروی دید؟ نخستین چیزی که باید در این باره به‌کار گرفته شود آن است که: مغز با حَبّ اَیاره و حَبّ قوقایا، پاک گردد و به دارنده‌ی بیماری دستور داده شود که: در هر سه شبیَ و یا در هر هفته‌ای به به‌کار بردن حَبّ صبر و حَبّ الّذهب پایبند باشد و با اَیاره و سکنجبین و دیگر چیزهایی که مغز را از ترینه (رطوبت) پاک می‌سازند غرغره نماید و اگر اَیاره‌های بزرگ - به‌ویژه اَیاره‌ی جالینوس و اَیاره‌های آرکاغانیس - را تاب بیاورد، از آنها را به او بدهند و او را از خوردن غذاهای سنگینِ تولیدکننده‌ی سودا به‌ویژه، عدس

۱- در بولاق، ۲۸۶، به جای « اجتذبت»، «اَحدّت» است که باید به معنی «سوزش پیدا کردن» باشد.

۲- در سزگین، ۴۰۱، باب چهل و پنجم است.

و کلم و [گوشت] نمک‌سود و گوشت گاو باز دارند و از [انواع] شیرها و پنیرِ کهنه و سیر و پیاز و دیگر غذاهایِ بخارکننده به سوی مغز دور بدارند و از خوردن غذا در شب پرهیز دهند و با غذاهای نیکوکیموس تغذیه نمایند و [چشم او را] با توتیای هندی و سرمه‌ی اصفهانی و [گردهای پاشیدنی] پرورده‌شده با آب رازیانه سرمه بکشند و نیز، باسلیقون و شیاف مَرارات [و انزروت وآب اناری که زهره‌ها و عنبر را در آن خیسانیده باشند به چشم او بکشند.] و باز با [شیاف] مُعسّلی که از: عسل و آب رازیانه و زهره‌ی کبک و زهره‌ی باز و [زهره‌ی] ماهی شبوط و زهره‌ی روباه و [زهره‌ی] کُلنگ و زهره‌ی گاو نر و زهره‌ی قوچ کوهی -یا هرکدام از اینها که در دسترس باشند- آمیخته شده‌باشد و با روغن بلسان همراه با سکبینه و دیگر چیزهایی که آب چشم را لطیف می‌نمایند و از هم می‌پراکنند، مخلوط شده‌باشند، سرمه بکشند.

که به‌راستی اگر بیمار در آغاز بیماری و هنگامی که او به تباه‌شدن دید خود پی می‌برد هرکدام از اینها را که -در دسترس باشند- به‌کار بگیرد، سود آشکاری از آنها می‌بیند و بیماری را از میان می‌برند؛ امّا اگر پس از نیروگرفتن بیماری به‌کار گرفته شوند، در بیشتر حالات، بیماری را نیرومندتر[۱] می‌سازند.

پس اگر با به‌کارگیری این چاره‌اندیشی، رو به بهبودی رفتن بیماری را دیدید [که خوب است] و اگر نه هنگامی که بیماری به کمال خود می‌رسد و آب به‌گونه‌ای است که معالجه در آن کارگر است، سوراخ کردن (قَدْحْ) و بیرون کشیدن آب چشم را به‌کار ببندید؛ و ما به هنگامی که از کار با دست (جرّاحی) [و جز آن] سخن به میان می‌آوریم -به‌خواست خدا- چگونگی قَدْح را یادآور خواهیم شد.

چندوچون دارویی که در مداوای آب چشم سودمند است:

مرقشیثای[۲] طلایی را [می‌گیرند و] در کوزه‌ی تازه‌ی آبجو (فُقّاع) می‌اندازند و سر آن را می‌بندند و آن را در کوزه‌ای شیشه‌ای می‌گذارند و آن را به مدت هفت روز به حال خود رها می‌سازند، [سپس] آن را بیرون می‌آورند؛ و نشانه‌ی آن -اگر خوب باشد- آن است که سفید

۱- در بولاق، ۲۸۷، « آن را متوقف می‌کنند » است.

۲- سنگ سخت، سنگ روشنایی، سولفور طبیعی سفید رنگ آهن پاپیریت.

شده‌باشد؛ پس آن را خوب می‌کوبند و می‌سایند و چشم را بـا آن سـرمه مـی کـشند؛ [کـه بـه‌خواسـت خدا سودمند است].

باب چهل و هشتم[۱]

در مداوای جَرَب (گری) [چشم]

امّـا مـداوای همگـانی (عـامّ) گـری [چـشم]؟ عبـارت اسـت از: گـشودن رگ قیفـال -اگـر نشانه‌های [چیرگی] خون آشکار باشد- و نوشاندن: مطبـوخ یـا لـبلاب یـا قـرص بنفـشه یـا هلیلـه و شکر و چیزهای مانند اینها -آنچنان کـه شـما صـلاح مـی‌بینیـد- و سَبک گردانـدن و لطیـف نمـودن غذای بیمار با دادن گوشت: بزغاله‌ها و پرندگان به او و بازداشتنِ او از خوردن غذای شبانه.

امّا مداوای ویژه برای هرکدام از انواع آن؟ باید نگاه کـرد کـه: اگـر گـری تنهـا همـان خـشونت در پلکها باشد، باید چشم را با شیاف سـرخ و گردهـای پاشـیدنی (ذَرور) زرد کوچـک، سـرمه کـشید و پلکها را [نیز،] با همینهـا و پـس از اینهـا -چنـان‌کـه نیـاز باشـد- بـا شـیاف طرحماطیقـان و شـیاف زنگار سایید؛ و اگر پلک بسیار خشن باشد بهتـر اسـت همـراه سـرمه کـشیدن بـا شـیاف سـرخ تنـد، ذَرورِ زرد بزرگ را بر آن بپاشند و آن را با شیاف سبز و باسلیقون و شکر بسایند.

و اگـر گـری از آن نـوع دومـی کـه همچـون هـسته‌ی انجیـر اسـت، باشـد بهتـر اسـت، همـین چیزهایی را که گفته‌ایم با آن به‌کار ببرنـد و آن را بـا شـکر بـسایند کـه اگـر نتیجـه بدهـد [کـه خـوب است] وگرنه آن را با قَمادین (نوعی نیشتر یـا تیـغ تیـز ویـژه‌ی جراحیهـای چـشم) بتراشـند و پـس از تراشیدن آبِ زیره‌ی جویـده‌شـده را در چـشم بچکاننـد و آن را بـا زرده‌ی تخـم‌مـرغ و روغـنِ گـلِ سـرخ مـرهم بگذارنـد؛ و سـپس هنگـامی کـه چـشم از درد تراشـیدن آرام گرفـت، آن را بـا شـیاف سرخ [نرم] بسایند و گرد پاشـیدنی زردِ کوچـک، سـپس سـرخ تنـد و گـرد پاشـیدنی زرد بـزرگ را بر آن بپاشند و پس از آن شیاف سبز و به‌دنبال آن مرهم باسلیقون را [بر آن بگذارند].

و همچنـین، نـوع سـخت گـری چـشم را [نیـز،] -بـر پایـه آنچـه گفتـه‌ایـم -بـا آهـن (تیـغ)

۱- این باب، با باب بعدی در نسخه‌های بولاق و سزگین، پس و پیش افتاده‌اند.

می‌تراشند؛ و اگر شما آن را با به‌کارگیری تیغ معالجه کردید و گرمایی برای چشم پیش آمد، بهتر است آن را با شیاف سفید، شیاف بگذارید؛ و هنگامی که گرمی آن فرونشست، به‌کارگیری شیاف سرخِ نرم و گردهای پاشیدنی زردِ کوچک را بر پایه ی همان ترتیبی که ذکر کردیم، با چشم، از سر گیرید.

باب چهل و نهم[1]

در مداوای بیماریهای پلکها و نخست در مداوای شرناق

امّا بیماریهای پلکها؟ نخستین آنها شرناق (برآمدگی پوشینه‌دار تشکیل‌شده از بافت چربی در پلک بالایی) است و «اوراطیس» نامیده می‌شود و مداوای آن با تهی‌سازی بدن با گشودن رگ قیفال و نوشیدن مطبوخ [و خوردن] قرص بنفشه است، سپس به‌دنبال آن، پلک در راستای عرض (پهنای) آن شکافته میگردد و آن جرم پیهی از آن بیرون آورده می‌شود و بر جای آن گَرد پاشیدنی زرد را می‌گذارند؛ و غذا، با به‌کارگیری مَزوّره یا گوشت پرنده، ساده و سبک (لطیف) گردانیده می‌شود؛ و پس از آن چشم، با شیاف سرخِ نرم و گرد پاشیدنی زرد کوچک و سپس شیافهای تند، معالجه می‌گردد و ما معالجه ی آن را به‌هنگام بحث از معالجه ی با آهن (تیغ) به تفصیل بیان می‌کنیم و خدا داناتر است.

۱- در سزگین، باب چهل و هشتم و در مداوای «بَرَد» است؛ و در چند باب، موضوع بابها در بولاق، ۲۸۷ و سزگین ۴۰۳ با هم متفاوت است و باید هر دو متن جداگانه ترجمه شوند. این باب تنها در بولاق، ۲۸۷ آمده‌است و در سزگین ۴۰۳ نیامده است.

باب پنجاهم[۱]

در مداوای بَرَد[۲] پدیدآمده در پلک‌ها

امّا بَـرَد؟ مداوای آن با مـرهم درسـت‌شـده از انجیر پختـه‌شـده اسـت کـه پلـک را بـا آن مـرهم می‌گذارند و یا برد را با برگ انجیر مـی‌سـایند و آن را بـا اُشـه و قِنّـه (بیـرزد، صـمغ گیـاهی همچـون خیزران) و موم پالوده‌شده مرهم مـی‌گذارنـد؛ و اگـر اُشـه را بـا سـرکه بـسایید و آن را بـر جـای بـرد ببندید [برای مداوای آن] سودمند اسـت؛ و اگـر صـمغ درخـت بَنَـه (درخـت سـقّز) را بگیریـد و آن را با روغن بنفشه همـراه بـا انـدکی از سـرکه آب کنیـد و جـای بـرد را بـا آن بینداییـد سـودمند اسـت؛ سپس آن را با گردِ پاشیدنی زردِ کوچـک و شـیاف سـرخ نـرم و بـه‌دنبـال آن بـا گـرد پاشـیدنی زرد بزرگ و شیاف سرخ تند (حاد) بسایید.

و اگر بَرَد در بیرون پلک باشـد، بایـد پـس از آنکـه بـدن را تهـی مـی‌سـازید و آن را بـا گـشودن رگ و داروی مسهلی که اَیاره‌ی فیقرا در آن باشد پـاک مـی‌کنیـد، پلـک را بـا تیـغ بـشکافید و بـرد را بیرون بیاورید [و بر جای آن گردد پاشیدنی زرد را بگذارید که به‌خواست خدا سودمند است].

باب پنجاه و یکم

در مداوای تَحجّر و شعیره و اِلتزاق

اما تَحجّر[۳]؟ مداوای آن با تهی‌سازی بـا حَـبّ ایـاره [فیقـرا] و قوقایاسـت و اینکـه: جـای آن را بـا مغز استخوان گوساله بیندایند و شمعی را بـا روغـن بنفـشه آب کننـد و آن را بـر جـای تَحجّـر بـسایند و یا آن را با مرهم دیاخیلون مـرهم بگذارنـد. امـا شعیره[۴]؟ مـداوای آن نیـز، بـا تهـی‌سـازی بـدن بـا چیزهای یاد شده و با اندودن آن بـا قِنّـه (بیـرزد) و بـوره‌ی سرشـته شـده‌اسـت؛ و [نیـز] مـوم سـرخ

۱- در سزگین ۴۰۳، باب چهل و هشتم است.

۲- بَرَد: تگرگ، میخچه: رطوبتی است غلیظ که اندر پلک چشم گرد آید و بفسرد. (فرهنگ اغراض طبّی).

۳- تَحجّر: مانند سنگ شدن، سخت شدن.

۴- شعیره: آماس سخت و سرخ و مزمن پلک چشم که بیشتر نزدیک بن مژگان ایجاد مـی‌شـود و همچـون جو، دراز است.

ذوب‌شده‌ی نیم‌گرمی را بر آن بمالند و یا آن را با مگسی سر بریده بسایند و پلکها را با شیافهای سرخ تند و شیاف سبز و [شیاف] اصطفطیقا سایش دهند.

امّا اِلتزاق (چسبندگی)؟ مداوای آن با تهی‌سازی بدن از خلط چیره‌شده بر بدن است و اینکه: جای آن را با شیاف مامیثا و حُضُض و صبر و مرِّ صافی بیندایند و یک تکه پنبه‌ی خیسانیده‌شده در شیر را میان پلکها بگذارند.

باب پنجاه و دوم

در مداوای موی فزونی [و ریزش (انتثار) مو از پلکها]

امّا موی فزونی (زاید) که منظور مویی است که به درون و به سوی چشم برگشته باشد، معالجه‌ی آن نخست با نوشیدن داروی روان‌کننده همچون مطبوخ و با پاک کردن بدن و سپس کندن آن مو با منقاش است و به‌دنبال آن، آن را با خون قورباغه‌ها و خون کنه‌هایی (قِردانی) که در سگها هستند و یا تخمهای مورچه‌ها، همراه با شیر انجیر بیندایند؛ و گیاهانی را که در میان [مزارع] جو می‌رویند می‌گیرند و می‌کوبند و می‌فشارند و آب آن را می‌گیرند و مومی را همراه با آن ذوب می‌کنند و بر جای موی کنده‌شده می‌اندایند.

چندوچون دارویی دیگر:

از موریانه (اَرْضه) و نوشادُر و سُمِ سوخته خَر به اندازه‌ی هم را می‌گیرند و می‌کوبند و می‌بیزند با سرکه‌ای بسیار ترش معجون می‌نمایند و جای موی کنده‌شده را با آن می‌اندایند.

چندوچون داروی دیگر:

از زهره‌ی جوجه‌تیغی و بادکنک ماهی (دبّة) و گندبیدستر، هریک به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند می‌سرشند و به‌گونه‌ی حَب درمی‌آورند و مو را می‌کنند و دارو را با آب دهان کسی که روزه‌دار است می‌خیسانند و بر جای موی کنده‌شده می‌سایند که اگر این، نتیجه بدهد و روییدن مو قطع گردد [که خوب است] وگرنه بهتر است معالجه‌ی با تیغ همچون: کوتاه کردن (تشمیر) و دوختن و چسباندن مو به پلک با مصطکی[1] انجام گیرد؟!

۱- در بولاق، ۲۸۸، مصطقی، و در سزگین، ۴۰۴، مصطکی است که چون مصطقی ظاهراً، معنایی ندارد؛ باید مصطکی که صمغی است چسپناک درست‌تر باشد.

درباره‌ی فروریختن (انتثار) مو از پلکها:

اما ریزش مو از پلکها؟ آنچه پدیدآمدن آن از خلطی تند باشد، باید بدن را از آن خلط حادّ با مطبوخی که در آن افسنتین و چیزهای دیگری از آنهایی که بدن را از خلط تند پاکیزه می‌گردانند تهی سازند، و اگر [آن ریزش] از خلطی سودایی باشد باید آن را با مطبوخ افتیمون و دیگر داروهایی که خلط سودایی را تهی می‌سازند تهی گردانند.

و اگر آن ریزش از بیماری داءالثّعلب باشد، باید حَبّ ایاره و حَبّ اُسطوخودوس را به بیمار بنوشانند، و در همه‌ی این حالتها باید دارنده‌ی این بیماری را از خوردن غذاهای تولیدکننده‌ی خلط پدیدآورنده‌ی این بیماری باز دارند و هسته‌ی سوخته‌ی خرما را بر پلک او بیندایند؛ و یا از اقلیمیا (کف و دُرد ذوب فلزات) و سنگ سرمه و قلقدیس و زاج هرکدام یک جزء را بگیرند و نرم بکوبند و با عسل معجون سازند و بسوزانند و چشم را با آن سرمه بکشند و یا مدفوع موش را بگیرند و نرم بکوبند و با عسل معجون سازند [و چشم را بدان سرمه بشکند] که —اگر خدا بخواهد —این [نیز،] سودمند است.

باب پنجاه و سوم

در مداوای شپش در پلکها (اجفان)

در صورت بودن شپش (قَمْل) در پلکها، باید مداوای آن را با پاک کردن بدن با مطبوخ افتیمون و غاریقون و حَبّ ایاره و حَبّ صبر و قوقایا و غرغره‌کردن با چیزهایی که مغز را پاک می‌کنند آغاز کرد، و بیمار را از غذاهایی که فضول (مدفوع) فراوان دارند و از پیاپی خوردن انجیر بازداشت؛ او باید غذا را کاهش دهد و بهتر است غذای او از غذاهای بهینه کیموسی همچون: نان آرد بدون سبوس (خُبزنقی) و گوشت بزغاله‌ها و مرغ و کبک و چیزهای مانند اینها باشد؛ و پلک، با اندکی از مُرّ و اندکی از زراوندِ طویل که نرم کوبیده‌شده و با روغن سرشته‌شده باشند اندوده شود، و یا آن را با این اندودنی که چندوچون آن این است بیندایند:

از میویزج و زاج و رازیانه[1] و پشکل بز و نمک ذَرانی (اندرانی، اندرابی)، به‌اندازه‌ی هم را

۱- در سزگین، ۴۰۴ « ذراریح» (نوعی حشره) است.

می‌گیرند و نرم می‌کوبند و با آب شیح معجون می‌نمایند و پلک را با آن می‌اندایند که [به‌خواست خدا و اِذن او] سودمند است و خدا داناتر است.

باب پنجاه و چهارم

در مداوای وَردینه[1] (وَردینج)

امّا وَردینه؟ اگر بیمار کودک باشد، باید پلک از سطحِ درونی (داخل) شکافته شود و سپس با ذَرور سفید[2] کوچک و شیاف سرخ نرم، پس از فصد و حجامت، مداوا گردد؛ و اگر بیمار بزرگ (مُدرِک) باشد، داروی مُسهل همچون: مطبوخ را به او بنوشانند و پلک با صبر و حُضُض و شیاف مامیثا اندود شود و با آبی که بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنگوش را در آن جوشانده باشند کِماد گردد و غذای او با مزوّرات و جوجه مرغها و چیزهای مانند اینها سبک و ساده گردانده شود.

باب پنجاه و پنجم

در مداوای سُلاق

و مداوای سُلاق (سرخ و ستبرگشتن کناره‌های پلکها) را نخست باید با تهی‌ساختن بدن از خلط بوره‌ای با پخته‌شده‌ی غاریقون و حَبّ ایاره و و قوقایا و بازداشتن بیمار از غذاهای تولیدکننده‌ی خلط تند آغاز گردد و به او غذاهایی که غذادهندگی خوبی داشته باشند داده شود؛ غذاهایی همچون: گوشت بزغاله‌ها و پرنده‌هایی که به‌گونه‌ای بهینه پخته‌شده باشند و [نیز] نانِ درست‌شده با آرد بدون سبوس (خبز سمیذ)؛ و مُرداسنگ ساییده‌شده با روغن گل سرخ و با حُضُض و [نیز] شیاف مامیثا بر پلک اندوده گردند؛ و پلک با اَقاقیا (عصاره‌ی نوعی از اُمّ‌غیلان که قرض است) و گلِ سرخ و آرد جو و زعفران سرشته‌شده با آب هندبا یا آب بقلة‌الحمقاء

۱- وَردینه (وردینج): ورم شدید پرده‌های ملتحمه به حدّی که قرنیه را می‌پوشاند. (فرهنگ اغراض طبّی)

۲- بولاق، ۲۸۹، به‌جای سفید، زرد است؛ یعنی ذَرورِ زردِ کوچک است.

سابیده شود و با شیاف سرخ تند، سرمه کشیده شود.

چندوچون دارویی برای سُلاق:

عدس پوست گرفته و پیه انار تازه رسیده (طریّ) را می‌گیرند و می‌کوبند و آنها را با میپختک و اندکی از روغن بنفشه می‌سرشند و چشم را با آن مرهم می‌گذارند؛ [که به‌خواست خدا سودمند است].

باب پنجاه و ششم
در مداوای کُمْنه[1] و شَتَره[2]

امّا کُمْنَه؛ مداوای آن با فصد و نوشیدن داروی مسهل و به‌کارگیری ذَرُورِ زرد کوچک و شیافِ سرخِ نرم و سپس با ذَرور زردِ بزرگ و شیاف سرخ بزرگِ تند و به‌دنبال آن داروی باسلیقون عُزَیزی و چیزهای مانند اینهاست. و بهتر است این داروها را رفته‌رفته به‌کار گیرند تا داروی تند به‌یکباره برچشم ریخته نشود که بدان آسیب سخت برساند.

درباره‌ی شَتَره:

امّا شَتَره؛ هرگاه پدیدآمدن آن بر اثر ریشی باشد، مداوای آن - بنابر آنچه ما در جایی جز اینجا بیان می‌کنیم - با آهن (تیغ) است و اگر پدیدآمدن آن، جز از گوشتی فزونی و یا زخمی که برای پلکها پیش‌آمده است نباشد، معالجه‌ی آن با شیاف سرخ تند و شیاف سبز و باسلیقون و چیزهای مانند اینهاست.

و اگر شتره، سرشتی (طبیعی) باشد باز هم مداوای آن با آهن و با به‌کارگیری چرب کردن با موم و روغن و نرم گرداندن است.

۱- کُمْنَه: فلجی شبکیّه‌ی چشم، بیماری‌ای است که در آن ضعف قوت بینایی، تارشدن دید و تغییر طبقات چشم و... وجود دارد.

۲- شَتَرَه: کوتاهی پلک چشم، چنان‌که لبهای پلکهای چشم به هم نمی‌رسد.

باب پنجاه و هفتم

در مداوای توته[۱] و نمله[۲] و سَعفه[۳] و سِلْعة[٤]

امّا توته؟ معالجه‌ی آن با قصد قیفال یا نوشیدن داروی مسهل همچون: قرص بنفشه یا مطبوخ غاریقون است و سپس در این هنگام با شکر ساییده می‌گردد؛ که اگر از ریشه درآید [چه بهتر] وگرنه باید با آهن خراشیده شود، و ذَرور زرد و سپس شیافهای سرخ تند سبز و به‌دنبال آن مرهم باسلیقون بر آن گذاشته شود. و اگر بیماری (توته) در زیر بخش بیرونی پلک باشد، مداوای آن با مرهم زنگار است.

امّا سعفه و نمله ؟ مداوای آنها [نیز،] با فصد و نوشیدن مطبوخ و شیاف گذاشتن با شیاف طرحماطیقان و خنک گردانیدن آنها با شیاف سرخ نرم است؛ و جای آنها باید با مالیدنیهای سعفه، همچون: مُرداسنگ و عُروق [الصّباغین] (زردچوبه) و حنای مکّی و زراوند پرورده‌شده با سرکه‌ی انگوری و چیزهای مانند اینها، اندوده گردد.

امّا سِلْعَة؟ مداوای آن با تهی‌سازی بدن با مطبوخ افتیمون و غاریقونِ تقویت‌شده با اَیاره و تُربُد وبا مرهم دیاخیلون و با پرهیز از غذاهای تولیدکننده‌ی بلغم و سوداست؛ که اگر از میان رفت و از هم پراکند [که خوب است] وگرنه بهتر است که شکافته گردد و هر چه در آن است بیرون آورده شود و برجای آن ذرورِ زرد گذاشته شود؛ و اگر [سِلْعته] در درون [پلک] باشد

۱- توته: گوشت فزونی‌ای است سرخ و نرم در پلکها که به شکل توت آویخته است؛ زگیلهای گوشتی داخل یا خارجِ پلکها. (فرهنگ اغراض طبّی)

۲- نمله: جوش، بُثورات پوستی، نمله‌ی متأکّله: جوشهای خورنده. (همان)

۳- سَعفه: زخمهایی است که در سر و صورت ظاهر شود، این عارضه، کچلی، اگزما، یا پدیده‌های آماسی است. (همان)

۴- سِلْعة: زگیلها یا گره‌های گوشتی است که در گردن یا سایر اندامها پدید می‌آید. (همان)

گرچه این واژه در هر دو متنِ در دسترسِ بولاق، ۲۹۰ و سزگین، ۴۰۵ – جز یک بار در آخر باب- به صورتِ «سَلْع» است، امّا به قرینه‌ی موضوع بحث و متناسب با توته و نمله و سَعفه، باید «سِلْعة» باشد؛ زیرا «سَلْع»، عبارت است از ترک و کفیدگی پای و « سَلَعْ» هم به معنی بَرَص و پیسی است. (مترجم)

بهتر است با شیاف سرخ نرم، شیاف گذاشته شود.

باب پنجاه و هشتم

در مداوای [بیماریهای] ماق (کنج چشم از سمت بینی) و نخست دربارهٔ روان‌شدن آب از آن

امّا مداوای روان شدن (سَیلان) آب از ماق؟ -چنان‌که نشانه‌های [چیرگی] **خون** آشکار باشد- با فصد است و با نوشیدن داروی مسهل؛ و اینکه بیمار با غذاهایی که در سبکی و سنگینی] میانه باشند تغذیه شود؛ و [نیز،] با داروهای خشکانندهٔ ترینگی همچون: توتیای شسته‌شدهٔ هندی و داروی درست‌شده با شیاف ماميثا و زاج[۱] و زعفران و صمغ عربی سرشته‌شده با شراب، است.

باب پنجاه و نهم

در مداوای غدّه

امّا **غدّه**؟ عبارت است از فزون بودن **گوشت ماق**؛ و مداوای آن این است که: بدن از خلطی که بر بدن چیره است پاک گردد و مرهم زنگار بر غدّه گذاشته شود و با شیاف زنگار، شیاف گذاشته شود؛ که اگر آن گوشت فزونی از میان رفت [که خوب است] وگرنه باید با تیغ معالجه گردد و آن غدّه -بدون افزودن و کاستن در بریدن آن، بریده شود؛ و ذَرورِ زرد بر جای آن گذاشته شود و با زردهٔ تخم‌مرغ و روغنِ گل سرخ مرهم گذاشته شود؛ و اگر پس از آن تبی برای چشم پیش آید، با شیاف سفید و سپس شیاف سرخ تند و چیزهای مانند آنها شیاف گذاری شود [و خدا داناتر است].

۱- درسزگین، ۴۰۶، به‌جای شَبّ (زاج)، شِبت (شویت) است.

باب شصتم

در مداوای غَرْب[1]

و امّا غَرْب؟ باید با دارنده‌ی آن، فصد و نوشاندن داروی مسهل به‌کار برده شود و بر جای آن، حُلبه‌ی (شنبلیله‌ی) کوبیده‌شده‌ی سرشته‌شده و یا بزر کتان کوبیده‌شده‌ی سرشته‌شده بسته شود؛ و یا با کُندر و زعفرانِ سرشته‌شده با آب حُلبه، مرهم گذاشته شود.

و هنگامی که آن آماس ترکید و چرک [درون آن] بیرون ریخت، **جای** آن را، با: اَنزروت (کُحل فارسی) و صبر و دَمُ الأخوین (خون سیاوشان، صمغی مایل به بنفشی) و جُلنار و سرمه و زاج -از هرکدام‌یک جزء به‌اندازه‌ی هم و از زنگار یک چهارم جزء- پر کنید؛ و آن بدین‌گونه که: همگی نرم کوبیده می‌شوند و کنج چشم و جای ترکیده شده[2] را با آن پر می‌کنند. و اگر این بیماری چنان شود که به‌سوی ناسور شدن (زخمی که به سختی بهبود می‌یابد) برود، معالجه‌ی آن به‌گونه‌ی معالجه‌ی ناسور است.

چندوچون دارویی برای ناسورهایی که در کنج چشم (ماق) باشند:

از زرنیخ[3] زرد و سرخ و زاج و ذراریح[4] و آهک و نوشادر و زاج، هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با ادرار بچه‌ای سرشته می‌شوند و با فتیله‌ای از تکّه‌ای پارچه‌ی کتان بر آن زخم ناسور گذاشته می‌شود.

[چندوچون دارویی دیگر:

از اُشنان فارسی (غاسول، به کردی «اَسپون») دو جزء، نوره، یک جزء گرفته می‌شود و با ادرار بچه‌ای سرشته می‌گردند و بر طشتی اندوده می‌شوند و آن طشت را سه روز بر چاه

۱- غَرَب: اشک ریزی پیوسته، آماس کوچکی از نوع خراج(دُمَل) در گوشه‌ی داخلی چشم. (فرهنگ اغراض طبّی)

۲- تکرار« جای ترکیده شده » از متن عربی است.

۳- در سزگین۴۰۶ به‌جای زرنیج، کلمه‌ای به شکل « هحان » است که صورت درست آن معلوم نشد.

۴- « ذراریح » جمع زُرّاح و به نوعی حشره می‌گویند و اینجا به‌معنای نوعی داروی ساخته‌شده از این حشره است.

فاضلابی (بالوعه) دَمَر می‌گذارند، سپس آن اندوده‌شده را با آب می‌آمیزند (حل می‌کنند) و آن را به‌کار می‌برند (برناسور می‌مالند).][1]

چندوچون دارویی دیگر برای ناسور:

داروی تند «دیک بر دیک» را می‌گیرند و فتیله‌ای از پارچه‌ی کتان را که با ادرار بچه‌ای نمدارشده‌باشد با آن آغشته می‌نمایند و در زخم ناسور فرو می‌برند؛ و یا از زرد چوبه یک جزء و از نانخواه نیم جزء را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و بر ناسور می‌پاشند.

باب شصت و یکم

در مداوی عَشا (خراب شدن دید) و شَبکره (شبکوری)

و امّا عَشا[2]، و آن همان شبکوری است، معالجه‌ی آن را باید با فصدِ قیفال و داروی مسهلی همچون مطبوخی که ایاره‌ی فیقرا در آن باشد و به‌کار بردن اِماله‌ای که بتواند [چیزها را] از بالا به‌سوی خود بکشد آغاز کرد؛ و مغز را باید با غرغره و داروهای به بینی کشیدنی (سَعوطها) و عطسه کردن (عُطاس) پاک کرد، و رگ هر دو ماق را گشود. و از شام (غذای اول شب) و خوردنِ در شب و خوردن غذاهایی که بخار [گوارش] آنها به‌سوی سر می‌رود پرهیز نمود؛ و بیمار بخار جگر کباب‌شده را [با چشمهای خود] دریافت نماید؛ و آن بدین‌گونه است که: جگر بزی را بگیرند و آن را از درازا لایه لایه (شرح) کنند و تکّه‌هایی از دارفلفل (فلفل دراز) را در آن لایه‌ها فرو برند و آنها را بر آتش بگذارند و بخاری را که از آنها متصاعد می‌گردد با ظرفی شیشه‌ای گِرد آورند و بیمار آبی را که از آن بخار روان می‌گردد به چشم بکشد و آن تکّه جگرها را بخورد و این کار را سه روز پیاپی یا بیشتر انجام دهد؛ که این، در این مورد سودمند است.

۱- آنچه میان کروشه است تنها در بولاق، ۲۹۰، آمده‌است.

۲- آغاز این باب در بولاق ۲۹۱ با این عبارت شروع می‌شود: «امّا عَشا؟برمبنای آنچه از ناتوانی روح بیننده و کمی آن ذکر کرده‌ایم، نیازمند داروهایی است که روح بیننده را تقویت کند و نور آن را فراوان نماید.»

و نیز اگر چشم را با عسلی که اندکی از نوشادُر را در آن آمیخته باشند سرمه بکشد سودمند است؛ و اگر آن را با عصاره‌ی قثّاءالحمارِ (خرخیار، خیاردشتی) آمیخته با عسل سرمه بکشند برای آن سود دارد؛ و اگر چشم را با رازیانه‌ی تَر سرمه بکشند [نیز،] برای آن مفید است. و [نیز،] اگر شما زهره‌ی بُزِ نَر (تَیس) را بگیرید و آن را با آب رازیانه و عسل درآمیزید و چشم دارنده‌ی [بیماری] شبکوری را با آن سرمه بکشید، برای او سودمند خواهد بود.

باب شصت و دوم

در مداوای بیماریهای گوش و نخست درباره‌ی درد پدیدآمده از یک بدمزاجی

هرگاه از یک بدمزاجی گرمی، دردی در گوش پدیدآید، باید نگاه کرد که آیا از افزون بودن خون یا صفرا در بدن نشانه‌ای وجود دارد؟ پس اگر آنچه در بدن افزون است همان خون باشد، بیمار را از رگ قیفال (یکی از وریدهای بازو، سیاهرگ فرارُوی) فصد نمایید و به‌اندازه‌ی نیاز از او خون بیرون بریزید؛ و اگر تلخه‌ی زرد (صفرا)، آن چیزی باشد که بر بدن چیره گشته است، به دارنده‌ی چنین حالتی داروی روان‌کننده‌ی صفرا، همچون: مطبوخِ هلیله و یا لبلاب و شکر یا بنفشه و شکر و چیزهای مانند اینها را بنوشانید؛ و آب بَقلة [الحمقاء] و آبِ پوستِ گرفته شده‌ی (جُراده‌ی) کدو همراه اندکی از روغن گل سرخی [که شکر را در آن جوشانده باشند] در گوش بچکانید؛ [و نیز گاه‌گاهی اندکی از سفیده‌ی تخم‌مرغ در گوش چکانده شود و آن را با تکّه‌ای پنبه خشک نمایند؛ و اگر هر ساعت، نیم گرم از روغن گل سرخ را در گوش بچکانند و با تکّه‌ای پنبه آن را برمکند، بیمار از آن سودمند می‌گردد؛ و اگر روغن گل سرخی را که سنجابی را در آن جوشانده باشند در گوش بچکانند از آن سود می‌برند.][1]

و اگر مقداری از آب حی‌ّالعالم، همراه با اندکی سرکه‌ی انگوری [و روغن گل سرخ] در گوش چکانده شود چیز سودمندی خواهد بود.

۱- آنچه میان این کروشه است تنها در سزگین، ۴۰۷، آمده‌است.

و اینک چندوچون دارویی سودمند برای دردِ گوش پدیدآمده از گرما:

از روغن گل سرخ دو جزء و سرکه نیم جزء و آب غوره نیم[۱] جزء گرفته شده و خوب به هم زده می‌شوند و در گوش چکانده می‌گردند؛ و یا آب کدو تنبل و روغن گل سرخ و شیرِ زنی را که به دختری شیر می‌دهد در آن می‌چکانند؛ و همچنین اگر زن، شیر خود را در گوش بدوشد و اندکی بر آن درنگ نماید و سپس آن را [با چیزی] خشک کند و برای بار دوم و سوم شیر را در آن بدوشد، درد آرام می‌یابد، [و همراه با اینها] پیرامون گوش را با صندل و کافور و اندکی از آب گشنیز و کاهو و آب حی‌العالم بیندایند[۲]؛ و اگر درد گوش سخت باشد اندکی از افیون را بگیرند و با روغن گل سرخ یا روغن بنفشه بیامیزند و در گوش بچکانند، و یا اندکی از عصاره‌ی لُفاح و اندکی از روغن گل سرخ را در آن بچکانند، این، [گوش را] بی‌حس می‌کند و درد را آرام می‌نماید؛ و نباید به‌کارگیری این‌گونه از مداوا ادامه یابد؛ زیرا سنگینی گوش را به‌دنبال خود می‌آورد.

در مداوای درد گوش، اگر از بدمزاجی سردی باشد:

هرگاه از بدمزاجی سردی، دردی برای گوش پدید آید، باید نگاه کنید که: اگر نشانه‌های چیرگی بلغم و رطوبت در بدن برای شما آشکار گردد، حَبّ اَیاره و حَبّ قوقایا را به بیمار بنوشانید و او را با ایاره‌ی فیقرا همراه با سکنجبین غرغره دهید تا با این کارها مغز او پاک گردد؛ سپس برخی از روغنهای گرم همچون: ناردین یا روغن قُسْط (کوشنه) یا روغن غار (دَهْمست) یا روغن تُرب را در گوش بچکانید؛ که اینها با این بیماری سازگار و برای بهبود بخشیدن آن سودمندند، و یا آب فشرده‌ی مرزنگوش را در آن بچکانید که این آزموده شده‌است؛ و یا اندکی از کُندُر را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و با اندکی از شراب می‌آمیزند و روغن بادام تلخ یا روغن ترب را بر آن می‌چکانند و از آن را اندک‌اندک در گوش می‌چکانند؛ و تکّه‌ای پنبه را در آن می‌خیسانند و در گوش می‌گذارند؛ و یا اندکی از مُرّ را می‌گیرند و با ادرار گاو می‌آمیزند و در

۱- این نیم جزء‌ها در سزگین، ۴۰۷، یک جزء هستند.

۲- در بولاق، ۲۹۱، به‌جای اندودن، نوشیدنِ برخی از این مواد توصیه شده است.

گوش می‌چکانند.

و یا اندکی از آب تُرُب و اندکی از آب مرزنگوش را می‌گیرند و اندکی روغن زیتون نارس (زَیْتُ الأنفاق) را بر آن می‌ریزند و تا هنگامی که آب آن از میان می‌رود و تنها روغن باقی می‌ماند آن را می‌جوشانند و از آن روغن را در گوش می‌چکانند که این برای از میان بردن سردی و بادی که در گوش پیش آمده‌است سودمند است؛ و یا برگ ِتر غَرَب (بید مجنون) را می‌گیرند و آن را نرم می‌کوبند و یک عدد انار را می‌گیرند و وسط آن را گِرداگِرد بر می‌کنند و آنچه را در آن است بیرون می‌آورند و میان خالی شده‌ی آن را با گِل می‌اندایند و آن برگ تر را همراه با اندکی آب در آن می‌اندازند و آن را می‌جوشانند و [در حالی که نیم‌گرم است] در گوش می‌چکانند.

و اگر درد گوش از سردی‌ای باشد و همراه با آن ترینه‌ای از گوش بیرون بتراود، اندکی از زهره‌ی خرس یا زهره‌ی دُرنا (کُرکی، کُلنگ) را بگیرید و آن را با روغن بادام تلخ یا روغن زنبق (سوسن، سوسن آزاد) بکوبید و در گوش بچکانید؛ و یا وزن یک حَبّه (دو شعیر از یک مثقال) از فربیون را بگیرید و نرم بکوبید و با روغن گل سرخ بیامیزید و در گوش بچکانید.

باب شصت و سوم

در مداوای آماسهای گرم و سرد گوش

هرگاه آماسی گرم یا جوشی در گوش پدید آید، بهتر است رگ قیفال بیمار گشوده شود و به‌اندازه‌ی نیروی او و متناسب با آنچه اندازه‌ی بیماری و سنّ بیمار و مزاج او آن را بایسته می‌دارد از او خون بیرون ریخته شود؛ و شیاف سفیدی را آمیخته با شیر دختری نورسیده در گوش او بچکانید و دستور دهید که شیر را از پستان در گوش او بدوشند؛ که این، از آنهایی است که به‌سبب گرمی‌ای که دارد درد را آرام می‌سازد و [مادّه بیماری را] نرم می‌نماید؛ و از بیرون [نیز،] بزر قطونا و آب هندبا و آب گشنیز و آب عنب الثعلب و چیزهای مانند اینها را بر بیخ گوش او بیندایند و آن را با این مرهم، که چندوچون آن این است مرهم بگذارند:

از باقلا و جو، هرکدام یک جزء و از برگ نیلوفر و بابونه و اصل السّوسن (اصل السّوس، بیخ مهک) هرکدام دو جزء، بنفشه و ریشه‌ی خطمی هرکدام سه جزء، گرفته می‌شود و نرم کوبیده

مـی‌گردنـد و بـا آب عنب‌الثّعلب و روغـن بنفـشه و آب گـشنیز و جُـل وَزَغ (جلبـک، طُحلُـب) سرشته می‌گردنـد و گـوش را بـا آن مـرهم مـی‌گذارنـد؛ و بیمـار را بـا غـذاهایی کـه بـرای تبـداران توصیف کرده‌ایم تغذیه می‌نمایند و او را از غذاهای گـرم و دیگـر غـذاهای بخـارکننـده بـاز مـی‌دارنـد؛ و اگر به‌دنبال این [مداواها] تبی پدید آید، بر سرد گردانیدن [بدن بیمار] می‌افزایند.

و اگر آماس گوش با این چاره‌اندیـشی آرام نگیـرد بایـد بدانیـد کـه آمـاس، چـرک‌کـرده و چـرک در آن گرد آمده‌است و باید لعاب بزرِ مُرّ و لعـاب بـزرکتـان و لعـاب شـنبلیله را همـراه بـا شـیرِ زنـی که به دختری شیر مـی‌دهـد در گـوش بیمـار بچکانیـد و همـواره، تـا هنگـامی کـه چـرک از گـوش پدیدار می‌گردد[1]، هر روز چندبار این کار را انجـام دهیـد؛ و هنگـامی کـه ایـن‌گونـه مـی‌شـود آن را - برمبنای آنچه پـس از ایـن [اگـر خـدا خواسـت] یـادآور مـی‌شـویم - بـا راهکـار معالجـه‌ی چـرک (مِدّه)[2] و زخمها، معالجه کنید.

پس اگر کار به از هم پراکنـدن آمـاس بینجامـد و بدانیـد کـه هنـوز بازمانـده‌ی غلیظـی از آن بـاقی مانده‌است؛ بابونه و اکلیـل‌الملـک را بـا آب بجوشـانید و انـدکی از آب آنهـا را در حـالی کـه نـیم‌گـرم است همراه با اندکی از روغن بنفشه در گوش بچکانید.

و اگر اینها در قمقـه‌ای جوشـانده شـوند و لولـه‌ای در سـر قمقمـه گذاشـته شـود و پیرامـون لولـه، استوار گردانیده شود و سر لوله را در گوش بیمـار بگذارنـد تـا بخـار آن در گـوش بـالا رود، بیمـار از آن سودمند می‌گردد و بقایای آماس از هم مـی‌پراکنـد؛ و نبایـد آن آب بـسیار گـرم باشـد، بلکـه بایـد گرمای میانه‌ای داشته باشد.

امّـا هرگـاه آمـاس پدیدآمـده در گـوش سـرد باشـد، بایـد طبیعت بیمـار بـا مطبـوخِ غـاریقونِ نیرومندنشده با اَیاره (معجون مُلیّنِ مـسهل) و تُربُـد روان گـردد و انـدکی از اَیـاره را بـه او بنوشـانند و یا از ایاره‌ی فیقـرا (ایـاره‌ی تلـخ سـر) یـک درهـم و از تُربُـد و غـاریقون هرکـدام چهـار دانـگ و از سقمونیا نیم دانگ را بگیرند و همگی را نـرم بکوبنـد و بـا آب بِـسرشند و بـه‌گونـه‌ی حَـب درآورنـد؛

۱- در بولاق، ۲۹۲، « تا هنگامی که چرک بهبود می‌یابد» است و دنباله‌ی بحث در هر دو نسخه، متناسب با همین اختلاف، متفاوت است.

۲- مِدّه: چرکی با قوام معتدل و رنگ سفید.

که این خود یک شربت کامل است و آن را به او بنوشانند؛ و هنگامی که شما این کار را کردید و مغز بیمار پاک شد اندکی از روغن شویت یا روغن تُرُب را در گوش بچکانید و از بیرون، این آمیخته (خبیص) را که چندوچون آن این است بر گوش بسایید:

از شویت و کلم پیچ و شبدر (رَطبة) و بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنگوش و بیخ مهک [و برگ غار و نمّام، هرکدام یک جزء و از قیسوم (گیاهی با بوی لیمو ترش) و حُلبه و بزرکتان هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب مرزنگوش و روغن سوسن] و روغن نرگس یا روغن ناردین سرشته می‌شوند و گوش را با آن مرهم می‌گذارند؛ که این، آماسهای سرد را به خوبی از هم می‌پراکند.

و اگر بابونه و اکلیل‌الملک و شویت و برنجاسب و برگ غار و حندقوقی (نوعی از یونجه) و سعتر و مرزنگوش را در قمقمه‌ای خوب بجوشانند و لوله‌ای (انبوبی) را در سر قمقمه گذاشته و سر لوله را در گوش بگذارند تا بخار داروها در گوش فرو رود، این کار، در از هم پراکندن آماس سودمند است.

و اگر دانستید که آماس سفت و سخت است آن را با این معجون، مرهم بگذارید:

پیه‌ی مرغ و مرغابی را بگیرید و آب کنید و اندکی پشکل گوسفند را در حالی که نرم کوبیده شده‌باشد با آن بیامیزید و گوش را از بیرون با آن مرهم نمایید؛ [و خدا داناتر و حکیم‌تر است].

باب شصت و چهارم

در مداوای خون و چرکی [که از گوش بیرون می‌آیند]

هرگاه دیدید که از زخمها و ریشهایی که در گوش هستند خون بیرون می‌ریزد آب سماق فشرده شده، همراه با آب بقلة‌الحمقاء و آب عَصی الرّاعی را در آن بچکانید [و یا بلوطی را می‌گیرید و نرم می‌سایید و با آب بقله می‌آمیزید و در گوش می‌چکانید].

و یا آب تره‌ی بستانی (کُرات نَبطی) و پنیر مایه‌ی (اِنْفَحه‌ی[1]) خرگوش را که با سرکه‌ی

۱- اِنْفَحه: معده‌ی گوساله یا سایر حیوانات نوزاد که آنها را ذبح کرده و به صورت تازه یا خشک به کار می‌برند. (فرهنگ اغراض)

انگوری ساییده شده‌باشد در آن می‌چکانید و یا به اندازه‌ی هم صبر و کُندر[۱] را می‌گیرید و نرم می‌سایید و با آب تره می‌آمیزید و در گوش می‌چکانید.

در باره‌ی مداوای چرک سفید (مِدَّة):

امّا [برای معالجه‌ی] **چرک سفیدی** که به‌هنگام ترکیدن آماس گرم یا جوشی که در گوش است، از گوش بیرون می‌آید، باید روغن گل سرخی را که اندکی از مرّ و افیون را با آن آمیخته باشند در گوش بچکانید، و یا اندکی از اَنزروت و دمُ الاخوین و کُندر و مُرّ و شیاف مامیثا – هرکدام به‌اندازه‌ی هم را – بگیرید و آنها را نرم بکوبید و با عسل بسرشید و فتیله‌ای را با آن بیالایید و در گوش بگذارید [و یا زاج سفید یمانی (شبّ یمانی) را بگیرید و نرم بکوبید و با عسل بسرشید و [اندکی] از آن را با فتیله‌ای در گوش بگذارید.

و اگر بیرون آمدن مِدّه از گوش به درازا بکشد این دارو را که چندوچون آن این است به‌کار بگیرید:

از عسل ده درهم، سرکه‌ی انگوری هشت درهم را بگیرید و با آتش بجوشانید و کف و دُرد (رغوه‌ی) آن را بگیرید و دو درهم از زنگار خوب را بر آن بپاشید و با هم بیامیزید و [اندکی] از آن را با فتیله‌ای در گوش بگذارید که برای [مداوای] چرک سودمند است و زخمی را که در گوش باشد بهبود می‌بخشد؛ و یا [گوش را] با مرهم سرخِ درست‌شده از مُرداسنگ و عُروق (عروق الصّباغین: زرده چوبه) [مرهم بگذارید].

باب شصت و پنجم

در مداوای راه‌بندی که در گوش پدید می‌آید

امّا مداوای سُدّه‌ی (راه‌بند) پیش‌آمده در گوش و سنگینی شنوایی؟ باید نگاه کرد که: اگر از پاکیزه نبودن (وَسِخ بودن) سوراخ گوش باشد باید گوش با چیزی که گوش را با آن پاک می‌کنند از آن چرک پاک شود؛ و یا اندکی از بوره را بگیرند و نرم بسایند و با سرکه‌ی انگوری

۱– در سزگین، ۴۰۹ «کُندس» است.

بیامیزند و در گوش بچکانند و یک روز آن را به حال خود رها کنند؛ سپس گوش را پاک کنند و با آب نیم‌گرم (فاتر) بشویند؛ و اگر راه‌بند از خلطی غلیظ بلغمی باشد، باید سر را با داروهای روان‌کننده‌ی بلغم همچون: حَبِّ ایاره و حَبّ قوقایا و -اگر سنّ [بیمار] و زمان و مزاج [بیمار] و وقت، سازگار باشد- با برخی اَیاره‌ها بزرگ همچون لوغادیا، پاک نمایند.

سپس **غرغره‌کردن** با اَیاره‌ی فیقرا و سکنجبین و با آب نیم‌گرم و با خردل فارسی و پودنه‌ی کوهی و حاشا (نوعی پودنه‌ی کوهی شبیه به سعتر) و چیزهای مانند اینها را به‌کار گیرند؛ بدین‌گونه که اینها نرم کوبیده شوند و همراه با آب عسل یا آب مویز پخته شده، با آنها غرغره کنند؛ و با اندکی از کُنُدس و سیاه‌دانه (حَبّة‌السّوداء) و صبر، به عطسه درآوردن را به‌کار ببندند.

و هنگامی که مغز پاک می‌گردد آبی را که سَذاب و مرزنگوش و نَمام (سیسنبر) را در آن جوشانده باشند در گوش بچکانند و یا این گیاهها را در حالی که تَر هستند بفشرند و آب آنها را بگیرند و متناسب با نیروی بیماری و تحمّل بیمار، با گاوشیر و گُندبیدستر و فریبون درآمیزند [و در گوش بیمار، بچکانند]؛ و یا آبی را که افسنتین را در آن جوشانده باشند در گوش بچکانند.

و یا اندکی از بوره و خردل را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و با سرکه عجین می‌کنند و [برخی از آن را] با فتیله‌ای در گوش می‌گذارند؛ و یا از گُندبیدستر و خربق هرکدام یک جزء و از زعفران دو جزء[۱] را می‌گیرند و آن را نرم می‌کوبند و با سرکه، تر و نرم می‌گردانند و در گوش می‌چکانند و یا با فتیله‌ای [مقداری] از آن را در گوش می‌گذارند؛ [و یا اندکی از فلفل ساییده شده‌ای را که با روغن سوسنِ (زَنبق) خالص آمیخته شده‌باشد در گوش می‌چکانند که سودمند است.][۲]

و یا روغن ناردین یا روغن قسط[۳] (کوشته) را در آن بچکانید که این سودمند است، زیرا، آن خلط غلیظی را که در گوش است آبکی (لطیف) می‌گرداند و از هم می‌پراکند.

و اگر سنگینی گوش از **آماسی** پدید آمده‌باشد، باید آن آماس برپایه آنچه گفته‌ایم مداوا

۱- در بولاق، ۲۹۳، این‌گونه است: «از گندبیدستر و خربق به اندازه‌ی هم و از زعفران یک درهم».

۲- این فراز تنها در سزگین، ۴۱۰، آمده‌است.

۳- در سزگین،۴۱۱، «مِشک» است.

گردد؛ و اگـر آن سـنگینی از گوشـت افزونـی‌ای باشـد کـه در سـوراخ گـوش رویـیـده اسـت و یـا از زگیلی باشد و بریـدن آن شـدنی باشـد[۱] بهتـر اسـت [بـا تیـغ] بریـده شـود و یـا بنابرآنچـه در جـای دیگری جز اینجـا ذکـر مـی‌کنـیم برخـی از داروهـای خورنـده همچـون مـرهم زنگـار یـا برخـی از داروهای تند را با آن به‌کار ببرند.

چندوچون دارویی برای سنگینی گوش و کری (صَمَمْ) [از جالینوس:]

از خربق سیاه به‌اندازه‌ی یک هـسته خرمـا (وزن پـنج درمـسنگ) گرفتـه مـی‌شـود و نـرم کوبیـده می‌گردد و با عسل سرشته شده و در گوش گذاشـته مـی‌شـود کـه ایـن، هـر چیـزی را کـه در گـوش باشد از هم می‌پراکند.

و اگر سنگینی گوش ، تنها از دانـه‌ای یـا سـنگی یـا چیـزی جـز اینهـا بـوده کـه در گـوش افتـاده باشـد، بایـد میلـه‌ی بـاریکی را بگیرنـد و پنبـه‌ای را دور آن بپیچنـد و آن پنبـه را بـا مـویزک عـسلی (دِبْق) یا سقِز (ضمغِ درخت بَنه) تَر و نرم، آغشته نماینـد و بـه دورن گـوش فـرو برنـد تـا آن چیـز بـه آن میله بچسبد و بیـرون بیایـد؛ و تـا بیـرون آمـدن آن، ایـن کـار را چنـدین بـار انجـام دهنـد؛ و اگـر بیرون نیاید باید به فکر چاره‌جویی بـا بـه عطـسه درآوردن بیمـار بیفتنـد؛ بـدین‌گونـه کـه: فتیلـه‌ای از کاغذ را در بینی او فرو برند و یا برخـی از داروهـای عطـسه‌آور همچـون کُنـدُس یـا چیـز دیگـری را در بینی او فرو دمند و دهان و سوراخهای بینـی او را بیگیرنـد و ببندنـد و گـوش او را بـا تکّـه‌ای پنبـه مسدود نمایند؛ که [با این کار] باد در سر او به جنبش درمـی‌آیـد و بـا نیـرو، بیـرون مـی‌آیـد و هرچـه را که در گوش باشد – به‌خواست خدا – بیرون می‌پراند.

و اگر انـدکی از آب در گـوش فـرو رود، بایـد بـه دارنـده‌ی چنـین حـالتی دسـتور داده شـود کـه روی یـک پـای آن سِـمتی (سـمت آن گوشـی) کـه بیمـار اسـت (کـه آب در آن فـرو رفتـه اسـت)، جست‌وخیز کند و سرش را بـه آن سـمت خـم نمایـد و کـف دسـتش را بـر آن گـوش بگـذارد و آن را خوب بجنباند که بی‌گمان آب روان می‌گردد و بیرون مـی‌آیـد؛ و اگـر بـر سـمت آن گـوش بخوابـد و سرش را خوب بر بالش بجنبانـد آن آب را از گـوش بیـرون مـی‌رانـد و اگـر آب بیـرون نیایـد، آن

۱– بولاق، ۲۹۳، به‌جای «اَمکن قطعه»، «آلمت قطع بالحدید» است؛ که معنی مناسب با بحث برای «آلمت» در اینجا یافت نشد.

را با این راهکار معالجه نماید که:

یک تکّه نی باریک بَردی (گیاهی از تیره‌ی جگنها) به درازای یک وجب و اندکی بیشتر از آن را بگیرند و بر یک سَرِ نِی، تا یک سوم طول آن پنبه‌ای را بپیچند و آن را با روغن زیتون نمدار نمایند و آن سری را که چیزی بر آن نیست در گوش فرو برند و آن سری را که پنبه بر آن است آتش بزنند؛ که آتش، همین که در نی کارگر بیفتد آب را از گوش به‌سوی خود می‌کشد؛ پس مدتی آن آتش را به حال خود بگذارند تا هنگامی که ببینند که بیمار دیگر در برابر گرمای آن تاب نمی‌آورد، در این هنگام نی را از گوش بیرون بیاورند؛ که این، هیچ آبی را در گوش باقی نمی‌گذارد؛ سپس گوش را با تکّه‌ای پنبه خشک نمایند و روغن گل سرخ را در آن بچکانند؛ و گاهی با گذاشتن لوله‌ای در گوش و مکیدن آن، آب را از گوش بیرون می‌آورند زیرا با این کار آب به‌سوی دهان مکنده کشیده‌شده و از گوش بیرون می‌آید.

امّا هرگاه برخی از حشرات آزاردهنده (هوام) در گوش فرو رود و یا کرمهایی در گوش به وجود آیند، باید اندکی از آب شیحِ (دَرمنه) فشرده‌شده یا آب پودنه‌ی رودخانه‌ای را در آن بچکانند؛ و اگر اندکی از قطران را در گوش بچکانند، این، کرم و همه‌ی حشراتی را که در گوش فرو رفته باشند می‌کُشد؛ و یا آب افسنتین پخته‌شده و یا آب برگ هُلو و یا آب کَبَر (خاورک، گیاهی خاردار پر شاخ) را در آن بچکانند؛ که همه اینها کرم و حشرات را می‌کشند. و اگر اندکی از زهره‌ی گاو را بگیرید و با سرکه بیامیزید و از آن را در گوش بچکانید سودمند خواهد بود و کرم را می‌کشد.

چندوچون دارویی دیگر که در این زمینه سودمند است:

از کبریت و بوره و عصاره‌ی شیح به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و آنها را نرم می‌کوبند و با سرکه و آب برگ تُرب می‌سرشند و می‌آمیزند و در گوش می‌چکانند که برای از میان بردن کرم و حشرات سودمند است؛ و عصاره‌ی قِثّاءالحمار (خیار دشتی) نیز برای اینها سودمند است؛ و خدا داناتر است.

باب شصت و ششم

درمداوای طنین (وِزوِز) و دَوی (آواز) در گوش

امّا هرگاه وِزوِز و آوازی در گوش پیش آید باید اندکی از روغن[۱] سوسن یا روغن ناردین یا روغن قُسط همراه با اندکی از عصارەی برگ غَرَب (بید مجنون) را در گوش بچکانند و یا ازخربق سیاه و گندبیدستر هرکدام وزن یک‌دانگ و زعفران نیم درهم[۲]، گرفته شود و نرم کوبیده گردند و با سرکەی انگوری آمیخته شده و در گوش چکانده شود؛ [و روغن تُرب هر گاه با آب سذاب به‌هم‌زده شود و در گوش چکانده گردد، برای اینها سودمند است.]

و یا اگر زوفا و حَبُّ الغار[۳] و برگ صنوبر را بگیرند و با آب بجوشانند و در گوش بریزند برای اینها خوب است.

[**چندوچون دارویی که برای وزوز و سنگینی گوش سودمند است:**

از کُندُس یک درهم، زعفران چهار دانگ، خربق سفید و بوره هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و با شراب سرشته می‌شوند و به گونەی قرص درآورده می‌گردند و به‌هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند؛ و اگر از این حَبها با سرکەی انگوری آمیخته شوند و در گوش چکانده گردند، سودمند است.

چندوچون دارویی دیگر:

از مِیعَەی سایله یک جزء و از روغن خیری سه جزء گرفته شود و جوشانده گردند و سرد شود و در ظرفی شیشه‌ای نگه‌داری شده و به‌هنگام نیاز در گوش چکانده شود.][۴]

پس اگر این داروها نتیجه‌بخش باشند [که خوب است؛] و اگرنه باید بدانید که وزوز گوش جز از خلط غلیظی که در میان پرده‌های مغز، بند آمده‌است نیست؛ و باید به بیمار چیزهایی

۱– در سزگین، ۴۱۲، به‌جای روغنها، « عصاره » است.

۲ – در سزگین، همان، به‌جای نیم درهم « دو دانگ » است.

۳– در بولاق، ۲۹۴، « مزوفا و حَبّ الغاریقون صنوبری» است که درست به‌نظر نمی‌رسد.

۴– میان کروشه تنها در بولاق، ۲۹۴، آمده‌است.

همچون حَبّ ایاره و حَبّ قوقایا و حَبّ صبر و چیزهای مانند اینها داده شود تا مغز او پاک گردد؛ و نیز این دارو را که چندوچون آن این است به او بدهند:

از تُربُد دو درهم، پیه حنظل یک درهم، هلیله‌ی کابلی نیم درهم، کتیرا دو دانگ [انزروت یک دانگ] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حَب درآورده می‌گردند؛ هر شربت از آن یک درهم است.

و هنگامی که بدن بیمار پاک گشت سَعوط گرم‌کننده‌ی لطیف‌کننده همچون: سَعوط به‌هم‌آمیخته از: گندبیدستر و گاوشیر و شونیز و چیزهای مانند اینها را از آنهایی که در باب «لَقْوه» یادآور شده‌ایم با او به‌کار ببرید؛ و نیز، به عطسه درآوردن با کُندُش و اَیاره -اگر اندکی از آنها را در بینی او بدمند- به‌کار برده شود [که به‌خواست خدا سودمند خواهند بود].

باب شصت و هفتم

در مداوای طَرَش (کری)

امّا مداوای کری (طَرَش) و ناشنوایی (صَمَمَ) که به‌سبب بلغم لزجی که در مغز و پرده‌های آن تراوش می‌یابد و یا بر عصب شنوایی می‌ریزد، پدید آمده باشد، با [به‌کارگیری چاره‌اندیشی پاره‌کننده و لطیف‌کننده] و نوشیدن اَیاره‌ها و به‌کارگیری غَرغَره و به‌بینی‌کشیدن چیزهایی است که به‌تازگی به‌هنگام یادآوری مداوای راه‌بندی که در گوش پدید آمده باشد ذکر کرده‌ام و با پرهیز از غذاهای تولیدکننده‌ی بلغم است.

و اینک چندوچون دارویی برای کری:

خردل را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و با انجیر خشک می‌آمیزند و به‌گونه‌ی فتیله‌ای در می‌آورند و در گوش می‌گذارند.

و اگر کری -به همان‌گونه که در بیماریهای سخت و تبهای صفرایی روی می‌دهد- به‌سبب تلخه‌ای (صفرا یا سودایی) باشد که به‌سوی مغز بالا می‌رود، مداوای آن با این است که: بیمار را با داروهایی که صفرا را بیرون می‌ریزند، روان گردانند، که چه بسا طبیعت [نیز،] به خودی‌خود اندکی از صفرا را از خود دور براند.

امّا کری‌ای که به‌سبب دریده شدن یا از کار افتادن عصب و از سوی خود مغز و عصب پدید آمده‌باشد و یا به‌سبب ناتوانی نیروی شنوایی و یا از سوی خود سرشت [انسان] باشد، نه دارویی دارد و نه بهبود می‌یابد[این را به خاطر بسپار].

باب شصت و هشتم

در مداوای بیماریهای که در بینی پدید می‌آیند [و مداوای دردهای آن]

در مداوای بیماریهایی که در بینی پدید می‌آیند باید نگاه کنید که: اگر دیدید که مزاج سوراخهای بینی گرم‌شده و در آنها سرخی و سوزشی پدید آمده‌است، دارنده‌ی چنین حالتی باید روغن گل سرخ به‌هم‌زده‌شده با آب حی‌ّالعالم و یا، روغن نیلوفر همراه با اندکی گلاب را با بینی برمکد (استنشاق نماید) و از بیرون تکّه‌ای پارچه‌ی نمدارشده با صندل و گلاب را بر آن بگذارد.

و اگر گرمی به سوی یکی از دو دیواره‌ی دو بطن بینی کشیده شده باشد [بیمار،] باید روغنِ نیلوفر استخراج‌شده از روغن تخمه‌ی کدو و روغن گل سرخ همراه با گلاب را به بینی بکشد؛ و صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و برگ خشخاش و چیزهای مانند اینها را ببوید.

پس اگر برای این جاها، آماسی گرم پیش آید و یا جوشهایی از بینی بیرون بزنند، باید رگ قیفال بیمار را بگشایند و یا او را حجامت نمایند و به‌اندازه‌ی نیاز از او خون بیرون بریزند و او را با غذاهای سردکننده همچون: آرد بوداده و نرمِ جو (سَویق) و شکر و سرکه و روغن زیتون و آب انار و سیب و آلو [و توت] تغذیه نمایند؛ و بینی و پیشانی او با صندل سرخ و سفید (صندلین) و شیاف مامیثا [و ماش] و حُضُض و گلاب و آب بقلة‌الحمقاء و آب حی‌ّالعالم، مرهم گردد، و برخی از این آبها را همراه با روغن گل سرخ در بینی او بچکانند و او را با چاره‌اندیشی‌ای سردکننده‌ی خاموش‌کننده چاره‌جویی کنند. [و هرگاه زخمهایی در دو سوراخ بینی پدید آیند رگ قیفال بیمار گشوده شود و با چاره‌اندیشی سردکننده‌ای چاره‌اندیشی گردد.]

و اگر آن زخمها، تر باشند آنها را با این دارو که چندوچون (صفت) آن این است معالجه نمایند:

از سفیداب و کف و دُرد و جِرم (خُبثِ) نقره و مُرداسنگ و سربِ سوخته به‌اندازه‌ی هم گرفته شود و نرم کوبیده گردند و با روغن گل سرخ در هاون ساییده شده و با فتیله‌ای در بینی گذاشته شود؛ و اگر زخمها خشک باشند، [از موم پالوده و روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند] و موم را با آن روغنها آب می‌کنند و اندکی از مغز دانه‌ی بِه و اندکی از کتیرا را بر آنها می‌افزایند و خوب به‌هم می‌زنند و آن را با فتیله‌ای در بینی می‌گذارند و یا داخل بینی را با آن می‌اندایند.

و اگر در بینی زخمهای گندیده‌ای (عَفِن) باشد، بهتر است از خربق سفید و حُرْف (حَبّ‌الرشاد، بزر تره‌تیزه‌ک) به‌اندازه‌ی هم را بگیرند و نرم بکوبند و آن را در بینی بدمند و یا سوراخهای بینی را با سرکه‌ی انگوری‌ای که مُرّ ساییده‌شده‌ای در آن باشد بشویند که این به‌خواست خدا [و اگر خدا بخواهد] سودمند است.

باب شصت و نهم

در معالجه‌ی گوشت فزونیی که در بینی باشد

امّا گوشت فزونیی (زائدی) که در بینی باشد؟ اگر سفت و سخت (صُلب) باشد به معالجه‌ی آن نپردازید؛ زیرا چنین گوشتی از جنس سرطان است؛ و اگر نرم باشد آن را مداوا کنید که این، بهبود یافتنی است؛ و معالجه‌ی آن با این است که: رگ قیفال دارنده‌ی آن را بگشایید یا او را حجامت نمایید و اندکی از حَبّ ایاره را به او بنوشانید و فتیله‌ای از مرهم زنگار را در بینی او فرو کنید و یا از چوبک گازران (قصّاران) و از مرّ (صمغ درخت مرّ) به‌اندازه‌ی هم را بگیرید و آنها را نرم بکوبید و فتیله‌ای از تکّه‌ای پارچه‌ی کتان را فراهم آورید و در سرکه‌ای انگوری بخیسانید و آن را با این دارو آغشته سازید و در بینی بیمار بگذارید و یا ریزه‌های مس به‌هنگام کوبیدن (توبال) را بگیرید و نرم بکوبید و آن را با شراب، نمدار نمایید و داخل بینی را با آن بیندایید.

و یا از زاج و قلقدیس (زاج سرخ) و قَلْیْ (قَلیا، زاج سیاه) و قَرظ (بُزغُند، ثمر نوعی از اُمّ غیلان)، هرکدام چهار درهم و از قلقطار (نوعی زاج) سه درهم، شَبّ یمانی (زاج سفید) و عَفص (بلوط) و ریزه‌ی مَس و زراوندِ گِرد هرکدام ، دو درهم و نیم، کُندُر ذَکَر (لُبان ذَکَر) چهار دانگ،

سرکه، صد درهم گرفته می‌شود و همگی در دیگی مسی تا هنگامی که در ایستایی (قَوام) به‌گونه‌ی عسل درآیند جوشانده می‌شوند و با فتیله‌ای به‌کار گرفته می‌گردند (داخل بینی را با آن می‌اندایند).

و یا از ریزه‌های[1] مس و قلقدیس و قَلْی هرکدام یک جزء و از زرنیخ سرخ و زنگار هرکدام نیم جزء و از خربق سیاه یک چهارم جزء گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و فتیله‌ای از تکّه‌ای پارچه‌ی کتان را می‌گیرند و با شراب نمدار می‌گردانند و با این داروها آغشته می‌نمایند و آن را در بینی فرو می‌برند [و بینی را با آن می‌اندایند]؛ که اگر نتیجه‌بخش باشد [که خوب است] وگرنه، آن را با داروهای تند همچون: هِلیون[2] (مارچوبه) و دیگ بر دیگ معالجه کنند که اگر نتیجه‌بخش باشد [چه بهتر؟] وگرنه آن را بر پایه آنچه -به‌خواست خدا- بیان خواهیم کرد با آهن معالجه نمایند.

باب هفتادم

در مداوای بدبویی بینی

امّا برای مداوای بدبویی بینی؟ دارنده‌ی چنین بیماری باید با سکنجبین و اَیاره‌ی فیقرا و کاه و نخاله‌ی (رَغوة) خردل غرغره کند و پس از آن با شرابی که سُنبل و قرنفل و پودنه را در آن جوشانده باشند غرغره نماید؛ و یک دانگ از پودنه را که نرم کوبیده باشند در بینی او بدمند و آب پودنه را به بینی بکشد.

چندوچون دارویی که برای این حالت سودمند است:

از مُرِّ صافی و حماما و اَقاقیا به‌اندازه‌ی هم را بگیرند و نرم بکوبند و با عسلی پالوده بسرشند و اندکی از آن را در کنار بینی بچسنانند و بیمار روزهای روز (ایاماً کثیرة) آن را ببوید؛ و یا اندکی از مُرّ را بگیرد و با آب پودنه بیامیزد و آن را به بینی بکشد؛ و یا از حماما (نوعی از گیاه هِل) و

۱- در بولاق، ۲۹۶، قشور است که درست به‌نظر نرسید.

۲- در سزگین ۴۱۴، کلمه‌ای است بی نقطه همچون قلیقیون.

گل سرخ خشک هرکدام یک جزء به‌اندازه‌ی هم را بگیرند و بکوبند و ببیزند و با روغن بان عجین نمایند و میانِ بینی را با آن بیندایند؛ و یا دارندگان این بیماری ادار شتر را به بینی بکشند که این، تجربه‌شده‌است [و به‌خواست خدای تعالی سودمند است].

باب هفتاد و یکم

در مداوای خون‌ریزی بینی (رُعاف)

امّا خون‌ریزی بینی (رُعاف: خون دماغ)؟ اگر به‌سبب **بحران** باشد، به پایان دادن به آن مپردازید؛ و اگر از چیزی جز آن باشد، استنشاق کردن با آب سرد آمیخته با سرکه و ریختن آب سرد بر سر و چهره و بستن دست و پا شاید به آن پایان دهد؛ و اگر بیش از اندازه باشد و بند نیاید، باید از صبر وزن یک درهم و از کُندُر دو درهم را بگیرند و نرم بکوبند و فتیله‌ای از تکّه‌ای پارچه‌ی کتان را که در سرکه خیسانیده شده‌باشد با آن آغشته گردانند و در بینی بگذارند و یا تکّه‌ای پارچه‌ی کتان را در مرکّب (حِبر، جوهر نوشتن) بخیسانند و در بینی بگذارند.

و یا عصاره‌ی خرمای نارس (بَلْح) و عصاره‌ی کُراث (تره) را بگیرند و هر دو را با هم و یا یکی از آنها را به‌تنهایی به بینی بکشند؛ و یا سرگین خر را در حالی که گرم است بفشارند و در بینی بچکانند و یا چیزی از قِثّاء الحمار در بینی چکانده شود؛ و اگر اندکی از کافور را در بینی بشکنند (فتق نمایند) سودمند است و برای بندآوردن خون دماغ بهتر است.

و اگر از کاغذ سوخته و گوش ماهی (صدف) سوخته به‌اندازه‌ی هم و نیم جزء از قلقطار را بگیرند و نرم بکوبند و در بینی بدمند و یا از زاج مصری و کُندر ذَکر و بلوط سوخته‌ی خاموش‌شده با سرکه‌ی انگوری و قلقطار را به‌اندازه‌ی هم بگیرند و نرم بکوبند و در بینی بدمند و یا فتیله‌ای از تکّه‌ای پارچه‌ی کتان را که در آب خرمای نارس یا سرکه‌ی انگوری خیسانیده شده‌باشد به این مواد آغشته نمایند و در بینی بگذارند و یا از آرد کُندُر و دَمُ‌الأخوین و اَنزروت و صبر و مُرّ صافی به‌اندازه‌ی هم را بگیرند و نرم بکوبند و با پارچه‌ای حریر ببیزند و آن فتیله را با آن آغشته کنند و در بینی فرو برند؛ و یا از کاغذ سوخته [و پوست سوخته تخم‌مرغ و شاخ سوخته‌ی گوزن] و اقاقیا و پوست انار ترش و زاج سفید یمنی (شبّ یمانی) را به‌اندازه‌ی هم بگیرند و همگی را نرم بکوبند و با آب خرمای نارس بیامیزند و فتیله‌ای از تکّه‌ای پاری کتان را

در آن فرو برند و در بینی بگذارند.

و یـا انـدکی از حُـضُض را مـی‌گیرنـد و نـرم مـی‌کوبنـد و در کیـسه‌ی کتـان مـی‌ریزنـد و آن را می‌سوزانند و خاکستر آن را می‌گیرند و در بینی فرو می‌دمنـد؛ کـه اگـر اینهـا نتیجـه دادنـد [کـه خـوب است]، وگرنه باید آب سرد[1] بسیار سرد را بـر سـر بریزنـد (نطـول کننـد) و سـر و پیـشانی را بـا ایـن مرهم که چندوچون آن این است مرهم بگذارند:

از بلوط سبز و پوسته‌های انار و گُـل سـرخ خـشک، هرکـدام یـک جـزء، عـدس پوسـت گرفتـه دو جزء، حُضُض (پیـل زَهـره) بـه‌انـدازه‌ی همـه گرفتـه مـی‌شـود و بـا آب مـورد و گـلاب سرشـته می‌گردند و پیشانی و میانه‌ی سر (یافوخ) را با آن مـرهم مـی‌گذارنـد، و یـا آن را بـا تکّـه‌ای پارچـه‌ی کتان که با گلاب و سرکه‌ی انگوری سـردشـده بـا بـرف، نمـدار شـده‌باشـد مـرهم مـی‌نهنـد [و یـا بـا لوبیایی که با سرکه پخته شده‌باشد مرهم می‌گذارند]؛ که اگـر خـون‌ریـزی بینـی بنـد بیایـد [کـه خـوب اسـت] وگرنـه بایـد ابزارهـای حجامـت را در پـایین دامنـه‌ی دنـده‌هـای آن سـمتی [از بینـی] کـه خون‌ریزی دارد بگذارند؛ و یا بیضه‌ها را به سختی با چیزی بپیچنـد، کـه خـون بنـد مـی‌آیـد؛ و هرگـاه خون‌ریزی از هر دو سمت بینی باشد، باید گذاشـتن ابـزار حجامـت از سـمت کبـد و از سـمت سـپرز باشد.

چندوچون دارویی که پیشانی و میانه سر را با آن مرهم می‌گذارند:

از گِل ارمنی و عصاره‌ی شِنگ و آرد عدس و گلنار (جلنـار، گـل انـار نـر) هرکـدام یـک جـزء و از کافور و افیون هرکدام یک چهـارم جـزء گرفتـه مـی‌شـود و همگـی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و بـا سرکه‌ی انگوری (خلّ خمر) سرشته مـی‌شـوند و سـر را بـا آن مـرهم مـی‌گذارنـد [کـه بـه‌خواسـت خدا سودمند است] و یا بـرگ بیدمـشک و بـرگ مُـو و عَوسَـج (ام غـیلان، خـاربن) و بـرگ تـازه‌ی گل سرخ را می‌گیرند و آنها را نـرم مـی‌کوبنـد و بـا آرد جـو سرشـته مـی‌نماینـد و پیـشانی و میانـه‌ی سر را با آن مرهم می‌گذارند.

دارویی دیگر:

اگر از تار عنکبوت و زاج مصری و قلقطار به‌اندازه‌ی هـم گرفتـه شـود و نـرم کوبیـده گردنـد و بـا

۱- در سزگین، ۴۱۵، به‌جای آب سرد «گلاب سرد» است.

سرکه‌ی انگوری سرشته شوند و فتیله‌ای از تکّه‌ای پارچه‌ی کتان را با آن بیندایند و در بینی بگذارند بیمار، از آن سودمند می‌گردد.

و اگر نیروی بدن بیمار پرتوان باشد، رگ قیفال را فصد نمایند که فصد، با جذب کردن خون به سمت پایین، خون‌ریزی بینی را بند می‌آورد؛ و حجامت کردن چاله‌ی پس گردن (نَقرة) نیز برای این، خوب است؛ زیرا مادّه‌ی بیماری را به پایان پشت سر می‌کشاند.

و باید همراه با به‌کارگیری این داروها و معالجات، دارنده‌ی چنین حالتی با چاره‌اندیشیهای غلیظ‌کننده‌ی خون که منظورم غذاهای غلیظ‌کننده‌ای همچون: حلواهای درست‌شده از آرد و نشاسته و برنج درست‌شده با شیر تازه دوشیده‌شده (شیر برنج) و تخم‌مرغ نیم‌پز (نیمبرشت) است، چاره‌اندیشی گردد.

و هر کسی از تندرستان که خون‌ریزی بینی برای او فراوان پیش می‌آید، باید با آن غذاهایی که یادآور شدیم و با پنیر تازه و نخستین شیر جوشیده‌ی حیوان تازه زاییده (لِبأ، به کُردی« فِرو») و گوشت برّه‌های شیرخوار و هریسه‌ها (حلیمها) و گوشت بچه خوکها و گندم درست‌شده با شیر تغذیه گردد.

باب هفتاد و دوم

در مداوای خَشم و آن نابویای است

برای مداوای نداشتن بویایی باید نگاه کرد که: اگر روی دادن آن تنها از راه‌بندی پدیدآمده در سوراخهای بینی به‌سبب گوشتی روییده در آنها باشد، باید آن گوشت با راهکاری که در معالجه‌ی آن ذکر کرده‌ایم معالجه کرد؛ و اگر این نابویای تنها از خلط غلیظی باشد که در آن بطن از مغز که جای حس بویایی است گِرد آمده‌باشد، باید نخست بدن و به ویژه مغز را از این خلط با حَبهایی همچون حَبّ اَیاره و حَبّ قوقایا و دیگر حبهای مانند اینها که توانایی پاک کردن مغز از این خلط را دارند پاک کرد و سپس داروهایی را که در پاک کردن سوراخهای بینی سودمند به‌کار گرفت.

و اگر نابویایی جز از خلطهایی که در سوراخهای استخوانهای پالونه مانند، ته‌نشین شده‌اند نباشد، داروهای لطیف‌کننده (آب‌کننده) و بُرّنده‌ای مانند آن داروهایی را که در زکام و آبریزشها

به‌کار می‌گیرند به‌کار ببرند؛ جز اینکه داروهایی را که در این مورد به‌کار می‌گیرند باید - برپایه‌ی آنچه ما توصیف می‌کنیم - نیرومندتر از آنها باشند؛ و اینک **چندوچون دارویی** که در این باب سودمند است:

از سیاه‌دانه (شونیز، به کردی: سیاوله) و ادرار شتر [به اندازه‌ی هم] را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و در بینی می‌دمند؛ و یا اندکی از آن را با آب چغندر یا آب مرزنگوش یا آب پودنه می‌آمیزند و بیمار آن را به بینی می‌کشد.

و این چندوچون بَخوری است که برای این ناهنجاری سودمند است:

از سیاه‌دانه و زرنیخ سرخ به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و در کوزه‌ای سفالی دهانه تنگ می‌ریزند و از ادار شترهای عربی بیشتر از اندازه‌ای که آنها را در زیر خود فرو پوشد بر آن می‌ریزند و آن را در برابر آفتاب می‌گذارند و هر روز کوزه را دو یا سه بار تکان می‌دهند و هنگامی که ادار نشف می‌گردد (با هوا برمکیده و خشک می‌گردد) دوباره ادرار را بر آن می‌ریزند و هر روز آن را تکان می‌دهند و این کار را چندین روز انجام می‌دهند و هر بار که ادرار برمکیده می‌شود تا سه بار ادرار را بر آن بر می‌گردانند (بر آن می‌ریزند)؛ و هنگامی که [باز] برمکیده و خشک می‌گردد، پاره‌ای از آن را می‌گیرند و بر اخگر می‌گذارند و قیفی آهنی را بر آن وارون می‌کنند و لوله‌ی قیف را در بینی بیمار فرو می‌برند تا بخار آن دارو به‌سوی بینی و به‌سوی دو اندام بویایی، بالا رود و تا سه روز هر روز دو بار صبحگاهان و شامگاهان این کار را انجام می‌دهند و به‌دنبال این بخور، بیمار، روغن گل سرخ یا روغن بنفشه را با بینی برمی‌مکند تا تند وتیزی دارو با آن آرام پذیرد.

باب هفتاد و سوم

در مداوای زکام[1] [و سببهای آن]

امّا زکام؛ دارنده‌ی آن -اگر سنّ و مزاج و نیروی بدن و وقت حاضر سازگار باشند- نخست باید فصد شود و با غذاهای سبک و ساده تغذیه گردد و آش آشامیدنی درشت‌شده از سپوس و شکر و روغن بادام به او داده شود و [بیمار] از غذایش بکاهد و از نوشیدن شراب دست بکشد و از خوردنیهایی همچون: گردو و پنیرِ کهنه و شیر و تره‌تیزک و چیزهای مانند اینها که بخارشان به‌سوی مغز می‌رود بپرهیزد، و باید در روزهای نخست و دوم و سوم با گلاب غرغره کند و از برهنه کردن سر دوری نماید و در پوشاندن آن بکوشد؛ و بر پهلو بخوابد و بر پشت نخوابد تا مادّه‌ی بیماری به‌سوی سینه سرازیر نشود؛ و تا هنگامی که مادّه‌ی بیماری نرم می‌گردد و به سمت سوراخهای بینی پایین می‌آید و تنها چیز ستبر و سنگینی از آن باقی می‌ماند با این چاره‌اندیشی چاره‌جوی شود، و هنگامی که این‌گونه شد به گرمابه برود و آب گرم را بر جلوِ سر خود بریزد و بخار آبی را که بابونه و اکلیل‌الملک و بنفشه‌ی خشک را در آن جوشانده باشند برمکد؛ تا مادّه‌ی زکام از هم بپراکند و به بیرون روان گردد.

و نباید بیمار پیش از نرم گشتن مادّه‌ی بیماری به گرمابه برود، و اگر آنچه از سوراخهای بینی بیرون می‌آید فراوان و آبکی (رقیق) باشد، اندکی از سیاه‌دانه و انیسون و لُبان (کُندُر) را بگیرد و در تکّه‌ای پارچه‌ی کتان بگذارد و هرازگاهی آن را [و گلاب] را ببوید که این، آن آبریزش را بند می‌آورد؛ و یا اندکی از عُودِ نارس (نَیّ) و کافور را بگیرد و بر اخگر بگذارد و دود آنها را استنشاق نماید و یا با مقداری از سندروس (صمغی همچون کَهرُبا امّا بدبو) بخور نماید.

و اگر سنگی را با آتش گرم کنند و سرکه‌ای را بر آن بپاشند و بیمار بخار آن را استنشاق نماید، آن آبریزش را غلیظ می‌گرداند و بند می‌آورد؛ و همچنین اگر سپوس گندم و جو را در سرکه بخیسانند و آن را بر اخگر یا سنگی داغ بریزند [و با آن بخور نمایند] در بندآوردن مادّه‌ی بیماری کاراتر است.

۱- سرماخوردگی و آبریزش بینی که به سبب استنشاق گرد و غبار و هوای آلوده به میکربِ کوریزا، تولید می‌شود.(عمید)

باب هفتاد و چهارم

در مداوای بیماریهای زبان

و در مداوای بیماریهای زبان باید نگاه کنید که: اگر برای زبان سنگینی‌ای در سخن گفتن یا دشواری‌ای در جنبیدن پیش آید [باز] باید نگاه کرد که: اگر آن آفت همچون ناهنجاریهایی که در بیماری سرسام پیش می‌آیند به‌سبب **آماس مغز** باشد، بهبود یافتن آن با معالجه‌ی آن بیماری مغزی و مداوای آن به‌گونه‌ای بایسته و رسیدگی به زبان با ساییدن و اندودن آن با **لعابها** و روغنهای نرم‌کننده و چیزهای مانند اینها برپایه‌ی راهکاری است که ما بیان کرده‌ایم.

و اگر آسیب به‌سبب زدن یا افتادن چیزی [بر بیمار] باشد به‌گونه‌ای که آن **عصبی** که به‌سوی زبان می‌آید پاره یا بریده شده‌باشد، بهبود یافتن آن دشوار و یا کم‌تر پیش می‌آید که بهبود یابد.

و اگر سنگینی زبان تنها به‌سبب درهم‌کشیده‌شدن (تشنّج) آن عصب باشد، باید دید که: آیا آن تشنّج به‌سبب خشکی و یا از پُرینگی (اِمتلاء) و ترینگی است؟ که اگر به‌سبب خشکی باشد آن هم نیز، به‌کندی بهبود می‌یابد و معالجه‌ی آن با این است که: بیمار با شیرِ زنی که به **دختر** بچه‌ای شیر می‌دهد و با روغن بنفشه یا روغن بادام یا روغن تخمه‌ی کدو غرغره نماید و **پسِ گردنِ** او با مرهمهای ترکننده‌ای همچون قیروطی درست‌شده از روغن بنفشه و موم سفید یا روغن نیلوفرِ استخراج‌شده از روغن تخمه‌ی کدو مرهم گردد و یا آن را با پیه مرغابی و مرغ و دنبه‌ی گوسفند و پیهِ نمک نزده‌ی خوک مرهم بگذارند.

و اگر این پیه‌ها با پاره‌ای از روغن بنفشه ذوب شوند و با مقداری از بنفشه و نیلوفر -که نرم کوبیده‌شده و با تکّه‌ای پارچه‌ی حریر بیخته شده‌باشند- و **لعاب** بزر کتان و **لعاب** دانه‌ی بِه، آمیخته گردند [و پسِ گردن را با آن مرهم بگذارند] سودمند است.

و [نیز،] آب نیم‌گرمی را که بنفشه و نیلوفر و جوِ کوبیده‌شده را در آن جوشانده باشند بر پسینگاه سر بریزند و به دارنده‌ی این بیماری آب جو و شیر خر یا شیر بز را بنوشانند؛ و او را وادارند که با شیر خر و روغن بنفشه و چیزهای مانند اینها -از آنهایی که در جای دیگری جز اینجا آنها را برای **معالجه‌ی** تشنّج یادآوری نموده‌ام- غرغره نماید[1].

۱- عبارات هر دو متن: بولاق، ۲۹۹ و سزگین، ۴۰۱ در اینجا، ناقص و ناگویا هستند و ترجمه، استنباطی انجام شده‌است.

و اگر سنگینی زبان از تشنّج پدیدآمده از پرینگی یا از سست گشتنِ عصب باشد و این پرینگی و سست گشتن عصب از ترینگیِ بلغمی غلیظی باشد که بر عصب فرو ریخته و یا بر مغز و یا بر آن جزء از آن که عصب زبان از آن روییده است چیره گشته باشد، و این (چیرگی ترینگی بلغم بر مغز یا بر جزئی از آن)، درست همانند آن حالتی باشد که در فالج و دیگر بیماریهای بلغمی رخ می‌دهد، مداوای آن نخست باید با تهی‌سازی آن خلط بلغمی و با پاک کردن بدن از آن، با حَبّ اَیاره و حَبّ قوقایا و دیگر داروهای پاک‌کننده‌ی بلغم جز اینها، آغاز گردد؛ یعنی با داروهایی که در مداوای فالج و مداوای تشنّج پدیدآمده از پرینگی، آنها را توصیف کرده‌ام؛ و به او دستور داده شود که از غذاهای تولیدکننده‌ی بلغم بپرهیزد، و او را از چاره‌اندیشیهای سردکننده‌یِ ترکننده دور بدارند و با چاره‌اندیشی گرم‌کننده‌ی خشک‌کننده چاره‌جویی نمایند.

و هنگامی که بدن بیمار پاک گشت و با این چاره‌اندیشی چاره‌جویی گردید، غرغره‌کردن با داروهایی همچون: اَیاره‌ی فیقرا و عاقرقرحا و مویزج همراه با [آب عسل] و سکنجبین عنصلی و آبی که سعتر و پودنه‌ی کوهی و مرزنگوش و چیزهای مانند اینها را در آن جوشانده باشند و با دیگر داروهایی که در باب فالج، چندوچون آنها را بیان کرده‌ام به‌کار گرفته شود، و پسِ گردن (قفای) بیمار با این مرهمی که چندوچون آن این است مرهم گردد:

از بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و نمّام هرکدام پنج درهم، خردل و عاقرقرحا و سیاه‌دانه، هرکدام سه درهم، گندبیدستر دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و موم و روغن بنفشه[۱] را به‌اندازه‌ی نیاز آماده می‌سازند و این داروها را بر آنها می‌ریزند که به‌گونه‌ی مرهم درمی‌آید [و پسِ گردن را با آن مرهم می‌گذارند].

و اگر بیماری از سوی مغز باشد باید شما با به بینی کشیدن داروهایی که در مداوای لقوه آنها را یادآور شده‌ام و با دیگر چاره اندیشهایی که در آنجا بیان کرده‌ام به مداوای او بپردازید.

۱- در سزگین، ۴۱۸، به‌جای بنفشه، «زنبق» است.

باب هفتاد و پنجم[۱]

در مداوای دردهای زبان و سست گشتن آن و آشفته گشتن سخن گفتن

اگر این ناهنجاری - همچنان که در بیماری سرسام پیش می‌آید - به‌سبب آسیبی باشد که به مغز رسیده است، پس مداوای آن به‌دنبال مداوای آن آسیب است؛ و اگر آسیبی که به مغز رسیده است به‌سبب افتادن یا برخورد کردن [با چیزی] بوده که عصب را پاره کرده است، بهبود یافتن آن دشوار است؛ و اگر [آن آسیب] به‌سبب درهم‌ترنجیدگی‌ای (تشنّجی) بوده که تنها به آن عصب رسیده و یا آن عصب، در این آسیب‌دیدگی با عصبهای دیگری نیز هنباز (شریک) بوده است، باید به سبب آن درهم‌ترنجیدگی نگاه کرد که: اگر آن آسیب، درهم‌ترنجیدگی خشکی بوده، مداوای آن دشوار است ولی چاره‌ای نیست و باید آن را با چاره‌اندیشیهای ترکننده همچون: چکاندن (نُطْل) آب نیم‌گرمی که بنفشه و پوسته‌های تراشیده‌شده‌ی کدو را در آن جوشانده باشند و نیز، چکاندن روغنهای بادام و روغن ترکننده بر سر و غرغره‌کردن با شیر دختران تازه رسیده و شیر خر و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن تخمه‌ی کدو و پیه مرغ و مرغابی، آن را چار جویی نمود، و [زبان را] با قیروطی درست‌شده از این روغنها همراه با بزر کتان و لعاب دانه‌ی به، سایید.

و اگر تشنّج پیش‌آمده برای زبان، تَر باشد [این ناهنجاری] با راهکار معالجه‌ی تشنّجِ تَر از جمله: تهی‌سازی بدن با اَیاره‌های بزرگ و به‌ویژه به‌کارگیری معجونهای گرم و ساییدن زبان با معجون معروف به قردیانا معالجه می‌گردد که این معجون برای مداوای سست گشتن زبان و بندآمدن سخن، داروی خوبی است که حتی اگر با اندازه‌ی اندکی از آن زبان را بسایند در همان وقت فوراً نتیجه خواهد داد.

۱- از این باب هفتادوپنجم در بولاق، موضوعهای بابهای بولاق از ص۲۹۹ و سزگین، ۴۱۸، متفاوت شده است ومن ناچارم که بابهای ناهماهنگ را جداگانه ترجمه نمایم؛ اما شماره‌ی بابها را در این ترجمه بر مبنای بولاق می‌گذارم و شماره‌ی بابهای سزگین را با قید «مکّرر»، یعنی تکرار همان شماره‌ی بابهای بولاق، مشخّص می‌نمایم، پس این باب، تنها از روی نسخه‌ی بولاق ترجمه شده‌است.

و همچنین در سست‌گشتن زبان و **فلج شدن** آن - اگر به‌سبب ترینگی باشد - کار به همین‌گونه انجام می‌گیرد و با راهکار **معالجه‌ی فالج**، مداوا می‌گردد و بیمار، باید با اَیاره و عاقرقرحا و سُعد و حاشا و سکنجبین عنصلی غرغره نماید.

و اینک چندوچون موادّ غرغره‌ای که برای این آسیب‌دیدگی سودمند است:

از خردل و زنجیل و فلفل و عاقرقرحا [به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند] و با آنها غرغره می‌نمایند و زبان با عاقرقرحا و ایاره مالیده می‌شود و بیمار - به‌ویژه اگر بیماری از سوی مغز باشد - به بینی کشیدنیهای (سعوطات) یادآوری شده‌ی پراکنده‌ساز را به بینی می‌کشد و **جای عصب** در سر را با قیروطی درست‌شده از روغن زنبق و مرزنگوش و خردل و بابونه و اکلیل‌الملک همراه با اندکی از گندبیدستر **مرهم** می‌گذارد و آب نیم‌گرمی را که مرزنگوش و بابونه و اکلیل‌الملک و سعتر و پودنه را در آن جوشانده باشند بر آن می‌چکاند.

چندوچون حَبی که آن را در زیر زبان نگه می‌دارند و برای مداوای سستی آن سودمند است:

از سقّز (عِلْک الانباط) ده درهم، حِلتیت (صمغ درخت انگدان) پنج درهم را می‌گیرند و از آنها **حَبی** به‌اندازه‌ی یک نخود را درست می‌کنند و زیر زبان نگه می‌دارند.

و از چیزهایی که به سخن گفتن **کودکان** - اگر در به سخن‌درآمدن دیر کرده باشند - یاری می‌رساند، **ساییدن** زبان آنان تا هنگامی است که **لعاب** آنان روان گردد؛ و اگر زبان آنان با نمک و عسل ساییده گردد سودمند است.

و کوتاه سخن اینکه: کسی که زبانش سست و سنگین گشته است باید از همه‌ی غذاهای سرد بپرهیزد و با غذاهای گرم تغذیه نماید.

و اگر زبان کودک سست شود (فلج شود) باید او را با خوراندن گوشت جوجه‌های تازه به پرواز درآمده (نواهض) همچون جوجه‌ی کبوتر و کنجشک چاره‌اندیشی نمایید و از خوردن غذاهای سرد دورش دارید؛ و [باید دانست که:] تباه بودن نیروی سخن گفتن، گاهی ریشه در اصل سرشت دارد؛ زیرا تنها از عصب است و بهبودیی برای آن نیست.

و گاهی برای انسان چنین پیش می‌آید که به‌سبب آماسها یا زخمها یا سست‌گشتن یا

دَرهم‌ترنجیدنی که برای زبان رخ می‌دهد، دگرگونیهایی در زبان او روی دهد، و ما کمی پس از بحث از سرسام، راهکار معالجه‌ی آن را یادآور شده‌ایم؛ [و از آن جمله است]: گشودن رگی که در زیر زبان است که برای آن سودمند است؛ و گاهی این ناهنجاری به‌سبب کوتاهی وتَری (زردپی‌ای) است که در زیر زبان است و ما راهکار معالجه‌ی آن را در بابی که در آن از کوتاهی زبان سخن می‌گوییم [و هم اینک به بیان آن می‌پردازیم] یادآوری خواهیم کرد.

فصلی درباره‌ی کوتاهی زبان:

آن کوتاهی‌ای که به‌سبب درهم‌ترنجیدگی باشد راهکار معالجه‌ی آن را یادآور شده‌ایم؛ و امّا آن کوتاهی‌ای که به‌سبب پیوستنِ رباط (بافت عضرونی و لیفی پیونددهنده‌ی بافتها) به کناره‌ی زبان و بازداشتنِ زبان از بلند شدن و نمایان شدن باشد – و این چیزی است که بیشتر روی می‌دهد – معالجه‌ی آن با بریدن رباط است؛ و آن باید بدین‌گونه باشد که: [پزشک] بیمار را بنشاند و به او دستور دهد که دهانش را باز کند و پس از آن معالجه‌کننده زبان او را بگیرد و آن را بالا ببرد و به بریدن وَتَر زبان در راستای پهنای آن بپردازد و بپرهیزد از اینکه به ژرفای گوشت برسد که مبادا شریان را ببرد و بیمار را هلاک سازد[۱].

و گاهی سبب کوتاهی زبان زخمی است که روی داده است؛ و معالج باید چنگک (صَنّاره، سناره) را در زیر آن گرِه‌ای که از بهبود یافتن زخم پدید آمده‌است فرو برد و آن را به‌سوی بالا بکشد و با به ژرفا بردن نیشتر آن را در راستای پهنا بشکافد؛ و سپس بیمار با سرکه و پس از آن با گلاب مضمضه کند تا جای نیشتر به هم بپیوندد و به‌جز این به هیچ معالجه‌ی دیگری نیاز ندارد.

۱– این جمله در ترجمه‌ی « فیرقد العلیل» است که ترجمه‌ی معنای کنایی این جمله است.

باب هفتاد و پنجم «مکرّر»[1]

در مداوای جوشها و آماسهایی که برای زبان پیش می‌آیند

درباره‌ی آماسها و جوشهایی که در زبان پدید می‌آیند و درباره‌ی مداوای آنها؟ باید نگاه کرد که: هرگاه آماسی برای زبان پیش آید، باید رگ قیفال بیمار را بگشایند و چنان‌که نیروی بدنی بیمار و دیگر چیزها یاری کنند، به‌اندازه‌ی نیاز از او خون بیرون بریزند؛ و اگر بدن او پُر باشد، او را با مطبوخ تقویت‌شده با اَیاره و تُربُد، روان سازند و به او آب انار میخوش (مُزّ) و شراب غوره همراه با آب خیار و خربزه‌ی هندی (بِطّیخ هندی: هندوانه) را بنوشانند؛ و بیمار با آبی که گل سرخ و عدس و میوه‌ی عُلیق (گیاهی خاردار، در برگ و گل شبیه به گلِ سرخ) و چیزهای مانند اینها را در آن جوشانده باشند، مضمضمه نماید (آب را در دهان بگرداند) و نیز با همین آب غرغره کند.

و هنگامی که سه روز بر این گذشت با آب هندبا و آب کاکنج و آب عنب‌الثّعلب و آب کلم مضمضمه کند و نیز، با همین آب به همراه اندکی از بزر کتان غرغره نماید؛ و هنگامی که بیماری فروکش کرد با آبی که بابونه و اکلیل‌الملک و شویت و مرزنگوش و بنفشه‌ی خشک را در آن جوشانده و اندکی از آب خیارشنبر را در آن ساییده باشند غرغره نماید.

و اگر برای زبان یا در زیر آن یا در دنباله‌ی آن در دهان، آماسی پیش آمد و کار به چرک کردن و گرد آمدن چرک کشید، باید دارنده‌ی چنین حالتی هرازگاهی با آبی که در آن انجیر خشک را همراه با اندکی روغن جوشانده باشند و یا با لعاب بزر کتان و لعاب بزر مرو، همراه اندکی از آب انجیر یا میبختک نیم‌گرم همراه با روغن بنفشه، مضمضمه نماید؛ که اینها همه، آماس را نرم کرده و آن را می‌ترکانند؛ و اگر آماس سبک باشد، نگه داشتن آب گرم و روغن

۱- این باب در سزگین ص ۴۱۸ «باب هفتاد و سوم» است، امّا همچنان که گفتیم: برای درهم نریختن شماره‌ی بابهای ترجمه، همان شماره‌های بابهای بولاق را پیگیری کرده‌ام و شماره‌ی بابهای سزگین را با قید مکرّر، مشخص نموده‌ام و این تناوب ترجمه (یک باب از بولاق و یک باب از سزگین با قید مکرّر) تا یکی شدن موضوع بابهای دو نسخه، ادامه خواهد داشت. (مترجم)

بنفشه در دهان برای نرم کردن آن بسنده است؛ و هنگاهی آماس سر باز کرد یک تکّه پنبه‌ی آغشته به روغن گل سرخ را تا هنگامی که پاک می‌شود در آن بگذارند و سپس مرهم سفیداب را بر آن بنهند.

و اگر آماس سختی برای زبان پیش آید باید نگاه کرد که: اگر بدنِ دارنده‌ی آن پُر باشد، مطبوخ افتیمون را به او بنوشانند و او را از خوراکیهای سنگین تولیدکننده‌ی سودا یا بلغم باز دارند و با غذاهای بهینه کیموس تغذیه نمایند و او را وادرند تا با شیر خر یا شیر بز همراه با اندکی از روغن بنفشه یا نیلوفر و با آب انجیر و لُعاب حُلبه و لعاب بزر کتان غرغره نماید و نیز، این آبها را در دهان بگرداند (بدانها مضمضمه نماید)؛ و روغن سوسن یا روغن بزر قطونا همراه با اندکی از موم مذاب یا پیه مذاب مرغ یا مرغابی همراه با روغن بنفشه را بر زبان بساید؛ و با آب رازیانه همراه میبختک مضمضمه نماید؛ و خیسانیده و ساییده‌شده فلوس خیارشنبر - [نیز،] به‌خواست خدا - در این‌باره سودمند است.

باب هفتاد و ششم[۱]

در مداوای آماسهای زبان و بزرگ شدن و بیرون زدن آن

گاهی زبان [انسان] با آماسهای: گرم و سرد و سست و سخت می‌آماسد و سرطان برای آن پیش می‌آید و گاهی زبان به‌سبب چیرگی خون یا ترینگی، به‌گونه‌ای بزرگ می‌شود که در دهان نمی‌گنجد و در حالی که خون از آن بیرون می‌ریزد از دهان بیرون می‌زند (مُندلِع می‌شود).

چگونگی معالجه:

از نخستین آماسهای زبان [که درباره‌ی آن سخن می‌گوییم] آماسهای گرم آن است که باید در آغاز پدیدآمدن آن، رگ بیمار را بگشایند و او با آب: عنب‌الثعلب و آب هندبا و عصاره خمر [؟] و عصاره‌ی عصاالرّاعی و آب بقَله و صندل و آب گل سرخ غرغره نماید؛ و گفته‌اند: ساییدن

۱- این باب هفتاد و ششم، از بولاق، ص۳۰۰ است و ترجمه تنها از روی آن انجام گردیده است.

زبان در آغاز پدیدآمدن آماسهای آن بسیار سودمند است؛ پس اگر آن آماس فرو ننشست و به هم نیامد باید با نرم گردانید آن با قیروطیهای نرم‌کننده به یاری آن شتافت و بیمار هم با روغن و موم و آب چغندر و انجیر پخته و یا آبی که بنفشه و لعاب بزر قطونا و بزر مرو را در آن جوشانده باشند غرغره نماید؛ و هنگامی که آماس سر باز کرد و ماده‌ی آن بیرون ریخت، بیمار با به‌هم‌آورندههایی (قوابضی) همچون: آبی که مُورد و گل سرخ و سماق و عدس را در آن جوشانده باشند غرغره کند و روغن گل سرخ را بر آن بساید و یک تکّه پنبه‌ی آغشته با سفیداب را بر آن بگذارد؛ و گفته‌اند که: اگر ریشه‌ی رازیانه را بسوزانند و بر برگی بچسبانند و بر زبان بگذارند سودمند است[1].

و اگر آماس، گرم باشد و در گرمی به نهایت خود رسیده باشد و یا سست باشد و یا آن آماس سفت و سخت باشد، باید در تهی‌سازی بیمار و سبک گردانیدن چاره‌اندیشی او بکوشند و او با آبی که حُلبه را در آن جوشانده باشند غرغره نماید؛ و شیر زن و خر و کره و آب عسل و یا کره و ربّ انگور را در دهان خود نگه دارد.

مضمضه‌ای که برای آماس سخت پدیدآمده در دهان سودمند است:

از بنفشه و حُلبه و بزر کتان و بزر مَروْ و انجیر خشک و بیخ مهک (اصل السّوس[2]) هرکدام پنج درهم، پیه مرغ و مرغابی هرکدام ده درهم، مغز خیارچنبر بیست درهم گرفته می‌شود و با سه رطل (هر رطل حدود ۹۰۰ گرم) آب چندان جوشانده می‌شوند که تنها نیمی از آن باز بماند و بیمار هرازگاهی پیاپی، مقداری از آن آب را نیم‌گرم در دهان نگه‌می‌دارد و می گرداند.

امّا اگر همه‌ی زبان بزرگ شود -که سبب آن هم، یا خونی چیره‌شده و یا تری‌نه‌ای بلغمی یا خونی پدیدآمده از ماده‌ی گرمی است- [راهکار مداوای آن] رگ‌گشودن و روان ساختن بیمار و ساییدن پیاپی زبان او با چیزهای پاره‌کننده و ترش و به‌هم‌آورنده همچون: آب پیاز و ربّ

۱- باید یادآور شوم که ترجمه‌ی هرکدام از این متنها به‌تنهایی و بدون تطبیق با همدیگر بسیار دشوار است و باید با تصحیح قیاسی و حدس و ذوق انجام گیرد، زیرا هر دو متن پر از حذف و اضافه و عبارات نامفهوم و نامنطقی‌اند.

۲- در متن « اصل الّسوسن» است.

ریواس و ترشی ترنج و انـار تـرش اسـت؛ تـا بـا ایـن کـار رطـوبتی از آن روان گـردد؛ زیـرا در ایـن حالت، زبان به دهان می‌چسبد؛ و بیمار باید آب غوره را در دهان نگه دارد.

امّا آماسی که سبب آن ترینگی باشد باید زبـان بـا نمـک و نوشـادر همـراه سـرکه و پیـاز سابیـده گردد؛ و اگر مزاج بیمار سرد و مادّه‌ی بیماری بـه تمـامی شـناخته شـده‌باشـد [؟] بهتـر اسـت بیمـار از آن مادّه تهی گردد و زبـان بـا زنجبیـل و فلفـل و دارفلفـل و نمـک کـه همگـی نـرم و سابیـده‌شـده باشند مالیده شود.

و جالینوس حکایت کرده است که: زبان کـسی آماسـیده بـود و او در سـنِّ شـصت سـالگی بـود و به رگ‌گشودن (فـصد) عـادت نداشـت، پـس مـن قوقایـا را بـه او نوشـاندم و بـه او دسـتور دادم کـه زبانش را با برخی مرهمهای سرد بپوشاند و پزشـکی بـا نظـر مـن مخالفـت کـرد و بیمـار هـم بدانچـه به او دستور داده بودم کار نکرد؛ و او در یکـی از شـبها رؤیـای دیـد کـه در آن رؤیـا گوینـده‌ای بـه او می‌گفت: عصاره‌ی خمر را در دهانت نگـه دار! و [بـه‌سـبب همـین کـار نکـردن بـه دسـتورهای مـن] بیماری او دیرتر بهبود یافت و بی‌گمان آن بیماری از مادّه‌ی گرمی[۱] بود.

فصلی درباره‌ی ترکهای زبان:

کـسی کـه چنـین ترکهـایی را دارد لعـاب بـزر قطونـا و لعـاب دانـه‌ی بِـه را بنوشـد و آنهـا را در دهـانش نگـه دارد؛ و از چیزهـایی کـه بـه بهبـود آن سـود مـی‌رسـاند سـاییدن زبـان بـا قیروطـی درست‌شده از روغن بـادام و مـوم ذوب‌شـده‌اسـت؛ و [بـاز] از چیزهـایی کـه آزمـوده‌شـده و ویـژه‌ی ترکهای زبان است و آن را بهبود می‌بخـشد مالیـدن لایـه‌هـای شـکافته‌شـده‌ی شاخه‌هـای سبـستانِ (درختی در نواحی جنوبی با میـوه‌ای همچـون عُنّـاب) تَـر بـه همـدیگر و سـاییدن زبـان بـا کـفِ آن است.

فصلی درباره‌ی سوزش زبان:

سـوزش زبـان بیـشتر بـرای کـسانی کـه تبهـای سـوزان و آماسـهای درون شـکمی دارنـد پـیش می‌آید؛ و سبب آن گرمی مغز و دهانه‌ی معـده اسـت کـه از خـوردن چیزهـای سـوزش‌آور و شـور و

۱- در متن بولاق، ۳۰۱، به‌جای «حار»، «حاد» اسـت کـه بـا توجـه بـه پیـشینه‌ی بحـث در چنـد سـطر پیش، «حارّ» درست‌تر است.

تلخ و گرمِ سوزنده پدید می‌آید؛ پس [کسی که این حالت برایش پیش می‌آید] باید عصاره‌های سرد همچون: عصاره‌ی عنب‌الثّعلب و آب کاهو و آب بقله و لعاب بزر قطونا را در دهان نگه دارد و [نیز] حَبّی درست‌شده از پیه مرغابی را در دهان بگذارد؛ و آن سوزش زبانی که به‌سبب چیزی که به مغز رسیده است پدید می‌آید، یا آن جوشش‌گونه‌ی آب در دهان که [از خوردن] ریشه‌ی گیاهی که «پیاز زیزی» (بلبوس) نامیده می‌شود پیش می‌آید، هیچ چیزی نمی‌تواند برای آرام ساختن آن، همتای مضمضه کردن با شیرترش باشد؛ و اگر با آن آرام نگردد پس با سرکه مضمضه شود.

و ما گروهی از شاگردان استاد بودیم که در جایی باهم گرد آمده بودیم که مردی به میان ما آمد و چیزی را که همچون غاریقون (قارچ چمن) امّا به رنگ سورِنجان (سیر صحرایی) بود بر ما عرضه کرد و گفت: «این چیست»؟ و هیچ‌کس در میان ما نبود که آن را بشناسد؛ که من در میان آن گروه آن را گرفتم و به زبانم نزدیک ساختم تا آن را بچشم؛ و جز این نبود که همین‌که با زبانم برخورد کرد گمان کردم که تیری به زبانم زد و درد بسیار سختی به من دست داد و حجم زبانم برافزود و چندان بزرگ شد که دهانم را پر کرد؛ ناگزیر دوان‌دوان به مغازه‌ی شیرفروش شتافتم و از وی شیر ترش گرفتم و با آن مضمضه کردم که در دم، دردم آرام گرفت و زبانم به حجم طبیعی خود برگشت.

باب هفتاد و ششم مکرّر[1]

در مداوای برفک (قُلاع) زبان

امّا هرگاه برفک (دانه‌های سفیدی که در دهان ظاهر می‌شود) و جوشهای چرکی (بُثور) بر روی زبان پدید آید، دارنده‌ی آن باید -اگر تاب بیاورد- فصد گردد، و اگر کودک باشد از چاله‌ی پس گردن (نَقْره) حجامت گردد و با غذای خوب همچون: آب انار و عدس یا آب

۱- این باب در نسخه‌ی سزگین باب: هفتاد و چهارم است و ظاهراً تنها در این نسخه آمده‌است و طبق توضیحات قبلی با قید مکرّر، مشخص شده است.

غوره یا سماقیّه (آش سماق)، تغذیه گردد، و اگر بچّه، طفلی باشد که تاب حجامت را نیاورد، زنِ شیردهنده‌یِ به او وادار به هیز گردد و با این چیزهایی [که گفتیم] و یا با جوجه‌مرغی که با آب انار درست شده‌باشد تغذیه شود و زبان کودک با این اندودنی‌ای که چندوچون آن این است اندوده گردد:

از گُل سرخ و سماق و گشنیزِ خشک و گلنار هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و با روغن گل سرخ و موم سفید آمیخته می‌شوند و زبان کودک را با آن می‌اندایند؛ و یا سفیداب سرب و مُرداسنگ را به‌اندازه‌ی هم می‌گیرند و نرم می‌کوبند و جای برفک و جوشها را با آن می‌اندایند.

چندوچون دارویی برای برفکی که برای کودکان پیش می‌آید:

مُرداسنگ را می‌گیرند و بر سنگی می‌سایند و پارچه‌ای کتانی را با آن می‌اندایند و آن را بر زبان کودک می‌گذارند؛ و اگر آن برفکها چرکهایی (اَوسابی) را پدید می‌آورند، بهتر است پس از فصد کردن، **طبیعت بیمار** را با آب هلیله و تمرهندی و یا -اگر برفک از مادّه‌ای خونی باشد- با آب لبلاب رَوان گردانند و او با: آب زبان‌برّه که سماق را در آن ساییده باشند و یا، با گلابی که گشنیز خشک را در آن جوشانده و سماق را در آن ساییده باشند، و یا با آبی که برگ بیدمشک یا برگ زیتون و گل سرخ همراه اندکی از توت [را در آن جوشانده باشند] و یا، آب رشته‌های پوست مَوْ، همراه با اندکی از روغن گل سرخ و یا، با آب عَصاالرّاعی (برشیان دارو) و یا، با آب بقلةالحمقاء که سماق را در آن ساییده باشند و یا، با گلابی که گلنار و کَزمازک (گزمازو، میوه‌ی درخت گز) و گشنیز خشک را در آن جوشانده باشند و یا، با آبی که پوسته‌های انار و مُورد و مازو و عدس پوست گرفته را در آن پخته باشند **مضمضه** نماید و آب برگ عَوسَج (اُم غیلان دیو خار) را بر زبان او بسایند و یا آن را با آب برگ حُمّاض (ترنج) یا آب برگ عُلیق چرب کنند و جوشها را با این داروها بپوشانند.

دارویی که برای برفک و جوش خوب است:

از گشنیز خشک و گُلِ سرخ (وَرد احمر) و سماق و عدس پوست گرفته و فُوفَل (ثمر درختی که در هند و بنگال به هم می‌رسد) و طباشیر به‌اندازه‌ی هم و از کافور یک چهارم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و بر زبان یا هرجایی از دهان که در آغاز بیماری،

جوشی در آن پدید آمده‌باشد گذاشته می‌شود.

چندوچون دارویی دیگر:

از گُل سرخ پنج درهم، صندل سفید و بزر گـل سـرخ و عـدس و بـزر بقلـه، هرکـدام سـه درهـم، سماق و گشنیز خشک برشته‌شـده هرکـدام پـنج درهـم، هلیلـه و حنـا مکّـی و طباشـیر هرکـدام وزن دو درهم، کافور نیم درهم، زعفران نیم درهم گرفتـه مـی‌شـود و همگـی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و بـر جوش دهان گذاشته می‌شـود؛ و بیمـار پـس از آن بـا گلابـی کـه گـشنیز خـشک و سـماق را در آن جوشانده باشند، مضمضه می‌نماید.

چندوچون دارویی دیگر:

از گل سرخ دو درهم، بزر بقلةالحمقاء و شـیاف مامیثـا و گِـل قیمولیـا، هرکـدام نـیم درهـم، عـدس پوست گرفته و گشنیز خشک هرکدام یـک درهـم، زعفـران و کـافور یـک دانـگ گرفتـه مـی‌شـود و نرم کوبیده می‌گردند و در دهان گذاشته می‌شود.

و دارویی دیگر:

از سماق و گُـل سـرخ و طباشـیر و بـزر بقلـه و صـندل سـفید و نـشاسته هرکـدام چهـار درهـم، عـدس و گـشنیز خـشک هرکـدام شـش درهـم، شـیاف مامیثـا و حُـضُض و کبابـه و پودنـه‌ی رودخانه‌ای هرکدام دو درهم، کافور نیم درهـم، زعفـران یـک درهـم، گرفتـه مـی‌شـود و همگـی نـرم کوبیده می‌گردند و بر جای جوش و برفک گذاشته می‌شود.

و هنگامی که بیمـاری بـه بـالاترین درجـه‌ی خـود رسـید، پـس از آن بـا آب عنب‌الثّعلـب و آب گشنیزی که حنـا را در آن جوشـانده باشـند مضمـضه شـود؛ و هنگـامی کـه [مـادّه‌ی] بیمـاری پختـه گشت، بهتر است مرهم سـفیداب همـراه بـا انـدکی از کـافور را بـر آن بگذارنـد و هنگـامی کـه پایـان بیماری و فروکش کردن آن فرا می‌رسد، بیمار با آبی که بـیخ مهـک و هیـل (هیـل بَـوا، حَـبّ‌ُالهـال) و عاقرقرحا در آن جوشانده شده‌باشـد مضمـضه کنـد. و اگـر برفـک از مـادّه‌ای غلـیظ بـوده و سـفید رنگ باشد، با شکر طبـرزد و بـا شـبِّ یمـانی (نـوعی زاج سـفید) یـا زاج [معمـولی] سرشـته‌شـده بـا عسل سابیـده گردد و دارنده‌ی آن بـا آبـی کـه بـرگ زیتـون و مرزنگـوش و برنجاسـب و مـامیران و عاقرقرحـا را بـه‌خـوبی در آن پختـه باشـند و پـس از پـالودن، انـدکی از زعفـران و صـبر را بـر آن ریخته باشند غرغره نماید و [نیز،] آنهـا را در دهـان بگردانـد؛ و بیمـار در چنـین پیـشامدها و در پایـان

بیماریِ سخت با آبی که انجیر و اکلیل‌الملک و لعاب بزر کتان همراه با اندکی از روغن خیری را در آن پخته باشند مضمضمه نماید؛ که این، بازمانده‌های برفک را از هم می‌پراکند.

و اگر همراه با جوش و برفک، سیاهی‌ای یا گندگی‌ای (تعفنی) باشد، مداوای آن با این دارویی است که چندوچون آن این است:

از برگ خشک زیتون و برگ عوسج و اقاقیا هرکدام پنج درهم، شبِّ یمانی و قلقطار و زاج هرکدام یک درهم، ریشه‌ی مهک یک درهم و نیم، سعتر، یک درهم، زعفران نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و بر برفک خورنده (برفک متعفِّن) گذاشته می‌شود.

چندوچون دارویی دیگر:

از زرنیخ سرخ و زرد و عاقرقرحا به‌اندازه‌ی هم و از اقاقیا نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با آب قطران سرشته می‌گردند و خشک می‌شوند و به‌هنگام نیاز، نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند [و به‌کار گرفته می‌گردند].

چندوچون دارویی دیگر:

از زرنیخ سرخ و زرد و بوره و شبّ یمانی هرکدام سه درهم، زاج و قلقدیس و قلقطار و زَبَد البحر، هرکدام یک درهم و نیم، مازو و پوسته‌های انار، هرکدام چهار درهم و نیم و اقاقیا، دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با قطران و با حُرْف سرشته می‌شوند و [پس از خشک شدن] کوبیده و بیخته می‌گردند و به‌کار گرفته می‌شوند.

چندوچون قرصهای زرنیخ سودمند برای جوشها و برفک و زخمهای لثّه و خوردگیهای آنها و گندگی دهان، که اجزای آنها اینها هستند:

از زرنیخ سرخ و زرد هرکدام پنج درهم، اَقاقیا، هشت درهم، شبّ یمانی و مازو هرکدام چهار درهم، سنگ بوره [؟]، شش درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با سرکه‌ی انگور سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌گردند و به‌هنگام نیاز، پس از کوبیده شدن و بیختن به‌کار برده می‌شوند و جوشها و برفک گَنده را با آن می‌سایند و بیمار پس از آن با روغنِ گل سرخ و سرکه‌ی انگوری و سپس گلاب مضمضمه می‌نماید.

و روغن گُل سرخ و روغن عُلّیقها (گیاهانی که به درختها می‌پیچند)، برای همه‌ی زخمها و

جوشهای خورنده و گَنده در زبان و دهان -اگر جای آنها را به‌خوبی با آنها به‌گونه‌ای بسایند که گندگی را بخورد و آن را از ریشه برآورد- به‌خواست خدا، سودمندند؛ و بیمار پس از آن با گلاب و سرکه‌ی انگوری و سپس روغن گل سرخ و گلاب مضمضمه نمایند و خدا داناتر است.

باب هفتاد و هفتم

در مداوای غُدّه‌هایی که در زیر زبان گره می‌بندند و قورباغه (ضِفدع) نامیده می‌شوند

سبب به‌وجودآمدن چنین غدّه‌هایی رطوبت غلیظ لَزِجی است که [در زیر زبان] گرد می‌آید و گره می‌بندد، و راهکار معالجه‌ی آن این است که: مالیدن آن با نوشادر و بلوط -که نرم ساییده شده باشند- [برای مدتی] ادامه یابد؛ و یا جزئی از زاج سوخته و جزئی از سورنجان گرفته شود و نرم ساییده گردند و با سفیده‌ی تخم‌مرغ سرشته شوند و زیر زبان گذاشته شوند. و اگر زبان بچه‌ای که قورباغه در زیر آن است با پوسته‌های انار و نمک و آویشن مالیده گردد، این، آن را بهبود می‌نماید، و اگر این ناهنجاری مُزمن بگردد، پس باید با دارویی که در باب **لثّه‌ی خون‌ریزی‌کننده** ذکرشده‌است مداوا گردد؛ وگرنه معالجه باید با آهن (تیغ) باشد و آن بدین‌گونه است که: زبان را با چنگگی (سَنّاره) بگیرند و بالا نگه دارند و قورباغه را با تیغ بتراشند و بیمار پس از آن با سرکه و روغن گل سرخ مضمضمه نماید و جای آن را با راهکار معالجه‌ی زخم معالجه نمایند.

باب هفتاد و هفتم مکرّر[1]

دربارهٔ‌ی مداوای بیماریهایی که در دهان یا اجزای آن پدید می‌آیند

و نخست دربارهٔ‌ی ترکهای لبها و بواسیر (آماس رگها) و جوشهایی که در آنها پدید می‌آیند:

هرگاه: ترکهایی در لبها پدید آیند و ژرفایی داشته باشند، [باید] با روغن مرغابی ذوب‌شده با اندکی از موم اندوده شوند؛ و یا گُل سرخ خشک ساییده را بگیرند و با کمی از کتیرا بیامیزند و جای آنها را با آن بسایند؛ و یا نشاسته و کتیرا و سفیداب و بلوط مازو را به‌اندازهٔ‌ی هم بگیرند و بکوبند و ببیزند و با روغن مرغ که اندکی از موم را در آن ذوب کرده باشند بیامیزند، و بهتر است بر داروهایی همچون روغن و موم، پوستهٔ‌ی نازکی که در میان نَی نبطی است گذاشته شود تا داروها را بر حالت طبیعی خود نگه دارد.

امّا بواسیر؟ (آماس رگها) مداوای آن با گشودن رگ قیفال و یا با بریدن جهارک[2] و یا با حجامت و یا بریدن بواسیر است؛ و [پس از آن] با گل سرخ و انزروت و زعفران پوشیده شوند.

امّا جوش؟ مداوای آن با گشودن رگ قیفال است و نوشاندن مطبوخ هلیله و اینکه: جوش با مرهم سفیداب و با مُرداسنگ که نرم کوبیده‌شده و با موم و روغن سرشته‌شده باشند، اندوده گردد که به یاری خدا و توفیق خوب او سودمند است.

۱- طبق توضیحات قبلی، این باب که در سزگین باب هفتاد و پنجم است، تنها در سزگین ۴۲۱-۴۲۲، آمده‌است.

۲- **جهارگ**، چهار رگ: رگهای چهارگانه که بر هر لبی یک زوج از آنها قراردارد (لغتنامهٔ‌ی دهخدا، به نقل از تذکرهٔ‌ی داوود انطاکی)

باب هفتاد و هشتم[۱]

در مداوای [درد] دندانها

امّا مداوای درد دندانها و دندانهای آسیا (اَضراس)؟ هرگاه درد دندانها از **گرمی** پدید آمده‌باشد، باید به بیمار دستور داده شود که با سرکه و گلابی که اندکی از کافور با آنها آمیخته شده‌باشد و یا با آب سماق همراه با اندکی از زبان‌بره مضمضه نماید؛ یا مقداری از برگ چنار و میوه‌ی طَرفا (گزبار) را بگیرد و با سرکه بپزد و با آن مضمضه کند؛ و اگر لثّه، سرخ باشد رگ قیفال را بگشایند؛ و اگر نشانه‌ای از صفرا یا سودا (مِرار) پدید باشد، پس بیمار را با هلیله و صبر و تمرهندی و شکر روان سازند.

و اگر درد دندان از **سردی** باشد، بیمار را با حَبّ ایاره روان نمایید و دندانها را با ایاره‌ی فیقرا بسایید و بیمار با آب عسلی که زوفا (زوفای خشک، گیاهی شبیه به سعتر) و پودنه را در آن پخته باشند مضمضه کند ویا سرکه‌ای را که دانه‌ی غار و برگ آن و یا پوسته‌های ریشه کبر و عاقرقرحا را در آن پخته باشند در دهان نگه دارد و با آن مضمضه نماید؛ و یا [با آب عسلی] که اندکی از ریشه‌ی قثّاءالحمار را در آن پخته باشند مضمضه کند و آن را در دهان نگه دارد؛ و می‌گویند که: خَربق سیاه پخته‌شده با سرکه و کرم خاکی (خراتین) پخته‌شده با روغن سوسن برای درد دندان سودمندند؛ که اگر درد آرام گرفت [که خوب است] وگرنه اندکی از **فلونیای** رومی (معجونی مسکّن و مخدّر منسوب به افیلون حکیم رومی) یا تریاک کبیر آمیخته‌شده با سرکه را با تکّه‌ای پنبه بر دندان یا دندان آسیا بگذارید؛ و یا داروی کبریت [و سجزینا را بر آن بگذارید] که این، درد را آرام می‌سازد؛ و یا اندکی از سیر را بگیرید و در دندان آسیای خورده‌شده بگذارید و یا پیه حنظل را بگیرید و با سرکه بپزید و بیمار با آن مضمضه نماید؛ و یا هسته‌ی زرد آلو (مِشمش) و نمک را بگیرید و نرم بکوبید و با سرکه بسرشید و بر دندان آسیا بگذارید و یا زنجبیل را بگیرید و با سرکه و عسل بپزید و در دندان آسیا بگذارید و دندانِ دردکننده را با آن بسایید؛ و **پوست انداخته شده‌ی مار** اگر با سرکه پخته گردد و با آن مضمضه

۱- در این باب موضوع هر دو نسخه دوباره یکی شده است.

شود برای دندان دردی که از **سردی** باشد سودمند است.

چندوچون دارویی برای درد دندان آسیایی که از سردی باشد:

از فلفل پنج درهم، عاقرقرحا و میویزج هرکدام دو درهم، بوره سه درهم گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و با عسل سرشته می‌شوند و دندان آسیا را با آن می‌پوشانند، و یا افیون را می‌گیرند و با **میعه‌ی** سایله می‌سرشند و دندان آسیا را با آن می‌پوشانند.

و یا زرنیخ را می‌گیرند و می‌کوبند و آن را با میعه و قِنّه (بارزد، صمغ گیاهی که به خیزران ماند) می‌سرشند و بر دندان آسیا می‌گذارند؛ و یا دندان آسیای [خورده شده] را با شونیزی (سیاه‌دانه‌ای) که نرم کوبیده شده‌باشد پر می‌کنند که این، درد را آرام می‌سازد.

و **سرکه** و **نمک**، اگر در دهان نگه داشته شوند برای درد دندان آسیا –چه از گرمی باشد و چه از سردی– سودمندند؛ و این از آن است که: در **سرکه** ویژگی **سردکنندگی** هست و به‌سبب لطافتی که دارد در خود گوهر دندان آسیا فرو می‌رود و دردی را که از **گرمی** است آرام می‌سازد و [نیز،] به‌سبب همان ویژگی **لطیف**‌کنندگی و پاره‌کردنِ خلط بلغمی، درد برآمده از **سردی** را آرام می‌نماید؛ و کارکرد **نمک** هم به‌سبب ویژگیهای: از هم پراکندن (تحلیل) و ساده و آبکی گرداندن (تلطیف) و خشکاندنی (تجفیفی) است که در آن است که تری‌نگی فزونی دیگر چیزها را می‌خشکاند.

چند چون دارویی برای درد دندان آسیا:

از عاقرقرحا، یک درهم، نوشادُر و افیون هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و دندان آسیای خورده‌شده را با آن پر می‌نمایند و اندکی از موم را بر آن می‌گذارند؛ که اگر این داروها نتیجه بدهند [باید خدا را سپاسگزار بود] وگرنه باید **داغ** را بدین‌گونه که توصیف می‌کنیم به‌کار ببرند:

از روغن زیتون یک أوقیه، مرزنگوش و حَرمل هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند، و در دیگی ریخته می‌شوند و در روغن زیتون به‌خوبی جوشانده می‌گردند، و دهان بیمار را باز می‌کنند و به دندان آسیای او نگاه می‌کنند و پس از آنکه دندان را از خوردگی‌ای که در آن است پاک می‌نمایند و پاکیزه می‌گردانند، لوله‌ای از آهن یا مس را بر آن می‌گذارند و دو عدد جُوال دور آهنی (مِسَلّة) را می‌گیرند و آنها را در آتش می‌گذارند تا به سختی گرم و سوزان

گردند؛ سپس یکی از آنها را می‌گیرند و در آن روغن زیتون که با داروها در حال جوشیدن است فرو می‌برند و در آن لوله‌ای که بر دندان است فرو می‌کنند تا به دندان آسیا برسد و آن را در سوراخ دندان می‌گذارند و تا سرد گشتنِ آن، بر آن صبر می‌کنند و هنگامی که سرد شد آن را بر روی آتش برمی‌گردانند تا دوباره گرم گردد و جوال‌دوز دیگر را می‌گیرند و در روغن زیتون جوشان می‌گذارند و با آن همان کاری را می‌کنند که با آن دیگری کرده‌اند؛ و این کار را سه یا چهار بار پیاپی انجام می‌دهند که این، [به‌خواست خدا] درد را آرام می‌سازد و اگر درد آرام نگیرد، پس برکندن دندان را به‌کار بگیرند.

و این چندوچون دارویی است که دندانهای آسیای خورده‌شده را می‌شکند:

شیر انجیر و حِلتیت مُنتِن (صمغ انجدانِ بدبوی سیاه) را در چاله‌ی دندان آسیا می‌گذارند که این آن را می‌شکند.

[و برای مداوای دیر روییدن دندان کودکان، لثّه آنان را با کره و مغز خرگوش یا مغز استخوان آن می‌سایند.][1]

دارویی که جالینوس در کتاب «داروهای مرکّب» آن را برای درد دندان آسیا توصیف کرده است:

از فلفل و عاقرقرحا و شیر شُبُرم (گاوکشک: یکی از انواع فرفیون و از زمره‌ی یَتوع) به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و همه را نرم می‌کوبند و با قِنه سرشته می‌نمایند و بر دندان می‌گذارند؛ و نیز او (جالینوس) این دارو را که چندوچون آن این است برای تسکین درد دندانِ آسیا و دیگر دندانهایی که خوردگی آنها فراوان است توصیه کرده است:

از بنگ یک اُوقیه و از مُرّ و افیون و مِیعه هرکدام یک جزء، فلفل و حلتیت [خوشبو] هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با شیره‌ی غلیظ (عقید) انگور، سرشته می‌شوند و شیافی را از آن می‌سازند و آن را بر دندانها می‌سایید و یا بر دندان آسیای خورده‌شده می‌گذارند؛ و نیز از او است این دارویی که از خوردگی بیشتر در دندان آسیا جلوگیری می‌نماید: سیاه‌دانه‌ی برشته‌شده را با سرکه‌ی بسیار ترش (ثقیف) می‌سایند و در خوردگی دندان

۱- این عبارت تنها در سزگین ۴۲۳ آمده‌است.

می‌گذارند.

چندوچون دارویی برای درد دندان آسیا:

از عاقرقرحا و میویزج و زنجبیل و بوره، هرکدام سه درهم و از فلفل شش درهم را می‌گیرند و همگی را نرم می‌کوبند و با سرکه می‌سرشند و در جایی که درد دارد می‌گذارند؛ و اگر این داروها را که خشک باشند بگیرند و دندان آسیای خورده‌شده را با آنها بپوشانند یا آنها را با آن بسایند درد را آرام می‌سازند.

چندوچون دارویی برای حالت بی حسی و کُندشدگی‌ای (خَدری) که برای دندانها و دندان آسیا پیش می‌آید:

کسی که چنین حالتی برایش پیش می‌آید: بقلة‌الحمقاء با ساقه‌هایش و یا نمک نیم‌کوفته را بجود و دندانهای آسیا را با آن بساید و یا روغن زنبق یا زرنب[1] (گیاهی با بوی ترنج) را دو یا سه بار بر آن بساید؛ و برخی از آن را در دهان نگه دارد و یا آبگوشت ساده‌ی چرب را و یا روغن بادام شیرین را در دهان نگه دارد و سقّز را بجود.

در مداوای دندانهای کم‌توان و جنبان (لق) و آنهایی که چاله‌ای بر آنها جای دارد:

امّا دندانهای کم‌توان (ضعیف)؟ هرکدام از آنها که به‌سبب بالارفتن سن، این کم‌توانی در آنها پدید آمده‌باشد، هیچ دارویی ندارد؛ و آن دندانی که این حالت در آن از ترینگی‌ای است که عصب [دندان] و لثّه را نرم گردانیده و آنها را سست کرده است، نیازمند داروهای خشکاننده و به‌هم‌آورنده‌ای (قابضه) همچون: زاج سفید یمنی[2] و کَزمازک و گلنار - از هرکدام یک جزء و گل سرخ، دو جزء - است، که همگی نرم کوبیده گردند و دندانها و لثّه را با آنها بسایند.

چندوچون دارویی دیگر برای این ناهنجاری:

از رامک و کَزمازک و هلیله‌ی زرد، هرکدام سه درهم، گلنار و گل سرخ و سماق هرکدام پنج درهم، جَفتِ بلوط (غشای درونی میوه‌ی بلوط) و دانه‌ی مُورد و صندل سفید، هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و دندانها و لثّه را با آن می‌سایند.

۱- در سزگین، **۴۲۴**، روغن زیتون است.

۲- در بولاق، ۳۰۳، شب سرخ است.

چندوچون سنونی[1] که دندانها را تقویت کرده و آنها را استوار می‌سازد:

از قرنفلِ (میخک) [نر] و کزمازک و بلوط و گل سرخ و سماق و جَفتِ بلوط و سنامکّی و دانه‌ی مُورد هرکدام به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و دندانها را با آنها می‌سایند.

چند چون دارویی دیگر:

از صندل سفید و رامک و سُعد [و میعه] و گل سرخ، هرکدام چهار درهم، طراثیت (گل جالیز) و کزمازک و جَفت بلوط و شب یمانی هرکدام دو درهم[2]، سماق و بزر گل سرخ، هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و دندانها را با آن می‌سایند، و اگر زاج سرخ را با سرکه بپزند و با آن مضمضه نمایند دندانها و لثّه را پرتوان می‌نماید.

باب هفتاد و نهم

درباره‌ی چیزهایی که دندانها را سفید و درخشان می‌نماید

برای سفید و درخشان گردانیدن دندانها باید از آرد جو سوخته‌ی سرشته‌شده با عسل و از انجیر سوخته هرکدام سه درهم، زَبَدُالْبحر و شَیح سوخته و خرچنگ دریایی و پوسته‌ها سوخته‌ی تخم‌مرغ هرکدام دو درهم گرفته شود و نرم کوبیده گردند و دندانها را با آنها بسایند که این، دندانها را به خوبی سفید و درخشان می‌نماید.

چندوچون درخشان‌کننده‌ای دیگر:

از شیح سوخته و سنگ پاشوره (قیشور) – و آن همان است که قباله‌نویس (صکّاک) نوشته را با آن می‌خراشد – و زبدالبحر و شاخ گوزن[3] (اَیّل) و نمک اندرانی، هرکدام یک جزء ریشه‌های سوخته نی دو جزء ساذج یک چهارم جزء و شکسته‌ی کاسه‌ی بزرگ (غضاره) چینی، نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و دندان را با آن می‌سایند [که

۱- سنون: داورییی که بر دندان مالند.

۲- در بولاق، ۳۰۳، یک درهم است.

۳- در بولاق، همان، برگ سوخته سنبل، است.

بخواست خدا سودمند است].

چندوچون یکی دیگر:

از نمک اندرانی و آرد جو به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و با عسل سرشته می‌گردند و سوخته می‌شوند و از ریشه سوخته‌ی نی و از اینها هرکدام سه درهم، شاخ گوزن و پوسته‌های تخم شترمرغ، هرکدام دو درهم، بوره و شکسته‌ی کاسه‌ی بزرگ چینی، هرکدام یک درهم، سنباده نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و دندانها را با آنها م می‌سایند که این، درخشان کنندگی سختی دارد [و خدا داناتر است].

باب هشتادام

در مداوای زخمهای لثّه و آماسهای آن

هرگاه جوش یا آماسی در لثّه پدیدار گردد و ببینید که خون از آن بیرون می‌ریزد، فصد قیفال یا حجامت را به‌کار بگیرید و اگر این بیماری (خون‌ریزی) ادامه یابد پس جهارک (چهار رگ لب) بیمار، بریده شود و یا آن دو رگی که در زیر زبان هستند گشوده شوند و بدن بیمار با دارویی روان‌کننده همچون مطبوخ پاک گردد و به بیمار دستور داده شود با سماق سایید‌ه‌شده در گلاب مضمضمه نماید؛ و او را با غذاهای سردکننده‌ی لطیف و با گوشت جوجه‌مرغها و تیهوهای درست‌شده با آب انار و آب زرشک تغذیه نمایند و این دارو را که چندوچون آن این است به‌کار گیرند:

از طراثیث و قرظ (بُزغُند: ثمره‌ی نوعی از اُمّ غیلان که اقاقیا عصاره‌ی آن و ضمغ عربی، صمغ آن) و زاج سرخ (شبّ الحمره) و پوسته‌های انار ترش و سماق به‌اندازه‌ی هم گرفته شود و همگی خوب پخته گردند و با آب آنها مضمضمه شود.

و اگر این داروها به خوبی کوبیده شوند و لثّه را با آنها بپوشانند (آنها را بر لثّه بیندایند) سود آشکاری دارد؛ زیرا اینها زخمها را خشک می‌گردانند و لثّه را نیرومند می‌نمایند.

چندوچون دارویی دیگر:

از برگ سرو و گردوی آن (جوزِ سرو: همان ثمر چوبی آن) و گلنار و بلوط و کزمازو به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود، و با فروپوشاندن اینها با سرکه، به‌گونه‌ای خوب جوشانده می‌گردند

و با آن سرکه مضمضمه می‌نمایند، و اگر آب عصاالرّاعی و آب عنب‌الثّعلب را بگیرند و آنها را با سرکه بیامیزند و با آنها مضمضمه کنند برای این ناهنجاری سودمند است.

چند چون دارویی دیگر برای خون‌ریزی لثّه:

از بزر گل سرخ [و خود گل سرخ] و سماق هرکدام به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و همگی با گلاب پخته می‌شوند و پالوده می‌گردند و اندکی از آب عصاالرّاعی و زبان‌برّه را با آنها می‌آمیزند و با آن مضمضمه می‌نمایند، که این، خون را بند می‌آورد و برای جوشها و آماس گرم پدیدآمده در لثّه سودمند است.

چندوچون دارویی برای درهم‌ترنجیدگی و بیرون‌زدگی گوشت لثّه و خوردگی آن:

برای این ناهنجاری باید گشودنِ رگ قیفال و یا حجامت از چاله‌ی پس گردن و نوشیدن آب پخته‌شده‌ی هلیله را به‌کار گیرند و بیمار را با غذاهای [سردکننده‌ی] لطیف‌کننده چاره‌اندیشی کنند و گوشت طیور و بزغاله‌ی درست‌شده با سماق یا آب انار یا آب غوره را به او بدهند و بیمار انار را بمکد و سیب و گلابی و چیزهای مانند اینها را بخورد؛ [و از غذاهای شیرین و گوشتهایی که غذادهی فراوانی دارند بپرهیزد] و داروهای تند همچون: قلفدفیون[1] (نوعی قرص زرنیخ) را به‌کار گیرد و با آن و با اندکی از سرکه‌ی انگوری لثّه و گوشت گندیده‌ی آن را چنان به‌خوبی بساید که خونی گردد [و دارو و گوشت گندیده را بخورد]؛ سپس به‌دنبال، آن لثّه را با روغن گل سرخ به خوبی چرب نماید؛ و این کار را سه روز انجام دهد؛ و هنگامی که آنجا را از گوشت گندیده پاکیزه ساخت، مرهم سفیداب یا مرهم مُرداسنگ را بر آن بگذارد تا گوشت بروید و لثّه هموار و همسان گردد و پس از آن با گلابی که سماق و بلوطِ مازو و گردوی سرو را در آن جوشانده باشند مضمضمه نماید تا لثّه استوار گردد و [به‌خواست خدا] به حال طبیعی خود برگردد.

وگاهی - هنگامی که داروی تند (حادّ) ما را به آنچه خواسته‌ایم نرساند - **داغ‌کردن** را به‌کار می‌گیریم و ما چگونگی انجام دادن آن را به‌هنگام رسیدن به بحث «کار با دست» - به‌خواست خدا - بیان می‌کنیم.

۱- در بولاق، ۳۰۴، افیون است.

باب هشتاد و یکم

در بدبویی دهان و گنده‌دهانی (بَخْر)

بدبویی دهان و گنده‌دهانی یا از گندیده گشتن (عفونت) آن گوشتی است که در دهان است و یا از گَنده‌گشتن دندانها و خوردگی آنها و یا از سوی بلغم گندیده‌ای است که در دهانه‌ی معده است؛ که اگر بوی بد دهان به‌سبب گنده‌گشتن آن گوشتی باشد که در دهان است و به‌سبب دگرگون گشتن بوی (غُمور) آن باشد، فصد و حجامت از چاله‌ی پس گردن را به‌کار بگیرید و چهارک دارنده‌ی آن را فصد[1] نمایید، و اگر این کار نتیجه‌بخش نباشد بیمار را با مطبوخ هلیله و تمرهندی روان گردانید و همچنان که گفته‌ایم داروی تند را به‌کار ببندید و لثّه را چندان با عسل بسایید که خونین گردد؛ و پس از این، آن را با بلوط مازو و پوسته‌های انار و جَفت بلوط که نرم ساییده‌شده و با آب مورد یا آب گل سرخ معجون شده‌باشد مرهم نمایید؛ که اگر این، شما را به آنچه خواسته‌اید برساند [که خوب است] وگرنه داغ را به‌کار بگیرید تا آن گوشت گندیده در لثّه را از میان ببرد، و بیمار پس از آن با آبی که گل سرخ و گلنار و بلوط مازو و جَفت بلوط و کَزمازک و چیزهای مانند اینها را در آن پخته باشند مضمضه نماید.

و اگر بدبویی دهان به‌سبب دندانهای تباه‌گشته و خورده‌شده پدید آمده‌باشد بهتر است آن دندانهای تباه‌شده کشیده شوند و دندانهای خورده شده، با آهن (کارد) و چیزهای تیز (بارد) پاک گردد و بازمانده‌ی اجزای گندیده شده، از آنها ستُرده و پاکیزه شود؛ دارنده‌ی چنین دندانهایی باید از انواع شیرها و خرماها بپرهیزد؛ و هنگامی که این کارها را انجام داد با سرکه‌ای که عاقرقرحا و کزمازک را در آن جوشانده باشند و یا سرکه‌ی عنصل - اگر در دسترس باشد - مضمضه نماید و دندان‌شویه‌های (سَنون، خمیر دندان) خوشبوکننده‌ی دهان مانند حَبّ مشک و جز آن را به‌کار ببرد. و هر روز سحرگاهان و شامگاهان دندانها و لثّه را با تکّه‌ای پارچه‌ی زبر به‌خوبی مالش دهد و با خلال تمیز نماید؛ و اگر گرمایی در لثّه باشد آن را با روغن گل سرخ و اگر سرمایی باشد آن را با روغن بَلَسان چرب نماید و قرنفل و مصطکی و عودِ تَر همراه با اندکی

۱- در سزگین، ۴۲۶، به‌جای فصد، قطع است.

میویزج (مویزج، مویزک ، کشمش کوهی) و عاقرقرحا بجود.

و اگر گنده دهانی به‌سبب بلغمی باشد که از دهانه‌ی معده تراوش می‌یابد، باید به دارنده‌ی چنین حالتی دستور داده شود که: پس از خوردن چیزهای پاره‌کننده‌ی بلغم همچون: تُرُب و ماهی شور و خردل و عسل [و شراب افسنتین]، قی کند، و این کار را در هفته – به ویژه در تابستان – یکی دو بار انجام دهد و به او آب خیسانیده‌ی صبر و شراب افسنتین داده شود و هر هفته وزن مثقالی از حَبّ صبر را به‌کار گیرد و معده را با حَبّ اَیاره و قوقویا پاک نماید و در برخی اوقات اطریفل کوچک همراه با ایاره‌ی فیقرا به او داده شود؛ و همه‌ی اینها برای آن است تا معده از بلغم پاک گردد.

چندوچون حَبّی که معده را پاک می‌کند و بوی دهان را خوش می‌نماید:

از قِرفه (نوعی دارچین) و اُشْنَه (دواله: چیزی شبیه به ریسمان بر شاخه‌های درخت صنوبر) و نمک هندی و قاقُله (هیل) و ناردین، هرکدام به‌اندازه‌ی هم، و از صبر [سُقوطری] به‌اندازه‌ی [دو برابر] همه‌ی اینها گرفته می‌شود و همگی کوبیده می‌گردند و باهم سرشته می‌شوند و به صورت حَب درآورده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن سه درهم است.

و بهتر است که خوراک بیمار چیزهای لطیفِ (ساده و نازک) خشک‌کننده همچون: گوشت پرندگان به صورت بریانی و کباب و مرغ بریان‌کرده‌ی پر از ادویه‌ای (مصوصی) همچون سَذاب و کرفس باشد و شراب ریحانی کهنه‌ای را که: کبابه و بسباسه و قرنفل و عود نارس و زنجبیل و سُعد پوست گرفته را در آن خیسانیده باشند بنوشد؛ و از غذاهای تولیدکننده‌ی بلغم همچون: ماهیهای تازه و انواع شیرها و گوشت بزغاله‌ها و بره‌ها و روغن و پیه و سبزیجاتِ سردکننده‌ی ترکننده و میوه‌های ترکننده بپرهیزد و از نوشیدن آب بکاهد و به‌کارگیری هلیله و بلیله‌ی پرورده‌شده با عسل را به‌کار ببندد و مصطکی و قرنفل و عودِ ناب (صرف) را بجود و با این مضمضه شونده‌ای که چندوچون آن این است مضمضه نماید:

از شراب ریحانی و گلاب، هرکدام نیم رطل، عود نارس و مصطکی [و قرنفل و بسباسه] و جوز بَوا[۳] هرکدام وزن دو درهم گرفته می‌شود و نیم‌کوب می‌گردند و در تکّه‌ای پارچه‌ی کتان ریخته‌شده و گره زده می‌شود و در شراب و گلاب انداخته می‌شود و در دیگ کوچک پاکیزه‌ای ریخته‌شده و با آتشی آرام چندان جوشانده می‌شود تا تنها نیمی از آن باز بماند که از آتش پایین

آورده‌شده و سرد گردانیده می‌شود و پالوده می‌گردد و صبحگاهان و شامگان با آن مضمضه می‌شود؛ که این، [به‌خواست خدا] سودمند است.

و دارای چنین بیماری‌ای - برپایه‌ی آنچه توصیف کرده‌ایم - به سواک کردن با سُعد (مُشک زمین، گیاهی خوشبو) و اِذْخر و صندل سفید، ادامه دهد؛ که این از آنهایی است که بوی دهان را خوش می‌نماید و گنده دهنی (بَخر) و بدبویی دهان را از میان می‌برد.

چندوچون دندان‌شویه‌ای (سَنوی) که بوی دهان را خوش می‌کند و لثّه را تقویت می‌نماید:

از صندل سفید و گل سرخ هرکدام پنج درهم، سُعد سفید و پوسته‌های خشک‌شده‌ی نارنج و اِدخر و رامک [و کزمازک] هرکدام سه درهم، و قاقُله و کبابه و بسباسه و قرنفُل و مصطکی و عود هندی و سُک[1] (چینی)، هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و دندان را با آن می‌سایند.

چندوچون دندان‌شویه‌ی دیگری که دهان را خوشبو و لثّه را استوار می‌دارد:

از فوفل[2] (ثمره‌ی درختی) و صندل و بزر گل سرخ هرکدام پنج درهم، هلیله‌ی و کزمازک و پوسته‌های نارنج هرکدام دو درهم، عود هندی[3] [سُکِّ مُمَسّک (سک آمیخته با مِسک) و ساذج بصری] و کبابه و مصطکی دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به‌هنگام نیاز به‌کاربرده می‌شوند.

و اگر خواستید دندان‌شویه‌ای را به‌کار ببرید که **درخشان کردن دندان و تقویت لثّه و خوشبو کردن دهان را همگی باهم داشته باشد** این دندان‌شویه را که چندوچون آن این است به‌کارببرید:

از آرد جو سرشته‌شده با عسل سوخته [و انجیر سوخته] و شاخ سوخته‌ی گوزن هرکدام پنج درهم، کزمازک و زَبَدالبحر و نمک اندرانی هرکدام سه درهم، گل سرخ و سُعد و صندل هرکدام چهار درهم، فُوفَل[4] و هلیله و رامک، هرکدام دو درهم، مِسک و کافور هرکدام یک چهارم

۱- در بولاق، ۳۰۵، مِسک است.

۲- در بولاق، همان، قرنفل است.

۳- بولاق، همان، عود نارس است.

۴- بولاق، همان، باز قرنفُل است.

درهم[1]، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به‌هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود.

چند چون دندان‌شویه‌ی دیگری که بوی دهان را خوش می‌کند و لثّه را تقویت می‌نماید و دندانها را سفید و درخشان می‌دارد:

از زبدالبحر و آرد جو سرشته‌شده با عسلِ سوخته و ریشه‌ی سوخته‌ی نی هرکدام شش درهم[2]، سُنبُل[3] و کبابه و قاقله و بسباسه و عاقرقرحا، هرکدام سه درهم، طباشیر و شُنجِ (حلزون، نوعی صدف) [سوخته] و پودنه هرکدام یک درهم [نمک اندرانی پنج درهم] عود نارس و سُک و قرنفل هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و دهان و دندانها را با آن می‌شویند.

چندوچون سَنونی دیگر برای همین کار:

از سُعدِ سفیدِ پوست گرفته‌ی نرم کوبیده‌شده سه درهم، شراب ریحانی یا میسوسن (شراب سوسن) چهار درهم گرفته می‌شود و باهم آمیخته می‌گردند و با عسل سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهای نازکی درمی‌آیند و در تابه‌ای بر روی آتش خشک می‌گردند و آن را از سوخته‌شدن نگه می‌دارند و هنگامی که سرخ و خشک شدند آن را سرد می‌گردانند و می‌کوبند و از آن یک اُوقیه و از نمک اندرانی سه درهم، زبدالبحر سه درهم و کزمازک پنج درهم عود هندی ناب چهار درهم را می‌گیرند و همه را نرم می‌کوبند و دندان و دهان را با آن می‌شویند.

دندان‌شویه‌ی دیگری برای همین کار:

از آرد جو و نمک هرکدام ده درهم را می‌گیرند و با عسل می‌سرشند و آنها را می‌سوزانند و نرم می‌کوبند و از حاشا (نوعی پودنه‌ی کوهی شبیه به سعتر) و زنجبیل و شیح ارمنی و کزمازک هرکدام دو درهم و از سُک و کبابه و قاقُله و قرنفل هرکدام یک درهم[4] را می‌گیرند و همگی را نرم می‌کوبند و دندان را با آن می‌شویند.

۱- سزگین، ۴۲۷، یک دانگ و نیم است.

۲- سزگین، همان، هشت درهم است.

۳- سزگین، همان، هیل است.

۴- سزگین، ۴۲۸، نیم درهم است.

چند چون حَبّ المِسک و آن همان حَبّ هندی است:

از اَرمال (پوست درختی به رنـگ زرد شـبیه بـه دارچـین) و کَبَـر (خـاورک) هرکـدام یـک رطـل گرفته می‌شـود و بـا آب شـسته مـی‌شـوند و سـی رطـل آب بـر آنهـا ریختـه مـی‌گـردد و چنـدان جوشانده می‌شوند تا پنج رطـل از آب بـاز بمانـد و آن آب، پـالوده مـی‌گـردد و داروهـا دور انداختـه می‌شوند سپس دیگـی سـنگی (بِـرام) را آمـاده مـی‌سـازند و بیـرون آن را بـا گِـل مـی‌انداینـد و آب پالوده را در آن می‌ریزند و برای بـار دوم مـی‌جوشـانند تـا در قـوام بـه‌گونـه‌ی عـسل درآیـد و آن را تکان می‌دهند تا نسوزد و سپس آن را از روی آتش پـایین مـی‌آورنـد و در کـوزه‌ای سـبز مـی‌ریزنـد و در سایه خشک و منجمد می‌گردانند و هنگامی کـه بـه آن نیـاز داشـته باشـند وزن بیـست مثقـال از آن را می‌گیرند و آن را می‌کوبند و می‌سایند و بـا پارچـه‌ای حریـر مـی‌بیزنـد و از: قرنُفـل و جـوز بَـوّا و بسباسه و عود هندی و سـاذج [هنـدی] و صـندل سـفید و کبابـه هرکـدام یـک مثقـال و از مـسک خوب پنج مثقال[1] و از کافور رَباحی (نوعی اعلای کـافور هنـدی) سـه مثقـال گرفتـه مـی‌شـود و ایـن داروها کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ی حریر بیختـه مـی‌شـوند و از اَرمـاک (همـان ارمـال) پـنج مثقـال را می‌گیرند و شش اوقیه آب بـر آن مـی‌ریزنـد و آن را چنـدان مـی‌جوشـانند تـا دو اوقیـه از آن بـاز بماند و این بازمانده را می‌پالاینـد و داروهـا را بـا آن عجـین مـی‌نماینـد و آن را بـه صـورت حبهـایی به اندازه‌ی نخود درمی‌آورند و در سایه خشک می‌گردانند و به‌هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون دندان‌شویه‌ای دیگر که بوی دهان را خوش می‌نماید:

[از هیل و قاقله و جوز بَـوّا و فوفـل و دارچینـی و خولنجـان هرکـدام سـه درهـم] و گـل سـرخ و صندل سفید و سُعد هرکدام ده درهم و سلیخه و سـنبل‌الطّیـب و قِرفـه و قرنفـل هرکـدام چهـار درهـم، پوسته‌های خـشک‌شـده‌ی نـارنج و بـرگ آن و اِدخـر و اُشـنه و ارمـاک هرکـدام پـنج درهـم، عـود هندی و مصطکی و بسباسه هرکدام دو درهـم، کـافور نـیم درهـم، مـسک یـک دانـگ و نـیم گرفتـه می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با ربّ سـوس یـا بـا شـراب یـا بـا آب بـرگ نـارنج و یـا بـا گلاب سرشته می‌شوند و به صـورت حَبهـایی بـه‌انـدازه‌ی نخـود درمـی‌آینـد و بهـن مـی‌گردنـد و در دهان نگه داشته می‌شوند.

۱- بولاق، ۳۰۶، پنج درهم است.

چندوچون حَبّ دیگری که در دهان نگه داشته می‌شود:

از صبر سه درهم و از فوفل و قرنفل و خولنجان و عاقرقرحا هرکدام یک درهم، مسک و کافور هرکدام یک دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با شراب ریحانی سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حَب درمی‌آیند و در دهان نگه داشته می‌شوند.

چندوچون حَبّی دیگر:

عود هندی و قرنفل و مصطکی را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و با شراب می‌سرشند و به صورت حَب در می‌آورند و در سایه خشک می‌گردانند و در دهان نگه می‌دارند[1].

چندوچون حَبّ دیگری که -اگر گنده دهنی (بَخر) از سوی معده باشد- بوی دهان را خوش می‌نماید:

از هیل و قاقله و جوز بَوا[3] و قرنفل و دارچینی و خولنجان هرکدام سه درهم، گل سرخ و صندل سفید هرکدام پنج درهم، کافور نیم درهم، مسک یک دانگ و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با گلاب سرشته می‌شوند و به صورت حبهایی به‌اندازه‌ی دانه‌ی نخود درآورده می‌شوند و بهن می‌گردند و دردهان نگه داشته می‌شوند که این، گنده‌دهنی را از میان می‌برد[2].

۱- این موادّ خوشبوکننده تا اینجا، ترکیبی از هر دو نسخه متفاوت بولاق، ۳۰۶ و سزگین، ۴۲۸ است.

۲- این پاراگراف به‌سبب متفاوت بودن کامل دو نسخه، تنها از بولاق، ۳۰۶ است و به‌همین سبب پیش از این هم، ترجمه‌ای به‌هم‌آمیخته از هر دو نسخه، انجام شده است.

باب هشتاد و دوم

دربارەی داروهایی که رطوتبی را که بەهنگام خواب از دهان روان می‌گردد و لعابی را که از دهان کودکان بیرون می‌تراود بند می‌آورند

امّا ترینه‌ای که بەهنگام خواب از دهان روان می‌گردد و لعابی که از دهان کودکان بیرون می‌تراود، هرگاه از گرما باشند، دارندەی آن باید بەهنگام ناشتا هِندبا، با نمک را بخورد و قی‌کردن را بەکار بگیرد، و با ناشتا، آرد بودادەی جو و آرد بودادەی گندم را اِسْتِفاف[1] کند (روی زبان بریزد و فرو برد).

و اگر آب دهان از ترینه‌ای غلیظ بلغمی باشد، اندکی از خردل را با سَویق جو [ی که گفتیم] درآمیزد و صبحگاهان با ناشتا آبکامه (مُرّی) را سر بکشد و جویدن کندر و مصطکی را ادامه دهد؛ که اگر اینها نتیجەبخش بودند [که خوب است] وگرنه قی‌کردن با تُرب و عسل را بەکار گیرد و اطریفل کوچک و هلیلەی پرورده را تناول نماید.

امّا لعابی که از دهان کودکان روان می‌گردد؟ بهتر آن است دهان کودک را با اَقاقیایی که در شراب خیسانیده شدەباشد بسایند که این، بەخواست خدا آن را بند می‌آورد.

[به یاری خدا و توفیق خوب او] مقالەی پنجم[2] از این کتابمان به پایان آمد و بەدنبال آن مقاله ششم می‌آید.]

****

۱- اِستفاف: یعنی بەگونەی سَفُوف (آرد بوداده) درآورده و ببلعد. سفوف، یعنی آرد بوداده.

۲- مقالەی پنجم، در نسخەی بولاق هشتاد و دو باب و در نسخه سزگین هشتاد باب است.

یادآور شوم که ترجمەی این مقالەی پنجم در ساعت هشت و نوزده دقیقەی بعد از ظهر دوشنبه چهاردهم مهر ماه سال ۹۹ به پایان رسید.

بسم الله الرحمن الرحیم[1]

مقاله ششم از جزء دوم از کتاب کامل الصّناعة الطّبّیّه، معروف به «مَلِکی» [تصنیف علیّ بن عبّاسِ پزشک پیشه] در مداوای بیماریهایی که برای دستگاه تنفس، پیش می‌آیند و این، **هیجده باب است.**

باب نخست، در مداوای لَهاة (گوشت پاره‌ی کوچک آویخته در بالای دهان، زبان کوچک)

باب دوم، در مداوای خوانیق (ج، خانقه و خُناق، دشواری دم زدن و بلعیدن: دیفتری).

باب سوم، در مداوای کسی که خاری یا استخوانی یا زالویی را بلعیده باشد.

باب چهارم، در مداوای غرق‌شده در آب.

باب پنجم، در مداوای سرفه‌ی پدید آمده از سوی حنجره و قَصبةالرّیه (نای و نایژه‌ها).

باب ششم، در مداوای بُوحه (گرفتگی آوا و خشونت آن).

باب هفتم، در مداوای سرفه‌ای که از سوی سینه و ریه و آبریزشها (نَزَلات) باشد.

باب هشتم، در مداوای رَبوْ (نوعی تنگی نفس برآمده از حسّاسیت فراوان) **و تنگی نفس.**

باب نهم، در مداوای ذاتُ‌الرّیه (آماس شش، عفونت و التهاب بافت ریه).

باب دهم، در مداوای نَفْثُ‌الدّم (تف خونی، بیرون انداختن اخلاط خونی از سینه).

باب یازدهم، در مداوای نفثُ‌المِدّه (بیرون انداختن چرک سفید از سینه).

باب دوازدهم، در مداوای سِلّ (بیماری عفونی واگیر ششها).

۱- بسم الله تنها در نسخه بولاق، ۳۰۷، آمده‌است.

باب **سیزدهم**، در مداوای **ذات‌الجَنب** (برسام، درد پهلو، التهاب پرده‌های جنب پهلو).

باب **چهاردهم**، در مداوای **دُبَیله‌ها** (زخمهای بزرگ چرکین) و **خُراجها** (ورمهای گرم چرکین).

باب **پانزدهم**، در مداوای **برسام** (آماس غشاء درونی حجاب حاجز).

باب **شانزدهم**، در مداوای **بدمزاجی قلب**/ بیمارهای قلب.

باب **هفدهم**، در مداوای **خَفَقان** (تپش قلب، اضطراب).

باب **هجدهم**، در مداوای **غَشیْ** (از هوش رفتن، صرع).

باب نخست

در مداوای آماس لَهات (زبان کوچک، گوشت پاره آویخته در بالای دهان)

هرگاه برای لَهات آماس گرمی پیش آید باید دارنده‌ی آن از رگ قیفال فصد شود و طبیعتِ او با فلوس خیارشنبر و ترنجبین یا آب لَبلاب نرم گردد و از این بَرود (داوریی سرمه مانند) که چندوچون آن این است در گلوی او دمیده شود:

از گُل سرخ و گلنار و کزمازک و بلوط مازو و صندل سفید و سماق و شیاف ماميثا و عدس و برگ و ریشه‌ی سوس (مَهک، شیرین بیان)، هرکدام یک جزء گرفته شود و همگی نرم کوبیده گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته شوند و با لوله‌ای در گلو دمیده شود و بیمار با آب زبان‌برّه و آب فشرده‌ی گل سرخ کوبیده‌شده و آب عنب‌الثّعلب و آب گشنیزی که اندکی از سماق را در آن ساییده باشند غرغره نماید. و اگر لَهات افتاد و یا سست گشت داروی معروف به «آش الملک[1]» را که چندوچون آن این است در گلو بدمید [که این، آن را از میان می‌برد:]

از عصاره‌ی ماميثا و گل سرخ و بزر گل سرخ و سماق و زعفران و نوشادر و ربّ سوس و سعتر فارسی و عاقرقرحا و بلوط مازو و فلفل و دارفلفل و کزمازک و دُمچه و پرزهایِ سَرِ انار

۱- نام این دارو در بولاق، ۳۰۷، به‌صورت «آش الملک» و در سزگین، ۲، به‌صورت واژه‌ی بی‌نقطه‌ی «باسن الملوک» است. که نه صورت درست کلمه و نه معنی هیچ کدام از این صورتهای موجود در نسخه‌ها، در منابع در دسترس یافته نشد.

(اَقماع‌الرّمان) [و عروق‌الـصُّفر (زرده چوبـه)] و هلیلـه‌ی زرد و مُـرّ صـافی و حلتیـت و شـبّ یمـانی و حُضُض مکّی و حناء/ حماما و قاقُلـه و قَـصَب‌الزّریـره (نـی نهاونـدی، وج) و زرنـیخ سـرخ و قُـسط (کوشنه) و مدفوع سـفید سـگی کـه سـه روز اسـتخوان خـورده باشـد و پرسـتوهای سـوخته‌شـده از هرکدام یک جـزء گرفتـه مـی‌شـود و نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و بیختـه مـی‌شـوند و در گلـو دمیـده می‌گردند که این، بـرای لهـات افتـاد و خوانیـق (خروسـکها) و آماسـهای گلـو کـه از ترینگـی باشـند سودمند است.

و از چیزهایی که در مداوای افتادن (خوابیـدگی) زبـان کوچـک سـودمند اسـت ایـن اسـت کـه از: شَبِّ یمانی و گلنار هرکدام جزئهایی به‌اندازه‌ی هـم گرفتـه‌شـده و نـرم کوبیـده گردنـد در گلـو دمیـده شوند و یا با قاشـقی (مِعْلَقـه‌ای) کـه سـر کـوچکی داشـته باشـد بـر زبـان کوچـک گذاشـته شـوند و همچنین نوشادر اگر در گلو دمیده شود و برلهات گذاشته شود سودمند است.

و غرغره‌کردن با آب برگ گل سـرخ –بـه ویـژه گـل سـرخ بیابـانی– اگـر در شـراب جوشـانده شـود در جلـوگیری از روان گردیـدن مـواد بـه‌سـوی زبـان کوچـک سـودمند اسـت؛ و اگـر زبـان کوچـک بـا ایـن داروهـا از آن سـستی و آویختگـی درنیامـد و بلنـد نـشد و دیدیـد کـه ریـشه‌ی آن باریک و سر آن بزرگ شده‌است، معالجـه‌ی آن همـان بریـدن برمبنـای راهکـاری اسـت کـه در بـاب «کار با دست» آن را یادآورخواهیم شد.

باب دوم

در مداوای ذُبحَه (آماس دو سمت گلو، اُوریون) و خَوانیق (ج خُناق= خروسک، دیفتیری)

ما در جای دیگـری جـز اینجـا گفتـه‌ایـم: کـه راهکـار درسـت در مـداوای اینهـا دسـت زدن بـه گشودن رگ قیفال و –اگر نیرو و سنّ بیمـار و وقـت پـیش‌رو یـاری نماینـد– بیـرون ریخـتن خـون فراوان از او و متناسب با اندازه‌ی بیماری و نیروی بیمار، تَکرارکـردن دو یـا سـه بـاره ایـن کـار اسـت، و نباید این خون را به‌یکباره از بیمار بیرون بریزند بلکه ایـن کـار بایـد انـدک‌انـدک انجـام گیـرد، زیـرا بلعیدن غذا (اِزدِراد) بـرای دارای چنـین بیمـاری‌ای دشـوار اسـت. و اگـر بـه‌یکبـاره خـون فراوانـی از وی بیرون ریخته شود نیروی حیاتی او کاهش یافته و از هم می‌پاشد.

و هنگـامی کـه فـصد را بـه‌کـار گرفتیـد در روز دوم بـا خیـارچنبر و تـرنجبین و آلـو و عُنّـاب و سبستان نیـروی او را توانمنـد سـازید و اگـر بلعیـدن غـذا بـرای او شـدنی اسـت، **طبعیت** او را روان بگردانید و اگر بلعیدن برایش شدنی نیست راهکـار درسـت در مـداوای ایـن بیمـاری اِمالـه‌ی نیرومنـد است تا مادّه‌ی بیماری را از بالا به پایین بکشد؛ و اگـر اینجـا، تبـی وجـود داشـته باشـد، بایـد **امالـه‌ای** نرم با موادّی درهـم آمیختـه از عناصـری همچـون: عُنّـاب و سبـستان و بنفـشه و **خطمـی** و سَـپوس (نخاله) و چغندر و آب جو کوفته شـده‌ای کـه در آن عـدس بـا آب انـار میخـوش پختـه شـده‌باشـد، به‌کار گرفته شود و به او آش آشامیدنی (حریره‌ی) درسـت‌شـده از تکّـه ریـزه‌هـای نـان درسـت‌شـده از آرد سفید (حُوارّی) و شـکر و روغـن بـادام داده شـود و غـذایش کاسـته گـردد و او را نخـست بـه غرغـره‌کـردن بـا چیزهـایی همچـون: زبـان‌بـرّه و گـلاب و انـدکی از آب انـار میخـوش و آب بقلة‌الحمقاء و یا بـا آب گلابـی کـه سـماق و عـدسِ پوسـت گرفتـه‌ی کوبیـده‌شـده را در آن سـاییـده باشند و یا با آب بزر قطونای استخراج‌شده با گلاب -کـه بـه‌هـم‌آورنـده‌هـایی هـستند کـه چیزهـایی را که بر آنجا (اندام بیمار گـشته) بریزنـد دور مـی‌اندازنـد و بـازمی‌دارنـد- و دارسـازید و ایـن بَـرود را که چندوچون آن این است در گلوی او بدمید:

از گـل سـرخ و نـشاسته و بـزر بقلـه و طباشـیر و شـکر طبـرزد و گلنـار، هرکـدام یـک جـزء به‌اندازه‌ی هم گرفته شود و همگی نـرم کوبیـده گردنـد و در گلـو دمیـده شـوند؛ و ایـن کـار در آغـاز مداوا انجام می‌گیرد و هنگامی که به روز دوم و سوم رسـید او را بـا آب گـشنیز و یـا آبـی کـه عـدس و ربِّ توت و روغن بنفشه را در آن جوشانده و نیم‌گـرم باشـد و یـا آب عنب‌الثّعلبـی کـه گـل سـرخ و بـیخ مهـک را در آن جوشـانده و یـا انـدکی از فلـوس خیارشـنبر را در آن سایيـده باشـند بـه غرغره‌کردن وا دارید؛ و هنگامی که بیمـاری بـه بـالاترین درجـه خـود رسـید و ازهم‌پراکنـده گـشتن (تحلیل) را آغاز کرد، غرغره‌کـردن بـا آب عنب‌الثّـعلب و آب رازیانـه‌ای کـه خیـارچنبر و میبختـک را در آن سایيـده باشـند بـه او انجـام دهیـد و چیزهـایی راکـه در مـداوای آمـاس زبـان کوچـک یادآور شده‌ایم در گلوی او بدمید، که اگر نتیجه‌بخش باشـد [کـه خـوب اسـت] وگرنـه **مـدفوع سـگی** را که سه روز استخوان را به آن خورانـده باشـند در گلـوی او بدمیـد و آن، بـدین‌گونـه کـه: آن سـگ را سه روز در خانه‌ای حبس نمایید و بـه‌جـز اسـخوان چیـز دیگـری را بـه او ندهیـد و هنگـامی کـه روز سوم فرا می‌رسد همـه‌ی مـدفوعی را کـه از آن سـگ گِـرد آمـده اسـت مـی‌گیریـد و خـشک

می‌نمایید و از آن یک جزء و از بلوط مازو و از سعتر هرکدام یک جزء را می‌گیرید و نرم می‌کوبید و با پارچه‌ای حریر می‌بیزید و آن را در گلو و حنجره‌ی او می‌دمید و گلوی او را از داخل با یک شاخه پَر، با همین گرد دارویی می‌اندایید؛ و این، دارویی است با سودمندی شگفت‌انگیزی که برپایه‌ی آنچه **جالینوس** گفته است در مداوای زخمهای روده‌ها و دُمَّلهای آنها سودمند است.

و باز جالینوس گفته است که: هرگاه مدفوع خشک‌شده و کوبیده‌شده کودکان را در آماسهای گلو و خُناقها به‌کار ببرند سود فراوانی از آن برده می‌شود.

و اگر این داروها را به‌کار بردید و آماس از هم پراکنده نگشت و زمان آن به‌درازا کشید و دارنده‌ی آن دردی را احساس می‌کرد، دو رگ زیر زبان او را فصد کنید و سپس دیگر داروهای پراکنده‌سازی را که یادآور شده‌ایم با او به‌کار ببندید. و اگر آماس از آن آماسهایی نباشد که از هم می‌پراکنند و کار آن به چرک کردن (تقیّح [1]) بیانجامد، باید غرغره‌کردن با چیزهای پزنده و نرم‌کننده را در آن به‌کار ببرند؛ چیزهایی همچون: پخته شده‌ی انجیر همراه اندکی از خمیر و میپختک و یا فلوس خیارشنبر (خیار شنبر: ثمر درختی به‌اندازه‌ی درخت گردو [2]) که در پخته شده‌ی انجیر یا پخته شده‌ی مویز خراسانی ساییده شده‌باشد، همراه با اندکی از خمیر؛ و یا بزر مَرو (مرو ماحوز، مروزشک) و اندکی از بزر کتان را بگیرند و نرم بکوبند و با اندکی از شیر بز به‌هم بزنند و با آن غرغره نمایند؛ و یا پیاز نرگس را بگیرند و نرم بکوبند و با آبی گرم بسایند و بپالایند و چیزی از پخته‌شده‌ی انجیر و چیزی از خمیر را بر آن بیفزایند و در حالی که نیم‌گرم است با آن غرغره نمایند و یا اندکی از آب انجیر همراه با روغن گوسفند و اندکی از خمیر را بگیرند و با آن غرغره کنند.

که به راستی این داروها همگی از آنهایی هستند که می‌توانند خُراجها (آماسهای چرکین) و دُملها را بپزند و آنها را از هم بگشایند و باز کنند. و هنگامی که دانستید که آماس نرم گشته ولی

۱- بولاق، ۳۰۸، به‌جای ((تقیّح))، تشنّج است که درست به‌نظر نمی‌رسد.

۲- برای توضیح بیشتر درباره‌ی خیار چنبر به کتاب «یادگار» جرجانی ص ۳۰۶ و ۳۰۷ مراجعه شود.

سرباز کردن و ترکیدن چرک آن به درازا کشیده و کند شده‌است، داروهای به‌هم‌آورنده‌ای همچون: بلوط مازو و گلنار و کزمازک و پوسته‌های انار [و شبِّ یمانی] را چند بار پیاپی در گلوی بیمار بدمید که این، آماس را از هم می‌پاشد و آن را به سختی گِرد می‌آورد و سرانجام آن را از هم می‌پراکند؛ و من این را در آماسی که: به‌کار بردن چیزهای پزنده و نرم‌کننده از سوی من در آن به درازا کشیده بود و سرباز نمی‌کرد تجربه کرده‌ام که اینها، آن را ترکاندند.

و هنگامی که آماس از هم پاشید و چرک آن بیرون ریخت به بیمار دستور دهید که با روغن گاو و آب گرم و یا روغن بنفشه و آب گرم غرغره کند تا زخم را بشوید و آن را از چرک پاکیزه نماید، پس درِ این هنگام با آبی که از کزمازک و بیخ مهک هرکدام یک جزء و از ایرسا (سوسن آسمان‌گون) نیم جزء را در آن جوشانده باشند غرغره نماید.

و گاهی در این حال، از غرغره‌کردن با زرده‌ی تخم‌مرغ نیم‌پزی که با آب و روغن بادام شیرین همراه با اندکی از نشاسته[1] و کتیرا به هم زده باشند سود می‌جویند و آش آشامیدنی درست‌شده از آب نخاله و شکر و روغن بادام شیرین را سر می‌کشند که سودمندند.

و اگر آماس از مادّه‌ی بلغمی سردی باشد، دارنده‌ی آن باید با رُبِّ گردوی درست‌شده با مُرّ و زعفران همراه با اندکی از آب رازیانه غرغره نماید و یا از داروی پرستوها (دَواء الخطاطیف: پرستوی سوخته‌ی آمیخته با انگبین) نیم درهم را بگیرند و در آبی که عاقرقرحا را در آن پخته باشند بسایند و با آن غرغره نمایند؛ [و یا با آبی که در آن حُلبه، و بزر رازیانه همراه اندکی از عاقرقرحا را جوشانده باشند غرغره کند.] که این از آنهایی است که گرم می‌نماید و بلغم را لطیف می‌گرداند و آماس را از هم می‌پراکند؛ ویا با آب عسلِ آمیخته با آبی که عاقرقاحا را در آن جوشانده باشند غرغره نماید و یا با آبی که حُلبه و بزر رازیانه همراه اندکی از عاقرقرحا و مرزنگوش و عدس پوست نگرفته و اندکی از زعفران را در آن جوشانده باشند غرغره کند.

و بخش پایانی دهان و آغاز حلق (حَنَک) را از درون و بیرون با مدفوع آمیخته به عسل سگ بینداید و نیز، وزن یک درهم مدفوع سگ [و نیم درهم زعفران] را بگیرند و با آب عسل و آب رازیانه بسایند و با آن غرغره نمایند و از این بَرود را که چندوچون آن این است در گلو

۱- در بولاق، ۳۰۹، به‌جای «نشاسته»، نوشادُر است.

بدمند:

از مدفوع سگی که استخوان خورده باشد و مُرّ و زعفران و زنجبیل و خردل و بلوط مازو و زاوید سر انار (اقماع الّرمان) اجزایی به‌اندازه‌ی همدیگر را بگیرند و نرم بکوبند و آن را در گلو بدمند، که سودمند است.

امّا اگر آماس در بیرون گلو پدید آید باید با چاره‌اندیشی‌ای که در «باب آماسهای بیرونی» یادآور شده‌ام چاره‌جویی گردد [و خدا داناتر و حکیم‌تر است].

باب سوم

در مداوای کسی که خاری یا استخوانی یا زالویی را بلعیده باشد

هرگاه کسی خار ماهی در گلویش فرونشیند و گیر کند باید لقمه‌ی بزرگی را بدون آنکه آن را چندان بجود ببلعد و یا یک عدد از انجیر شامی را به او بدهید تا بی‌آنکه آن را خوب بجود، ببلعد؛ و یا او را وادار نمایید که با آبی که انجیری را با اندکی از خمیر در آن پخته باشند، غرغره نماید و یا او را با میپختنک غرغره دهید.

و اگر شما تکّه‌ای گوشت را بگیرید و آن را از درازا دو پاره (شرحه) کنید و رشته‌ای نخ را بدان ببندید و به بیمار دستور دهید که آن را با نخ ببلعد و سپس آن نخ را بیرون بکشید آن خار بیرون می‌آید و اگر بیرون نیاید این کار را چندبار دوباره کنید و اگر بازهم بیرون نیامد به او دستور دهید که قی کند که قی‌کردن هرچه را در سرخ نای (مِری) و گلو باشد با نیرو، بیرون می‌اندازد.

و اگر انسان چیز سفت و سختی همچون: استخوان یا هسته‌ی (نواة) [خرما یا میوه] یا چیزهای مانند اینها را ببلعد و در گلو بماند و به سرخ‌نای فرو نرود باید ضربه‌ی نیرومندی به پشت گردن او زده شود؛ که این، هر چه از اینها را که در گلو باشد بیرون می‌اندازد.

و اگر کسی زالویی را ببلعد و به گلویش بچسبد، به او سیر بدهید یا آن مگسی را که در باقلا هست همراه با سرکه به او بنوشانید و یا سرکه‌ی بسیار ترشی را به او بیاشامانید؛ و اگر آن کس هنگامی که دهانش را باز می‌کرد آن زالو دیده می‌شد آن را با کَلْبَتَین (وسیله‌ای شبیه به قیچی،

گاز انبر) بیرون بکشید [این را بدان که راه راست را می‌یابید.][1]

باب چهارم[2]

در چاره‌اندیشی خفه شدن در آب (غرق) و خفه‌شده با طناب

امّا کسی که در آب فرورفته (غرق شده‌است) و خفه شده‌است باید وارونه آویخته گردد تا آب از او بیرون آید و اندکی از سرکه‌ای که فلفل را در آن جوشانده باشند در گلویش فرو ریزند و او چند روزی حریره‌ای را که با آرد نخود و شیر درست شده باشد بیاشامد.

امّا کسی که با طناب (وَهَق) خفه‌شده و به حال خود رها گردیده است اگر کفی از دهان او بیرون آمده باشد هیچ راهی برای بهبود او نیست؛ ولی کسی که کفی از دهانش بیرون نیامده باشد باید با روغن بنفشه و آب نیم‌گرم غرغره کند و به او حریره‌ی درست‌شده از نخاله‌ی آرد سفید نوشانیده گردد، و او را از فریاد کشیدن و فراوان سخن گفتن و خوردن خوراکیهای گرم و زبان‌گز (حِرّیف) باز دارند [که اگر خدا بخواهد بهبود می‌یابد].

باب پنجم

در مداوای سرفه‌ای که از سوی حنجره و نایِ شش (قَصبةالرّیه) باشد

هرگاه سرفه به‌سبب خشونت حنجره و نایِ شش پیش آید، باید داروها و غذاهای لغزاننده و چسپاننده (مُغریه) و نرم‌کننده‌ای (مملِسه‌ای) همچون: بنفشه‌ی پرورده با روغن بادام شیرین و لعاب دانه‌ی بِه و شکر سرخِ (فانید: پانید) خزاینی و حریره‌ی درست‌شده از آرد سفید و نشاسته

۱- قبلا هم گفته‌ام این عبارات «متقدّس‌مآبانه» به احتمال فراوان از خورده فرمایشات نسخه‌نویسان است و از مصنِّف نیست.

۲- در این مقاله‌ی پنجم، شماره‌ی بابهای بولاق و سزگین یکی شده و هماهنگ‌اند.

با شکر سرخ و روغن بادام شیرین به بیمار داده شود؛ و او تخم‌مرغ نیم‌پز و کره‌ی تازه را همراه با شکر طبرزد (شکر سفید) سر بکشد و به او شراب بنفشه همراه با لعاب دانه‌ی به بدهید؛ و یا مقداری بادام پوست گرفته را بگیرید و نرم بکوبید و با گلاب بسرشید و بیمار آن را با انگشت بلیسد؛ و یا از کتیرا و صمغ عربی و مغز دانه‌ی به و مغز تخمه‌ی کدو هرکدام یک جزء را بگیرید و با گلاب و روغن بادام شیرین سرشته کنید و لَعوقی (انگشت‌پیچی لیسدنی) را از آن بسازید و بیمار صبحگان و شامگاهان از آن بخورد؛ و بیمار تکّه‌ای کتیرا، یا چند دانه‌ای از هسته‌ی به و یا تکّه‌ای از **حَبّ سرفه‌ای** را که **چندوچون** آن این است در دهانش نگه دارد:

از بادام شیرینی که دو پوست آن را گرفته باشند و مغز تخمه‌ی کدو و مغز دانه‌ی به پوست گرفته هرکدام پنج درهم و از کتیرا و صمغ بادام هرکدام سه درهم را بگیرند و نرم بکوبند و با لعاب دانه‌ی به یا لعاب بزر قطونا سرشته نمایند – و اگر کسی خواست که جزئی از شکر یا فانید را بدان بیفزاید تا بیمار از آن لذّت ببرد این کار را بکند – و آن را به صورت قرصهای گِرد پهنی درآورند و هرازگاهی (وقتاً بعد وقت) یک حَب از آن را در دهان بگذارند؛ که این، از آنهایی است که زبری و خشونت [کام و گلو] را نرم می‌گرداند.

و نیز از چیزهایی که خشونت را نرم می‌گرداند آن است که: از موم سفید وزن سه درهم و از روغن خوب بنفشه وزن ده[1] درهم را بگیرند و ذوب نمایند و شکر سرخ (فانید) خزاینی یا شکر طبرزد (شکر سفید) را برآن بریزند و لَعوقی را از آن درست کنند و بیمار هر از گاهی [مقداری] از آن را با انگشت بلیسد.

امّا هرگاه سرفه از **گرمایی** بوده و همراه با **تب** باشد، دارنده‌ی چنین سرفه‌ای را باید در آغاز مداوا، از رگ قیفال فصد نمایند و با چاره‌اندیشی ترکننده‌ای همچون: آب جَوی که عُنّاب و سبستان را در آن پخته باشند و اندکی از بنفشه پرورده را در آن ساییده و روغن بادام شیرین و روغن مغز تخمه‌ی کدو را بر آن چکانده باشند چاره‌جویی کنند و **خوراک** او **مزوّره‌ای** (غذای به‌ظاهر **خوب** ویژه‌ی بیماران) درست‌شده با اسفناج و سَرمَه و یا خُبّازی (پنیرک) با روغن بادام شیرین یا بادام پوست گرفته‌ی ساییده‌شده‌باشد؛ و انار اِملیسی (نوعی انار بی‌دانه) و نی‌شکر و

۱– سزگین، ص ۲، بیست درهم است.

بادام تر همراه با شکر و هلو و خیارچنبر (قِثّاء - قثّی) را به او بدهند و او را از غذاهای ترش و شور دور بدارند و از فریاد کشیدن و فراوان گفتن باز دارند و از دود و گرد و غبار نگه دارند و هرازگاهی لعاب دانه‌ی به یا لعاب بزر قطرنا را همراه شکر طبرزد یا فانید خزاینی و دیگر چیزهایی که برای مداوای خشونت حنجره یادآور شده‌ایم به او بنوشانند.

چندوچون لَعوقی که برای سرفه‌ی پدیدآمده از گرما سودمند است:

از مغز تخمه‌ی کدو و مغز دانه‌ی خیارچنبر و خیار و مغز دانه‌ی به و بزر بقله هرکدام وزن پنج درهم و از نشاسته و کتیرا و صمغ بادام هرکدام سه درهم، طباشیر دو درهم، فانید خزاینی بیست درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با لعاب بزر قطونا یا لعاب دانه‌ی به سرشته می‌شوند و روغن بادام شیرین را بر آن می‌ریزند و با انگشت آن را می‌لیسند که این سودمند است؛ و اگر شما از این داروها، حَبّ گرد بهنی (مُفرطَحی) را درست کنند و بیمار آن را در دهان بگذارد - به‌خواست خدا - از آن سودمند می‌گردد.

اما هرگاه سرفه همچون سرفه‌هایی که در زمستان و به‌هنگام وزش باد شمال پیش می‌آیند؛ از **سردی و خشکی** باشد، باید دارنده‌ی چنین سرفه‌ای آش آشامیدنی درست‌شده از آب نخاله را با عسل و روغن بادام به‌کار گیرد (سر بکشد) و با فلوس خیارشنبر ساییده‌شده در آبی که بزر رازیانه را در آن جوشانده باشد [و یا با میپختک همراه آب رازیانه]، غرغره نماید و به او **ده درهم** گلنگبین ساییده‌شده در آبی که بزر رازیانه را در آن جوشانده باشند بدهند و از این **لَعوقی که چندوچون** آن این است به او داده شود:

از برز کتان [و بزر حُلبه] و بزر مُرّ هرکدام یک جزء مغز دانه‌ی پنبه یک جزء، صمغ آلو نیم جزء گرفته می‌شود و آنها را نرم می‌کوبند و با پارچه‌ای حریر می‌بیزند و در دیگی بزرگ سنگی (طِنجیر) [می‌ریزند] و شیره‌ی غلیظِ (عَقید) فلوس خیار شنبر را بر آن می‌اندازند (می‌افزایند) و لَعوقی را درست می‌کنند و بیمار آن را با انگشت تناول می‌نماید؛ و هرازگاهی از این **حَب** را که **چندوچون** آن این است در دهان بگذارد:

از پسته و دانه‌ی صنوبر (حَبّ الصنوبر: نازو، کاج) و دانه‌ی بُطم (حبّ البطم: دانه‌ی بَنه) هرکدام پنج درهم، صمغ آلو و کتیرا هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و به‌اندازه‌ی وزن آن، شکر طبرزد را بر آن می‌ریزند و با لعاب بزر کتان سرشته می‌نمایند و

به‌گونه‌ی حَب درمی‌آورند و به‌هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند [که به‌خواست خدا] سودمند است.

و غذای او گوشت جوجه‌های به حد پرواز درآمده‌ی (نواهض) درست‌شده به صورت آبگوشت ساده با نخود و شویت و دارچینی و خولنجان و یا آبگوشت چکاوکها و یا قلیه‌ای (غذای گوشتی) درست‌شده با چغندر و روغن زیتون و روغن بادام و زیره و دارچینی باشد و میوه خوردنش را از پسته و انجیر خشک و عسلِ زلال با پسته و بَنه به انجام رساند و به او اندکی شراب تازه که کمی شیرین باشد بنوشانند و او را از چیزهای سرد دور بدارند و او هم نوشیدن آب سرد را کاهش دهد که - به‌خواست خدا - با این چاره‌اندیشی بهبود می‌یابد.

باب ششم

در مداوای بُحوحَه (گرفته شدن گلو و گرفتگی آواز)

امّا هرگاه گرفتگی گلو و آواز (بُحوحَه) از فریادی یا دودی یا گرد و خاکی باشد، دارای چنین بیماری‌ای بهتر است چیزهای لزج‌کننده‌ای (مُغرِیه‌ای) را که در مداوای خشونت آواز یادآور شده‌ایم به‌کار گیرد؛ امّا بُحوحه‌ای که از ترینگی (رطوبت) باشد هرگاه خشونت و گرمایی با آن نباشد دارنده‌ی آن باید با آبی که انیسون و رازیانه همراه اندکی عسل را در آن جوشانده باشند غرغره نماید و حریره‌ی درست‌شده از تکّه‌های نان آرد سفید با عسل و روغن بادام را به او بیاشامانند و او را با آبی که ریشه‌ی سوسن کبود (آسمان‌گون) را همراه با عسل و سیاه‌دانه (شونیز) یا همراه با اندکی فراسیون یا قنطوریون و زنجبیل پرورده در آن جوشانده باشند وادار به غرغره نمایند و [نیز] با خردل به‌هم‌زده‌شده با عسل غرغره کند و از این لَعوقی را که چندوچون آن این است به او بدهند:

از بزرکتان و حُلبه هرکدام ده درهم، دانه‌ی بزرگ صنوبر و مغز دانه‌ی پنبه هرکدام بیست درهم گرفته می‌شود و همگی کوبیده می‌گردند و با عسلِ پالوده (منزوع الرِّغوه) سرشته می‌شوند و به‌هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود؛ و اگر زمان گرفتگی گلو و آواز و تری حنجره به‌درازا بکشد به دارنده‌ی آن به این گونه‌ای که توضیح می‌دهیم، ماءُالاُصول (ترکیب داروی ریشه و روغن و تخم گیاهان گوناگون) بدهند.

از پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و رازیانه هرکدام ده درهم، برز کرفس و رازیانه و انیسون هرکدام چهار درهم اَسارون و ساذَج هرکدام دو درهم، قنطوریون غلیظ (کبیر) و رقیق (دقیق، صغیر) و فراسیون هرکدام سه درهم، مصطکی و سنبل‌الطِّیب هرکدام یک درهم[1] ریشه‌ی مهک ساییده شده، پنج درهم، ریشه‌ی سوسن آبی سه درهم، انجیر سفید ده دانه، مویز خراسانی بی‌هسته (هسته گرفته) بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب برروی آتشی آرام تا هنگامی که تنها یک رطل از آن باز بماند پخته می‌شوند و چهار اوقیه از آن [بر فلوس خیارشنبر] پالوده می‌گردد و وزن یک مثقال **معجون‌اُلْقی** را در آن می‌سایند و در حالی که نیم‌گرم است آن را می‌نوشند و **غذایی** که بر آن می‌خورند **دُرّاج** درست‌شده با نخود و شویت و روغن زیتون شسته‌شده به‌صورت آبگوشت ساده باشد؛ و هرازگاهی اندک‌اندک از دانه‌ی بزرگ صنوبر را همراه با شکر، یا پسته را همراه با شکر بگیرند [و به‌کار ببرند] و اگر در برخی اوقات دانه‌هایی از بادام تلخ را تناول نمایند –به‌خواست خدا– از آن سودمند می‌گردند.

باب هفتم

در مداوای بیماریهای سینه و ریه

و **نخست** درباره‌ی **سرفه‌ای** که از موادّ فروریزنده بر سینه و ریه پیش می‌آید:

هرگاه سرفه‌ای که از سوی سینه و ریه پدید می‌آید با **گرمی** همراه باشد، دارنده‌ی آن باید فصد رگ باسلیق (شاهرگ دست) را به‌کارگیرد و به‌اندازه‌ی نیاز و به آن اندازه که نیروی [بدن] تاب بیاورد از او خون گرفته شود و به او آب جَوی که عُنّاب و سبستان را در آن پخته باشند بنوشانند و دیگر چاره‌اندیشیهایی را که در باب سرفه‌ی پدید آمد از سوی حنجره به‌سبب گرما یادآور شده‌ایم درباره‌ی او به‌کار گیرند و سینه‌ی او را با روغن نیلوفری که موم سفیدی را در آن ذوب کرده باشند بیندایند و با قیروطی سردکننده آن را مرهم بگذارند.

و اگر سرفه از **سردی‌ای** باشد، آن چاراندیشی‌ای را که درباره بُحوحه‌ی پیش‌آمده برای

۱– بولاق، ۳۱۱، یک درهم و نیم است.

حنجره به‌سبب گرما یادآور شده‌ایم به‌کار گیرند و سینه‌ی بیمار را با روغن سوسن و موم بیندایید.

و اگر سرفه از مادّه‌ای باشد که بر سینه فرود آمده است و بیمار **خلطی** را با غلظت میانه از سینه بیرون بیندازد، باید چیزهایی را به او بدهید که به پاک کردن آنچه در سینه است یاری رساند که یکی از آنها مطبوخ زوفایی است که چندوچون آن این است:

از عُنّاب و سبستان هرکدام یک کف [دست] مویز خراسانی وزن بیست درهم، انجیر سفید ده عدد، پرسیاوشان و ریشه‌ی مَهک کوبیده‌شده‌ی ساییده‌شده هرکدام پنج درهم، بزر خطمی و خُبّازی از هرکدام چهار درهم، بنفشه‌ی ریحانی سه درهم گرفته می‌شود و با چهار رطل آب چندان پخته می‌شوند تا یک رطل از آن باز بماند که چهار اوقیه از آن را می‌گیرند و پنج درهم بنفشه‌ی پرورده را در آن می‌سایند و یک مثقال روغن بادام شیرین را بر آن می‌چکانند و در حالی که نیم‌گرم است آن را می‌نوشند و **غذا**، مزوّره‌ای باشد درست‌شده با چغندر یا با اسنفاج یا با خُبّازی و یا **حریره‌ای** باشد درست‌شده از آب نخاله و آردِ باقلا و یا از آب جَوی که کُرّات (تره) شامی را همراهِ با شکر در آن پخته باشند؛ و یا مویز خراسانی و انجیر خشک همراه با بادام پوست‌گرفته یا با پسته را بخورد و یا -اگر گرمی‌ای در میان نباشد- کره را با شکر و یا با عسل به او بدهند؛ که اینها همه سینه و ریه را پاک می‌کنند و بر بیرون انداختن هر مادّه‌ای که در آنها باشد یاری می‌رسانند و **لَعوق** خیارشنبری که **چندوچون** آن این‌گونه باشد در این باب سودمند است:

فلوس خیارشنبر را بگیرند و با اندکی از آب گرم بسایند و عسل آن را بپالایند و آن را بر آتشی میانه، غلیظ گردانند و اندکی از کتیرا یا از صمغ آلو را بر آن بریزند و به‌هم بزنند و آن را در ظرفی نگه دارند و به‌هنگام نیاز همراه با اندکی از روغن بادام شیرین به‌کار بگیرند (آن را با انگشت بلیسند)؛ و بیمار هرازگاهی تکّه‌ای از ربّ سوس را در دهان بگذارد؛ و نیز این **حَب** را که چندوچون آن این است به‌کار ببرد:

از مغز تخمه‌ی کدو و مغز تخمه‌ی خربزه و مغز تخمه‌ی خیارچنبر که نرم کوبیده‌شده باشند هرکدام سه درهم، آرد باقلا پنج درهم، کتیرا و ضمع آلو هرکدام دو درهم و از قند سرخ (پانید) به‌اندازه‌ی همه را می‌گیرند و آنها را می‌کوبند و می‌بیزند و با لعاب بزر کتان می‌سرشند و به‌گونه

حَبّ گرد پهن در می‌آورند و در زیر زبان می‌گذارند [که به‌خواست خدا سودمند است].

درمداوای مادّه‌ی گرم:

اگر مادّه‌ای که بر سینه فرو می‌ریزد آبکی (رقیق)، گرم و همواره روان باشد، باید بیمار را فصد کنند و متناسب با نیروی تاب‌آوری بدن و یاری سنّ و زمان و شهر و ناحیه، از او خون بیرون بریزند، و به دارنده‌ی آن، آب جَوی غلیظ مایه‌ای را که عُنّاب و سبستان و خشخاش را در آن پخته باشند بدهند [و حریره‌ی درست‌شده از خشخاشِ کوبیده‌شده‌ی سابیده‌شده با آبِ پالوده، همراه با اندکی از نشاسته و شکر طبرزد داده شود]. **لَعوق** خشخاش درست‌شده با ادویه را به او بدهند؛ و **شراب** خشخاش درست‌شده با پوست خشخاش همراه با شکر را به او بنوشانند و **خبیص** (آفروشه: حلوای درست‌شده از آرد و روغن و عسل) درست‌شده از آرد سفید (حُوارّی) همراه خشخاش و بادام پوست گرفته و **حریره‌ی** درست‌شده از اِطْرِیّه (آش رشته/ نوعی حلوا) و آرد و عدس و مزوّره‌ی ماش و کدو و عدس به او خورانده شود.

و این **چندوچون لَعوقی** است که آن را برای آبریزشها و **زکام** (نَزَلاتِ) گرم، به‌هم‌آمیخته‌ام:

از خشخاش سفیدِ نرم کوبیده‌شده ده درهم، نشاسته و کتیرا و صمغ عربی هرکدام چهار درهم مغز تخمه کدو و مغز دانه‌ی بِه هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پانید حل‌شده با گلاب، سرشته شده، و به‌هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود.

چندوچون لَعوق دیگر که برای این بیماری سودمند است:

از خشخاش با پوست، یک رطل، عُنّاب [گرگانی] پنجاه دانه، سبستان صد دانه گرفته می‌شود و همگی با پنج رطل آب چندان پخته می‌شوند که یک رطل از آن باز بماند و آن آب پالوده می‌گردد و در یک دیگ سنگی پاکیزه ریخته می‌شود و یک رطل کامل پانید خزاینی [و یک رطل میبختک] بر آن افزوده می‌گردد و با آتشی آرام پخته می‌شود تا غلیظ گردد و به‌گونه‌ی لَعوق درآید، سپس از کتیرا و صمغ عربی هرکدام هفت درهم، نشاسته پنج درهم را – که همگی نرم کوبیده‌شده باشند – بر آن می‌افزایند و [به‌خواست خدا] به‌گونه‌ی لَعوق در می‌آورند.

چندوچون لَعوقی دیگر که برای آبریزشهای **گرم** آبکی‌ای (رقیقی) که از سر و سینه فرومی‌ریزند سودمند است:

از خشخاش سفید و سیاه هرکدام بیست درهم، [بیخ مَهکِ کوبیده‌شده سی درهم] دانه‌ی بِه و بزر خطمی هرکدام پانزده درهم گرفته می‌شود و همگی یک شبانه‌روز در پنج رطل آب خیسانیده می‌شوند، سپس تا به نیمه رسیدن این آب جوشانده می‌گردند و از کتیرا هفت درهم، صمغ عربی پنج درهم، دانه‌ی بِه نرم کوبیده‌شده، پنج درهم، شکر سفید (طبرزد) دو رطل‌ونیم[۱]، بر آن ریخته می‌شود [و بر آتشی آرام گذاشته می‌شود و اگر اینجا گرمی‌ای[۲] در میان نباشد، مقداری میپختک بر آن ریخته می‌گردد] و پالوده می‌شود و تا هنگامی که به‌گونه‌ی لَعوق درمی‌آید غلیظ گردانیده می‌شود و در ظرفی نگه‌داری گشته، و به‌هنگام نیاز به‌کار برده می‌شود [که به یاری خدا سودمند است].

پس اگر آبریزش سخت‌تر شد و این چاره‌اندیشی در بندآوردن آن شما را به آنچه می‌خواستید نرساند باید سر بیمار را بتراشید و آن را همراه با پیشانی با گِل مختوم یا گِل ارمنی سرشته‌شده با آب زبان‌برّه بیندایید و [پس از آن] آن را با روغن بیدمشکی که خشخاش کوبیده‌شده با پوست و برگ مُورد را در آن پخته باشند چرب نمایید تا مغز توانمند گردد و آن مادّه‌ای که از آن فرو می‌ریزد غلیظ شود.

و از چیزهایی که این کار را می‌کنند: تخم سپندان (اسفند سفید، حُرْف) و فَضله کبوتر و ضمع سَذاب کوهیِ (ثافیثا، تافیثیایِ) نرم کوبیده‌شده‌ی سرشته‌شده با آب شورگز (اَثْل) و آب برگ سرو است؛ و [بیمار] بخار سرکه‌ای را که نخاله (سبوس گندم و جو و...) و باقلا را در آن پخته باشند استنشاق نماید و یا سنگ را داغ نمایند و در [آب] شنبلیله‌ای (حُلبه‌ای) که نخاله را در آن پخته باشند بیندازند و سر را بر بخار آب آن بگیرد و بخار صندل و کافور برشته‌شده بر اخگری را که گرمای فراوانی داشته باشد با بینی فرو مکد؛ که اینها همه از آنهایی هستند که موادّ فروریزنده از سر را می‌خشکانند و غلیظ می‌گردانند؛ و بیمار تا آنجایی که شدنی است از خواب بکاهد، زیرا موادّی که بر سینه فرو می‌ریزند بیشتر به‌هنگام خواب فرو می‌ریزند و او بالش خود را بلند و روپوش خود را گشوده (مُحَلّل) بدارد و غذا، حریره‌ی درست‌شده با نشاسته و آرد

۱- سزگین، ۱۰، دو رطل است.

۲- این شرط متضاد با عنوان مطلب در بولاق، **۳۱۳**، آمده‌است.

سفید و از دیگر چیزهایی باشد که آن را یادآور شده‌ایم؛ که اگر با این داروها بهبود بیابد [که خوب است] وگرنه **لَعوق خشخاش** درست با **داروها** را به او بدهند که این، مادّه‌ی فروریز را غلیظ می‌گرداند و آن را می‌خشکاند؛ و **چندوچون** این لَعوق این است:

از خشخاش تر و تازه‌ی (طریّ) با پوست یک رطل گرفته می‌شود و با ده رطل آب چندن جوشانده می‌گردد تا تنها سه رطل از آن باز بماند که پالوده می‌گردد و در یک دیگ سنگی پاکیزه ریخته می‌شود و از عسل نیکوی برگزیده یک رطل و از میخپتک دو رطل بر آن ریخته می‌گردد و اگر اینجا (در بیمار) گرمای سختی باشد به‌جای[1] عسل، فانید خزاینی را بر آن می‌ریزند و با آتشی آرام تا هنگامی که غلیظ بگردد و بسته بشود جوشانده می‌شود [سپس] از آتش پایین آورده می‌شود و از: اقاقیا و بلوط عفصی و سماق و زعفران و گلنار و عصاره‌ی شنِگ (لحیةالتّیس) کوبیده‌شده‌ی بیختنه‌شده هرکدام یک درهم بر آن ریخته می‌گردد و به‌هم‌زده می‌شود (یُساط) تا به‌گونه‌ی لَعوق درآید و به‌هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود [که به‌خواست خدا سودمند است] و گروهی [از اهل نظر] اندکی از افیون را [نیز] به این موادّ افزوده‌اند.

و اگر شما با این راهکار بیمار را معالجه کردید و آبریزش بند نیامد بهتر است بیمار با بَخورهایی که آنها را در مداوای زکام یادآور شده‌ایم بَخور نماید و اگر [باز هم] بند نیامد، بر پایه‌ی آنچه [به‌خواست خدا] به‌هنگام بحث از کارِ با دست ذکر خواهیم کرد، داغ کردن را به‌کار بگیرید.

در مداوای مادّه‌ی سرد بلغمی:

اما هرگاه **سرفه**، برآمده از **مادّه‌ی سرد** بلغمی غلیظ چسبنده‌ای بوده که بیرون دمیدنِ (نَفث) آن دشوار باشد، دارنده‌ی آن باید با غذاها و داروهای: گرم‌کننده‌ی نرم‌کننده‌ی بُرّنده‌ی پاک‌کننده چاره‌اندیشی شود. امّا **غذاها**؟ نان خشکار (خشکارد: نان آرد الک نشده) و گوشت دُرّاج و تیهو و کبک بریان‌شده با: سرکه و روغن زیتون و مُرّی و شویت و دارچینی و خاوِلنجان (بیخی سرخ تیره‌ی تند طعمِ تند بوی لذیذ) [و سعتر و پودنه و زیره و آب نخود باشد و **خوراک** او

۱- در بولاق، ۳۱۳، به‌جای «به‌جای عسل»، «همراه با عسل» است.

عسل و سکنگنبین[1] و چغندر خوش‌طعم شده با سرکه و مرّی و روغن زیتون و خردل و ترب و تره‌شامی آب‌پز شده و چیزهای مانند اینها باشد و با پسته و دانه‌ی صنوبر و مویز خراسانی میوه‌خوری کند و گاه‌گاهی به خوردن بادامِ تلخ برانگیخته شود و شراب کهنه با آمیختگی میانه‌ای [با آب] بنوشد و از غذا بکاهد و به او دستور داده شود که پس از ورزشی میانه و پیش از غذا به گرمابه برود.

امّا داروها؟ باید آب زوفای خشکِ (گیاهی همچون سعتر) پخته‌شده و قنطوریون همراه معجون نقی[2] باشد.

چندوچون آب زوفا:

از عُنّاب بیست عدد، سبستان سی [عدد]، مویز خراسانی بی‌هسته بیست درهم، انجیر سفید خشک، ده دانه، پَرِ سیاوشان و بیخ مهک سابیده‌شده‌ی کوبیده‌شده و بنفشه‌ی خشک و بزر خطمی و خُبّازی هرکدام چهار درهم، ریشه‌ی اِذخر و شکوفه‌ی (قُقاح) آن هرکدام سه درهم، زوفای خشک سه درهم، قنطوریون غلیظ چهار درهم، زراوند گردِ بهن (مُدَحرج) و مصطکی هرکدام دو درهم، اسقیل (پیاز موش) برشته‌شده دو درهم گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب بر آتشی آرام چندان پخته می‌گردند تا یک رطل از آن آب باز بماند و این آب پالوده می‌گردد و هر روز چهل درهم از آن را همراه وزن یک درهم تا یک مثقال (یک درهم و سه هفتم درهم) معجون نقی سابیده‌شده در آن را می‌گیرند و از روغن بادام شیرین و بادام تلخ هرکدام یک درهم را بر آن می‌چکانند و در حالی که نیم‌گرم است آن را می‌نوشند [که به‌خواست خدا سودمند است] و این [نوشیدنی] را سه تا پنج روز می‌نوشند و هنگامی که خلط پخته و لطیف می‌گردد باید مقداری از داروهای روان‌کننده‌ی بلغم و خلطهای غلیظ را به او بدهید؛ و از چیزهایی که در این باب می‌توان از آن سودمند گشت این حبّی است که چندوچون

۱- در سزگین، ۱۱، «خشکنگبین» است و گفته است: « و آن عسل خشکی است».

۲- این معجون در بولاق، ۳۱۴، « نقی » و در سزگین، ۱۱، چیزی بی‌نقطه به‌صورت « قفی » است که هیچ کدام در میان اسامی معجونها در منابع موجود نبود.

آن این است:

از تُربُد یک درهم، غاریقون چهار دانگ، نمک نفتی دو دانگ، پیه حنظل یک دانگ و نیم، بزر کرفس یک دانگ و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حَب درآورده می‌گردند؛ و این خود یک نوبت دارویی (یک شربت) است [که به‌خواست خدا سودمند است.][1]

چندوچون حبی دیگر [که بلغم را روان می‌گرداند]:

از تُربُد و غاریقون و اَیاره‌ی فیقرا هرکدام وزن یک درهم، ربّ سوس نیم درهم، پیه حنظل نیم درهم، انزروتِ چهار دانگ [نمک نفتی و گُل سرخ هرکدام یک دانگ] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حَب درآورده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم و نیم تا سه درهم با آب گرم است؛ و **بیمار** [بر پایه‌ی آنچه از چیرگی فزونه‌ی (خلطِ) زیانبار می‌بینند هر هفته یک یا دو بار] خوردن سکنگبین درست‌شده با عسل و بُزور (سرکه‌ی انگوری و پوست ریشه‌ی بادیان و تخم بادیان) را بر خود بایسته گرداند و آب خالص (قَراح، نیامیخته) را فروان ننوشد بلکه در بیشتر اوقات آب آمیخته با عسل را بنوشد و به او لَعوق بزر کتان سرشته‌شده با عسل پالوده داده شود و اگر اندکی از فلفل را بر آن بیفزایند برای دست یافتن به آنچه می‌خواهند رساناتر است.

و اگر مادّه‌ی بیماری، **سردی** و **غلظت** نیرومندتری داشته باشد بهتر است از این لَعوقی که **چندوچون** آن این است به‌اندازه‌ی نیاز را به‌کار گیرند:

از بزر کتان یک جزء، کندر نیم جزء، قِردمانا و کمّون (زیره) هرکدام یک چهارم جزء گرفته شود و همگی کوبیده گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته شوند و با یک جزء از عسل پالوده‌ی زنبور عسل و یک جزء از عسل لُبْنی (میعه، صمغ درختی بسیار خوشبو) سرشته گردند و به‌گونه‌ی **لَعوق** درآورده شود و هر روز ناشتا یک قاشق و به‌هنگام خواب یک قاشق از آن را بگیرند (بخورند) که این، سود فراوانی در پاره کردن و پراکندنِ بلغم غلیظی که در سینه است و

۱- پیش از این هم گفته‌ام که: این جملات متدیّن‌نمایانه که بیشتر در نسخه‌ی سزگین آمده‌است از نسخه‌نویس است.

در آبکی گردانیدن آن دارد.

و این **چندوچون حَبّی** است که برای مداوای روان بودنِ آبریزشی که بدون گرمْ بودنِ خلطهای آن، از سر به‌سوی سینه می‌آید سودمند است:

از صَبر سُقوطری شسته‌شده سه درهم، تُربُد دو درهم، ربّ سوس یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حَب درآورده می‌گردد؛ هر شربت از آن وزن دو تا سه درهم است و نیز، در صبحگان از این سَفُوفی که **چندوچون** آن، این است به او داده شود و پس از آن **سکنگبین** آمیخته [با آب] را بنوشد:

از حَبّ‌الرّشاد (دانه‌ی تره‌تیزک) دو گرم، سیاه‌دانه (شونیز) چهار درهم، انیسون و بزر رازیانه هرکدام دو درهم، زراوند گردِ بهن (مُدَحْرَج) یک مثقال، پودنه‌ی رودخانه‌ای سه درهم، سعتر فارسی به همان اندازه گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و هر روز یک درهم تا یک مثقال از آن را روی زبان می‌ریزند و می‌بلعند و پس از آن سکنگبین آمیخته را می‌نوشند که – به‌خواست خدا – سودمند است.

و شبانه سینه‌ی بیمار را با روغن سوسن و روغن نرگس بمالند و صبح با آب نیم‌گرمی که: بابونه و اکلیل‌الملک و برنجاسب را در آن پخته باشند بشویند و سر بیمار با اَرزن گرم‌شده و تکّه‌ای پارچه‌ی گرم‌شده کماد نمایند (گرم گردانند) و به دارنده‌ی این بیماری دستور داده شود که سر را بر بخار شرابی که سنگ داغی را در آن انداخته باشند بگیرد و همواره با بیرون دمیدن از راه بینی (استنثار: فین کردن) مادّه‌ای را که از سر به‌سوی سوراخهای بینی سرازیر می‌گردد بیرون بریزد.

و با چنین چیزهایی است که: باید دارنده‌ی **سرفه‌ای** را که سرفه‌ی او از **خلط غلیظِ** ته‌نشین شده در سینه و ریه و چسبیده به آنهاست مداوا نمایند.

باب هشتم

در مداوای رَبْوْ (کوته‌دمی) و تنگی نفس

[باید بدانید] که پدیدآمدن کوته‌دمی و تنگی نفس بر پایه آنچه در جایِ بیان سببهای بیماریهایی که برای ابزارهای تنفس پیش می‌آیند ذکر کرده‌ایم، از **بلغم** غلیظ لزجی است که در

شاخه‌های نای‌شش (قَصبة الرّیه) ته‌نشین می‌گردد؛ پس از این رو، مداوای آن با چیزهای: گرم‌کننده‌ی لطیف‌کننده‌ای است که در آنها نیروی پاره کردن (تقطیع) و پاک گرداندن باشد تا ترینگی را پاک نموده و آن را پاره گردانند و بزدایند؛ و از این چیزهاست: سرکه‌ی اِسقیل (پیاز دشتی) و سکنگبین عُنصلی و اَیاره‌ی فیقرا و شراب زراوند مُدَحْرَجْ با آب عسل و [همچنین] با قنطوریون [باریک] است -اگر خوب با آب جوشانده‌شده و آب آن همراه با سکنگبین عسلی یا با عسل نوشیده شود- و یا زوفا یا ریشه‌ی سوسن کبود آسمان‌گون و یا سیاه‌دانه را -هرکدام از اینها که در دسترس باشند- بگیرند و نرم بکوبند و با عسل بسرشند و به‌گونه‌ی لَعوق درآورند و یا با سکنگبین عنصلی بیامیزند و بنوشند؛ که این، سودمندی نیرومندی دارد و بازکننده‌ی راه‌بندهای نای‌شش است و بلغم غلیظ را پاره می‌کند.

و همچنین است آرد کَرَسْنه[1] و تُرمُس و بادام تلخ، اگر از هرکدام از آنها یک جزء گرفته شود و نرم کوبیده گردند و با عسل سرشته شوند و به صورت لَعوق درآورده گردد و یا بخشی از آن را با سکنگبین عنصلی بیامیزند و بنوشند و یا -اگر دارنده‌ی بیماری، گرمای نیرومند را تاب نمی‌آورد- آن را با آب عسل یا میپختک بیامیزند [و بنوشند]؛ و اگر از دانه‌ی صنوبر را بگیرند و همراه با عسل [بخورند] چیز سودمندی است؛ و همچنین است دانه‌ی بَنَه [که خوردنش سودمند است]؛ و اگر وزن یک درهم از قِنّه (بیرزد) را بگیرند و آن را با یک اوقیه آبی که انجیر سفید همراه با وزن یک درهم روغن بادام شیرین را در آن جوشانده باشند بیامیزند و سه روز از آن بنوشند سود آشکاری از آن می‌برند.

و شما همه‌ی چیزهایی را که ما یادآور شده‌ایم باید پس از پاک کردن بدن با داروی روان‌کننده‌ی بلغم و ترینه، همچون: داروی به‌هم‌آمیخته از تُربُد و غاریقون و نمک نفتی، به‌کار بگیرید؛ [این را به خاطر بسپار]. و اگر شما بدن بیمار را با قی‌کردن با ترب و سکنگبین پاک نمایید -به‌خواست خدا- بدن او از بلغم و خلطِ غلیظ پاک می‌شود.

چندوچون لَعوقی که برای این بیماری سودمند است:

از فراسیون (تره‌ی کوهی) و پیاز اسقیلِ برشته‌شده هرکدام یک جزء، ریشه‌ی سوسنِ

۱- مشنگ گاوی: گیاهی علفی که ضماد آردِ دانه‌ی آن برای رفع التهاب‌های پوستی به‌کار می‌رود.

آبی‌رنگ نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با عسلی پالوده، سرشته می‌شوند و در آغاز روز یک قاشق از آن را می‌خورند و پس از آن آبی را که شیح یا حاشا یا برنجاسب یا پودنه‌ی کوهی را در آن جوشانده باشند می‌نوشند [که به‌خواست خدا سودمند است].

چندوچون آب زوفایی که برای این بیماری سودمند است:

از عُنّاب [مرجانی] بیست دانه، سبستان سی‌دانه [انجیر سفید ده دانه[1]] مویز خراسانی بیست درهم، بزر خطمی و خُبّازی هرکدام سه درهم، ریشه‌ی مهک (سوس) ساییده شده‌ی کوبیده‌شده پنج درهم، قنطریون دقیق و غلیظ و پوست ریشه‌ی کبر و حاشا و پودنه‌ی کوهی و شیح ارمنی و برنجاسب هرکدام چهار درهم، پوست ریشه‌ی رازیانه و پوست ریشه‌ی کرفس هرکدام پنج درهم[2]، زوفای خشک چهار درهم، ریشه‌ی سوسن آبی رنگ و فراسیون و زراوند مدحرج، هرکدام سه درهم، ساذج هندی و مصطکی و سنبل‌الطّیب هرکدام وزن دو درهم گرفته می‌شود و همگی با پنج رطل آب چندان پخته می‌شوند که یک رطل‌ونیم از آن باز بماند که پالوده می‌گردد و هر روز چهار اوقیه از آن را همراه با وزن یک مثقال معجونُ‌القَیْ و وزن یک درهم روغن دانه‌ی صنوبر گرفته [و می‌خورند]؛ و اگر به لَعوقی نیرومندتر از این نیازمند باشید وزن نیم درهم از تریاق چهارگانه را در آن بسایید.

و این چندوچون لَعوقی است که برای این بیماری سودمند است:

از کَرَسْنه و پَرسیاوشان و رُبّ سوس هرکدام [هفت درهم[3]، بزر رازیانه و فراسیون هرکدام سه درهم، زوفای خشک سه درهم] میعه‌ی سایله و صمغ بُطْم (سقّز درخت بنه) هرکدام دو درهم، غاریقون سه درهم، مویز خراسانی هسته گرفته بیست درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و مویز و سقّز بنه و میعه‌ی سایله با میپختک خیسانیده می‌گردند و سپس در هاون، نرم ساییده می‌شوند و همه‌ی داروها را با آن در

۱- این مورد تنها در سزگین، ۱۳، آمده‌است.

۲- سزگین، همان، چهار درهم است.

۳- بولاق، ۳۱۶، سه درهم است و در تطبیق با سزگین، ۱۴۰، بیش از یک سطر افتاده دارد.

می‌آمیزند و با عسل پالوده مخلوط می‌گردانند؛ هر شربت از آن وزن یک مثقال است.

چندوچون لَعوق سودمند دیگری برای این بیماری:

از دانه‌ی بزرگ صنوبر و پسته و بادام پوست گرفته هرکدام پنج درهم، بزر گزنه (اَنجره) و بزر رازیانه و دانه‌ی کَرَسنه و حُلبه، هرکدام سه درهم، دانه‌ی پنبه و دانه‌ی فلفل هرکدام وزن چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با انجیرِ پخته، سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی لَعوق درمی‌آید و اندکی از روغن بادام تلخ را بر آن می‌ریزند و وزن یک مثقال از آن را با آب مویز یا میپختک همراه اندکی از سکنگبین عنصلی می‌گیرند [و می‌خورند].

چندوچون لَعوقی دیگر:

از حُلْبه‌ی پوست گرفته دو جزء، دانه‌ی صنوبر [و بزر کتان] یک جزء گرفته می‌شود که با آب گوارا، خوب پخته می‌شوند و در هاون نرم ساییده می‌گردند و با عسلی پالوده آمیخته می‌شوند تا به‌گونه‌ی لَعوق درآید و به‌کار برده می‌شود.

چندوچون لَعوقی دیگر برای این بیماری:

از سقّز بَنه (عِلکُ الابناط) یک چهارم رطل گرفته می‌شود [و مقداری آب بر آن می‌ریزند و می‌جوشانند تا به غلظت عسل درآید] و نیم رطل قند سفید (طبرزد) را بر آن می‌ریزند و می‌جوشانند تا به‌گونه‌ی لَعوق درآید و به‌هنگام نیاز به‌کار می‌برند [که به‌خواست خدا سودمند است].

چندوچون لَعوقی دیگر[1]:

جالینوس در کتاب: «ادویه‌ی مرکّبه» گفته است: پیاز عنصل را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و آبش را می‌گیرند و به‌اندازه‌ی آن عسل زنبورِ عسل را بر آن می‌ریزند و بر آتش اخگر می‌جوشانند تا به غلظت لَعوق درآید و پیش از غذا یک قاشق و پس از غذا یک قاشق از آن را می‌گیرند و می‌خورند [که به‌خواست خدا سودمند است].

و نیز جالینوس از شرابی نام برده است که برای این مورد سودمند است [و موادّ آن این

۱- سزگین، ۱۴، «دارویی دیگر» است.

است:] از مویز خراسانی هسته گرفته و حُلبه‌ی پوست گرفته[1] هرکدام یک جزء، و از آب باران سه جزء را می‌گیرند و آن را خوب می‌جوشانند و می‌پالایند و عسل را بر آن می‌ریزند و می‌جوشانند و کف و دُرد آن را می‌گیرند و چندین بار پیاپی از آن می‌نوشند هر شربت از آن وزن دو اوقیه و یک چهارم اوقیه است[2].

چندوچون نوشیدنی‌ای که در [بیماری] **تنگی نفسِ سخت** (اِنْتِصاب نفس) -که بیمار تا ایستاده نباشد نتواند دم بزند- سودمند است:

از شیح و قیصوم [و فراسیون] و پوسته‌های کرفس و پوسته‌های ریشه‌ی رازیانه و پودنه‌ی کوهی و سَذاب [هرکدام پنج درهم، مصطکی و ساذج هندی] هرکدام سه درهم، انجیر سفید یک رطل گرفته می‌شود و همگی با پنج رطل آب چندان پخته می‌گردند که دو رطل از آن باز بماند که این بازمانده، پالوده می‌شود و دو رطل میپختک و یک رطل عسل بر آن ریخته می‌شود و با آتشی آرام پخته می‌گردد و کفک و دُرد آن گرفته می‌شود و تا رسیدن به غلظتی میانه، جوشاندن ادامه می‌یابد [و پس از آن از آتش پایین آورده می‌شود؛ هر شربت از آن یک اوقیه و نیم با آبی سرد است [که به اذن خدا سودمند است]؛ و سینه با این **مرهم** (ضِماد) که **چندوچون** آن این است مرهم گذاشته می‌شود:

از آرد کَرَسنه و آرد حُلبه هرکدام پنج درهم، شونیز و ریشه مهک هرکدام دو درهم، عاقرقرحا یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و یک تکّه موم را با روغن سوسن و یا روغن ناردین ذوب می‌کنند و این داروها را بر آن می‌ریزند که به‌گونه‌ی مرهمی درمی‌آید و سینه را با آن مرهم می‌گذارند.

پس این بیماری با این داروها و چیزهای مانند اینها مداوا می‌گردد؛ امّا چاره اندیشی با غذا:

دارندگان این بیماری باید با غذاهایی چاره‌اندیشی شوند که در مزاج و گوهر خود همانند

۱- سزگین «شسته شده» است.

۲- در سزگین، ۱۵، گفته است: «هر شربت از آن یک قرابوس است و قرابوس، یک سوم چند اوقیه است»؛ که در منابع موجود «قرابوس» یافت نشد.

داروهایی باشند که با آنها معالجه شده‌اند که منظورم این است که این غذاها باید گرم و خشک و نرم و نازک باشند؛ و از این رو باید با [گوشت] تیهوها و دُرّاجها و کبکِ درست‌شده با آب نخود و زیره و شویت و دارچینی و زیره رومی (کَراویا) و چیزهای مانند اینها، تغذیه شوند؛ و اگر اینان به گوشتی خشک‌تر از اینها نیازمند باشند باید گوشت غزالها و خرگوشها و گوشت روباهها را به آنان بدهند که بخورند؛ به‌ویژه ششهای (ریه‌های[1]) اینها را اگر بدون نمک خشک کنند و بکوبند و ببیزند و دو درهم از آن را با آبی که مویز را در آن پخته باشند به آنان بنوشانند [بسیار سودمند است] و همچنین ریه‌ی خارپشت را؛ و اگر نان خورش (اِدام) آنان را از جنینهای نارس انداخته شده‌ی حیوانها (طریح) و لوزینه (نوعی حلو با بادام و...) تهیه نمایند برای آنان سودمند خواهند بود.

و از سبزیجات: نعنا و سَذاب و کرفس و تره‌تیزک (رشاد) و سعتر و ریحان کوهی (بادروج) و چغندر و خردل و چیزهای مانند اینها را به آنان بدهند.

و از میوه‌های خشک: مویز خراسانی و انجیر و تخم بَنَه (حَبّ البُطْم) و سقّز (صمغ درخت بَنه) و حلوای درست‌شده با شیره‌ی انگور (ناطِف) و عسل و دانه‌ی صنوبر برای آنان سودمند است.

و باید آنان را از غذاهای تولیدکننده‌ی بلغم همچون: غذاهای چرب (سمین) و ماهی تازه و انواع لبنیّات و همه‌ی حبوبات باز دارند. که اینها همه نفخ آورند و بر بیماری می‌افزایند و همچنین از همه‌ی چیزهایی که نفخ و باد و آوازِ شکم (قراقِر) را به‌وجود می‌آورند دور بدارند.

و بهتر است دو یا سه ساعت پس از خوردن غذا، شراب ریحانی کهنه و نبیذ (شراب) مویز و عسل را به آنان بنوشانند؛ و نباید شراب را به یکباره بنوشند، تا معده‌ی آنان پر نشود و به حجاب حاجز فشار نیاورد که نفس را تنگ نماید؛ بلکه باید آن را اندک‌اندک بنوشند تا در عروق راه یابد (نفوذ نماید) و کم کم، به اندامهای سینه برسد؛ و آنان را از شراب غلیظ و شیرین باز دارند که این نوشیدنی زود از معده نمی‌گذرد و در آن می‌ماند؛ و نباید پس از غذا بخوابند بلکه باید پس از آنکه غذا اندک‌اندک از معده پایین می‌رود بخوابند و خوابیدن را به درازا

۱- بولاق، ۳۱۶، به‌جای «ریه» «مائیت» است که معنای مناسبی برای آن یافت نشد.

نکشانند؛ و به‌دنبال غذا ورزش نکنند بلکه ورزش باید پس از آن باشد که غذا اندکی از معده سرازیر شده‌باشد؛ که ورزش به‌دنبال غذا، راه‌بندهایی (سُدَدی) را پدید می‌آورد. ورزش باید پیش از غذا بوده و میانه باشد و سخت و تند (قوی و سریع) نباشد که چنین ورزشی تنگی نفس را به بار می‌آورد.

و غذا را پس از ورزش، هنگامی به‌کار بگیرند که از خستگی آسایش یافته و بدن را با دستها (دست چند نفر) و با دستارهای (منادیل، شاید لُنگهای) زبر همراه با اندکی از نمک و بوره به سختی مشت‌ومال داد باشند و آب شور را بر بدن خود بچکانند، و همه‌ی اینها برای آن است که ترینگی (آب و چربی) بدن از میان برود و سوراخهای ریز پوست (منافذ) باز شود.

و پس از آن بدن را با اندکی از روغن بنفشه چرب نمایند تا سفتی و سختی پوست پدیدآمده به‌سبب مشت‌ومال را اندکی نرم کنند ولی آن روغن باید فراوان نباشد تا رطوبت بدن آنان فراوان نشود [به‌خواست خدا این را به خاطر بسپار].

باب نهم

در مداوای ذاتُ‌الرِّیه (درد و آماس ریه بر اثر سرماخوردگی، سینه پهلو)

همچنان که در جزء نخست این کتاب خودمان بیان کرده‌ایم «ذاتُ‌الرِّیه» عبارت از آماس گرمی است که برای ریه رخ می‌دهد و گاهی تبی [نیز،] به‌دنبال آن می‌آید و در معالجه‌ی آن به آن چاره‌اندیشهای دارویی و غذایی نیاز است که در معالجه‌ی آماسها بدانها نیازمندند؛ جز اینکه چون این آماس در اندامی از اندامهای تنفّس است و اینها اندامهای نرم و لیز و چسبنده‌ای هستند نیازمند آن است که در معالجه‌ی آن، داروها و غذاهایی به‌کار برده شوند که افزون بر سازگاری با آماسها، نرم‌کننده و چسباننده باشند؛ و چون چنین است پس باید معالجه‌ی این بیماری را با گشودن رگِ باسلیق آغاز کرد و به‌اندازه‌ی نیاز و به آن اندازه‌ای که نیروی بدن بیمار و سنّ و مزاج او و زمان پیش‌رو، آن را بایسته می‌گرداند از او خون بیرون ریخته شود و طبیعت او با مطبوخ خیارچنبر و ترانگبین و بنفشه یا آب لبلاب با فلوس خیارشنبر و چیزهای مانند اینها نرم گردانده شود و به دارنده‌ی این بیماری آب جَوی که در آن عُنّاب و سبستان و ریشه‌ی

مهک را پخته باشند بدهند و این را در آغاز روز تناول نماید و هنگامی که سه ساعت بر آن می‌گذرد یک اوقیه و نیم شراب بنفشه را با آب سرد به او بدهند و در آغاز کار سینه‌ی او را با این **مرهم** که چندوچون آن، این است مرهم بگذارند:

صندل سفید و آرد جو را می‌گیرند و آن را با آب حی‌ّالعالم و عنب‌الثّعلب و آب بقلة‌الحمقاء می‌سرشند و روغن بنفشه را در آن می‌زنند و هنگامی که روز **چهارم** و آغاز پخته گشتن [مادّه‌ی] بیماری فرامی‌رسد، سینه را با این **مرهم** که **چندوچون** آن این است مرهم می‌گذارند:

از صندل سفید و آرد جو و خطمی و بنفشه‌ی خشک و بابونه و اکلیل‌الملک هرکدام یک جزء را می‌گیرند و اینها را نرم می‌کوبند و با پارچه‌ای حریر می‌بیزند و پاره‌ای موم را با روغن بنفشه ذوب می‌نمایند و این داروها را بر آن می‌ریزند که به‌گونه‌ی مرهم درمی‌آید و سینه را با آن، مرهم می‌گذارند؛ و گاهی سینه را با روغن بنفشه و موم ذوب‌شده می‌مالند.

و اگر در پخته شدن [مادّه‌ی] بیماری کندی‌ای پیش آید از: بزر کتان و حُلبه و آرد باقلا هرکدام یک جزء را بر آن داروها می‌افزایند و این **مطبوخ** را که **چندوچون** آن این است به بیمار می‌نوشانند:

از عُنّاب بیست دانه، سبستان سی دانه، مویز طایفی ده درهم، انجیر سفید پانزده دانه، پَرِسیاوشان چهار درهم، بزر خطمی و خُبّازی و بنفشه‌ی ریحانی از هرکدام وزن سه درهم، جو پوست گرفته‌ی کوبیده‌شده ده درهم گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب تا آنجا که یک رطل از آن باز بماند پخته می‌گردند و آن بازمانده پالوده می‌شود و هر روز چهل درهم از آن گرفته می‌شود و وزن پنج درهم بنفشه‌ی پرورده را در آن می‌سایند و وزن یک درهم روغن بادام شیرین را بر آن می‌چکانند [و می‌نوشند] و بیمار، در شب بر نوشیدن شراب بنفشه و لعاب دانه‌ی بِه می‌خوابد؛ و با **حریره‌ی** درست‌شده با آب نخاله و شکر طبرزد و روغن بادام شیرین و یا **مزوّره‌ی** درست‌شده با اسفناج یا قَطَف و روغن بادام شیرین و یا [درست‌شده] با خُبّازی تغذیه می‌شود؛ و اگر **سرفه‌ای** با این بیماری باشد، با دیگر چاره‌اندیشیهای تبهای سخت چاره‌اندیشی می‌گردد.

باب دهم

در مداوای بیرون انداختن تُف و خلط خونی (نَفْث‌الدّم) از سینه

امّا بیرون دمیدن خون؟ ما در جزء نخست این کتاب خود، آن سببهایی را که این بیماری از آنها پدید می‌آید و آن نشانه‌هایی را که نشان می‌دهند که این خون از کدام اندام است بیان کرده‌ایم؛ پس اگر خونِ بیرون دمیده، از **گلو** یا **حنجره** باشد دارنده‌ی آن را از رگ قیفال فصد نمایند و او را با آب بقلةالحمقاء یا آب سماق یا آب عصاالرّاعی یا آب زبان‌برّه که گِل قبرسی یا گِل ارمنی را با آن آمیخته باشند وادار به غرغره کنند و به او دستور دهند که از سخن گفتن و فریاد کشیدن بکاهد.

امّا هرگاه بیرون دمیدن خون از **مری** و **معده** باشد باید بیمار را از رگ **اکحل** فصد نمایند و به او به‌اندازه‌ی وزن یک مثقال **قرص کهربا**، همراه با وزن نیم‌درهم **گِل قبرسی** با یک اوقیه آب زبان‌برّه -که اندکی از سماق را در آن ساییده باشند و یا با عصاره‌ی برگ گُل سرخ- داده شود؛ یا قرص گلنار را با آب سماق و گلاب و یا با آب لیفِ مو به او بدهند.

چندوچون قرصی که برای مداوای بیرون دمیدن خون از مری و معده سودمند است و اجزای مواد آن، اینها هستند:

از گل سرخ و گلنار و سماق و صندل سفید هرکدام چهار درهم، کُندُر [و بزر تُرشک هرکدام سه درهم، سنبل وزن یک درهم، مُرّ وزن یک دانگ و نیم، بزر شویت] [و شَبّ یمانی] و قاقله و کهربا و عصاره‌ی لحیةالتّیس و قرظ هرکدام وزن دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آبِ گل سرخی که سماق را در آن ساییده باشند سرشته می‌شوند و به‌گونه قرصهایی که هرکدام وزن یک مثقال باشند درآورده می‌گردند و با گلاب و آب لیف مَو یا آب زبان‌برّه نوشیده می‌شود و به بیمار میوه‌ی عُلیق (گیاهی خاردار همچون گل سرخ) و بقلةالحمقاء داده می‌شود و معده‌ی او با این **مرهمی** که **چندوچون** آن این است مرهم گذاشته شود:

از صندل سفید و گل سرخ، هرکدام وزن پنج درهم، رامک سه درهم، مُشک[1] و اقاقیا

۱- در سزگین، ۱۸، «سُک» است.

هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با گلاب و اندکی سرکه‌ی انگوری سرشته می‌شوند و معده را با آن مرهم می‌گذارند و غذای بیمار مزوّره‌ای باشد با گیاه ترشک یا با سماق یا آب غوره یا زرشک (اَمبر باریس) و چیزهای مانند اینها.

امّا اگر بیرون دمیدن خون از سینه و ریه باشد، باید دارنده‌ی چنین بیماری‌ای از رگ باسلیقِ زیر بغلی فصد گردد و به او دستور داده شود تا آرامیدن و تن از کار زدن (دَعَة) و کم سخن گفتن را در پیش گیرد و داروهای به‌هم‌آورنده (قابضه) و چسباننده و لیزکننده (مغریه) را به او بدهند تا چیزهای به‌هم‌آورنده به ابزارهای (اندامهای) تنفّس آسیب نرسانند، زیرا این اندامها از روی سرشت نرم هستند.

و اگر بیرون دمیدن خون از این اندامها از سببی بیرونی همچون زدنِ چیزی به بیمار(ضَربه) یا پایین افتادن او از جایی (سَقطه)، یا چیزی مانند اینها باشد، باید به چنین بیماری قرص کهربا و گِل قبرسی و عصاره‌ی ریش‌بز و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا با آب بقلة‌الحمقاء یا آب سماق یا آب عصاالرّاعی همراه لعاب بزر قطونا (اسفرزه: گیاهی بیابانی با دانه‌هایی شبیه خاکشیر و لعاب‌دار) داده شود و جای ضربه با اقاقیا و مغاث (ریشه گیاه قلقل) و صندل سفید و گل ارمنی و مُرّ و صبر و چیزهای مانند اینها با آب مورد مرهم گذاشته شود و به بیمار دستور داده شود که فریاد نکشد و بسیار سخن نگوید و سخت نفس نکشد.

و اگر بیرون دمیدن خون از این اندامها تنها از باز شدن رگها و ترکیدن آنها باشد باید نگاه کرد که اگر این پیشامد، از پُر شدگی رگها از خون باشد، رگ باسلیق او را بگشایید و به نسبت نیروی بدن بیمار، از او خون بیرون بریزید [و در صورت نیاز] آن را بر او تکرار کنید. و اگر این پُر شدگی از خلطهای دیگری باشد پس از فصد، داروی روان‌کننده‌ای همچون مطبوخ میوه و خیارچنبر همراه هلیله‌ی زرد را به‌کار بگیرید و به او وزن یک درهم تا یک مثقال قرص کهربا همراه وزن نیم درهم گِل قبرسی با آب زبان‌برّه یا آب بقلة‌الحمقایی که اندکی از سماق را در آن ساییده باشند بدهید و یا از گِل قبرسی وزن یک درهم و از کهربا و ریوند چینی، هرکدام نیم درهم و از صمغ عربی وزن چهار دانگ را می‌گیرید و همه را نرم می‌کوبید و با آب سماق یا آب زبان‌برّه یا آب عصاالرّاعی می‌آمیزید و به او می‌دهید. و اگر اینجا سرفه‌ی سختی در میان باشد، به او قرص خشخاش همراه اندکی از کهربا و گِل قبرسی و شراب عُنّاب یا شراب

خشخاش یا آب زبان‌برّه بدهید.

و این چندوچون قرصی است که برای بیرون دمیدن خون از سینه سودمند است:

از گِل قبرسی و گِل مختوم و کهربا و عصاره‌ی ریش بز و اقاقیا و شاخ سوخته‌ی گوزن و طباشیر هرکدام وزن دو درهم، بزر بقلة‌الحمقاء و خشخاش و صمغ عربی و گشنیز بریان‌شده و کتیرا هرکدام وزن سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با لعاب بزر قطونا سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هر کدام از آنها وزن یک مثقال باشد درمی‌آیند و با آب زبان‌برّه و آب بقلة‌الحمقاء همراه اندکی از شراب خشخاش نوشید می‌شوند.

چندوچون قرص دیگر برای این بیماری که در مداوای بیرون دمیدن خون سودمند است:

از کهربا و مرجان (بُسّد) و لؤلؤ و شاخ سوخته‌ی گوزن و گوش‌ماهی سوخته و شادنه‌ی (سنگی عدسی‌وار سرخ رنگ) شسته‌شده هرکدام سه درهم، گل سرخ و بزر بقلة‌الحمقاء و گشنیز خشکِ بریان‌شده و سماق و نشاسته و صمغ عربی و گلنار هرکدام پنج درهم، طباشیر و اقاقیا و عصاره‌ی ریش بُز هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سماق یا با آبی که گلنار را در آن خیسانده باشند، و یا -اگر سرفه سخت باشد- با آب بزر قطونا سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هرکدام وزن یک مثقال باشد، درآورده می‌گردند و اگر سرفه سخت نباشد، با آب زبان‌برّه یا آب سماق سرشته می‌شوند.

و این چندوچون داروی گردی‌ای (سَفوفی) برای مداوای بیرون دمیدن خون است:

از بزر بقلة‌الحمقاء و صمغ و کتیرا و گشنیز بریان‌شده و شاخ سوخته‌ی گوزن و نشاسته و بزر قطونای بریان‌شده هرکدام شش درهم، گِل قبرسی ده درهم، اقاقیا و زراوند چینی و بزر ترشک رودخانه‌ای و کهربا و طباشیر هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن، وزن دو درهم با برخی از آبهایی است که یادآور شده‌ایم و همراه با شراب خشخاش و عُنّاب؛ و سینه با صندل سفید و گلاب و قیروطی درست‌شده از گلاب و آب زبان‌برّه و آب عصاالرّاعی و آب بقلة‌الحمقاء با روغن گلِ سرخ و موم سفید، مرهم گذاشته می‌شود.

و غذای بیمار -اگر تبی نداشته باشد- گوشت جوجه مرغ یا درّاج یا تیهو یا کبک

درست‌شده به‌گونه‌ی آش سماق یا آش غوره یا آش زرشک با گشنیز تر و خشک و با نان سفید درست‌شده از آرد سفید (حُوارّی) و چیزهای مانند اینها باشد؛ و به آنان **حریره‌ی** درشت‌شده از نشاسته و خشخاش کوبیده‌شده که - به‌سبب سرفه‌ای که دارند - همراه با شکر اندکی باشد داده شود.

و از چیزهای ترش و شور پرهیز داده شوند و دارندگان این بیماری از سخن گفتن با آوای بلند بازداشته گردند و هنگامی که سرفه کردن به آنها دست می‌دهد تلاش کنند که کم‌کم سرفه کنند؛ و در آبی که آنان می‌نوشند گِل قبرسی و ارمنی و طباشیر (ماده‌ای که از خیزران (نی‌هند) می‌گیرند) ریخته شود.

امّا اگر بیرون دمیدن **خون** به‌سبب **سردی** همه‌ی **اندامهای** سینه و ریه بوده به‌گونه‌ای که آنها خشکیده شده باشند، پس بایسته نیست که فصد کردن به‌کار گرفته شود؛ بلکه باید چیزهای با **گرمای میانه** - همچون: داروهایی که در آنها سنبل و کُندر و مُرّ و چیزهایی مانند اینها باشد- به‌کار برده شود.

و این چندوچون دارویی است که برای « نفث الدّم » پیش‌آمده از سردی سودمند است:

از زعفران و سنبل و مصطکی هرکدام دو درهم، دارچینی و کُندر نَر (لُبان ذَکر) و اقاقیا و عصاره‌ی ریش بز و گل سرخ هرکدام سه درهم، زیره‌ی کرمانی و قُسط و پودنه‌ی کوهی و شیخ ارمنی هرکدام چهار درهم[1] [گندبیدستر، یک درهم، گلنار و شاخ سوخته‌ی گوزن هرکدام سه درهم] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با شرابی به‌هم‌آورنده (قابض) [یا آب تَره (کُرّاث) سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هرکدام به وزن یک مثقال باشد درآورده می‌گردند و با آب پودنه یا آب ترخون یا با شراب مورد، نوشیده می‌شوند]. و **سینه** با سُک و رامک و آب مورد و آب گُل سرخ مرهم گذاشته می‌شود، و با **روغن مُورد** که اندکی از مُرّ و کُندرِ نرم کوبیده‌شده را با آن آمیخته باشند چرب می‌گردد که به‌خواست خدا سودمند است.

۱- بولاق، ۳۱۹، سه درهم است.

و هرگاه بیرون دمیدن خون به‌سبب خوردگی رگهای سینه و ریه بر اثر ریزش موادّی تند (حادّ) از سوی مغز بر آنها باشد، باید رگ باسلیق دست چپ بیمار را فصد کنند تا آن موادّ را از سینه بیرون بکشد و رگ قیفال دست راست او را بگشانید تا آن موادّ را از مغز فرو کشد و سرازیر شدن آن از مغز را، کاهش دهد و به نسبت نیروی بیمار، اندک‌اندک از او خون بیرون بریزند و مغز او را با نوشاندن داروی روان‌کننده‌ی خلطِ تند همچون: مطبوخ تقویت‌شده با اندکی از صبرِ سرشته‌شده با ربّ سوس، پاک سازند یا به او مطبوخ خیارچنبر بدهند و با اماله‌ای نرم او را اماله (حُقْن) کنند؛ [و به او آب جَوی که خرچنگهای رودخانه‌ای را در آن پخته باشند همراه اندکی از گِل قبرسی و طباشیر و صمغ عربی بدهند و به او دستور داده شود تا بقلة‌الحمقاء بخورد] و [نیز قرص کهربا و قرصهای خشخاش با آب زبان‌برّه و آب عصاالرّاعی و آب بقله به او داده شود]. و این قرص را که چندوچون آن این است به او بدهند که برای مداوای نفثُ‌الدّم بسیار سودمند است:

از اَقاقیا و کهربا و مرجان و لؤلؤ و عصاره‌ی شنگ هرکدام سه درهم، گل سرخ و گشنیز خشک و بزر بقلة‌الحمقاء هرکدام پنج درهم، گِل قبرسی و صمغ عربی و نشاسته و کتیرا هرکدام وزن دو درهم، شاذَنج به همین اندازه، طباشیر سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب زبان‌برّه سرشته می‌شوند و به‌گونه قرصهایی که هرکدام وزن یک مثقال باشد درآورده می‌شوند.

چندوچون قرصی دیگر برای این بیماری:

از گِل قبرسی و شاذنج و طباشیر هرکدام وزن چهار درهم، لؤلؤ و کهربا و شاخ سوخته‌ی گوزن و زاج یَمنی و خشخاس سیاه و بزر ترشک و بزر زبان‌برّه هرکدام سه درهم، اَقاقیا و عصاره‌ی شنگ هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با [آب زبان‌برّه یا] لعاب بزر قطونا سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هرکدام وزن یک مثقال باشند درآورده می‌گردند و با وزن نیم درهم گِل قبرسی نوشیده می‌شوند؛ و از عصاره‌هایی که به تازگی یادآور شده‌ایم می‌گیرند و همراه با آن، لَعوق خشخاش درست‌شده از خشخاشِ باپوستی را که: لعوق بلوطِ مازو و گلنار و عصاره‌ی ریش بزِ ذکرشده در باب [مداوای] آبریزشهای گَرم رقیقِ فروریزنده از سر در آن باشد، به او می‌دهند.

چندوچون قرصی که برای مداوای بیرون دمیدن خون از سینه سودمند است:

از اقاقیا دو درهم، گل سرخ دمبرگ بریده چهار درهم، میوه‌ی انار برّی به‌همان اندازه، صمغ عربی و کتیرا هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب باران سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هرکدام یک مثقال باشند درآورده می‌گردند که به‌خواست خداوند سودمندند.

و این چیزی بود که می‌بایست ما درباره‌ی **داروهای** سودمند برای «بیرون دمیدن خون از سینه» (نَفْثُ‌الدّم) بیان کنیم؛ امّا **غذای** چنین بیمارانی؟ -اگر تبی در میان نباشد- باید گوشت دُرّاج و تیهو و کبکِ پخته‌شده به‌گونه‌ی آش سماق یا آشِ غوره یا آش زرشک -برپایه‌ی آنچه به تازگی یادآور شده‌ایم- و درست‌شده با بقلة‌الحمقاء و گیاه ترشک و گشنیزِ تر و خشک با روغن بادام باشد؛ و **میوه خوردن** آنان از بِه و سیب و گلابی و خرمای نارسِ سبز[1] و دانه‌ی مورد تازه باشد؛ مگر اینکه سرفه، سخت باشد که در این حالت باید آنان را به‌سختی از میوه‌های به‌هم‌آورنده (قابض) باز دارند و به آنان خشخاش با اندکی از شکر و عُنّاب تر و تازه بدهند.

باب یازدهم

در مداوای بیرون دمیدن مِدّه (قیح: چرک با قوام میانه و سفید رنگ)

اگر بیرون دمیدن **چرک** از سینه، به‌سبب بودنِ **زخمی** در سینه باشد، چه‌بسا معالجه در آن کارگر باشد و دارنده‌ی آن بهبود یابد؛ امّا اگر این چرک به‌سبب **زخمی** در ریه باشد بهبود یافتن آن به‌راستی دشوار است و کمتر پیش می‌آید که دارای چنین زخمی از آن نجات یابد؛ زیرا، چنین چیزی، سر انجامِ دارنده‌ی آن، به‌ویژه جوانان را -به‌سبب گرمی مزاج و تری اندامهای آنان- به سِلّ می‌کشاند و **چرک** به‌سرعت، ریه را می‌خورد و به‌دنبال آن هم، تب پدید می‌آید؛ امّا این بیماری در **پیران**، به‌سبب خشکی اندامها و سردی مزاج آنان به‌درازا می‌کشد و آنان با

۱- در بولاق، ۳۲۰، «البُسر الجاسی» و در سزگین، ۲۱، «البُسر الحسوان» است که واژه‌ی دوم آن، بی‌نقطه و مبهم است و برای «جاسی» هم، معنایی مناسب پیدا نشد.

این بیماری زود نمی‌میرند.

پس اگر بیرون دمیدنِ مِدَّه بدون هیچ تبی باشد، مداوای آن با این است که: شما داروهای گردیی (سَفوفی) را که خرچنگهای سوخته در آن باشند و چندوچون درست کردن آنها این‌گونه است به دارندگان آن بدهید:

خرچنگهای رودخانه‌ای را هنگامی که از آب بیرون می‌آیند می‌گیرند و نیشهای (نابهای) و پاهای آنها را می‌برند و شکم آنها را می‌شکافند و با خاکستر و نمک آن را خوب می‌شویند و پاکیزه می‌گردانند و خشک می‌نمایند و آنها را در کوزه یا دیگی گِلی می‌اندازند و سر آن را می‌بندند و همه‌ی آن دیگ را با گِلی که نمک و خاکستر را با آن آمیخته باشند گِل می‌گیرند و آن را یک شبانه‌روز در تنوری که آتشی آرام در آن باشد می‌گذارند؛ سپس آن را بیرون می‌آورند و آن خرچنگها را در حالی که سوخته‌اند درمی‌آورند و آنها را نرم می‌کوبند و ده درهم از آنها و از صمغ عربی و گِل قبرسی هرکدام پنج درهم را می‌گیرند و آنها را نرم می‌کوبند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم در آغاز روز با وزن چهل درهم شیر خر (أتان) یا با دو اوقیه شراب عُنّاب و در آخر روز وزن یک مثقال با دو اوقیه شراب خشخاش است؛ و به او از قرصهای خشخاش وزن یک مثقال همراه با وزن یک درهم از خرچنگهای سوخته و وزن چهار اوقیه تا نیم رطل شیرِ خر یا شیر بُز کم سن، همراه با آن قرصها یا خرچنگهای سوخته و یا داروهای گردیی که یادآور شده‌ایم داده شود؛ [و اگر دو اوقیه تا یک‌چهارم رطل از شیر زنان با آن قرصها و خرچنگها یا آن سَفوفی که یادآور شده‌ایم گرفته شود و به او داده شود از همه بهتر است] و اگر چرکی که بیمار بیرون می‌دمد غلیظ باشد و آنچه را بیمار از آن بیرون می‌دمد اندک (نَکد) باشد باید به او این لَعوقی را که چندوچون آن این است بدهند:

[از بادام شیرین پوست گرفته و مغز دانه‌ی پنبه هرکدام وزن ده درهم، کَرَسْنه و فراسیون هرکدام سه درهم، باقلای پوست گرفته پنج درهم گرفته می‌شود و با قند سفید (فانیدِ) حل‌شده با آب، سرشته می‌گردند و بر روی آتشی آرام تا هنگامی که غلیظ و بسته گردند گذاشته می‌شوند و بامدادان و شامگاهان [مقداری] از آن را به بیمار می‌دهند که به‌راستی این انگشت‌پیچ (لَعوق) غلظت خلط را از هم می‌پراکند و آن را رقیق (لطیف) می‌گرداند و بیرون آمدن آن را آسان می‌نماید و سینه را از آن پاک می‌سازد؛ و نیز این لَعوق که چندوچون آن این است برای این

ناهنجاری سودمند است:][۱]

از حُلبه یک اوقیه، بزر کتان یک اوقیه و نیم، کَرسنه نیم اوقیه مغز دانه‌ی پنبه نیم اوقیه، ربّ مهک دو اوقیه، ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون یک اوقیه گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و آن را با روغن دانه‌ی صنوبر نرم و آغشته می‌نمایند و با **عسل طبرزد** (شیره‌ی نبات، آب نبات) سرشته می‌گردانند و به‌هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

چندوچون لَعوقی که برای بیرون دمیدن **چرک غلیظی** که پخته گشتن و بیرون دمیدن آن دشوار باشد سودمند است:

از آب کلم پیچ، سه رطل، عسل خوب یک رطل گرفته می‌شود و با آتشی آرام تا هنگامی که آب از میان برود و تنها عسل باقی بماند جوشانده می‌شود، و از مغز پوست‌گرفته‌ی دانه‌ی صنوبر و مغز پنبه دانه، هرکدام پنج درهم، باقلای پوست‌گرفته وزن ده درهم، پسته‌ی پوست‌گرفته پانزده درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و بر آن عسل ریخته‌شده و به‌هم زده می‌شوند تا به‌گونه‌ی انگشت‌پیچ درآید و صبحگاهان و شامگاهان وزن پنج درهم از آن همراه شیر خر یا شیر بز کم سن به بیمار داده می‌شود؛ [که به‌خواست خدا سودمند است].

و اگر بیرون دمیدن چرک فروان شد و ادامه داشت و بند نمی‌آمد، پس این قرص را که **چندوچون** آن این است به او بدهید که این برای مداوای بیرون دمیدن چرک و خون، سودمند است:

از زاروند سرخ[۲] پنج درهم، گِل ارمنی و گِل قبرسی هرکدام سه درهم، کهربا و مرجان و صمغ عربی [هرکدام وزن پنج درهم، خرچنگ سوخته و بزر بقلة‌الحمقاء] هرکدام ده درهم، کتیرا (کثیرا) و نشاسته و طباشیر و شادنه، هرکدام وزن چهار درهم، رب‌السّوس و گوش ماهی (وَدَع) سوخته هرکدام وزن پنج درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با لعاب بزر قطونا سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هرکدام وزن یک مثقال باشد درمی‌آیند و با شراب

۱- این فراز چند سطری از نسخه‌ی سزگین، ص ۲۱، افتاده است.

۲- سزگین، ۲۲، «ورد احمر» است.

خشخاش به‌کار برده می‌شوند (بلعیده می‌شوند)؛ و **غذای بیمار** [باید] شیر تازه دوشیده‌ی ناجوشیده‌ی (حلیب) بُز، با نان درست‌شده از آرد سفید و تخم‌مرغ نیم‌برشت و دست و پای بزغاله‌ی درست‌شده با برنج باشد؛ و به او خشخاش با شکر طبرزد و حریره‌ی درست‌شده با نشاسته و خشخاش و شکر سفید و گلاب و روغن داده شود، و [نیز،] مغز کاهو و بقلةالحمقاء و جُمّارِ[1] رُطب و چیزهای مانند اینها را به او بدهند.

و اگر شما این چاره‌اندیشی را به‌کار گرفتید و چرک به‌سبب فراوینی که داشت از میان نمی‌رفت و نیروی بدن بیمار هم خوب بود، **داغ** را به‌کار بگیرید تا چرک را از سینه تهی‌سازید و آن را بخشکانید؛ و ما [به‌خواست خوا] به‌هنگام سخن گفتن از کارِ با دست چگونگی انجام دادن آن را توضیح خواهیم داد.

باب دوازدهم

در مداوای سِلّ (بیماری عفونی واگیردار انسانی و حیوانی که بیشتر در سینه پدید می‌آید)

امّا هرگاه کار، در بیرون دمیدن چرک از سینه به سِلّ بینجامد، به‌راستی مداوای آن بسیار سخت می‌شود و دارنده‌ی آن از آن در خطر است؛ زیرا سِلّ، بر پایه آنچه در همین‌جا یادآور خواهیم شد **زخمی** است که در سینه و یا ریه پدید می‌آید و به‌دنبال آن **تب دِقّ** (تب باریک‌کننده‌ی دائم با گرمایی کم) دامنگیر بیمار می‌گردد؛ جز اینکه: اگر پدیدآمدن آن در سینه باشد مداوای آن آسان و خطر آن اندک است و بهبودی از آن شدنی است.

و امّا آنچه در ریه پدید می‌آید مداوای آن دشوار و خطر در آن، سخت است و کمتر کسی از آن سالم می‌ماند – به‌ویژه نوجوانان و کسانی که در حال بالیدن هستند زیرا در بیشتر حالات کار دارنده‌ی آن به دِقّ و پژمردگی می‌انجامد.

و آنچه به‌سبب آن زخمهای سینه **آسان‌تر** از زخمهای ریه بهبود می‌یابند چهار چیز است:

۱– پیه درخت خرما: جسمی سفید رنگ که در سر درخت خرما پیدا شود.

یکی از آنها این است که: سینه اندامی است ستبر و گوشت‌آلود و خون آن از خون ریه غلیظ‌تر است و زخمهای آن زود به‌هم می‌پیوندند و گوشت ریه سبک و نازک و خون آن رقیق و زلال است و به‌همین سبب زخمهای آن به‌سادگی به‌هم نمی‌پیوندند؛ دوم آنکه: داروهایی که در مداوای زخمها بدانها نیاز است خشک‌کننده هستند و جای ریه از دهان و معده دور است. و دارو در رسیدن به ریه نیازمند آن است که از اندامهای فراوانی بگذرد، پس هنگامی که به آن می‌رسد سودی برای آن ندارد؛ زیرا آنچه را ریه بدان نیازمند است در آن، انجام نمی‌دهد؛ سوم اینکه: ریه، همواره می‌جنبد و اگر زخم باشد پس سرفه، نیز همیشگی است و چرکی که در زخم است از میان نمی‌رود و چون چنین است پس زخم به‌سبب جنبش و لرزش فراوانِ ریه و ناآرامی آن به‌سبب سرفه، به هم نمی‌پیوندد؛ زیرا اندام زخمی، نیازمند آن است که آرام و بی‌جنبش باشد تا زخم آن به‌هم پیوندد. چهارم اینکه: رگهایی که در سینه هستند باریک‌اند و هرگاه که باز شوند بازشدگی آنها کوچک است و به‌زودی به‌هم می‌پیوندد و رگهای ریه بزرگ هستند و هرگاه که بشکافند شکاف آنها بزرگ است و به‌هم پیوستن آن به کندی انجام می‌گیرد.

پس به‌سبب این چیزهاست که: زخمهای سینه آسان‌تر از زخمهای ریه بهبود می‌یابند و کم خطرتر هستند و زخمها ریه دشوارتر بهبود می‌یابند و خطر آنها فراوان است؛ به‌ویژه آن دسته از زخمهای ریه که پدیدآمدن آنها از خلط تندی باشد که بر آن می‌ریزد و آن را می‌خورد که به‌راستی این دسته از زخمهای ریه هیچ علاجی ندارند و دارنده‌ی آن از آن رهایی نمی‌یابد؛ زیرا ریه در این حال بسیار زود می‌گندند و تباه می‌گردد.

امّا آن زخم ریه‌ای که پدیدآمدن آن از سببهای دیگری باشد که ما آنها را یادآور شده‌ایم، اگر شما در آغاز پدیدآمدن زخم با آن روبرو شده باشید (به آن پی برده باشید) و با دارنده‌ی آن چاره‌اندیشیهای سازگار [بایسته‌ی] غذایی و دارویی را به‌کار گرفته باشید؛ جای آن دارد (ممکن است) که دارنده‌ی آن به یکبارگی (کاملاً) از آن بهبود یابد؛ امّا اگر پس از زمانی دراز به آن پی برده باشید، کمتر پیش می‌آید که دارنده‌ی این بیماری از آن بهبود یابد؛ ولی باید با چیزهایی معالجه گردد که هم بیماری و هم نیروی بدن بیمار را بر آن حالتی که دارند نگه دارند تا بیماری افزون نگردد و بیمار مدّت بیشتری زندگی کند؛ و سازگارترین چیزی که مداوای این بیماری را -اگر بیمار تبی نداشته باشد و یا اگر دارد، تب سبک باشد- باید با آن آغاز کنند آن است که: به

دارنده‌ی این بیماری شیر خر یا شیر زن را بدهند؛ و اگر اینها در دسترس نباشند و یا نَفْسِ بیمار از خوردن این شیرها سر باز زند، پس شیر بُز کم سن دارای تن سالمی را -به‌هنگامی که آن را می‌دوشند و پس از آنکه تکّه‌ای پنبه را بر آن می‌گذارند و کف و چربی‌ای را که بر روی آن است با آن می‌گیرند- به او بدهند؛ و آنچه از این شیر به او داده می‌شود، هر روز نیم رطل همراه با یک جزء -هر جزء وزن یک مثقال تا دو درهم- از هرکدام از قرص خشخاش یا صمغ عربی و نشاسته و کتیرا باشد؛ و یا [این شیر را] همراه با برخی از سَفوفهایی که آنها را در مداوای چرک (سفید) (مدّه[1]) یادآور شده‌ایم به او بدهند؛ و دارنده‌ی بیماری هر روز یک اوقیه برخوردن این شیر بیفزاید تا اندازه‌ی آن را به یک رطل برساند، که این برای آنان سودمند است.

و اگر نفس بیمار از خوردن این شیر سرباز می‌زد، نان خورش (اِدام) آنان را -اگر تب آشکاری نداشته باشند- از نان سفید فراهم سازید که از آن سود آشکاری می‌برند.

و نیز شیر را بدین‌گونه به آنان بدهند:

از آب بقلة‌الحمقاء و آب هندوانه (بطّیخ هندی) و آب خیار، هرکدام نیم رطل و از شیر بز کم سن هنگامی که دوشیده می‌شود به‌اندازه‌ی همه گرفته می‌شود و در دیگی سنگی پاکیزه ریخته می‌شوند و تا هنگامی که آب آن از میان می‌رود و شیر باز می‌ماند جوشانده می‌گردد؛ که این شیر برای دارندگان سِلّ و برای کسانی که چرک و خون را از سینه بیرون می‌دمند سودمند است. و اگر بیمار تب آشکار و سختی داشته باشد نباید به او شیر داده شود بلکه یک مثقال قرص خشخاش [همراه با یک اوقیه شراب خشخاش] آمیخته با آب را به او بدهند و [نیز،] آب جَوی که: در آن، عُنّاب و خرچنگهایِ رودخانه‌ایِ شکافته‌شکمِ خوب شسته‌شده با آب و نمک و خاکستر را پخته باشند به او داده و از گوشتِ آن خرچنگها را که بر اخگر (زغال افروخته) کباب‌شده و یا به‌گونه‌ی آش ساده پخته شده‌باشد به آنان بدهند؛

و باید تا آنجا که شدنی است در آرام ساختن سرفه تلاش شود که سرفه از بهبود یافتن و به‌هم پیوستن زخم جلوگیری می‌نماید و این داروی گردی‌ای را که چندوچون آن، این است به او بدهند که این برای سرفه و برای زخم [سینه و ریه] سودمند است:

۱- بولاق، ۳۲۲، به‌جای « مِدّه »، معده است که درست به‌نظر نمی‌رسد.

از خشخاش سفید دو درهم، صمغ عربی و نشاسته و کتیرا از هرکدام [وزن سه درهم، بزر بقله و بزر خطمی و خُبّازی هرکدام پنج درهم، مغز دانه‌ی خیارچنبر و خیار و کدو و مغز دانه‌ی به هرکدام هفت درهم] طباشیر و ربّ سوس هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و دو تا سه درهم آن را بر زبان می‌ریزند و می‌بلعند و پس از آن شراب خشخاش یا شراب عُنّاب یا شراب نیلوفر را بنوشند و نیز، **صمغ عربی‌ای** را که با روغن بنفشه چندان پخته شده باشد که روغن آن برمکیده شده (نشف شده) و خشک شده‌باشد به او بدهند؛ و برای این کار آن را نرم بکوبند و به‌اندازه‌ی نیمه‌ی آن، شکر طبرزده را بر آن بریزند و هرازگاهی وزن دو درهم از آن را بر زبان بریزند و ببلعند.

و نیز به او **قرص سرفه‌ای** را که چندوچون آن این است بدهند که آن را در دهان بگیرد:

از مغز تخمه‌ی کدو و مغز دانه‌ی خیار و مغز دانه‌ی خربزه و مغز دانه‌ی بِه هرکدام پنج درهم، خشخاش و بزر بلقة‌الحمقاء هرکدام هفت درهم، صمغ عربی و نشاسته و کتیرا و طباشیر هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به‌اندازه‌ی نیمه‌ی آن فانید خزاینی را بر آن می‌ریزند و با لعاب دانه‌ی بِه آن را می‌سرشند و به‌گونه‌ی حبهای بزرگ گرد پهن (مُفرطَح) درمی‌آورند و هرازگاهی [یکی] از آنها را در دهان می‌گیرند [و می‌مکند].

و **آش آشامیدنی** (حَساء) **درست‌شده** شده از: نشاسته و خشخاش [نرم] کوبیده‌شده و ساییده‌گشته با آبِ پالوده [همراه] با شکر سفید و روغن بادام شیرین به او داده شود و با: گوشت جوجه‌مرغها و تیهوهای درست‌شده با ماش پوست گرفته به‌گونه‌ی آش ساده و یا دست و پای بزغاله‌ها و بره‌های درست‌شده با برنج و ماش و کدو و قَطَف و اسفناج؛ و [یا] آش آشامیدنی درست‌شده از رشته (اِطریّه) و یا آبگوشت ساده و زرده‌ی تخم‌مرغ نیم‌پز و چیزهای مانند اینها تغذیه گردد؛ و نیز، به‌دارنده‌ی این بیماری این **لَعوقی** را که چندوچون آن این است بدهند:

از عُنّاب سی دانه، سبستان یک کفِ [دست] مویز طایفی هسته گرفته وزن بیست درهم، ریشه‌ی مهک ساییده شده‌ی وزن پنج درهم، پَرسیاوشان به‌همان اندازه، خشخاش سفید وزن بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با پنج رطل آب چندان جوشانده می‌شوند تا نیم رطل از آن باز بماند که پالوده گشته و به دیگ برگردانده می‌شود و یک چهارم رطل میپختک و یک

رطل[1] شکر سفید خزاینی بـر آن ریختـه مـی‌گـردد و بـا آتـشی آرام تـا هنگـامی کـه بـسته (منعقـد) می‌شود جوشانده مـی‌شـود؛ و سـپس از: مغـز تخمـه‌ی کـدو و مغـز دانـه‌ی بِـه و نـشاسته و کتیـرا و صمغ عربی و خشخاش سفید و بادام شـیرین پوسـت گرفتـه، [هرکـدام بـه‌انـدازه‌ی نیـاز و بـه‌انـدازه‌ی هم] گرفته مـی‌شـود و همگـی کوبیـده گـشته و بـر آن مـوادّ منعقـد شـده ریختـه مـی‌شـوند و آن را می‌سرشند تا به‌گونه‌ی لَعوق در آید؛ که بیمار هرازگـاهی پـیش از غـذا، و پـس از غـذا قاشـق قاشـق از آن بخورد.

و با این همه باید به آنچـه از سـر بـه‌سـوی سینه روان اسـت نگـاه کنیـد کـه اگـر چیـز واحـدی باشد[2]؟ تلاش کنید که از آن جلوگیری کنید و آن بـدین‌گونـه کـه: اگـر نیـروی جـسمی بیمـار پرتـوان باشد، رگ قیفال او را بگشایید و بـه آن انـدازه کـه نیـروی جـسمی و سـنّ و مـزاج و وقـت پـیش‌رو آن را بایسته می‌گرداند از او خون بیـرون بریزیـد؛ سـپس بـه‌دنبـال آن اگـر بیمـار آن را تـاب بیـاورد، طبیعت او را با [خورانـدن] فلـوس خیارشـنبر و تـرنجبین سایـیـده‌شـده در: پختـه‌ی‌شـده‌ی عُنّـاب و سبستان و مویز و بنفشه و چیزهای مانند اینها و یا با انگـشت‌پـیچ آلـو یـا خـشخاش یـا انگـشت‌پـیچ خیارچنبر یا چیزهای مانند اینها، روان سازید؛ ولـی تُربُـد و غـاریقون و چیزهـای مانـنـد اینهـا را بـه او نزدیک نکنید؛ زیرا، زیان اینها افـزون‌تـر از سـود آنهاسـت؛ و اگـر بیمـار از نوشـیدن داروی روان‌کننـده سر باز زند، او را [به‌خواست خدا] بر پایـه‌ی آنچـه در جـای دیگـری جـز اینجـا ذکـر کـردم امالـه‌ای نرم کنید.

در مداوای ذُبُول (پژمردگی و نزاری):

پس اگر کار دارندگان این بیماری به نزدیک شـدن بـه پژمردگـی و نـزاری برسـد بایـد - بـر پایـه آنچه پیش از این یادآور شده‌ایم - با چاره‌اندیـشی دارنـدگان **تـب دقّ** چـاره‌جـویی گردنـد و بـه آنـان از این **آش آشامیدنی** (آش رشـته: اِطریّـه) بدهیـد کـه ایـن بـرای آنـان شـناخته شـده‌اسـت [و آن را زود می‌پذیرند؟] و پس از خوردن آشِ آشامیدنی (اَطریـه یـا حریـره) آنـان را بـه میـان آبزنـی بـا آب

۱- سزگین، ۲۵، یک چهارم رطل است.

۲- در بولاق، ۳۲۳، این‌گونه است و در سزگین، ۲۵، «اگر در چیزی از آن» اسـت و بـه‌دنبـال آن چیـزی نیفزوده و جمله ناقص است و معلوم است که هر دو نسخه در اینجا غلط یا افتادگی دارند.

نیم‌گرم ببرید و یا به آنان شیرِ خر بدهید و سپس به میان آبزن ببرید و هنگامی که از آبزن بیرون می‌آیند بدن آنان را با روغن بنفشه یا روغن نیلوفر بمالید و آنان را به حال خود رها کنید و هنگامی که نیمه‌ی روز فرا می‌رسد آنان را با گوشت جوجه‌مرغهای درست‌شده به‌گونه‌ی آش ساده با قَطَف و ماش یا اسفناج و خیار و با روغن بادام شیرین و با رشته‌های کوبیده‌شده‌ی انداخته‌شده به میان اسفناج و یا با حریره‌ی درست‌شده از مغز نان سفید و شکر طبرزده و روغن بادام تغذیه نمایید؛ و نیز، زرده‌ی تخم‌مرغ نیم‌پز و خشخاشِ تر کوبیده‌شده‌ی خیسانیده‌شده با گلاب را همراه با شکر طبرزد و دیگر چیزهایی که در چاره‌اندیشی دارندگان تب دقّ ذکر کرده‌ایم به آنان بدهید.

چندوچون آشی آشامیدنی سودمند برای این بیماری:

از جو پوست‌گرفته‌ی کوبیده‌شده وزن بیست درهم [خشخاش سفید وزن ده درهم، مغز تخمه‌ی کوبیده‌شده‌ی کدو وزن بیست درهم] مغز دانه‌ی بِه پنج درهم گرفته می‌شود [و سه برابر[1] آن، آب غیر معدنی‌ای (آب گورایی) که تکّه‌های نان سفید را در آن خیسانیده باشند بر آنها ریخته می‌شود و سه پیمانه شیرِ خر و یا یک پیمانه شیر بُز کم سن بر آنها افزوده می‌گردد و در دیگی سنگی ریخته می‌شوند و با آتشی آرام تا هنگامی که به‌خوبی و به‌تمامی پخته شوند جوشانده می‌شوند و [این پخته شده‌ها] پالوده می‌گردند و اندکی از صمغ عربی و کتیرا و روغن بادام و یا روغن تخمه‌ی کدو بر آنها ریخته می‌شود و آن را در حالی که نیم‌گرم است سر می‌کشند [که اگر خدا بخواهد سودمند است.][2]

چندوچون حریره‌ای (حسایی، حَسوی[3]: آش آشامیدنی‌ای) دیگر برای کسی که این بیماری را دارد:

از خشخاش سفیدُ کوبیده‌ی خوب خیسانیده‌شده با آبی پالوده و جُو پوست گرفته‌ی

۱- در بولاق، ۳۲۴، « ده برابر آن» است، یعنی «دویست گرم» که چنین اندازه‌ای در این کتاب تا کنون دیده نشده است، از این‌رو درست به‌نظر نمی‌رسد.

۲- این دستورالعمل، بیشتر از روی نسخه‌ی بولاق، همان، است که با نسخه‌ی سزگین اندکی اختلاف دارد ولی در بیشتر موارد با هم هماهنگ‌اند.

۳- در بولاق، همان، «حَبّ» است که به‌قرینه‌ی نتیجه‌ی بحث همان «حسو» درست است.

کوبیده‌شده و باقلای بزرگ سفید پوست گرفته‌ی کوبیده‌شده هرکدام وزن ده درهم گرفته می‌شود و اینها با آب پالوده‌شده‌ی خشخاش تا هنگامی که پخته شوند و به مایه‌ی (قِوام) آبِ جَو درآیند پخته می‌گردند و این پخته‌شده، پالوده می‌گردد و از شیر تازه دوشیده (حلیب) به‌اندازه‌ی همین مواد پخته‌شده و از مغز نان سفید و شکر طبرزد و روغن بادام شیرین تازه یا روغن تخمه‌ی کدو - هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز - بر آن ریخته می‌شود و یک جوش دیگر جوشانده می‌گردد و از آتش پایین آورده می‌شود و از مغز دانه‌ی بِه و مغز تخمه‌ی کدو، که هر دو نرم کوبیده‌شده باشند هرکدام وزن پنج درهم، صمغ عربی و کتیرا هرکدام وزن یک درهم بر آن افزوده می‌شود و درحالی که نیم‌گرم باشد آن را سر می‌کشند (می‌آشامند).

و اگر **طبیعت** چنین بیماری خشک باشد (یبوست داشته باشد) به او لَعوق خیارشنبر و لَعوق آلو وچیزهای دیگری از آنهایی را که به‌تازگی آنها را یادآور شده‌ایم بدهید؛ و چنین بیماری در کارِ غذا و چیزهای دیگر باید همچون دارنده‌ی **تب دِقّ** چاره‌اندیشی گردد.

و اگر برای چنین بیماری **اسهالی** پیش آید، باید هرچه زودتر با چیزی که اسهال را بند می‌آورد و برای **سرفه** سودمند است به چاره‌اندیشی آن پرداخته شود؛ و چیزی که در این حالت با چنین بیماری سازگار است **قرص کافور** آمیخته با **مسک** (کافور ممسّک) است که **چندوچون** آن این است:

از صندل سفید و گل سرخ دمبرگ بریده، هرکدام سه درهم، خشخاش سفید و سیاه هرکدام پنج درهم، گِلِ قبرسی و طباشیر هرکدام سه درهم، مغز تخمه‌ی کدو و مغز بریان‌شده‌ی دانه‌ی خیارچنبر و دانه‌ی خیار هرکدام چهار درهم[1]، صمغ عربی و نشاسته‌ی بریان شده هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و نیم درهم کافور بر آن ریخته می‌شود و با لعاب بزر قطونا سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هر قرص وزن یک مثقال باشد درآورده می‌شوند و همراه با رُبّ مُورد (آس) نوشیده می‌گردد. و اگر از قرص طباشیر آمیخته با مِسک و قرص خشخاش هرکدام نیم مثقال را با ربّ مُورد به

۱- سزگین، ۲۶، سه درهم است.

او بدهید سودمند خواهد بود.

و [نیز] از این **سَفوف** را که **چندوچون** آن، این است به او بدهید که براستی سودمند است:

از بزر قطونا و بـزر مَـرو و بـزر شـاهتره[1] و بـزر بقلـه‌ی بریـان شـده و هرکـدام ده درهـم، صـمغ عربی و نشاستـه‌ی بریان‌شده و کتیرا و بزر حُمّاص و گِـل ارمنـی هرکـدام چهـار درهـم، دانـه‌ی بریـان شـده‌ی مـورد و آردِ جُـو[2] بـوداده (سـویق شـعیر) و سـنجد (غُبَیـرا)، هرکـدام شـش درهـم، دانـه‌ی زرشک به همان اندازه، شاه‌بلوطِ بریان‌شده پـنج دانـه، گرفتـه مـی‌شـود و [بـه‌جـز بزرهـا کـه کوبیـده نمی‌شوند] همگی بـا کوبیـدنی نـه چنـدان نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و صـبحگاهان و شـامگان وزن دو درهم از آن را بر زبان می‌گذارند و با شراب مُورد و آب سرد می‌بلعند.

و **غذای** آنان: از جوجه‌مرغ یا تیهو بـا مـاشِ پوسـت‌گرفتـه‌ی بریـان‌شـده (مُحَمَّـص) و یـا زرده‌ی تخم‌مرغ آب‌پز بـا سـرکه و یـا، بـرنجِ سـرخِ همـراه بـا ارزن -کـه هـر دو سـاییـده‌شـده و بـا بـادام پوست‌گرفته‌ی بریان‌شـده‌ی نـرم کوبیـده‌شـده همـراه باشـند تهیـه گـردد- و یـا چیزهـای دیگـری از آنهایی باشد که ما آنها را برای دارندگان **تبِ دقّی** که اسهالی با آن همراه باشد، توصیف کرده‌ایم.

باب سیزدهم

در مداوای ذات‌الجنب (درد پهلو، التهاب پرده‌های جنب ریه)

امّا **ذات‌الجنب**؟ ما در جای دیگـری جـز اینجـا گفتـه‌ایـم کـه: آن، **آمـاس** گرمـی اسـت کـه بـرای **پـرده‌ی پوشـشی‌ای** (غـشائی) کـه **دنـده‌هـا** را در زیـر خـود فـرو گرفتـه اسـت (غِشاء المُـستَبطِنِ للاَضلاع) و یا برای ماهیچه‌هایی که در میـان دنـده‌هـا هـستند پـیش مـی‌آیـد و بـه‌دنبـال آن، **تبـی** و دردی خلنده‌ی سوزن آجین‌وار (ناخِس) و تنگی نفـس و سـرفه بـه بیمـار دسـت مـی‌دهـد؛ پـس در مداوای آن به به‌کارگیری بسیاری از چاره‌اندیشیهایی کـه بـرای مـداوای **ذات‌الرّیـه** ذکـر کـرده‌ایـم نیـاز پیدا می‌شود و این هم به‌سبب **همگونی** موجود میان این دو بیماری است.

۱- در سزگین، ۲۹۰، «شاهسپرم» است.

۲- بولاق، ۳۲۴، به‌جای جُو، نبق (ثمرسدر یا کُنار) است.

و چون حال چنین است، پس باید در آغاز معالجه‌ی دارنده‌ی این بیمار - اگر درد به ترقوه (چنبرِ سینه) می‌پیوست (تا ترقوه می‌رسید) - رگ باسلیقِ دستِ سمتِ مخالف با سمت درد را بگشایند، تا کشیدن مادّه‌ی بیمار به‌سوی سمت مخالف با سمتی باشد که فزونه به‌سوی آن گراییده است؛ و اگر بیماری به درازا بکشد و مادّه‌ی بیماری در جای خود جای‌گیر گردد، بهتر است گشودن رگ، از دست سمتِ بیماری باشد و خون فراوانی از بیمار بیرون ریخته شود و - اگر نیروی بدن بیمار و سنّ و زمان و وقت پیش‌رو سازگار باشد - این خون گرفتن یکی دوبار، دوباره گردد و تا هنگامی که رنگ خون دگرگون می‌گردد این خون‌ریزی ادامه یابد و آن بدین‌گونه که:

اگر رنگ خون سرخِ ناب (ناصع) باشد باید بیرون ریختن آن را تا هنگامی که به رنگ سرخ سیر (قانی) یا رنگ سیاه یا سرخِ تیره درمی‌آید ادامه دهند؛ زیرا خونی که در آماس بند می‌آید، اگر آماس گرمای سختی داشته باشد، سیاه می‌شود و اگر گرمای آن اندک باشد، خونی که در آن است به رنگ سرخ سیر درمی‌آید؛ از این رو آن خون تا هنگامی که دارای رنگ سیاه است باید بیرون ریخته شود تا آن خون تباه (خون سیاه) از بدن بیرون رود؛ و اگر آن خونی که بیرون می‌آید از آغاز سیاه باشد، باید تا هنگامی که به رنگ زرد درمی‌آید بیرون ریخته شود و اگر زرد نگردد باید تا هنگامی که بیهوشی (غَشی) به بیمار دست می‌دهد بیرون ریختن ادامه یابد.

و اگر درد ذات‌الجنب به سمت پایین و به‌سوی ناحیه‌ی دامنه‌ی دنده‌ها (شراسیف) می‌گرفت، باید به بیمار داروی روان‌کننده‌ای همچون: لبلاب و فلوس خیارشنبر یا، آب میوه و بنفشه‌ی خشک همراه خیارچنبر و ترنجبین و چیزهای مانند اینها داده شود و پس از آن، آب جویی که: عُنّاب و سبستان و اصل‌السّوس کوبیده‌شده در آن پخته‌شده و بنفشه‌ی پرورده را در آن خیسانده باشند به او بدهند و یا این آب جو همراه شراب بنفشه‌ای که روغن بادام شیرین را بر آن چکانده باشند به او داده شود.

و بپرهیزید از اینکه پیش از آنکه بدن دارنده‌ی بیماری ذات‌الجنب را با گشودن رگ و یا با داروی مسهل تهی‌سازی کرده باشید به او آب جو بدهید؛ که اگر شما چنین کاری بکنید آب جو از معده و روده‌ها راه به بیرون نمی‌برد و بخارهای گرمی از آن به‌سوی ناحیه‌ی سینه بالا می‌رود و بدین‌گونه بلای بزرگی را بر سر بیمار می‌آورید.

و هنگامی که شما [بدن بیمار را] – بدان‌گونه که توصیف کرده‌ام – تهی‌سازی کردید به بیمار آب جو بدهید؛ [و اگر بیمار، دیگر چیزی را از سینه بیرون نمی‌دمید، یک ساعت پیش از آب جو] دو اوقیه شراب بنفشه را به او بدهید و سپس به‌دنبال آن، آب جو را به او بنوشانید و هرازگاهی لعاب دانه‌ی به همراه با شراب بنفشه و روغن بادام شیرین به او داده شود. تا بدن او تَر گردد و به بیرون دمیدن یاری رساند.

و اگر درد سخت نباشد، سینه را با روغن بنفشه‌ای که موم سفیدی را در آن آب کرده باشند چرب نمایید و جای درد را با کیسه‌ی چرمی‌ای (مثانه‌ای[1]) که در آن آب گرم یا روغن بنفشه باشد گرم کنید و یا استخوان پهن جلو سینه‌ی (قُصّ) او را با خیگچه‌ی کوچکی که پوست نازکی داشته [و آب گرمی در آن باشد] کماد نمایید[2].

پس اگر درد آرام گرفت [که خوب است] وگرنه او را – اگر مادّه‌ی بیماری، خونی و رقیق باشد – با ارزن و نخاله کماد کنید؛ و اگر مادّه، غلیظ و چسبنده (لَزِج) باشد، او را با نمک و کَرَسنه‌ی کوبیده‌ی سرشته‌شده با سرکه [و چیزهای همچون آن از آنهایی که غلظت مادّه را لطیف می‌گردانند و به‌گونه‌ای نیرومند آن را از هم می‌پراکنند و خشک می‌نمایند] گرم کنید؛ و اگر مادّه‌ی بیماری غلظت میانه‌ای داشته باشد، [سینه‌ی بیمار را] با آرد جو و نخاله‌ی پخته‌شده با سرکه و آبِ به‌هم‌آمیخته، کماد نمایید.

و باید بپرهیزید از اینکه پیش از تهی‌سازی بدن بیمار با گشودن رگ یا با اسهال، جای درد را کماد نمایید؛ که اگر شما چین کاری را انجام دهید بلای بزرگی را بر سر بیمار آورده‌اید و درد، سخت و نیرومند می‌شود؛ [زیرا،] اگر کماد، پراکنده‌ساز (مُحلِّل) باشد، هرچه را از بدن بپراکند چندین برابر آن، مادّه‌ی بیماری را از بدن به‌سوی جای درد می‌کشاند.

ازاین‌رو هرگاه درد با کماد، آرام نگردد باید بدن بیمار را با گشودن رگ یا روان ساختن

۱- در فرهنگ لغتهای دردسترس «مثانه» تنها در معنای «پیشابدان» آمده‌است؛ و اینجا چاره‌ای جز به‌کار بردن آن در معنی کیسه‌ی چرمی نداشتم.

۲- در سزگین، ۲۸، خط خورده و همچون: «اوزقّ» (یا خیگچه‌ای) است؛ و ناچار برهمین معنا و با افزوده‌ای در میان کروشه برای تکمیل معنای جملهٔ، ترجمه گردید.

شکم او – به‌اندازه‌ی نیازی که به هرکدام از آنها در او می‌بینید – تهی‌سازی نمایید.

و هنگامی که درد آرام می‌گردد به آنچه بیرون دمیده می‌شود نگاه کنید که اگر بیرون دمیدن آن کند و یا اندازه‌ی آن اندک باشد [سینه‌ی بیمار را] با این مرهمی که چندوچون آن این است و خلطهای ذات‌الجنب را می‌پراکند و پخته می‌گرداند مرهم بگذارید:

از بنفشه‌ی خشک و صندل سفید و آرد جو و خطمی و نخاله‌ی آرد سفید و اکلیل‌الملک هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با روغن بنفشه و مومی پالوده گشته به‌گونه مرهم درآورده می‌شوند و جای مورد نظر را با آن مرهم می‌گذارند که به‌خواست خدا سودمند خواهد بود؛ و اگر به پراکنده‌سازی (تحلیل) و پخته‌گردانیدنِ بیشتری نیاز داشتید، به‌اندازه‌ی نیاز از: آرد باقلا و حُلبه و بزر کتان را بر این معجون بیفزایید و به او حریره‌ای درست‌شده از تکّه‌های نان سفید (حُوارّی) با شکر طبرزد و فانید خزاینی و روغن بادام شیرین بدهید؛ و اگر پختنِ مادّه‌ی بیماری به کندی انجام می‌گرفت و بیرون دماندن [خلط سینه] برای بیمار دشوار بود آبِ زوفای کوچکی را که چیزی از خود زوفا در آن نباشد و چندوچون آن این است به او بدهید:

از عُنّاب بیست دانه، سبستان سی‌دانه، انجیر سفید ده دانه، مویز طایفی هسته گرفته بیست گرم، اصل‌السّوس ساییده‌شده‌ی کوبیده‌شده وزن چهار درهم، پَرسیاوشان به‌همان اندازه، بزر خطمی و خُبّازی هرکدام سه درهم، جو پوست‌گرفته‌ی کوبیده‌شده وزن ده درهم[۱] گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب با آتشی آرام چندان پخته می‌شوند تا یک رطل از آب باز بماند که چهار اوقیه از آن پالوده می‌گردد و پنج درهم بنفشه‌ی پرورده را همراه وزن یک مثقال روغن بادام شیرین در آن می‌سایند و به او میدهند؛ و اگر آنچه بیمار بیرون می‌دمید دشوار بیرون می‌آمد و تبی در بیمار نبود، باید اندکی از خود زوفا و ریشه‌ی سوسن کبود را بر آن بیفزایند و به او لَعوقی به‌هم‌آمیخته از لعاب بزر کتان و آب انجیرِ پخته و آرد باقلا و بادام پوست گرفته داده شود.

و اَبقراط (بقراط) در کتاب «بیماریهای حادّ» (بیمارهای سخت) گفته است که: «هرگاه بیرون

۱- سزگین، ۲۹، پنج درهم است.

دمیدن (نَفْث)، **سخت** و آب دهان لزج (چسبیده و لغزنده) باشد، باید به‌دارنده‌ی چنین حالتی سکنجبین داده شود که سکنجبین خلطهای غلیظ را بند می‌آورد و از چسبیدن برخی از آن به نای‌شش (قصبته‌الرّیه) جلوگیری می‌نماید و با همین کار دم و بازدم بهتر می‌گردد». و [نیز] گفته است که: «نوشیدن آن (سکنجبین) در حالی که گرمی آن گرمی میانه‌ای است برای پاره گردانیدن و لطیف نمودنی که بدان نیاز است، سازگارتر است».

و هرگاه در بخش بیرونی پهلوی بیمار، **سرخی‌ای** یا آماسی و یا جوشی پیدا شود، باید در همان‌جا، بادکش کردن (حجامت) را به‌کار بگیرند و یا مرهم درست‌شده از انجیر و خردل را که نرم کوبیده‌شده باشند به‌کار ببرند تا آنجا ریش نگردد[1].

و هنگامی دانستید که بدن پاک‌شده‌است و بیماری نرم و پخته گردیده است، باید بیمار را به گرمابه‌ای میانه‌گرما (معتدل‌الحراره) ببرید و او را در آبزنی با آبِ نیم‌گرمِ میانه‌گرما بنشانید، که این از آن کارهایی است که مادّه‌ی بیمای را می‌پزد و به بیرون‌دمیدن خلط و بهترشدن دم و بازدم (تنفّس) یاری می‌رساند و درد را آرام می‌گرداند و بیمار - به‌ویژه کسی که به‌هنگام تندرستی به «به گرمابه رفتن فراوان» عادت داشته است - سود آشکاری از آن می‌برد و باید از ریختن **آب گرم** بر سر [بیمار] پرهیز شود، زیرا چه بسا این کار فزونه‌ای را (فضلی را) که در **مغز** است آبکی نماید و به‌سوی سینه سرازیر گرداند.

امّا **دیگر** چاره‌اندیشهای **ذات‌الجنب** باید همچون چاره‌اندیشهای بیمار دارای ذات‌الرّیه و یا بیمار دارای تبهای همراه با سرفه باشد؛ و نباید در مداوای ذات‌الجنب، سرد گردانیدن و لطیف گردانیدن، فراوان، به‌کار گرفته شود، که این از آن کارهایی است که **آماس** را نارس می‌دارد و از پخته گشتن آن جلوگیری می‌نماید؛ بلکه باید پس از چرب کردن سینه با چیزهایی که به‌گونه‌ای میانه، گرم می‌کنند، چیزهای سردکننده را به‌کار ببرند و به‌کاربردن چیزهای سردکننده باید [به‌خواست خدا] به‌اندازه‌ی نیرومندی یا کم‌توانی تبی باشد که در بیمار می‌بینند.

۱- در هر دو نسخه‌ی در دسترس بولاق، ۳۲۶، و سزگین، جلد دوم، ۲۶، «حتی یَتقرّح» (تا زخم بشود) است که غیرمعقول به‌نظر رسید و حدس زده می‌شود که در اصل «حتی لایَتقرّح» بوده است و اشتباه از نسخه‌هاست.

باب چهاردهم

در مداوای دُبَیْله‌ها[1] (زخمهای بزرگ و غده‌های چرکین) و خُراجهایی (ورمهای گرم و چرکین، دُمّلهایی) که در سینه باشند

امّا مداوای دُبَیْلَه‌ها و خُراجهایی که در سینه باشند همچون مداوای ذات‌الرّیه و ذات‌ُالجنبی است که پخته و نرم گشتن و ترکیدن و از هم پاشیدن (انفجار) آماسهای آنها دیر کرده باشد، که منظورم این است که: مداوای آنها باید با چیزهای پزنده و نرم‌کننده‌ای همچون: **مرهم** درست‌شده از حُلبه (شنبلیله) و بزر کتان و خطمی و آرد باقلا و کلم و انجیر پخته باشد؛ و اگر ماده‌ی بیماری غلظتِ فراوانی داشته باشد سقّز (عِلْک الأنباط) و فضله‌ی کبوتر و نَطرون و چیزهای مانند اینها را به موادّ این مرهم بیفزایند[2].

چندوچون مرهمی که دُبیله‌ها و خراجهای سینه را نرم و پخته می‌گرداند:

از آرد شنبلیله و آرد بزر کتان هرکدام ده درهم، آرد باقلا و خطمی و کرچک (خِروَع) که نرم کوبیده‌شده باشند هرکدام شش درهم، پیاز نرگس که نرم کوبیده شده‌باشد، چهار درهم، سقز (عِلْک الانباط) پنج درهم، روغن سوسن یا روغن نرگس و روغن بنفشه هرکدام ده درهم که سقّز با آن روغنها ذوب می‌گردد و داروها را با آن می‌سرشند و سینه را با آن مرهم می‌گذارند که این مرهم آماسهایی را که در موادّ آنها چیزهای غلیظِ دیرپز باشد نرم و پخته می‌گرداند[3].

چندوچون مرهمی دیگر برای این ناهنجاری:

از خمیر و پیاز نرگسِ نرم کوبیده‌شده هرکدام یک جزء، شنبلیله و بزر کتان هرکدام نیم جزء،

۱- در سزگین، جزء دوم، ۲۹، «دَمایل» است که نه جمع دُمَل است و نه ربطی به دُبیله دارد و باید صورت غلطی از «دمامیل» باشد که جمع دُمَل است.

۲- در بولاق، ۳۲۷، نخستین جزء از این مرهم، «غایط العلیل» (مدفوع بیمار) است که هم نامعقول و هم در این کتاب بی‌سابقه است.

۳- این مرهم بیشتر از روی نسخه‌ی بولاق، ۳۲۷، ترجمه‌شده است که نسخه سزگین، ۳۰-۲۹، در این مبحث غلظت و افتادگی فراوانی دارد.

ریشه‌ی **خطمی** و بزر آن هرکدام دو جزء گرفته می‌شـود و همگـی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و بـا آبـی که **انجیر** را در آن جوشانده و پالوده باشـند سرشـته مـی‌شـوند و جـای دُبیلَـه‌هـا و خُراجهـا را بـا آن مرهم می‌گذارند که این - به‌خواست خدا - آنها را به‌خوبی نرم و پخته می‌گرداند[1].

و بایـد بـه‌دارنـده‌ی ایـن بیمـاری، پختـه‌شـده‌ی زوفـایی کـه در آن عُنّـاب و سبـستان و انجیـر و پرسیاوشان و حُلبه و بزر کتان و ریـشه‌ی سوسـن کبـود و حاشـا و فراسـیون و چیزهـایماننـد اینهـا را جوشانده باشند نوشانده شود و [بهتر است کـه] اینهـا را بـا وزن یـک درهـم روغـن صـنوبر و یـک درهم روغن بادام شیرین به او بنوشانند.

چندوچون لَعوقی که برای این بیماریها سودمند است:

از شنبلیله و بزر کتـان هرکـدام هفـت درهـم، آرد کَرَسـنه و بـزر اَنْجُـره (گزنـه) هرکـدام وزن سـه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و بـا پختـه‌ی انجیـر سـفید و روغـن پـسته سرشـته گشته [و به بیمار داده می‌شود]؛ و اگر اینجـا تبـی در میـان باشـد، هـیچ چیـز گرمـی را بـه او نزدیـک نکنید و به او آب جَوِیی کـه ریـشه‌ی مهـک و شـکر سـرخ خزاینـی را در آن پختـه باشـند بدهیـد و جای آن دُبیلَه‌ها و خُراجها را تا هنگام ازهـم پراکنـدن و سـرباز کـردن، بـا مرهمهـای بـه‌کـار گرفتنـی در ذات‌الرّیه و ذاتُ‌الجنب، مرهم بگذارید [که به یاری خدا سودمندند].

باب پانزدهم

در مداوای برسام (آماس غشای درونی حجاب حاجز، نوعی ذات‌الجنب)

امّا مداوای برسام که **آماس گرمی** است کـه در حجـاب حـاجز (پـرده‌ی عـضله‌ای میـان سـینه و شکم) پدید می‌آید - اگر سرفه‌ای بـا آن همـراه باشـد - همچـون معالجـه‌ی ذات‌الجنـب اسـت؛ و اگـر سرفه‌ای با آن نباشد، همچـون معالجـه‌ی **سرسـام** (آمـاس سـرد مغـز و پـرده‌هـای آن) و تبهـای گـرم است؛ جز اینکه گشودن رگ در این بیماری باید از باسلیق باشد.

۱- این قسمت تنها در بولاق، ۳۲۷، آمده‌است.

باب شانزدهم

در مداوای بیماریهای قلب و نخست در مداوای بدمزاجی گرم آن

هرگاه مزاج قلب گرم شود، رگ باسلیقِ (شاهرگ) دست چپ بیمار را بگشایید و اگر فصد کردن، شدنی نباشد، میان دو کتفِ بیمار را بادکش (حجامت) نمایید و به او مطبوخ میوه و خیارچنبر و ترنجبین بدهید و پس از آن، آب جو با آب انار به او داده شود و به اندازه‌ای که تاب می‌آورد دوغِ ماست گاو (مخیض) را به او بدهند؛ ولی از گِل ارمنی و گشنیز خشک هرکدام وزن یک درهم، طباشیر و کهربا هرکدام نیم درهم و کافور نیم[1] درهم را بر آن بریزید و این کار را تا سه روز انجام دهید؛ و **غذای** او -اگر اینجا تبی در میان باشد- مزوّره‌ای درست‌شده از کدو با آب انار یا آب غوره یا با آب ترشی تُرنج (حُمّاضُ‌الاُتْرُج) باشد و نیز، سویق جو را با آب انار به او بدهند؛ و اگر تبی در میان نباشد بهتر است گوشت جوجه مرغ با آب انار- به ویژه اگر زمان تابستان باشد- به او داده شود و بهتر آن است این آب انار، با برف، سرد شده‌باشد[2].

و خوب‌تر آن است که **جای سکونت** او در جای سردی بوده و با خِلاف (بیدمشک، شاه‌بید) و گُلِ سرخ و نیلوفر و شاهسپرم و شکوفه‌ی سیب و شکوفه‌ی بِه و شاخ و برگهای مورد (اَطراف الآس) و صندل و گلاب فرش گردد و **تکّه** پارچه‌های نمدارشده، با این شاخ و برگها و یا با قیروطی درست‌شده از: روغن گل سرخ و موم و گلاب و آب حی‌[3]العالم و آب بقلة‌الحمقاء و آب عُلیق [و آب برگ مو و زبان‌برّه] و صندل و کافور بر سینه‌ی او انداخته شود [و نیز، با آب بِه و صندل و کافور مرهم گذاشته شود] و بیمار از خود خسته کردن و شب بیداری (سَهَر) و خشم و آمیزش جنسی و اندوه و غم بپرهیزد؛ و به‌هنگام **خواب**، آبِ انار همراه اندکی از لعاب بزر قطونا یا گِل ارمنی و بزر بقلة‌الحمقاء (خُرفِه-پرپهن) -از هرکدام به اندازه نیاز- به او

۱- سزگین، جزء دوم، ۳۰، نیم دانگ است.

۲- این دستور تغذیه در بولاق، ۳۲۷، و سزگین، دوم، ۳۱، پس‌وپیش است.

داده‌شـوند؛ و اگـر بیمـار ماسـتِ [شـیر] گـاو را بنوشـد و گرمـا و فـروزش تـن او فـرو ننـشیند از قرصهای کافور همراه بـا آب انـار میخـوش و انـدکی از آب خیـار را بـه او بدهنـد کـه ایـن، سـودمند است، و **اماله کردن** با آب جَـوی کـه عُنّـاب و سبـستان را در آن جوشـانده و آب بقلـةالحمقـاء را بـا آن آمیخته باشند نیز مفید است و بهتر اسـت دسـتها و پاهـای او را گـرم نماینـد و مـوم و روغـن گـلِ سرخ را بر آنها بیندایند؛ که این، هم سودمند است.

درباره‌ی بدمزاجی سرد پیش‌آمده برای قلب:

و اگر **بدمزاجی سردی** برای قلب پـیش آیـد؛ بهتـر اسـت **شـراب** سـیب خوشبوشـده بـا مـشک و سُک و مَیبِهِ (داروی مرکّب از آب بِـه و شـراب) آمیختـه بـا مـشک بـه بیمـار داده شـود و یـا **داروی مـشک شـیرین را**، همـراه بـا شـرابِ ریحـانی یـا همـراه بـا **گلابـی** کـه عـود و مـصطکی را در آن جوشانده باشند و یا همراه با آبِ پوسته‌هـای کوبیـده‌شـده فـشرده‌شـده‌ی **نـارنج** یـا آبِ بـرگِ تـر و تازه و شاداب (غَضٍّ) آن به او بدهند.

و از بهترین **چیزهـایی** کـه در ایـن زمینـه بـه‌کـار بـرده شـده‌اسـت مَیْـسوسن اسـت؛ و آن **شـراب سوسن** است که از آن، وزن دو تا پـنج درهـم را بـه بیمـار مـی‌دهنـد و تکّـه‌هـایی از پارچـه‌ی **کتـان** نمدارشده با قیروطی (ترکیب مـوم و روغـن بـه‌تنهـایی یـا بـا داروهـای دیگـر) گـرم‌کننـده همچـون: قیروطـی درسـت‌شـده از: آب نمّـام (سیـسنبر) و آب مرزنگـوش و شـیح و شـاهدانه همـراه روغـنِ زنبقی که مـوم سـرخی را در آن ذوب کـرده باشـند بـر سـینه‌ی بیمـار مـی‌اندازنـد و سـینه‌ی او را بـا غالیه می‌اندایند و او از نوشیدن آب سرد می‌کاهد، که اگـر ایـن چـاره‌اندیـشیها بیمـار را بـه بهبـودی‌ای که خواسـته‌ی اوسـت برسـانند کـه خـوب اسـت وگرنـه بهتـر اسـت کـه [تریـاقِ] مترودیطـوس یـا گوارشـی عنبـر و یـا تریـاق را [بـا او] بـه‌کـار بگیرنـد، کـه اینهـا -اگـر خـدا بخواهـد- بیمـار را به‌خواسته‌ای او که گرم گردانیدن قلب است می‌رسانند.

و اگر **بدمزاجی خشکی** برای قلب پیش آیـد، بایـد دارنـده‌ی ایـن بیمـاری را بـا **چـاره‌اندیـشیهایی** کـه بـرای تـبِ دِقِّ و بیمـاری کهـن‌سـالی (شـیخوخی) توضـیح داده‌ام چـاره‌اندیـشی کننـد؛ چاره‌اندیشیهایی همچون: [خوردنِ] شیر زنـان و خـوردن شـیرِ خَـر و آبِ جَـو و **لعابهـای** سـردشـده و مـرهم گذاشـتن سـینه بـا قیروطـی سـردکننده‌ی ترکننـده و دادن شـراب نیلـوفر و شـراب بنفـشه و چیزهای مانند اینها.

باب هفدهم

در مداوای خفقان (تپش قلب)

امّا هرگاه **تپشی** برای قلب پیش آید باید نگاه کرد که: اگر آن **خفقان** از بدمزاجی گرمی یا از ترینگی (رطوبت) خونی‌ای باشد، باید به گشودن رگ باسلیق شتافت؛ چه، **جالینوس** گفته است که: مردی بود که هر سال تپش قلب برایش پیش می‌آمد و من او را فصد می‌کردم و خفقان او از میان می‌رفت؛ و این کار چندین بار انجام گرفت و هربار تپش قلب از میان می‌رفت؛ و هنگامی که دیدم که آن مرد از **گشودن رگ** سود می‌برد، به او امر کردم که: این بار پیش از آن زمانی که تپش قلب برای او پیش آید، فصد نماید؛ و او این کار را انجام داد که دیگر تپش قلب به‌سوی او برنگشت. و پس از فصد باید آب انار میخوش و آب تمر هندی و چیزهای دیگری که در مداوای بدمزاجی گرم قلب آنها را یادآور شده‌ام به او داده شود.

و این چندوچون داروی گردی‌ای است که برای این بیماری سودمند است:

از مغز بزر خیارچنبر (به کردی: تروزی) و خیار و کدو و بزر بقلة‌الحمقاء هرکدام پنج درهم، گل سرخ و زرشک و گِل ارمنی، هرکدام سه درهم، طباشیر و کهربا[1]، هرکدام وزن دو درهم [عود خالص و کافور و مصطکی، هرکدام یک درهم و نیم] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و وزن **یک مثقال** از آن با آب انار میخوش (ترش و شیرین) یا شراب سیب ققفازی یا شامی یا اصفهانی نوشیده می‌شود.

چندوچون سفوف سودمند دیگری برای این بیماری:

از گل سرخ و طباشیر هرکدام وزن سه درهم، گشنیز خشک دو درهم مرجان و لؤلؤ و کهربا هرکدام وزن نیم درهم، کافور یک چهارم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و

۱- اسم **کهربا** که مسمای آن عبارت است از صمغِ به مرور زمان به‌گونه‌ی سنگ درآمده و رنگارنگ برخی درختان همچون: سرو و کاج، در نسخه‌ی **دستخطی سزگین**، همه‌جا به صورت «کارَبا» آمده‌است و از این امر معلوم می‌شود که: نسخه‌نویس آن به احتمال فراوان، **کُرد** بوه است؛ زیرا در زبان کردی هم، این نوع سنگها را که به صورت تسبیح یا چوب سیگار درمی‌آورند، «کاربا» می‌گویند.

به‌هنگام نیاز به همان‌گونه که در مورد پیشین گفته‌ایم آن را به‌کار می‌گیرند.

درباره‌ی مداوای تپش قلب پیش‌آمده از سردی:

هرگاه تپش قلب از سردی باشد، باید آن را همچون دردِ قلب پیش‌آمده از بدمزاجیِ سرد و از ترینگیِ آبینه مداوا کرد، یعنی با به‌کارگیری: داروی مُشک و گوارشی عنبر و تریاق کبیر.

و این چندوچون دارویی برای تپش قلب پیش‌آمده از سردی است:

از فرنجمُشک (فلنجمشک، پلنک مشک: نوعی از ریحان) و عود هندی و قرنفُل و گندبیدستر هرکدام وزن یک درهم، کهربا و پوسته‌های نارنج و گِل قبرسی هرکدام سه درهم، مُشک، وزن یک دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با سه برابر آنها عسل پالوده سرشته می‌شوند؛ هر شربت از آن دو دانگ تا نیم درهم با آبِ بادرنگبویه است.

و اگر تپش قلب به‌سبب بخارها سودایی باشد، باید به دارنده‌ی این بیماری، داروی مسکِ تلخ (دواءُ المِسک المرّ) داده شود و این سفوف را که چندوچون آن این است نیز به او بدهند:

از هلیله‌ی سیاه کابلی و آمله و بزر فرنجمشک و بزر بادرنگ‌بویه و گُل گاوزبان و اسطوخودوس و گِل ارمنی و عود هندی [و سُعد و گشنیز خشک] هرکدام سه درهم، کهربا و مرجان و لؤلؤ و حریر خام سوخته و سنگ لاجورد هرکدام یک درهم و نیم، بزر بقلةالحمقاء و مغز تخمه کدو هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن یک درهم با شراب سیب یا با آب بادرنگبویه است.

و در میان داروهای یکینه‌ای (اَدویه مفرده‌ای) که برای نیرومند ساختن قلب و مداوای بیماریهای آن می‌توان از آنها سود جست اینها را باید نام برد:

عود هندی، مُشک، قرنفل، مصطکی، کهربا، مرجان، لؤلؤ، ابریشم، آمله، بادرنگ‌بویه و گشنیز خشک [که به‌خواست خدا سودمندند/ و خدا داناتر است].

باب هجدهم

در مداوای غَشْی (بی‌هوش گردیدن)

باید دانست: از آنجا که **بی‌هوش گشتن** پیشامدی یکینه است (عَرَضٌ واحدٌ) و آن عبارت است از: «**ازهم‌پاشیدن** به‌یکباره‌ی نیروی زیستی (قوّة حیوانی)؛ و این ازهم‌پاشیدن هم، **سببهای** فراوانی دارد، بایسته آن است که مداوای آن با ریشه‌کن کردن **سبب** پدیدآمدن آن باشد؛ و همچنان که در جای دیگری جز اینجا گفته‌ایم: اقسام (اَجناس) سببهای بی‌هوش گشتن **سه چیزاند**: یکی از آنها **تهی‌گشتن** (استفراغ) است و دوم، **پرگشتن** (اِمتلاء) و سومی **بدمزاجی** است؛ و **درد**، در گروه تهی‌گشتن جای دارد، زیرا - برپایه‌ی آنچه به‌هنگام توضیح سببهای پیشامدها (عَرَضها) در این‌باره گفته‌ایم - بی‌هوش گشتن، روح[1] زیستی (روح حیوانی) را از بدن تهی می‌گرداند؛ و ما نخست چگونگی مداوای بیهوش گشتنی را که از **تهی‌گشتن** باشد بیان می‌کنیم و می‌گوییم که:

اگر کسی بیهوش گردیدن برایش پیش آید باید نگاه کرد که: اگر این حالت از روان‌گشتن شکم (استطاق البَطْن) باشد، مداوای آن با **پاشیدن** آرامِ آب (رَشّ الماء) بر چهره‌ی بیمار است تا با این کار، **گرمای غریزی** و روح زیستی به درون بدن برگردند و از پراکنده‌گشتنِ آن **گرما** و جدایی افتادن میان آن و روح زیستی[2] جلوگیری به عمل آید و روح بیدار گردد؛ زیرا روح در این حالت، همچون شخص به‌خواب‌رفته است؛ و [نیز،] با گرفتن بینی و دهان بیمار، **نفس** را نگه دارند تا با این کار هوایی را که با نفس کشیدن به درون بدن آمده است از بیرون رفتن باز دارند؛ زیرا اگر هوا راهی برای بیرون رفتن نیابد [به درون] برمی‌گردد و گرمای غریزی و روح زیستی

۱- در فلسفه و طب قدیم قائل به سه روح: **حیوانی** و **طبیعی** و **نفسانی‌اند** که قرارگاه آنها به ترتیب: دل، جگر و مغز است. (اغراض الطّبّیّه د. تاجبخش با تلخیص و تصرّف) و برای توضیح به‌همان منبع مراجعه شود.

۲- **سزگین**، جزء دوم، ۳۳، عنوانی را برای این بحث ایجاد کرده و گفته است: «درباره‌ی غشی پدیدآمده از استفراغ» که با توجه سیاق بحث نیازی بدان نیست و بولاق، ۳۲۹، هم آن را نیاورده است.

را به جنبش درمی‌آورد و آنها را برمی‌انگیزد.

و اینکه: ماهیچه‌های بازوها[۱] بسته شوند و هر دو کف دست به سختی مالیده شوند تا مادّه‌ی این بیماری به‌سوی سمتی مخالف با آن سمتی که آن مادّه به‌سوی آن گرایش دارد کشانده شود؛ و در پی وادار کردن بیمار به قی‌کردن باشند تا مادّه‌ی بیماری از پایین به‌سوی بالا کشید شود؛ و دهانه‌ی معده را مالش دهند تا آن را گرم نمایند و تا با این کار گرمای غریزی را نیرومند سازند و قلب را گرم نمایند؛ زیرا دهانه‌ی معده در برابر قلب جای دارد.

و به دارنده‌ی این بیماری، شرابِ ریحانیِ آمیخته با آب سرد بدهند و نان خیسانیده‌شده در شراب بخورانند تا این نوشیدنها و خوردنیها به سرعت از معده به کبد و از کبد به دیگر اندامها راه یابند و بدن تغذیه گردد و نیروی خود را نگه دارد؛ و چیزهای خوش‌بو همچون: صندل و گلاب و کافور را به او نزدیک کنند و او را وادارند که با عود نارس بَخور نماید و شاهِسْپرم و گلاب و نیلوفر و گل سرخ و دیگر گلها را به او نزدیک کنند تا نَفْس (جان) بیمار با اینها نیرومند گردد؛ زیرا، بوهای خوش به‌راستی نَفْس را نیرومند می‌گردانند و همچون غذا که بدن را نیرومند می‌نماید روح زیستی را نیرومند می‌سازند و آنچه را با تهی‌سازی، از بدن پراکنده گشته است بدان برمی‌گردانند.

و پس از بوهای خوش، بیمار باید با غذاهایی همچون: نان نمدارشده با شراب ریحانی و آبِ گوشتِ جوجه‌مرغها و مرغها و سیب شامی و اصفهانی و چیزهای مانند اینها که زود گواریده می‌گردند و زود به اندامها راه می‌یابند تغذیه گردد.

و اگر شکم‌روش، به‌سبب هَیْضَه (اسهال سخت همراه با استفراغ) باشد ریختن آبِ سرد بر بدن را به‌کار گیرند تا گرمای غریزی به درون برگردد و مادّه‌ی بیماری را اصلاح نماید و آن را نرم گرداند و بِگُوارد؛ و اگر شکم‌روش از ذَرَب (شکم‌روش پدید آمده از گوارش نیافتن غذا به‌سبب پرخوری) و یا از نوشیدن داروی مسهل باشد؛ بهتر است آب گرم بر بدن ریخته شود و بیمار به گرمابه برود، تا مادّه‌ی بیماری از درون به بیرون کشیده شود.

۱- در بولاق، ۳۲۹، به‌جای عضد، ساق است که ادامه‌ی بحث بر نادرستی آن دلالت دارد.

و اگر تهی‌سازیِ بدن با **قی کردن** انجام گیرد، باید همه‌ی چیزهایی را که یادآورشده‌ایم به‌کار گیرید؛ جز اینکه شما می‌توانید به‌جای وادار کردن بیمار به قی‌کردن، شیاف نرم‌کننده‌ی طبیعت را برای او به‌کار ببرید تا مادّه‌ی بیماری را از بالا به پایین بکشید؛ و به‌جای بستن دستها و مالش دادن آنها ماهیچه‌های ساقها را ببندید و [زیر و روی] پاها را مالش دهید و - بر پایه‌ی آنچه در این‌باره در جای دیگری جز اینجا بیان می‌کنیم - **داروی** آرام‌کننده‌ی حالت قی را به بیمار بدهید و اگر آنچه قی می‌شود **تلخه‌ای** (صفرایی یا سودایی) باشد، معده را با گُل سرخ و گلاب و کافور و عصاره‌ی لیف مَو و چیزهای مانند اینها مرهم بگذارید و اگر **بلغمی** باشد آن را با سُک و رامک [و مرزنگوش و نَمّام و عود و قرنفل] و بسباسه (جوز بَوا) و چیزهای مانند اینها مرهم ببندید.

و اگر تهی‌سازی با **عَرَق** باشد، دارنده‌ی بیماری را از **گرمابه** رفتن و **شراب** خوردن بازدارید، زیرا از ویژگیهای آنها این است که: بر ریختن عرق می‌افزایند[1]؛ و نباید در دارندگان این بیماری بستن دستها و پاها و نگه‌داشتن تنفّس به‌کارگرفته شود؛ بلکه در مداوای آنان باید پاشیدن **آب سرد** بر چهره را و **چکاندن** گلاب جوشانده‌شده با مورد و شویت [و یا چکاندن آب شکوفه‌ی **درخت خرما** یا **آب موردی** که هر دو با بدن سازگار باشند] بر بدن، و **اندودنِ بدن** با چیزهای به‌هم‌آورنده‌ای (قابضه‌ای) همچون: اَقاقیا و رامک و حُضَضِ سرشته‌شده با روغن گلِ سرخ و روغن مورد و یا اندودنِ با آن چیزهای دیگری که ما آنها را در مبحث «مداوای عَرَق» یادآور شده‌ایم به‌کار ببرید و به بیمار دستور دهید که آرام بگیرد و تن به‌کار ندهد؛ و دراز کشیدن و بر پهلو خوابیدن (اِضطجاع) او در جاهای سرد بادگیر باشد؛ و گُلهای سردِ به‌هم‌آورنده همچون: گل سرخ و مورد و شاهسپری[2] را که گلاب را بر آن پاشیده باشند [و نیز، شکوفه‌ی سیب و بِه] و دیگر چیزها خوش‌بوی سردی مانند: صندل و کافور [و گلاب و آنچه را بدینها ماند] به او

۱- سزگین، ۳۴، همین مطلب را در عبارتی **دیگر** آورده و نوشته است که: « زیرا مادّه، در **عرق** به بیرون گرایش دارد و گرمابه مادّه را به‌سوی بیرون می‌کشد و شراب بر عرق کردن می‌افزاید». که حاصل همان است که در بولاق، ۳۳۰ آمده و در ترجمه منعکس گشته است.

۲- در بولاق، ۳۳۰، شاهتره است.

نزدیک نمایید.

و اگر تهی‌سازی‌ای که بی‌هوشی از آن پدید آمده‌است با خون دماغ (رُعاف) پیش‌آمده باشد، باید چیزهایی را که خون دماغ را بند می‌آورند به‌کار گیرید و دستها و پاهای بیمار را ببندید و آنها را مالش دهید؛ و اگر خون دماغ از سوراخ سمت راست بینی باشد شیشه یا شاخِ حجامت را بر کبد بگذارید و اگر از سوراخ سمت چپ باشد آن را بر سپرز (طحال) بنهید و دیگر چیزهایی را که در معالجه‌ی خون دماغ بدانها نیاز است به‌کار بگیرید، و گلهای سرد به‌هم‌آورنده همچون: مورد و گلِ سرخ و شکوفه‌ی: به و شکوفه‌ی درخت خرما و سیبِ [شامی و اصفهانی را] به او نزدیک نمایید و صندل و گلاب و کافورا را به او ببویانید و سر و پیشانی او را با آنها بسایید؛ و او را از گرمابه و شراب بازدارید و شراب (شربت) سیب و رُبّ آن را به او بنوشانید و نان او را با اینها نمدار گردانید؛ و اگر نیروی بدنی او کم‌توان گشته باشد نان نمدارشده با شراب غلیظ را به او بدهید امّا شراب تندِ کهنه را به او نزدیک ننمایید و به او آبِ گوشت، همراه اندکی از شراب سیب یا شراب غلیظ و گوشت کوبیده‌شده‌ی [برشته‌شده] با آب سیب و آبِ گلابی و یا آب بِه و یا آب چیزهای دیگری از آنهایی که نَفْس را نیرومند می‌سازند بنوشانید.

درباره‌ی مداوای بی‌هوشی پدیدآمده از خون‌ریزی (غشی نَزْفی):

امّا برای مداوای بی‌هوشی‌ای که به‌سبب خون‌ریزی (نَزْف) عادت ماهانه (حیض) و یا زایمان (نِفاس) برای زنان پیش می‌آید، باید چیزهای بندآورنده‌ی خون را در آنان به‌کار ببرند؛ بدین‌گونه که: شیافهای به‌هم‌آورنده (قابضه) و بندآورنده‌ی خون ویژه‌ی فرجِ (فَرزَجات) را - برپایه‌ی آنچه در جای دیگری جز اینجا یادآور می‌شویم - به آنها بردارند (وادار کنند که در خود فرو کنند) و اینکه: هر دو ساعد (میان مچ دست و آرنج) آنان را ببندند و کف دستهایشان را به‌خوبی مالش دهند و آب سرد و گلاب سردشده را به چهره‌ی آنان بپاشند و ابزارهای حجامت را بر دستهای[1] ایشان بگذارند و چیزهای خوش‌بویی همچون: گلِ سرخ و شاهسپرم[2] [و مُورد] و

۱- در سزگین، جلد ۲، ص۱۳، بر پستانهاست.

۲- بازهم در بولاق، ۳۳۰، به جای: شاهسپرم، «شاه‌تره» است.

شکوفه‌ی: بیدمشک (خِلاف) و سیب و بـه و چیزهـای مانند اینها را که بـه‌هم‌آورندگی (قبض) با آنها هست به آن آنان نزدیک کنند و آنـان را بـا آبِ گوشت و سیب شامی و قققازی و اصفهانی و گلابی چینی و به، تغذیه نمایند و سکونت‌گاه آنان جـای سردی باشد که بادهـای شمالی بـر آن بگذرد و بـا بادبزنهـای نمدارشده بـا گـلاب و چیزهـای مانند اینها از آنهـایی کـه در [مداوای] بی‌هوشی پدیدآمده از خون دماغ یادآور شده‌ایم آنان را باد بزنند.

و در خـون‌ریـزی پرفشار (اِنْبعاثُ‌الدّم) پیش‌آمده از زخمهـا و رگ گشودنها - هرگـاه بی‌هوشی‌ای از آنها پدید آید- نیز، کـار بـه‌همین‌گونـه باشد، که منظورم این است که باید: بـا داروهای بند آورنده، خون را بند بیاورند و بـا چیزهـای خوش‌بو جـان (نَفْس) را نیرومند سازند و با غذای سازگار با آن حالت، بدن را پرتوان نمایند.

و هنگامی که به‌سبب ترکیدن چرک سفید (مِدَّه‌ی) گردآمده در زخم، بی‌هوشی‌ای پیش آید نیز، کـار بـه همین‌گونه انجام گیرد؛ یعنی: باید چیزهـای خوش‌بو و گلهـا و چیزی نیکویِ خوش‌بوی سرد را بـه بیمار نزدیک کنند و او را بـه بخور کردن بـا عود و صندل و کافور وادار سازند و او را با غذاهای نیکو کیموس[۱] زودگوار همچون گوشت: دُرّاج و تیهو و جوجه‌مرغ و گوشت کوبیده‌ی بزغاله تغذیه نمایند.

و چون بی‌هوشی پدیدآمده از سختی درد از بـاب بی‌هوشی پیش‌آمده از تهی‌سازی است؛ پس هرگاه از درد قولنج یا درد برخی از اندامهای برتر (رئیسی) بـه‌سبب آماسی یـا چیزی دیگر بی‌هوشی‌ای رخ دهد، باید آهنگِ معالجـه‌ی آن بیماری را کرد و جـای درد را بـا چیزی کـه بـا آن سازگار باشد گرم نمود (کماد نمود) و گـلاب سردشده و آب سرد را بـر چهره‌ی بیمار ریخت و دستها و پاهـای او را بـا نوارهـایِ پهن پارچـه‌ای بست و آنهـا را بـه‌خوبی مالش داد؛ و دارنده‌ی چنین حـالتی را از خـوردن شراب و خستگی دور داشت کـه خودداری از خوردن غذا از بـاب تهی‌سازی است؛ پس اگر از رنج و خستگی بی‌هوشی‌ای پیش آید؛ باید برآسودن و تن از کـار زدن (دَعَة) و ریختن آب سرد بـر بـدن و نشستن در جـای دارای وزش بـاد سرد و بوییدن بوهـای خوش را در چاره‌اندیشی بیمار به‌کار گیرند.

۱- کیموس، واژه‌ای یونانی و به معنی «غذای پخته‌شده در معده» است.

امّا هرگاه بی‌هوشی از روزه و خودداری از غذا باشد، شراب آمیخته با آب و نانِ نم‌دارشده با شراب آمیخته با آب را به بیمار بدهید و در پیشِ‌روی او مرغ و بزغاله‌ی کباب‌شده و نان گرم را تکّه‌تکّه کنید ولی او را به یکبار تغذیه ننمایید؛ بلکه غذا را اندک‌اندک به او بدهید تا معده‌ی او برای گواریدن[1] نیرومند گردد؛ و [نیز،] چیزهای خوش‌بو را به او نزدیک نمایید.

و گاهی، بی‌هوشی پیش‌آمده از خشم و ترس و شادمانی را از گروه بی‌هوش گشتنِ پدیدآمده از تهی‌گشتن به‌شمار می‌آورند؛ زیرا، روان می‌تواند از این پیشامدها [از بدن] تهی گردد؛ پس باید چیزهای خوش‌بو را به کسی که این حالتها برای او پیش می‌آید نزدیک کنید تا نَفْس (روح) با این چیزها نیرومند گردد؛ و [از سوی دیگر] بیمار نَفَس کشیدن را نگه دارد تا روان را از بیرون رفتن از بدن و پراکنده گشتن باز دارد و گرمای غریزی را در درون بدن پُرتوان گرداند؛ زیرا، گرمای غریزی در خشم و شادی پراکنده می‌گردد و از هم می‌پاشد؛ و [نیز،] چون در ترس و اندوه، روان به‌سوی ژرفای بدن می‌گراید، هنگامی که هوای دم و بازدم (نَفَس) به‌سبب نگه داشتن نَفَس نتواند بیرون بیاید به درون برمی‌گردد و روان و دیگر نیروهای زیستی را برمی‌انگیزد و آنها را بیدار می‌سازد؛ پس بی‌هوشی پدیدآمده از تهی‌گشتن را باید با این چیزها معالجه کرد.

در مداوای بی‌هوش گشتن پیش‌آمده از پرینگی (اِمتلاء)[2]:

امّا در مداوای بی‌هوش گشتن برآمده از پرینگی؟ باید برای مبتلای به آن بستن دستها و پاها و مالش دادن و گرم کردن آنها را به‌کار ببرند تا مادّه‌ی بیماری از درون بدن به بیرون آن و از اندامهای برتر به اندامهای فرومایه (خسیس) کشانده شود؛ و او را از نوشیدنی و خوردنی باز دارند تا بر پرینگی افزوده نگردد؛ و اگر آنجا (در بیمار) تبی باشد نگذارید که به گرمابه برود و اگر تبی در میان نباشد از رفتن او به گرمابه پیش‌گیری ننمایید؛ زیرا استحمام، انسان را از پرینگی تهی می‌گرداند؛ و آب عسلی که: زوفا و حاشا و پودنه را در آن پخته باشند به او بنوشانند تا مادّه‌ی بیماری را نرم و آبکی (لطیف) نماید و بیرون‌رفتن آن را آسان گرداند؛ و نیز سکنجبین را

۱- در بولاق، ۳۳۱، به‌جای هضم (گوارش)، نُهَم (آرزوها) است؛ که نسبت آن به معده نادرست است.

۲- این تیتر فرعی، تنها در سزگین، ۳۶، آمده‌است.

به او بدهند که سکنجبین از آنهایی است که چیز را نرم و آبکی می‌گرداند و بدن را تغذیه می‌نماید.

و اگر بی‌هوشی به‌سبب خلطهایی بندآمده (مُحتَقَن) در معده پیش آید و آن خلط [پدید آورنده‌ی بی‌هوشی] تلخه‌ی (مِرّة) صفرا باشد، آبِ سرد و گلاب سرد گردانیده‌شده را بر چهره‌ی بیمار بیفشانید و چند لحظه‌ای نَفَس او را نگه دارید و دهان و بینی و دهانه‌ی معده او را مالش دهید و ماهیچه‌های هر دو ساق پا و هر دو ساعد او را به‌خوبی و سختی ببندید و هر دو کف دست و هر دو قدم (زیر و روی پاهای) او را به‌خوبی مالش دهید و به او سکنجبین و آب گرم بدهید و به او دستور دهید که قی کند و پس از آن شراب رقیق آمیخته با آبی را به او بنوشانید و انار ترش و شیرین و سیب میخوش را به او بمکانید؛ و اگر آن خلط آزار دهنده‌ای که در معده است سوزش‌دار (لذّاع) باشد، او را با [خوراندن] روغن زیتون و آب گرم و فروکردن پَر [به گلو] به قی‌کردن وادارید و اگر قی‌کردن ناشدنی باشد، شیاف اسهال‌آور را به‌کار ببرید و آب افسنتین با شکر یا شراب[۱] [با آبِ حی‌العالم و بقلة‌الحمقاء و عصاالرّاعی[۲]] را به او بنوشانید [و پس از تهی‌ساختن بدن [با قی یا اسهال] معده‌ی او را با مرهم صندل و گلِ سرخ و کافور و آب حی‌العالم و آب بقلة‌الحمقاء و عصاءالرّاعی مرهم بگذارید.][۳]

و اگر آن خلط بند آمده در معده که بی‌هوشی را پدید آورده است بلغمی باشد، بازهم پاشیدن آب سرد بر چهره را و بستن [دست و پا] و وادار کردن او به قی‌کردن با سکنجبینِ عسلی همراه با آبی که شویت و ترب و نمک را در آن جوشانده باشند و یا با آب عسل همراه با برخی از این آبهایی که آنها را برشمردیم، به‌کار گیرید.

۱- « در طب قدیم گاهی داروهای مختلفی از قبیل افسنتین، مصطکی، سُنبل، گل‌سرخ و غیره را در شراب خیسانده و یا حل کرده و از آن برای درمان برخی بیماریها استفاده می‌کردند... در ضمن هرگونه نوشیدنی: شربت معمولی، آب میوه‌ها یا داروهایی که آنها را در آب پخته و صاف کرده و با افزودن شکر یا عسل به قوام آورده باشند، نیز شراب نامیده می‌شود. (فرهنگ اغراض طبّی دکتر تاجبخش با تصرّف و اختصار)

۲- سزگین، جلد ۲، ص ۳۶، تنها آبِ افسنتین و شراب افسنتین است.

۳- این فراز که بیشتر آن تکراری است از سزگین، همان است.

و بـه او تریـاق چهارگانـه و گوارشـی فلافِلـی و سـجزینا و دَواءُالمِـسک و گوارشـی عنبـر و چیزهـای مانـند اینهـا را بدهیـد و **معده** را بـا مـرهم بـه‌هـم‌آمیختـه از صبر و سُنبل و مـصطکی و افسنتین و موم (شمع) و روغنِ زنبق یا روغن ناردین مرهم بگذارید.

و اگر بی‌هوش گشتن به‌سبب راه‌بندهایی (سُـدّه‌هـایی) باشـد، بایـد بـه دارنـده‌ی: آن **سکنجبین** یـا **عـسل** پخته‌شده با آب انار همراه با انـدکی از سعتر و پودنـه‌ی کـوهی و حاشـا و چیزهـایی همچـون: بـزر کـرفس و افـسنتین و رازیانـه -کـه ادرار آورنـد- بدهیـد و او را بـا **غـذاهای** نـرم و نـازک و آسان‌گوار همچون غذاهایی که خـردل و آویـشن (سـعتر) و پودنـه و زیـره و سـرکه و آبکامـه (مـرّی) و خاورک (کَبَر) و چیزهای مانند اینها در آن باشد تغذیه نمایید.

درباره‌ی مداوای بی‌هوشی پدیدآمده از اختناق رَحِم[1] برای زن:

اگر بـه‌سـبب **اختنـاق رَحـم** بـی‌هوشـی‌ای بـرای زنـی پـیش‌آیـد، **مـداوای** آن همچـون مـداوای بی‌هوشی پدیدآمده از پرینگی، **بـا افـشاندن** آب بـر چهـره و بنـدآوردن نَفَـس و بـستن دسـت و پـا و مـالش دادن آنهـا و دادن آب عـسل همـراه زوفـا و پودنـه و سـعتر و چیزهـای ماننـد اینهـا [و دادن انـدکی از **دحمَرثـا** (معجـونی ادرارآور و پاکـساز) و سـجزینا یـا دَواءُالمِـسک (معجـونی کـه مهمتـرین داروی ترکیب آن مُشک تَبّتـی است) و چیزهای مانـند اینهـا بـه بیمـار اسـت] و بـه او **شـراب**، همـراه با برخی از روغنهای **گرم** همچون: روغـن زنبـق و روغـن قُـسط (کوشـنه) و روغـن نـاردین (سُـنبل رومی) را -برپایه‌ی آنچه به‌هنگـام بیـان مـداوای ایـن بیمـاری (اختنـاق رحـم) یـادآور مـی‌شـویم- بدهند؛ جز اینکه نبایـد سـکنجبین را بـه او بدهنـد؛ زیـرا **زهِـدان** (رَحـم) عـصبی اسـت و سـکنجبین به‌سبب سرکه [ای که در آن است] به عصب زیان مـی‌رسـاند؛ و در ایـن مـداوا، **مـالش**، بـر قـدمها (آن قسمت از پا که در کفش فرو می‌رود، کفشینه‌ها[2]) و **بـستن**، بـر سـاقها انجـام گیـرد تـا مـادّه‌ی بیمـاری به‌سوی پایین کشیده شود، و [نیز،] بایـد ابزارهـای **حجامـت** بـر زانوهـا گذاشـته شـود [و خـدا دانـاتر است].

۱- **اختناق رحم**: بیماری شبیه به صرع و غشیِ متناوب که بیشتر به‌سبب بی‌نظمی ماهیانه در زنان بی‌شوهر پدید می‌آید. (فرهنگ اغراض طبّی)

۲- از آنجا که در زبان فارسی **معادلی** برای «قدم» (از قوزک پا تا سر انگشتان) وجود نـدارد؛ انیجانـب در این ترجمه گاهی «کفشینه» را در ترجمه‌ی «قدم» به‌کار گرفته‌ام.

[مقاله‌ی ششم از این کتاب ما در اینجا به آخر می‌رسد و به‌دنبال آن مقاله هفتم می‌آید.][1]

[و اگر زهدان به‌هنگام مالش به یک سمت گراییده باشد، ابزارهای حجامت باید بر حالبها (میزناها) گذاشته شود و چیزهای بدبو همچون گاوشیر و قِنّه و دیگر چیزها به بینی بیمار نزدیک گردانید شود و چیزهای خوش‌بو همچون: خَلُوق (ماده‌ای خوش‌بو که بیشتر اجزای آن از زعفران است) و مِسک و عنبر به زهدان نزدیک گردد، زیرا، زهدان به سمت چیزهای خوش‌بو می‌گراید و بدانها آرزومند است و از چیزهای بدبو می‌گریزد.

امّا بی‌هوشی‌ای که در آغاز تبهای پدیدآمده از خلطهای چسبنده پیش می‌آید، ما چگونگی مداوای آن را در جایی که مداوای پیشامدهای پس از تبها را ذکر کرده‌ایم یادآور شده‌ایم؛ پس بی‌هوش گشتن پدیدآمده از پرینگی با این چیزها مداوا می‌گردد.

امّا بی‌هوشی‌ای که از بدمزاجی پیش می‌آید، باید دید که: بدمزاجی بر کدام اندام چیرگی دارد؟ که اگر بر قلب چیرگی داشته باشد، با دارنده‌ی آن، آن چاره‌اندیشیهایی را که برای بدمزاجی قلب ذکر کرده‌ایم –چه با داروها باشد و چه با مرهمها و چه با غذاها– به‌کار گیرید. و اگر بدمزاجی بر کبد چیره باشد، بیمار را با آن چاره‌اندیشی‌ای که ما آن را به‌هنگام از سر گرفتن بحث مداوای کبد ذکر می‌کنیم، چاره جویی نمایید.

و همچنین اگر بدمزاجی بر معده چیرگی داشته باشد، باید آن چاره‌اندیشی‌ای را که ما در بحث مداوای ناهماهنگیِ (مُضادّت) مزاجی چیره‌گشته بر معده یادآور می‌شویم –خواه با داروها باشد یا غذاها– به‌کار گیرید.

پس چاره‌اندیشی شما برای گرفتار گشتگان به بیماری ازهوش‌رفتن (غَشْی)، باید بر پایه‌ی این سنجشها و برآوردها (قیاس) باشد؛ یعنی باید با ایستادگی در برابر آنچه سبب آن بیماری شده‌است و با ریشه‌کن کردن آن سبب باشد. این مقاله (مقاله ششم) به پایان رسید.][2]

۱– و این اعلام پایان مقاله‌ی ششم کامل الصّناعه در نسخه‌ی بولاق صفحه‌ی ۳۳۲ است؛ امّا در نسخه سزگین، هنوز حدود یک صفحه به آخر مقاله‌ی ششم مانده است.

۲– و اینجا پایان مقاله‌ی ششم در نسخه‌ی سزگین، جلد دوم، صفحه ۳۸ است؛ و آنچه میان آخرین کروشه (دو قلاب) در این ترجمه آمده و دربرگیرنده هفت پاراگراف و حدود بیست و دو سطر است، مطالبی است که تنها در نسخه‌ی سزگین افزوده شده است و در نسخه بولاق نیست و درباره‌ی بقیّه‌ی سببهای گوناگون بی‌هوشی و چگونگی مداوای آنهاست.

❊ ❊ ❊

امروز که: بعد از ظهر روز شنبه بیست و نهم آذر ماه سال هزارو سیصد و نود و نه (۱۳۹۹) خورشیدی و چهارم جمادی الأُولای سال هزارو چهارصد و چهل و دو (۱۴۴۲) قمری است، ترجمه‌ی مقاله‌ی ششم به پایان رسید.

بسم الله الرحمن الرحیم

مقاله‌ی هفتم از جزء دوم از کتاب کامل الصّناعة الطّبّیّه، **معروف به** «مَلِکی»، تألیف علّیّ بن عبّاسِ [مجوسیِ (حکیم)] اَرّجانی[1] مُتَطَبِّب[2] (پزشک پیشه)، شاگرد ابوماهر موسی بنِ سیّار، در مداوای بیماریهایی که در دستگاه گوارش (آلاتُ الغِذاء) پدید می آیند؛ و این مقاله پنجاه و یک باب است.

باب نخست، در مداوای بیماریهایی که در **مِری** (مجرای طعام از گلو تا معده، سرخ‌نای) [و آنچه به‌دنبال آن است] پدید می‌آیند.

باب دوم، در مداوای بیماریهایی که برای **دهانه‌ی معده** پیش می‌آیند.

باب سوم، در مداوای **آماسهای گرمی** که در معده پدید می‌آیند.

باب چهارم، در مداوای **آماسهای سردی** که برای معده پدید می‌آیند.

باب پنجم، در مداوای **اشتهای تباه** و ویار و اشتهای خوردن گِل و خاک.

باب ششم، در مداوای بیماریی که آن را «بولیموس» (جُوعُ البَقَری) نامند.

باب هفتم، در مداوای بیماریی که آن را **اشتهای سگی** (شَهوَة الکَلْبی) نامند.

۱- ارّجان، «اصطخری گوید: شهریست بزرگ... و بین آن و شیراز شصت کیلومتر و بین آن و سوق الاهواز، نیز، شصت کیلومتر است و [گویا] قباد بن فیروز پدر انوشیروان عادل آن را بنا کرده است.» (لغتنامه‌ی دهخدا با تلخیص و کمی تصرّف)

۲- مُتَطَبِّب، یعنی کسی که پزشکی خوانده ولی آن را خوب یاد نگرفته است؛ و علی بن عبّاس این صفت را از روی فروتنی برای خود به کار برده است.

باب هشتم، در مداوای ازمیان‌رفتن اشتهای غذا.
باب نهم، در مداوای بیماریی که دل‌درد (وَجَع الفُواد) نامیده می‌شود.
باب دهم، در مداوای تشنگی و تباه‌شدن اشتهای آب.
باب یازدهم، در مداوای بدی گوارشِ برآمده از گرما.
باب دوازدهم، در مداوای بدی گوارش پدید آمده از بدمزاجی همراه با مادّه‌ای که در معده تراوش می‌یابد.
باب دوازدهم، در مداوای بدی گوارش پدید آمده از فزونی غذا در معده و تباه‌گشتن آن (تُخَمَه).
باب چهاردهم، در مداوای هَیضَه (اسهال سخت همراه با استفراغ) [و معالجه‌ی آن].
باب پانزدهم، در مداوای ذَرَب (اسهال مِعدی و بیرون آمدنِ غذا با رطوبت بسیار و جذب نشدن آن).
باب شانزدهم، در مداوای زَلَقُ الاَمعاء (ضعف و ناتوانی روده‌ها در نگهداری غذا در خود).
باب هفدهم، در مداوای قی کردن و بندآوردن آن.
باب هجدهم، در مداوای فُواق (سکسکه) و بندآوردن آن.
باب نوزدهم، در مداوای نفخ (باد کردن) و ریاحِ (بادهای) معده.
باب بیستم، در مداوای شیر و خون جامد (فسرده) در معده.
باب بیست و یکم، در مداوای زحیر (اسهال و دل‌پیچه).
باب بیست و دوم، در مداوای سَحْج (بیماری پدید آمده از خراش روده).
باب بیست و سوم، در مداوای ذوسَنطاریای (اسهال خونی) کبدی.
باب بیست و چهارم، در مداوای بواسیر (آماس دردناک سیاه‌رگهای ناحیه ی مقعد) و نواصیر (ناسورها، زخمهایی که به‌سختی درمان می‌شوند).
باب بیست و پنجم، در مداوای آماسهای مقعده و ترکهای آن.
باب بیست و ششم، در مداوای بُروز مقعده (بیرون‌زدگی مقعد).
باب بیست و هفتم، در مداوای مَغْص (شکم‌پیچ، شکم‌درد).
باب بیست و هشتم، در مداوای قُولَنْج (درد ناگهانی در ناحیه‌ی شکم به‌ویژه، قسمتهای مجاور

قولونها).

باب بیست و نهم، در مداوای ایلاوُس (قسمت آخر رودهی باریک).

باب سیام، در مداوای دُود (کرمها) و حَیّات (کرمهای دراز) و حَبّ القَرع (کرم کدو) [در معده و رودهها].

باب سی و یکم، در مداوای **بدمزاجی کبد**.

باب سی و دوم، در مداوای **آماس های گرم** در **کبد**.

باب سی و سوم، در مداوای **باد کردگی** و **آماس کبد**.

باب سی و چهارم، در مداوای **آماس سرد** در **کبد**.

باب سی و پنجم، در مداوای **سُدَدِ** (راهبندهای) **کبد**.

باب سی و ششم، در مداوای **اِستسقای لَحمی**[1] (اِستسقای عمومی یا آماس تمام بدن).

باب سی و هفتم، در مداوای **اِستسقای زِقّی**[2] (اِستسقای خیکی).

باب سی و هشتم، در مداوای **اِستسقای طبلی** (اِستسقایی که آب در شکم گِرد میآید و شکم بیاماسد و چون بر آن زنند آوازِ طبل دهد).

باب سی و نهم، در مداوای **اِستسقای** پدید آمده از **گرمی**.

باب چهلم، در مداوای بیماریهایی که در سِپرز (طحال) پدید میآیند.

باب چهل و یکم، در مداوای **یرقان** [سیاه و زرد].

باب چهل و دوم، در مداوای سنگریزهی (حصاة) گُردَه (**کُلیه**، **قُلوه**).

باب چهل و سوم، در مداوای **آماسهای گرم گُرده**.

باب چهل و چهارم، در مداوای **آماسهای سفت** و سخت (صُلب) در **گرده**.

باب چهل و پنجم، در مداوای کسی که **ادرار** او **خون** شدهاست.

باب چهل و ششم، در مداوای بیماریی که دیابت (دیابیطس) نامیده شدهاست.

۱- استسقا: آب خواستن، گرد آمدن آبِ زرد در شکم. (فرهنگ اغراض طبی)

۲- اِستسقای زِقّی: بیماریای باشد که شکم بیاماسد و ناف بیرون جهد و چون بیمار حرکت کند آواز غُلغُل آب شنیده شود. (فرهنگ اغراض طبّی)

باب چهل و هفتم، در مداوای سنگریزه‌ی زاییده شده در مثانه (آبدان، پیشابدان).

باب چهل و هشتم، در مداوای آماس پدید آمده در مثانه.

باب چهل و نهم، در مداوای دشواری ادرار کردن و سوزش آن.

باب پنجاه‌ام، در مداوی بیرون آمدن بدونِ اراده‌ی ادرار.

باب پنجاه و یکم، در مداوای فَتْق (پاره‌شدن صِفاق و ریختن پیه شکم یا برخی از روده‌ها به پایین).

باب نخست

در مداوای بیماریهایی که برای مَری (مَریء، سرخ‌نای) پدید می‌آیند

هرگاه دردی برای مَری پیش آید باید نگاه کرد که آیا این درد از بدی مزاج است یا از آماسی یا از راه‌بندی (سُدّه‌ای) و یا از گسستگی پیوستگی‌ای؟ که اگر آن درد از بدی مزاج باشد باید نگاه کنید که: اگر آن بدمزاجی، بدمزاجی گرمی باشد، باید به دارنده‌ی آن درد: جُلّاب و لعاب بزر قطونا و آب بزر بقلةالحمقاء یا آب انار بی‌دانه (انار املیسی)، همراه آب بقلةالحمقایی که نرم کوبیده و فشرده شده‌باشد داده شود و بیمار اینها را اندک‌اندک جرعه‌نوش کند، و هرازگاهی آب تمرهندی را جُرعه‌جُرعه به او بنوشانند تا بر مجرای مَری بگذرد، زیرا مری راه غذاست وچیزی در آن نمی‌ماند؛ و میان دو کتف او را با صندل و گلاب و کافور و آب کاهو آب بقلةالحمقاء مرهم بگذارند.

و اگر آن درد از بدمزاجی سردی باشد، هرازگاهی خَنْدیقون (شرابی که از خَمر و ادویه ترتیب دهند) و آب گرم را همراه اندکی از روغن سوسن و آبی که: مصطکی و سنبل و رازیانه و انیسون و شویت همراه میپختک را در آن جوشانده باشند به او جُرعه‌نوش نمایند؛ و آبگوشتهای گرم جوجه‌مرغِ درست‌شده به‌گونه‌ی آش ساده و با شویت و دارچینی و قولنجان و چیزهای مانند اینها را به او بدهند تا سر بکشد و میان شانه‌های او را با روغن زنبق یا خیری یا روغن نرگس یا روغن قُسط چرب نمایند و آن را با مرهمی که: افسنتین و صبر و سنبل و مصطکی در آن باشد مرهم بگذارند.

و اگر خشکی‌ای برای مری پیش آید، باید: لعاب بزر قطونا و لعاب دانه‌ی بِه و شراب بنفشه و نیلوفر و روغن تخمه‌ی کدو و روغن بادام و آبگوشتهای (اَمراق) درست‌شده با پیه‌مرغ و مرغابی و خُبّازی و قَطَف و آشهای آشامیدنی درست‌شده از آرد سفید و شیر تازه دوشیده را به بیمار بدهید و شیرِ خر و شیر بز را در حالی که گرم است اندک‌اندک به او جرعه‌نوش نمایید و میان کتفهای او را با روغن بنفشه و موم و روغن تخمه‌ی کدوچرب کنید و آن را با برگ خُبّازی (پنیرک) و برگ خطمی همراه روغن بنفشه مرهم بگذارید.

و اگر تری‌ای برای مَری پیش آید، باید سکنجبین و مَیبِهِ آمیخته با مِسک و خندیقون [و چیزهای شور] و اِطْرِفیل کوچک را به‌کار بگیرید (به او بدهید).

و هلیله‌ی پرورده را اگر در دهان بگذارند و دندانها را اندک‌اندک بر آن بسایند برای مداوای این بیماری سودمند است؛ زیرا این گیاه، در خشکاندن تری‌نگی، کارایی نیرومندی دارد.

و هرگاه آماسی برای مری پیش آید و آن آماس گرم باشد باید به دارنده‌ی آن دستور داده شود که ورید میانی دست (اَکحل) را بگشاید و به‌اندازه‌ی نیاز از او خون بیرون ریخته شود و جُلّاب با آب انار میخوش را به او بنوشانند و آب بَقَلةالحمقاء یا آب هندبا یا آب کاهو را همراه اندکی از شراب توت به او جرعه‌نوش کنند و میان دو کِتف او را از بیرون [؟] با صندل قرمز و سفید (صندلان) و گلاب و آب هندبا و آب گشنیز بیندایند، سپس به‌دنبال آن، آب عِنَبُ‌الثّعلب و آب هندبا و آب گشنیز و آب کاکَنجی که اندکی از فلوسِ خیارشنبر همراه اندکی از روغن بنفشه را در آن ساییده باشند به او جرعه‌نوش کنند [و به او آب جو و خطمی و بنفشه و نخاله‌ی آرد سفید و بابونه بدهند.][1]

و هنگامی که با پیدا شدنِ لرز و تب در بیمار دانستید که آماس، گِرد آوردنِ چرک سفید (مِدّه) را آغاز کرده است، اندکی از فشرده‌ی (عصیر) انجیر و میپختک نیم‌گرم را به بیمار جرعه‌نوش کنید و میان شانه‌های بیمار را با آرد حُلبه و بزر کتان و نخاله‌ی آرد سفید و آرد جو و خطمی سرشته شده با افشره‌ی انجیر و روغن بنفشه و چیزهای مانند اینها مرهم بگذارید[2]. و آش آشامیدنی (حَسْو) درست‌شده از آب نخاله و باقلا با شکر و قند سفید و روغن بنفشه را به او بدهید.

و اگر آماس سرد باشد میان شانه‌های او را با روغن بان و روغن خیری و روغن زیتون یا روغن بزر کتان و روغن شویت چرب نمایید و بیمار آبی را که شویت و بابونه و اکلیل‌الملِک و حُلبه و بزر کتان همراه میپختک را در آن جوشانده باشند، جرعه‌جرعه سر بکشد و با آب نخود

۱- آنچه میان کروشه است از نسخه‌ی بولاق، ۳۳۳ است؛ اما نسخه‌ی سزگین، ۴۱، این‌گونه است: «و به او آبِ جو با شراب بنفشه بدهید.»

۲- عبارت سزگین، ۴۱، در اینجا با آشفتگی همراه است.

همراه با روغن زیتون شسته‌شده و آبگوشتهای گرم همراه با آشهای ساده‌ی درست‌شده با کلم و شویت و دیگ‌افزارهای (داروها و موادّ خوش‌بوکننده) گرم تغذیه گردد.

امّا آن بریده شدن یا از هم گسستنی (فسخی) [که گاهی] برای مَری رخ می‌دهد به‌گونه‌ای که خون از آن بیرون می‌آید، مداوای آن - برپایه‌ی آنچه به تازگی یادآور شده‌ایم - همچون مداوای بیرون دمیدن خون از سینه (نَفثُ‌الدّم) است؛ جز اینکه بیمار باید داروها را اندک‌اندک و جرعه و جرعه بنوشد تا گذار دارو بر جای ناسالم مری فراوان شود [و خدا داناتر است].

باب دوم

در مداوای بیماریهای که برای دهانه‌ی معده پیش می‌آیند

امّا آن بیماریهایی که با مشارکت مغز و قلب برای دهانه‌ی معده پیش می‌آیند؟ ما به‌هنگام بحث از مداوای بیماریهایی که برای این دو اندام رخ می‌دهند، چگونگی مداوای آنها را هم یادآور شده‌ایم؛ ولی آن بیماریهایی که ویژه‌ی دهانه‌ی معده هستند ما آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم و از میان آنها با بحث از چگونگی مداوای بیماری بدمزاجی و پیشامدهای پس از آن و دیگر بیماریها [ی دهانه‌ی معده] سخن را آغاز می‌کنیم و می‌گوییم که:

هرگاه بدمزاجی گرمی برای دهانه‌ی معده پیش آید باید: آب انار میخوش و شراب غوره و رُبّ سیب ترش را به بیمار نوشاند و این سَفوف را که چندوچون آن بدین‌گونه است با برخی از این آشامیدنیها به او داد:

از گل سرخ دمبرگ بریده و بزر بقلة‌الحمقاء و مغز دانه‌ی خیارچنبر و خیار هرکدام سه درهم، طباشیر و صندل سفید و گِل‌ارمنی هرکدام دو درهم، بزر کُشوت (سِس، گیاهی علفی یک ساله‌ی طفیلی دیگر گیاهان) و دانه‌ی زرشک و گشنیزِ خشکِ خیسانیده‌شده با سرکه‌ی انگوری و خشک گشته، هرکدام دو درهم و نیم[1]، عود هندی[2] وزن یک درهم گرفته می‌شود و

۱- سزگین، ۴۲، یک درهم و نیم است.

۲- بولاق، ۳۳۴، عود صرف است.

همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن یک مثقال با آب انار میخوش یا شراب سیب ساده یا شراب غوره است و [نیز،] این قرص را که چندوچون آن، این است با دوغ (مخیض) به او بنوشانید:

از طباشیر و صمغ عربی و کتیرا و بزر خیار و مغز تخمه‌ی کدو و بزر بَقله و ربّ سوس (مهک، شیرین بیان) و صندل سفید هرکدام وزن یک درهم، کافور یک چهارم درهم[1] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با لعاب بزر قطونا سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌شوند که هر قرص وزن یک درهم تا یک مثقال باشد و به‌اندازه‌ی نیاز با دوغ گاو از آن نوشید می‌شود؛ و نیز، قرصِ طباشیر نرم‌کننده‌ی طبیعت یا قرص کافور را با دوغ یا شراب سیب ساده (سیبی که میخوش یا ترش نباشد)، یا ربِّ سیب آمیخته با آب سرد یا آب ترشی ترنج یا ربّ ریواس یا غوره یا انار – متناسب با توانمندی یا ناتوانی نیروی گرما [ی بدمزاجی]– به او می‌نوشانند.

و دهانه‌ی معده، با: آب بَقلة‌الحمقاء یا آب حیّ‌العالم یا آب هندبا یا آب گشنیز یا آب کاهو یا آب عصاره‌ی گلِ سرخ یا آب لیف درخت مَو یا آب عصاالرّاعی و یا پوسته‌ی گرفته شده کدو همراه صندل و گلِ سرخ و کافور و چیزهای مانند اینها به همراه اندکی از سرکه‌ی انگوری یا آب غوره مرهم گذاشته می‌شود.

و او را با گوشت جوجه‌مرغهای درست‌شده با آب غوره یا آب انار یا آب زرشک همراه شاخه‌های بقلة‌الحمقاء و گشنیزِ تر و خشک و نعنا تغذیه نمایید و نیز، با گوشت ماهی هازبا (یا هازبی نوعی از ماهی) درست شده به‌گونه‌ی آش سرکه (مُسَکبَج) و با مزوره‌های درست‌شده با آب انار و آب زرشک تغذیه شود.

و اگر بدمزاجی گرم [دهانه‌ی معده] با مادّه‌ای صفرایی همراه باشد، اگر بیمار از کسانی باشد که قی‌کردن برای او آسان باشد، به او دستور دهید که: با سکنجبین شکری و آب گرم، پس از خوردن ماهی و آش جو (کشک شعیر)، قی کند، و اگر خلط [صفرایی]، تنها در بخشهای بالایین معده باشد معده او را هر ماه، سه تا چهار بار با قی‌کردن پاک نمایید و به‌دنبال آن،

۱– در سزگین، ۴۲، چهاردرهم است که به‌نظر نمی‌رسد درست باشد.

شرابهای آرام‌کننده‌ی صفرا، همچون: شراب (شربت) غوره و شراب سیب ساده و شراب لیمو [و شراب تمرهندی و شراب ترشی ترنج و شراب ریواس] [و چیزهایی مانند اینها] را به او بدهید.

و اگر بیمار از آنهایی باشد که به قی‌کردن عادت نداشته و قی‌کردن برای او آسان نباشد باید **طبیعت** او را با پخته‌شده‌ی: هلیله و شاهتره و گلِ سرخ و تمرهندی و مویز، همراه اندکی از صبر و اَیاره روان گردانید؛ و اگر اینجا (در بیمار) تبی نباشد از این **حَب** را که **چندوچون** آن این است به او بدهید:

از هلیله‌ی زرد وزن سه درهم، اَیاره‌ی فیقرا و افسنتین و گلِ سرخ هرکدام وزن دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب شاهتره سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حبّ درآورده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن چهار درهم با سکنجبین شکری یا آب تمر هندی است.

و نیز از این **دارو** را که **چندوچون** آن این است به او بدهید که برایش سودمند است:

از هلیله‌ی زرد سه درهم، اَیاره‌ی فیقرا یک درهم گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و با جلاّب یا شراب بنفشه سرشته می‌شوند و هنگام سحر تناول می‌گردد؛ و نیز، این **خیسانیده** (نقوع) را که **چندوچون** آن این است و برای او سودمند است به او بدهید:

از گل سرخ (وَرْد)، هفت درهم، افسنتین رومی پنج درهم[1]، شاهتره پنج درهم[2]، آلو و مویز خراسانی بی‌هسته و تمر هندی هرکدام بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با پنج رطل آب چندان چوشانده می‌شوند که یک رطل و نیم از آن باز بماند که پالوده می‌گردد و هر روز **چهار** اوقیه از آن همراه با وزن یک مثقال صبر سُقرطْری ساییده‌شده گرفته می‌شود [و تناول می‌گردد]. و **معده** با گل سرخ و صندل و سُک و اندکی از کافور سرشته‌شده (مجبول) با آب گل سرخ **مرهم** می‌گردد؛ و **کسی** که برای [دهانه‌ی] معده‌ی او **بدمزاجی گرمی** پیش آید و در آن تلخه‌ی زردی (صفرایی) باشد باید با این چاره‌اندیشی چارجویی گردد.

و این **چندوچون** نسخه‌ای است از جالینوس که گفته است: «این نسخه برای کسی که

۱- در بولاق، ۳۳۵، هفت درهم است.

۲- در سزگین، ۴۳، ده درهم است.

بخواهد معده‌اش را از خلطهای تباهی که پُرزهای معده‌ی او آنها را می‌نوشند پاکیزه گرداند سودمند است:»

از افسنتین رومی پنج درهم، گل سرخ خوبِ چیده شده بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با دو رطل آب تا هنگامی که نیم رطل از آن باز بماند جوشانده می‌شوند و با وزن یک مثقال صبر سُقوطْری نوشیده می‌شود و اگر بیمار تابِ نوشیدن صبر را نداشت آن را با شکر به او بنوشانید؛ و اگر مِرار (صفرا یا سودا) از کبد به‌سوی معده و یا از دیگر جاهای بدن به‌سوی کبد فرو می‌تراوید، دارنده‌ی آن را از رگ باسلیق فصد کنید او را با این حَب که چندوچون آن این است روان سازید:

از هلیله‌ی زرد پنج درهم و صبر سُقوطْری هفت درهم و افسنتین چهار درهم و گل سرخ پنج درهم، سقمونیای برشته‌شده در بِه وزن یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با سکنجبین (سرکنگبین) سرشته می‌شوند؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم تا سه درهم است.

امّا هرگاه بدمزاجی سردی برای **دهانه‌ی معده** پیش آید باید به دارنده‌ی آن گلنگبین عسلی همراه با قرص گلِ سرخ داده شود و پس از آن، آب گُل سرخی را که عودِ [خوب] و مصطکی [و قرنفل و یا، انیسون و بزر کرفس و مصطکی] را در آن جوشانده باشند به او جرعه‌نوش نمایید؛ که اگر [درد] با اینها آرام بگیرد [که خوب است] وگرنه، سجزینا یا دواءالمسک یا معجون «بیداذیقون[1]» یا معجون مترودیطوس یا تریاق کبیر را هرازگاهی به‌اندازه‌ی نیاز، همراه با آبی که زیره و انیسون و مصطکی و سنبل و عود هندی و گل سرخ و صبر و افسنتین و زعفران و سنبل‌الطّیب را -از هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز و در حالی که نرم کوبیده‌شده و با آب بِه و شراب ریحانی سرشته گشته- در آن جوشانده باشند به او بدهید.

[و دهانه‌ی معده با **مرهمی** که مصطکی و گلِ سرخ و عود و سُک و صبر و افسنتین و زعفران -از هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز- در آن باشد مرهم گذاشته شود.]

۱- اسم این معجون در سزگین، **۴۳**، به‌گونه‌ی «بیداذیقون» و در بولاق، ۳۳۵، به صورت: «بیدذاریقون» است که در منابع در دسترس، اسم معجونی با این نام یافت نشد.

و اگر برخی از این داروهایی را که ذکر کرده‌ایم بگیرید و آنها را نرم بکوبید و با روغن مصطکی یا روغن قُسط یا روغن ناردینی که موم سرخی[۱] را در آن آب کرده باشند بیامیزید و به‌گونه‌ی مرهم درآورید، بیمار از آن سودمند می‌گردد؛ و **قیروطی** درست‌شده از آب نّمام و مرزنگوش و موم سرخ و روغن ناردین یا روغن مصطکی یا زنبق یا چیزهای مانند اینها، برای این بیماری سودمند است.

و اگر **بدمزاجی سرد** در همه‌ی معده باشد، به دارنده‌ی آن، ماءالاُصول همراه اَمْروسیا (افسنتین کاذب، دَمسیس) یا همراه با سجزینا[۲] و یا همراه دیگر معجونات سودمند برای معده – متناسب با اندازه‌ی بدی مزاج – داده شود.

و **غذای** بیمار، بریان کرده‌هایی (مُطْجناتی) درست‌شده از جوجه‌مرغها و تیهوها و یا از جوجه‌های به حدّ پرواز رسیده [یا درّاج یا چکاوک] باشد؛ [و بهتر آن است که جوجه‌مرغ را جز تنها خود بیمار کس دیگری نخورد و اگر بازمانده‌ای از آن بماند – برپایه‌ی نظر ابومعشر – آن را پس از خود در چیزی بگذارد.][۳] و یا [این غذا] از تیهوها و جوجه‌های پر درآورده‌ی گنجشکها با روغن زیتون و آبکامه و آب نخود باشد؛ و شراب ریحانی کهنه و شراب آب عسل و شراب خندیقون را به‌کار گیرد (بنوشد).

و اگر **بدمزاجی** [دهانه‌ی معده] با مادّه‌ای **بلغمی** همراه باشد، حبّ صبر یا حبِّ ذهب یا حبّ اَفاویه، یا حَبّ اَیاره، یا حبّ قوقایا را به بیمار بدهید و خیسانیده‌ی صبر به او داده شود؛ و به او دستور دهید که با داروهای قی‌کننده‌ی بلغم همچون: تُرُب و آب شویت همراه با سکنجبین عسلی و اندکی از جَوْز القَیْ [یا میوه‌ی رِقع یَمانی] (درختی با میوه‌ای شبیه به انجیر)، **قی کند**؛ و اگر خوردن داروهای قی‌آور بر بیمار آسان نباشد، قی‌کردن را پس از خوردن تُرب و نمک و خردل و عسل و شراب به‌کار بندد؛ و پس از قی‌کردن، زنجبیل پرورده و هلیله‌ی پرورده [و

۱– بولاق، ۳۳۵، شمع سفید (موم سفید) است.

۲– باید یادآور شوم که در نسخه‌ی بولاق، همه‌جا، به جای سجزینا، «شجرینا» است و معلوم است که اشتباه چاپی است.

۳– آنچه میان این کروشه است از بولاق، ۳۳۵ است؛ و نیز تاکنون از این صرفه‌جوییها در این کتاب دیده نشده‌است.

بلیله] و آمله‌ای که هر دو پرورده باشند به بیمار داده شود.

و هنگامی که دانستید که معده‌ی بیمار به‌راستی پاکیزه گشته است، به او چیزهایی نیرومندکننده‌ی معده همچون: قرصهای گُل سرخ با گلنگبین عسلی همراه با اندکی از مصطکی بدهید تا معده‌ی بیمار به‌گونه‌ای نیرومند گردد که دیگر چیزهای ناهنجاری را که بر او فرو می‌تراوند نپذیرد؛ و پس از آن گُلابی را که عود نارس (نّیء) و مصطکی را در آن جوشانده باشند جرعه‌نوش کند و معده او را با این مرهم که چندوچون آن این است مرهم بگذارید:

از صبر و افسنیتن رومی هرکدام پنج درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب و ساذج هندی و قرنُفل هرکدام یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و از روغن زنبق یا روغن ناردین یا روغن قُسط یا روغن مصطکی هرکدام [که باشد] ده درهم را و از موم سرخ پنج درهم را می‌گیرند و شمع را ذوب می‌نمایند و داروها را بر آن می‌ریزند و آنها را تا هنگامی که یک دست و همگون بشوند به هم می‌زنند و دهانه‌ی معده را با آن، مرهم می‌بندند.

و اگر سردی معده نیرومند و بلغم هم فراوان باشد، باید به دارنده‌ی چنین حالتی ماءالاصول و روغن کرچکی که اَمروسیا را در آن ساییده باشند بدهند و پس از آن وزن یک درهم از تریاق کبیر همراه با شراب کهنه یا همراه اندکی از میسوسن یا همراه اندکی از تریاق مترودیطوس [و آب سیب] و آب نعنا به او داده شود؛ و [نیز،] این دارو را که چندوچون آن این است همراه با آبی که مصطکی و سنبل و عود و قرنفل را در آن جوشانید باشند به او بدهید:

از مصطکی و قرصهای گل سرخ هرکدام سه درهم، کهربا و نعنای خشک و مروخوش و عود نارس هرکدام دو درهم، بسباسه یک مثقال گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن یک مثقال با چیزهایی است که یادآور شده‌ایم.

و باید آنچه از این داروها به بیمار داده می‌شود متناسب با اندازه‌ی نیروی بیماری باشد که: اگر بیماری کم‌توان باشد، گلنگبین و قرصِ گلِ سرخ همراه با مصطکی و گلابی که عُودِ نارس یا قرنُفل را در آن جوشانده باشند بسنده است؛ و اگر بیماری نیرومند باشد، پس آن، معجونها و اَیاره‌های بزرگی را که یادآور شده‌ایم و ماءُالاُصول، به‌کار گرفته می‌شود.

و بقراط در کتاب «اَبیذیمیا» گفته است که: هرگاه دلپیچه (کَرَبْ) و ناآرامی‌ای به‌سبب بلغم گندیده‌ای که در معده است برای انسان پیش آید، باید به چنین کسی شرابی را که به‌اندازه‌ی

خودِ شراب (لِلواحدِ واحد) آب با آن آمیخته شده‌باشد بدهند و بهتر است که این شراب نه کهنه و نه تازه باشد؛ زیرا، شرابی که چنین حالتی داشته باشد [بدن] را به آرامی گرم می‌کند و به گواریدن غذا یاری می‌رساند.

و هرگاه **غذا** در معده، **تُرش** شود، به دارنده‌ی چنین بیماریی: زیره‌ی کرمانی و شکوفه‌ی اِدخر (گیاهی چند ساله با شاخه‌های دراز و باریک) و قِردِمانا و فلفل -از هرکدام یک جزء که نرم کوبیده شده‌باشد- بدهید؛ که او وزن یک درهم تا یک مثقال از آن را با شراب ریحانی بنوشد؛ [و یا از گل سرخ دو درهم، فلفل سفید وزن یک درهم]، زیره و بزر شویت هرکدام نیم درهم گرفته شود و همگی نرم کوبیده گردند و نیم مثقال از آن با آب نیم‌گرم یا با شراب ریحانی نوشیده شود.

و اگر **بدمزاجی** چیره بر دهانه‌ی معده یا بر ژرفای آن **ترینه** باشد به‌گونه‌ای که معده شُل و فروهشته (مَسترخی) شده‌باشد باید به چنین بیماری داروهایی را که برای [مداوای] بدمزاجی **سرد** ذکر کرده‌ام بدهند که این داروها همراه با گرم‌کنندگی‌ای که دارند، خشکاننده هم هستند؛ و نیز معده را با آبی که گلِ سرخ و سنبل و پودنه را در آن جوشانده باشند کماد نمایند و با این **مرهمی** که چندوچون آن این است [و برای این بیماری سودمند است] مرهم ببندند:

از گِلِ اَرمنی و زاج سفید یمنی (شبّ یمانی) هرکدام سه درهم، فَضلَه‌ی کبوتر و بوره‌ی ارمنی و سنبل‌الطّیب (علف گربه) و قَردِمانا هرکدام یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با سرکه‌ی انگوری سرشته می‌شوند و معده یا دهانه آن را با آن مرهم می‌گذارند.

و غذای چنین بیماری: آبِ **نخود** با شویت و دارچینی و زیره و روغنِ زیتون شسته شده‌باشد و با گوشتِ: درّاج و تیهو و کبک درست‌شده به‌گونه‌ی بریانی (مَصوص) خوابانده شده در سرکه و سذاب و کرفس تغذیه گردد و [نیز،] مویز به‌هم‌آورنده (قابض) را به او بدهند.

امّا هرگاه بدمزاجی پیش‌آمده برای معده و دهانه‌ی آن **خشک** باشد باید تا آنجا که شدنی است در تَر گردانیدن مزاج معده بکوشند؛ زیرا چه بسا که این بیماری، به بیماری معروف به «کهن سالی» (شَیخوخَة) بکشد و اگر **گرمی** هم به این بیماری بپیوندد، **تب دِقّ** از آن پدید می‌آید؛ و از این‌رو باید به دارنده‌ی این بیماری **شیر خرها** و شیر زنان را همراه **سَفوف** تَری که آن را در مداوای تب دِقّ یادآور شده‌ایم و [نیز،] دوغ گاو را با این چیزها به او بدهند؛ و او را با

آب گوارایی که: بنفشه و نیلوفر و کدو و کاهو و جو پوست‌گرفته‌ی کوبیده‌شده و چیزهای مانند اینها را در آن جوشانده باشند استحمام نمایند؛ و غذای او آن آش آشامیدنی‌ای باشد که برای دارندگان بیماری دقّ ذکر کرده‌ایم و نیز، این غذا از جوجه‌مرغهای درست‌شده با کدو و کاهو و اسفناج و قطف به‌گونه‌ی آش ساده (اسفیدباج) باشد و معده، با قیروطی درست‌شده از روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن تخمه‌ی کدو همراه موم سفید و آب حی‌العالم و آب بقلة‌الحمقاء، مرهم گذاشته شود و باید در چاره‌اندیشی دارندگان این بیماری تلاش بی‌پایانی را به‌کار گیرند تا به بیماری کهنسالی دچار نگردند.

چندوچون سَفوفهایی که در دردهای پدیدآمده از سردیِ معده، سودمندند و این سَفوف که توصیف آن این است از آن سفوفهاست:

از عود نارس و مصطکی و سنبل‌الطّیب و قاقُله و جوز بَوا هرکدام وزن دو درهم، سعتر[1] و مروماحوز و انیسون و بزر کرفس هرکدام سه درهم، گلِ سرخ دمچه بریده وزنِ چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن یک مثقال با شرابِ ریحانی یا شراب سیب است.

چندوچون سفوفی دیگر برای چنین بیماری‌ای:

از مصطکی و سنبل‌الطّیب و قرنفل و ساذَج و جوز بَوا [هرکدام یک درهم، بزر کرفس و انیسون و نانخواه و زیره‌ی کرمانی و پودنه‌ی رودخانه‌ای و کوهی هرکدام] سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از وزن یک درهم و نیم[2] با شرابی ریحانی است. و اگر میسوسن را بر اینها بیفزایید، بیمار سود آشکاری را از آن می‌بینند.

چندوچون قرصی از گلِ سرخ (قرص وَردی) سودمند برای این بیماری:

از گل سرخ، شش درهم، سنبل و رب‌السّوس هرکدام سه درهم، مصطکی و عود نارس هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با شرابی ریحانی سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هرکدام وزن یک مثقال باشد درآورده می‌شوند و با وزن

۱- در سزگین، ۴۶، به‌جای سعتر، «سُعد» (مُشک زمین) است.

۲- در سزگین، همان، یک مثقال است.

هفت درهم گلنگبین عسلی نوشیده می‌گردند و بیمار پس از آن، گلابی را که قرنفل و بسباسه را در آن جوشانده باشند جرعه‌نوش نماید.

باب سوم

در مداوای آماسهای گرمی که برای معده پیش می‌آیند

امّا هرگاه در دهانه‌ی معده یا خود معده آماس گرمی پیش آید، باید مداوای آن را نخست با گشودن رگ **اکحل** آغاز کرد و به‌اندازه‌ی نیاز و متناسب با تاب‌آوری نیروی بدن بیمار و سِنّ او و وقتِ پیش‌رو و دیگر چیزها از او خون بیرون ریخته شود؛ و به دارنده‌ی این بیماری، آب جَو همراه با آب انار ترش و شیرین نوشاند و [نیز،] شراب بنفشه و شراب نیلوفر را به او بنوشانند؛ و در آغاز کار، معده را با این مرهم که چندوچون آن این است مرهم نمایند:

از صندل و گلِ سرخ و گِلِ ارمنی و حُضُض و شیاف مامیثا، همراه با آبِ هندبا و آب گشنیز و آب بِه و آب بقلةالحمقاء و آب حی‌العالم [هرکدام به‌اندازه‌ی هم] گرفته می‌شود [و معده را با آن مرهم می‌گذارند].

چندوچون مرهمی دیگر که برای آغاز شدن آماس در معده سودمند است:

از آب مُورد و آب گُل سرخ و آب بِه و آب سیب و آب بقلةالحمقاء و آب حی‌العالم [به‌اندازه‌ی هم] گرفته می‌شود و مومی را با روغن گلِ سرخ آب می‌کنند و در هاونی می‌ریزند و تا هنگامی که همگون می‌شوند می‌کوبند و بر این موم و روغنِ آب‌شده و دیگر آبها اندکی از: کافور و صندل سفید [و آبِ عِنب الثّعلب و آب زبان‌برّه و پوسته‌ی کدو را می‌ریزند [و معده و دهانه‌ی آن را با آن مرهم می‌گذارند و [نیز،] تکه‌ای پارچه‌ی کتان را تر می‌نمایند و بر جای آماس می‌گذارند و پس از آن، آن را با آرد جُو و صندل سفید و آب عنب‌الثعلب و آب زبان‌برّه و آب پوسته‌ی گرفته شده‌ی کدو (جَراده القَرع) مرهم می‌بندند.][1]

۱- تکراری بودن برخی موادّ دارویی این دستورالعملها از ناهماهنگی میان نسخه‌های بولاق و سزگین است؛ و چون در این ترجمه تلاش بر این است که چیزی از این دو نسخه ترجمه نشده، باز نماند، این تکرارها به بارآمده‌است. (مترجم)

و غذای این بیمار، مزوّره‌ی باشد از: اسفناج یا خُبّازی یا قَطَف و یا چیزهای مانند اینها که مغز نانِ سبوس نگرفته را در آن ساییده باشند.

امّا هرگاه آماس، پخته شدن و نرم گشتن را آغاز کرد و نیازمندِ از هم پراکنده ساختن (تحلیل) - برای نگه‌داشتن نیروی معده بر آماس شد[1] - آن را با مرهم درست‌شده از آرد جُو و خطمی و بابونه و اکلیل‌الملک و صندل و گلاب [پس از آنکه همه‌ی اینها] کوبیده‌شده و با آب کلم و عِنب‌الثّعلب و آب کاکَنج سرشته می‌گردند، معده را با آن مرهم بگذارید؛ و آب جو را با شراب بنفشه به بیمار بنوشانید و نیز وزن چهار اوقیه آب عنب‌الثّعلب و آب هندبا را که جوشانده‌شده و پالوده گشته و وزن پنج درهم خیار شنبر را در آن ساییده باشند و وزن دو درهم روغن بادام شیرین را بر آن چکانده باشند به او بنوشانید و این دارو را پنج تا هفت روز به او بدهید.

سپس نگاه کنید که اگر آنجا (در بیمار) تب و گرمی‌ای نباشد، آب رازیانه یا آب عنب‌الثّعلب یا آب کرفس را همراه نیم مثقال قرص گلِ سرخ، بر آب هندبا بیفزایید.

و دارنده‌ی این بیماری با آش آشامیدنی درست‌شده از آب نخاله، همراه با شکر و روغن بادام شیرین و مغز نان سبوس نگرفته‌ای که از آن حریره‌ای با روغن بادام شیرین درست شده‌باشد تغذیه می‌گردد؛ پس اگر آماس از هم نپراکَنَد و کار آن به چرک کردن بینجامد باید این دارو را که چندوچون آن این است به بیمار بنوشانید:

از بزر مرو و بزر کتان و بزر خطمی هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و صبحگاهان و شامگاهان وزن سه درهم از آن با چهار اوقیه از شیر تازه دوشیده‌ی بُز جوان یا خر نوشیده می‌شود.

و نیز این دارو برای این بیماری سودمند است:

از طرحشقوق (هندبای دشتی) و حُلبه و بزر کتان و بزر مُرّ مکّی هرکدام یک جزء به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و همگی کوبیده و بیخته می‌گردند و وزن سه درهم از آن را با یک چهارم

۱- این جمله معترضه در هر دو متن بولاق و سزگین آمده‌است.

رطل از آبی که انجیر را در آن پخته باشند می‌نوشند [و یا خمیری را که در آب انجیر ساییده باشند می‌نوشند؟!] و یا آبی را که یک چهارم رطل از فلوس خیارشنبر را در آن ساییده باشند به او می‌نوشانند؛ و اگر اینجا تبی در میان نباشد، از آب انجیر دو اوقیه و خمیر، چهار درهم و لعاب بزر کتان و لعاب حُلبه [و لعاب بزر بقله] هرکدام وزن ده درهم، زعفران وزن دو دانگ و صبر سُقوطْری وزن یک‌دانگ‌ونیم[۱] گرفته می‌شود و نوشیده می‌گردد؛ و این صبر، در ترکاندن و سر باز کردن آماسها و غُدّه‌های چرکینی (دُبَیله‌هایی) که در درون شکم (احشا) باشند داروی نیرومندی است.

و هنگامی که آماس ترکید و چرک سفید بیرون آمد، باید یک چهارم رطل شیر خر یا شیر بز را با شراب خشخاش یا شراب عُنّابی که وزن یک درهم از گِل ارمنی و یک درهم از صمغ عربی را در آن ریخته باشند به چنین بیماری بنوشانند.

چندوچون آش آشامیدنی‌ای که برای این این ناهنجاری سودمند است:

از برنج سفید شسته شده یک جزء، جوِ بی‌پوست کوبیده‌شده نیم جزء گرفته می‌شود و آنها را با آبی گوارا (غیرمعدنی) تا هنگامی که پخته گشتن و به‌گونه‌ی آش آشامیدنی درآمدن را آغاز می‌کنند می‌پزند و از هرکدام از صمغ عربی و کتیرا یک مثقال[۲] را بر آن می‌ریزند و در حالی که نیم‌گرم (فاتر) است آن را سرمی‌کشند [که به‌خواست خدا سودمند است].

و نیز اگر از نشاسته‌ای که خشخاش سفید کوبیده‌شده‌ی پالوده‌شده را در آن ساییده باشند همراه با شیر تازه دوشیده، حریره‌ای درست کنند [و به او بدهند] به‌خواست خدا از آن سودمند می‌گردد.

۱- در سزگین، ۴۷، یک چهارم درهم است.

۲- در بولاق، ۳۳۸، یک درهم و نیم است.

باب چهارم

در مداوای آماسهای سردی که برای دهانه‌ی معده پیش می‌آیند

و هرگاه برای دهانه‌ی معده یا در ژرفای آن، آماس سردی پیش آید، باید نگاه کرد که: اگر آن آماس نرم باشد، به دارنده‌ی آن: ماءالاصول، همراه با معجون داروی کُرکُم (زردچوبه) یا همراه با اَمروسیا (افسنتین کاذب) و اندکی از روغن کرچک بدهید؛ و [نیز،] سجزینا و تریاق چهارگانه یا تریاق فاروق یا تریاق متروديطوس همراه با آبی که ریشه‌ی اِذْخِر را در آن جوشانده باشند به او داده شود، و روغن کرچک با آب کرفس و رازیانه و مویز به او نوشانده شود و دهانه‌ی معده را با آبی که زیره و اُشنه و سذاب و ریشه‌ی اِدخر و شکوفه‌ی آن همراه با نمکی که سرکه‌ی بسیار ترش را با آن آمیخته باشند، کِماد کنید.

و نیز معده یا دهانه‌ی آن را با این مرهمی که چندوچون آن این است مرهم نمایید:

از صبر سُقُوطْری وزن پنج درهم، افسنتین رومی و قَردِمانا هرکدام سه درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و از روغن یاسمین و روغن ناردین هرکدام ده درهم و از موم قرمز وزن پنج درهم را می‌گیرند و موم را همراه با روغنها ذوب می‌نمایند و داروهای کوبیده‌شده را بر آن می‌ریزند و به‌گونه‌ی مرهم درمی‌آورند و دهانه‌ی معده یا ژرفای آن را با آن مرهم می‌گذارند؛ و دارنده‌ی چنین بیماری‌ای را با غذاهای گرمِ خشکی همچون: نخود با روغن زیتون و زیره و شویت و دارچینی و خولنجان و گوشت: تیهوها و دُراجها و کبکهای بریان شده با روغن زیتون و آبکامه و سرکه و کَرَویا (زیره‌ی شامی - شاه زیره) و فلفل و دیگ‌افزارهای تند، تغذیه می‌نمایند.

و اگر آن آماسِ سرد، سفت و سخت باشد باید به‌دارنده‌ی آن اَیاره‌ی لوغادیا و اَیاره‌ی ارکاغانیس همراه اندکی از آب عنب‌الثّعب و آب رازیانه را بدهند؛ و اگر زمان، تابستان و هوا گرم و سنّ، سن جوانی باشد به او آب رازیانه و آب کرفس - از هرکدام دو اوقیه - که پنج درهم فلوس خیارشنبر همراه وزن یکِ درهم روغن کرچک را در آن ساییده باشند - داده شود.

و [نیز،] به او ماءُالأُصولی را که چندوچون آن این است بدهند:

از پوسته‌های کرفس و پوسته‌های رازیانه، هرکدام ده درهم[1]، [انیسون و بزر کرفس و بزر رازیانه هرکدام سه درهم] اصل‌السّوس پوست گرفته‌ی کوبیده‌شده و بابونه و اکلیل‌الملک هرکدام، هفت درهم، حُلبه وزن چهار درهم، انجیر سفید ده دانه [مویز خراسانی هسته گرفته وزن پانزده درهم] گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب تا آنجا که یک رطل از آن باز بماند پخته گشته و آن بازمانده پالوده می‌گردد و هر روز چهار اَوقیه از آن را که وزن سه درهم[2] فلوسِ خیار شنبرِ از دانه پاک شده، را در آن ساییده باشند می‌گیرند و وزن یک درهم تا یک مثقال روغن کرچک را بر آن می‌چکانند [و می‌خورند].

و اگر صلابت آماس، سخت باشد باید این مطبوخ را که چندوچون آن این است با روغن کرچک به بیمار بدهند:

از پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و ریشه‌ی رازیانه و ریشه اِدخِر هرکدام هفت درهم، اکلیل‌الملک و ریشه‌ی خطمی و ریشه‌ی سوس و خارخسک هرکدام وزن ده درهم، کَمادرَیوس (صمغ کرفس کوهی) و کُمافیطوس (ماش دارو) و بزر کتان و شنبلیله هرکدام وزن پنج درهم، بزر خطمی و خُبّازی هرکدام وزن شش درهم، مصطکی وزن سه درهم، عِلکُ‌الأنباط سه درهم [اُشه و گاوشیر و سکبینه و مُقل هرکدام یک درهم و نیم] مویز طایفی هسته گرفته وزن بیست درهم، انجیر سفید ده دانه گرفته می‌شود و همگی با پنج رطل آب تا یک رطل از آن باز بماند پخته شده و پالوده می‌گردند و هر روز چهار اوقیه از آن را همراه وزن یک درهم روغن کرچک و یک مثقال زرشک[3] می‌گیرند و تناول می‌شود و این کار سه تا پنج روز انجام می‌یابد.

چندوچون مرهمی که برای سفتی و سختی (صلابت) معده سودمند است:

از افسنتین رومی و سنبل و سلیخه (یکی از گونه‌های دارچین) و مصطکی هرکدام سه درهم،

۱- بولاق، ۳۳۹، سه درهم است.

۲- در بولاق، همان، به‌جای سه درهم، سی درهم است که باید اشتباه چاپی باشد.

۳- درسزگین، ۴۹، امروسیا (افسنتین کاذب) است.

صبر و مِیعه (میعه‌ی سایله، صمغ بسیار خوشبوی درختی) از هرکدام چهار درهم، حُلْبه و بزر کتان هرکدام پنج درهم، زعفران و مُرّ، هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و یک موم (شمع) سرخ [به وزن دو درهم و نیم] را [با وزن پانزده درهم[1]] و یا به‌اندازه‌ی نیاز[2] از روغن زنبق یا روغن قُسط یا روغن ناردین [هرکدام که در دسترس باشد] ذوب می‌نمایند و داروها را بر آن می‌پاشند [و آنها را با هم می‌آمیزند و به‌هم می‌زنند] و مرهمی را از آنها می‌سازند [و معده را با آن مرهم می‌گذارند].

چندوچون مرهمی دیگر برای همین ناهنجاری:

از بابونه و اکلیل‌الملک و افسنتین و کلم و شویت و حُلبه و بزر کتان و مغز قُرطم (کاکیان) [و مُقل کبود (بوی جهودان)] هرکدام پنج درهم، مصطکی و سلیخه و قِردَمانا هرکدام دو درهم، مُرّ و زعفران هرکدام یک درهم، صبر سُقوطری و کندرِ نر (کندر ذکر) هرکدام چهار درهم [بزر خطمی و خبّازی و گلِ سرخ و بنفشه و اُشه و سکبینه] هرکدام سه درهم[3] گرفته می‌شود و هرآنچه از این داروها کوبیدنی باشد کوبیده می‌گردد و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و صمغها با آب کلم، آب می‌گردند و همگی با پیه مرغ یا پیه مرغابی یا مغز ساق پای گاو - که همراه با روغن سوسن ذوب شده‌باشد - آمیخته می‌گردند و [مرهمی را از اینها می‌سازند] و معده یا دهانه‌ی آن را - اگر آماس سختی داشته باشند - با آن مرهم می‌گذارند.

و اگر معده را با مرهم دیاخیلونِ حل شده با روغن قُسط [یا روغن ناردین[4]] و زعفران و سنبل و دیگر چیزهای خوش‌بوی نیرومندسازِ معده‌ی سرد مرهم بگذارند [به‌خواست خدا، سودمند] خواهد بود.

۱- میانه کروشه‌ها از متن سزگین، ۴۹، است که چندان درست به‌نظر نمی‌رسند.

۲- از بولاق، ۳۳۹، است که درست‌تر به‌نظر می‌رسد.

۳- بولاق همان، پنج درهم مُقل کبود را هم بر این مواد، افزوده است.

۴- متن سزگین، ۴۹، در اینجا، این عبارت را افزوده است: «و یا آن را با اندکی از ساذَج و سلیخه معجون نماید.»، یعنی و یا مرهم دیاخیلون را با اندکی از اینها سرشته نماید و معده را با آن مرهم بگذارد؛ که رویهم، عبارتِ آن آشفته است.

باب پنجم

در مداوای تباه گشتن اشتها و ویار (وَحَم) و اشتهای خوردن خاک که [برای زنان در ابتدای آبستن] پیش می‌آید

امّا آنچه از تباه گشتن اشتها و ویار پیش می‌آید؟ باید نگاه کرد که: اگر تباهی اشتها از خلطی بلغمی باشد، باید معده‌ی بیمار را با چیزهای لطیف‌کننده و پاره‌کننده‌ی بلغم همچون: آب عسل و سکنجبینی که تُرُب را در آن خیسانیده باشند و یا آب شویت و نمکِ نیم‌کوب و بزر ترب و بزر تره‌تیزک و یا خوردن ماهی شور، پاکیزه نمایید؛ و اگر به چیزی نیرومندتر از اینها نیاز داشته باشد، پس با میوه‌ی رِقْع یمانی و جوز القَیء و کنگرزِد (صمغ کنگر) با آب عسل در حالی که گرم باشد [این کار را انجام دهند] و در هر هفته‌ای یا هر ده روزی، یک بار آن را به‌کار گیرند. و یا حَبِّ صبر یا حَبِّ اَفاویه (دیگ‌افزارهای خوش‌بو) را تناول نماید:

و اینک چندوچون حبّ صبر[1]:

از دارچینی و قصب‌الذّریره و سلیخه [و زعفران] و شاخه‌های[2] بلسان و شکوفه‌ی اِدخر و پوسته‌های جوز بَوا، هرکدام بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با کوبیدنی نیم‌کوب، کوبیده می‌گردند و در دیگی سنگی ریخته می‌شوند و سه رطل از آب باران را بر آن می‌ریزند و آن را با آتشی آرام تا هنگامی که نیمه‌ای از آب آن باز بماند می‌جوشانند و آن آب را می‌پالایند و از صبر سُقوطْری ده اوقیه را می‌گیرند و آن را همچنان که شاذَنج را می‌شویند[3]، با این آبی که این داروها را در آن جوشانده‌اند می‌شویند و آن را می‌پالایند و هنگامی که بیست روز از فصل تابستان می‌گذرد آن را [بیست روز در جلو آفتاب می‌گذارند تا خشک شود]؛ سپس از مُرّ و زعفران و مصطکی، هرکدام دو اوقیه را بر آن می‌ریزند و آن را می‌سرشند و به‌گونه‌ی حبّ در

۱- در سزگین، ۵۰، حبّ اَفاویه است امّا به قرینه‌ی ریز موادّی که برای درست کردن این حبَ بیان شده‌است حبّ صبر درست‌تر است.

۲- در بولاق، ۳۴۰، روغن بلسان است.

۳- برای آگاهی از چگونگی شستن شاذَنج (شادنه) به واژه‌ی شاذنج در فرهنگ اغراض طبی د.تاجبخش در جلد دوم الاغراض الطّبّیّه‌ی جرجانی، تصحیح و تحقیق د.تاجبخش مراجعه شود.

می‌آورند؛ هر شربت از آن وزن دو تا سه درهم است؛ و هنگامی که معده با این چیزها پاکیزه می‌گردد این **معجونِ** را که **چندوچون** آن این است به او می‌دهند که این بر نیروی **معده** می‌افزاید و آن را پاکیزه می‌گرداند:

از ایاره‌ی فیقرا و هلیله‌یِ سیاه و بلیله و آمله هرکدام سه درهم، گَوزِ گندم[1] پنج درهم گرفته می‌شود، و با عسلی پالوده سرشته می‌گردد، هر شربت از آن وزن سه درهم[2] با آب گرم است.

و اگر تباهی **اشتها** از فزونه‌ای **تند** (حِرّیف، زبان‌گز) و یا شور باشد، باید دارنده‌ی آن را چندین بار، تنها با سکنجبین و آب گرم وادار به قی‌کردن نمایید؛ و هرگاه دانستید که معده از آن خلط پاکیزه گشته است، از این **دارو** را که **چندوچون** آن این است به بیمار بدهید که این برای مداوای اشتهاهای تباه و خوردن خاک سودمند است:

از جَفت بلوط (جُفت بلوط، پوست درونی بلوط) دو درهم مویز هسته گرفته، ششم درهم، انیسون و هلیله‌ی سیاه و آمله و بلیله، هرکدام پنج درهم، خُبث‌الحدید (کف و درد و جِرم آهن) خیسانیده[3] شده با سرکه‌ی انگوری، ده درهم گرفته می‌شود و **اینها** با یک رطل شراب قابض (به‌هم‌آورنده) و نیم رطل آب گوارا با آتشی آرام تا هنگامی که نیمه‌ای از آب آن باز بماند جوشانده می‌شوند و سپس این بازمانده پالوده می‌گردد و هر روز یک اوقیه از آن با ناشتا نوشیده می‌شود.

درباره‌ی ویار (وَحَم):

و اگر تباهی اشتها در زنانِ باردار باشد نباید **قی کردن** را برای آنان به‌کار بگیرند؛ زیرا قی‌کردن از آن چیزهایی است که آنان را از جا برمی‌کند و تکان می‌دهد (ازعاج می‌نماید) و با چنین جنبشهایی نمی‌توانند از نیفتادنِ بچه‌ای که در شکم دارند آسوده خاطر باشند؛ بلکه باید این **سَفوف** را که **چندوچون** آن این است و از آنهایی است که اشتهای تباه و اشتهای **خوردن خاک** را در آنان از میان می‌برد به آنان بدهند:

۱- گَوزِ گندم: جَوز جَندُم، گِلی است که مزه‌اش به مزه‌ی گندم می‌گراید. (ر.ک: اَلْاَبنیه عن حَقایق الادَویه)

۲- بولاق، ۳۴۰، یک درهم است.

۳- سزگین، ۵۰، به‌جای «منقوع»، **مطبوح** است که درست به‌نظر نمی‌رسد.

از قاقله‌ی (هیل) کوچک و بزرگ و بسباسه هرکدام یک جزء [شکر طبرزد به‌اندازه‌ی همه] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند و هر روز یک **مثقال** از آن را با آب گرم یا با شراب ریحانی می‌خورند.

چندوچون دارویی دیگر:

از زیره‌ی کرمانی و نانخوه هرکدام سه درهم، قاقله و بسباسه هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن یک درهم با شراب ریحانی است.

چندوچون دارویی دیگر که برای زنان باردار سودمند است و بادها را از آنان دور می‌سازد و اشتهای تباه را از آنان باز می‌دارد:

از زیره‌ی کرمانی و نبطی و بزر کرفس و انیسون هرکدام پنج درهم، سُعد و نعنای خشک و پودنه‌ی کوهی هرکدام سه درهم، جوزِ زُرُنباد[۱] (گردوی زُرُنباد) دو درهم، قرنفل یک درهم، کنجد پوست نگرفته هفت درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر **شربت** از آن دو درهم با آب سرد است [که سودمند است].

چندوچون دارویی دیگر که در ویار سودمند است و اشتهای خاک را از میان می‌برد:

از انیسون و جَفت بلوط هرکدام سه درهم، هلیله‌ی کابلی و بلیله و آمله هرکدام پنج درهم، کف و درد آهنِ (حَبثُ الحدید) نرم کوبیده‌شده‌یِ چند روز خیسانیده‌شده در سرکه‌ی انگوری، دو درهم، مویز بی‌هسته هفت درهم گرفته می‌شود و همگی با هشت اوقیه شرابِ بلوط مازو (بلوط عفصی) تا هنگامی که نیمی از آب آن از میان برود جوشانده می‌شوند و بازمانده‌ی آن پالوده می‌گردد و مدّت هفت روز هر روز یک اوقیه از آن با **ناشتا** نوشیده می‌گردد که اگر خدا بخواهد سودمند است.

۱- زُرنباد: بیخی است به صورت و درشتیِ هیأت به سُعد ماند... و سُعد بیخی است به قدر زیتون و بزرگ‌تر از آن. (یادگارِ جرجانی، ۳۱۳)

باب ششم

در مداوای بیماری معروف به بولیموس[1] (جوعُ‌البَقری: گرسنگیِ گاوی)

امّا بیماری‌ای که به بولیموس معروف است؟ هرگاه برای مبتلای به آن، بی‌هوش شدن پیش آید، باید آب سرد و گلاب سرد شده بر چهره‌ی او بپاشند و او چیزهای خوش‌بو و خوش‌بوهای ساییده شده[2] همچون: مِسک و عنبر (مادّه‌ی خوشبوی تولیدشده در درون ماهی کاشالوت) و [نیز،] شراب ریحانی و میسوسن را ببوید و او را با نَدّ (آمیخته‌ای از چیزهای خوش‌بو) و عنبر و عودِ تر و تازه (مُطّرا) بَخور دهند و معده را با سُک و رامک و میسوسن و مورد و گلِ سرخ کوبیده‌شده مرهم گذارند و دستها و پاهای او را با نوارهای پهن پارچه‌ای (عصائب) ببندند و به‌خوبی مشت‌ومال دهند و موی او را بکنند و گوش او را بمالند و بُن بینی او را با چیزی آزاردهنده بسایند؛ و هنگامی که دارنده‌ی چنین حالتی به هوش می‌آید، نانی نمدارشده با شراب سیب را به او بخورانند، تا این خوراکی به‌زودی از معده و روده‌ها بگذرد و به کبد برسد و او را تغذیه نماید و روح و جسم او را نیرومند سازد؛ و غذای زودگواری همچون: کوفته‌های درست‌شده از گوشت جوجه‌مرغها و دُرّاج و کبک و چیزهای مانند اینها را با دیگ‌افزارهای گرم و با شراب ریحانی به او بدهند تا اندامهای او [به‌خواست خدا] با اینها، نیرومند گردد.

۱- بولیموس(جوعُ البَقری): گرسنگی شدیدی است که عارض انسان می‌شود و قوّت و اشتها را از میان می‌برد. (مفتاح‌الّطب)

۲- در سزگین، ۵۱، «طیب المُسخِن» (خوش‌بوی (عِطر) گرم‌کننده) است.

باب هفتم

در مداوای اشتهای سگی (الشّهوة الکلبیّه[1])

اگر پدیدآمدن اشتهای سگی از یک خلط بلغمی ترش باشد، بهدارندهی چنین ناهنجاریای باید داروی روانکنندهای را بدهند که معده را از بلغم پاک سازد؛ دارویی همچون: حبّ اَیاره و حبّ اَفاویه (توابل) و اَیارهی سرشتهشده (مُخَمّر) با عسل و چیزهای مانند اینها؛ و به او غذاهای چربی همچون: جواذبها (غذهای درستشده با شکر و برنج و گوشت) و تریدها (نانهایی که در آبگوشت و جز آن ریزند) و آشهای چرب درستشده با دیگافزارهای گرم داده شود.

و شراب ناب (نیامیخته) کهنهی زرد و سرخ را به او بدهند، زیرا نوشیدن شراب در این بیمار سود فراوانی دارد؛ آنچنان که بقراط حکیم در کتاب «الفصول» گفته است: « نوشیدن شراب ناب، گرسنگی را از میان میبرد.»؛ و این از آن است که چنین شرابی دهانهی معده را گرم میکند و بلغم را نرم و آبکی (لطیف) میگرداند؛ جز اینکه باید از شراب بههمآورنده (قابض) پرهیز نمایند، زیرا، بههمآوردنِ (قبض) از آن چیزهایی است که بر اشتهای غذا میافزاید.

و اگر غذا از معده سرازیر میشد و بر آن سنگینی نمیکرد، هریسهها (طعامهایی که از گوشت و حبوبات درست کنند، حلیمها) و گوشتهای دیرگوار و سنگینِ چرب و تخممرغ نیمپز و فالودهی درستشده با روغن و کنجد فراوان و خبیص (آفروشه، حلوای درهمآمیخته از شیر و شکر و...) را به او بدهید و او را از چیزهای ترش و قابض دور بدارید که اینها بر اشتها میافزایند. و اگر طبیعت بسیار نرم باشد گوارشیِ گردویی و گوارشیِ بندآورنده (ممسِک) و اِطریفل و کاهوی پختهشده را به او بدهند.

و اگر این بیماری بهسبب تهیسازی[2] باشد، باید به چنین بیماری، خوراکیهای پرغذا را سه یا چهار بار در روز و اندکاندک بدهند تا معدهی او آنها را بگوارد و بر آن سنگینی نکند؛ و

۱- دارای این بیماری همچون سگها، هرچه بخورد سیر نمیشود (مفتاحالطّب، به اختصار). گرسنگی سگی، یعنی گرسنگی معده با سیری اعضا. (فرهنگ اغراض)

۲- یعنی بهسبب بیرون رفتن چیزهای فراوان، از راههای گوناگون از بدن بیمار باشد.

چاره‌ای بیندیشند تا با بستن مسامّ (سوراخهای ریز پوست) با چیزهایی همچون استحمام با آب سردی که شویت را در آن پخته باشند، چیزی از بدن او نپراکند و به او دستور دهند تا در جاهای سرد بنشیند و بدن را با روغن مُورد (آس) و خِلاف (بید بّری) و چیزهای مانند اینها چرب نماید؛ و هنگامی که آروغِ (جشاء) ترش برای چنین بیماری پیش می‌آید این نشانه‌ی خوبی است بر اینکه غذا در معده ماندگار گشته اگر چه گوارش نیافته است.

باب هشتم[1]

در از میان رفتن اشتها [ی غذا]

امّا اگر ازمیان‌رفتن اشتها از بدمزاجی گرمی باشد، باید با دارنده‌ی آن چیزهای سردکننده‌ی نیرومندساز معده همچون: شراب غوره و شراب سیب ققفازی ساده (جز ترش و شیرین) و شرابِ ریواس به‌کار گرفته شود و به او کاهو و هندبا و بقلة‌الحمقاء و شاهتره و چیزهای خنک‌کننده‌ی (بوارِد) درست‌شده با: آب غوره و آب انار و آب زرشک و سرکه و روغنِ زیتونِ نمک پاشیده و دیگر چیزهایی که آنها را در مداوای بدمزاجی گرمِ معده یادآور شده‌ایم خورانیده شود.

و اگر ازمیان‌رفتن اشتها [ی غذا] از بدمزاجی سردی باشد به دارنده‌ی آن، گوارشیِ نابازدارنده‌ی (غیرمُمُسِک) بِه و گوارشی سیب و گوارشی عود و عنبر و دیگر چیزهای همچون اینها را بدهید و سکنجبینی که از بِه با عسل درست شده‌باشد و چندوچون آن این است به او داده شود:

از آب بِه اصفهانی یا کرمانیِ[2] خوش‌بو یک جزء و از عسل خوب و از سرکه یک چهارم جزء گرفته می‌شود و با آتشی آرام تا هنگامی که به مایه‌ی (قِوام) عسل درآید پخته می‌گردد و از آتش پایین آورده و سرد می‌شود و آن را نگه می‌دارند و به‌هنگام نیاز، یک تا دو اوقیه از آن

۱- در نسخه‌ی سزگین،۵۲، شماره این باب را به اشتباه دوباره، **هفتم** نوشته است.

۲- در سزگین، همان، کواری است.

را به‌کار می‌گیرند (می‌خورند).

و [نیز،] از این **داروی گردی** (سَفوف) را که چندوچون (صفت) آن این است به او بدهید که این برای بدمزاجی **سرد معده** سودمند است:

از زیره‌ی کرمانی و زیره‌ی نبطی (زیره‌ی خود رو) و بزر کرفس و رازیانه و انیسون و سعترِ (آویشن) فارسی و ناخواه و پودنه‌ی کوهی و وَج (سوسن زرد) و گردوی زُرُنباد هرکدام یک جزء، مصطکی و سنبل‌الطّیب هرکدام نصف جزء، جوز بَوا[3] و قرنفل هرکدام یک جزء[1]، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن یک درهم تا یک مثقال با شراب ریحانی آمیخته با آب است.

و اگر ازمیان‌رفتن اشتها از **تلخه‌ی زردی** (مِرّة الصُفراء) باشد که بر دهانه‌ی معده فرو می‌ریزد، بر شماست که: با چیزهایی که می‌توانند صفرا را قی نمایند بیمار را به قی‌کردن وا دارید و فرومیراندن و سرد گردانیدنی را که برای بدمزاجی معده‌ی گرم ذکر کرده‌ایم به‌کار گیرید؛ و اگر ازمیان‌رفتن اشتها به‌سبب **بلغم** لیز و چسبنده‌ای (لَزجی) باشد، قی‌کردن با چیزی را که بلغم و ترینه‌های لَزِج را بیرون می‌ریزد به‌کار ببرید؛ و به او **حبّ** صبر و حبّ دیگ‌افزارهای خوش‌بو و گوارشی بندآورنده‌ی[2] به و گوارشی فلافل و اِطریفل بزرگ و حبّ بندآورنده را بدهید؛ و این دارو را که **چندوچون** آن این است به او بدهند:

از ریشه‌ی اِدخر یک جزء، سُنبل‌الطّیب و عود هندی هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و دو درهم از آن را با آب گرم می‌نوشند؛ و **مَیْبه‌ِ** بندآورنده [نیز] برای این بیماری سودمند است.

و از **غذاها** آنچه با سرکه و آبکامه و فلفل و دارچینی و خولنجان و چیزهای مانند اینها به عمل آمده باشد به‌کار گرفته شود (به او داده شود).

۱- در سزگین، همان، یک چهارم جزء است.

۲- سزگین، ۵۳، به‌جای مُمسِک، مسهل است.

باب نهم

در مداوای بیماری معروف به دل درد

امّا بیمار معروب به «درد دل» (وَجَعِ‌اُلفـواد)؟ بایـد دانـست کـه ایـن بیمـاری از آمیـزه‌ای (خِلطـی) تلخه‌یی که بر دهانه‌ی معده فرو می‌ریـزد پدیـد مـی‌آیـد؛ پـس بایـسته آن اسـت کـه بـا دارنـده‌ی آن وادار کردن به قی با سکنجبین و آب گرم[1] را بـه‌کـار گیرنـد؛ و سـپس شـراب سـیبِ میخـوش سـاده (نیامیخته) یا شراب اَنار یا [شراب] چیزهای دیگری همچون اینها را به او بدهند.

و بقراط حکیم در کتاب ابیذیمیا گفتـه اسـت کـه: زنـی از درد دل آه و نالـه مـی‌کـرد و چیـزی کـه آن درد را در او آرام می‌سـاخت خـوردن آردِ جـوِ بـوداده (سَـویق‌الـشّعیر) و آب انـار بـود؛ و ایـن، از آن بود که: سَویق، تلخه‌ی (مِرار) دهانه‌ی معـده را بـه‌سـوی خـود مـی‌مکیـد (نـشف مـی‌کـرد) و آبِ انار هم، گرمای پدیدآمده از تلخه را فرو می‌نشاند و معده را توانمند می‌ساخت.

و [نیز،] باید که معده‌ی چنین کسی را با برگ نـرم کوبیـده‌شـده‌ی عُلّیـق[2] (گیـاهی در بـرگ و گـل همچون گلِ سرخ) همراه اندکی از روغن مُورد و یا با لیفِ نرم کوبیـده‌شـده‌ی مَـو همـراه بـا مغـز نـان، مرهم گذاشت؛ و نیز [می‌تواننـد] آن را بـا آب بِـه و آبِ زبـان‌بـرّه و آب حَـیّ‌العـالم همـراه بـا مـوم و روغن گلِ سرخ مرهم بگذارند.

و به‌کارگیری اِماله با: آبِ جـو و روغـن گـلِ سـرخ و آب بَقلَـة‌الحمقـاء بـا کـسی کـه دارای ایـن بیماری باشد سازگار است [و خدا داناتر است].

باب دهم

در مداوای تشنگی و تباه گشتن اشتهای نوشیدن

امّا کسی که بـه‌سـبب بـدمزاجی گـرمِ یکینـه‌ای (مفـردی، نـامرکّبی) تـشنگی‌ای بـا او باشـد، بایـد

۱- سزگین، همان، آب نیم‌گرم است.

۲- در بولاق، ۳۴۲، به‌جای عُلّیق، عِنَب است.

سکنجبینی ساده با آب سرد را به او بدهند و یـا، آب انـار بـا آب بقلـةالحمقـاء یـا رُبّ سیبِ تـرش و شیرین یا رُبّ ریـواس یـا رُبّ آلـو و یـا دیگـر ربهـای میخـوش، همـراهِ آب کـدوی برشـته یـا آب هندوانه و یا آب عصارهی بَقلةالحمقاء به او داده شود.

و [نیز،] این قرص را کـه **چنـدوچون** آن ایـن اسـت صـبحگاهان و شـامگاهان همـراه بـا برخـی از این نوشیدنیهایی که نام بردیم به او بدهید:

از مغز تخمهی کدو و مغز دانهی خیارچنبر و بزر بقلـةالحمقـاء هرکـدام چهـار درهـم، صـمغ عربـی و نشاسته و کتیرا و طباشیر و صـندل سـفید هرکـدام دو درهـم، کـافور از یـک چهـارم درهـم تـا نـیم درهم – بهانـدازهی نیـاز، یعنـی، متناسـب بـا پرتـوانی و یـا کـمتـوانیِ **گرمـی** و فراوانـی و یـا انـدکیِ **تشنگی** – گرفته میشود و همگی نرم کوبیده مـیگردنـد و بـا **لعـاب** بـزر قطونـا سرشـته مـیشـوند و بهگونهی قرص درآورده میگردند؛ **هر شربت** از آن یک درهم تـا یـک مثقـال اسـت و بـا یـک اوقیـه از شرابهایی که یادآور شدیم همراه با اندکی آب سرد نوشیده میشود.

و اگر تشنگی از یـک **خشکی** یکینـه (نامرکّـب) باشـد، آب سـرد گـوارا و آب جـو و آب کـدو و **لعاب** بزر قطونا و **لعاب** دانـهی بِـه را بـه او بنوشـانید و آرد جـو بـوداده (سَـویقالـشّعیر) و آب کـدوی سرد شده با برف به او نوشانده شود.

و اگر آن تشنگی از **گرمی** و **خشکی** باشـد، ایـن چیزهـایی را [کـه گفتـیم] گِـرد بیاوریـد و آنهـا را با آب کدو و آب هندوانه و قرص گـلِ سـرخ همـراه بـا برخـی از ایـن آبهـایی کـه یـاد کـردیم بـه او بنوشانید و بهتر است که دارندهی این تـشنگی ایـن **قـرص** را کـه **چنـدوچون** آن ایـن اسـت در دهـان نگه دارد:

از مغز تخمهی کدو و مغز دانهی خربزه و مغز دانـهی خیـارچنبر و [مغـز] دانـهی خیـار و بـزر بقلـه هرکدام پنج درهم، صمغ بادام و کتیرا هرکدام سـه درهـم، طباشـیر دو درهـم، ربّ سـوس یـک درهـم گرفته میشود و همگی نرم کوبیده میگردنـد و بـا **لعـاب** بـزر قطونـا سرشـته مـیشـوند و بـهگونـهی **قرصهای** گِرد پهنی درآورده گشته، زیر زبان گذاشته میشود.

و بیمار را با گوشت جوجهمرغهـای درسـتشـده بـا آب غـوره و آب ترشـی تـرنج و آب سـیب ترش و سرکه و زیتون و سردکنندههای درسـتشـده بـا ایـن آبهـا کـه بـرف را بـر آن انباشـته باشـند، تغذیه نمایید؛ و **معده** را با تکّههـایی از پارچـهی کتـانی کـه در یـک قیروطـی سـردکننده، نمـدار شـده

باشند مرهم بگذارید که این، سودمند است.

و اگر تشنگی به‌سبب بدمزاجی گرمی باشد که برای قلب یا ریه یا سینه پیش آمده باشد، باید چنین بیماری در جاهای سردی همچون: خیش[1] و سردابها و جاهای برفی و کنار آبهای جاری و جاهایی که بادِ شمال از آنها بگذرد، نشیمنگاه بگزینند و سر را برهنه کند و هوای سرد را استنشاق نماید و سینه را با قیروطی خنک‌شده با سبزی (بَقْل) مرهم گذارد، که این [به‌خواست خدا] برای چنین بیمارانی سودمند است.

باب یازدهم

در مداوای بدگواری پدیدآمده از بدمزاجی، و نخست در مداوای [بدگواری پدیدآمده از] بدمزاجی گرم

هرگاه بدی گوارش با آروغی (جُشائی) [با مزه‌ی] دودی همراه باشد، چنین حالتی - همچنان که گفته‌ایم - از گرمی است و به‌دارنده‌ی آن باید قرص گلِ سرخ درست‌شده با طباشیر همراه با شراب انار و شراب سیب داده شود؛ و بهتر از این، سکنجبین بِه و شراب غوره و شراب لیموی آمیخته با آب سرد است.

و این هم چندوچون قرصی که برای گرمی معده سودمند است:

از طباشیر و صندل سفید و مغز تخمه‌ی کدوی شیرین و دانه‌ی خیار و [دانه‌ی] خیارچنبر و بزر بقله، هرکدام یک درهم، گل سرخ خشک هفت درهم، کافور یک دانگ، زرشک وزن ششم درهم، خاک ارمنی چهار درهم گرفته می‌شود و کوبیده می‌گردند و با آب بقلةالحمقاء سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هر قرص وزن یک درهم باشد درآورده شده و با رُبّ غوره یا دوغِ ماست گاو نوشیده می‌شود.

[و این چندوچون قرصی است که برای تباهی گوارشی که از گرمی باشد سودمند است:

۱- خیش: چادری که از پارچه‌ی خشن درست کنند و آب بر آن می‌پاشند تا درون آن خنک شود. (عمید به اختصار)

از گل سرخ و زرشک هرکدام شش درهم خاک ارمنی چهار درهم گرفته می‌شود و با آب بقلةالحمقاء سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هرکدام وزن یک درهم باشند درآورده می‌شوند و با ربّ غوره یا دوغ ماست گاو نوشیده می‌شود.]

و این هم چندوچون قرصی است که برای این‌گونه بیماریها سودمند است:

از گل سرخ و زرشک هرکدام ششم درهم، طباشیر دو درهم، صندل سفید و خاک ارمنی هرکدام سه درهم، بزر بقلةالحمقاء و مغز دانه‌ی خیارچنبر و خیار هرکدام چهار درهم، کافور نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هر قرص یک درهم باشد درآورده می‌گردند و هر قرص با یک اوقیه از سکنجبین به یا شراب سیبِ ترش و شیرین نوشیده می‌شود؛ و نیز، هر روز نیم رطل دوغ[1] گاو درست‌شده با طرخون و نعنا را به او بنوشانند و تا رسیدن به یک رطل بر آن بیفزایند.

و این قرص را که چندوچون آن این است نیز، همراه با دوغ به او بنوشانند:

از صمغ عربی و نشاسته و کتیرا و طباشیر و نعنا و ربّ سوس هرکدام دو درهم، گلِ سرخ پنج درهم، پودنه‌ی رودخانه‌ای و زیره‌ی خیسانیده‌شده با سرکه‌ی انگوری و سنبل‌الطِّیب و انیسون هرکدام یک درهم، بزر هندبا و کشوت و دانه‌ی زرشک هرکدام سه درهم، عودِ ناب و سُک هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با گلاب سرشته می‌شوند [و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌گردند] و وزن یک درهم تا یک مثقال از آن را با دوغ می‌نوشند.

و این چندوچون گرد دارویی است که برای بدگواری پدیدآمده از گرمی سودمند است:

از گل سرخ دمبرگ بریده و دانه‌ی زرشک و گشنیز خشک هرکدام پنج درهم، کَرَویا (تخم گیاهی چتری شبیه به زیره) و زیره‌ی (کَمّون) خیسانیده‌شده در سرکه سه درهم، بزر بقله و مغز دانه‌ی خیارچنبر و خیار هرکدام چهار درهم، طباشیر و سُک هرکدام دو درهم، طباشیر و سک هرکدام دو درهم، عود ناب (صِرف) یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و

۱- علیّ بن عبّاس، در اینجا، واژه‌ی فارسی «دوغ» را به‌جای واژه‌ی عربی «مخیض» به‌کار گرفته است.

صبحگاهان دو درهم از آن را با دوغ گاو می‌بلعند و در آخر روز هم به‌همان اندازه را با شراب انار یا شراب سیب ساده (غیر میخوش) به‌کار می‌برند؛ **و نیز در آخر روز این شراب را که چندوچون آن این است به او می‌دهند:**

از سیب ترش و شیرین و آب انار ترش و شیرین و آب بِه هرکدام پنج رطل، آب گلِ سرخ سه رطل گرفته می‌شود و در یک دیگ سنگی (بُرمَه، بِرام) پاکیزه ریخته می‌شوند و یک دسته (بافه، حَزمه) نعنا و از عود صرف و صندل و سک نیم‌کوب هرکدام پنج درهم گرفته می‌شود و در کیسه‌ای کتان توری (متخلخل) ریخته می‌شوند و با آتشی آرام تا هنگامی که نیمی از آن باز بماند پخته می‌گردند و به‌همان اندازه‌ای که مانده است شکر سفید را بر آن می‌ریزند و باز هم آن را بر آتشی آرام می‌گذارند و کف و آلایه‌های (رَغوة) آن را می‌گیرند و تا هنگامی که به مایه‌ی (قِوام) جُلّاب درمی‌آید آن را می‌پزند و پس از آن از آتش پایین آورده می‌شود و در ظرفی نگه‌داری می‌گردد [و به‌هنگام نیاز] به‌اندازه‌ی بایسته از آن را می‌نوشند.

چندوچون گوارشی‌ای که برای بدگواری پدیدآمده از گرمی سودمند است و طبیعت را روان می‌سازد:

از طباشیر و گلِ سرخ هرکدام سه درهم، عود نارس و سُک هرکدام یک درهم و نیم، سقمونیا یک چهارم درهم[۱]، زعفران یک قیراط (۰/۲ –۰/۳ گرم) گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با عسل طبرزد سرشته می‌گردند و به‌کار گرفته می‌شود (تناول می‌گردد).

چندوچون گوارشی دیگری که برای این بیماری سودمند است:

از گلِ سرخ و طباشیر و صندل سفید و عود صرف/کرمانی، هرکدام پنج درهم، مصطکی و مسک و هیل هرکدام دو درهم، زیره‌ی کرمانی خیسانیده‌شده در سرکه‌ی انگوری و مرّ طیّب (صافی) هرکدام سه درهم، زرشک چهار درهم، کافور یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه ای حریر بیخته می‌شوند و با ربّ بِه یا عسلِ شکر سرشته شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند؛ هر شربت از آن وزن سه درهم است.

۱– بولاق، ۳۴۴، یک دانگ و نیم است.

چندوچون گوارشی دیگری برای گرم مزاجان (مَحرورین):

از سیب شامی و بِه اصفهانی هرکدام سه رطل گرفته می‌شود و با سرکه‌ی انگوری، چندان به‌خوبی جوشانده می‌شوند که از هم بپاشند و در یک هاون سنگی، نرم ساییده می‌شوند و دو برابر آن، شکر سفید را بر آن می‌ریزند و با آتشی آرام تا هنگامی که بسته (منعقد) می‌شود پخته می‌گردد و سپس از سُک و مِسک و هیل و عود صِرف و صندل سفید و طباشیر هرکدام پنج درهم را بر آن می‌ریزند و از کافور دو مثقال را و آن را می‌سرشند و در ظرفی نگه می‌دارند؛ هر شربت از آن وزن سه درهم است [که به‌خواست خدای تعالی سودمند است.]

و غذای چنین بیماری باید گوشت جوجه‌مرغها و تیهوهای بریان‌شده با سرکه و آبکامه (مُرّی) و زیره‌ی رومی و گشنیز و یا، با آب انار همراه با نعنا و طرخون و پودنه و دارچینی و تُفّاحیّه[1] و یا به‌گونه‌ی خیسانیده و پخته شده (مَصوص) در گشنیز و نعنا و اندکی از کرفس باشد.

و از غذاهای گرم‌کننده بپرهیزد و بِه و سیب قققازی و اصفهانی و چیزهای مانند اینها را بمکد؛ و از شراب و گرمابه رفتن دوری نماید و معده را با مرهمهایی که آنها را برای مداوای بدمزاجی پیش آمده برای دهانه‌ی معده یادآور شده‌ایم مرهم بگذارد.

در مداوای بدگواری پیش آمده ازسردی:

امّا اگر بدشدن گوارش از یک بدمزاجی سردی باشد، باید به‌چنین بیماری معجون گوارشی (جَوارِش) زیره و گوارشی فنداديقون (معجونی به‌هم‌آمیخته از زنجبیل و فلفل و...) و گوارشی عود داده شود که اگر اینها شما را به آنچه می‌خواهید برسانند [که خوب است] وگرنه، گوارشی عنبر و گوارشی فَلافِل (فلفلهای سیاه و سفید و دارفلفل (فلفل دراز)] را به او بدهید؛ و نیز، ماءالاصول را همراه اَمروسیا (افسنتین کاذب) و سجزینا یا خندیقون[2] یا قرص گلِ سرخ همراه گلنگبین عسلی را به او بدهند.

۱- تفّاحیه: در لغتنامه به معنی «سیب فروش» آمده‌است و اینجا باید منظور ترشی سیب باشد.

۲- سزگین،۵۶، همان فنداریقون است.

و اگر بدمزاجی سرد، پرتوان باشد، بهتر است داروی مِسک شیرین یا تریاق کبیر -به‌اندازه‌ی نیاز- را و مترودیطوس و تیادریطوس [؟] و معجونهای مانند اینها را به او بدهید.

چندوچون گوارشی[1] دیگری که برای مداوای سردی معده سودمند است:

از زیره‌ی کرمانی‌ای که یک شبانه‌روز در سرکه‌ی انگوری خیسانیده‌شده و در سایه خشک شده‌باشد دو درهم، انیسون و بزر کرفس و نعنای خشک و مَرماحوز (مروخوش[2]) و پودنه‌ی کوهی، هرکدام شش درهم، سنبل و مصطکی و قرنفل و قاقله و بسباسه و جوز بَوا، هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با عسلِ پالوده سرشته می‌شوند و در ظرفی نگه‌داری می‌گردد [و به‌هنگام نیاز به‌کار برده می‌شود].

چندوچون گوارشی عود که برای مداوای سردی معده و ناتوانی آن سودمند است:

از سنبل‌الطّیب و مصطکی و قرنفُل (میخک) و جوز بَوا و بسباسه هرکدام دو درهم، اِنیسون و بزر کرفس هرکدام یک درهم و نیم، عودهندی صَنف[3] (صنفی: نوعی از عود) چهار درهم، هلیله‌ی کابلی خیسانیده‌شده در شرابِ جوشانیده‌شده سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با عسل پالوده سرشته می‌شوند؛ هر شربت از آن، دو تا سه درهم است.

چندوچون گوارشی سیب سودمند برای مداوای ناتوانی معده و سردی آن:

از سیب شامی یا اصفهانی پاک شده از دانه دو رطل گرفته می‌شود و یک شبانه‌روز در شرابی ریحانی ریخته شده و با آتشی آرام تا هنگامی که پخته می‌شود جوشانیده می‌گردد و [پس از آن] نرم کوبیده گشته و به‌اندازه‌ی همان سیبِ کوبیده شده، عسل را بر آن می‌ریزند و آن را تا هنگامی که بسته‌شدن (انعقاد) را آغاز می‌کند می‌جوشانند و از عود نارس و قرنفل و سُک و جوز بَوا، هرکدام دو درهم، زعفران وزن یک درهم، زنجبیل دو درهم، مِسک وزن یک دانگ را بر آن می‌ریزند و همگی را نرم می‌کوبند و آن را با آب سیب و عسل می‌سرشند، هر شربت از آن وزن یک مثقال است.

۱- بولاق، ۳۴۵، به‌جای گوارشی «شراب» است.

۲- بولاق، همان، به‌جای مرماحوز، جَزَر است.

۳- در بولاق، همان، عودصِرف است.

چندوچون سَفوفی که برای مداوای این بیماری و برای مداوای آروغ ترش سودمند است:

از مصطکی و سنبل‌الطّیب و قاقُله و سُعد هرکدام سه درهم[۱] [عود هندی و سک هرکدام سه درهم] انیسون و بزر کرفس و مرّ طیّب (مرّصافی) و حَزا و گلِ سرخ هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن یک مثقال تا دو درهم با شراب عود یا مَیبِه آمیخته با مِسک و یا وزن یک اوقیّه[۲] با شراب ریحانی آمیخته با آب سرد است.

چندوچون سَفوفی دیگر:

از مصطکی و سنبل‌الطّیب و برگ بادرنگبویه، هرکدام وزن یک درهم، سُعد و زیره کرمانی و نعنای خشک و انیسون هرکدام وزن دو درهم[۳]، هلیله‌ی کابلی و بلیله و آمله هرکدام وزن سه درهم، عود هندی یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی، نرم کوبیده می‌گردند، هر شربت از آن وزن دو درهم با شراب ریحانی یا با مَیبِه آمیخته با مسک است.

چندوچون شراب عود:

از آب گُل عرق[۴] (؟) یک رطل[۵] گرفته می‌شود و آن را در دیگی سنگی پاکیزه می‌ریزند و از **عود** هندیِ صِرف [و سک هرکدام] پنج درهم، سنبل و قرنفل و مصطکی و جوز بَوا هرکدام وزن دو درهم گرفته می‌شود و همگی نیم‌کوب می‌گردند و در تکّه‌ای پارچه‌ی کتانِ توری ریخته‌شده و آن پارچه به‌گونه‌ی بسیار شُل و سبک بسته می‌شود و [در دیگی گذاشته‌شده] با آتشی آرام تا هنگامی که یک سوم آن کاهش می‌یابد جوشانده می‌گردند و آن تکّه پارچه در آن دیگ سنگی به‌خوبی ساییده می‌شود و از آن بیرون آورده شده و دو رطل شکر طبرزد را بر آنچه در دیگ است می‌ریزند و با آتشی آرام جوشانده شده و کف و آلایه‌های آن گرفته

۱- سزگین،۵۷، دو درهم است.

۲- بولاق، ۳۴۵، دو درهم است

۳- سزگین، ۵۷، یک درهم است.

۴- در هر دو نسخه‌ی بولاق، ۳۴۵، و سزگین،۵۷، همین‌گونه است:« ماءورد عرق» در منابع در دسترس هم، چنین چیزی پیدا نشد؛ حدس می‌زنم منظور آب گلِ عروق الصّباغین باشد که به فارسی «زرد چوبه» است.

۵- در سزگین،۵۷، دو رطل و نیم است.

می‌شود و این جوشاندن تا هنگامی که این شراب به مایه‌ی جُلّاب درمی‌آید به درازا کشانده می‌شود و وزن یک دانگ مِسک را در این شراب می‌سایند و آن را از آتش پایین می‌آورند و می‌پالایند و در ظرفی نگه می‌دارند و به‌هنگام نیاز به‌کار می‌برند (از آن می‌خورند) که به‌خواست خدا سودمند است.

چندوچون شرابی دیگر که برای بدگواری پدیدآمده از سردی سودمند است:

از آب بِه خوش‌بو و آب سیب شامی هر یک دو رطل، سرکه‌ی انگوری یک رطل، شراب ریحانی یک رطل گرفته می‌شود و با آتشی آرام تا هنگامی که یک سوم از آن باز بماند جوشانده می‌شود و این بازمانده پالوده می‌گردد و از زنجبیل و مصطکی و فلفل هرکدام سه درهم و زعفران یک درهم، مسک نیم دانگ[1] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و خوب [در آن دیگی که جوشانده شده‌اند] ساییده می‌شوند و در ظرفی نگه‌داری می‌گردد و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شود.

چندوچون دارویی که برای آروغ ترش سودمند است:

از فلفل سفید دو درهم، گل سرخ یک درهم، شویت و زیره از هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن نیم درهم تا نیم مثقال با شراب ریحانی است؛ و از آن چیزهایی که در مداوای آروغ ترش می‌توان از آن سودمند گردید گوارشی فلافِلی است.

و کوتاه سخن آینکه: چاره‌اندیشی کسی که به‌سبب بدمزاجی سرد نمی‌تواند غذایش را بگوارد باید چاره‌اندیشی‌ای گرم‌کننده‌ی خشک‌کننده باشد و غذایش باید چیزهای زودگوار همچون: نانِ درست‌شده از آرد سبوس نگرفته و گوشت پرندگان بیابانی و کوهستانی همچون: دُرّاج و تیهو و کبک و کبوتر بچه‌های پر و بال روییده‌ی پرندگان و جوجه‌مرغهای درست‌شده با سرکه و آبکامه (نان خورشی به‌هم‌آمیخته از چیزهای گوناگون و با طعم ترش) و فلفل و کَرَویا و دارچینی و شراب ریحانی و شکر طبرزد و مویز نرم‌کننده [ی طبیعت] باشد؛ و

۱- سزگین،۵۷، نیم درهم است.

هرازگاهی، گرایشی به گوارشی شکر داشته باشد و عودِ تر و مصطکی را بمکد[۱] و از غذاهای دیرگوار و سردمزاج بپرهیزد؛ و پیش از غذا ورزش کند و با آب گرم استحمام نماید و با ناشتا معده‌اش را با آبی که مرزنگوش و پودنه‌ی کوهی و برنجاسب و شیح را در آن جوشانده باشند **کِماد** کند (پارچه‌هایی را در آن بگذارد و بر معده بنهد)؛ و آن را با مرهمهایی که آنها را برای معده‌ی سرد توصیف کرده‌ایم مرهم بگذارد.

باب دوازدهم

در مداوای بدگواری پدیدآمده از بدمزاجی گرمِ همراه با مادّه‌ای که از معده می‌تراود و یا از اندامی دیگر بر آن فرو می‌ریزد

و هرگاه بدشدن گوارش از **خلط تباهی** باشد که از ته معده بیرون بتراود و یا از اندامی دیگر بر آن فرو ریزد، برای مداوای آن باید آن خلط را با داروی روان‌کننده‌ی آن خلط تهی ساخت؛ زیرا مادّه‌ای که در ته معده باشد به‌سوی پایین می‌گراید، پس باید آن را از جایی که بیشتر بدان گرایش دارد تهی ساخت؛ مگر اینکه زمان تابستان و هوا گرم باشد، که در این هنگام باید **قی‌کردن** را به‌کار گرفت؛ زیرا، **خلط** در چنین وقتی بر بالای معده شناور است؛ و چون چنین است باید نگاه کرد که: اگر آن **آمیزه** (خلط) صفرایی باشد باید برای مداوای آن **مطبوخی** را به‌کار گرفت که: هلیله‌ی زرد و آلو و بلیله و نشاسته و شاهتره و گلِ سرخ و بنفشه و شکاعی (نوعی از بادآورد یا کنگر سفید) و بادآورد و مویز و تمرهندی و چیزهای مانند اینها در آن باشند و معده را با صبر و سقمونیا توانمند ساخت.

و اگر خوردن مطبوخ بر بیمار آسان نباشد، بهتر است شراب چندبار پخته‌شده‌ی (مکّرر) گلِ سرخ همراه با سکنجبین و برف را به‌کار ببرند؛ و یا، سه درهم از هلیله‌ی زردِ نرم کوبیده‌شده و یک درهم از اَیاره‌ی فیقرا و نیم دانگ سقمونیا را بگیرند و آن را با جُلّاب یا شراب بنفشه

۱- در بولاق، ۳۴۶، «و گل سرخ و مصطکی را بجود» است.

سرشته نمایند [و به‌کار گیرند]؛ و یا این حبّ را که چندوچون آن این است به او بدهند:

از هلیله‌ی زرد و غاریقون هرکدام یک درهم، صبر سُقرطْری نیم درهم، انیسون یک دانگ و نیم[۱]، سقمونیا یک هشتم درهم، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حَب درآورده می‌گردند؛ که این خود یک شربت بی‌کم و کاست (تمام) است.

و نیز خیسانیده‌ی (نقیع) صبر پاک‌کننده‌ی معده از خلط صفرایی را که چندوچون آن این است به او بدهند:

از گُلِ سرخِ دمبرگ بریده هفت درهم، افسنتین رومی و سنامکّی و اصل‌السّوس خُرد شده‌ی، کوبیده‌شده، هرکدام پنج درهم، شاهتره و هلیله‌ی زرد هسته گرفته‌ی کوبیده‌شده هرکدام ده درهم، بزر هندبا و کشوت هرکدام وزن چهار درهم، آلوی قومسی[۲] بیست دانه، مویز طایفی هسته گرفته بیست درهم، گرفته می‌شود و چهار رطل آب بر آنها ریخته می‌شود و خوب جوشانده می‌گردند و در ظرفی شیشه‌ای یا کاسه‌ای بزرگ چینی نگه‌داری می‌شود و روزها در جلو آفتاب و شبها در جایی گرم گذاشته می‌شود؛ و هر روز چهار اوقیه از آن را همراه وزن یک مثقال صبر سُقوطری و وزن یک درهم روغن بادام شیرین بر می‌گیرند [و تناول می‌نمایند].

و اگر شما معده را از خلط صفرایی پاکیزه ساختی، قرصهای گُلِ سرخ درست‌شده با طباشیر همراه با سکنجبین بِه‌ای ساده یا همراه با شراب انار یا شراب غوره و چیزهای، مانند اینها را به‌کار بگیرید؛ و کوتاه سخن اینکه: بیمار را پس از تهی‌سازی، با چاره‌اندیشیهای دارویی و غذایی که ما آن را برای مداوای معده گرم یادآور شده‌ایم [به‌خواست خدا] چاره‌سازی نمایید.

امّا اگر مزاج معده، سرد و یا در آن، خلط بلغمی‌ای بوده که به یکی از تهیگاه‌های آن فرو ریخته باشد، [برای مداوای آن] باید داروهای روان‌کننده‌ی بلغم مانند: حَبّ اَیاره و حبّ قوقایا و حَب اِصطمخیقون را به‌کار گیرید و بیمار، ایاره‌ی سرشته شده با عسل را بخورد؛ و اگر خلط بسیار غلیظ و لیز و چسبنده باشد، برشماست که تا هنگامی که آن خلط نرم می‌گردد،

۱- سزگین، ۵۸، یک دانگ است.

۲- در بولاق، ۳۴۶، قبرصی (قبرسی) است و در سزگین، ۵۹، قومسی است و قومسِ امروزی شهر دامغان در استان سمنان است.

ماءالأصول همراه با روغن کرچک یا همراه اندکی از ایارهٔ فیقرا را به‌کار بگیرید؛ سپس آن را با داروهای روان‌کننده‌ای که آنها را یادآور شده‌ام روان سازید و پس از آنها مداوا را با ایاره‌های بزرگ همچون: ایارهٔ لوغادیا و ایارهٔ جالینوس همراه با آبی که انیسون و بزر کرفس و مصطکی و سنبل‌الطّیب و دیگر چیزهایی را که در این‌گونه حالتها از آنها سود برده می‌شود، پیگیری نمایید؛ و به‌دنبال اینها از قرصهای گلِ سرخ وزن یک درهم و از مصطکی و عود هندی - که هر دو نرم ساییده شده باشند - هرکدام وزن دو دانگ را[1] - که با گلنگبین شکری یا عسلی سرشته شده‌باشد - به او بدهید، و پس از آن گلابی را که انیسون و بزر کرفس و نانخواه را در آن جوشانده باشند بنوشد.

و به او هلیهٔ کابلی پرورده شده با عسل را بدهید و غذای او آب نخود با روغن زیتونِ شسته‌شده و زیرهٔ کرمانی و دارچینی و قولنجان و گوشت دُرّاجها (دَراریج) و تیهوها باشد.

چندوچون ماءالأصولی که برای مداوای سردی معده و خلط غلیظ یا لَزِج سودمند است:

از پوسته‌های ریشهٔ رازیانه و کرفس هرکدام هفت درهم، بزر کرفس و انیسون و رازیانه و نانخواه و زیرهٔ کرمانی هرکدام سه درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب و قاقله و پوسته‌های سلیخه و اَسارون و دانهٔ بلسان هرکدام دو درهم، مویز طایفی بیست درهم گرفته می‌شود و همگی در چهار رطل آب تا هنگامی یک رطل از آن باز بماند جوشانده می‌شوند و آن بازمانده پالوده می‌گردد و هر روز چهار اوقیه از آن را همراه وزن یک درهم ایارهٔ فیقرا و یا یک درهم روغن کرچک برمی‌دارند [و تناول می‌نمایند].

و اگر همهٔ طبقات معده آن خلط بلغمی را به خود کشیده باشند، باید به دارندهٔ چنین حالتی اَیاره سرشته شده با عسل و حَبّ صبر و حَبُ‌الذّهب و حب اَفاویه و **خیسانیده صبری که چندوچون آن این است داده شود:**

از پوسته‌های ریشهٔ کرفس و رازیانه هرکدام ده درهم، افسنتین رومی و گلِ سرخ دمبرگ گرفته هرکدام پنج درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب هرکدام دو درهم، اسارون و دانهٔ بلسان و

۱- در سزگین، ۵۹، وزن یک دانگ است.

عودِ نارس[۱]، هرکدام وزن سه درهم، سلیخه چهار درهم، مویز سفید هسته گرفته سی درهم گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب چندان پخته می‌شوند تا دو رطل از آن باز بماند و در جلو آفتاب گذاشته می‌شود و هر روز چهار اوقیه از آن همراه یک مثقال صبر سُقوطری گرفته شده، نوشیده می‌گردد و این کار، سه تا پنج روز انجام می‌گیرد؛ پس از آن دو تا سه روز به بیمار آسایش دهید و پس از آن از گلنگبین عسل هفت درهم، قرص گلِ سرخ وزن یک درهم را به او بدهید که اگر این، شما را به آنچه می‌خواستید برساند و معده پاکیزه بگردد و کار [طبیعی] خود را انجام دهد [که خوب است] وگرنه به چنین بیماری، وزن نیم مثقال از قرصهای کوکب را با شراب عسل یا مَیبه آمیخته با مسک بدهید؛ که جالینوس دانا گفته است که: این قرصها در آرام کردن درَد معده‌ی پدیدآمده از ترینگی و آروغ ترش وسَدَر (تیرگی چشم پدیدآمده از گرانی و گردش سر) و سرگیجه‌ی (دَوار) پدیدآمده به‌سبب معده سودمندی شگفتی دارند.

چندوچون حبهایی که معده را پاک می‌نمایند و از آنها یکی حَبّ ایاره‌ی فیقراست که معده و سر را پاکیزه می‌گرداند [که برای درست کردن آن:]

از ایاره‌ی فیقرا یک درهم و نیم، تُربُد سفید کوبیده‌شده یک درهم، غاریقون سفید چهار درهم، هلیله‌ی کابلی و هلیله‌ی زرد هرکدام وزن یک درهم، پیه حنظل و نمک نفتی هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب کرفس سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حبّ درآورده شده و در سایه خشک می‌گردد؛ هر شربت از آن وزن دو درهم و نیم تا سه درهم است.

چندوچون حبّ اَیاره‌ای دیگر که برای این ناهنجاری سودمند است:

از ایاره‌ی فیقرا و تُربُد سفید کوبیده‌شده هرکدام دو درهم، هلیله زرد و کابلی و نمک نفتی هرکدام یک درهم، پیه حنظل و مقل کبود هرکدام یک درهم[۲]، سقمونیا وزن سه درهم[۳] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آبی که مُقل را در آن حل کرده باشند سرشته شده و

۱- سزگین، ۶۰، عود بلسان (شاخه‌ی بلسان) است.

۲- بولاق، ۳۴۸، سقمونیا چهار دانگ و مقل نیم درهم است.

۳- سزگین، ۶۰، دو دانگ است.

به‌گونه ی حبّ درآورده می‌شود و در سایه خشک می‌گردد؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم تا سه درهم است.

چندوچون حبی دیگر که در این‌باره سودمند است:

از تربد یک درهم و نیم، غاریقون و هلیله‌ی کابلی و زرد هرکدام سه درهم[۱]، صبر نیم درهم، نمک نفتی و انیسون هرکدام دو دانگ[۲]، سقمونیا یک چهارم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم و نیم تا سه درهم است.

چندوچون حبّی دیگر که معده را پاک می‌نماید و آن را گرم می‌سازد:

از صبر سُقوطری و هلیله‌ی زرد هرکدام یک درهم، بزر کرفس و انیسون و مصطکی و زعفران از هرکدام یک هشتم درهم، سکبینه و حرمل هرکدام یک چهارم درهم [پیه حنظل نیم درهم گرفته می‌شود و همگی کوبیده می‌گردند و سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حبّ درآورده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم و نیم تا سه درهم است[۳]]؛ و [نیز] **گوارشیهای روان‌کننده**، برای مداوای آمیزه‌های (خلطهای) بلغمی موجود در معده سودمندند؛ گوارشیهایی همچون: گوارشی شهریاران و سجزینا و گوارشی روان‌کننده‌ی بِه و گوارشی روان‌کننده‌ی سیب.

[چندوچون گوارشی‌ای که روان‌کننده‌ی بلغم است و معده را نیرومند می‌سازد:][۴]

از قِرفه (نوعی دارچین) و قاقله و جوز بَوا، هرکدام دو مثقال، تُربُد سفید کوبیده‌شده وزن بیست مثقال، قرنفل و عود هندی و مصطکی و کبابه و زعفران هرکدام دو مثقال، عنبر و مسک هرکدام نیم مثقال، سقمونیا چهار مثقال، شکر طبرزد ده مثقال گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و عنبر، با اندکی از روغن بلسان ذوب شده و داروها با آن آمیخته می‌شوند و با عسلی پالوده سرشته می‌گردند، هر شربت از آن چهار تا پنج درهم است [که به‌خواست خدا] - به‌ویژه

۱- بولاق، همان، غاریقون یک درهم و هلیله‌ها هرکدام چهار درهم است.

۲- بولاق، همان، به‌گونه‌ای دیگر است.

۳- این فراز که در میان دو قلاب است، تنها در سزگین، ۶۰ و ۶۱ آمده‌است.

۴- این عنوان در بولاق، ۳۴۸، نیامده‌است.

اگـر در معـده بـه‌سـبب فراوانـی بلغـم و لیـزی و چـسبندگی آن، نرمـی و لیـزی‌ای باشـد- بـرای آن سودمند است.

و فیلگوش[1] (گل زنبق، سوسن سـفید/ دارویـی کـه آن را لـوف گوینـد) آمیختـه بـا مـسک، اگـر دو مثقـال از آن همـراه بـا شـراب ریحـانی گرفتـه شـود و انـدکی از روغـن بـادام شـیرین را بـر آن بچکانند و همچنـین پختـه‌شـده‌ی فیلگـوش، سـودمندی آشـکاری در بـرای ایـن ناهنجـاری دارد؛ و غذایی که باید بر آن برخورده شود آبگوشت ساده (اسفیدباج[2]) است.

در مداوای بدگواری پدیدآمده از تلخه‌ی سیاه (سودا):

امّا هرگاه آن خلط بندآمـده در معـده سـودایی باشـد، چنـین کـسی را بـا پختـه‌شـده‌ی (مطبـوخ) افتیون و خیسانیده‌ی صبر پـاک‌کننـده‌ی سـودا، روان سـازید؛ و بـه او، دواءُالمِـسک شـیرین و معجـون شادکننده (مُفرِّح) و شـراب افـسنتین و میـسوسن و هلیلـه‌ی کـابلی و هنـدی پـرورده‌شـده بـا عـسل بدهیـد؛ و از بُقـول (سـبزی و دانـه و میـوه): بادرنگبویـه و نعنـا و پودنـه‌ی کـوهی و رودخانـه‌ای را؛ و غذای او از غذاهای بهینـه کیمـوس و زودگـوار باشـد؛ و او را از چیزهـای زاینـده‌ی سـودا [همچـون: گوشـت گـاو و گوشـت حیوانـات وحـشی و بزهـای نـر (تیـوس)] و عـدس و کنگـر و بادنجـان و چیزهای مانند اینها بازدارید.

چندوچون حبّی که معده را از سودا پاک می‌سازد:

از هلیله‌ی کابلی و هلیله‌ی سـیاه هنـدی و قرنفـل، هرکـدام یـک درهـم [بـسپایه و نمـک نفتـی و اسطوخودوس هرکدام وزن چهار دانـگ] ایـاره‌ی فیقـرا و غـاریقون و افتیمـون هرکـدام یـک درهـم و نیم، تربد سفید کوبیـده‌شـده سـه درهـم، قرنفـل یـک درهـم گرفتـه مـی‌شـود و همگـی نـرم کوبیـده می‌گردند و با آب بادرنگبویـه سرشـته مـی‌شـوند و بـه‌گونـه‌ی حـبّ درآورده مـی‌گردنـد و در سـایه خشک می‌شوند؛ هر شربت از آن وزن سه تا چهار درهم با آب گرم است.

چندوچون حبّی دیگر که سودا را بیرون می‌ریزد:

از ایاره‌ی فیقرا یک درهم، غاریقون و افتیمون هرکـدام نـیم درهـم، پیـهِ حنظـل و سـقمونیا هرکـدام

۱- این واژه در سزگین ۶۱، هیاتی بی‌نقطه به‌گونه‌ی «پینحوس» است.

۲- بولاق، ۳۴۸، زیره‌باج (آش زیره) است.

یک چهارم درهم، انیسون و نمک نفتی از هرکدام وزن یک دانگ، ترید وزن دو درهم، قرنفل و پودنه هرکدام یک چهارم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب بادرنگبویه سرشته می‌شوند [و به‌گونه‌ی حبّ درآورده می‌گردند] و در سایه خشک می‌شوند؛ هر شربت از آن سه درهم است[1].

چندوچون حبّی دیگر:

از هلیله‌ی کابلی و ایاره‌ی فیقرا و غاریقون هرکدام دو درهم، بسپایک و ترید سفید [و افتیمون] هرکدام چهار دانگ[2]، قرنفل و قِرفَه [و برگ خشک بادرنگبویه] هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب پودنه‌ی رودخانه‌ای سرشته می‌شوند [و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند]؛ هر شربت از آن سه تا چهار درهم است.

چندوچون حبّی دیگر که معده را از سودا پاک می‌سازد و آن را با شکم‌روش بیرون می‌ریزد:

از ایاره‌ای فیقرا یک درهم، غاریقون و افتیمون هرکدام یک درهم و نیم، پیه حنظل و سقمونیا و قرنفل و پودنه، هرکدام یک چهارم درهم، تُربُد دو درهم انیسون و نمک نفتی هرکدام یک دانگ، هلیله‌ای کابلی و اسطوخودوس، هرکدام چهار دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با آب بادرنگبویه سرشته گشته [و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌شوند]؛ و خشک می‌گردند؛ هر شربت از ان سه درهم است[3].

چندوچون خیسانیده صبرِ پاک‌کننده‌ی معده از سودا:

از افسنتین رومی شش درهم، گلِ سرخ و هلیله‌ی کابلی و هلیله‌ی سیاه هندی هرکدام پنج درهم، اَسارون و ساذَج هندی و پودنه‌ی رودخانه‌ای و برگ بادرنگبویه و گل گاوزبان، هرکدام چهار درهم، اسطوخودوس و کَمادَریوس (صمغ کرفس کوهی) و کُمافیطوس (ماش دارو) و بسپایه‌ی کوبیده‌شده هرکدام یک درهم[4]، [قرنفُل، یک درهم و نیم، خربق سیاهِ کوبیده شده وزن

۱- این نسخه‌ی دارویی تنها از بولاق، ۳۴۸، است.

۲- سزگین، ۶۱، چهاردرهم است.

۳- این نسخه‌ی دارویی تنها از روی سزگین،۶۲، است.

۴- بولاق، ۳۴۹، سه درهم است.

یک درهم] مویز طایفی[1] هسته گرفته بیست درهم، گرفته می‌شود و همگی با پنج رطل آب تا هنگامی که یک سوم از آن باز بماند[2] جوشانده شده و در جلو آفتاب گذاشته می‌شوند و هر روز چهار اوقیه از آن همراه یک مثقال صبر سُقوطری و یک درهم روغن بادام شیرین گرفته می‌شود (تناول می‌گردد) که [به‌خواست خدا] سودمند است.

و اگر آب پنیر را با سَفوفی که **سودا** را بیرون می‌ریزد و **چندوچون** آن اینست به‌کار گیرید، برای این ناهنجاری سودمند خواهد بود:

از بسپایک و افتیمون هرکدام سه درهم، هلیله‌ی کابلی و سیاه هندی هرکدام پنج درهم، [نمک نفتی و سنگ لاجورد] هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و بیمار در روز **نخست** دو درهم از آن را همراه نیم‌رطل آب پنیر[3] می‌نوشد و در روز دوم، هشت اوقیه همراه سه درهم [آب پنیر] و در روز سوم ده اوقیه همراه وزن سه درهم و نیم [از آب پنیر] و در روز چهارم یک رطل [آب پنیر] همراه وزن چهار درهم [از داروها نوشیده می‌شود؛] و این کار پنج روز تا یک هفته انجام می‌گیرد، که این راهکار [به‌خواست خدا] **سودا** را بیرون می‌ریزد و معده را پاک می‌نماید.

درباره‌ی بد شدن گوارش به‌سبب آماس معده:

امّا اگر بدگواری به‌سبب آماسی [در معده] باشد، این ناهنجاری باید برپایه‌ی آنچه برای معالجه‌ی آماسهای معده ذکر کرده‌ایم مداوا گردد؛ و اگر به‌سبب گسستگیِ پیوستگی و بیرون دمیدن (نفث) خون باشد، باید [به‌خواست خدا] با آنچه برای مداوای بیرون دمیدن خون یادآور شده‌ایم معالجه گردد.

۱- بولاق، همان، خراسانی است.

۲- بولاق، همان، به‌جای باز بماند، «کاسته شود» است.

۳- سزگین،۶۲، آب **کاهو** است که با عنوان نسخه، سازگاری ندارد.

باب سیزدهم

در مداوای بدگواری پیش آمده به‌سبب فراوان خوردن غذا و تُخَمَه[۱]

هرگاه بد شدن گوارش به‌سبب خوردن فراوان غذا پیش آمده باشد، چنین کسی باید آن خوراک را با نوشیدن آب گرم و سکنجبین و به‌کار گرفتن برخی از گوارشیها، بیرون بریزد (قی نماید) و از فردای آن روز غذا را کاهش دهد و آن را نازک و سبک (لطیف) گرداند و به فراوان خوردن برنگردد.

و اگر آن بدگواری به‌سبب غذاهای تباهِ بد کیفیَت همچون ماهی، یا غذاهای سنگین‌گوهر همچون: گوشت گاو و شتر و مغز و مغزِ استخوانها (اَمخاخ) و چیزهای مانند اینها باشد، اگر قی‌کردن برای او آسان باشد، قی را به‌کارگیرد وگرنه گوارشیهای نیرومند را تناول نماید.

و همچنین باید به‌هنگام بد بودنِ ترتیب غذا و آنگاه که انسان غذای سنگینی را بر غذای سبکی یا غذای بندآورنده‌ی شکم را بر غذای نرم‌کننده‌ی آن، پیش می‌اندازد و غذای دوم، تباه می‌گردد، بهتر است با وادار کردن آن کس به دل به‌هم‌خوردن (تهوّع) و برای پاک کردن معده‌ی او - به‌ویژه از غذای دومی که تباه گشته است - قی‌کردن را به‌کارگیرد؛ و پس از آن بِه و گلابی و سیب را تناول نماید تا معده را نیرومند سازد و آن را بر بیرون ریختن غذای سنگینی که در آن مانده است توانا گرداند.

و اگر آن غذایی که پیش انداخته است بندآورنده‌ی شکم باشد، باید برخی از گوارشیهای روان‌کننده‌ی شکم همراه با آب گرم و روغن بادام شیرین را به‌کار گیرد.

در مداوای تُخَمَه:

امّا تخمه، که عبارت است از: **ازمیان‌رفتن توان گوارش**؛ دارنده‌ی چنین ناهنجاری‌ای باید به خوردن آب و عسل بشتابد (تبادر نماید) و برای قی‌کردن و پاک ساختن معده تلاش نماید و گوارشی زیره‌ای را بخورد و گرسنگی کشیدن را به‌کارگیرد؛ و اگر زمان، تابستان باشد بهتر آن

۱- تُخَمَه: فساد غذا در معده.

است که در آب سرد غوطه‌ور گردد تا گرمای [غریزی] به درون برگردد و بر گواریدن آنچه در معده است توانا شود.

و اگر قی‌کردن برای او آسان نباشد، بهتر است برخی از گوارشیهای روان‌کننده همچون گوارشی شهریاران و گوارشی روان‌کننده‌ی بِه را تناول نماید، و وزن یک مثقال تربد و یک گرم ایارج فیقرای سرشته شده با عسل را بخورد و پس از آن، آب گرمی را بنوشد و از غذا بکاهد و آن را سبک گرداند و اندازه‌ای میانه از شراب ریحانی بنوشد و خوابیدن را به درازا بکشد و ورزش میانه‌ی پیش از غذا را به‌کار گیرد و به گرمابه برود و معده را بمالد و آب گرم را برخود بریزد تا گرمای غریزیش را نیرومند سازد و معده را را با تکّه پارچه‌ها گرم‌شده یا با پشم [گوسفند] کِماد نماید و شکم را با روغن قسط و روغن خوش‌بو (خلوق) مالش دهد و خدا داناتر است.

باب چهاردهم

در مداوای هَیْضَه (اسهال سخت همراه با قی‌کردن)

هرگاه برای کسی هیضه پیش آید، تا هنگامی که نیروی بدن توانمند است و قی‌کردن از اندازه فراتر نرفته است نباید برای بندآوردن شکم‌روش و قی‌کردن او کاری را انجام دهید؛ بلکه باید با دادن چندباره‌ی آب گرم و روغن بادام شیرین به‌دارنده‌ی این حالت، طبیعت او را یاری دهید تا معده از آن فزونه‌ای که این حالت را پدید آورده است پاک گردد؛ و هنگامی که دیدید که قی‌کردن از اندازه بیرون رفته است، شراب انار درست‌شده با نعنا یا آب انار ترش و شیرین یا آب بِه یا گلابی یا شراب خوش‌بوشده‌ی سیب، یا میبه و شراب مورد را به او بدهید و پوسته‌های بیرونی پسته را با شراب سیب و یا توت نارسِ خشکِ سابیده‌شده را با آب سرد به او بدهید و مطبوخ انجدان (انقوزه) که چندوچون آن این است به او داده شود:

از دانه‌ی انار نیم رطل، نعنا و پودنه و مرماحوز (مرو) و انجدان سرخسی و بزر کرفس هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی با دو رطل آب تا هنگامی که نیمی از آن باز بماند پخته می‌گردند و این بازمانده پالوده می‌شود و خنک گردانیده می‌گردد؛ و هرازگاهی اندک‌اندک از آن را به بیمار جرعه‌نوش می‌نمایند؛ و شکم را با مورد کوبیده‌شده و بِه و اندکی از روغن گلِ

سرخ و سرکه و خاک ارمنی و طباشیر مرهم می‌گذارند و چیزهای خوش‌بو همچون: صندل و گلاب و کافور و آب بِه و چیزهای مانند اینها را در کنار او می‌نهند و او را در آب سرد غوطه‌ور می‌سازند و به او دستور می‌دهند که بخوابد.

و اگر هیضه به‌گونه‌ای از اندازه بگذرد که دست و پا سرد شود و بی‌هوشی [برای بیمار] پیش آید باید آب سرد و گلابِ سرد شده بر چهره‌ی بیمار پاشیده شود و ماهیچه‌های پاها با نوارهای پهن پارچه‌ای بسته گردد؛ و همچنین پاها (قدمها) و کف آنها به خوبی مالش داده شود و آنها را با روغن یاسمین یا روغن بان یا روغن معشوق[1] که اندکی از نمک و بوره و گندبیدستر و فلفل و عاقرقرحا را در آن ریخته باشند چرب نمایند و دهانه‌ی معده را به خوبی بمالند تا گرم گردد و هنگامی که بیمار از بی‌هوشی درمی‌آید اندکی از بِه و سیبِ ترش و شیرین را به او بدهید و او را با نان خیسانیده‌شده با شرابِ آمیخته با آب و یا با آب سیبِ همراه با کاک (نان روغنی) تغذیه نمایید و کاک را با آبِ جوجه‌مرغ و درّاج درست‌شده به‌گونه‌ی آش زیره و با مویز و دانه‌ی انار و یا با آش سماق یا آش زرشکی که تکّه‌هایی از بِه یا سیب را در آن انداخته باشند به او بدهید و اندکی از شراب ریحانی آمیخته با گلاب را به او بنوشانید.

و هنگامی که بیمار، گرمایی یا زبانه کشیدن سوزشی (لَهیبی) را در معده و دو پهلو همراه با گرمی و تشنگی سخت احساس می‌نماید، باید، تکه‌ای پارچه‌ی خیسانیده‌شده با صندل و گلاب و کافور [و اندکی از قیروطی سردکننده] را بر معده و دو پهلوی او بیندازید و آرد بوداده‌ی جو را با آب سرد شده با برف به او بدهید؛ و دهانه‌ی معده را با مرهم ساخته شده از بِه کوبیده‌شده و آردِ بوداده‌ی جو و شکوفه‌ی (قُقّاح) مو و اقاقیا و صندل و گلاب و کافور و اندکی از زعفران مرهم بگذارید؛ [و اگر آنچه با قی‌کردن و برخاستن [؟]، از بیمار بیرون می‌آید، بلغمی باشد، باید مَیبه آمیخته با مِسک (میبه مُمَسّکه)] و شراب خوش‌بو شده‌ی سیب و اندکی از گوارشی بِه آمیخته با مسک یا گوارشی سیب آمیخته با مُشک را به او بدهید، و پخته شده‌ی (طبیخ) انجدان[2] یا قرصهای کندر که چندوچون آن این است به او داده شود:

۱– اسم این روغن (روغن معشوق) در«اغراض الطبّیّه‌ی جرجانی» هم نیامده‌است.

۲– سزگین، ۶۴، به‌جای «طبیخ انجدان» شبحی همچون: نارنجدان است که تنها حرف نخست آن نقطه دارد.

از کندر نر و خاک خراسانی و ارمنی هرکدام پنج درهم، پوست بیرونی پسته سه درهم، عود هندی و کبابه و قاقله هرکدام یک درهم، کافور و سُک و قرنفل هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هر قرص یک درهم باشد درآورده می‌شوند و با مَیبه آمیخته با مسک و یا با شراب سیب نوشیده می‌شود.

چندوچون سَفوفی که برای مداوای شکم‌روش و قی‌کردن صفرایی و بلغمی سودمند است:

از دانه‌ی انار ده درهم، زرشک و گلِ سرخ هرکدام چهار درهم، مرّ صافی و سُعد هرکدام سه درهم، مصطکی و سنبل‌الطِّیب و انیسون و طباشیر و نعنای خشک و پوسته‌های بیرونی پسته هرکدام دو درهم، سُک و عود هندی هرکدام وزن یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و دو درهم از آن را بر زبان می‌ریزند و می‌بلعند و پس از آن شراب سیب یا میبه را می‌نوشند.

و اگر قی‌کردن و شکم‌روش [با این داروها] بند نیاید، بستن را – همچنان‌که گفته‌ایم – در بازوها و ساقهایِ پا به‌کار بگیرید و هر دو کف دستها و هر دو کفشینه‌ها (قدمها) را مالش دهید و هر دو قدم را با خاک ارمنی نمدار شده با سرکه و آب مورد بیندایید، و بیمار در آب سرد غوطه‌ور شود؛ و اگر [آن شکم‌روش و قی] بند نیاید، ابزار حجامت بزرگی را بدون شکافتن (شَرط) بر معده بگذارید؛ و هنگامی که قی و قیام[۱] (اسهال) بند می‌آید، به‌هیچ‌گونه نباید بیمار را به یکباره، به عادت غذایی پیشین او برگردانند؛ بلکه باید بر کاستن غذای او و سُبُک و زودگوار گردانیدن آن بکوشند؛ و گوشت زودگوار پرندگان درست‌شده با آب انار و غوره و عصاره‌ی زرشک و بریان‌شده و پُرشده (مَصوص) با دانه‌ی انار و گوشت نیم‌پخته‌ی کباب‌شده (کردناک[۲]) و چیزهای مانند اینها را به او بدهند، و سپس او را به‌سوی غذایی که اندکی سنگین‌تر باشد ببرند

۱- در اواخر این باب تا کنون دوبار «قیام» (برخاستن) را به‌جای قضای حاجت یا اسهال به‌کار برده است؛ و در متون در دسترس چنین معنایی برای قیام نیآمده‌است؛ مگر اینکه آن را به معنای کنایی «قیام الی الغائط» (بلند شدن برای رفتن به‌جای دست به آب) تأویل کنیم.

۲- در بولاق،۳۱۱، «کزمازَج»، (میوه‌ی درخت گز) است؛ که مناسب اینجا نیست.

و اندک‌اندک بر غذای او بیفزایند تا بـه عـادت خـود برگـردد و بتوانـد [بـه‌خواسـت خـدا] غـذایش را [به‌خوبی] بگوارد، و خدا داناتر است.

باب پانزدهم

درمداوای ذَرَب (اسهال معدی، اسهال پیچ) و چاره‌اندیشی مبتلای به آن

هرگاه شکم‌روش مِعْـدی بـه‌سـبب بحـران پـیش آیـد – و آن هنگـامی اسـت کـه طبیعـت خِلـط آزاردهنده را به‌سوی معده و روده‌ها می‌راند تـا آن را بـا اسـهال بیـرون بینـدازد – نبایـد بـرای بریـدن و بندآوردن آن کاری انجام داد مگر اینکه این حالـت بـرای بیمـار بـیش از انـدازه شـود و بـی‌هوشـی از آن پیش آید؛ که در این هنگام باید آب جـو بـوداده‌ای کـه تکـه‌هـایی از بِـه را در آن پختـه باشـند بـه او بنوشانید و ربّ بِه یا شراب بِـه یـا رُبِّ سـیب یـا شـراب آن را بـه او بدهیـد؛ و یـا قـرص طباشـیر بندآورنده با برخی از این نوشیدنیها را بـه او بدهنـد و یـا هـسته‌ی مـویز بـا انـدکی از طباشـیر را بـه او به او داده شود.

و بیمـار را بـا مـزوّره‌ی (غـذای بـه ظـاهر خـوب بیمـار) سـماق و غـوره و زرشـک همـراه بـا بقلةالحمقاء و یا با آش عدسی کـه آب نخـست آن را ریختـه باشـند و بـا سـرکه و آب انـار و گـشنیز خشک و آب زیره و چیزهای مانند اینها خوش‌بـو شـده‌باشـد، تغذیـه نماییـد، و اسـهال را بـه تمـامی بند نیاورید.

امّا اگر ذَرَب به‌سبب فروتراویدن مادّه‌ای بـر شـکم باشـد، بایـد نگـاه کـرد کـه آیـا آن شـکم‌روش مِراری (صفرایی و سودایی) است و یا بلغمی؟ که اگـر صـفرایی و سـودایی باشـد بایـد بـه‌دارنـده‌ی آن قرص طباشـیر آمیختـه بـا مُـشک همـراه ربّ بِـه و یـا ربّ سـیب و یـا ربّ مـورد داده شـود و یـا ثمره‌ی عُلّیق همراه بـا ربّ ریـواس[۱] و یـا تـوت تـرش خـشک شـده همـراه برخـی از ایـن ربهـا و نوشیدنیهای به‌هم‌آورنده (قابض) را به او بدهند.

۱- سزگین،۶۵، به‌جای ریواس(ریباس)، آس (مورد) است.

و یا سه درهم از این سَفوفی را که چندوچون آن این است صبحگاهان و شامگاهان را همراه برخی از این نوشیدنیهای به‌هم‌آورنده را به او بدهید:

از دانه‌ی انار بریان شده سی درهم، دانه‌ی مورد و دانه‌ی زرشک [و سماق و سویق کهنه‌ی کنجد و انجیر و سیب] بریان‌شده هرکدام ده درهم، گشنیز خشکِ برشته‌ی خیسانیده‌شده با سرکه و خَرنوبِ (درختی چون گردو با میوه‌ای قهوه‌ای شفّاف) نبطی و شامی [و گل سرخ خشک دمبرگ بریده] هرکدام پنج درهم، توت سرخ خشک و میوه‌ی خشک عُلّیق و بزر ترشک هرکدام شش درهم، طباشیر سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و صبحگاهان و شامگاهان سه درهم از آن با برخی از این نوشیدنیهای به‌هم‌آورنده نوشیده می‌شود.

چندوچون سَفوفی دیگر:

از بزر ترشک و دانه‌ی بریان‌شده‌ی زرشک و هسته‌ی مویز هرکدام هفت درهم[۱]، سماق و گشنیز خشک بریان‌شده هرکدام چهار درهم، آرد بوداده‌ی بلوط و خرنوب نبطی و شاه‌بلوط هرکدام پنج درهم، دانه‌ی بریان‌شده‌ی انار بیست درهم، دانه‌ی مورد دو درهم [طباشیر و گلِ سرخ] هرکدام پنج درهم گرفته می‌شود و همگی به‌گونه‌ی نیم‌کوب، کوبیده می‌شوند و صبحگاهان و شامگاهان سه درهم از آن را استفاف می‌نمایند و همچنین در نیم روز هم؛ و پس از آن رُبّ مورد یا ربّ به و یا شراب آنها و یا برخی از نوشیدنیهای قابضه را می‌نوشند؛ که این برای بندآوردنِ موادّ صفرایی فروریزنده بر شکم سودمند است.

چندوچون سفوفی دیگری که شکم را به‌گونه‌ای بی‌کم‌وکاست بند می‌آورد:

از مازوی عفصی و پوسته‌های انار هرکدام چهار درهم، دانه‌ی مورد و سماق هرکدام شش درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن نیم مثقال تا یک درهم با آبی سرد است [که به‌خواست خدا سودمند است]؛ و باید معده را با مرهمی که: گل سرخ و صندل و گِل ارمنی و کوبیده‌شده‌یِ (ذَریره‌ی) گُل خرما (طَلْع) و ذریره‌یِ نی و گُلِ بُته‌ی مو و رامک و اقاقیا در آن بوده و همگی با: آب مُورد و آب بِه و آب گلِ سرخ کوبیده‌شده‌ی

۱- بولاق، ۳۵۱، شش درهم است.

فشرده‌شده و چیزهای، مانند اینها نمدار شده باشند، مرهم گذاشته شود، و این مرهم گذاری پیش از خوردن غذا انجام گیرد.

چندوچون مرهمی دیگر:

از اقاقیا و سماق و عصاره‌ی شنگ و صندلهای سرخ و سفید (صندلین) و رامک (رام دارو) و بلوط سبز و نی نهاوندی (قصبُ الذّریره) و گِل ارمنی و کاک خشک و برنج فارسی اجزایی به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و همگی را نرم می‌کوبند و آنها را با آب به و آب برگ مورد و آب برگ مو و آب برگ عَوسج، نمدار کرده و معده را با آن مرهم می‌گذارند؛ که این در بندآوردن موادّ سودمند است.

و بیمار با عدس پوست‌گرفته‌ی پخته‌شده که آب نخست آن را ریخته باشند و آن را با سرکه و آب انار ترش یا گشنیز خشک خوش‌بو کرده باشند و با مزورّه‌ی درست‌شده از برگ تُرشک با آب سماق یا آب انار و یا [درست‌شده] با بقلة‌الحمقاء همراه با این آبها و با گشنیز تر یا خشک و روغن گل سرخ، تغذیه می‌شود؛ و آردِ دانه‌ی بوداده‌ی انار و آرد دانه‌ی بوداده نَبق (کنار) و سنجد یا آرد بوداده‌ی سیب و گلابی و چیزهای مانند اینها را به او می‌نوشانند و زرده‌ی تخم‌مرغ آب‌پز شده با سرکه، که سماق و توت ترش خشک شده را بر آن پاشیده باشند به او می‌خورانند و باقلای پوست گرفته‌ی پخته‌شده با سرکه‌ای که بسیار ترش نباشد و یا با آب آمیخته باشد به او می‌دهند تا بخورد.

و اگر تبی در میان نباشد، گوشت دُرّاج و تیهو و کبک و جوجه کبوترهای درست‌شده به‌گونه‌ی آش زیره را با دانه‌ی انار و یا با آب سماق و یا به‌گونه‌ی بریانی پُر شد (مصوص محشوّ) با دانه‌ی انار و گشنیز تر و خشک کوبیده‌شده و با سرکه‌ای که ترش نباشد و یا [درست‌شده] به‌گونه‌ی آش غوره یا آش زرشک به او بدهید و یا او را با دست و پای بزغاله‌ی درست‌شده با چیزی از اینها تغذیه نمایید؛ و پیش از غذا، از میوه‌ها: بِه و گلابی و سیبِ ترش و شیرین به‌هم‌آورنده و گیل (زُعْرور: نوعی میوه‌ی شمال ایران) و سنجد و چیزهای مانند اینها به او داده شود و او را با صندل و گلاب و کافور خوش‌بو سازید و گلهای سرد به‌هم‌آورنده (قابضه) همچون: گلِ سرخ و مورد و شاهتره و شکوفه‌ی بِه و شکوفه‌ی سیب و چیزهای مانند اینها را به او نزدیک نمایید.

و اگر با اینها بهبود نیافت و اسهال او بند نیامد، به‌اندازه‌ی نیم رطل از دوغ گاوی را که سنگهای داغ یا تکه‌هایی از آهن سرخ شده در آتش را در آن انداخته باشند همراه کاکی که در آن ساییده شده‌باشد به او بدهید و هر روز مقداری بر آن بیفزایید تا به یک رطل برسد؛ و این نوشانیدن دوغ به او از سوی شما نباید به یکباره باشد بلکه باید [اندک‌اندک و در] چندبار باشد؛ و غذای او آن چیزهایی باشد که پیش از این یادآور شده‌ایم.

درباره‌ی اسهال بلغمی:

و اگر شکم‌روش، بلغمی باشد، بهتر است به بیمار **سَفوف مَقلیشایی**[1] که در آن - بر پایه آنچه درباره‌ی داروهای مرکّب توضیح می‌دهیم - هلیله‌ی هندی و مصطکی و بزر کلم و بزر کتان [و بزر کُراث] (تره) باشد، داده شود؛ و نیز خوب است که از این سَفوف را که چندوچون آن این است به او بدهند که سودمند است:

از دانه‌ی مورد وزن دو درهم، دانه‌ی انار وزن بیست درهم، زیره‌ی بریان‌شده‌ی کرمانیِ خیسانیده‌شده در سرکه‌ی انگوری پانزده درهم، انیسون و بزر کرفس هرکدام هفت درهم، سنبل‌الطّیب و مصطکی و قاقُله هرکدام وزن دو درهم، هسته‌ی مویز ده درهم، خرنوب نبطی و خرنوب شامی هرکدام وزن هفت درهم، سک و رامک و عود هندی هرکدام وزن سه درهم گرفته می‌شود و همگی با کوبیدنی نیم کوفته، کوبیده می‌گردند، و صبحگاهان و شامگاهان وزن دو درهم از آن را می‌گیرند و با مَیبه آمیخته با مُشک یا با شراب سیب یا شراب مورد خوش‌بو شده [به بیمار می‌دهند].

و اگر به چنین بیماری اندکی از اقاقیا به وزن یک درهم، مصطکی -که نرم کوبیده شده باشد- نیم درهم، همراه با شرابی به‌هم‌آورنده داده شود، سود آشکاری از آن می‌برد.

چندوچون داروی گردی دیگر:

از نانخواه و کُندر و گلنار هرکدام یک جزء، هسته‌ی مویز دو جزء گرفته می‌شود و کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند [و بر زبان ریخته شده] و با میبه آمیخته با مِسک [بلعیده می‌شود].

۱- سَفوف مقلیثا: گردی است که از صمغ عربی، نشاسته، تخم مَرو، شاهسپرمِ بریان کرده و چند داروی دیگر تشکیل شده است. (فرهنگ اغراض)

چندوچون سَفوفی دیگر که برای مداوای اسهال بلغمی سودمند است:

از دانه‌ی انار و دانه‌ی مورد هرکدام ده درهم، زیره‌ی کرمانی بریان‌شده‌ی خیسانیده‌شده در سرکه‌ی انگوری و هسته‌ی مویز هرکدام هفت درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب و بزر کرفس و گل سرخ دمبرگ بریده هرکدام سه درهم، عود و سُعد و کندر نَر هرکدام وزن یک درهم و نیم، گندبِیدستر نیم درهم گرفته می‌شود و همگی با کوبیدنی که نرم نباشد کوبیده می‌گردند، هر شربت از آن وزن یک مثقال تا دو درهم[1] با شراب مورد یا با شراب خوش‌بو شده‌ی سیب یا میبه است؛ و این شراب را که **چندوچون آن این است به او بنوشانید:**

از آب بِه و آب گلابی و آب سیب هرکدام یک رطل را می‌گیرید و سی درهم دانه‌ی مورد را بر آن می‌ریزید و آن را خوب می‌جوشانید تا نیمی از آن باز بماند، و اگر شما خواستید آن را به کسی بنوشانید که اسهالی **بلغمی** دارد، به هنگام پخت، کیسه‌ای را که سه درهم[2] عود هندی و از مصطکی و سنبل و سک هرکدام دو درهم در آن باشد، به میان [آن دیگ] بیندازید و هنگامی که آن را پالودید وزن یک دانگ مِسک را بر آن بیفزایید و آن را در ظرفی نگه‌دارید و به هنگام نیاز آن را با دیگر داروها به‌کار گیرید (به بیمار بنوشانید).

و اگر شما این دارو را به کسی می‌نوشانید که اسهال او تنها یک اسهال تلخه‌ای (مِرّی: صفرایی یا سودایی) است هیچ چیزی از دیگ‌افزارها (اَفاویه) و خوش‌بوکننده‌ها را بر آن مریزید.

و به کسی که دارای اسهال **بلغمی** است، به‌اندازه‌ی نیاز از معجون آمیخته با مسک و گوارشی گردویی و بِه‌ای آمیخته با مسک داده شود، و هنگامی که **معده** از غذا تهی می‌گردد با **مرهمی** به‌هم‌آمیخته از سعد و شونیز و بزر کرفس و نانخواه و سُک که نرم کوبیده‌شده و با آب نمّام و مویزک و نَضوح (نوعی مادّه خوش بو که بوی آن پخش می‌گردد) سرشته شده‌باشد، مرهم گذاشته می‌شود و نیز با این مرهم که **چندوچون آن این است مرهم گذاشته شود:**

از سُک و رامک و عودِ نارس و لادَن و قرنفل و سلیخه و سُعد و سنبل و مصطکی و

۱- در بولاق، ۳۵۳، یک درهم و نیم تا دو درهم است.

۲- بولاق، همان، یک درهم است.

عصاری شِنگ و اقاقیا و گل سرخ و مازو و گلنار و مُرّ، هرکدام یک جزء، زعفران نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب مورد و میسوسن (شراب سوسن) سرشته می‌شوند [و معده را با آن مرهم می‌گذارند]؛ و **غذای بیمار** گوشت: تیهو و درّاج و کبک و جوجه‌مرغ درست‌شده به‌گونه‌ی بریان کرده‌ی پرشده (مَصوص محشوّ) با سذاب و کرفس و گشنیز خشک و دارچینی و خولنجان و زیره و کَرَویا (شاه‌زیره) یا به‌گونه‌ی کباب شده و یا به‌گونه‌ی کردناک (کباب گوشت نیم‌پخت) باشد.

و این چندوچون گوارشی‌ای آمیخته با مُشک (مُمَسک) است:

از بزر کرفس و قصب‌الزّیره و نانخواه و سلیخه و اُشنه و بسباسه [و زعفران و صندل سفید] هرکدام پنج درهم، قاقُله و سُک هرکدام چهار درهم، گل سرخ ده درهم، انیسون و قِرفه [و زنجبیل و دُوقُو (تخم گزریانی)] هرکدام، سه درهم، کافور و فلفل [و شاخه‌ی بلسان و اطفارالطّیب و اِدخر و دارچینی] هرکدام دو درهم، دانه‌ی مورد هفت درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با عسل طبرزد سرشته می‌شوند؛ هر شربت از آن وزن یک مثقال است.

و اگر بیرون آمدنِ شکم‌روش، اندک‌اندک و یا به‌گونه‌ای ناهمسان و یا بیرون آمدن آن در دوره‌های معیّنی باشد، باید بدانید که این از فزونه‌ای است که در رگها و یا در برخی از اندامها گرد آمده است و طبیعت نمی‌تواند آن را به یکباره دور بیندازد (دفع کند)؛ پس باید به یاری طبیعت رفت؛ و آن، بدین‌گونه که: داروی روان‌کننده‌ای را به بیمار بدهید تا آن فزونه ای را که بیرون می‌آید تهی‌سازد؛ که اگر آن فزونه (فَضل)، تلخه‌ای باشد، آب دو انار را همراه پوست نازک روی دانه‌های آن (شحم آن) و همراه با اندازه‌ی مورد نیاز از شکر، و یا چهار اُوقیه از شراب گل سرخ، همراه دو اوقیه از سکنجبین به بیمار بدهید و بهتر از اینها، هلیله‌ی زرد با اندازه‌ی مورد نیاز از شکر است که این، از آنهایی است که با درهم فشردن معده و روده‌ها و عروق، هر آنچه را در رگها باشد روان می‌دارد [و فزونه را تهی می‌سازد و بدن را پاک می‌گرداند و بندآوردن طبیعت را به‌دنبال اینها می‌آورد و اگر آن خلط، بلغمی باشد هلیله‌ی کابلی را همراه شکر مورد نیاز به او بدهید که این هم هر آنچه را در عروق باشد بیرون می‌ریزد.][1]

۱- آنچه میان دو قلاب است تنها در سزگین، ۶۸ است.

و باید با چنین بیماری ورزش میانه (نـه سـنگین و نـه سـبک) و کـم کـردن غـذا و نـرم و نـازک گردانیدن آن را به‌کار بگیرند و او را از غذاهای تولیدکننده‌ی خلطهـایی کـه بـا اسـهال بیـرون مـی‌آینـد باز دارند و او را با چاره‌اندیشیهای دژگون با این حالت، چاره‌اندیشی نمایند.

درباره‌ی ذَرب پدیدآمده از راه‌بند (سُدّه):

و اگر اسهال معدی از راه‌بند پدید آمـده‌باشـد، بایـد بـه‌دارنـده‌ی چنـین حـالتی غـذاها و داروهـای بازکننده‌ی راه‌بند [همچون: بزر کـرفس و رازیانـه و زیـره و انیـسون و نـانخواه را بدهنـد و نیـز قـرصِ زرشک همراه سکنجبین بِـه‌ای و یـا همـراه آبـی کـه زیـره‌ی کرمـانی را در آن جوشـانده باشـند داده شود؛] و او را از غذاهای سنگین و لیـز و چـسبنده همچـون: غـذاهای درسـت‌شـده از آرد و نـشاسته و آش رشته (اِطریّه) و چیزهای مانند اینها باز دارند.

و بپرهیزید از اینکه: غذاها و داروهای به‌هم‌آورنده را به او بدهیـد کـه ایـن از آنهـایی اسـت کـه بـر راه‌بند می‌افزاید.

و اگـر اینجـا تبـی درمیـان نباشـد، بـه ایـن‌گونـه‌ای کـه چنـدوچون آن را بیـان مـی‌کـنم بـه او ماءالاصول بدهید:

از پوسته‌های ریـشه‌ی کـرفس و پوسـته‌هـای ریـشه‌ی رازیانـه و ریـشه اِدخـر هرکـدام ده درهـم بزر کرفس و انیسون و رازیانـه و زیـره‌ی کرمـانی و جـوز بَـوا[1] هرکـدام پـنج درهـم، سـنبل‌الطِّیـب و سـلیخه و اسـارون و مـصطکی و هیـل (هِیـل بَـوا، هِـل) و قاقُلـه، هرکـدام وزن یـک درهـم گرفتـه می‌شود و همگی با سه رطل آب تا هنگـامی کـه یـک رطـل از آن بـاز مـی‌مانـد پختـه مـی‌شـوند و آنچـه بازمانـده اسـت پـالوده مـی‌گـردد و بیمـار هـر روز چهـار اوقیـه از آن را همـراه یـک مثقـال[2] اَمروسیا (افسنتین کاذب) بنوشد.

درباره‌ی اسهال معدی پدیدآمده از سوی مغز:

امّا اگر ذَرَب از فروریختن فزونه از مغز بـه‌سـوی معـده و روده‌هـا باشـد، بایـد بـه فکـر بنـدآوردن طبیعت نباشید؛ بلکه کوشش شما بـرای بنـدآوردن آن چیـزی باشـد کـه از سـوی مغـز روان اسـت و

۱- سزگین، ۶۹، به‌جای جوز بَوّا، «دوقو» است.

۲- بولاق، ۳۵۴، نیم مثقال است.

برای پاک کردن مغز و خشکاندن آن فزونه باشد؛ و آن بدین‌گونه که: نگاه کنید که: اگر فروریزی آن فرونه به‌سبب گرمی مغز باشد -همان‌گونه که با دارندگان سردردِ (صداع) پدیدآمده از گرما، انجام می‌گیرد- مرهمهای سردکننده‌ی نیرومندساز همچون: مرهم به‌هم‌آمیخته از: صندلین (صندل سرخ و سفید) و گلِ سرخ و اقاقیا و پوسته‌های خشخاشَ و شیاف مامیثا و حضُض و قیمولیا (خاکه‌ی معادن سنگ رُخام) را که نیک کوبیده‌شده و آن را با گلاب و آب کاهو و آب شکوفه‌ی خرما و آب بقله سرشته باشند به‌کار بگیرید؛ و بیمار با: گشنیز و گلاب و آب انار ترش و شیرین غرغره نماید؛ و باید شما این کار را پس از تهی‌سازی بدن بیمار با فصد و حجامت -آن هنگامی که نشانه‌های چیرگی خون را دیدید و نیروی بدنی بیمار توانمند باشد- انجام دهید.

و اگر آن مادّه‌ای که از مغز فرو می‌تراود صفرایی باشد باید مغز را با خیسانیده‌ی صبر و هلیله‌ی زرد و افستنین یا با حبّ صبری که هلیله‌ی زرد و گلِ سرخ و صبر در آن باشد پاک نمایید؛ و این بیماران را -اگر تبّی نداشته باشد- با آش سماق یا آش غوره و آش زرشک و آش سیبَ [که در آنها گوشت] تیهو یا جوجه‌ی مرغ یا دُرّاج را پخته باشند تغذیه نمایید. و اگر تبی داشته‌باشند با مزوّره‌ای درست‌شده با برخی از این چیزها تغذیه شوند.

و اگر آن مادّه‌ی فروریزنده، گرم و سوزش‌دار باشد بهتر است برپایه‌ی آنچه در باب سرفه‌ی پدیدآمده از سوی مغز توضیح داده‌ایم شراب خشخاش و لعوقِ آن و [شراب] دیاقودای (نوعی دیگر از شراب خشخاش) درست‌شده با شویت و مازو و گلنار و عصاره‌ی شنگ و سماق و اقاقیا را به او بدهید، و او را با عدس و گلِ سرخ [و سرکه و آب زبان‌برّه و بقلة‌الحمقاء و آب گشنیز و ریشه‌ی مهک -پس از آنکه اندکی از زعفران را در آن ذوب کرده باشند-] غرغره دهید؛ و سر او را با آن مرهمی که آن را توصیف کرده‌ایم، مرهم نمایید و او صندل و کافور و مورد و آب شکوفه‌ی خرما را ببوید؛ و بخار سرکه‌ای را که سنگهای داغ شده را در آن انداخته باشند برمکد و بوی خوش سرد را ببوید؛ که اینها همه از آنهایی هستند که مغز را بر پذیرفتن غذا و درآوردن آن به‌گونه‌ی طبیعت خود، نیرومند می‌سازند؛ سپس به‌دنبال اینها سَفوفهای بندآورنده همچون: سَفوف انار و سَفوفی را که هسته‌ی مویز و آردِ بوداده سیب و بِه و غشای درونی میوه بلوط در آن باشد به‌کار ببرد و خوردنِ مازوی بلوط و چیزهای همچون اینها را در

پیش‌گیرد؛ که اینها همگی از آنهایی هستند که فروریزی موادّ را بند می‌آورند و آنها را از فروتراویدن باز می‌دارند.

و اگر آن مادّه‌ای که از مغز فرو می‌تراود **بلغمی** باشد باید مغز بیمار را با داروهایی که هلیله‌ی کابلی و صبر و گل سرخ و مصطکی در آن باشند از بلغم پاک سازید و او را از دیگ‌افزارها دور بدارید و **سَعوطهایی** (انفیه‌هایی) را که صبر و مُرّ و حضض و گُندبیدستر و زعفران در آنها باشد به بینی او بچکانید و با **عطسه‌آورهایی** که کُندس و گندبیدستر و زعفران در آنها باشد او را به عطسه درآورید و او غرغره‌کردن با شرابِ عسلی را که زعفران و سنبل و کبابه و سک را با آن آمیخته باشند به‌کار گیرد و آبی را که بابونه و اکلیل‌الملک و برنجاسب و مرزنگوش و چیزهای مانند اینها را در آن جوشانده باشند برخود بچکاند (نُطول کند) و سفوفهای بندآورنده‌ی ذَرَبِ بلغمی را به او بدهید؛ و او را از غذاهای غلیظ و سرد دور بدارید [امّا گوشت جوجه مرغ؟ کسی با بیمار شریک نگردد (خودش همه را بخورد) که این – به‌خواست خدا – سودمند است].

باب شانزدهم

در مداوای لیزگشتن روده‌ها (زَلَقُ الأَمْعاء)

امّا بیماری معروف به لیزی (زَلَق) روده‌ها؟ [اگر پدیدآمدن] به‌سبب ترینه‌ی لیز و چسبنده‌ای باشد، برای مداوای آن باید، آن چاره‌اندیشی دارویی و غذایی به‌کار رود که معده را زبر نماید و آن ترینه‌ی لیزی (لزجی) را که در آن است خشک گرداند؛ **داروهایی همچون**: گوارشی خرنوب و گوارشی سماق و گوارشی گردویی و سَفوفهای به‌هم‌آورنده و حَبّ درست‌شده با مِسک و پخته‌شده‌ی خَبَث (کف و درد و ریم فلزات گداخته شده) و چیزهای مانند اینها.

چندوچون سَفوفی که برای مداوای لیزی روده‌ها سودمند است:

از گلنار و دانه‌ی مورد و قَرظ[1] و طراثیث[2] (گیاهی همچون قارچ) و سماق و طباشیر

۱– قرظ: به فارسی بُزغُند، گفته‌اند ثمر نوعی از اُم غیلان است که اَقاقیا عصاری آن و صمغ عربی، صمغ آن است. (فرهنگ اغراض الطبیّه)

۲– بولاق، ۳۵۵ به‌جای «طراثیث»، طباشیر است.

هرکدام پنج درهم، بلوط مازویِ برشته‌شده‌ی سردشده با سرکه‌ی انگوری و دُمچه‌های (اَقماع) انارترش و گزمازج و رامک و بزر تُرشک و خرنوب نَبَطی و هسته‌ی مویز و غشای درونی میوه‌ی بلوط، هرکدام دو درهم، زیره‌ی کرمانیِ یک شبانه‌روز خیسانیده‌شده در سرکه‌ی انگوری و بریان شده، سه درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب و سُک[1] و عود هندی از هرکدام یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی با کوبیدنی نیم‌کوب، کوبیده می‌گردند [و صبحگاهان و شامگاهان وزن دو تا سه درهم از آن با شراب مورد بلعیده می‌شود که این، بسیار سودمند است] و من خود آن را تجربه کرده‌ام و آن را سودمند یافته‌ام.

چندوچون سَفوفی دیگر که برای این بیماری سودمند است:

دانه‌ی انار و دانه‌ی مورد بریان‌شده هرکدام ده درهم، سماق و خرنوب نبطی و خرنوب شامی و بلوط بریان شده و مُقل مکّی و هسته‌ی مویز هرکدام پنج درهم، گشنیز بریان‌شده و زیره‌ی کرمانی خوابانیده شده در سرکه‌ی انگوری -[و سپس] خشک‌شده و بریان‌گشته - و نشاسته و کندر هرکدام وزن سه درهم، دمچه‌های انار ترش و بلوط بریان‌شده و سنبل و مصطکی و سک و سُعد (مشک زمین) و عود هندی و قِرفه هرکدام وزن دو درهم گرفته می‌شود و همراه با مَیبه آمیخته با مسک و ربّ مورد -که هر دو با هم آمیخته گردند- [بلعیده می‌شود] که سودمند است.

و نیز سفوف[2] مقلیاثا - برمبنای آنچه در این کتاب با آن روبه‌رو شده‌ام- در این‌باره سودمند است و **چندوچون** آن، این است:

از هلیله‌ی کابلی و هندی و بلیله و آمله‌ی بریان‌شده با روغن زیتون هرکدام پنج درهم، زیره‌ی کرمانی خوابانیده‌شده در سرکه‌ی انگوری ترش و تره‌تیزک و بزر تره‌ی فرنگی (کُراث) بریان‌شده از هرکدام هفت درهم، بزر کرفس و انیسون خوابانیده‌شده در سرکه‌ی انگوری هرکدام چهار درهم، مصطکی و سنبل و قاقله و قرنفل و عود هندی هرکدام دو درهم، سُعد، سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و صبحگاهان و شامگاهان به‌اندازه‌ی نیاز را از آن

۱- سزگین، ۷۰، مِسک است.

۲- بولاق، ۳۵۵، به‌جای «مقلیاثا»، مامیثا است و عبارت پس از آن هم آشفته و نامفهوم است.

استفاف می‌نمایند.

چندوچون حبّی که برای لیزی روده‌ها سودمند است و تجربه شده‌است:

از دمچه‌های انار ترش و از مازوی سبز هرکدام چهار درهم، پوسته‌ها کُندر و غشاء درونی میوه‌ی بلوط هرکدام یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با سرکه‌ی انگوری تا هنگامی که آب آن برمکیده گشته و بسته شود (منعقد گردد) به‌خوبی جوشانید می‌شود و به‌گونه‌ی حبهایی همچون فلفل درآورده می‌شوند، هر شربت از آن وزن یک درهم تا یک مثقال است.

چندوچون حبّی دیگر که برای این بیماری سودمند و تجربه شده‌است:

از [نشاسته و کُندر و مازو و پوسته‌های انار ترش و طراثیث و قرظ] و پوسته‌ی درونی مازو و میوه‌ی درخت گز و خرنوب نبطی هرکدام دو درهم، سُک آمیخته با مسک و عود هندی و قاقله و بسباسه هرکدام یک درهم، کف و دُرد آهنِ هنگام ذوب که سه روز در شراب ریحانی خوابانیده‌شده و در سایه خشک گشته و مانند همه‌ی داروها، بریان گشته باشد گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سماق سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حبهایِ به‌اندازه‌ی فلفل درآورده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن یک مثقال است.

چندوچون قرص گلنار سودمند برای لیزی روده‌ها:

از گلنار و بزر گلِ سرخ و بزر ترشک هرکدام وزن سه درهم، سماق و مازوی سبز و عصاره‌ی شنگ و اَقاقیا و کندر هرکدام یک درهم و نیم، زعفران وزن نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب موردِ تر سرشته می‌شوند و به‌گونه قرصهایی که هر قرص یک درهم باشد درآورده می‌گردند و با مِیَبه آمیخته با مُشک نوشیده می‌شوند؛ و باید معده و شکم چنین بیماری با این مرهمی که **چندوچون آن این است مرهم گردد:**

از گل سرخ دمبرگ‌بریده و گلنار و سماق و صندل سرخ و سفید هرکدام دو درهم[1]، [سک و رامک و عود هندی و سنبل‌الطّیب و سُعد و نی نهاوندی هرکدام سه درهم] قرظ و طراثیث و غشای درونی میوه‌ی بلوط و پوسته‌های کندر و مازوی سبز و اقاقیا هرکدام دو درهم گرفته

۱- سزگین،۷۱، چهار درهم است.

می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و مومی را با روغن ناردین ذوب می‌نمایند و داروهای کوبیده‌شده را بر آن می‌ریزند و معده را با آن مرهم می‌گذارند؛ و اگر بخواهید می‌توانید داروها را با آب مورد یا میسوسن یا شراب ریحانی یا آب نَضُوح یا چیزهای مانند اینها نمدار نمایید.

چندوچون مرهمی دیگر:

از قرنفل و افسنتین و سلیخه و سُعد و اِذخر و اسارون هرکدام سه درهم، جوز بَوا و لُبنی و میعه [و خرنوب] و عود هندی و حماما و قُسط و مُر و بسباسه و کبابه و نی نهاوندی هرکدام یک درهم، [مسک] و لادن و زعفران و مرماحوز و قِرفه و فَرَنجمشک [و قرنفل] هرکدام یک درهم و نیم، اقاقیا و عصاره‌ی شنگ و رامک و مازوی سبز سوراخ نشده و گلنار و گلِ سرخ دمبرگ بریده هرکدام وزن دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب برگ مورد و میسوسنِ یا نضوح همراه با مقداری روغن ناردین سرشته می‌شوند و معده را با آن مرهم می‌گذارند؛ که این سودمند است.

و غذای دارای این بیماری گوشت پرندگان با ارزش همچون: کبک و تیهو و دُرّاج و قَطا (قطاة: سنگ خواره) و گنجشکهای درست‌شده به‌گونه‌ی بریانی با سرکه‌ی انگوری آمیخته با آبی که زرشک را در آن خوابانده باشند و آن بریانی با دانه‌ی انار و سذاب و کرفس و کَرَویا و گشنیز خشک و زیره و دارچینی و خولنجان پر شده‌باشد [و یا با ایاره‌ای[1] از مویز و دانه‌ی مورد آکنده شده‌باشد].

و به دارای چنین بیماری‌ای دستور داده شود که در آسایش و آرامش و خواب -به‌ویژه پس از غذا- به سر برد؛ که این کار از آنهایی است که گرما را به درون بدن بازتاب می‌دهد و به همین سبب ترینگی را از میان می‌برد.

درباره لیزی روده‌ای پدیدآمده از جوشها و تاولها (بُثُور):

امّا هرگاه لیزی روده‌ها به‌سبب جوشها و زخمهایی در لایه‌ی (طبقه‌ی) درونی معده پیش آمده باشد، با دارنده‌ی چنین حالتی باید داروها و غذاهای به‌هم‌آورنده و سردکننده‌ی بدون

۱- ایاره: مرکّبی است از ادویه‌ی مُلیّنه که اطبا به جهت مسهل، سازند و آن سالم‌تر از حبوبات و مطبوخات است. (دهخدا به نقل از فرهنگ جهانگیری)

هیچ‌گونه گرم‌کنندگی همچون: طباشیر بند آورنده‌ی بدون[۱] زعفران و قرصهای گلنار همراه با ربّ مورد و ربِّ به و شراب درست‌شده با آب حَبّ زرشک و سماق به‌کار برده شود و آب جو بوداده‌ای که دانه‌ی مورد و تکّه‌های به و تخمه‌ی خربزه همراه با صمغ عربی و خاک قبرسی را در آن انداخته باشند به او بنوشانند؛ و بقلةالحمقاء و گیاهِ تُرشک را به او بدهند و دو درهم از بزر قطونا و بزر شاهترهِ بریان شده‌ی تر و نرم شده (ملتوت) با روغن گلِ سرخ همراه با ربِّ به یا ربّ مورد به او داده شود.

سَفوفی دیگر که چندوچون آن این است:

از بزر قطونا و بزر شاهسپرم[۲] و بزر مرو و بزر زبان‌برّه‌ی بریان شده هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و از اینها به‌اندازه‌ی نیاز را می‌گیرند و آب گرم را بر آن می‌ریزند و آن را تا هنگامی که بسته می‌گردد به هم می‌زنند و روغن گلِ سرخ را بر آن می‌چکانند و می‌نوشند.

چندوچون قرص طباشیر سودمند برای این ناهنجاری:

از گلِ سرخ دمبرگ بریده و برگ ترشک هرکدام پنج درهم[۳]، صمغ عربی و نشاسته و طباشیر و کتیرا هرکدام دو[۴] درهم گرفته می‌شود همگی نرم کوبیده می‌گردند و با تکّه‌ای پارچه‌ی حریر بیخته می‌شوند و با لعاب بزر قطونا سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهایی با وزن یک مثقال درآورده شده و به‌کار گرفته می‌گردند.

چندوچون قرصی دیگر:

از گلِ سرخ دمبرگ بریده، شش[۵] درهم، بزر ترشک و زرشک و بزر زبان‌بره و کهربا و مرجان هرکدام دو درهم، نشاسته و صمغ عربی و گِل مختوم (گلی که بهترین آن بوی شویت دهد) و طباشیر هرکدام سه[۶] درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند و با پارچه‌ای

۱- سزگین، ۷۲، «با زعفران» است.

۲- بولاق، ۳۵۶، باز هم شاهتره است.

۳- سزگین،۷۲، سه درهم است.

۴- سزگین،۷۳، یک درهم و نیم است.

۵- سزگین، همان، چهار درهم است.

۶- سزگین، همان، دو درهم است.

حریر بیخته می‌گردند و با لعاب بزر قطونا سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهای یک مثقالی درآورده می‌گردند و یک قرص از آن با آب بِه یا ربّ بِه یا شراب ساده‌ی بِه یا شراب سیب یا شراب مورد یا ربّ این دو، نوشیده می‌شود [که به‌خواست خدا سودمند است].

چندوچون قرص گلناری که برای این بیماری سودمند است:

از گلنار پنج درهم گل سرخ سه درهم، خاک قبرسی و صمغ عربی و بزر ترشک هرکدام وزن دو درهم، اقاقیا و عصاره‌ی شنگ هرکدام یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب بقلة‌الحمقاء (خرفه، پربهن) سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهای یک مثقالی درآورده می‌گردند و با آشامیدنی‌هایی که آنها را توصیف کرده‌ایم نوشیده می‌شود.

چندوچون قرصی که برای زخمهای معده و روده‌ها سودمند است:

از خاک قبرسی و صمغ عربی هرکدام پنج درهم، دَم الأخَوَین (خون سیاوشان، صمغی مایل به بنفش) سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به‌گونه ی قرصهای دو درهمی درآورده می‌شوند و با آب بقلة‌الحمقاء نوشیده می‌شود [که به‌خواست خدا سودمند است] و معده‌ی دارنده‌ی این بیماری با **مرهمی** که آن را برای دارندگان ذَرَب صفرایی یادآور شده‌ایم مرهم گذاشته می‌شود، و آن مرهمی است که از:

صندلهای سرخ و سفید و گلاب و گلنار و خاک ارمنی و اقاقیا و رامک و حُضُض و عصاره‌ی شنگ و پوسته‌های خشخاشِ سرشته شده با آب مورد و آب برگ مَو و آب گلِ سرخ و آب حیّ‌العالم و آب بِه درست می‌شود.

و **غذا** در این بیماری باید: **برنج پخته** شده همراه روغن و **سویق جو** با روغن گلِ سرخ و **کاک** کوبیده‌شده همراه بادام بریان‌شده، و **مزوره‌ی** درست‌شده با برگ ترشک باشد؛ و **عدس** پوست گرفته‌ای که در این مزوره پخته می‌شود بایـد آبِ نخست آن ریخته شده باشد و با روغن بادام شیرین و گشنیز تر و خشک همراه باشد، و نیز، بقَلة‌الحمقاء و دانه‌ی موردِ تر و سویقِ میوه سدر و سنجد و شاه‌بلوط و بِه و گلابی و سیب و چیزهای مانند اینها را به او بدهند که اگر خدا بخواهد سودمند است [و خدا داناتر و حکیم‌تر است].

باب هفدهم

در مداوای قی‌کردن و دل به‌هم خوردن و بندآوردن آن

دربارهٔ مداوای حالت قی‌کردن باید نگاه کرد که: هرگاه حالت قی‌کردن به انسان دست دهد و آن به‌سبب **فراوان خوردن** خوراک و یا ناخوشایند بودن آن باشد، بهتر است آن کس هرچه زودتر با خوردن سکنجبین عسلی و آب گرم و یا با فروکردن یک شاخه پر در گلو به قی‌کردن بپردازد؛ و هرگاه این حالت از سوی تلخهٔ **صفرا** باشد، باید با سکنجبین و آب گرم یا آب جو همراه با سکنجبین و نمک [و یا با آبِ جو بوداده] و یا با آب سرمه (اسفناج رومی) همراه با ریشهٔ خربزه و سکنجبین و یا با آب خبّاری و یا با خوردن ماهی تازه و لوبیا و یا باقلا آن را قی نماید.

و اگر پس از خوردن **خربزه**، سکنجبین و آب گرم همراه اندکی از نمک نیم‌کوب نوشیده شود معده را پاک و پاکیزه می‌گرداند و قی‌کردن را به نهایت خود می‌رساند؛ سپس به‌دنبال آن جُلّاب و آب انار و یا شراب انار درست‌شده با نعنا یا شراب سیب ترش و شیرین یا شراب و غوره و یا ربّ سیب ترش را بنوشد.

و هرگاه حالت قی‌کردن به‌سبب **خلط لزِجی** باشد دارنده چنین حالتی را با سکنجبین عسلی‌ای که ترب را در آن خوابانیده باشند همراه با آبی که شویت و نمک نیم‌کوب را در آن جوشانده باشند و یا با **عسل** و آبی که ترب و شویت را در آن پخته باشند و یا با بزر ترب و بزر تره‌تیزک همراه عسل و آبِ گرم به قی‌کردن وادارند؛ و یا او را پس از اینکه ترب و چیز شور را می‌خورد تا سپری‌شدن دو ساعت از وقت خوردن، از نوشیدن آب باز دارند.

و سپس به‌دنبال آن آب گرم و عسل و روغن زیتون را به او بنوشانند و معده او را به‌خوبی پاک و پاکیزه گردانند؛ و اگر معده با اینها پاک نگردد بهتر است از جَوزالْقی (ثمرهٔ درختی به‌اندازهٔ انجیر کوهی) و جَبَلهنگ (کنجد بّری) و کنگرزد و بزر ترب هرکدام یک جزء و از نمک و خردل هرکدام نیم جزء و کندس یک چهارم جزء گرفته شود و همگی نرم کوبیده گردند و وزن دو تا سه درهم از آن برداشته شود و با عسل سرشته گردد و با آب شویت آمیخته شود و در حالی که نیم‌گرم است نوشید گردد که این، بلغم و ترینه‌های غلیظ لَزِج و نیز، سودا را قی

می‌نماید.

و اگر وزن یک درهم از رِقْع [یمانی] و دو درهم از نمک هندی را بگیرند و با عسل سرشته گردانند و آنها را با آب شویت بیامیزند و بنوشند خلطهای سودایی و بلغمی را بیرون می‌ریزد.

و به دارنده‌ی چنین حالتی پس از پاک کردن معده با قی‌کردن، باید از هلیله‌ی کابلی پرورده یا زنجبیل پرورده یا اندکی از گوارشی عنبر[1] و یا دوالمسک -هرکدام که در دسترس باشند- به‌اندازه‌ی نیاز داده شود؛ و هنگامی که چند روزی بر این کار گذشت باید معده‌ی او را با اَیاره‌ی فیقرا همراه با اِطریفل یا خیسانیده صبر و حَبّ شبیار[2] (نوعی قرص خواب) یا چیزهای مانند اینها پاکیزه سازند و او را از خوردن چیزهایی که تولیدکننده‌ی بلغم هستند باز دارند؛ اینان باید ورزش را به‌کارگیرند و غذا را کاهش داده و نرم و نازک گردانند و غذاهایی همچون: گوشت زودگوار پرندگان درست‌شده به‌گونه‌ی مطنجن (خورش کشمش و قیسی و...) با سرکه و زیتون و آبکامه و کراوایا و خولنجان و نعنا و کرفس و یا به‌گونه‌ی بریان‌شده‌ی پُرکرده (مَصوص) با سیر و فلفل و سذاب و کرفس و چیزهای مانند اینها را تناول نمایند.

امّا هرگاه قی به‌سبب بحران و به‌هنگام آن پدید آید باید جز در حالتی که از اندازه بگذرد آن را بند نیاورند و هنگامی که در غیر از حالت بحران بوده و بیرون‌ریزی آن فراوان باشد، باید نگاه کرد که: اگر آنچه با قی بیرون می‌آید تلخه‌ی صفرا باشد به‌دارنده‌ی آن حالت، شراب انار درست‌شده با نعنا با آب سرد بدهید، و شراب ساده‌ی سیب ترش و شیرین همراه با آب تمرهندی‌ای که با نعنا یا ربّ ریواس یا ربّ غوره همراه با گلاب جوشانده شده باشند به او داده شود؛ و از آب به ترش و شیرین و آب انار میخوش و آب تمر هندی هرکدام یک جزء گرفته شود و با نعنا پخته گردند و پالوده شوند و اندکی از طباشیر را بر آن بیفزایند و به او بدهند که همه‌ی اینها قیِ صفرایی را بند می‌آورند.

و غذای چنین کسی آرد بوداده‌ی (سویق) گندم همراه با آب انار و آرد بوداده‌ای جو همراه با خرمای نارس (بَلَح) و با کاکی که با آب سیب کوبیده شده‌است باشد؛ و اگر او این چیزهایی را

۱- سزگین، ۷۴، به‌جایِ «عنبر» غُبیرا (سنجد) است.

۲- بولاق، ۳۵۸، «حب بَلَسان» است.

که به او می‌دهید قی کند دوباره همینها را به او بدهید تا نَفْسِ او آنها را بپذیرد؛ و اگر نیروی بدنی او کاسته شده‌باشد، آب سیب و گلاب و صندل و کافور همراه اندکی از مشک را به او بدهید؛ و [نیز] این سفوف که چندوچون آن این است به او داده شود:

از دانه‌ی زرشک و دانه‌ی انار هرکدام پنج درهم، سماق سه درهم، پوسته‌ی بیرونی پسته و گلِ سرخ و طباشیر هرکدام دو درهم، زراوند و کهربا و عود نارس هرکدام یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن دو درهم همراه با شراب عود یا میبه ساده یا آمیخته با مِسک است.

چندوچون سَفوفی دیگر:

از پوسته‌های بیرونی پسته و مصطکی و عود نارس هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند و آن را با میبه می‌نوشند.

چندوچون سفوفی دیگر برای این ناهنجاری:

از زرشک و دانه‌ی انار هرکدام پنج درهم، طباشیر و سماق هرکدام وزن دو درهم، عود نارس و مصطکی و پوسته‌های بیرونی پسته هرکدام یک درهم‌ونیم، نعنای خشک سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب بِه یا آب سیب میخوش (مُزّ) نوشیده می‌شوند؛ و به اصفهانی و گلابی را به بیمار بخورانید و بهتر است که همواره اینها را ببویند که سودمند خواهد بود.

و اگر با این حال باز طبیعت بیمارخشک باشد بهتر است آن را با اِماله‌ای نرم و یا با شیافی از خطمی و بوره و شکر سرخ، نرم گردانند؛ و غذای چنین کسی گوشتهای آسان‌گوار همچون: گوشت جوجه‌مرغها و تیهوهای درست‌شده به‌گونه‌ی بریانی با سرکه و سذاب و کرفس و گشنیز و فلفل و نعنا و دارچینی و یا به‌گونه‌ی خورشی (مطجنی) که شراب آمیخته با کَرَویا و دارچینی و خولنجان و فلفل و چیزهای مانند اینها را بر آن پاشیده باشند باشد؛ و اگر [باز هم] طبیعت خشک باشد، خوراکی از چغندر و اسفناج خوش‌بو و خوش‌مزه شده با سرکه و روغن زیتون و آبکامه برای او درست شده و نعنا بر آن ریخته شود.

و اگر شما این چیزها را به‌کار بگیرید و قی‌کردن بند نیاید – اگر آن قی‌شده، تلخه‌ی صفرا یا سودا باشد – باید رگ باسلیق دست راست چنین کسی فصد شود و یا او را از هر دو ساق پا

حجامت نمایند و یا ابزارهای حجامت را بر پایین ناف یا راسته‌ی رانهای او بگذارند و پاهای او را خوب ببندند تا مادّه‌ی بیماری به پایین کشیده شده و قی‌کردن بند آید؛ و اگر قی‌کردن بند نیاید، ابزارهای حجامت را –بدون تیغ زدن– میان دوشانه‌ی او بگذارند.

چندوچون دارویی دیگر که برای بندآوردن قی‌کردن صفرایی سودمند است:

از طباشیر و سماق و گُلِ سرخ هرکدام سه درهم، دانه‌ی انار ده درهم، زرشک و نعنای خشک هرکدام پنج درهم، صندل سفید و [مَرو] و مروماحوز و پوسته‌های بیرونی پسته هرکدام سه درهم، عود نارس و سُک[1] هرکدام یک درهم‌ونیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن یک مثقال با آب تمرهندی خیسانیده‌شده در گلابِ پالوده و یا با آب سیب شامی است و این نوشیدنی در کوزه‌ای سفالی تازه‌ی بخارداده شده با عود و کافور نوشیده شود.

چندوچون و شرابی که برای قی‌کردنهای بلغمی و تلخه‌ای سودمند است:

از آب انار و آب سیب و آبِ به هرکدام یک رطل و گلاب نیم رطل و تمرهندی نیم رطل و نعنا یک دسته گرفته می‌شود و در دیگ سنگی پاکیزه‌ای ریخته می‌شوند و با آتشی آرام تا آنجا که یک سوم آن کاسته شود پخته می‌گردند، سپس از عود نارس و مصطکی و سک هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و به‌گونه‌ی نیم‌کوب، کوبیده می‌گردند و در تکه‌ای پارچه‌ی تمیز نازک ریخته می‌شوند و به‌گونه‌ای نااستوار بسته می‌شود و در دیگی انداخته شده و تا هنگامی که تنها نیمی از اندازه‌ی نخست آن باز بماند جوشانده گشته و یک رطل شکر سفید (طبرزد/تبرزد) را بر آن می‌ریزند و [باز هم] جوشانده می‌شود و کف و درد آن را می‌گیرند و تا هنگامی که به‌گونه‌ی مایه‌ی جُلّاب درمی‌آید جوشاندن را به درازا می‌کشانند و سپس آن را در ظرفی نگه می‌دارند و به‌هنگام نیاز آن را می‌نوشند.

چندوچون شرابی (شرتبی) که قیِ بلغمی را بند می‌آورد:

از آب بِه و آب سیب شامی و شراب ریحانی هرکدام یک رطل را می‌گیرند و یک دَسته نعنا و یک دسته پودنه‌ی کوهی را بر آن می‌ریزند و با آتشی آرام تا رسیدن به نیمه جوشانده می‌شود

۱- بولاق، ۳۵۹، مِسک است.

و از عود نارس و قرنفل و مصطکی و سنبل و هیل و قاقله هرکدام یک درهم و زنجبیل دو درهم را بر آن می‌ریزند و همگی را نرم می‌کوبند و آنها را بر آن شراب در حالی که گرم باشد می‌ریزند و آنها را خوب با هم می‌آمیزند و در ظرفی نگه می‌دارند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

و باید نگاه کرد که مبادا بدن از برخی از **خلطها** آکنده شده‌باشد؛ که اگر این‌گونه باشد باید داروی روان‌کننده‌ی آن خلط را به‌کار بگیرند؛ و اگر قی‌کردن به‌گونه‌ای باشد که دارویی در معده نماند - اگر آن خلط **تلخه‌ای** باشد - باید اِماله نرم و - اگر **سودایی** باشد - اِماله تند (حادّ) را به‌کار بگیرند.

و هنگامی که بدن پاکیز گردید داروهای نیرومندکننده‌ی معده و آرام‌کننده‌ی قی را به‌کار بگیرید [که به‌خواست خدا سودمند خواهد بود و خدا داناتر است].

باب هجدهم

در مداوای سکسکه (فواق)

امّا هرگاه به‌سبب **تهی‌گشتن** (استفراغ) و یا به‌سبب **گرما**، سکسکه‌ای به کسی دست دهد باید به چنین کسی گلاب سرد همراه با لعاب بزر قطونا یا روغن گلِ سرخ و روغن بنفشه داده شود؛ و او آب هندوانه یا آب خیار یا آب کدو را همراه آبِ بزر بقلة‌الحمقاء کوبیده‌شده‌ی فشرده شده همراه اندکی از جُلّاب و روغنِ خوب بنفشه یا روغن تخمه‌ی کدو یا روغن بادام شیرین یا چیزی همچون اینها بنوشد؛ و آب سرد شده‌ی جو، همراه روغن بادام و شکر سفید را به او بنوشانند و نیز، آردِ جو بوداده‌ی سردشده با برف را همراه با روغن بادام بنوشد و **معده‌ی** او با قیروطی درست‌شده از آب خیار و آب کدو و آب حی‌العالم و یا درست‌شده با بزر قطونا همراه با پوسته‌های تراشیده‌شده‌ی کدو و یا درست‌شده از آرد جو و خطمی و روغن بنفشه **مرهم گذاشته** شود.

و اگر سکسکه به‌سبب **پرینگی** باشد، **قی‌کردن** با سکنجبین و آب گرم و یا با آب عسل همراه آب شویت و یا با آب ترب فشرده‌شده و یا با چیزهایی مانند اینها را که به پاک کردن معده و پاکیزه ساختن آن یاری نمایند به‌کار گیرید.

چندوچون سفوفی که برای سکسکه‌ی پدیدآمده از پرینگی سودمند است:

از زیره‌ی کرمانی و نبطی و انیسون و بزر کرفس و نانخواه هرکدام یک جزء، گندبیدستر و اِدرار شتر هرکدام یک چهارم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و وزن یک[۱] مثقال از آن را با آب نمام به بیمار می‌دهند.

چندوچون قرصی دیگر که برای سکسکه‌ی پدیدآمده از پرینگی سودمند است:

از: مرّ و صبرِ سُقوطری و اِدخر و نمّام و پودنه‌ی کوهی و نعنا و سذاب خشک و بزر کرفس و کندر نر و اَسارون هرکدام وزن دو درهم، افیون و گلِ سرخ دمبرگ بریده هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با شراب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌گردند و خشک می‌شوند؛ هر شربت از آن یک مثقال با آب نَمام یا با آب نعنا است.

و اگر یک دانگ و نیم[۲] از گندبیدستر را بگیرند و آن را با سرکه‌ی انگوری آمیخته با آب بنوشند برای این ناهنجاری سودمند است؛ که اگر سکسکه با این داروها آرام بگیرد [که خوب است] وگرنه باید با وارد کردن فتیله‌ای کاغذی به درون بینی آن کس و یا بویاندن کُندُش به او و یا چیزهای مانند اینها او را به عطسه کردن درآورند؛ و نیز، اینان بازداشتن نَفَس را به‌کار گیرید که این، در بسیاری از اوقات سکسه‌ی پرینگی را از هم می‌پراکند؛ و اگر نیم درهم قرص کواکب را با آب نَمام به دارنده‌ی این حالت بنوشانید به‌خواست خدا، سود آشکاری از آن می‌برد.

باب نوزدهم

در مداوای بادکردگی (نَفْخ) و بادهای پدیده آمده در معده

هرگاه بادکردگی و بادها در معده پدید آید، دارنده‌ی چنین حالتی باید غذایش را کاهش دهد و از غذاهای سنگین و غذاهای باد زا همچون: باقلا و نخود و لوبیا و دیگر حبوبات و [نیز،]

۱- بولاق، همان، نیم مثقال است.

۲- سزگین، ۷۷، یک چهارم درهم است.

انجیر و انگور و چیزهای مانند اینها بپرهیزد؛ چنین کسی باید پس از ورزش فراوان و پیش از خوردن غذا به گرمابه برود و معده‌اش را بمالد و آن را با نمک و زیره و نانخواه و ارزن[۱] گرم‌شده با آتش، کِماد نماید و به‌دارنده‌ی چنین حالتی این داروی گردی (سَفوف) را که **چندوچون آن، این است بدهند:**

از نانخواه و بزر کرفس [کوهی] و رازیانه و انیسون هرکدام پنج درهم، بزر سذاب [و بزر کرفس] و قردمانا و زنجبیل و فلفل و دارچینی و کُندر نَر و وَج هرکدام دو درهم، سُعد و شونیز و پودنه‌ی کوهی و نّمام هرکدام چهار درهم، گندبیدستر نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن یک درهم با شراب کهنه است؛ و نیز، به دارنده‌ی این ناهنجاری: بزر تره‌تیزک و نانخواه و بزر کرفس و انیسون هرکدام دو درهم، زُرُنباد و دانه‌ی بَلسان هرکدام یک درهم و گندبیدستر نیم درهم -که همگی نرم کوبیده گشته و وزن یک درهم از آن با شراب ریحانی بلعیده گردد- داده می‌شود.

و گاهی همین کار با هرکدام از این داروها -اگر یکی یا دو یا سه دارو از آنها را به‌کار گیرند و آنها را با شراب یا شراب عسل و یا خمر بنوشند- انجام می‌گیرد که برای بادکردگی سودمند است.

و اگر وزن یک مثقال از معجون گوارشی: بنداديقون (قنداديقون) یا گوارشی کَمّون (زیره) را با آب نیم‌گرم به دارنده‌ی این ناهنجاری بدهند از آن سودمند می‌گردد و بادها و بادکردگی را از هم می‌پراکند و گوارش را نیکو می‌گرداند و سجزینا[۲] هم در این مورد سود شگفت‌انگیزی دارد. و معجونهای گوارشی: فلافل و مترودیطوس یا گوارشی عنبر یا تریاق کبیر و گوارشی انجدان و گوارشی سعتر و گوارشی پودنه و چیزهای مانند اینها [نیز،] برای آن سودمندند.

۱- بولاق، ۳۶۰، به‌جای «جاورس» (ارزن) «جوارشن» است که به قرینه زمینه‌ی بحث، اشتباه چاپی است.
۲- سجزینا، معجون سجزینا، **معجونی** است که معنای آن: نجات‌دهنده‌ی بسیار است و در زمره ی ترکیبات آن: جندبیدستر، افیون، دارچین، اسارون و ده داروی دیگر از جمله زعفران و انگبین است. (فرهنگ اغراض طبّی، به‌اختصار)

چندوچون معجونی که برای بادها و بادکردگی سودمند است:

از زیره‌ی کرمانی و زیره‌ی نبطی و نانخواه و بزر کرفس هرکدام سه درهم، بزر کرفسِ [کوهی و شونیز] و دانه‌ی بلسان و شاخه‌ی (عود) بلسان و مصطکی هرکدام دو درهم و نیم، خولنجان و زنجبیل و فلفل سفید و سیاه و بزر سذاب هرکدام یک درهم و نیم، گندبیدستر و قِنّه (بیرزد) هرکدام وزن یک درهم گرفته می‌شود و قِنّه را با روغن نارنج یا روغن بلسان آب می‌نمایند و داروها را با آن تر می‌کنند و با عسلی پالوده سرشته می‌نمایند و آن را در ظرفی نگه می‌دارند؛ هر شربت از آن وزن نیم درهم تا یک درهم با آبی است که زیره‌ی کرمانی را در آن جوشانده باشند و یا با شراب ریحانی و یا با آبی است که به نسبت اندازه‌ی نیرومندی یا کم‌توانی نیروی بدنی بیمار، بزر سذاب و بزر کرفس را در آن جوشانده باشند. و باید نگاه کرد که: اگر با این حال، طبیعت [بیمار] خشک باشد، گوارشی شهریاران و یا اَیاره‌ی سرشته شده با عسل را با آبی که انیسون و بزر کرفس را در آن جوشانده باشند به او بدهید؛ و به کسی که طبیعتش نرم باشد دانه‌ی تره‌تیزک جوشانیده شده و زیره‌ی کرمانی خیسانیده‌شده در سرکه‌ی انگوری جوشانیده شده بدهید [که به‌خواست خدا سودمند است؛ و خدا داناتر است].

باب بیستم

در مداوای شیر یا خون بسته‌شده (منجمد) در معده

امّا مداوای شیر یا خونی که در معده‌ی انسان بسته شده‌باشد؟ اگر شیر در معده‌ی کسی بسته شود باید وزن نیم درهم تا یک مثقال **اِنْفَحَه‌ی** (پنیرمایه‌ی: معده‌ی نوزاد گوساله یا دیگر حیوانات) **خرگوش** را با آب نیم‌گرم به او بدهند و اگر اَنفَحه‌ی خرگوش کارگر نیفتد، انفحه‌ی **بزغاله** با سرکه‌ی انگوریِ آمیخته با آب و یا آمیخته با شراب کهنه به او داده شود؛ و یا فَضله‌ی **خروس** را همراه اندکی از عسل و یا با آب قیصوم (گیاهی با بویی شبیه به بوی لیمو ترش) و آبِ شیحِ فشرده‌شده و یا با آب پودنه همراه با اندکی از نمک به او بدهید.

امّا اگر آن بسته‌شده، **تنها خون** باشد، دو یا سه درهم بزر تره‌تیزک را بگیرید و با آبِ گرمی که حاشا (پودنه‌ی کوهی شبیه بهِ **سعتر**) را در آن جوشانده باشند به بیمار بدهید که به‌خواست خدا سودمند است.

باب بیست و یکم

در مداوای زحیر (اسهال، دلپیچه، اسهال خونی)

هرگاه از **خلطی** تند و سوزش‌دار، زحیری پدید آید، باید به دارنده‌ی چنین حالتی اندکی از بزر قطونا همرا با روغن بنفشه بدهند [و آبِ گوشتهای چرب را به او سر بکشند و بر پایین **شکم** او آبی نیم‌گرم بریزند و آن را با روغن بنفشه چرب نمایند] و اگر آن **اسهال** افزون بر این، **تلخه‌ای** (مِرّی) هم باشد، سَفوف **طین** همراه با شراب مورد [یا همراه با بزر بریان‌شده‌ی (مُحَمّص) شاهتره] را به او بدهند.

امّا هرگاه زحیر به‌سبب **ترینگی لَزجی** که بر روده‌ها فرو ریخته است پدید آمده‌باشد، باید مبتلای به آن را از چیزهای سرد باز دارند و سفوف **مقلیاثا** را به او بدهند که این سفوف برای چنین زحیری بسیار سودمند است.

و یا اندکی از بزر کرفس و بزر تره –از هرکدام یک جزء– را همراه با آب گرم و یا وزن دو درهم بزر تره‌تیزک را همراه با آب گرم به او بدهند.

و اگر وزن نیم درهم از قرص موسوم به «دیاسقوساطون[1]» را با آب نیم‌گرم به او بدهند از آن سودمند می‌گردند و همچنین قرص موسوم به «کوکب» [برای او سودمند است].

و اگر این **شیاف** راکه چندوچون آن این است بردارد از آن سود می‌برد:

از کندر نَر و مُرّ هرکدام یک جزء، زعفران و افیون هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به‌گونه‌ی **شیافی** به دور یک ریسمان درآورده می‌شوند و دارنده‌ی زحیر آن را در معقد خود می‌گذارد که این شیاف سودمندی بدون درنگی دارد.

چندوچون شیافی دیگر:

از مُرّ و میعه و کُندر نر و افیون و سندروس و زعفران هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و

۱– این قرص در سزگین، ۷۹، به صورت: « دیاسفرماطون» و در بولاق، ۳۶۱، به صورت «دیاسقوماطون» است که چنین قرصی در هیچ کدام از منابع در دسترس یافت نشد، تنها در لغتنامه‌ی دهخدا، جوارشی کمونی به صورت «دیاسقولیطوس» یافته شد.

همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه شیاف درآورده شده و آن را برمی‌دارند (در مقعد می‌گذارند).

و اگر از این موادّ (داروها) حبّهایی همچون نخود درست کنند و کسی که زحیر دارد دو حب از آنها را با آب نیم‌گرم بنوشد از آن سودمند می‌گردد.

چندوچون قرصی که برای مداوای زحیر سودمند است:

از نانخواه و بزر کرفس هرکدام وزن چهار درهم، مُرّ و سنبل و اَسارون و زعفران هرکدام یک درهم و نیم، افیون و گندبیدستر و بزر بنگ هرکدام وزن یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هر قرص نیم درهم باشد درآورده شده و به‌کار برده می‌شوند (با آب نوشیده می‌شود).

چندوچون سفوفی که برای مداوای زحیر سودمند است:

از خشخاش و قیسوم هرکدام وزن سه درهم، بزر کرفس و بزر تره هرکدام وزن دو درهم، کندر ذَکر و نانخواه هرکدام یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبید می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن یک تا دو درهم با آب گرم است.

چندوچون سفوفی دیگر:

از گردوی برشته شده وزن سه درهم، نانخواه یک درهم، کندر نر وزن نیم درهم گرفته می‌شود [و همگی نرم کوبیده می‌گردند] و همه‌ی آن با آب گرم بر زبان ریخته و بلعیده می‌شود؛ و اگر بیمار، کودکی باشد تنها وزن نیم درهم[۱] از آن را می‌بلعد.

چندوچون سفوفی دیگر برای زحیر:

[از بزر کرفس و انیسون و نانخواه هرکدام سه درهم] کندر ذَکر و مصطکی و سنبل‌الطّیب و جوز بَوّا و زنجبیل و اَبْهُل (ثمره سرو کوهی) هرکدام یک درهم، سُعد و ریشه یا ساقه‌ی اِذْخر هرکدام دو درهم، گردوی برشته وزن پنج درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن یک تا دو درهم با آب نیم‌گرم است؛ [که به‌خواست خدا سودمند است].

۱- این فقره از سفوف تنها در بولاق، ۳۶۱ آمده‌است.

چندوچون سفوفی دیگر برای مداوای زحیر:

از بزر کرفس و سُعد و سنبل هرکدام پنج درهم، عود و سُک[۱] و گردوی بَو[۲] هرکدام یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و وزن یک مثقال از آن را با آب گرم استفاف می‌نمایند؛ و اگر همراه با زحیر، **اسهالی بلغمی** هم وجود داشته باشد، این سفوف را با مَیبه آمیخته با مسک (میبه مُمَسّکه) به بیمار بدهید.

چندوچون سفوفی دیگر که برای مداوای زحیر همراه با اسهال سودمند است:

از گردوی برشته شده و اَبهُل و زواید قیف‌مانندِ[۲] سرِ انار ترش و سُعد و سنبل و قرنفل و کُندر ذَکَر و لادَن و رامک و قِرفه (نوعی دارچینی) و گلِ سرخ هرکدام وزن دو درهم عود و سُک و مصطکی و نی نهاوندی (قَصَب الذّریره) و قاقله و بسباسه و انیسون و بزر کرفس و زیره‌ی خیسانیده‌شده در شراب و بریان شده و مازوی بریان‌شده‌ی سردشده با شراب و راوند چینی و ثمره‌ی گز معمولی (طَرفا) هرکدام وزن یک درهم، دانه‌ی انار بریان‌شده وزن شش درهم، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با ناشتا، به‌اندازه‌ی نیاز را از آن استفاف می‌نمایند. و **اَفلونیای فارسی**[۳] (معجونی مسکّن و مخّدر و مُکیِّف) [نیز] برای مدای زحیر سودمندی آشکاری دارد.

و برای کسی که زحیر را از **ترینگی** (رطوبت) گرفته باشد بایسته آن است که از غذاهای سرد بپرهیزد و غذای او آب **نخود** با جوجه مرغ (فراخ) یا گنجشکهای بریان‌شده با روغن زیتون و یا با **برنجی** پخته‌شده با روغن زیتون که اندکی دانه‌ی تره‌تیزک را بر آن ریخته باشند باشد و از غذا بکاهد و غذای او اندک و ساده باشد.

امّا هرگاه زحیر از سوی **آماسِ در روده‌ها** باشد و آن آماس هم در بخش **پایانی** روده‌ی مستقیم باشد بهتر است **شیافی** درست‌شده از: خطمی و بزر خُبّازی و بزر کتان را که نرم

۱- بولاق، همان، بازهم مِسک است.

۲- ترجمه‌ی « اَقماع الرّمان» است که برخلاف نوشته منابع، مخصوصا در انار، باید منظور از آن همان برجستگی قیف‌مانندِ سرِ انار باشد؛ چون قمع، در عربی به قیف گفته می‌شود. (مترجم)

۳- برای توضیح بیشتر در مورد «اَفلونیا» به لغتنامه دهخدا مراجعه شود.

کوبیده‌شده و با آب حُلْبه سرشته شده باشند بردارد؛ و یا شیافی درست‌شده از حُضُضِ و زعفران و افیون را - از هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز - بردارد؛ و اینکه: بیمار در آبی که حُلبه (شنبلیله) و بزر کتان و برگ خطمی و برگ کلم و عدس پوست گرفته را در آن جوشانده باشند بنشیند.

و اگر آن آماس در بالاتر از اینجا (انتهای روده‌ی راست) بوده و به‌گونه‌ای باشد که شیاف به آنجا نرسد، بهتر است اِماله‌ای (حُقنه‌ای) با [مایعی] درست‌شده از: کلم و خطمی و حُلبه و بزر کتان [و انجیر] و نخاله‌ی نان سفید و روغنِ کنجدِ فراوان را به‌کار بگیرند و به بیمار دستور داده شود که برای مدّت کمی بر آن اماله شکیبا باشد (آن را زود بیرون نریزد) و نیز، روده‌ی بیمار از بیرون، با پخته‌شده‌ی موادّ اِماله و تفاله‌های آن، کِماد گردد که این، آماس را از هم می‌پراکند.

و نیز، [روده‌ها] با این مرهم که چندوچون آن این است مرهم گذاشته شود: کلم آب‌پز شده را می‌گیرند و آن را به‌گونه‌ای خوب در هاون می‌سایند و آن اندام بیمار شده را از بیرون با آن مرهم می‌گذارند؛ [و اگر آن آماس گرمای سختی داشت باید آن را با عِنبِ‌الثّعلبِ آب‌پز شده] و آب کلم و آب کاکنج همراه با روغن گل سرخ خالصِ نیم‌گرم و زرده‌ی تخم‌مرغ آب‌پز مرهم بگذارند؛ که این از آنهایی است که آماس را از هم می‌پراکند. [و بیمار را با آب عنب‌الثّعلب و آب کاکنج و آب کلم اِماله نمایند.][1]

و اگر زحیر به‌سبب مدفوعی بندآمده در روده‌ها باشد، گوارشی شهریاران و گوارشی خرما را به بیمار بدهید؛ و یا قرص بنفشه همراه با شکر و آب گرم به او داده شود.

و اگر اینجا (در بدن بیمار) گرمایی باشد، لَعوق خیارشنبر همراه با تُربد یا لَعوق آلو همراه با اندکی از سقمونیا را به او بدهید و یا شیافی درست‌شده از خطمی و بوره و پیه حنظل و شکر سرخ را به او بردارند؛ و او را با آب‌گوشت ساده‌ی درست‌شده از گوشت چکاوک و یا با مزوّره‌ی چغندر درست‌شده با کنجد همراه با اندکی از بسباسه و مغز قرطم و دیگر چیزهای نرم‌کننده طبیعت و شکم، تغذیه نمایند که به‌راستی هرگاه شکم نرم شود - اگر خدا بخواهد - زحیر هم آرام می‌گیرد.

۱- این پاراگراف ترکیبی از اختلافهای دو نسخه‌ی بولاق، ۳۶۲ و سزگین، ۸۰ است.

باب بیست و دوم

در مداوای ذوسنطاریای روده‌ای که آن همان سَحَج (ریش‌روده‌ای) است

هرگاه ریش (سَحَج) و زخمی و از کار بازایستادنی (عَقْری) در روده‌ها - به‌ویژه روده‌های بالایی - روی دهد، باید در آغاز کار [مداوا]، سَفوف طین همراه با شرابِ به یا شراب مورد و یا سَفوف کهربا همراه با شراب مُورد (آس) را به دارنده‌ی آن بدهند؛ و یا یک قرص از قرصهای گلنار را با شراب مورد و همراه با آب بقلةالحمقاء یا آب زبان‌بره به او بنوشانند؛ و یا قرص **مرجان** همراه با برخی از نوشیدنیهای به‌هم‌آورنده (قابضه) را به او بدهند.

و این چندوچون دارویی است که برای سَحج و خلطهای آن سودمند است:

از صمغ عربی و طین قبرسی هرکدام یک جزء، دَم‌الاَخوین و عصاره‌ی شنگ هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبید می‌گردند و **دو درهم** از آن را با شراب مورد یا با آب برگ ترشک و یا آب شاخه‌های بقلةالحمقاء می‌نوشند.

چندوچون داروی دیگری که سودمند است:

از صمغ عربی و خاک قبرسی هرکدام سه درهم، اقاقیا و عصاره‌ی شنگ و کهربا و مرجان و لؤلؤ هرکدام یک درهم، گلنار و بزر ترشک هرکدام یک درهم و نیم، بزر بریان شده‌ی بقلةالحمقاء وزن دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن دو درهم با شراب مورد یا با شرابِ به یا با آب بقلةالحمقاء یا با آب زبان‌بره است.

و به دارنده‌ی این بیماری شیری را که سنگها یا تکّه‌های آهن داغ و سرخ‌شده را در آن انداخته باشند بدهند که این، به‌سبب قبضی و تقویت‌کنندگی‌ای که در آهن است با چنین بیماری‌ای سازگارتر است و به‌همین سبب بهتر است بخش آینه‌ای این شیر با اندکی از نان روغنی (کاک) گرفته شود؛ و **اگر بیمار، تبی داشته باشد** به او شیر ندهید و قرصهای طباشیر بندآورنده همراه رُبّ به یا رب مورد را به او بدهند و هر ساعت پی‌درپی، آرد جو بوداده همراه با طین ارمنی و صمغ‌عربی به او داده شود و هنگامی که ساعتی بر این گذشت، **از این سفوف را که چندوچون آن این است به او بدهند:**

از بزر قطونا و بزر مرّ و بزر شاهسپرم[1] هرکدام چهار[2] درهم، طین ارمنی و قبرسی و نشاسته و صمغ عربی هرکدام سه درهم، طباشیر و گل سرخ و کهربا هرکدام دو درهم گرفته می‌شود؛ بزرها، با جوشاندنی آرام -که باید به‌هوش بود و آنها را نسوزاند- جوشانده می‌شوند و داروها هم -به‌جز بزرها- با کوبیدنی میانه کوبیده می‌گردند و آنها را با بزرها به‌هم می‌آمیزید؛ هر شربت از آن، سه درهم با رُبّ به و یا با ربّ مورد است.

و دارنده‌ی این بیماری -اگر تبی نداشته باشد- با گوشت پرندگان با ارزش گوناگون همچون: تیهو و کبک و کبوتر یا جوجه کبوتر (شِفنین) و دُرّاجِ درست‌شده با دیگ‌افزارها و روغن زیتون و دانه‌ی انار تغذیه گردد و اگر دست و پای بزغاله‌ها را با اینها بپزند [و به بیمار بدهند] هیچ بیمی از آن نیست؛ و نیز سماقیه را -اگر شاخه‌های بقلةالحمقاء و شاخه‌های ترشک را در آن بریزند- می‌توانند به او بدهند؛ و اگر بیمار، تبی داشته باشد پس بهتر است غذای او مزوّره‌هایی درست‌شده با چیزهایی باشد که یادآور شده‌ایم و نانِ تَرشده با آب انار ترش و شیرین و آش آشامیدنی (حسای) درست‌شده از شیر و ارزنِ پوست‌گرفته همراه با برنج باشد؛ و نیز زرده‌ی تخم‌مرغ آب‌پز شده با سرکه را که اندکی از سماق را بر آن ریخته باشند به او بدهند؛ و اگر شما زرده‌ی تخم‌مرغ را بگیرید و آن را با اندکی از آب سماق به هم بزنید و اندکی از سماق و مازوِ عفصیِ نرم کوبیده‌شده و سماق را بر آن بریزید و این را بر روغن زیتون در حال جوش فرو ریزید و آن را به دارنده‌ی این بیماری بخورانید از آن سودمند می‌شود.

و اگر آش آشامیدنی درست‌شده از برنجِ فارسی و با پیه کلیه‌ی بز را به او بدهند، از آن سودمند می‌گردد -به‌ویژه اگر برنج با پختنی اندک پخته شده‌باشد- و آش آشامیدنی درست‌شده از نان روغنی و سنجد با بادامِ بریان‌شده‌ی ساییده شده و روغن گلِ سرخ و نیز، آش آشامیدنی درست‌شده از آشِ رشته (اِطْریّه) با آب سماق و پیه کلیه‌ی بز را -اگر بیمار تبی داشته باشد- [به او بدهیَد]؛ و باقلای پخته‌شده با سرکه و آب سماق برای این بیماری سودمند است.

۱- بولاق، ۳۶۳، به‌جای شاهسپرم، «شاه‌تر» است.

۲- بولاق، همان، ۳۴۱، پنج درهم است.

و از میوه‌ها: بِه و گلابی و سیب گَس (قابض، تلخ و ترش) و سنجد و زُعْرور (گیل، گیاهی صحرایی با میوه‌ای کوچک سرخ رنگ) و نَبق (میوه‌ی سدر) خشک و بلوط و شاه‌بلوط و چیزهای مانند اینها را به او بدهند؛ و در آبی که می‌نوشد طباشیر و صمغ‌عربی و طینِ (خاک گِل) قبرسی و ارمنی بریزند؛ و باید او را از خوردن چیزهای: تند زبان‌گز (حرِّیف) و بسیار ترش و شور باز دارند؛ و چیزهای بسیارگسِ خشن را به او ندهند و چیزهایی را به او بدهند که همچون: نشاسته و صمغ عربی و انواع طینها و بزرهای دارای لعاب در آنها لُزوجت (چسبندگی و لغزندگی) و مَلاستی (نرمی‌ای) باشد.

چندوچون سَفوفی و دارویی که برای سَحْج (خراش) و از کار افتادن روده‌ها سودمند است:

از بزر قطونا و بزر مرو و بزر شاهسپرم/ شاهتره [و بزر خُبّازی] بریان‌شده هرکدام شش درهم[۱]، دانه‌ی مورد و دانه‌ی زرشک و شاه‌بلوط و بزر بقله‌ی بریان‌شده، هرکدام چهار درهم، بزر ترشک و بزر زبان‌برّه و صمغ عربی و طینِ ارمنی و قبرسی و قیمولیا و نشاسته، هرکدام پنج درهم، مرجان و کهربا و گلنار و طباشیر [و گشنیز بریان‌شده و گل سرخ] هرکدام سه درهم، خرچنک دریایِ سوخته و گوش ماهی سوخته و اقاقیا و عصاره‌ی شنگ از هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی -به‌جز بزرهای خشک (بزر قطونا و بزر مرو و بزر شاهتره) که آنها کوبیده نمی‌گردند- نرم کوبیده می‌شوند و همه باهم آمیخته می‌گردند؛ هر شربت (هر نوبت دارویی) از آن دو تا سه درهم با رُبّ مورد یا ربّ بِه است؛ و اگر بیمار تبی نداشته باشد دوغ ماستِ گاوی را که تکّه‌هایی از آهن سرخ‌شده در آتش و یا تکّه‌های سنگ داغ شده را در آن انداخته باشند همراه با نان روغنی به او بدهند.

و اگر زخمی برای روده‌ها پیش آید، نباید چیزهایِ بسیار به‌هم‌آورنده (قویّه‌القَبض) را به‌کار بگیرند، بلکه باید چیزهای نرم‌کننده همچون سفوف طین را که اندکی از اقاقیا و کهربا را بدان افزوده باشند به‌کاربرند و این سفوف را که چندوچون آن این است به او بدهند:

۱- بولاق، ۳۶۲، هفت درهم است.

از بـزر خُبّـازی و بـزر خطمـی‌ای کـه هـر دو پوسـت‌گرفتـه و بریـان‌شـده باشـند، پـنج درهـم، نشاسته‌ی بریان‌شده و صمغ عربی و طـین ارمنـی هرکـدام ده[1] درهـم گرفتـه مـی‌شـود و همگـی نـرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته مـی‌شـوند؛ هـر شـربت از آن وزن سـه درهـم[2] بـا شـراب مورد است.

[چندوچون حبّی که برای مداوای سَحْج سودمند است:]

از طین قبرسی و صمغ عربـی و اَقاقیـا و عـصاره‌ی شـنگ و حُـضض هرکـدام یـک درهـم و نـیم سماق و گلنار و زواید قیف‌مانند سرِ انار و بـزر ترشـک هرکـدام دو درهـم گرفتـه مـی‌شـود و همگـی نرم کوبیده می‌گردند و با آب زبان‌بره سرشـته مـی‌شـوند و بـه‌گونـه‌ی حـبّ درآورده شـده و خـشک می‌شوند؛ هر شربت از آن یک مثقال تا دو درهم با شراب مورد است.][3]

و اگر همراه خراش (سحج) و یا زخـم روده‌ای، خـشکی‌ای در طبیعـت (در دفـع) پـیش آیـد بایـد به دارنده‌ی چنین بیماری‌ای از بزر قطونا و بزر مُـرّ و بـزر شـاه‌اسـفرم (شاهـسپرم/ شـاه‌تـره (شـاهتره) و بزر خطمّی و خبازی بریان‌نشده هرکدام سه تـا چهـار درهـم بـا آب نـیم‌گـرم و روغـن گـلِ سـرخ داده شود که این[4]، طبیعت را نرم می‌نماید و اگر طبیعـت پاسـخ ندهـد، ایـن دارو را بـا آبـی کـه خیـار شنبر را در آن سابیـده باشند بیامیزید که این بی‌گمان طبیعت را نرم می‌کند و زخم را نمی‌آزارد.

و اگر زخـم در روده‌های پـایینی باشـد و داروهـا در آن کـارگر نباشـند، بـر شماسـت کـه اِمالـه را به‌کارگیرید؛ که این کار، با این بیماری سازگارتر اسـت، زیـرا بـدون آنکـه بـر انـدامهای بـالاتر بگـذرد و نیروی آن کم‌توان گردد و اندامهای بالایین هم با آن کـم‌تـوان شـوند، بـه سـرعت بـه آن انـدامِ بیمـار شده، می‌رسد.

۱- سزگین،۸۲، همینها را یک بار با مقدار ده درهم و یک بار با مقدار پنج درهم آورده است.

۲- بولاق، ۳۶۴، وزن دو درهم است.

۳- این فقره‌ی از حبّ، تنها در بولاق، ۳۶۴، آمده‌است.

۴- چون نسخه‌ی بولاق، همان در اینجا آشفته بود، این فقـره تنهـا از روی نـسخه‌ی سـزگین، ۸۳، ترجمـه گردیده است.

دربارەی دفع کردن خون (قیام‌الدّم):

اگر چنین چیزی پیش آید باید نگاه کرد که: اگر آمدن خون بدون شکم‌پیچه (مَغْص) و بدون هیچ درد و سوزشی (لَذع) باشد، باید بیمار را با آب: زبان‌برّه و آب بقلة‌الحمقاء و آب عصاالرّاعی اِماله کنند؛ و آن بدین‌گونه که: از آب همەی اینها **نیم رطل** را می‌گیرند و یک **زردەی تخم‌مرغ** آب‌پز شده را با یک درهم از هرکدام از: سرکەی انگوری و طین قبرسی و صمغ عربی و چهار دانگ از هرکدام از: عصارەی شنگ و اقاقیا و دم‌الاخوین -که همگی را نرم در هاون کوبید باشند- با **روغن خوب گل سرخ** بر آنها می‌ریزند و آنها را با هم می‌آمیزند و در هاون می‌سایند و آن آبها را در حالی که نیم‌گرم باشند بر آنها می‌ریزند و **اِماله** را با آن انجام می‌دهند که سودمند است؛ و اگر با این خون‌ریزی، تب و برافروختگی و دلپیچه‌ای همراه باشد، آب کدو و لعاب بزر قطونا را بر [موادّ اِماله] می‌افزایند.

و اگر آمدن خون با **شکم پیچه** و سوزش همراه باشد، بیمار باید با اِماله‌ای که لیزکننده و نرم‌کننده باشد و سوزش را آرام نماید اماله شود؛ اِماله‌ای که در [موادّ] آن برنج و آرد جو بوداده و صمغ عربی باشد.

و این چندوچون اماله‌ای (حُقنه‌ای) است که برای این حالت سودمند است:

از برنج فارسی و آرد جو بوداده و عدس پوست‌گرفته هرکدام پانزده درهم دانەی مورد و زواید قیف‌مانند سرِ انارِ ترش (اَقماعُ الرُّمان الحامض) هرکدام پنج درهم گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب چندان جوشانده می‌شوند که پخته گردند و تنها یک رطل از آن آب باز بماند و این ذریره (ذَرور، داروی گردی) را که چندوچون آن این است بر آن می‌ریزند:

از صمغ عربی و کاغذ سوخته و طین قبرسی و طین ارمنی و نشاسته هرکدام یک درهم، سفیداب سرب و دم‌الاخوین و اقاقیا هرکدام نیم درهم، زردەی تخم‌مرغِ آب‌پز شده با سرکەی انگوری، دو زرده، پیه ذوب‌شده و پالودەی کلیەی بز **ده درهم**، گرفته می‌شود؛ که داروها، نرم کوبیده‌شده و با تکّه‌ای پارچەی حریر بیخته می‌گردند و با زرده‌های تخم‌مرغ و پیه، آمیخته شده و تا هنگامی که نرم می‌شوند ساییده می‌گردند و آب پالوده شدەی برنج را بر آن می‌ریزند و در حالی که نیم‌گرم است یک یا دو بار اِماله را با آن انجام می‌دهند [که به‌خواست خدا سودمند است].

چندوچون اِماله‌ای دیگر که از اماله‌ی نخستین نیرومندتر است:

از برنج فارسی و آرد جو بوداده و عدس پوست گرفته و ارزن پوست گرفته هرکدام ده درهم و از زوائد سر قیف‌مانند انار ترش و گلنار و غشای درونی میوه‌ی بلوط (جَفْت بلوط) و دانه‌ی مورد و قَرظَ و طراثیث (گیاهی همچون قارچ) هرکدام پنج درهم گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب تا هنگامی که خوب پخته شوند و تنها یک رطل از آب باز بماند جوشانده می‌شوند و این بازمانده پالوده می‌گردد و یک[1] رطل از آن را می‌گیرند و این ذریره را که چندوچون آن این است بر آن می‌ریزند:

از طین قبرسی و طین قیمولیا و صمغ عربی و نشاسته بریان‌شده و گلِ سرخ هرکدام دو درهم، کهربای سوخته و مرجان سوخته و کاغذ سوخته هرکدام وزن یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و وزن چهار درهم از آن را می‌گیرند و از زرده‌ی دو دانه‌ی تخم‌مرغ آب‌پز شده با سرکه‌ی انگوری و روغن گلِ سرخ و پیه ذوب شده‌ی کلیه‌ی بز هرکدام ده درهم را می‌گیرند و همگی را در هاون خوب می‌سایند و با آب جوشانده شده به‌هم می‌آمیزند و در حالی که نیم‌گرم است صبحها و شامگاهان بیمار را دو تا سه بار - تا هنگامی که برای آن حالت بسنده باشد - با آن اماله می‌نمایند که این، [به‌خواست خدا] سودمند است.

چندوچون حُقنه‌ی [سبکی] دیگر:

از برنج سفید و آرد جو هرکدام بیست درهم، گلِ سرخ و گلنار و دانه‌ی مورد هرکدام پنج درهم گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب تا هنگامی که یک رطل و نیم[2] از آن باز بماند جوشانده و پالوده می‌گردد و نیم رطل از آن گرفته می‌شود و این ذریره را که چندوچون آن این است بر آن می‌ریزند:

از کاغذ سوخته و دَم‌الاخوین و صمغ‌عربی و طین قبرسی [و کتیرا] و سفیداب سرب هرکدام نیم درهم را می‌گیرند و همگی را نرم می‌کوبند و با پارچه‌ای حریر آن را می‌بیزند و یک زرده‌ی تخم‌مرغ آب‌پز شده با سرکه‌ی انگوری و یک اوقیه روغن جوشانده‌نشده‌ی (خام) گلِ سرخ را

۱- سزگین، ۸۴، نیم رطل است.

۲- همان، یک رطل است.

فراهم می‌آورند و آنها را با داروها در هاون می‌ریزند و نرم می‌سایند و در آب برنج باهم می‌آمیزند و در حالی که نیم‌گرم باشد، اماله را با آن انجام می‌دهند.

و از این اماله باید به‌اندازه‌ی آنچه از نیرومندی یا کم‌توانی بیماری می‌بینید و متناسب با موادّ به‌هم‌آورنده و لیزکننده و چسباننده‌ی سرد و دیگر چیزهایی که برای این کار به آنها نیازمند هستید، به‌کار بگیرید.

[و نیز] بیمار باید از غذایش بکاهد تا بخار [برآمده از گوارش] را کاهش دهد و آن بخارها کمتر از اینجا (پایان روده‌ها) بگذرند و آن را بخراشند.

و اگر بیماری به درازا بکشد و به‌گونه‌ی «خوره» (آکِله) درآید، و این اماله به‌سبب فراوانی ترینگی زخم و تعفّن آن، برای آن بسنده نباشد و همه‌ی آنچه بیرون می‌آید چرک سفید بدون خون باشد، پس باید اِماله‌ی **گرم سوزنده‌ی سخت خشک‌کننده** همچون اماله‌ی زرنیخ به‌کار برده شود؛ زیرا، **زخمهایی** که از بیرون پدید می‌آیند اگر با داروهای خشک‌کننده همچون مرهمها و ذریره‌ها خشک نگردند به چیزها بی‌نهایت خشک‌کننده که همان **داغ** است نیاز دارند و داغ نیز، برخی از آن، با **داروهای** سوزاننده همچون: «فَلَدفیون» (دارویی مرکّب حادّ جهت تأکّل) و «دیگ بر دیگ» (دارویی سمّی مرکّب) انجام می‌گیرد و برخی با آتش؛ از این رو آنچه باید در بیماریهایی مانند سَحْج به‌کار گرفته شود اِماله‌ی سوزاننده و حادّی است که جایگزین داغ می‌شود و آن اِماله‌ای است که زرینج در آن باشد.

و این اماله نباید در آغاز کار مداوا انجام گیرد؛ بلکه باید پس به درازا کشیدن زمان مداوا و بیرون‌ریزی چرک سفید به‌کار گرفته شود.

و این چندوچون قرصهای زرنیخی است که در اماله به‌کاربرده می‌شوند:

از زرنیخ سرخ و سفید و شبّ یمانی و مازوی عفص و مس سوخته و نوره‌ی نمرده (غیر مُطْفیه) هرکدام شش درهم، نان سوخته و دم‌الاخوین هرکدام سه درهم، افیون و صمغ عربی و سفیدابِ سرب هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب مورد سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌گردند و در ظرفی نگه‌داری می‌شوند؛ و هنگامی که بدان نیازی پیدا شود وزن دو درهم از آنها همراه با چهار اوقیه از گلاب و عدس و آرد جو پخته‌شده با داروهایی که پیش از این ذکر کردیم به‌کار برده می‌شود و اماله را با آن انجام

می‌دهند؛ [که به‌خواست خدا سودمند است].

چندوچونِ قرصی دیگر از قرصهای زرنیخ:

از زرنیخ سرخ و سفید و شَبِّ یمانی هرکدام ده درهم، نوره‌ی نمرده بیست درهم، نان سوخته و کاغذ سوخته و افیون و اَقاقیا [و ذراریح] و عصاره‌ی شنگ هرکدام پنج درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب زبان‌بره سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌گردند و در ظرفی نگه داشته می‌شوند و به هنگام نیاز با آب برنج و عدس و چیزهای دیگری از آنهایی که به‌تازگی یادآور شده‌ایم نوشیده می‌شود.

چندوچون قرصی دیگر:

از زرنیخ سرخ و سفید هرکدام چهار[1] درهم، شبّ یمانی و مس سوخته و کاغذ سوخته و اقاقیا و عَفص و صمغ عربی و دم الاخوین و طین قیمولیا هرکدام شش درهم، افیون و زعفران هرکدام دو[2] درهم، نوره‌ی نمرده دوازده[3] درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب مورد سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هر قرص یک[4] مثقال باشد درآورده می‌شوند و آن را در ظرفی نگه می‌دارند و به هنگام نیاز آن را با آنچه به تازگی ذکر کرده‌ایم به‌کار می‌برند.

و اگر زخم و خراشیدگی در روده‌ی مستقیم باشد باید شیافهای [ویژه‌ی] سودمند برای آن، به‌کاربرده شود؛ که این‌گونه شیافها به‌جای زخم و خراشیدگی می‌رسند.

چندوچون شیاف ریسمان داری (شیاف خیوط) که خون‌ریزی را بند می‌آورند:

از اقاقیا و عصاره‌ی شنگ و گلنار و خاک قبرسی هرکدام یک جزء، [دم‌الاخوین] و گوش‌ماهی سوخته و سفیداب سرب هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب زبان‌برّه یا آب عصاالرّاعی یا آب بقلة‌الحمقاء سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی

۱- سزگین، ۸۵، هشت درهم است.

۲- همان، چهار درهم است.

۳- بولاق، ۳۶۶، شش درهم است.

۴- همان، یک درهم و نیم است.

شیافهایی که در یک سمت آن ریسمانی باشد درآورده می‌شوند.

چندوچون شیافی دیگر:

از برنج فارسی و صمغ عربی و خاک و گِل قبرسی هرکدام یک جزء، اقاقیا و کاغذ سوخته و گلنار و سفیداب سرب و دم الاخوین و عصاره‌ی شنگ و افیون هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب زبان‌برّه یا آب مورد سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی شیافهایی که در یک سمت آنها ریسمانهایی (ریسمانی) باشد، درآورده می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

و اگر آنچه از بیمار بیرون می‌آید از جایی نزدیک و چرک سفید باشد این شیاف را که چندوچون آن این است به‌کار بگیرند:

از زرنیخ سرخ و سفید هرکدام دو درهم، نوره‌ی نمرده سه درهم و دم‌الاخوین و اقاقیا و مُرداسنگ و کف و درد (خبث) نقره و عصاره‌ی لحیة‌التّیس و افیون هرکدام وزن یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب صمغ عربی سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی شیافهای درازی به‌اندازه‌ی انگشت، درآورده می‌گردند و ریسمانهایی در آنها کار گذاشته می‌شود که هرگاه نیاز به بیرون آوردن آنها پیدا شود با آن ریسمانها بیرون کشیده شوند و سپس به‌جای خود برگردانده گردند.

و اگر زخم و خراش، هم در روده‌های بالایی و هم در روده‌های پایینی باشد، باید هم داروهای نوشیدنی و هم اِماله کردن، هر دو با هم در بیمار به‌کار گرفته شوند.

و اگر دارندگان عقر (بند آمدن و از کار افتادن) در روده‌ها، خوب شدند و بهبود یافتند باید آنان را از دادن داروهای روان‌کننده –به‌ویژه دارویی که پیه حنظل و سقمونیا در آن باشد– دور بدارند و اگر ناچار شدند که آنها را به آنان بدهند، بهتر است [پس از آن] هلیله و گلِ سرخ و نشاسته و بسپایک و شاهتره و خیار شنبر و لبلاب و چیزهای مانند اینها به آنان داده شود [و خدای تعالی داناتر است].

باب بیست و سوم

در مداوای ذوسَنطاریای (اسهال خونی) کبدی

امّا ذُوسَنطاریای کبدی؛ معالجه‌ی آن دشوار است و بجز عده‌ای اندک کسی به سلامت از آن نمی‌رهد، و این هم به‌سبب آشنایی اندک بسیاری از پزشکان با ناتوانی کبد و با آن سببی است که این ناتوانی از آن پدید می‌آید.

جالینوس گفته است که «به‌راستی من مردمانی را می‌شناسم که به‌سبب ناتوانی کبد دارای ذوسنطاریای کبدی بودند و به‌سبب آشنایی اندک پزشکان با معالجه‌ی آن، ازمیان رفتند؛ و این هم از آن است که چه‌بسا این بیماری از خلطی گرم/تند که از کبد به‌سوی روده‌ها فرو می‌ریزد و همراه با آن کرمی بیرون می‌آید رخ می‌دهد و پزشکان نادان چنین برآورد می‌کنند که «این، زخم روده‌هاست» و به معالجه‌ی روده‌ها می‌پردازند و معالجه‌ی کبد را فرو می‌گذارند و بیمار بدین‌سبب می‌میرد.

از این‌رو در چنین حالتی پزشک باید بحث و نظر را درباره‌ی نشانه‌هایی که بر بیماریهای کبد دلالت دارند به نهایت خود برساند و هنگامی که این آگاهی را به دست می‌آورد باید با چیزهایی که کبد را نیرو می‌بخشند و بدمزاجی آن را -با آن چیزهایی که بایسته‌اند و بر پایه‌ی آنچه ما در مداوای بد مزاجی کبد و ناتوانی آن توصیف می‌کنیم- ازمیان می‌برند به معالجه کبد روی بیاورد؛ و پس از آن چیزهایی را به‌کار بگیرد که خون را بند می‌آورند و زیانهای پدیدآمده از این بیماری را ریشه‌کن می‌سازند؛ چیزهایی همچون: سَفوفی که زرشک و لُکِ شسته‌شده و زراوند و طین مختوم و طین قبرسی و طباشیر و چیزهای مانند اینها در آن وجود داشته باشند؛ و باید بداند که قرص طباشیر بندآورنده برای این ناهنجاری سودمند است.

چندوچون سَفوفی که برای مداوای این ناهنجاری سود آشکاری دارد:

از گلِ سرخ دمبرگ بریده شش درهم، زرشک چهار درهم، لُکِ (صمغ نباتی در هند و بنگاله...) شسته شده سه درهم، زراوند چینی یک درهم و نیم، فوّه‌الصّباغین (روناس) و طباشیر و صندل سفید و خیار (قثّاء) و صمغ عربی هرکدام دو درهم، بزر تُرشک سه درهم، زعفران دو دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و وزن یک مثقال تا دو درهم از آن همراه با

ماست یا شیر غلیظی که تکّه‌های آهن سرخ شده و یا سنگهای داغی را در آن انداخته باشند نوشیده می‌شود.

و اگر شما از قرصهای کهربا، نیم مثقال و از قرصهای طباشیر نیم مثقال را بگیرید و آن را با ربِّ سیبِ ترش و شیرین و یا با آب انار، همراه اندکی از آب بقلة‌الحمقاء یا با آب زرشک و یا با ربّ ریواس[۱] [به بیمار] بنوشانید، سودمند خواهد بود؛ و همچنین همه‌ی داروهای سودمند برای تُف خونی هرگاه با داروهای سودمند برای بدمزاجی گرم کبد و ناتوانی آن، آمیخته گردند، برای ذوسنطاریای کبدی سودمند هستند.

و کبد باید با مرهمهای نیرومندسازِ کبد و بندآورنده‌ی خون همچون این مرهمی که چندوچون آن این است، مرهم گذاشته شود:

از صندلهای سفید و قرمز هرکدام چهار درهم، سماق و گلنار هرکدام دو[۲] درهم [گِل قبرسی و عصاره‌ی شنگ هرکدام دو درهم] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب زبان‌برّه یا آب برگ گل محمّدی یا آب لیف مَوْ سرشته می‌گردند و بر یک تکّه پارچه‌ی کتان نازک می‌سایند و کبد را با آن مرهم می‌گذارند و یا آن تکّه پارچه را در آن داروها فرو می‌برند و آن را بر کبد می‌اندازند و به هنگام خشک شدن یا گرم شدن، آن را با تکّه‌ای پارچه‌ی دیگر جایگزین می‌نمایند، [که به‌خواست خدا سودمند است] و خدا داناتر است.

باب بیست و چهارم

در مداوای بواسیر[۳] و ترکها/ و نواصیر

امّا بواسیری که خون از آن روان باشد، باید قی‌کردن را درباره‌ی آن به‌کارگیرند و این قی‌کردن را درباره‌ی هر خون‌ریزی اندکی هم به‌کار ببرند؛ و از داروها آنچه همچون: کهربا و مرجان خشک‌کننده هستند، آمیخته با چیزهای لیزکننده‌ای مانند: گِل قبرسی و گِل ارمنی و

۱- بولاق، ۳۷۶، ربّ آس(مورد) است.

۲- سزگین، ۸۷، سه درهم است.

۳- بواسیر: تورّم وآماس دردناک سیاهرگهای ناحیه‌ی مقعد.

همراه با چیزهای بی‌حس‌کننده‌ای همچون افلونیای فارسی و تریاق تازه به‌کار گرفته شوند.

چندوچون دارویی که برای مداوای بواسیر سودمند است:

از قرص کهربا یک مثقال[۱]، هلیله‌ی هندی و بلیله و آمله‌ی نرم کوبیده‌شده‌ی بریان‌شده‌ی با روغن زیتون، هرکدام دو درهم، مُقل کبود یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و مقل را با آب تره، حل می‌نمایند و به‌گونه‌ی حبّ درمی‌آورند؛ هر شربت از آن سه درهم با آب نیم‌گرم است.

چندوچون دارویی دیگر که برای بواسیری که خون از آن می‌آید سودمند است:

از هلیله‌ی هندی و بلیله و آمله هرکدام پنج درهم بزر تره، وزن سه درهم، مرجان و کهربا و گوش ماهی سوخته هرکدام دو درهم و نیم، مُقل ده درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و مقل را با آب تره و آب برگ سرو حل می‌نمایند و داروها را با آن می‌سرشند و به صورت حبّ درمی‌آورند، **هر شربت** از آن سه درهم با آبی است که آهن داغی را در آن سرد کرده باشند؛ که این، خون را بند می‌آورد.

چندوچون دارویی دیگر برای این ناهنجاری:

از هلیله‌ی هندی و بلیله و آمله هرکدام چهار درهم، دانه‌ی مورد و غشای درونی میوه‌ی بلوط و طراثیث و قرنفل [و گلنار و مقل خوب] هرکدام دو درهم، مصطکی و جوز بَوا[۲] و سنبل‌الطّیب، هرکدام وزن یک درهم، بزر تره نبطی وزن سه درهم، جرم و چرک و ریزه‌ی آهنِ خوب کوبیده‌شده و یک شبانه‌روز در شراب خانگی خیسانیده‌شده و خشک گشته و بریان‌شده، وزن بیست درهم گرفته می‌شود [و هلیله و بلیله و آمله و بزر تره را با روغن زیتون می‌جوشانند و خشک می‌کنند] و همگی را نرم می‌کوبند و مقل را با آب برگ سَرو، حل می‌نمایند و داروها را با آن عجین می‌کنند و به‌گونه‌ی حبّ درمی‌آورند؛ **هر شربت** از آن سه درهم با آب نیم‌گرم است.

امّا بواسیری ک خون از آن روان نیست؛ باید باز شود و خون از آن روان گردد زیرا خونی که از آن روان می‌گردد خون تباهی است و هنگامی که از آن بیرون می‌ریزد، درد آرام می‌گیرد؛

۱- بولاق، همان، یک درهم و نیم است.

و هرگاه خواستید که آنها را بگشایید، آنها را با برخی از داروهای تند همچون: بَخور مریم و عصاره‌ی پیاز تند و داروی فلیفیون یا دیگ‌بردیگ بیندایید و پس از آن، هلیله‌ی کابلی و آمله‌ی پرورده و حَبّ مُقل و اطریفل صغیر را به بیمار بدهید.

و این **چندوچون سَفوفی است** که برای بواسیر و دردها و بادهای پدیدآینده از آن سودمند است:

از هلیله‌ی سیاه هندی و بلیله و آمله که هر دو با روغن زیتون بریان‌شده باشند و نانخواه هرکدام ده درهم، حَرمَل (اسفند) و شنبلیله هرکدام هفت درهم [بزر تره نبطی و دانه‌ی تره‌تیزک بریان شده هرکدام پنج درهم، ثمره‌ی سرو کوهی (اَبْهُل) و هسته زردآلو هرکدام پنج درهم، مصطکی و جوز بَوا] هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی به‌گونه‌ای که چندان نرم نباشند کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن سه درهم با آب گرم است. و اگر وزن پانزده درهم از آب تره نبطی همراه وزن دو درهم روغن بادام به دارنده‌ی این بیماری نوشانده شود سود آشکاری از آن می‌برد؛ و اگر جای درد با روغن زیتون کهنه یا روغن بزر کهنه اندوده گردد بیمار از آن سود می‌برد و درد آرام می‌گیرد.

چندوچون دارویی دیگر:

که اگر دارنده‌ای این بیماری هر روز **سه درهم** از به‌هم‌آمیخته‌ی یک جزء از هلیله‌ی هندی بریان‌شده با روغن گاو یا روغن زیتون را و یک جزء از بزر رازیانه را –که هر دو نرم کوبیده‌شده باشند– و دو جز از بزر تره‌تیزک را بگیرد و همراه با یک اوقیه شراب خانگی تناول نماید از آن سودمند می‌گردد.

چندوچون حبی که دردهای بواسیر را آرام می‌سازد و [شکم] را روان می‌دارد:

از هلیله‌ی هندی و بلیلیه و آمله [و مُقل] هرکدام چهار درهم، انیسون و بزر کرفس و رازیانه هرکدام یک درهم و نیم، زیره‌ی کرمانی و نمک هندی و سعتر فارسی و سورنجان سفید و اُشه و اسفند و شیطرج و نانخواه و مصطکی و سلیخه و راسن (زنجبیل شامی) هرکدام یک درهم و نیم، فانید و تُربُد هرکدام ده[1] درهم، صبر سُقُوطری، بیست درهم، سکبینه وزن دو درهم گرفته

۱- سزگین، ۸۸، هشت درهم است.

می‌شود و از اینها آنچه کوبیدنی باشد نرم کوبیده مـی‌گـردد و صـمغها، بـا آب تـره حـلّ مـی‌گردنـد و داروها را به آن می‌سرشند و آنها را به گونه ی حـبّ درمـی‌آورنـد؛ هـر شـربت از آن وزن دو تـا سـه درهـم اسـت کـه در سـه شـب پیـاپی نوشـیده مـی‌شـود؛ و ایـن، سـود آشـکاری دارد و درد را آرام می‌سازد.

چندوچون مرهمی که برای آرام ساختن درد مقعد پدیدآمده از بواسیر سودمند است:

ضمع درخت مقل (بوی جهودان) را مـی‌گیرنـد و بـا روغـن بـزر کتـان آن را آب مـی‌کننـد و [نیـز، تره‌ی پخته‌شده با روغن گـاو را مـی‌گیرنـد] و همـه را در هـاون بـه‌گونـه‌ای مـی‌سـایند کـه همـسان شوند و مقعد را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون مرهمی دیگر:

از بابونه و اکلیل‌الملک و تره نبطی و برگ خطمی هرکـدام یـک کـف [دسـت] را مـی‌گیرنـد و آنهـا را چندان به‌گونـه‌ای خـوب بـا آب مـی‌جوشـانند تـا از هـم متلاشـی شـوند و در هـاون بـه‌گونـه‌ای می‌سایند تا یکسان گردند و زرده‌ی تخم‌مرغـی را بـر آن مـی‌ریزنـد و همگـی را خـوب مـی‌سـایند و یا از شنبلیله و بزر کتان هرکدام یک جـزء و مقـل ذوب شـده بـا پیـه مـرغ، نـیم‌جـزء را مـی‌گیرنـد و همگی را نرم می‌کوبند و آن را با آنچـه گفتـیم (بابونـه و...) مـی‌آمیزنـد و درحـالی کـه نـیم‌گـرم اسـت مقعد را با آن مرهم می‌گذارند [که به‌خواست خدا سودمند است].

سَفوفی دیگر که برای آرام ساختن درد بواسیر سودمند است:

از اُبهَـل و خارخـسک و بـادام تلـخ و نـانخواه هرکـدام یـک جـزء، بـزر تـره‌ی نبطـی دو جـزء، زراوند و عاقِرقَرحا هرکدام نیم جـزء گرفتـه مـی‌شـود و همگـی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و آرد سـفید سبوس گرفته را بر آنها می‌ریزند و با آب کـراث سرشـته مـی‌گرداننـد و در تـنوری بـا آتـشی آرام بـه صـورت نـان درمـی‌آورنـد و آن را مـی‌کوبنـد و بـا روغـن بـادام یـا روغـن کنجـد، نـرم و آغـشته می‌گردانند؛ هر شربت از آن چهـار درهـم بـا شـراب خـانگی اسـت کـه اگـر خـدا بخواهـد سـودمند است؛ و اگر همراه با بواسـیر **آمـاس گرمـی** باشـد بایـد بـا ایـن مـرهم کـه **چنـدوچون** آن ایـن اسـت مرهم گذاشته شود:

از سفیداب سرب پنج درهم، مرداسـنگ سـه درهـم، مـصطکی یـک درهـم، بنـگ سـفید وزن دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده مـی‌گردنـد و بـا زرده‌ی تخـم‌مـرغ و روغـن بنفـشه سرشـته

می‌شوند و در حالی که نیم‌گرم است جایِ آماس کرده را با آن مرهم می‌گذارند که به‌خواست خدا سودمند است.

چندوچون مرهمی دیگر برای آماس گرم همراه با بواسیر در مقعد:

از برگ خطمی و بابونه و اکلیل‌الملک هرکدام یک کف، شنبلیله و بزر کتان هرکدام سه درهم، عدس بی‌پوست ده درهم گرفته می‌شود و همگی تا هنگامی که از هم می‌پاشند جوشانیده می‌گردند و در هاون تا وقتی که همچون مرهم می‌شوند ساییده می‌شوند و زرده‌ی دو عدد تخم‌مرغ را با روغن بنفشه برآنها می‌ریزند و در هاون به‌خوبی آمیخته می‌گردانند و جای آماس را با آن مرهم می‌گذارند؛ [که به‌خواست خدا سودمند است].

چندوچون دارویی که دردهای بواسیر را -اگر گرمی‌ای با آن نباشد- آرام می‌سازند:

سیر پوست گرفته را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و روغن بزر کتان را بر آن می‌ریزند و تا هنگامی که سیرها به خوبی پخته می‌گردند جوشانده می‌شوند؛ سپس روغن را می‌پالایند و مقعد را با آن می‌سایند و با سیرها درحالی که گرم‌اند مرهم می‌گذارند که این، درد را آرام می‌سازد.

چندوچون دارویی که بواسیر را خشک می‌نماید:

مقعد را با شرابی گس و به‌هم‌آورنده می‌شویند و از خاکستر جوز بَوا[۲] و خاکستر حنظل و خاکستر غشای درونی بلوط هرکدام یک جزءِ نرم کوبیده شده را بر آن می‌پاشند.

چندوچون دارویی دیگر برای این ناهنجاری:

از پوسته‌های انار و جوز السّرو (بار درخت سرو) و غشای درونی بلوط (جَفت البلوط) هرکدام یک کف را می‌گیرند و همگی را نیم‌کوب (جریش) می‌نمایند و با شرابی گس می‌جوشانند و آن را می‌پالایند و تا چند روز پیاپی صبحگاهان و شامگاهان مقعد را با آن می‌شویند، که این از آنهایی است که بواسیر را خشک می‌گرداند.

چندوچون مرهمی [دیگر] که بواسیر را خشک می‌کند:

از مُرّ، وزن دو درهم و عصاره‌ی لحیته‌التّیس چهار درهم و کُنُدر شش[۱] درهم گرفته می‌شود

۱- اندازه‌ی این موادّ در بولاق، ۳۶۹، با این اندازه‌ها که از سزگین، ۸۹، است، همگی متفاوت است.

و همگی کوبیده می‌گردند و با شیره‌ی انگور خیسانیده می‌شوند و به‌گونه‌ی مرهم درآورده می‌گردند و بر تکّه‌ای پارچه ساییده گشته و برجای بواسیر چسبانده می‌شود.

چندوچون مرهم خشک‌کننده‌ی دیگری:

از زردچوبه (عُروق صفْر) و مُرداسنگ هرکدام پنج درهم گرفته می‌شود و کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و از روغن خالصِ گلِ سرخ، اندازه‌ای را که این بیخته شده را در زیر خود فرو پوشد می‌گیرند و آن را با این روغن تا هنگامی که به‌گونه‌ی مرهم درآید می‌پزند و وزن یک درهم موم سفید را بر آن می‌ریزند و آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون مرهمی دیگر که خشکاننده‌ی بواسیرها و ناسورهاست:

از زَفت وزن دو درهم، روغن گردو پنج درهم گرفته می‌شود و زفت را با روغن به‌هم می‌آمیزند و از گوگرد[1] دریاییِ سوخته وزن یک درهم و افیون و پوست مار و سنگِ پا (قیسور) –و آن سنگی است که [برگ کاغذ یا کتاب] (ورق) را با آن می‌خراشند– و نقره‌ی شکسته و زنبق (نوعی سوسن)؟ هرکدام وزن یک درهم گرفته می‌شود؛ و همه‌ی داروها در حالی که کوبیده‌شده و بیخته‌شده باشند گردآوری می‌گردند و با زفت و روغن و نقره‌ی شکسته همراه با روغن سوسن (زنبق) آمیخته می‌گردد و بر فتیله‌ای از پارچه‌ی کتان ساییده می‌شوند و برجای بواسیر یا ناسور بسته می‌شوند.

چندوچون روغنی که برای بواسیر سودمند است:

از آب تره یک رطل را می‌گیرند و از بزر اسفند و پوسته‌های ریشه‌ی کبر (خاورک) و قُسط [و اسفند] هرکدام ده درهم و سذاب یک دسته‌ی خوب را فراهم می‌آورند و آنها را به‌گونه‌ای خوب تا هنگامی که پخته شوند می‌جوشانند و می‌پالایند و نیم رطل روغن کنجد (شیرج) را بر آن می‌ریزند و آن را تا هنگامی که آب ازمیان می‌رود و تنها روغن می‌ماند می‌جوشانند؛ و [به اندازه نیاز از آن را] با فتیله‌ای به‌کارمی‌گیرند.

چندوچون روغنی دیگر:

از میعه‌ی ترینه و کُندُر ذکر و پوسته‌های ریشه‌ی کبر و قُسط و اسفند هرکدام یک جزء

۱– سزگین، ۹۰، به‌جای گوگرد، «کَرَنب» (کلم) است.

[دِفلی (خر زهره) و گوگرد زردِ هرکدام نیم جزء] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند و از هرکدام از روغن هسته‌ی زردآلو و روغن زنبق و روغن زیتون یک جزء - که سه برابر داروها بوده و خوب ذوب شده باشند - بر داروها ریخته می‌شود و این به‌هم‌آمیخته در یک ظرف نگه‌داری گشته و به‌هنگام نیاز با فتیله‌ای [اندازه‌ی موردِ نیاز از آن را] به‌کارمی‌گیرند [که به‌خواست خدا سودمند است].

چندوچون روغنی دیگر که اگر از آن نوشیده شود و بر مقعد ساییده گردد برای بواسیر سودمند است:

از آب کُراث و آب حَنَدقوقا (حَنَدقوق: نوعی از یونجه) هرکدام یک رطل، پوسته‌های ریشه‌ی کبر و اسفند ده درهم، زراوند طویل و قُسط هرکدام پنج درهم، مرزنگوش و شاهدانه هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود و داروها به‌گونه‌ای نیم‌کوب کوبیده می‌گردند و به‌گونه‌ای خوب تا هنگامی که یک سوم از آن کاسته می‌گردد جوشانده می‌شوند و سپس از روغن هسته‌ی زردآلو و روغن بزر، هرکدام نیم رطل بر آن ریخته می‌شود و این به‌هم‌آمیخته [دوباره] با آتشی آرام تا هنگامی که آب آن ازمیان می‌رود و تنها روغن آن بازمی‌ماند جوشانده می‌گردد و وزن یک درهم تا یک مثقال از آن را با آبی که حُلبه (شنبلیله) را در آن جوشانده باشند به بیمار می‌نوشانند و [نیز،] برخی از آن را بر مقعد او می‌سایند که این درد را در همان هنگام - اگر خدا بخواهد - آرام می‌سازد.

چندوچون دود دادنی (تَدخینی) برای مدای بواسیر که درد آن را آرام می‌سازد:

مقل کبود و بزر کُراث و پوسته‌های ریشه‌ی کبر را می‌گیرند و آن را نیم‌کوب می‌نمایند و در زیر طشتی سوراخ دار آن را بر آتش می‌ریزند و بیمار بر آن می‌نشیند تا دود به‌سوی مقعد او بالا رود؛ که این، بواسیر را می‌خشکاند.

چندوچون دود دادنی دیگر:

از شونیز و اسفند و پوسته‌های ریشه‌ی کبَر و کُنُدر و راتیَنج (صمغ درخت صنوبر به فارسی سندروس) و مُقل هرکدام یک جزء گرفته می‌شود [و آنها را می‌سوزانند] و خود را بر دود آنها می‌گیرند که سودمند است.

اما بواسیرِ بیرون‌زده‌ای (ظاهری) که ستبر شده‌باشد و چیزهایی که یادآور شده‌ایم در آن

کارگر نباشند، بهتر است که داروهای تند را با آن به‌کار ببرند و از این راهکار یکی آن است که: آن را در گرمابه با نوره و زرنیخ بیندایند و ساعتی بر آن درنگ نمایند تا آن را بسوزاند و سپس آنجا را با شراب بشویند و به‌دنبال آن از پوسته‌های سوخته‌ی حنظل و تُرمُس سوخته هرکدام یک جزء را بر آن بپاشند که این، بواسیر را به‌گونه‌ای شگفت‌انگیز می‌خشکاند.

و اگر این داروهای تند در این‌گونه از بواسیر کارگر نیفتاد، باید داروهای تندتر را در مداوای آن به‌کار بگیرند؛ داروهایی همچون: فلدفیون و دیگ‌بردیگ؛ که این داروها را باید سه روز پیاپی صبحگاهان و شامگاهان بر آن بیندایند؛ و هنگامی که دارو را از بواسیر برمی‌دارند باید آن را با شراب بشویند سپس دارو را یک یا دو بار دیگر بر آن بیندایند تا هنگامی که ببینند که بواسیر به‌راستی سیاه گشته و فرو پاشیده است؛ پس دارو را از آن بردارند و مرهم سفیداب را بر آن بیندایند تا سوزشی که از داروی تند در آن پدید آمده‌است آرام گردد و جای آن خشک شود.

و از چیزهایی که سوزش پدیدآمده از داروی تند را آرام می‌سازد کنجدی است که نرم کوبیده‌شده و با روغن گل سرخ و سفیده‌ی تخم‌مرغ آمیخته گشته باشد و جای سوزش را با آن بیندایند؛ و یا مغز تخم‌مرغ (زرده‌ی تخم‌مرغ) و آرد جو و روغن گل سرخ را بگیرند و با هم بیامیزند و پس از داروی تند جای سوزش را با آن بیندایند.

و اگر بیمار، تاب به‌کارگیری داروی تند را نداشته باشد، بهتر است بریدن با تیغ و یا شکافتن و کندن را در آن به‌کار گیرند؛ و ما چگونگی انجام دادن این کارها را به هنگام بیان چگونگی کار با دست به‌خواست خدا، توضیح خواهیم داد.

باب بیست و پنجم

در مداوای آماسها مقعد و ترکهای آن

هرگاه جز بواسیر، آماس گرمی برای مقعد پدید آید باید آنجا را با برگ خطمی و برگ عنب‌الثّعلب و بنفشه‌ی خشک و عِدس بی‌پوست مرهم بگذارند؛ بدین‌گونه که: همه‌ی آنها را تا هنگامی پخته می‌گردند با آب بجوشانند و سپس روغن گلِ سرخ و روغن بنفشه و زرده تخم‌مرغ – و به‌ویژه سفیده‌ی آن را – بر آن بریزند و آنها را در هاون به‌خوبی با هم بیامیزند و

جای آماس را با آن ببندایند.

چندوچون دارویی دیگر برای آماس گرم:

از اسفیداج (سفیداب) سرب پنج درهم کُندر نَر یک درهم و نیم، اقلیمیای نقره دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با مومی که با روغن گلِ سرخ همراه با آبِ هندبا و خُبّازی - و اگر در دسترس باشد - آب خیار، مخلوط شده‌باشد آمیخته می‌گردند و در هاون کوبیده‌شده و به‌کار برده می‌شود [آماس را با آن مرهم می‌گذارند].

[**چندوچون مرهمی تجربه شده که برای زخمها و ترکهای مقعد و بیرون‌زدگی آن سودمند است:**

از سفیداب و مرداسنگ چهار درهم، لُبان و زاج هرکدام سه درهم، صبر یک درهم، زعفران یک درهم گرفته می‌شود و یک عدد موم و روغن مرّ (ضمع درخت مرّ) [را فراهم می‌کنند و آنها را می‌کوبند و با هم می‌آمیزند و به‌گونه‌ی مرهم درمی‌آورند و بر جای زخم می‌گذارند.][1]

چندوچون دارویی برای ترکهای مقعد:

از مغز ساق گاو و مغز [ساق] گوزن یا پیه آن هرکدام ده درهم، موم سفید پنج درهم، مومیای[2] سه درهم گرفته می‌شود و موم با اندکی از روغن بنفشه ذوب می‌گردد و با مخها به‌گونه‌ی مرهم درآورده می‌شود و جای ترکها را با آن می‌اندایند[3].

چندوچون دارویی دیگر برای همین ناهنجاری:

از مغز ساق گاو و مرهم سفیداب و مرهم باسلیقون [به‌اندازه‌ی نیاز را] می‌گیرند و همگی را با هم می‌آمیزند و در هاون می‌سایند و جای ترکها را با آن می‌اندایند؛ و یا از راتینج (صمغ درخت صنوبر) و زفت هرکدام یک جزء را می‌گیرند و همگی را با روغن بنفشه و اندکی پیه

۱- این بند که در میان کروشه جای دارد، اصلاح شده‌ی اجتهادی بندی ناقص و ناگویا از بولاق، ۳۷۰، است که در سزگین، ۹۱، که در همان مبحث است؛ نیآمده‌است.

۲- مومیا، زَفت: مادّه‌ای قهوه‌ای یا سیاه رنگ نیم جامد، در طبقات زمین در مجاورت ذخایر نفتی حاصل می‌شود و آن نوعی قیر طبیعی است. (فرهنگ اغراض طبّی)

-۳ این بند تنها در سزگین، ۹۱، آمده است

مرغ ذوب می‌نمایند و زرده‌ی یک تخم‌مرغ و مقدار اندکی از افیون را با آن می‌آمیزند و برجای ناهنجاری می‌اندایند[۱].

چندوچون دارویی برای ترکهایی که با گرمی همراه نیستند:

از مغز ساق گاو یک اوقیه، زفت رومی نیم اوقیه، سفیداب سرب و مُرداسنگ هرکدام سه اوقیه، موم پالوده شده یک اوقیه روغن گلِ سرخ چهار اوقیه گرفته می‌شود و موم و زفت و مغز ساق گاو همراه روغن گلِ سرخ ذوب می‌گردند و سفیداب و مرداسنگ درحالی که نرم کوبیده شده‌باشند بر آن ریخته می‌شوند و اینها همگی تا هنگامی که همگون و همسان می‌گردند در هاون ساییده شده و به‌کار گرفته می‌شوند (بر ترکها اندوده می‌گردند)؛ و اگر ترکها همراه با برافروختگی (التهاب) و گرمی باشند، با مرهم سفیدابِ درست‌شده با سفیده‌ی تخم‌مرغ و اندکی از کافور اندوده می‌شوند؛ و یا آب عنب‌الثّعلب و آب برگ خطمی و آب بقلة‌الحمقاء را می‌گیرند و روغن گلِ سرخ ذوب شده با موم را بر آن می‌ریزند و آن را در هاون به‌گونه‌ی قیروطی درمی‌آورند و جای برافروختگی و گرمی را با آن می‌اندایند[۲].

باب بیست و ششم

در مداوای بیرون‌زدگی مقعد

و هنگامی که مقعد بیرون می‌زند بهتر است که بیمار در آب دیگ بزرگی (قَمْقَم) که پیش از این آن را توصیف کرده‌ایم بنشیند و یا مقعد را با شرابی به‌هم‌آورنده و بندآور (قابض) بشوید و این دارو را که چندوچون آن این است بر آن بپاشد:

از جوزالسّرو و مُورد خشک و اَقاقیا و عصاره‌ی شنگ و مازوی سبز هرکدام یک جزء را بگیرد و آنها را نرم بکوبد و پس از آنکه مقعد را می‌شوید آن را بر مقعد بپاشد و یا از خُبث نقره و بزر گلِ سرخ و سماق هرکدام وزن چهار درهم، مرو، وزن دو درهم را بگیرد و همگی را نرم

۱- این بند ترکیبی از هر دو نسخه‌ی بولاق، ۳۷۰، و سزگین، ۹۱ است.

۲- این باب بیست و پنجم در نسخه‌های موجود بسیار ناهماهنگ است.

بکوبد و پس از آنکه مقعد را با شرابی قابض (گس) می‌شوید آن را بر مقعد بپاشد.

چندوچون دارویی دیگر که برای این بیماری سودمند است:

از آرد کُنْدُر یا کندر ریز و مُرداسنگ هرکدام یک جزء، جوزالسَّرو نیم جزء، بُرادهٔ سرب (رَصاص) و گوش‌ماهی سوخته هرکدام یک چهارم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و پس از آنکه **مقعد** را با شرابی گس می‌شویند بر آن می‌پاشند.

و اگر همراه با بیرون‌زدگی مقعد آماسی هم وجود داشته باشد بهتر است از عدس پوست گرفته و پوسته‌های انار و جَفْتُ‌الْبلوط و جوزالسَّرو هرکدام یک جزء را بگیرند و همگی را به‌خوبی با آب مورد بجوشانند و روغن گُلِ سرخ را بر آن بریزند و آن را در هاون بسایند و مقعد بیرون‌زده را با آن بیندایند و یا آن را با همین دارو مرهم بگذارند.

باب بیست و هفتم

در مداوای شکم‌پیچ (شکم‌درد، مَغْص)

هرگاه شکم‌درد به‌سبب **بادی** سنگین (غلیظ) پیش آمده باشد باید اندکی از بزر کرفس و انیسون و رازیانه و نانخواه و سعتر فارسی را هرکدام به‌اندازهٔ هم بگیرند و نرم بکوبند و دو درهم از آن را با شراب ریحانی کهنه به بیمار بنوشانند؛ و اگر باد سنگین و نیرومند نباشد یکی از این بزرها را با اندکی از پودنه با آبی گرم به او بدهند؛ و اگر همراه با این شکم‌درد، **اسهالی** هم باشد، بزر تره‌تیزک بریان شده همراه با اندکی از میِبه و یا سفوف مقلیاثا به او داده شود؛ و اگر **طبیعت** بیمار میانه (معتدل) باشد از این **سفوف** راکه **چندوچون** آن این است به او بدهید:

از بزر تره‌تیزک بریان‌شده دو درهم، انیسون و بزر کرفس و نانخواه هرکدام یک درهم و نیم، دانهٔ غار یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به‌اندازهٔ نیاز از آن را همراه با آب گرم می‌نوشند؛ و یا وزن نیم درهم از سجزینا (شجرینا) را به او بدهند و **طبیعت** او را با یک درهم از اَیارهٔ فیقرا و یک درهم از تُربد با آب گرمی که انیسون را در آن جوشانده باشند روان گردانند.

و اگر شکم‌درد به‌سبب مدفوعی باشد که در روده‌های **بالایی** بند آمده باشد، داروی روان‌کننده‌ای همچون: حبِّ اَیاره و حبِّ بنفشه یا گوارشی خرما به او داده شود و اگر مدفوع

بندآمده در روده‌های پایینی باشد، بهتر است اِماله‌ی سازگار با آن حالت را با او به‌کار بگیرند.

و اگر شکم‌درد تنها به‌سبب بدمزاجی گرمی باشد که برای روده‌ها پیش‌آمده باشد باید به‌دارنده‌ی چنین حالتی وزن دو درهم بزر قطونای به‌هم‌زده شده با آب گرم و روغن گلِ سرخ و آب انارِ ترش و شیرین داده شود؛ و اگر شکم‌درد تنها به‌سبب صفرایی باشد که به‌سوی روده‌ها فرو تراویده باشد [باید به دارنده‌ی آن، این سَفوف را که چندوچون آن، این است بدهند:]

از بزر قطونا و بزر بقله و بزر شاهتره/ شاهسفرم و مغز دانه‌ی خیار و مغز تخمه‌ی کدو هرکدام یک جزء، طباشیر و بزر زبان‌برّه هرکدام نیم جزء را بگیرند و به‌جز بزرها (بزر قطونا و بزر شاهتره) همه را نرم، بکوبند و با روغن گلِ سرخ آن را آغشته و نرم گردانند و وزن دو درهم از آن را با شراب ریواس و آبی که دانه‌ی زرشک را در آن خیسانیده باشند به بیمار بنوشانند [که اگر خدا بخواهد سودمند است].

باب بیست و هشتم

در مداوای قولَنج (درد ناگهانی در ناحیه‌ی شکم مخصوصاً قسمتهای مجاور قولونها)

امّا قُولنج؛ اگر پدیدآمدن از خلطی بلغمی باشد، به دارنده‌ی آن گوارشی شهریاران یا گوارشی خرما یا گوارشی بهِ روان‌کننده با آب گرم داده شود و جای درد با نمک گرم‌شده کِماد گردد و بیمار در آبزن آب گرمی که: بابونه و اکلیل‌الملک و برنجاسب و گوگرد[1] و خارخسک و چیزهای مانند اینها را در آن جوشانده باشند فرو رود؛ که اگر طبیعت از هم باز شود (شکم کار کند) و درد آرام گیرد [که خوب است] وگرنه وزن دو درهم و نیم تا سه درهم حَبِّ سکبینه یا به‌همان اندازه، حَبِّ مُنتِن را با آب گرم به او بدهند؛ و اگر بیمار به‌سبب گرمی مزاج و سِنّ و وقتِ پیش‌رو، تاب خوردن این حبها را نداشته باشد؛ وزن بیست درهم فلوس خیارشنبر و وزن پانزده درهم گلنگبین را -که با آبی که رازیانه را در آن جوشانده باشند، سابیده شده باشند و

۱- در سزگین،۹۳، کُرنَب (کلم) است.

وزن یک مثقال تُربُد و وزن یک درهم ایاره‌ی فیقرا را بـر آن ریختـه باشـند، در حـالی کـه هنـوز گـرم است - به او بنوشانند؛ و [نیز] این **حب** را که **چندوچون** آن، این است به او بدهند:

از ایاره‌ی فیقرا و تُربُد هرکدام یک درهم، پیـهِ حنظـل یـک چهـارم درهـم، نمـک نفتـی دو دانـگ، سقمونیا یک دانگ، مُقل کبود نیم درهم گرفته می‌شود و داروهـا، نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و مُقـل را بـا آب گرم حل مـی‌کننـد و داروهـا را بـا آن مـی‌سرشـند و بـه‌گونـه‌ی حـب درمـی‌آورنـد و در سـایه خشک می‌نمایند؛ که این حبّ خود، شربت کـاملی اسـت؛ و [بـه‌خواسـت خـدا] بـرای قـولنج بلغمـی سودمند است.

چنـدوچون حبّـی دیگـر کـه بـرای قـولنج بلغمـی بـسیار سـودمند اسـت و حُنین[۱] آن را «حـبّ مُروارید» (حَبِّ لؤلؤ) نامیده است:

از شُبرُم (گاوکـشک یکـی از انـواع **فرفیـون** و از زمـره‌ی یَتـوع) و سـکبینه هرکـدام یـک جـزء گرفته می‌شـود و سـکبینه را بـا آب گـرم حـل مـی‌کننـد و شبرم را بـا آن مـی‌سرشـند و انـدکی از زعفران را بر آن می‌ریزند [و آن را بـه‌گونـه حـبّ درمـی‌آورنـد]؛ هـر شـربت از آن از نـیم مثقـال تـا یک مثقال است و برای کودک از دو دانگ تا نیم درهم است.

چندوچون حبّ سودمند دیگری:

از تُربد سفید تراشیده‌شده‌ی کوبیده‌شده و اَیـاره‌ی فیقـرا هرکـدام سـه درهـم، غـاریقون دو[۲] درهـم، سکبینه و گاوشیر و مُقل و گندبیدستر هرکدام یـک مثقـال[۳] گرفتـه مـی‌شـود و هرکـدام از داروهـا کـه کوبیدنی باشند نرم کوبیـده مـی‌گردنـد و صـمغها بـا آب سـذاب خیـسانیده‌شـده و داروهـا را بـا آنهـا می‌سرشند و به‌گونه‌ی حبهـایی همچـون فلفـل درآورده مـی‌گردنـد؛ هـر شـربت از آن وزن دو درهـم با آبی است که: بزر کرفس و رازیانه و انیسون را در آن جوشانده باشند.

۱- شاید منظور از **حُنین**، حنینِ بن اسحاق (۱۴۹-۲۶۴) از عیسویان حیره و بزرگترین متـرجم کتـب طبّـی باشد که کتابها بزرگی را از یونانی و سریانی به عربی درآورده است. برای اطلاع بیشتر ر.ک فرهنگ معین.

۲- بولاق، ۳۷۳، یک درهم است.

۳- بولاق، همان، یک درهم است.

چندوچون حبّی دیگر [برای قولنجِ بلغمی و بادی:]

از تُربُد سفید وزن یک درهم، صبر سُقوطری سه[۱] درهم، سَقمونیا و انیسون هرکدام دو[۲] دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده‌شده با عسل سرشته می‌شوند و این، دو وعده‌ی دارویی (دو شربت) است؛ که نیمی از آن با آب گرم نوشیده می‌شود.

چندوچون حبّی دیگر که برای قولنج بلغمی و بادی بسیار سودمند است:

از غاریقون و سکبینه و مُقل و گاوشیر و گُندبِیدستر هرکدام وزن دو[۳] درهم، صبر سُقوطری چهار درهم گرفته می‌شود، داروها نرم کوبیده می‌گردند و صمغها با آب گرم حل می‌شوند و داروها را با آنها می‌سرشند و به‌گونه‌ی حبّ درمی‌آورند و حبها را خشک می‌گردانند؛ هر شربت از آن وزن یک درهم تا یک مثقال با آب گرم است.

و اگر به دارنده‌ی این بیماری، وزن سه درهم از اَیاره‌ی فیقرای سرشته‌شده با عسل را بدهید و به‌دنبال آن، ماءُالأُصول همراه با روغن کرچک را به او بنوشانید - به‌خواست خدا - سود آشکاری از آن می‌برد.

و این، چندوچون ماءالاصولی است که برای این بیماری سودمند است:

از پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و پوسته‌های ریشه‌ی رازیانه و حُلبه و شویت و خارخسک هرکدام وزن ده درهم، بزر کرفس و انیسون و بزر رازیانه هرکدام چهار درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب هرکدام وزن چهار درهم، انجیر سفید ده دانه، مویز خراسانی بی‌هسته وزن بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب تا هنگامی که تنها یک رطل از آن باز بماند جوشانده می‌شوند و هر روز چهار اوقیه از آن همراه وزن دو مثقال اَیاره‌ی سرشته‌شده با عسل و وزن یک مثقال روغن کرچک نوشیده می‌شود.

و اگر شما به‌جای روغن کرچک از این روغن را که چندوچون آن این است به‌کار بگیرید سودمندتر و کاراتر (ناجح) خواهد بود:

۱- در سزگین،۹۴، به ظاهر ثُلُثَیْ درهم (دو سوم درهم) است.

۲- بولاق، ۳۷۳، تنها سقمونیا است و سه درهم است.

۳- بولاق، همان، وزن یک درهم است.

از شُبرم (گاوکشک) وزن سی درهم، مازریون دو درهم، حَبُّ النّیل، بیست درهم، تُربُد و دانه‌ی کرچک، هرکدام چهل درهم گرفته می‌شود و همگی با کوبیدنی خوب کوبیده می‌شوند و در دیگی سنگی انداخته شده و شش رطل آب را بر آن می‌ریزند و با آتشی آرام تا هنگامی که تنها نیمی از آن باز بماند جوشانده شده و یک رطل روغن کنجد را بر آن می‌ریزند و تا هنگامی که آب آن ازمیان می‌رود و تنها روغن آن باز می‌ماند [باز هم] آن را می‌جوشانند و آن بازمانده را می‌پالایند و در ظرفی آن را نگه می‌دارند و به‌هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند؛ هر شربت از آن وزن یک تا دو مثقال همراه با ماءُالأُصول است؛ و اگر خواستید [به‌جای ماءالاصول] ، آن را با آبی که: انجیر و شنبلیله و رازیانه و بزر کتان و مویز طائفی و پرسیاوشان را در آن جوشانده باشند به‌کار بگیرید؛ که این برای این بیماری سودمند است؛ و اگر به‌اندازه‌ی نیاز از این دارو را برای اِماله کردن چنین بیمارانی به‌کار ببرید سودمند است.

و اگر این داروها را به‌کار گرفتید و بیمار، اسهال نشد و درد او آرام نگرفت، **اماله** را به‌کار بگیرید -به‌ویژه اگر درد در روده‌های پایینی باشد- و اگر سه روز بر این حالت (روان نگشتن و آرام نگرفتن درد) بیمار بگذرد، **اِماله** بهترین چیزی است که باید در این مورد به‌کار گرفته شود؛ و باید در آغاز کار، اِماله‌ی نرم را به‌کار گیرند؛ که اگر کارگر بیفتد [که خوب است] وگرنه اِماله‌ی نیرومندتر از آن را به‌کار ببرند.

چندوچون اِماله‌ی نرمی که برای قولنجی که سخت نباشد سودمند است:

از انجیر ده دانه، عُناب بیست دانه، سبستان سی دانه مویز خراسانی بی‌هسته پانزده درهم، خارخسک و بابونه و اِکلیل‌المَلِک و شویت و کلم از هرکدام وزن سه درهم، [چغندر و کلم از هرکدام پنج اوقیه[؟]، خطمی و نخاله -که در کیسه ریخته شوند- هرکدام سه درهم [1]]، گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب تا هنگامی که یک رطل از آن باز می‌ماند پخته می‌گردند و [از آنچه مانده است] نیم رطل را می‌پالایند و از پیه ذوب‌شده‌ی حنظل و از مُرّی هرکدام دو اوقیه، شکر سرخ ده درهم [و بوره دو درهم] را بر آن می‌ریزند [و همگی را گرد می‌آورند] و

۱- آنچه میان دو قلاب (کروشه) آمده و برخی از آن تا اندازه‌ای نامتعارف است (مثلاً: اوقیه برای چغندر و کلم) تنها در بولاق، ۳۷۳، آمده‌است.

درحالی که نیم‌گرم است، اِماله را با آن انجام می‌دهند؛ [که اگر خدای تعالی بخواهد] سودمند است.

چندوچون اِماله‌ای دیگر که برای قولنج پدیدآمده از بلغم سودمند است:

از انجیر شیرین ده دانه، عُنّاب گرگانی بیست دانه، سبستان سی‌دانه، خارخسک و شویت از هرکدام ده درهم، قُرطُم (کاجیره) کوبیده و کرچک کوبیده [و اکلیل‌الملک] هرکدام هفت درهم، قنطوریونِ (نوعی گیاه) درشت و باریک و شنبلیله و بزر کتان، هرکدام پنج درهم، [پرسیاوشان چهار درهم، سذاب و یونجه هرکدام یک کف، کلم و چغندر هرکدام ده اوقیه، پیه حنظل[۱]] و بزر کرفس و رازیانه و زیره و انیسون، هرکدام سه درهم، بزر یونجه (رطبه) چهار درهم، نخاله‌ی آرد سفید و خطمی -که هر دو در کیسه‌ای ریخته‌شده باشند- هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی با شش رطل (هر رطل ۹۰۰گرم) آب تا هنگامی که یک رطل از آن باز بماند جوشانده می‌شوند و این بازمانده را پالوده می‌نمایند و نیم رطل از آن را می‌گیرند و یک اوقیه روغن کنجد [و یک اوقیه پیه جوجه‌ی مرغ آمیخته‌شده با یک اوقیه و نیم مرّی] و یک اوقیه شکر سرخ و وزن یک مثقال بوره‌ی ارمنی را بر آن می‌ریزند [و اماله را با آن انجام می‌دهند].

و اگر بیماری، سخت و بلغم، فراوان باشد، بهتر است به‌جای روغن کنجد، روغن زنبق یا روغن خارخسک یا روغن شویت (شبت) و به‌جای شکر، عسل را به‌کار گیرند و در این دارو از سکبینه و اُشَه و گاوشیر هرکدام نیم درهم را بیفزایند و صمغها را با آب گرم حل نمایند و با دسته‌ی هاون بسایند و آن را در داروهای اِماله بریزند؛ و اگر شما وزن دو درهم یا دو دانگ، زهره‌ی گاو را بر این داروها بیفزایید، بیمار سود آشکاری از این اماله می‌برد.

و باید به‌اندازه‌ی آنچه از نیروی این بیماری و کم‌توانی آن و فراوانی بلغم و کمی آن می‌بینید، بر این داروها بیفزایید و یا از آنها بکاهید.

و اگر **بیماری و درد**، در نواحی **عانه** (استخوان پشتِ زهار (گرداگرد آلت تناسلی)) در جایی که از روده‌ی مستقیم نزدیک است باشد، چه بسا با به‌کارگیری شیاف، از اِماله کردن بی‌نیاز شوید.

۱- این نیز که - برخی نامعقول دارد- تنها در سزگین، ۹۵، آمده‌است.

و این چندوچون شیافی است که برای این کار، تجربه شده‌است:

از بوره و خطمی هرکدام یـک جـزء، پیـه حنظـل نـیم جـزء، سَـقمونیا یـک چهـارم جـزء گرفتـه می‌شود و همگی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و مقـداری شـکر سـرخ را بـرای آن آب مـی‌کننـد و بـسته (مُنعَقِد) می‌گردانند و داروها را بر آن می‌ریزنـد و آن را بـه‌گونـه‌ی شـیافی کـه بـه‌انـدازه‌ی انگـشتی بـا درشتی میانه باشد درمی‌آورند [و به‌کار می‌گیرند].

چندوچون شیافهای دیگری که نیرومند هستند:

از پیهِ حنظل و زهره‌ی گاو و بوره و خطمـی هرکـدام یـک جـزء گرفتـه مـی‌شـود و همگـی نـرم کوبیده می‌گردند و با شِکر سرخ یا عسلِ بسته‌شـده سرشـته مـی‌گردنـد [و بـه‌گونـه‌ی شـیاف درآورده شده و به‌کار گرفته می‌شوند].

چندوچون شیاف نیرومند دیگری:

از زهره‌ی گـاو و سـکبینه و مُقـل و بـوره و پیـه حنظـل (شـحم حنظـل: مغـز و پـرده‌هـای درون حنظل) و خطمی هرکدام یک جزء گرفته مـی‌شـود و همگـی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و صـمغها را بـا آب گرم حل کرده، داروها را با آن مـی‌سرشـند و بـه‌گونـه‌ی شـیاف درمـی‌آورنـد و بـه هنگـام نیـاز به‌کار می‌گیرند.

و اگر شما همه‌ی اینهایی را که یادآور شـده‌ایـم بـه‌کـار گرفتیـد و درد آرام نیافـت و طبیعـت ازهـم باز نشد (شکم کـار نکـرد) آن دارویـی را کـه مـدفوع (خـرء) گـرک در آن باشـد بـه‌کـار ببریـد؛ کـه به‌راستی آن مـدفوعی کـه گـرگ آن را بـر خـار مـی‌انـدازد دارای ویژگـی سـودمند شـگفت‌انگیـزی برای مداوای قولنج است؛ و از ایـن‌رو اسـت کـه جـالینوس دانـا در کتـاب خـود بـه نـام: «داروهـای مرکّب» گفته اسـت کـه: «هـرکس کـه تکّـه‌ای از مـدفوع گـرگ را بگیـرد و آن را بـر ران دارنـده‌ی قولنج بیـاویزد و یـا آن را بـر نـاف او ببندایـد، همـین کـار، او را روان مـی‌دارد؛ و او (جـالینوس) ایـن کار را دفعات فراوانی آزموده است[1].

۱- این هم از آن روایتهای افسانه‌ای خرافاتی است که در این‌گونه کتابها آمده‌است و آن را بـه جـالینوس حکیم هم نسبت داده‌اند و کتب طب سنتی را با آنها در معرض طعن و تشر قرارداده‌اند. (مترجم)

و این چندوچون دارویی است که مدفوع گرگ در آن باشد:

از مدفوع گرگ که روی خار پیدا شود وزن چهار درهم و از انیسون و زیره و بزر رازیانه و زنجبیل و دارفلفل و نمک نفتی هرکدام وزن یک درهم، صبر سُقوطری وزن دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با عسل پالوده سرشته می‌شوند و در ظرفی نگه‌داری کرده و به‌هنگام نیاز وزن دو تا سه درهم از آن با آب شویت و زیره به‌کار گرفته می‌شود (خورده می‌شود).

چندوچون داروی دیگری که با مدفوع گرگ همراه باشد:

از تُربد سفید پنج درهم، مدفوع گرگ چهار درهم، بزر کرفس و انیسون هرکدام وزن سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن سه درهم با آب گرم است.

و اگر شما اِماله و شیافها و دیگر داروها را به‌کار بردید و طبیعت بیمار را روان گردانیدی و هنوز اندکی از درد باقی مانده بود، پس به دنبال اینها، این مطبوخی را که چندوچون آن این است به‌کار بگیرید که این، روده‌ها را از هرچه بازمانده‌هاست به‌گونه‌ای بی‌کم‌وکاست پاک می‌گرداند:

از پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و رازیانه و بابونه و اُقحوان (گل بابونه) و پرسیاوشان و بنفشه‌ی خشک و ریشه‌ی سوسن خُردشده‌ی ساییده شده، هرکدام ده درهم، شنبلیله و بزر کتان و بزر خطمی و خُبّازی و بزر رازیانه هرکدام پنج درهم، انجیر سفید ده دانه، مویز خراسانی هسته گرفته بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با پنج رطل آب تا هنگامی که یک رطل از آن باز می‌ماند پخته می‌شوند و نیم تا دو سوم رطل را از آن می‌گیرند و ده درهم فلوس خیار شنبر و به‌همان اندازه قند سفید شکری[1] و وزن یک مثقال روغن کرچک و وزن یک درهم تربد سفید را در آن می‌سایند و درحالی که نیم‌گرم است آن را می‌نوشند که این، معده را به‌گونه‌ای بسیار خوب پاک می‌گرداند.

۱- سزگین، ۹۶، «فانید خزاینی» است.

در مداوای قولنج بادی:

و اگر این بیماری قولنج از باد ستبری (غلیظی) باشد، باید بـه‌دارنـده‌ی آن دو درهـم و نـیم تـا سـه درهم از حبّ مُنْتِن و یا از حبّ سکبینه را بدهند و یـا از ایـن حـبّ کـه چنـدوچون آن ایـن اسـت بـه وی داده شود:

از ایاره‌ی فیقرا دو مثقال، تربد سـفید یـک مثقـال[۱]، بـزر کـرفس و انیـسون و نـانخواه هرکـدام نـیم مثقال، گُندبیدستر و فربیون هرکدام یک چهارم مثقال گرفتـه مـی‌شـود و همگـی نـرم کوبیـده گـشته و با آب کرفس سرشته می‌شوند و به‌گونـه حـبّ درآورده مـی‌گردنـد در سـایه خـشک مـی‌شـوند؛ هـر شربت از آن وزن دو مثقال[۲] است.

چندوچون حبّی دیگر که برای این بیماری سودمند است:

از شُبرُم و پیه حنظل هرکدام یک جـزء، سـکبینه یـک جـزء و نـیم، زنجبیـل و گُندبیدسـتر و مُقـل و فلفل هرکدام نیم جزءگرفته می‌شود و صمغها بـا آب گـرم، حـل مـی‌گردنـد و بـه‌گونـه‌ی قرصـهای کـوچکی درآورده مـی‌شـوند؛ هـر شـربت از آن وزن دو درهـم بـا آب گـرم اسـت؛ و بـه او ماءالأصولی را که چندوچون آن این است [نیز،] بدهند:

از پوسته‌هـای ریـشه‌ی کبـر و پوسـته‌هـای رازیانـه هرکـدام ده درهـم، بـزر کـرفس و انیـسون و نانخواه و بزر رازیانه و دوقو و شـنبلیله هرکـدام وزن سـه درهـم، بـزر سـذاب و سـیر بیابـانی هرکـدام پنج درهم، پودنه و سعتر (آویـشن) فارسـی و زیـره هرکـدام سـه درهـم مِـصطکی و سـنبل‌الطّیـب و سلیخه و شـاخه‌ی بلـسان و اَسـارون هرکـدام وزن دو درهـم، مـویز خراسـانیِ هـسته درآورده شـده وزن بیست درهم، انجیر ده دانه، عُناب بیست دانـه[۳] گرفتـه مـی‌شـود و همگـی بـا پـنج رطـل آب تـا

۱- بولاق، ۳۷۶، دو مثقال است.

۲- سزگین، ۹۷، یک مثقال است.

۳- چندوچون این ماءالاصول در نسخه‌ی سزگین، بدین‌گونه است:

پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و رازیانه و انیسون و نانخواه و زوفرا (نوعی گیـاه) و شـنبلیله و سـیر بیابـانی و آویشن فارسی و زیره، هرکدام سه درهم، بزر سذاب و مصطکی و سنبل‌الطّیب و سلیخه و شاخه‌ی بلـسان و اَسارون هرکدام وزن دو درهم، شویت و راسن و شاخه‌ی اِدخر و شکوفه‌ی آن هرکـدام پـنج درهـم، مـویز خراسانی بی‌هسته دو درهم، انجیر ده دانه، عناب بیست دانه. (سزگین، ج ۲، ۹۷)

هنگامی که یک رطل از آن باز می‌ماند پخته می‌شوند و این بازمانده پالوده می‌گردد و وزن چهل درهم از این پالوده شده با وزن یک مثقال زوغن کرچک و وزن نیم درهم سجزینا/ شجرینا، گرفته شده [و تناول می‌گردد].

و اگر به دارنده‌ی این بیماری وزن نیم درهم تریاق فاروق را با آبی که زیره و بزر کرفس و انیسون را در آن جوشانده باشند بنوشانند سود آشکاری از آن می‌برد.

و [افزون بر اینها] شکم و نواحی روده‌های بیمار را با این دارویی که چندوچون آن این است بیندایند:

از آب سذاب (فیجن، پیم) و آب رازیانه و آب کرفس هرکدام نیم رطل، زیره‌ی نبطی و نانخواه و بزر کرفس هرکدام پنج درهم گرفته شود و همگی با این آبها تا هنگامی که یک سوم از آنها کم می‌شود پخته گردند و نیم رطل از روغن زیتون نارس (زَیتُ الانِفاق) و روغن کنجد (دُهنُ الحَلّ) را بر آن بریزند و آن را با آتشی آرام تا هنگامی که آب آن ازمیان برود و تنها روغن بماند بجوشانند و روغن‌اندایی را با آن انجام دهند؛ و بیمار وزن یک مثقال از آن را همراه با آبی که پودنه‌ی رودخانه‌ای و آویشن فارسی و نانخوا را در آن جوشانده باشند، همراه با عسلَ یا همراه با فانیدِ (پانید، شکر سه بار تصفیه شده) سیستان بنوشد.

و از چیزهایی که بادها را از هم می‌پراکنند تکمید کردن با نمک و زیره‌ی گرم شده‌است، و نیز می‌توان دارنده‌ی این بیماری با اماله‌ای که پراکندساز بادها و شکننده‌ی آنها باشد اِماله کرد و از جمله‌ی این‌گونه اماله‌ها، اِماله‌ای است که چندوچون موادّ آن، این است:

از مِشکطرامشیع و سذاب و شویت و پودنه‌ی بیابانی و رودخانه‌ای/کوهستانی و نّمام و بابونه و اکلیل‌الملک و حاشا و مرزنگوش و قیسوم، هرکدام یک کف، گشنیز و کرفس و انیسون و رازیانه و نانخواه، هرکدام پنج درهم، انجیر خشک ده دانه، سِلق (چغندر، شاید آب چغندر) ده اوقیه، عُنّاب بیست دانه، سبستان سی‌دانه، گرفته می‌شود و همگی با شش رطل آب تا هنگامی که تنها یک رطل و نیم از آن باز بماند جوشانده می‌شوند و نیم رطل از این بازمانده پالوده می‌گردد؛ و وزن یک درهم بوره و دو دانگ/ سه درهم، گُندبیدستر و بیست درهم عسل را بر آن می‌ریزند، صمغها را با آب گرم آب می‌کنند و دیگر داروها را می‌کوبند و بر آن آب پالوده، می‌ریزند و آن را همراه با پانزده درهم روغن قُسط و پانزده درهم مُرّی (آبکامه) در هاون

می‌سایند و درحالی که نیم‌گرم است اِماله را با آن انجام می‌دهند.

و اگر با اِماله چیزِ سفت و درهم‌فشرده‌ای (منعَقَد) بیرون بیاید، باید برای بار دوم و سوم و تا هنگامی که مدفوعِ نرم بیرون می‌آید اماله را دوباره کنند.

چندوچون اِماله‌ی دیگری که برای مداوای باد سنگین (غلیظ) سودمند است:

از اَفشره‌ی (عصاره‌ی) تره و عصاره‌ی چغندر و عصاره‌ی پودنه و عصاره‌ی سذاب هرکدام وزن بیست درهم، روغن بادام و روغن ناردین و روغن قُسط یا روغن خارخَسک - هرکدام که در دسترس باشند - وزن پانزده درهم، عسل ده درهم، گُندبیدستر و شحم حنظل - که هر دو نرم کوبیده‌شده باشند - یک دانگ و نیم[1] گرفته می‌شود و همه اینها را با هم گِرد می‌آورند و درحالی که نیم‌گرم باشند اِماله را با آنها انجام می‌دهند.

چندوچون اِماله‌ای دیگر:

از آب سذاب یک رطل را می‌گیرند و از بزر کرفس و انیسون و رازیانه و شونیز هرکدام پنج درهم، گُندبیدستر یک درهم گرفته می‌شود و همگی به‌گونه‌ی نیم‌کوب کوبیده می‌گردند و با نیم رطل از روغن زیتون نارس (زیت‌الانِفاق) برآب سذاب ریخته می‌شوند و با آتشی آرام تا هنگامی که آب آن ازمیان می‌رود و تنها روغن باز می‌ماند جوشانده می‌شود و از این بازمانده، نیم رطل و از پیه آب‌شده‌ی مرغ یا جوجه مرغها هرکدام دو اوقیه را می‌گیرند و در حالی که نیم‌گرم است اماله را با آن انجام می‌دهند؛ و اگر عسل را با روغن زیتون بیامیزند برای این کار بهتر خواهد بود.

و اگر درد سخت‌تر شود و با داروی روان‌کننده و اِماله آرام نگیرد، از نیم درهم تا نیم مثقال فلونیای رومی یا فارسی را - هرکدام که به‌دست بیاید - به‌کاربگیرید؛ و یا بیمار را در آبزنی که: بابونه و اکلیل‌الملک و سذاب و خارخسک و شیح و قیسوم و شویت و برگ غار و خندیقون و چیزهای مانند اینها را در آب آن جوشانده باشند بنشانید؛ و نشستن او در آبزن در حالی باشد که معده‌ی او از غذا و آشامیدنی تهی باشد.

۱- سزگین، ۹۸، یک چهارم درهم است.

و غذای کسی که قولنج دارد -اگر قولنج او از بلغم یا باد باشد- آب نخود با زیره و شویت و روغن زیتون شسته‌شده و دارچینی و خولنجان و فلفل و تره و با گوشت جوجه‌مرغهای به حدّ پرواز رسیده یا چکاوکها و یا آبگوشت خروسهای پیرِ درست‌شده به‌گونه‌ی آش ساده با چیزهایی که یادآور شدیم، باشد؛ و اگر اندکی از بسپایه را در آبگوشت خروسها یا چکاوکها بریزید و آن را به بیمار بیاشامانید از آن سودمند می‌گردد؛ و نیز، اگر اندکی از مغز قُرطُم را در این آبگوشتها بیندازید، طبیعت او را روان می‌گرداند؛ و نیز، عسل همراه با روغن گردو را به او بدهند که بخورد.

و بیمار نباید غذای فراوان بخورد و به‌جز آن اندازه که نیروی بدن او را نگه دارد نخورد و از خوردنِ گوشت چهارپایان و ماهیها سرباز زند و به آنها نزدیک نشود و آب سرد نیامیخته ننوشد بلکه آن را با آب عسل و یا شکراب بیامیزد؛ و اگر ناچار به نوشیدن چنین آبی شود و تشنگی او فراوان باشد، کمی از آن را اندک‌اندک بنوشد؛ و اگر اندکی از شراب ریحانی آمیخته [با آب] را به او بنوشانید از آن سودمند می‌گردد.

و اگر شما این چاره‌اندیشیها را به‌کار ببرید و نتیجه‌بخش نباشند و درد آرام نگیرد باید ابزارهای حجامت و کاسه‌هایی را با آتش، چندین بار روی نرمی شکم، زیر ناف (مَراق) و جای درد بگذارید که این از آنهایی است که بادها را از هم می‌پراکند و بیمار از آن سود آشکاری می‌بیند.

درباره‌ی قولنج پدیدآمده از خلط تند:

امّا هرگاه قولنج به‌سبب خلط گرم سورانی باشد که بر روده‌ها فرو ریخته است، باید هیچ‌کدام از داروهای گرمی را که یادآور شده‌ایم با دارنده‌ی این نوع از قولنج به‌کار نگیرند، و به او دو سوم رطل، آب لبلابی را ک وزن بیست درهم فلوس خیارشنبر را در آن ساییده باشند بنوشانند و یا به او آبی را بدهند که در آن به‌اندازه‌ی نیاز: انجیر و عُنّاب و سبستان و مویز خراسانی و پرسیاوشان و بزر خطمی و خبّازی را جوشانده باشد؛ [و آن آبی که فلوس خیارشنبر را در آن ساییده باشند بدین‌گونه فراهم می‌گردد که]: این میوه‌ها و گیاهان را در سه رطل آب تا هنگامی که یک رطل از آن باز بماند می‌جوشانند و دو سوم این بازمانده را می‌گیرند و وزن بیست درهم فلوس خیارشنبر را در آن می‌سایند و وزن یک مثقال روغن بادام شیرین را بر سر آن می‌ریزند

و در حالی که نیم‌گرم است آن را به بیمار می‌نوشانند که به‌خواست خدا سودمند است؛ و یا دو اوقیه از آب هرکدام از: عنب‌الثّعلب و کاکنج و خبّازی را که به‌اندازه‌ی دو اوقیه از فلوس خیارشنبر را در آن ساییده باشند به او بنوشانید.

و نیز، به چنین بیماری آب گرم همراه با روغن بادام را بدهید تا چندین بار آن را جرعه‌جرعه بنوشد و آبِ گوشتِ مرغِ فربه را همراه اندکی از مغز نانِ سفید و روغن بادام شیرین سر بکشد و آبِ دست و پای پخته بره‌ها را که به‌گونه‌ی آش ساده درست شده‌باشد با روغن بادام شیرین بنوشد؛ و اگر یک سوم رطل از لعاب بزر قطونا و لعاب دانه به همراه با اندکی از شراب بنفشه یا انگشت‌پیچ (لَعوق) خیارشنبر و روغن بادام شیرین و روغن تخمه‌ی کدو با وزن یک درهم تربد سفید و نیم دانگ سقمونیا را به او بنوشانید از آن سودمند می‌گردد.

و نیز بیمار با اماله‌ی نرمِ نرم‌کننده‌ای که چندوچون موادّ آن این است، اِماله شود:

از عناب گرگانی بیست دانه، سبستان سی‌دانه، **جو**[1] پوست گرفته‌ی کوبیده‌شده بیست درهم، نخاله‌ی آردسفید و خطمی -که در کیسه‌ای ریخته شوند- هرکدام یک کف دست، بنفشه‌ی ریحانی و برگ نیلوفر[2] هرکدام چهار درهم، برگ خبّازی و چغندر هرکدام یک کف، گرفته می‌شود و همگی با پنج رطل آب تا هنگامی که یک رطل از آن باز بماند جوشانده می‌شوند و این بازمانده پالوده گشته و وزن یک اوقیه[3] فلوس خیارشنبر، و پنج درهم شکر سرخ و دو اوقیه، روغن بنفشه و پانزده درهم[4] مرّی را بر آن می‌ریزند و درحالی که نیم‌گرم است اماله را با آن انجام می‌دهند.

و اگر با این بیماری، تندی و سوزش و گرمای سختی باشد، اماله با آب جَوی که عُنّاب و سبستان و ریشه خطمی را در آن جوشانده باشند، انجام داده می‌شود؛ که چهار اوقیه از آب هندوانه را برای آن می‌گیرند و از آب خُبّازی و آب کدو و لعاب بزر قطونا هرکدام پانزده درهم

۱- بولاق، همان، سُعْد است.

۲- سزگین،۹۹، برگ چغندر است.

۳- بولاق،۳۷۶، وزن ده درهم است.

۴- بولاق، همان، یک اوقیه و نیم است.

و از روغن بنفشه و روغن تخمه‌ی کدو و یا روغن نیلوفر - از همه اینها و یا از هرکدام از آنها که دردسترس باشند - وزن بیست درهم را می‌گیرند و همه را با هم می‌آمیزند و در حالی که نیم‌گرم باشند، بیمار را با آن اماله می‌کنند [که به‌خواست خدا سودمند است].

و از غذا: آبگوشتهای چرب از آشهای ساده‌ی درست‌شده با گوشت مرغ فربه و روغن بادام شیرین و [نیز] اسفناج و چغندر و خبّازی و لبلاب پخته‌شده‌ی درست‌شده به‌گونه‌ی آش ساده با روغن بادام شیرین و تخم‌مرغ نیم‌پز را به او بدهند و انار بی‌دانه را بمکد و شراب نیلوفر یا شراب بنفشه یا چیزهای مانند اینها را بنوشد و در آبزنی با آب میانه گرمایی که در آن: بنفشه و نیلوفر و برگ خطمی و برگ خبّازی و جو بی‌پوست و چیزهای مانند اینها را جوشانده باشند بنشیند.

درباره‌ی قولنج پدیدآمده از آماسی گرم:

امّا اگر قولنج از آماسی گرم پدید آمده‌باشد، نباید در آغاز کار داروی روان‌کننده‌ای را به بیمار بدهند؛ زیرا چنین چیزی سبب می‌شود که بیماری او به ایلاوس[1] (قولنجِ بخش پایانی روده‌ی باریک) بینجامد؛ بلکه باید به دارنده‌ی آن دستور داده شود که [بگذارد] که رگ باسلیقش را بگشایند؛ و اندک‌اندک - و نه به یکباره - به‌اندازه‌ی نیاز از او خون بیرون بریزند، و به او آب جَوی که ریشه مهک (اصل السّوس[2]) و بزر خبّازی را در آن پخته باشند بنوشانند؛ و جای قولنج را با این مرهمی که چندوچون آن این است مرهم بگذارند:

از [برگ خطمی] و برگ خبّازی و عِنب‌الثّعلب و بنفشه‌ی تازه هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و از آردِ جو و خطمیه و صندل سفید و بابونه و اکلیل‌الملک، هرکدام سه درهم را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و بر آن می‌ریزند و با سبزیهای کوبیده‌شده‌ی ساییده‌شده آمیخته می‌نمایند و موم سفیدی را که با روغن بنفشه و روغن نیلوفر و پیه مرغابی به‌خوبی ذوب‌شده‌باشد بر آن می‌افکنند و جای قولنج را با آن مرهم می‌گذارند؛ و اگر به پراکنده‌سازی بیشتری نیازمند باشید؛ لعاب بزر کتان را با این مرهم بیامیزید.

۱- ایلاوس: یکی از انواع سخت قولنج است و معنی این کلمه: «خدا رحم کن» است و آن را بیماری: «پناه بر خدا» نامند. (مفتاح الطّب)

۲- بولاق، همان، «اصل شونیز (ریشه شونیز)» است.

و اگر درد آرام بگیرد و آماس از هم بپراکند [که خوب است] وگرنه بهتر است که از آب عنب‌الثّعب و آب کاکنج و آب لبلاب، هرکدام بیست درهم را که وزن ده درهم فلوس خیارشنبر را در آن ساییده و روغن بادام شیرین را بر آن چکانده باشند به او بنوشانید و او را با این اِماله که چندوچون موادّ آن این است اماله نمایید:

از بابونه و اکلیل‌الملک و خبّازی و برگ ختمی و لبلاب هرکدام یک مُشت[۱]، نخاله و خطمی هرکدام سه درهم در یک کیسه[۲]، عناب بیست دانه، سبستان سی‌دانه گرفته می‌شود و همگی در سه رطل آب تا هنگامی که یک رطل از آن باز بماند پخته می‌گردند و آن بازمانده پالوده گشته و نیم رطل از آن را می‌گیرند و از لعاب بزر قطونا و لعاب بزر کتان هرکدام یک اوقیه و از روغن بنفشه و پیه مرغابی هرکدام یک اوقیه و از فلوس خیار شنبر پانزده درهم را می‌گیرند و در آن آب می‌سایند و سپس آن را می‌پالایند و آن روغنها را با آن می‌آمیزند و درحالی که نیم‌گرم است بیمار را با آن اِماله می‌نمایند؛ و [پس از آن] او را در آبزنی که در آن آبی میانه گرما بوده و نیلوفر و بنفشه و برگ خطمی و خبازی و شویت و اکلیل‌الملک و برگ کلم را در آن جوشانده باشند می‌نشانند که –اگر خدا بخواهد– سودمند است.

و هنگامی که بیماری به پایان خود می‌رسد، تا هنگامی که آماس از هم می‌پراکند آبی را که انجیر و بنفشه و بزر خطمی و خُبّازی در آن پخته‌شده و چند قطره روغن بادام شیرین بر آن چکیده شده‌باشد به بیمار بدهید؛ و دارنده‌ی این بیماری از روی غذا با همان چاره‌اندیشی‌ای که آن را برای دارندگان قولنج پدیدآمده از خلطی گرم توصیف کرده‌ایم چاره‌جویی نمایید.

و باید بدانید که: چه‌بسا برای دارنده‌ی این بیماری به‌سبب فشاری که آماس بر مثانه فرود می‌آورد، دشواری پیشاب‌کردن پیش می‌آید، که در چنین حالتی باید رگ صافِن (سیاهرگ پایی) گشوده شود و زِهار و قَطَن (کمرگاه) با مرهمهایی که ذکر کرده‌ایم مرهم گذاشته شود و این جایها (زهار و قَطَن) با روغن بنفشه و بابونه و موم ذوب‌شده چرب گردد که این، آماس را از هم می‌پراکند و [اگر خدا بخواهد] ادرار کردن را روان می‌دارد.

۱– بولاق، همان، یک کف دست است.

۲– بولاق، همان، نخاله یک کیسه و خطمی یک کیسه است.

باب بست و نهم

در مداوای قولنجی که ایلاوس[۱] نامیده می‌شود

امّا قولنج معروف به ایلاوس، بهبود یافتن آن دشوار است به ویژه اگر همراه با آن، قی‌کردن مدفوع پیش آید؛ امّا آنچه از این بیماری که از آماسی گرم پدید آمده باشد، مداوای آن با چیزهایی است که برای مداوای قولنج پدیدآمده از آماس گرم به‌کار گرفته می‌شود، چیزهایی همچون: گشودن رگِ باسلیق و اَکحلِ دارنده‌ی آن -اگر نیروی بدن و سنّ و مزاج بیمار یاری دهند- و نوشاندنِ داروها و شربتهایی -که آنها را برای شما یادآور شده‌ایم- به بیمار و مرهم گذاشتن او با آن مرهمها و دیگر چیزهایی که آنها را توصیف نموده‌ایم.

و [پزشک] تا هنگامی که به شناختی درست می‌رسد و یقین پیدا می‌کند به اینکه: بیماریِ بیمار از آماسی گرم است، باید از گشودن رگِ (فَصْدِ) دارنده‌ی قولنج بپرهیزد؛ زیرا گشودن رگِ کسی که: بدون داشتن آماسی گرم، چنین بیماری‌ای را داشته باشد، کشنده است.

و اگر ایلاوس از خلطی بلغمی غلیظ که به روده‌های باریک چسبیده باشد، پیدا شده‌باشد، به او آن داروهایی را که در مداوای قولنج پدیدآمده از بلغم نوشیده می‌شوند بدهید؛ داروهایی همچون: ماءُالاُصول همراه با اَیاره‌ی سرشته‌شده با عسل و معجونِ سجزینا و روغن کرچک و قرص معروف به سوارنسن[۲] / سوارس همراه با آبی که: انیسون و رازیانه و بزر کرفس را در آن جوشانده باشند؛ و اگر درد سخت شود، اَفلونیای رومی را به او بدهید؛ و معجونِ معروف به ارسطن[۳]/ ارسطو و مترودیطوس برای این بیماری سودمندی آشکاری دارد؛ و تریاق فاروق و اَیاره‌های بزرگ و چیزها مانند اینها در این باب سودمندند و باید از دادن معجون افلونیا به بیمار

۱- ایلاوس: نوعی از قولنج است، لکن در روده‌های بالایین افتد و تفسیر آن به تازی «ای خدا رحم کن» است؛ دردی معدی است که برای روده‌های بالایی پیش می‌آید و از بیرون رفتن مدفوع جلوگیری می‌نماید به‌گونه‌ای که مدفوع از راه دهان بیرون می‌آید. (لغتنامه‌ی دهخدا با تصرّف و اختصار)

۲- چنین قرصی در منابع در دسترس پیدا نشد.

۳- این معجونها در سزگین، ۱۰۱، ارسطن و الينادريطوس و بولاق، ۳۷۷، ارسطو و مترودیطوس است.

پرهیز شود و به‌جز آن اندازه‌ای که درد را آرام سازد به او داده نشود و هنگامی که درد را آرام ساخت دیگر به آن برنگردند؛ زیرا این معجون سرانجام ناستوده‌ای دارد و بی‌حسّی و کم‌توانی گرمای غریزی را به‌دنبال خود می‌آورد.

و بقراط حکیم در مقاله‌ی دوم از کتاب «ایبذیمیا» (ایبدیمیا - ایپدیمیا[1]) گفته است که: «اگر این بیماری از خلط غلیظ بلغمی باشد، باید به دارنده‌ی آن اندک‌اندک و تا هنگامی که خوابش می‌برد و یا در پاهای او دردی پیدا می‌شود، **شراب ناب** -به‌ویژه شراب شیرین- را بدهند». و منظور او از این توصیه: **گرم‌کردنِ خلط** و آب کردن و پخته گردانیدن آن و نیرومند ساختن روده‌ها بر بیرون راندن آن است.

امّا هرگاه این بیماری به‌سبب **مدفوعی** (زِبْلی) باشد که در روده‌های باریک بند آمده باشد، داروی آن نوشیدن داروهای روان‌کننده همچون: معجونها و حبهای سودمند برای این ناهنجاری -بر پایه‌ی آنچه ما گفته‌ایم- و به‌کار گرفتن **اماله‌ی** نیرومند است؛ و هرگاه این بیماری به‌سبب **داروی کشنده‌ای** باشد، باید بیمار را -بر پایه‌ی آنچه در باب معالجه‌ی سمها گفته‌ایم- با چیزهایی که دژگون (ضّد) آن دارو باشند و با به‌کار گیری [وادار کردن او به] قی‌کردن و [دادن] تریاق و معجون مترودیطوس و چیزهای مانند اینها مداوا نمایند.

و امّا آن ایلاوسی که پدیدآمدن آن، از **دیرکرد در دادن غذا** باشد، داروی آن، دادنِ آبگوشتهای آشامدینی چربِ درست‌شده با گوشتی پرچربی (سمین) و تریت‌شده با مغز نان درست‌شده از آرد سفید به بیمار است؛ و این غذا باید، اندک‌اندک -و نه یکباره- به او داده شود؛ و نیز، انواع **لعابها** را همراه با روغن بادام و روغن پسته[2] به او بدهند.

امّا آنچه از دریده شدن **صفاق** و پایین افتادن برخی از روده‌ها (فتق) پیش آمده باشد، داروی آن برگرداندن روده‌ها به‌جای خود با فشار دادن (کَبْس) آنها با دست و بستن آن همراه با مرهمهای سودمند برای این کار است.

۱- ابدیمیا- اپیدیمیا: نام کتابی است از بقراط، در هفت مقاله و تنها برخی از بیماریهای آن مربوط به همه‌گیریها (اپیدیمیا) است. (فرهنگ اغراض)

۲- سزگین، ۱۰۲، به‌جای پسته، بنفشه است (روغن بنفشه) که درست به‌نظر نمی‌رسد.

و کسی که این بیماری (ایلاوس) و بیماری قولنج را داشته است هنگامی که از آن بهبود می‌یابد و خوب می‌شود، باید از همان زمانی که از غذاهایی که بدانها خو گرفته بوده، دست برداشته است دیگر بدانها برنگردد تا یکسره بهبود یابد، بلکه از غذای خود بکاهد و از غذاهای سنگین بپرهیزد و با آبگوشتهای چرب درست‌شده به‌گونه‌ی آش ساده یا آش زیره یا بریان کرده در تابه (مُطْجَن) تغذیه نماید و همواره حلوای شکری/ سنجری و شکر طبرزد[1] را به‌کار گیرد.

و اگر بیماری او به‌سبب **بلغم** باشد یک روز در میان، اَیاره‌ی سرشته‌شده با عسل و در برخی اوقات گلنگبین عسلی را با آبی که انیسون و بزر کرفس را در آن جوشانده باشند بخورد؛ و ورزش را به‌گونه‌ای میانه به‌کار گیرد و به گرمابه برود و در آبزن بنشیند و شکم و پیرامون روده‌ها را با روغنی که زیره و بزر کرفس را در آن جوشانده باشند و یا با روغن شویت یا روغن خارخسک یا روغن بابونه چرب نماید، و اگر بداند که به تمامی از بیماری پاک گشته است اندک‌اندک بر غذایش بیفزاید.

و اگر این بیماری از **گرمی‌ای** باشد، بیمار باید از غذایش بکاهد و نان آرد سبوس نگرفته (خشکارد) همراه با جُلّاب و روغن بادام شیرین و آش زیره با جوجه‌ی پرندگان یا دُرّاج بخورد؛ و برای دارنده‌ی چنین بیماری‌ای **جواذب** (غذایی از شکر و برنج و گوشت) در زیرِ مرغی فربه سازگار است؛ و یا آش بقله (شاید بقلة‌الیمانیّه، نوعی از اسفناج) با چغندر و روغن بادام شیرین بخورد و به خوردنِ آلوی خیسانیده‌شده در شراب بنفشه، دو تا سه ساعت پیش از غذا و مکیدن فلوس خیارشنبر خیسانیده‌شده در جُلّاب خود را پایبند سازد؛ و در هر سه روز یک‌بار و یا روز در میان، فلوس خیارشنبر و گلنگبین ساییده شده در آب گرم پالوده شد به آنان داده شود؛ و اگر بدانید که هنوز بازمانده‌ای از مادّه‌ی بیماری در بدن بیمار بازمانده است، این **مطبوخ** را که چندوچون آن این است به او بدهید:

---

[1]- شکر طبرزد: شکر سه‌بار پخته‌شده و با یک دهم اندازه‌ی خود از شیر تازه، جوشانده و منعقدشده. (فرهنگ اغراض)

از انجیر سفید ده دانه[۱] مویز طائفی پاک‌شده از هسته، وزن پانزده درهم، بنفشه‌ی خشک ریحانی پنج درهم گرفته می‌شود و با دو رطل آب تا هنگامی که یک سوم از آن باز بماند پخته می‌شوند و از این بازمانده هر روز چهار اوقیه گرفته‌شده و پنج درهم فلوس خیارشنبر پاک‌شده از دانه را در آن می‌سایند و روغن بادام شیرین را بر آن می‌چکانند که -اگر خدا بخواهد- سودمند است.

باب سی‌ام

درمداوای کرم و کرمهای بزرگ و کرم کدو

کسانی که کرم و کرمهای بزرگ (حیّات) دارند باید با داروهای دُژگون (مُضاد) با مادّه‌ای که اینها را پدید می‌آورد و با چیزی که اینها را بکشد و با روان‌کردن شکم آنها را بیرون بریزد مداوا شوند و از میان داروها آنچه چنین کاری را انجام می‌دهد دارویی است که مزاج آن گرمِ خشکِ بُرّنده باشد، زیرا پدیدآمدن این بیماری از مادّه‌ای سردِ ترِ غلیظ است؛ و [نیز،] دارویی است که در آن تلخی‌ای و نیرویی روان‌کننده یا زداینده باشد؛ چه، مرگ این جاندار با آن تلخی است؛ و با روان گرداندن و زدایندگی پس از مردن آنها، از روده‌ها بیرون می‌آیند.

و این داروها عبارت‌اند از: سرکنگبین و تُرمُس (باقلای مصری) و شیح ارمنی و تُرنج (بالنگ) و افتیمون و اُبهُل و قسطِ تلخ و افسنتین و سرخس (گیل دارو) و چیزهای مانند اینها؛ که اگر سه تا چهار درهم از همه‌ی اینها و یا از یکی از اینها را با آب عسل گرم به بیمار بدهید کرم و کرم کدو را می‌کشد و آنها را بیرون می‌ریزد و گاهی آنها را کم‌توان و نزدیک به مرگ بیرون می‌اندازد.

چندوچون دارویی که کرمهای کوچک و کرمهای بزرگ (حیّات) و کرمهای کدو را می‌کُشد: از سرخس وزن سه درهم، ترنج و ترمُس و تربُد سفید هرکدام دو درهم گرفته می‌شود هر شربت از آن سه درهم آمیخته با آب گرم است.

۱- بولاق، ۳۷۸، هفت دانه است.

[چندوچون دارویی دیگر:

از شیح و افسنتین و قیصوم هرکدام یک جزء و از تُرمُس دو جزء گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و با عسل سرشته می‌شوند؛ هر شربت از آن سه درهم با سرکه‌ی آمیخته با آب است؛ که این، بلغم را پاره‌پاره می‌کند و کرم را می‌کشد.][1]

[چندوچون دارویی دیگر:

از ترنج و حَبّ‌النّیل و تُربُد سفید و تُرمُس هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن چهار درهم با آب گرم و عسل و سرکه‌ی آمیخته با آب است.][2]

[چندوچون دارویی دیگر:

از تُرنج (اُتْرُج، بادرنگ) و سرخس و تُرمُس هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبنده می‌گردند و با عسل سرشته می‌شوند و سه درهم از آن با آبی که پودنه‌ی رودخانه‌ای و شیح ارمنی را در آن جوشانده باشند، آمیخته می‌شود و کسی که کرم دارد آن را می‌نوشد که این، کرم و کرمهای دراز و کرم کدو را بیرون می‌ریزد، و اگر دو تا سه درهم از گیاه خشک خراسانی موسوم به «وخشیزک» (دَرمَنه) را بگیرند و با عسل معجون نمایند و با آب گرم بنوشند کرم‌های دراز و کرم معمولی را بیرون می‌ریزد.

چندوچون دارویی دیگر:

از تُرمُس و سرخس و ترنج و قِنبیل (درختی با میوه‌های تاردار در عربستان و...) هرکدام دو درهم، قیصوم و شیح ارمنی هرکدام سه درهم، نمک نبطی (که باید نفطی، نفتی باشد) یک درهم و نیم، تُربُد شش درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن سه تا چهار درهم با آب تُرمس پخته شده‌است.

چندوچون دارویی دیگر:

از شیح و قیصوم و افسنتین هرکدام یک جزء و از تُرمُس دو جزء گرفته می‌شود و همگی

۱- این مورد، تنها در بولاق، ۳۷۸، آمده‌است.

۲- این مورد تنها در سزگین، ۱۰۳، آمده‌است.

نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن سه درهم با سرکه‌ی آمیخته با آب است.

چندوچون دارویی دیگر:

اگر از تربد وزن دو درهم و از وخشیزک دو درهم را بگیرید و آنها را نرم بکوبید و آن را با آب گرم و عسل [به بیمار] بنوشانید کرم و کرم کدو را بیرون می‌ریزد.

چندوچون دارویی دیگر:

و اگر از ترنج و دانه‌ی نیل و تُربُد و تُرمس هرکدام یک جزء را بگیرید و آنها را نرم بکوبید و چهار درهم از آن را با آب گرم و عسل و سرکه‌ی آمیخته با آب [به بیمار] بنوشانید کرم و کرمهای بزرگ را بیرون می‌ریزد.][1]

و کوتاه سخن آنکه: اگر از این داروها را به تنهایی یا با همدیگر بگیرید و از آنها را با سرکه و عسل به کسانی که کرم و کرمهای دراز (حیّات) دارند بنوشانید از آن سودمند می‌گردند؛ و این داروهایی [که از آغاز یادآور شده‌ایم] عبارت‌اند از: سرخس و ترنج و تُرمُس و وخشیزک و شیح و قیصوم و افسنتین و قُسط و زوفا و پودنه‌ی رودخانه‌ای و اُبُهل و عسل.

و کسی که می‌خواهد که داروی کرم بخورد، باید در حالی آنها را به‌کار بگیرد که: معده‌ی او تهی باشد و چیزی از غذا در آن نباشد، و باید سه روز پیش از خوردن دارو، هر روز یک رطل شیر تازه دوشیده شده‌ی بز را به او بنوشانند و پس از آن در حالی که معده‌ی او تهی و او گرسنه است دارو را به او بدهند؛ که به‌خواست خدا، از آن سودمند می‌گردد.

باب سی و یکم

در مداوای بیماریهایی که در کبد پدید می‌آیند و نخست در مداوای بدمزاجی گرمی که در آن رخ می‌دهد

هرگاه از یک بدمزاجی گرمی دردی برای کبد پیش آید، اگر سّن و نیروی بدنی بیمار و مزاج و دیگر چیزها، یاری‌گر باشند، مداوا را با گشودن رگ باسلیق زیربغلی دست راست آغاز

۱- این ۶ مورد اخیر، تنها در بولاق، ۳۷۸-۳۷۹، آمده‌است و سزگین آنها را ندارد.

نمایید و به آن اندازه که بدان نیاز است از بیمار خون بیرون بریزید و به او آب میوه و هلیله‌ی زرد یا آب لبلاب یا شکر یا فلوس خیارشنبر بنوشانید سپس به‌دنبال آن، در سپیده‌دم (سحر) سکنجبین با آب هندبا را به او بنوشانید و یک ساعت پس از آن، آب جو با شکر را به او بدهید و کبد او را با مرهم صندلین (صندلان، صندل سفید و سرخ) و قیروطی درست‌شده با: آب هندبا و آب بقلة‌الحمقاء و آب خارخسک و آب حی‌ٌالعالم و آبِ پوسته‌های تراشیده‌شده‌ی (جُراده) کدو با موم سفید و روغن گلِ سرخ، مرهم بگذارید؛ که اگر بیمار با اینها بهبود یابد [که خوب است] وگرنه قرصهای طباشیر نرم‌کننده همراه با آب هندبا و آب کشوت و سکنجبین را به او بدهید که اگر کبد با اینها درست شود و گرمی آن آرام گیرد [که خوب است] وگرنه قرصهای کافور با آب کدو و آب هندبا را به او بدهید؛ و نیز، از پنیر درست‌شده با سکنجبین همراه با این سفوف را که چندوچون آن این است به او بدهند:

از هلیله‌ی زرد وزن ده درهم، لُک شسته شده وزن سه درهم، طباشیر وزن دو درهم، برزِ رازیانه وزن یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن چهار درهم همراه با نیم رطل آب پنیر در روز نخست و دو سوم رطل در روز دوم و ده اوقیه در روز سوم است، و هر روز دو اوقیه از این آب بر آن افزوده شده تا در پنج روز به یک رطل و در هفت روز به یک رطل و دو سوم رطل برسد؛ و بهتر است [آن بزی[۱] که پنیر را از شیر آن درست می‌کنند] سِنِّ کمی داشته باشد؛ نه از زمان زادنش چندان دور شده و نه چندان بدان نزدیک باشد، و علف آن گشنیز خشک و یونجه و هندبا و آرد جو [و جو شسته] و برگ کاهو و چیزهایی مانند اینها باشد، که اگر بیمار با اینها بهبود یابد [که خوب است] وگرنه شیر شتر تازه زاییده و پرشیری را که دارای جسمی سالم بوده و جوان باشد [و با همان علفِ خوب بز] تعلیف شده‌باشد، به این ترتیب به او بدهند: در روز نخست هشت اوقیه از آن به او داده شود؛ و تا هفت روز، هر روز دو اوقیه بر آن افزوده گردد و این شیر را همراه با این گرد دارویی (سَفوف)

۱- گرچه تاکنون اشاره‌ای به حیوانی که پنیر از شیر آن درست‌شده باشد نکرده است؛ امّا چون در هردو نسخه‌ی سزگین و بولاق از سنّ معز یا عنز، سخن گفته است؛ باید منظور، همان حیوان منبع آن آب پنیر باشد.

که **چندوچون** آن این است به او بدهید:

از هلیله‌ی زرد وزن ده درهم، لُک شسته‌شده و گل سرخ و طباشیر هرکدام پنج درهم، راوند[۱] (ریوند) چینی وزن سه درهم، بزر رازیانه و اَنیسون از هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن همراه با شیر، سه تا چهار درهم و همراه با شکر طبرزده است؛ و اگر دوست داشتید که بر اسهال بیمار بیفزایید به هر شربت از سَفوف، وزن چهار دانگ بنفشه را بیفزایید، و **غذایی** که بر این سفوف خورده می‌شود، بهتر است جوجه‌مرغ خانگی (فُرّوج) درست‌شده به‌گونه‌ی آش زیره باشد، و انار و سیب را بمکد؛ و اگر **گرمی کبد** نیرومند باشد هیچ زیانی ندارد که به دارنده‌ی این بیماری - متناسب با نیرومندی یا کم‌توانی آن گرمی - دوغ (مَخیض) درست‌شده از شیرگاو همراه با قرص طباشیر یا قرص کافور داده شود؛ و **کبد** با صندلان (صندل سفید و سرخ) و گلاب و آب حَیّ‌العالم و آب برگ مو و آب برگ گلِ سرخ - پس از آنکه اندکی از مصطکی و سُنبل را با اینها می‌آمیزند - مرهم گذاشته شود؛ تا این مرهم [با آمیختن با اینها] نیروی کبد را نگه دارد و نگذارد که از هم بپراکند.

چندوچون مرهمی دیگر که برای مداوای گرمی کبد سودمند است:

از صندل سفید پنج درهم و صندل سرخ هفت درهم، گل سرخ پنج درهم و نیلوفر و بنفشه هرکدام سه درهم، مصطکی و ساذِج هندی هرکدام وزن یک درهم [فُوفَل و گِل ارمنی هرکدام دو درهم، کافور یک درهم] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و **مومی** را با روغن گلِ سرخ یا روغن مُورد یا روغن بیدمشک (خِلاف) یا روغن نیلوفر - از هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز - آب می‌کنند و داروها را بر آن می‌ریزند و مرهمی را از آن می‌سازند و کبد را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون مرهمی دیگر برای این بیماری:

از صندل سفید و قرنفل وزن چهار درهم، گلِ سرخ و صندل سرخ، هرکدام شش درهم، آرد جو وزن پنج درهم، فُوفَل چهار درهم، کافور نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده

۱- راوند یا ریوند: بیخ ریواس، غدّه‌ای به شکل شلغم که در زیر زمین در اطراف ریشه‌ی ریواس تولید می‌شود؛ راوند و بیخ چکری هم گفته شده. (عمید)

می‌گردند و با آب هندبا و آب حی‌العالم [و آب عنب‌الثّعلب] و آب بقلة‌الحمقاء و آب گشنیز تر [- هرکدام از این آبها که در دسترس باشند به تنهایی یا همه باهم سرشته می‌شوند] و کبد گرم را با آن مرهم می‌گذارند؛ [که سودمند است].

چندوچون مرهمی دیگر برای کبد گرم:

از صندل سرخ پنج درهم، صندل سفید و آرد جو و بنفشه و نیلوفر و ریشه‌ی خطمی هرکدام سه درهم، گل سرخ چهار درهم، کافور و زعفران هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به‌اندازه‌ی نیاز با روغن گلِ سرخ یا روغن نیلوفر (لینوفر) و موم آب شده، حلّ می‌شوند و معده را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون قرصهایی که برای درد کبد پدیدآمده از گرمی آن سودمندند:

از گلِ سرخ شش درهم، بزر خیارچنبر و خیار و تخمه‌ی کدو هرکدام سه درهم، لُک پاک‌کرده‌ی شسته شده و بزر بقلة‌الحمقاء هرکدام وزن چهار درهم، بزر هندبا و کشوت هرکدام سه درهم، صندل سفید و طباشیر [و راوند چینی و بزر رازیانه هرکدام دو درهم، زعفران و عصاره‌ی غافت (غافث، ترباماں، دوای جگر) هرکدام یک درهم] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب هندبا سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی هریک به وزن یک مثقال درآورده شده و با سکنجبین و آب سردشده‌ی هندبا نوشیده می‌شوند که سودمند است.

[چندوچون قرصی دیگر:

گل سرخ دمبرگ بریده چهار درهم، زرشک سه درهم، بزر هندبا و کشوت هرکدام دو درهم، لُک و راوند چینی هرکدام یک درهم، رَب‌السّوس یک درهم، زعفران نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب هندبا سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی هر یک به وزن یک مثقال درآورده شده و با سکنجبین و گلاب نوشیده می‌شوند.][1]

و اگر همراه با تب کبد، سرفه‌ای هم درمیان باشد، باید در [موادّ] این قرصها، از صمغ عربی و کتیرا و نشاسته، هرکدام وزن یک درهم افزوده گردد و [نیز،] دو درهم ربّسوس هم بر آن ریخته شود و با جُلّاب و شراب نیلوفر و شراب بنفشه [به بیمار] نوشانده شود.

۱- آنچه در میان این دو قلاب (کروشه‌ی) اخیر آمده‌است، تنها در نسخه‌ی سزگین ۱۰۵، موجود است.

و **غذای** بیمار - اگر تبی و سرفه‌ای نداشته باشد - گوشت **جوجه‌ی** مرغ یا **تیهوی** باشد که به‌گونه‌ی آش زیره و یا با آب انار یا آب غوره یا آب ترشی ترنجی که دارچینی و گشنیز و اندکی از سنبل و نعنا را در آن ریخته باشند، درست شده‌باشد و با ماهی آبهای سنگ‌ریزه‌ای (رضراضِی) درست‌شده به‌گونه‌ی سَکباج (سرکه با: **آش سرکه‌ی** درست‌شده با گوشت و بلغور و...) نیز، تغذیه گردد؛ و از پخته‌شده‌هایی که دیگ‌افزارهای گرمی همچون سیر و پیاز و تَره و کرویا (شاه زیره، تخم نباتی به قدر یک زرع) و فلفل و خولنجان و همه‌ی چیزهای گرم و تُند در آنها باشد، دور نگه داشته شود.

و اگر بیمار، **تبی** داشته باشد، غذای او **مُزوّره‌یی** باشد از چیزهای که ذکر کرده‌ایم با روغن زیتون شسته‌شده و روغن بادام شیرین؛ و به او آب جو هم داده شود.

و اگر **سرفه‌ای** داشته باشد بهتر است **غذای** او مزوّره‌یی باشد درست‌شده با ماش و اسفناج و قطف و کدو یا خُبّازی و چیزهای مانند اینها.

و اگر طبیعت بیمار **نرم** باشد باید **قرصهای طباشیر** بندآورنده را همراه با برخی از شربتهای به‌هم‌آورنده (قابضه) همچون: شراب بِه و شراب ریواس و شراب مورد، به او بدهند و **شکم** او را با مرهمهای سردکننده‌ی بندآورنده‌ای همچون این **مرهمی** که **چندوچون** آن این‌ست مرهم بگذارند:

از گل سرخ و صندل سرخ و فُوفَل و جلنار و رامَک و گِل ارمنی و گردِ شکوفه‌ی خرما (ذریرةُالطّلع) هرکدام یک جزء به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آبِ زبان‌برّه و آب عصاالرّاعی و آب پوست (لیف) درخت خرما و چیزهای مانند اینها سرشته می‌شوند [و به‌گونه‌ی مرهم درآورده گشته و شکم بیمار را با آن مرهم می‌گذارند.] و او را با **غذاهای** قابض (گَس، بندآور) همچون مزوّره‌ی درست‌شده با بقلةالحمقاء و تُرشک (حُمّاض) و عصاره‌ی زرشک و سماق و چیزهای مانند اینها تغذیه نمایند.

در مداوای مزاج سردکبد:

امّا هرگاه به‌سبب بدمزاجی **سرد** کبد، دردی برای آن پدید آید، باید به دارنده‌ی چنین دردی به‌اندازه‌ی نیاز: قرص راوند (ریوند) و قرص افسنتین و قرص لُک و دیگر قرصهایی که من آنها را توصیف می‌کنم همراه با سکنجبین عسلی و سکنجبین عُنصلی داده شود و کبد با مرهم صبر

یا مرهم اصطمخیقون و دیگر مرهمهای گرم‌کننده از آنهایی که ما آنها را توصیف می‌کنیم مرهم گذاشته شود.

پس اگر اینها شما را به آنچه می‌خواهید نرساندند؛ بهتر است **ماءُالاصول** همراه با داروی کُرکُم (زرده چوبه، عروق صُفْر) یا داروی **لُک** همراه روغن بادام تلخ یا همراه با اندکی از آثاناسیا[۱] کبدی درست‌شده با کبدِ گرگ را به او بدهید؛ و گفته‌اند که: «به‌راستی اگر از کبد خشک‌شده گرگ همراه با اندکی از راوند نوشیده شود، برای دردهای کبد گرم و سرد سودمند است».

و کبد بیمار را با ناشتا با تکّه پارچه‌های فرو برده‌شده در آبی که: اِذخر و شکوفه‌ی آن و سُنبل و اَسارون و نمّام و مرزنگوش را در آن جوشانده باشند گرم نمایند (تکمید کنند).

و این چندوچون قرصهایی است که برای کبد سرد سودمندند:

از مصطکی و سنبل‌الطّیب و اسارون و لُک شسته‌شده هرکدام وزن سه درهم، گل سرخ دُمبرگ بریده وزن چهار درهم، انیسون وزن دو درهم، عصاره‌ی غافث و افسنتین رومی و راوند چینی هرکدام وزن یک درهم، زعفران وزن چهار دانگ گرفته می‌شود و با آب کرفس سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک درهم تا یک مثقال درآورده می‌شوند؛ هرشربت از آن یک قرص با سکنجبین عُنصلی و آب هندبای تلخ است که به‌راستی **آبِ هندبای تلخ** به‌سبب لیطف‌کننده‌گی‌ای که به‌سبب تلخی آن، در آن موجود است برای کبد گرم و سرد سودمند است؛ و [نیز،] به همین سبب راه‌بندها را باز می‌نماید.

چندوچون قرصی دیگر که برای درد کبد پدیدآمده از سردی سودمند است:

از گل سرخ، شش درهم، زرشک و سنبل‌الطّیب و عصاره‌ی غافت (غافث) اَسارون و مصطکی هرکدام سه درهم، راوند چینی و زعفران هرکدام یک درهم و نیم، بیخ مَهک و لکِ[۲]

۱- اَثاناسیا، آثاناسیا: معجونی که در بیماریهای کبد و سپرز مفید است و به معنی: «آیم و بهتر کنم» است؛ و آن را دواء گرگ و بُز نیز نامند؛ چون در ترکیب آن شاخ سوخته‌ی بز و جگر خشک‌کرده‌ی گرگ وجود دارد. (اغراض‌الطبّیّه‌ی د.تاج بخش)

۲- در نسخه‌ی سزگین، ۱۰۶، پس از واژه‌ی «لک» کلمه‌ای همچون«سرب» هست، که خوانده نشد.

شسته شده هرکدام چهار درهم، افسنتین رومی دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده‌شده با آب رازیانه یا آب کرفس سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرص‌هایی [با وزن یک مثقال تا یک درهم درآورده گشته با سکنجبین نوشیده می‌شوند؛ و اگر **سردی**، نیرومند باشد بهتر است وزن پنج تا هفت درهم از آن نوشیده شود؛] و **میسوسن** آمیخته با آب و میسوسنِ تنها [نیز،] برای این بیماری، سود آشکاری دارند.

چندوچون ماءالاصول سودمند بر درد کبد سرد:

از پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و پوسته‌های ریشه‌ی رازیانه و انیسون هرکدام چهار درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب هرکدام وزن دو درهم، ریشه‌ی اِذخر و شکوفه‌ی آن و گیاه خشک غافث و افسنتین رومی و حاشا و جُعده (مریم نخودی، یکی از انواع شیح) و نی نهاوندی (قَصبُ الذّریره) هرکدام پنج درهم، لُک پاک‌کرده و راوند چینی و قُسط دریایی و فُوّه (فوّه الصّبّاغین: روناس) هرکدام سه درهم، مویز طایفیِ هسته گرفته، بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با چهاررطل آب تا هنگامی که تنها یک رطل از آن باز بماند جوشانده می‌شوند و آن بازمانده پالوده می‌گردد و وزن **چهل** درهم از آن گرفته می‌شود و از روغن بادام تلخ یک درهم و از روغن بادام شیرین [هرکدام را که بخواهد] یک درهم را [همراه با اندازه‌ی مورد نیاز از آثانیاسیا] بر آن می‌چکانند [و به‌کار می‌برند (می‌نوشند)].

و اگر همراه با **درد**، طبیعت، نیز خشک باشد، باید هلیله کابلی و تُربد کوبیده‌شده به داروهای ماءالاصول افزوده گردد؛ و پیش از خوردن اینها اندکی از حَبّ صبر را به بیمار بدهید که این حبّ، طبیعت را نرم می‌کند و مزاج را گرم می‌گرداند [و اگر خدا بخواهد] سودمند است.

چندوچون مرهمی دیگر که برای سردی کبد سودمند است:

از بابونه و اکلیل‌الملک و شیح ارمنی و صبر سقوطری و افسنتین رومی هرکدام پنج درهم، مصطکی و اسارون و سنبل‌الطّیب و قسط و سلیخه و دانه‌ی بلسان و شاخه‌ی آن هرکدام وزن سه درهم، زعفران وزن دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و – به‌نسبت نیازی که بدانها باشد – با روغن سوسن یا روغن قسط یا روغن ناردین – که موم سرخی در آن آب شده‌باشد – سرشته می‌گردند و داروها را با آن می‌آمیزند و کبد را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون مرهمی دیگر برای همین بیماری:

از افسنتین رومی و مصطکی و ریشه‌ی اِذْخِر و سنبل‌الطّیب و صبر اُسقُطْری (سقُوطری) هرکدام چهار درهم، دانه‌ی بلسان و شاخه‌ی آن و مِیعه و سلیخه و قُسط و عود نارس (عود نِیّ) و سُک هرکدام دو درهم، گلِ سرخ شش درهم [صندل چهار درهم] لادن (گل لادن) یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و – به‌اندازه‌ی نیاز – با روغن سوسن و موم سرخ سرشته می‌گردند و کبد را با آن مرهم می‌گذارند. و اگر شما این داروها را با میسوسن یا با نَضوح (نوعی عطر خوشبو) بسرشید آن هم، [برای این بیماری] سودمند است.

و **غذای** دارنده‌ی این بیماری: گوشت تیهو و درّاج درست‌شده با آب نخود و با روغن زیتون شسته‌شده و زیره و شویت و دارچینی و خولنجان و یا مُطنجنی (نوعی خورش با کشمش، قیسی، گوشت مرغابی و...) باشد که شراب ریحانی را بر آن پاشیده باشند؛ و اگر آنان را با نانی که با شراب ریحانی تر و نرم شده‌باشد تغذیه نمایند برای آنان سودمند است.

و به آنان **شراب خندیقون**[1] بنوشانید؛ و از **سبزیحات**: کرفس و نعنا و رازیانه و بادرنگبویه و چیزهای مانند اینها به آنان داده شود.

درباره‌ی مداوای درد کبد که از بدمزاجی تر باشد:

امّا هرگاه **بدمزاجی ترِ** (رَطْبْ) بدون مادّه‌ای برای **کبد** پیش آید، باید آن را با چیزی که **دارندگان استسقا** را به هنگام مداوا، با آن معالجه می‌کنند، معالجه نمایند؛ و اگر **بدمزاجی خشکی** برای آن روی دهد، پس باید آن را با چیزهای ترکننده و نرم‌کننده‌ای از شربتها و مرهمهایی که دارندگان بیماری **دِقّ** را با آن معالجه می‌نمایند مداوا کنند؛ به‌شرطی که چیزهایی را که در آنها به‌هم‌آورندگی (قبض) و بوی خوش باشد با آنها بیامیزند تا – به‌خواست خدا – کبد را با آن توانمند سازند.

۱– خَندیقون: شراب کهنی که در آن، انگبین پالوده و عسل صاف و اَدویه‌ای از قبیل زنجبیل، هِل، فلفل و دارچین و همچنین مشک و زعفران بیفزایند؛ گویند خندیقون معرّب گندیگونه مِی است و آن شراب قند است، چون قند همان گند، است. (فرهنگ اغراض)

باب سی و دوم

در مداوای آماسهای کبد

امّا در مداوای آماسهای پدیدآمده برای کبد، باید نگاه کنید که: اگر آماس گرم باشد، نخست با گشودن رگ باسلیق دست راست، مداوا را آغاز کنید و اگر وقتِ پیش‌رو و نیروی بدنی بیمار و سّنِ او و دیگر چیزها یاری می‌دادند به‌اندازه‌ی نیاز از او خون بیرون بریزند؛ و اگر بیمار از آنهایی باشد که به بیرون ریختن خون عادت داشته باشد باید خون بیشتری را از او بگیرید و آب جو با شکر را به او بنوشانید.

و اندکی پس از آن و پس از گذشتن دو ساعت، سکنجبین شکری ساده‌ای را به او بدهید و طبیعت او را با آب لبلاب همراه با فلوس خیار شنبر، نرم سازید و اِماله‌ی نرم‌کننده‌ای را که موادّ آن از: عُنّاب و سبستان و بنفشه و جو [کوبیده‌شده] و چغندر و نیلوفر و نخاله و خطمی و شکر سرخ و روغن بنفشه و روغن گل سرخ فراهم آمده باشد با او به‌کار بگیرید؛ و افزون بر این [باید نگاه کنید که اگر آماس در سمت فرورفته‌ی (مقعّر) کبد باشد] باید با دادن وزن یک درهم تا یک مثقال از قرصهای زرشک همراه با یک اوقیه و نیم سکنجبین و همراه با دادن پانزده درهم از آبِ هرکدام از: هندبا و کُشوت و آبِ فشرده‌ی جوشانیده شده و کف و دُرد (رِغوة) گرفته‌ی عنب‌الثّعب به بیمار، بیشترین عنایت شما به روان‌ساختن پیشابِ او باشد.

و به هنگام خواب وزن دو درهم از این سفوف را که چندوچون آن این است همراه با وزن ده درهم سکنجبین شکری به او بدهید:

از مغز دانه‌ی خیارچنبر و مغز دانه‌ی خیار و [مغز دانه‌ی] خربزه هرکدام پنج درهم و بزر هندبا و کشوت و طباشیر هرکدام سه درهم، بزر کرفس و انیسون و رازیانه هرکدام دو درهم، گُل سرخ و عصاره‌ی زرشک هرکدام چهار درهم، راوند چینی یک درهم و نیم[۱]، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند [که به‌خواست خدا سودمند است].

۱– در سزگین، ۱۰۸، یک مثقال است.

چندوچون قرصی که برای مداوای درد کبد گرم پیش آمده در سمت برآمده (مُحدّب) آن سودمند است:

از گُل سرخ دمبرگ بریده وزن شش درهم، زرشک وزن چهار درهم، بزر هندبا و کشوت و مغز دانه‌ی خیارچنبر و خیار و مغز دانه‌ی خربزه هرکدام سه درهم، طباشیر و رُبّ سوس، هرکدام وزن دو درهم[1] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب عنب‌الثّعلب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک درهم تا یک مثقال درآورده گشته و همراه با آب سبزیجات و سکنجبین نوشیده می‌شوند.

چندوچون قرصی دیگر که برای همین ناهنجاری سودمند است:

از گل سرخ پنج درهم، زرشک سه درهم، طباشیر یک درهم و نیم، بزر یا دانه‌ی خیارچنبر (قِثّاء) و خیار و لُک پاک‌کرده و روناس هرکدام نیم درهم[2]، راوند چینی یک درهم، زعفران و سنبل‌الطّیب و افسنتین رومی هرکدام وزن نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب هندبا سرشته شده [و به‌گونه قرص درآورده می‌شوند]؛ و اگر گرمی کبد بیش از اندازه باشد دو دانگ کافور را به موادّ این قرصها بیفزایند.

و به کسی که آماسی در سمت برآمده‌ی (مُحدّب) کبد داشته باشد، آب پنیر درست‌شده با سکنجبین همراه با سَفوفی که از: بزر خیارچنبر و خیار و بزر کرفس و رازیانه و انیسون –از هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز –به‌هم‌آمیخته شده‌باشد، نوشانده شود؛ و بهتر است غذای او کرفس و رازیانه و هندبا و جو [شسته‌شده] و چیزهای مانند اینها باشد.

و اگر آماس در سمت فرورفته‌ی کبد باشد، باید بیشترین کوشش شما برای روان گردانیدن بیمار باشد؛ زیرا این سمت از کبد، با روده‌ها، با همدیگر همبازند (مشارک‌اند) و باید به دارنده‌ی چنین بیاری‌ای: آب لبلاب و آب هندبا و آب عِنَب‌الثّعلب همراه با فلوس خیار شنبر داده شود؛ و از این آبها –پس از آنکه جوشانده می‌شوند و کف و درد آنها گرفته می‌شود و پالوده

۱– بولاق، ۳۸۳، یک درهم است.

۲– بولاق، همان، دو درهم است. درضمن در نسخه‌ی سزگین، ۱۰۸، به‌دنبال واژه‌ی «فوه» کلمه‌ای همچون «عیدان» امّا بی‌نقطه، آمده‌است که معلوم نشد چیست.

می‌گردند- **چهل** درهم گرفته شود و هفت درهم **فلوس خیار شنبر**[1] را در آن بسایند و همراه یک درهم روغن بادام شیرین، در زمستان، نیم‌گرم و در تابستان، سردشده به او بدهند.

و نیز، قرص **طباشیر** نرم‌کننده همراه با سکنجبین را به بیمار بنوشانند، و [باز،] آب پنیر همراه با فلوس خیارشنبر و هلیله و همراه با این سفوفی که چندوچون آن این است [و برای این بیماری سودمند است] به او نوشانده شود:

از هلیله‌ی زرد وزن ده درهم، بزر هندبا و کشوت و بزر خیارچنبر و خیار هرکدام وزن دو درهم، لُک پاک کرده و راوند چینی هرکدام یک درهم و نیم، سقمونیا، نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و وزن **دو** درهم از آن را همراه با اندازه‌ی مورد نیاز از آب پنیر می‌گیرند [و آن را به بیمار می‌نوشانند].

و باید **وزن بدن** دارنده‌ی این آماس را با خوراندن میوه‌های جوشانیده شده (مطبوخ) کاهش داده و **اِماله** را در او به‌کار ببرند تا مادّه‌ی بیماری را به‌سوی خود بکشد و آن را با اسهال بیرون بریزد؛ و نیز، **شیر شتر** تازه زاییده‌ی پر شیر (لِقاح) را پس از آنکه شتر را با چیزهایی که پیش از این یادآور شده‌ایم **علف** می‌دهند به او بنوشانند؛ و آن بدین‌گونه که: نوشاندن آن را به او از نیم رطل آغاز کنند و همراه با دادن این **سفوف** که چندوچون آن این است به او ، آن را به تدریج به یک رطل و نیم برسانند:

از هلیله‌ی زرد و کابلی هرکدام پنج درهم، بلیله و آمله هرکدام سه درهم، بزر هندبا و کشوت و رازیانه هرکدام وزن دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و سه درهم از آن را با شیر به بیمار می‌نوشانند و نوشاندن آن را تا هفت روز ادامه می‌دهند؛ و اگر بیمار **تبی** نداشته باشد باید این **قرص** را که چندوچون آن این است نیز، همراه آب پنیر و اگر تبی داشته باشد همراه آب بزر بقله و فلوس خیارشنبر به او بدهند:

از گل سرخ و ترنجبین هرکدام شش درهم، زرشک و لک شسته‌شده هرکدام چهار درهم،

۱- **خیارشنبر**: ثمر درختی است به اندازه درخت گردو، و به درازی یک زراع و در لبه‌ی آن پرده‌های چوبی‌ای هست که آن پرده‌ها را فلوس خیار شنبر می گویند و عسل خیار شنبر، ترینه‌ای است سیاه، که به آن **عسل** خیار شنبر گویند. (یادگار جرجانی)

راوند چینی سه درهم، صندل سفید و بزر هندبا و بزر کُشوت هرکدام یک درهم و نیم[1]، [بزر رازیانه و انیسون هرکدام یک درهم و نیم] زعفران وزن یک درهم، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب ترنجبین سرشته گشته [و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌شوند.] و اگر گرمی کبد فروان باشد نیم درهم کافور را [به موادّ این قرص] بیفزایند.

امّا مرهمها؟ باید در آغاز کار، مرهمهایی باشند به‌هم‌آمیخته از چیزهایی که با سردی و به‌هم‌آورندگی (قبضی) خود مادّه‌ی بیماری را دور بیندازند و از [برگشتن آن] جلوگیری نمایند؛ مرهمهایی همچون: قیروطی درست‌شده از: آب هندبا و گشنیز و پوست تراشیده شده‌ی کدو و عنب‌الثّعلب و عصاره‌ی برگ تازه و شاداب مُو و گلاب و آب حی‌ّالعالم و آب زبان‌برّه، همراه با روغن گلِ سرخ و مومی سفید؛ و در همان حال، چیزهای خوش‌بویی همچون صندل و گل سرخ و کافور را بر اینها بیفزایند و هنگامی که به روز سوم و چهارم[2] می‌رسد، باید برخی چیزهای پراکنده‌ساز (مُحَلِّل) همچون: بابونه و اِکلیل‌الملک و خطمی و جو را، همواره همراه با افزوده گشتن آماس و تا رسیدن آن به بیشترین اندازه‌ی خود، بر چیزهای پراکنده‌ساز بیفزایند؛ و هنگامی که آماس به پایان افزایش خود می‌رسد، بهتر است مرهمها، به‌هم‌آمیخته‌هایی باشند که چیزهای به‌هم‌آورنده و چیزهای پراکنده‌ساز در آنها به اندازه‌ای یکسان باشند.

و هنگامی که آماس رو به کاهش می‌گذارد از چیزهای به‌هم‌آورنده بکاهند و بر چیزهای پراکنده‌ساز بیفزایید؛ و بپرهیزند از اینکه بیش از اندازه از چیزهای به‌هم‌آورنده‌ی سردکننده را به‌کار گیرند؛ زیرا چه‌بسا چنین کاری آماس را به آماسِ سخت (صُلب) دگرگون می‌سازد که از هم پراکندن آن دشوار می‌گردد و سببی می‌شود برای پدیدآمدن استسقا؛ زیرا، چیزهای سرد، مادّه‌ی بیماری را منجمد ساخته و غلیظ می‌گردانند و از پراکنده گشتن آن جلوگیری می‌نمایند و با جذب گشتن آن مادّه، در کبد، راه‌بندهایی (سُدّه‌هایی) را پدید می‌آورد و راه‌بندها در مجراهای کبد از آنهایی‌اند که استسقا را پدید می‌آورند.

۱- بولاق، ۳۸۳، دو درهم است.

۲- بولاق، ۳۸۴، روز ششم و چهارم، است که چندان منطقی به‌نظر نمی‌رسد.

چندوچون مرهمی سودمند که در آغاز پدیدآمدن آماس کبد به‌کار گرفته می‌شود:

از صندل سفید سه درهم، صـندل سـرخ و نیلـوفر هرکـدام چهـار درهـم، گـل سـرخ پـنج درهـم، شیاف مامیثا و فُوفَل هرکـدام وزن دو درهـم، اقاقیـا و گـل قیمولیـا هرکـدام وزن یـک درهـم، کـافور نیم درهم گرفتـه مـی‌شـود و همگـی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و بـا آب هنـدبا و آب گـشنیز (کُزبُـره، کُسُفره) و آب حیّ‌العالم و آب بقلـة‌الحمقـاء و آب خارخـسک سرشـته مـی‌شـوند [و بـه‌گونـه مـرهم درآورده شده، کبد را با آن مرهم می‌گذارند].

چندوچون مرهمی دیگر برای مداوای آماس کبد در آغاز پدیدآمدن آن:

از برگ عِنب‌الثّعلب و برگ کـاکنج [و جُـل وزغ (طُحْلُـب)] و بـرگ بنفـشه‌ی تـازه و بقلـة‌الحمقـاء و حیّ‌العالم و پوست تراشیده‌ی کدو و خارخـسک [هرکـدام انـدازه‌ای] گرفتـه مـی‌شـود و همگـی در هاون کوبیده گـشته و نـرم سابیـــده مـی‌گردنـد، و از هرکـدام از: صـندل سـفید و گُـل سـرخ، چهـار درهم و انـدکی از آرد جـو [و صـندل سـرخ پـنج درهـم و گُـل بابونـه و اکلیـل‌المِلـک هرکـدام سـه درهـم، افـسنتین رومـی یـک درهـم و نـیم و زعفـران و کـافور هرکـدام دو دانـگ] بـه آنهـا افـزوده می‌گردد [و همگی نرم کوبیده می‌شوند و از روغن بنفـشه و روغـن بابونـه هرکـدام یـک جـزء و مـوم یک چهارم جزء گرفته مـی‌شـود و مـوم بـا روغنهـا، ذوب‌شـده و داروهـا را بـر آن مـی‌اندازنـد و تـا هنگامی که همگـی همـسان مـی‌گردنـد بـه‌هـم‌زده مـی‌شـوند] و کبـدِ آمـاس کـرده را بـا آن مـرهم می‌گذارند [به‌خواست خدای تعالی سودمند است].[1]

چندوچون مرهمی دیگر که برای کبدی که آمـاس آن بـه پایـان بزرگـی خـود رسـیده باشـد سودمند است:

از صَندل سفید و سرخ هرکدام پنج درهم، گـلِ سـرخ دمبـرگ‌بریـده شـش درهـم[2]، گـل بابونـه و اِکلیل‌الملک [و بنفشه‌ی خـسک و آردِ جـو] هرکـدام سـه درهـم، [مـصطکی و سـنبل‌الطّیـب هرکـدام دو درهم] افسنتین رومی[3] یک درهـم و نـیم، کـافور و زعفـران هرکـدام دو دانـگ گرفتـه مـی‌شـود و

۱- آنچه میان کروشها در این پاراگراف، آمده‌است تنها در بولاق، ۳۸۴، موجود است.

۲- بولاق، همان، هفت درهم است.

۳- بولاق، همان، زعفران است.

همگی نرم کوبیده می‌گردند [و از روغن بنفشه یک جزء و از روغن بابونه یک جزء و از موم یک چهارم جزء گرفته می‌شود و موم با روغنها آب می‌گردد و داروها را بر آن می‌یزند و آن را به هم می‌زنند تا باهم همسان گردند و کبد آماس کرده را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون مرهمی که برای آماس به پایان حدّ خود رسیده‌ی کبد سودمند است:

ازصندلهای سرخ و سفید (صندلان) هرکدام پنج درهم، گُل سرخ، هفت درهم، گل بابونه و اکلیل‌الملک و بنفشه‌ی خشک و آردِ جو هرکدام چهار درهم، افسنتین رومی و فُوفَل و شیاف مامیثا هرکدام سه درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب هرکدام دو درهم، زعفران یک مثقال، کافور دو دانگ، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با روغن بابونه و روغن بنفشه که به اندازه‌ی نیاز موم سرخی را در آنها آب کرده باشند، آمیخته می‌گردند و به‌کار گرفته می‌شود.][1]

چندوچون مرهمی که به هنگام رو به پایین نهادن [آماس کبد] به‌کار برده می‌شود:

از صندل سرخ و سفید و فُوفَل و بنفشه و نیلوفر هرکدام سه درهم، گل سرخ و بابونه و اکلیل‌الملک و افسنتین رومی و پرسیاوشان و بزر کتان هرکدام پنج درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب و میعه، هرکدام سه درهم، زعفران یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و همراه مومی آب‌شده با روغن بابونه یا روغن شویت یا روغن سوسن سفید، سرشته می‌گردند [و به‌گونه‌ی مرهم درآورده شده و کبد را با آن مرهم می‌گذارند].

و اگر همراه با آماس تبی درمیان باشد باید از داروهای گرم -چه آنچه به بیمار نوشانده می‌شود و چه آنچه کبد را با آن مرهم می‌گذارند- پرهیز شود.

درباره‌ی آماس کبد که از سببهای بیرونی (بادیه) پدید آمده باشد:

و هرگاه آماس کبد از سببی بیرون از بدن همچون: زدن چیزی (ضربه‌ای) یا کوفتن به چیزی (صَدَمه‌ای) و یا افتادن چیزی (سقطه‌ای) بر بدن پدید آمده‌باشد، باید کبد با این مرهم که چندوچون آن این است مرهم گذاشته شود:

از آس[2] (مُورد) چهار درهم، عود ناب (صرف) و دانه‌ی غار و زعفران و نی نهاوندی و مُرّ و

۱- این مورد، بیشترین آن تنها در سزگین، ۱۱۱، آمده‌است.

۲- در سزگین، ۱۱۱، به‌جای آس، ماش است.

مصطکی هرکدام دو درهم، موم پنج درهم، روغن سوسن پانزده تا بیست درهم، میسوسن چهار درهم گرفته می‌شود [و داروها نرم کوبیده گشته و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با میسوسن نمدار می‌گردند] و موم و روغن، آب می‌شوند و داروها را با آنها می‌سرشند و به‌گونه‌ی مرهم درمی‌آورند و کبد را با آن مرهم می‌گذارند.

و به دارنده‌ی چنین بیماری‌ای: فُوَّه (روناس) و مرّ و دارچینی و گِل ارمنی نوشانده می‌شود؛ و آن بدین‌گونه که: از هرکدام یک جزء را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و وزن دو درهم از آن را با آب سرد به بیمار می‌نوشانند.

چندوچون مرهمی دیگر برای همین بیماری:

از فنطافیلون (فنجنکشت، پنج‌انگشت) و گِل ارمنی هرکدام ده درهم، نخود پوست‌گرفته و لُک شسته‌شده هرکدام هفت درهم، راوند چینی چهار درهم، زعفران و مومیای هرکدام سه درهم، مُرّ، پنج درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و مومیای، با روغن سوسن آب می‌شود و داروها را با آن می‌سرشند و کبد را با آن مرهم می‌گذارند؛ و سه درهم از آن را با آب نخود کوبیده‌شده‌ی خیسانیده‌شده به بیماری می‌نوشانند؛ و اگر آنجا (بدن بیمار یا جای زندگی او) گرمایی در میان نباشد، شراب ریحانی آمیخته با آب را به او بنوشانند. و بهتر است چاره‌اندیشی شما برای غذای دارنده‌ی آماس گرم در کبد، همچون چاره‌اندیشی شما برای غذای دارنده‌ی کبد با مزاج گرم باشد؛ و جای زندگی او جاهای سردِ خوش آب و هوایی باشد که باد شِمال بر آن بوزد.

و باید دارندگان آماس کبد را از خوردن میوه‌های به‌هم‌آورنده (قابضه) همچون: بِه و گلابی و چیزهای مانند اینها باز دارند؛ زیرا چنین میوه‌هایی راه‌بند پدید می‌آورند و از بیرون رفتن مادّه‌ی بیماری جلوگیری می‌نمایند و برآماس کبد می‌افزایند.

باب سی و سوم

در مداوای آماس چرک کرده (مُتَقَیّح) در کبد

امّا هرگاه کار آماسی که در کبد است به چرک کردن بینجامد، برای مداوای آن باید مرهمهایی را که برای مداوای غدّه‌های چرکین پدیدآمده در معده ذکر کرده‌ایم به‌کار بگیرند.

و این چندوچون مرهم خوبی است که این آماسها را نرم کرده و باز می‌نماید:

از شنبلیله (حُلبه) و بزر کتان [و بزر مرّ] و پیاز نرگس و خمیر آردِ گندم یا جو و آرد شَلَمک (دانه‌ی گیاهی از جو باریک‌تر در گندم‌زارها) و ریشه‌ی خطمی و گردِ آسیاب (غبارالرّحی) هرکدام هفت درهم، بابونه و اکلیل‌الملک و بنفشه‌ی خشک هرکدام پنج درهم مصطکی دو[1] درهم، فَضله‌ی کبوتر [و آشیانه‌ی آن] و بوره هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و هرچه از این داروها کوبیدنی باشد، نرم کوبیده می‌شوند و با داروهای نرم گِردآوری می‌گردند و از روغن خیری و روغن بنفشه که موم سرخی را با آنها آب کرده باشند -هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز را- بر آنها می‌ریزند و به‌گونه‌ی مرهم درمی‌آورند و آماس را با آن مرهم می‌گذارند؛ و باید آب جو، همراه با عسل و [نیز،] آب انجیر پخته‌شده و شنبلیله را همراه با عسل به بیمار بدهند.

و این چندوچون پخته‌شده‌ای نرم‌کننده و سودمند برای این بیماری است:

از شنبلیله و بزر کتان هرکدام ده درهم، انجیر سفید ده دانه، پرسیاوشان و بزر خطمی و بزر خُبّازی هرکدام پنج درهم، پودنه و قنطوریون هرکدام چهار درهم، زوفا و فراسیون هرکدام دو درهم، گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب تا هنگامی که تنها یک رطل از آن باز بماند جوشانده می‌شوند و چهار اوقیه از آن پالوده گشته و از عسل زنبور عسل یا شکر سرخ (فانید) ده درهم و از روغن بادام شیرین دو درهم بر آن ریخته شده و در حالی که نیم‌گرم است نوشیده می‌شود؛ و نیز، چهار اوقیه از شیر خر (أتان) و شیر بز (مَعْز) همراه با اندکی از بزر مر و و شنبلیله و بزر کتان -که کوبیده‌شده و هرکدام وزن یک مثقال[2] باشند- نوشیده می‌شود.

و [نیز،] باید مادّه‌ی بیماری را با چیزهای افزاینده‌ی پیشاب (مُدِرّ) به‌سوی ناحیه‌ی مثانه پایین کشید تا آن مادّه‌ی با پیشاب (ادارا) از بدن بیرون رود؛ و آنچه از چیزهای افزاینده‌ی پیشاب که به بیمار داده می‌شود -اگر تبی در میان نباشد- باید پخته‌شده‌ی حاشا و پودنه و زوفا و ریشه‌ی کرفس و رازیانه و دوقو (زردک وحشی) همراه با عسل باشد؛ و اگر تبی در میان باشد، نباید چیزهای گرم را به بیمار بدهند؛ بلکه باید از این دارو که چندوچون آن این است به او داده

۱- سزگین، ۱۱۲، یک درهم است.

۲- بولاق، ۳۸۵، یک درهم و نیم است.

شود:

از بزر هندوانه و خیارچنبر و خیار و کدو هرکدام پنج درهم، نشاسته و کتیرا و صمغ عربی هرکدام یک درهم و نیم، ربّسوس[۱] دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و صبحگاهان سه درهم از آن همراه با شراب بنفشه یا جُلّاب یا شراب خشخاش به بیمار داده می‌شود و شامگاهان نیز کار، به همین‌گونه انجام می‌گیرد.

و بیمار با غذاهای نرم میانه‌ای (نه سنگین نه سبک) همچون مزوّره‌ی درست‌شده با چغندر و اسفناج و خبّازی و قَطَف و روغن بادام تغذیه گردد و آش آشامیدنی درست‌شده با مغز نان سفید و روغن نیلوفر و شکر یا فانید به او داده شود و تخم‌مرغ نیم‌پز و پاچه‌ی بره‌های درست‌شده به‌گونه‌ی آش ساده را سر بکشد و ماهی هازلی (هازبی) درست‌شده به‌گونه‌ی آش ساده (ماهیابه) و دیگر غذاهای همچون اینها را که زود گوارند و زود از معده و روده‌ها سرازیر می‌گردند به او بدهند.

و اگر آماس بترکد و چرک آن به‌سوی گُرده و پیشابدان (مثانه) بگراید و با پیشاب بیرون برود، باید قرص خشخاش و شراب عُنّاب یا شراب نیلوفر را به بیمار بدهند و او را با غذاهایی همچون حریره‌ها و آشهای آشامیدنی‌ای که آنها را یادآور شده‌ایم و دیگر غذاها، تغذیه نمایند؛ و اگر آماس بترکد و چرک (مِدّه‌ی) آن به‌سوی ناحیه‌ی روده‌ها بگراید و بدن با مدفوع از آن تهی گردد، باید از نرم گردانیدن یا خشک گردانید طبیعت پرهیز شود و تا آنجایی که شدنی است برای به‌میانه‌آوردن (تعدیل) آن بکوشند و بیمار را با تخم‌مرغ نیم‌پز و آش آشامیدنی درست‌شده با [مغز نان سفید بدون شکر] و با برنج و نشاسته و شیری که آن را از آبی که دارد پالوده باشند تغذیه نمایند.

و اگر چرکِ آماس پس از ترکیدن آن به‌سوی جایی که میان صفاق (پرده‌ی پوششی اندرونه‌های شکم) و روده‌هاست – و آن همان جایی است که در دارندگان بیماری استسقا آب در آنجا گِرد می‌آید– برود؛ باید آنجایی را که در بن ران (اُربیّه) است – بر پایه‌ی آنچه به هنگام

۱- سزگین، ۱۱۲، ربّ سوسن است.

بحث از چگونگی کار با دست در این باره بیان می‌کنیم - بشکافند؛ امّا اگر آن آماسِ گرم در آن **ماهیچه‌ای از شکم** که بر روی کبد است باشد، باید با **راهکار معالجه‌ی** آماسهای گرم پیش‌آمده در اندامهای ظاهری بدن از: گشودن رگ و نوشاندن داروها [ی بازکننده] و به‌کارگیری مرهمها و غذاها، آن را معالجه کنند؛ و اگر کار آن به چرک کردن بینجامد، بهتر است که داروهای بازکننده و آب چکاندنها (نُطولها) و شکافتن را به‌کار گیرند.

و نباید در این‌گونه آماسها چشم به راه آن باشید که آماس با به‌کاربردن داروها بترکد؛ زیرا چرک، اگر ماندنش در این جاها به درازا بکشد، ماهیچه‌ها و صفاقی را که بر روی شکم است می‌خورد و می‌گنداند و چرکِ آماس به سمت درون شکم می‌ترکد و به‌سوی اندامهای درونی روان می‌گردد؛ از این‌رو این‌گونه آماسها را باید پیش از آنکه به سمت درون شکم بترکند، بشکافند؛ و اگر کار به این بینجامد که آماس به‌سوی درون شکم بترکد، باید آن را بر پایه‌ی آنچه توضیح داده‌ایم با چاره‌اندیشی دُملهایی که از درون منفجر می‌گردند، چاره‌اندیشی کنند.

باب سی و چهارم

درباره‌ی مداوای آماس سرد پیش‌آمده برای کبد

امّا برای مداوای آماسهای سردی که برای کبد پیش می‌آیند باید به دارنده‌ی آن از قرصهای: افسنتین همراه با سکنجبین یا قرص لُک همراه با سکنجبین یا قرص راوند داده شود؛ و اگر از یکی از این قرصها را به بیمار بدهید [باید] با آبی باشد که از حلبه و بزر رازیانه هرکدام ده درهم، ریشه‌ی اِدخر و شکوفه‌ی آن پنج درهم، مویز طایفی بیست درهم، انجیر سفید پنج دانه گرفته شود و همگی با دو رطل آب تا هنگامی که یک رطل از آن بازمی‌ماند جوشانده شوند و چهار اوقیه از آن پالوده گشته و از یکی از این قرصها یک مثقال و از روغن کرچک و روغن بادام تلخ هرکدام یک درهم بر آن افزوده گردد و به‌کار برده شود.

چندوچون قرصی که برای آماس سرد کبد سودمند است:

از گل سرخ پنج درهم، زرشک چهار درهم، انیسون و بزر کرفسِ کوهی و ریشه‌ی اِدخر و شکوفه‌ی آن و سلیخه و نی نهاوندی هرکدام سه درهم، مصطکی و سنبل و دارشعیشان و

اسـارون و راونـدِ چینـی و فوةعیـدان (رونـاس[۱]) و لـک پـاک‌کـرده هرکـدام دو درهـم مَـرو (مـرو ماحوز) و زعفران هرکدام یک درهم و نیم گرفته می‌شـود و همگـی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و بـا آب رازیانه سرشته می‌شـوند و بـه‌گونـه‌ی قرصـهایی بـا وزن یـک مثقـال درآورده شـده و بـه‌کـار گرفتـه می‌شوند.

چندوچون قرصی دیگر برای این بیماری:

از بزر کـرفس و انیـسون و نـانخواه و افـسنتین هرکـدام سـه درهـم، فوّةعیـدان و لـک پـاک‌کـرده هرکدام دو درهـم، راونـدِ چینـی و مـصطکی و سـنبل‌الطّیـب هرکـدام یـک درهـم و نـیم، عـصاره‌ی غافث و زعفران هرکدام وزن یک درهم گرفته می‌شود و همگـی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد و بـا شـراب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی بـه وزن یـک درهـم تـا یـک مثقـال درآورده گـشته [و بـه‌کـار برده می‌شوند].

و اگر آماس سرد، نرم باشد بایـد بـه دارنـده‌ی آن **ماءالاصولی** کـه چنـدوچون آن ایـن اسـت داده شود:

از پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و پوسـته‌هـای ریـشه‌ی رازیانـه هرکـدام ده[۲] درهـم، بـزر کـرفس و انیـسون و رازیانـه هرکـدام چهـار درهـم، ریـشه‌ی اِذخـر و شـکوفه‌ی آن و گیـاه خـشک غافـث و شـکاع و بـادآورد و کُمـافیطوس و کَمـادریوس هرکـدام پـنج درهـم، مـصطکی و سـنبل‌الطّیـب و اَسارون هرکدام وزن یک درهم و نیم و فوّةعیدان و لُـک پـالوده‌شـده و سـلیخه و شـاخه‌هـای بَلَـسان هرکدام دو درهم و نیم، مویز طایفی بیست درهم، انجیـر سـفید هفـت دانـه گرفتـه مـی‌شـود و همگـی با چهار رطل آب با آتشی آرام تا هنگامی کـه یـک رطـل و نـیم از آن بـاز بمانـد پختـه مـی‌شـوند و چهار اوقیـه از آن پـالوده گـشته و وزن یـک مَثقـال داروی کُـرکُمْ (زرده‌چوبـه) را در آن مـی‌سـایند و وزن یک درهم روغـن بـادام تلـخ را بـر آن مـی‌ریزنـد [و بیمـار آن را مـی‌نوشـد]؛ و اگـر آمـاس در سمت فرورفته‌ی کبد باشد به‌جای روغن بـادام تلـخ، روغـن کرچـک را بـه‌کـار ببریـد تـا طبیعـت را

۱- آنچه در فرهنگها به‌معنی «روناس» آمده‌است «فوة الصّباغین» است؛ و اینجا، «فوةعیدان» است کـه در منابع موجود یافت شد.

۲- بولاق، ۳۸۷، چهار درهم است.

روان گرداند و کبد را با مرهمهای گرم‌کننده‌ی خشک‌کننده مرهم بگذارید.

چندوچون مرهمی برای مداوای آماس شُل و سست در کبد:

از سرگینهای (اَخثاء) گاو و بز هرکدام شش درهم، بزر کرفس و انیسون و نانخواه و قَردِمانا و موم سفید هرکدام سه[1] درهم، بادآورد اقلیطی و سنبل‌الطّیب و مصطکی و زعفران هرکدام دو درهم، بوره‌ی ارمنی و نطرون هرکدام وزن یک درهم و نیم، سقّز و راتینَج هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و موم با روغن ناردین یا روغن قُسط آب می‌گردد و سقّز و راتینج در آن حلّ می‌شوند و دیگر داروها با آن آمیخته‌شده و خوب به‌هم‌زده می‌شوند و کبدِ دارای آماس شل و سست را با آن مرهم می‌گذارند؛ و نیز، با مرهم اصطمحیقون یا مرهم دماسقرماطون[2]، مرهم گذاشته می‌شود.

و **غذای بیمار**: آب نخود با روغن زیتون شسته یا تیهو و درّاج درست‌شده به‌گونه‌ی آش ساده یا بریان‌کرده (مطجن) با روغن زیتون و آبکامه و دارچینی و زیره باشد و می‌تواند از سبزیجات: نعنا و باردنگ‌بویه و سذاب و کرفس را به‌کار برد؛ ولی از همه‌ی میوه‌ها و لبنّیات و حبوبات به‌جز مقدار کمی مویز شیرین و انجیر پرهیزد؛ و آب عسل و شراب عود و خندیقون را بنوشد و گاه‌گاهی **گوارشی**: [عنبر] و گوارشی شکر را به اندازه‌ی نیاز به او بدهند.

و اگر آماس پدیدآمده در کبد آماسی **سودایی**، یعنی، سفت و سخت باشد، باید به دارنده‌ی آن **پخته‌شده‌ی زوفایی** که **چندوچون** آن این است داده شود:

از حُلبه دو درهم، بزر کتان هفت درهم، پرسیاوشان و ریشه‌ی سوس هرکدام پنج درهم، بزر خطمی و خُبّازی هرکدام چهار درهم، انجیر سفید ده عدد، **زوفای خشک** سه درهم، مویز خراسانی هسته گرفته، بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب تا هنگامی که یک رطل[3] از آن باز بماند جوشانده می‌شوند و آن بازمانده را می‌پالایند و چهل درهم از آن را همراه

۱- بولاق، همان، چهار درهم است.

۲- در بولاق، ۳۸۷، «دماسقرماطون» و در سزگین چیزی همچون: دیاسفرماطون است که در منابع در دسترس پیدا نشدند.

۱- بولاق، همان، یک رطل و نیم است.

وزن یک مثقال[1] روغن بادام و بـه انـدازه‌ی آن روغـن کرچـک مـی‌گیرنـد و در حـالی کـه نـیم‌گـرم است آن را به بیمار می‌نوشانند [که به‌خواست خدا سودمند است].

و اگر اینجا (در بیمار) **گرمایی بدون تـب** وجـود داشـته باشـد، بهتـر اسـت بـه دارنـده‌ی آن - بـه اندازه‌ی نیاز - آب پنیر گرفتـه‌شـده بـا سـکنجبین همـرا بـا انـدکی داروی مُـشک (دواءالمِـسک[2]) یـا داروی گل سرخ (دواءالورد) و چیزهای مانند اینها داده شود.

و اگر گرمایی در میان نباشد پس [شیر خرهـا] یـا **شـیر شـترهای** تـازه زاییـده‌ی پرشـیر (لِقـاح) را به آنان بدهنـد؛ ولـی بایـد آنهـا را بـه مـدّت ده روز [در آغـاز روز]، از رازیانـه و کـرفس [و قیـسوم] چرانده باشند [و در آخر روز] آرد جـو سرشـته‌شـده بـا بـزر کـرفس [و بـزر] رازیانـه را بـه آنهـا داده باشند؛ [و آن بدین‌گونه که:] پس از ایـن تعلیـف ده روزه، **یـک رطـل** شـیر را از ایـن شـترها دوشـیده و همراه با دو مثقال کلکلانه (معجونی مرکب از هلیلـه و بلیلـه و آملـه و...) بـه بیمـار بنوشـانند؛ و یـا از هرکدام از هلیله کابلی و سیاه هندی یک جـزء و از هـر کـدام از بـزر کـرفس و انیـسون یـک چهـارم جزء[3] را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و سه درهـم از ایـن کوبیـده‌شـده و هفـت درهـم از شـکر سـلیمانی (نبات) را می‌گیرند و همراه با این شیر به بیمار می‌دهنـد[4]؛ و کبـد را بـا ایـن **مـرهم** کـه چنـدوچـون آن این است **مرهم** می‌گذارند:

از حُلبه و بزر کتان هرکدام ده درهم، میعه‌ی سایله و مـوم سـفید هرکـدام پـنج درهـم، پیـه مـرغ یـا مرغابی هفت درهم، روغن ناردین بیـست درهـم گرفتـه مـی‌شـود و مـوم و پیـه و روغـن و میعـه را آب می‌کنند (ذوب می‌کنند) و داروها را بر آن مـی‌ریزنـد و خـوب بـا هـم مـی‌آمیزنـد و کبـد را بـا آن مرهم می‌گذارند.

و اگر همـراه بـا آمـاس سـفت و سـخت کبـد **گرمـایی** نیـز وجـود نداشـته باشـد، پـس آن را بـا

۱- بولاق، همان، یک درهم و نیم است.

۲- سزگین ۱۱۵، دواءاللّک است.

۳- بولاق، همان، یک جزء است.

۲- این دستورالعمل مفصّل مداوا، حاصل استنباط و حدس مترجم از دو نـسخه‌ی آشـفته سـزگین، ۱۱۵، و بولاق، ۳۸۷، است.

مرهمی که این دارو که چندوچون آن این است در آن باشد مرهم می‌گذارند:

از پودنه و بابونه و اکلیل‌الملک هرکدام یک جزء، بنفشه‌ی خشک دو جزء، حلبه و بزرکتان هرکدام نیم جزء، مصطکی یک چهارم جزء[1] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با روغن بنفشه و موم سرشته می‌شوند و [کبد را] با آن مرهم می‌گذارند [که به‌خواست خدا سودمند است].

چندوچون مرهمی دیگر برای مداوای صلابت (سفتی و سختی) کبد:

از صبر و میعه و زعفران و حماما و قَردِمانا و لادن و مُرّ و سیسالیوس (کاشم رومی) و اصل‌السّوس هرکدام پنج درهم، دانه‌ی بَلسان و شاخه‌ی آن و افسنتین رومی و قُسط هندی هرکدام دو درهم و نیم، بابونه و اکلیل‌الملک و سلیخه هرکدام سه درهم، کندر هفت درهم، موم نیم رطل گرفته می‌شود و با یک رطل روغن بنفشه و یک چهارم رطل روغن ناردین و نیم رطل از هرکدام از پیه مرغابی و پیه گوساله، شل و نرم می‌گردند؛ و آنچه از داروها کوبیدنی باشند کوبیده می‌شوند و موم و پیه‌ها با روغن، آب می‌گردند و با همدیگر آمیخته می‌شوند [و به‌گونه‌ی مرهم در می‌آیند] و کبد را با آن مرهم می‌گذارند [و خدا داناتر است].

باب سی و پنجم

در مداوای راه‌بندهایی(سُدَدی) که در کبد پدید می‌آیند

و درباره‌ی مداوای راه‌بندهای (سُدّه‌های) کبد [باید گفت] که هرگاه آن راه‌بند در سمتِ برآمده‌ی (مُحَدَّب) کبد باشد باید به دارنده‌ی آن داروهای فروریزنده‌ی (مُدِرّ) پیشاب و پاک‌کننده‌ی مجراها و بازکننده‌ی راه‌بندها، همچون: کرفس و رازیانه و انیسون و نانخواه را بدهند و [نیز،] همراه با آنچه یادآور شدیم قرص زرشک همراه با آبِ فشرده‌ی رازیانه و کرفس -که همگی جوشیده‌شده و کف و رویه‌ی آنها گرفته‌شده و پالوده گشته باشند- با سکنجبین و

۱- این داروها، در بولاق، ۳۸۸، تنها نیم جزء از بابونه و اکلیل‌الملک و یک ربع جزء از مصطکی هستند.

قرصهای لک و قرصهای افسنتین به او داده شود؛ که اگر اینهـا نتیجـه‌بخـش باشـند [کـه خـوب اسـت] وگرنه، ماءالاصولی را به او بدهند که همراه بـا ریـشه‌هـا و بزرهـا: افـسنتین و زوفـرا و نـانخواه و بـزر کرفس کوهی و بزر پـنج‌انگـشت (فنجنگـشت) و قُـسط و مُـرّ و دوقـو و جنطیانـا و چیزهـای ماننـد اینها همراه با روغن بادام تلخ در آن وجود داشته باشند.

چندوچون دارویی برای راه‌بندهای کبد:

از غاریقون و شکوفه‌ی اِدخر و جنطیانا [همـراه بـا روغـن بـادام تلـخ] هرکـدام یـک جـزء گرفتـه می‌شود و همگی نـرم کوبیـده گـشته و وزن یـک مثقـال از آن را همـراه بـا سـکنجبین مـی‌نوشـند؛ و **غـذا**، آب نخود و شویت و دارچینی و روغن زیتـون شـسته شـده‌باشـد و بیمـار از خـوردن چیزهـای شیرین به‌ویژه آنچه بـا آرد و نـشاسته و حلـوای خبـیص و حلـوای عـصیده درسـت شـده‌باشـد و از رفت‌وآمد و جنبش پس از غذا بازداشته شود.

و اگر راه‌بند در سمتِ فرورفته کبـد باشـد، بهتـر اسـت شـکم بیمـار بـا مطبـوخ افتیمـون و امالـه‌ی روان‌کننده‌ای که بزرهـای بـازکننـده‌ی راه‌بنـدها در آن باشـند روان گـردد و نیـز برخـی از معجونهـای بازکننـده‌ی راه‌بنـدها همچـون: داروی کـرکم و داروی لُـک و معجـون آثاناسـیا و معجـون بنـدادیقون (فندادیقون) به او داده شود که به‌راسـتی ایـن معجـون فنـدادیقون در بـازکردن راه‌بنـدها کـارکرد خـوبی دارد؛ و نیز با این **مرهم** که چندوچون آن این است مرهم گذاشته شود:

از بابونه و اکیل‌الملک و برنجاسب هرکـدام ده درهـم، بـزر کـرفس و نـانخواه هرکـدام سـه درهـم، مصطکی و سنبل‌الطّیـب و اَسـارون هـر کـدام دو درهـم، فراسـیون و بـادام تلـخ هرکـدام سـه درهـم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و بـا آب رازیانـه سرشـته مـی‌شـوند و بـه‌هنگـام تهی‌بـودن معده از غذا کبد را با آن مرهم می‌گذارند [که به‌خواست خدا سودمند خواهد بود].

باب سی و ششم

در مداوای استسقا [۱] و نخست در مداوای استسقای گوشتی

و درباره‌ی مداوای استسقا، ما در جای دیگری جز اینجا گفته‌ایم که انواع استسقا سه گونه است: لَحمی و زِقی و طبلی و نخست با استسقای لحمی آغاز می‌کنیم و می‌گوییم: هرگاه بدشدن حال بیمار و تباهی مزاج او را دیدید باید وی را از فراوان خوردن غذا بازدارید؛ زیرا، غذای فراوان نیروی بدن را سنگین کرده و آن را از گواریدن غذا بازمی‌دارد و ترینگی بدن را می‌افزاید و گرمای غریزی را -اگر در چنین بیماری‌ای کم‌توان باشد- خاموش می‌گرداند؛ و او را از غذاهای دیرگوارا و سردِ تر همچون: لبنیّات و ماهیهای تازه و روغن کنجد و حبوبات و هرآنچه همچون نشاسته و آش رشته‌ها (اطریه) که از گندم درست می‌شوند و هرچیزی همچون فالوده و حلوایِ خبیص و قطیفه‌ها (لوزینه‌ها، نوعی‌حلوا) که با عسل و شکر تهیه می‌گردند و چیزهای مانند اینها دور بدارید؛ زیرا چون کبد از چیزهای شیرین لذّت می‌برد، این غذاها را به‌سوی خود می‌کشد و بدین‌سبب هر گوهر غلیظ لَزِجی که در آنها باشد در مجراهای آن ته‌نشین می‌شود و بر پدیدآمدن راه‌بندها می‌افزاید و این بیماری را نیرومند می‌سازد؛ و [این خوردنیها] همچنین به دیگر راه‌بندها و ستبریهایی (غلّطهایی) که در دیگر اندامهای درون شکمی (احشاء) بیمار همچون: معده و سپرز و گرده و جز اینها باشند زیان می‌رسانند و بهترین چیزی که با دارنده‌ی این بیماری باید به‌کار برده شود گرسنگی دادن و کم نوشیدن آب و خودداری کردن از جنبش و ورزش، پیش از گوارش غذا و انجام دادن آنها پیش از خوردن غذا و حمام کردن با آب سرد و شور و زاجی و بوره‌ای و کبریتی پس از ورزش و خوردن خوراکیهای گرم‌کننده‌ی خشکاننده و روان‌کننده‌ی زودگوار یک ساعت پس از استحمام یا پس از ورزش - اگر استحمام دست ندهد- است؛ غذاهای زودگواری همچون: گوشت جوجه‌مرغها و تیهوها و

۱- استسقا: آب در شکم افتادن، و بر سه نوع است: زِقّی (خیگچه‌ای، آبی)، طَبلی، و لحمی (که همه‌ی بدن تَزَبُّل (زباله گونگی) پیدا می‌کند. (مفتاح الطّب)

دُرّاجها و کبکها و پا و بال (مَخالیف) گنجشکهای درست‌شده به‌گونه‌ی: آش ساده با نخود و شویت و دارچینی و خولنجان و زیره و یا پخته‌شده با سرکه و آبکامه و کَرَویا و دارچینی و خولنجان و فلفل و انجدان و حلتیت و اندکی از شراب ریحانی[1] و آب خردل و یا به‌گونه‌ی آنچه از چغندر و روغن زیتون و مرّی و خردل و سرکه و دیگر چیزهای لطیف‌کننده‌ی مانند اینها درست می‌شود؛ و به او شراب ریحانی کهنه‌ی ناب و یا با آمیختگی اندکی نوشانده شود؛ و تا آنجایی که شدنی است از نوشیدن آب نیامیخته (قَراح) - جز اندکی از آن - بازداشته شود؛ و به آب سردشده با برف نزدیک نگردد؛ زیرا چنین آبی از آن چیزهایی است که مزاج کبد را سرد می‌گرداند تا جایی که چه‌بسا گرمای غریزی را خاموش نماید.

و با چنین چاره‌اندیشیهایی است که باید به چاره‌اندیشی دارنده‌ی بیماری استسقای گوشتی - هنگامی که پدیدآمدن آن آغاز می‌گردد - بپردازید؛ سپس نگاه کنید تا ببینید که سبب پدیدآمدن آن چه چیزی بوده است؟ و با چیزی که دُژگون آن سبب باشد با آن روبه‌روی شوید (به از میان بردن آن بپردازید)، که اگر سبب آن: آماس کبد یا سفتی و سختی‌ای یا راه‌بندی پدیدآمده در مجراهای آن یا آماسی در معده یا سردی مزاج آن یا آماسی در سپرز یا ناتوانی آن باشد، باید به سراغ مداوای هرکدام از اینها با آنچه با آن دژگون است و برمبنای آنچه ما درباره‌ی هرکدام از اینها در مبحث خودشان گفته‌ایم بروید؛ که اگر [آن استسقای گوشتی] به‌سبب بندآمدن خون قاعده‌ی ماهیانه در زنان یا بندآمدن خون بواسیر باشد باید - اگر نیروی بدن و سنّ بیمار و وقت پیش‌رو یاری می‌دادند - گشودن رگ اکحل را در دارنده‌ی آن به‌کار بگیرید و به آن اندازه‌ای که نیروی بدن او آن را تاب می‌آورد اندک‌اندک - و نه به یکباره - از او خون بیرون بریزید؛ که رگ‌گشودن و خون‌گرفتن در این بیماری - اگر از آن چیزهایی باشد که از نیروی بدن بکاهد و گرمای غریزی را برانگیزد - معالجه‌ی بهینه‌ای است.

سپس به‌دنبال این، به بهتر کردن چاره‌اندیشی‌ای که یادآور شده‌ایم، یعنی چاره‌اندیشی گرم‌کننده‌ی خشکاننده، بیافزایید؛ و با دارنده‌ی بیماری ورزش پیش از غذا در جلو آفتاب و در

۱- نسخه‌ی بولاق، ۳۸۹، در اینجا، زواید و مکررات فراوان دارد.

جاهای گرم را به‌کار ببرید؛ تا با این کار گرمای غریزی نیرومند شده و در همه‌ی بدن پراکنده گردد و ترینگی بدن را خشک گرداند و آن را از ژرفای بدن به‌سوی ظاهر بدن بکشد؛ و به بیمار دستور دهید که سرش را بپوشد و بدنش را نیرومند سازد.

و بهتر است که ورزش به اندازه‌ی نیروی بدن [بیمار] باشد و از اندازه، بیرون نرود که گرمای غریزی را از هم بپراکند و نیروی بدن را ناتوان سازد؛ و خوب‌تر آن است که برخی از آن ورزش با سواری آرام و برخی از آن با راه رفتن بر زمین نرم دارای شن و خاک باشد؛ و اگر شدنی باشد که بیمار از شهری که در آن است به شهری که از آن گرم‌تر و خشک‌تر باشد جابه‌جا شود، بهتر است این جابه‌جایی انجام گیرد؛ و به او دستور دهید که -اگر شدنی باشد و آن را تحمّل کند- خود را در شنی یا خاکی گرم بغلتاند؛ و پس از آنکه اندکی از: بوره و نمک و مازوی عفصی و زاج و چیزهای خشکاننده‌ی مانند اینها را بر بدن می‌ریزد، مشت‌ومالی خوب با دست چند نفر (بالأیادی) یا با منادیل (لنگ و فوته) انجام دهد؛ و پس از آن در گرمابه‌ای با آب بوره‌ای یا گوگردی یا زاجی استحمام نماید؛ و اگر گرمابه کردن با این چیزها برای او دست ندهد بهتر است آبی را که مُورد و جَفتِ بلوط و زاج و بوره و کبریت و بلوط عفصی و نمّام و مرزنگوش و پودنه و برنجاسب را در آن جوشانده باشند و یا آبی را که آهن سرخ شده را در آن فرو کرده باشند بر خود بریزد و پس از آن کمی به حال خود بماند و با غذاهایی که یادآور شده‌ایم تغذیه نماید. و این، آن چاره‌اندیشیهای غذایی و جز آن است که باید در مداوای این بیماری به‌کار گرفته شود.

امّا آن چاره‌اندیشیهایی که برای این بیماری با دارو انجام می‌گیرد آن است که: داروهای فروریزنده‌ی پیشاب همچون: بزر کرفس کوهی و دوقو و نانخواه و بزر رازیانه و سسالیوس و اسارون و افسنتین و پودنه کوهی را به بیمار بنوشانند و اگر اینها با عسل و آب پخته گردند و وزن دو اوقیه از آنها با وزن نیم درهم تا نیم مثقال سجزینا نوشیده شوند برای استسقای گوشتی سودمندند.

چندوچون دارویی سودمند که پیشاب را روان می‌گرداند و برای دارندگان استسقا سودمند است:

از دوقو و اسارون و بزر کرفس کوهی و انیسون هرکدام وزن پنج درهم، جَعده و کمادریوس

و کمافیطوس و پودنه‌ی کوهی و دانه‌ی بلسان و شکوفه‌ی اِدخر هرکدام سه درهم، سنبل‌الطّیب و سلیخه هرکدام یک درهم و نیم[۱]، زعفران یک درهم [لُک پاک‌کرده و راوند چینی، اسقولو قندریون هرکدام سه درهم، اصل‌السّوس یک درهم] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هرشربت از آن وزن دو درهم همراه با یک اوقیه سکنجبین یا عسل آمیخته با آب است[۲].

چندوچون سَفوفی که برای این بیماری سودمند است:

از بزر کرفس و انیسون و بزر رازیانه و عصاره‌ی غافث و افسنتین رومی و سنبل هرکدام وزن یک درهم، لُک و راوند چینی و اسقولوقندریون هرکدام وزن سه درهم، اصل‌السّوس یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم با شراب ریحانی است[۳].

چندوچون قرصی که برای استسقای گوشتی در آغاز بیماری سودمند است:

گل سرخ دمبرگ بریده شش درهم، زرشک سه درهم، سنبل‌الطّیب و اسارون و غافث و عصاره‌ی افسنتین هرکدام وزن دو درهم، بزر کرفس و انیسون و بزر رازیانه و اِدخر هرکدام یک درهم و نیم، زعفران نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک درهم تا یک مثقال درآورده شده و اگر گرمایی درمیان نباشد با آب رازیانه یا آب کرفس نوشیده می‌شوند و اگر گرمایی درمیان باشد با آب هندبا و کشوت [بلعیده می‌شوند] و چند روزی قرص راوند و قرص زرشک همراه با سکنجبین به‌کاربرده می‌شوند و گاهی -به‌ویژه اگر تابستان باشد- با قی‌کردن با سکنجبین و تُرب و آب شویت پخته‌شده تهی‌سازی انجام می‌گیرد که این، از آنهایی است که در تهی‌ساختن (استفراغ) **خلط** از آن سود می‌جویند، و شما باید پیش از جای‌گیر شدنِ استوار آب [استسقا] و چیره گشتن ترینگی بر بدن و هنگامی که هنوز نیروی بدن پایدار است قی‌کردن را به‌کار بگیرید؛ امّا

۱- سزگین، ۱۱۸، یک درهم است.

۲- این دستورالعمل از روی نسخه‌ی بولاق، ۳۹۰، و در سزگین، ۱۱۸، نیست.

۳- این سفوف، نیز، تنها در بولاق، همان، آمده‌است.

هنگامی که آب، چیرگی یافت و نیروی بدن کم‌توان گشت، به‌کارگیری قی درست نیست.

و تهی‌سازی باید با داروهای روان‌کننده‌ی بلغم همچون حبّ اصطمحیقونی که تربد و ایاره در آن باشند و حبّ نیل و پیه حنظل انجام گیرد و این تهی‌سازی هم باید پیش از استوارگشتن بیماری باشد؛ و هنگامی که بیماری استوار گردید، آن چاره‌اندیشی را که یادآور شده‌ایم و از آن داروهایی را که گرم می‌کنند و می‌خشکانند و پیشاب را فرو می‌ریزند به‌کار بگیرید.

چندوچون معجونی که پیشاب را فرو می‌ریزد و برای استسقا داران سودمند است:

از سنبل و سلیخه و شکوفه‌ی اِذخر و اسارون هرکدام دو درهم، قُسط و دارچینی و میعه[1] هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با عسلِ پالوده سرشته می‌گردند، هرشربت از آن یک درهم است.

و با این حال باید به پیشاب بیمار نگاه کنید که اگر سفید باشد پس سردی و ترینگی بر بدن و کبد چیره است و اگر اینجا (در بیمار) گرمایی نباشد، ماءالاصول سازگار با این حالت همراه با داروی کُرکُم و معجون لُک کوچک و سپس لک بزرگ را به بیمار بدهید؛ و **معجون آثاناسیای** درست‌شده با کبد گرگ، اگر وزن نیم درهم تا نیم مثقال از آن گرفته شود و همراه با آب رازیانه فشرده‌شده به‌کار گرفته شود [و بر کبد بیمار بسته شود] برای این بیماری سودمند است؛ و همچنین معجون مترودیطوس، اگر به اندازه‌ی نیاز از آن را به‌کار بگیرند برای مداوای تباهی مزاج [کبد] و استسقا سودمند است؛ و **تریاق فاروق** نیز، اگر وزن نیم درهم تا نیم مثقال – یا کمتر یا بیشتر – از آن را – متناسب با نیاز – بگیرند [و به بیمار بدهند] برای این بیماری سودمندی آشکاری دارد.

و با این حال بیمار باید هرازگاهی با به‌کارگیری تهی‌سازی بدن با حبِّ سکبینه و حبّ اصطمحیقون و گوارشی شهریاران و چیزهای مانند اینها به سالم نگه‌داشتن خود پایند باشد؛ و برخی از دانایان پیشین گفته‌اند که: اگر گوشت جوجه تیغی(قُنفُذ) را خشک کنند و آن را نرم بکوبند و وزن دو تا سه درهم از آن را همراه با شراب بنوشند برای دارندگان استسقای گوشتی سودمند است.

۱– بولاق، ۳۹۰، عسل پالوده است؛ و افزون بر این چند جمله‌ای از آن افتاد است.

و نوشیدن وزن بیست درهم از آب شورگز (أَثْل) همراه با وزن ده درهم عصاره‌ی ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون، همراه با اندکی از شراب ریحانی برای مداوای **استسقای لحمی**، سود آشکاری دارد.

امّا درباره‌ی به‌کار بردن **مرهمها** و **روغنهای** اندودندی (اَطلیه)؟ باید **شکم** دارنده‌ی این بیماری و دیگر اندامهای بدن او با این **دارو** که چندوچون آن این است اندوده گردد:

از بابونه و اکلیل‌الملک و آردِ جو و سرگین گاو و پشکل بز هرکدام ده درهم، ریشه‌های پوسته‌ی کبر و صبر و قُسط هرکدام پنج درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب و اسارون و افسنتین رومی هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با سرکه‌ی انگوری و آب کرفس و آب رازیانه سرشته می‌شوند و شکم و همه‌ی بدن بیمار را با آن می‌اندایند و بیمار تا آنجا که تاب بیاورد در جلو آفتاب می‌نشیند و سپس بدن را با آبی که بابونه و شیح و برنجاسب را در آن جوشانده باشند می‌شوید؛ و اگر چند روزی بدن را با سرگین گاو و پشکل بز –که نرم کوبیده‌شده و با آب شورگز سرشته شده باشند– بیندایند سود آشکاری از آن می‌برند.

چندوچون مرهمی دیگر که برای این بیماری سودمند است:

از سرگین گاوی که از شیح و قیسوم و بابونه و چیزهای مانند اینها چریده باشد یک جزء، صبر یک چهارم جزء، نمک اندرانی نیم جزء، ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون یک هشتم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با سرکه‌ی انگوری خیلی ترشی تا هنگامی که غلیظ می‌گردد جوشانده می‌شوند و شکم و همه‌ی بدن را با آن می‌اندایند و تا هنگامی که خشک می‌گردد آن را به حال خود رها می‌کنند و سپس در گرمابه و یا با آبی که شیح و قیسوم و نمّام و مرزنگوش را در آن جوشانده باشند آن را می‌شویند.

پس دارندگان استسقای گوشتی باید با این چاره‌اندیشی و معالجه، چاره‌جویی شوند و و بیمار ناگزیر نیست که همواره به‌کارگیری یکی از این داروهای به‌کار گرفتنی در درون یا در بیرون بدن را ادامه دهد؛ بلکه باید داروی بیماری را گوناگون گردانند و از چیزی به‌سوی چیز دیگری ببرند تا **طبیعت** بیمار با یک داروی واحد انس نگیرد که آن دارو بر او خوار گردد و نتواند آن سودمند شود؛ و در دیگر بیماریهای به درازا کشنده نیز، کار باید به همین‌گونه انجام گیرد.

باب سی و هفتم

در مداوای استسقای خیکچه‌ای[۱] (زِقّی)

و در مداوای استسقای زِقّی، باید چاره‌اندیشی شما برای دارنده‌ی آن در آغاز پدیدآمدن بیماری به مانند همان چاره‌اندیشی‌ای باشد که برای استسقای گوشتی در هنگام تازه پیدا شدن آن بیان کرده‌ایم؛ و هنگامی که بیماری نیرومند گردد و جای‌گیر گشتن آب در شکم استوار شود، باید داروهای روان‌کننده‌ی آب همچون: حبِ اسفیا[۲] و حبّ سرخس به‌کار برده شود؛ و حبّ سکینه نیز، در این بیماری سودمند است و اینک **چندوچون حبّی که برای استسقای زِقی سودمند است و آب آن را روان می‌گرداند:**

از ریزه و سونش (تویال) مس و برگ مازریون هرکدام یک جزء به اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و نرم کوبیده گشته و بیخته می‌شوند و با آب کرفس سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند؛ هرشربت از آن یک تا دو درهم -بسته به نیاز- است.

چندوچون حبّی دیگر [که برای استسقای زِقّی سودمند است:]

از شاخه‌ی بلسان [و لک و مس سوخته و مازریونی که یک شبانه‌روز در سرکه‌ی انگوری خیسانیده شده‌باشند هرکدام یک درهم و نیم؛ [انیسون و مصطکی هرکدام یک درهم] راوانِد چینی و عصاره‌ی افسنتین و عصاره‌ی غافث و شُبرُم و سقمونیا و ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون و قُسط هرکدام یک درهم[۳] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب رازیانه سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند؛ هر شربت از آن از دو درهم تا دو درهم و نیم

۱- استسقای زقی: از جمع‌شدن آب در شکم پیدا می‌شود، چنانکه وقتی حرکت داده شود، جنبانند آب آن شنیده می‌شود. (مفتاح الطّب)؛ درضمن، در نسخه‌ی سزگین جای بابهای سی و هفت و سی و هشت پس و پیش شده‌است.

۲- این حبّ در سزگین، ۱۲۰، به صورت «اسفیا» و در بولاق، ۳۹۱، به صورت «ایسفا» است.

۳- دستورالعمل، بولاق، همان، تا اندازه‌ای با این دستورالعمل سزگین، ۱۲۰، متفاوت است.

است [که به‌خواست خدا سودمند است].

چندوچون حبّی دیگر:

از مـازریون (زیتـون الارض، بـرگ درختـی است شیره‌دار) شـش درهـم، گـلِ سـرخ دمبـرگ بریـده و ربّ‌الـسّوس هرکـدام دو درهـم گرفتـه مـی‌شـود و همگـی نـرم کوبیـده گـشته و بـا آب عِنبُ‌الثّعلب سرشته می‌گردند و به‌گونـه‌ی حـب درآورده مـی‌شـوند؛ هـر شـربت از آن دو درهـم[1] بـا آب گرم است.

چندوچون حبّی دیگر:

از تربـد سـفید پـنج درهـم، ایـاره‌ی فیقـرا و سـکبینه هرکـدام چهـار درهـم، غـاریقون و ریـشه‌ی سوسن‌آسـمان‌گـون هرکـدام سـه درهـم، نمـک نفتـی دو درهـم، لُـک پـاک‌کـرده و راونـد چینـی و ریشه‌ی اِدخر و شکوفه‌ی آن و سـلیخه هرکـدام یـک درهـم و نـیم، فربیـون وزن یـک درهـم گرفتـه می‌شود و همگی نرم کوبیـده مـی‌گردنـد و بـا آب رازیانـه سرشـته شـده و بـه‌گونـه‌ی حـب درآورده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم بـا آب گـرم و شـکر اسـت؛ و اگـر وزن یـک درهـم و نـیم از آن همراه با شیر لِقاح (شتران تازه زاییده‌ی پُر شیر) نوشیده شود سودمندی آشکاری دارد.

چندوچون روان‌کننده‌ای دیگر برای آب استسقای زِقّی:

از سـنا و هلیلـه‌ی زرد و مـازریون و شُـبرم و مـس سـوخته هرکـدام یـک جـزء، قِرفـه (نـوعی دارچین) و مصطکی هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگـی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد؛ هـر شـربت از آن یک درهم و نیم همراه با همـان انـدازه از شـکر سـلیمانی (نبـات) بـا آب گـرم اسـت [کـه بـا اذن خدا سودمند است].

چندوچون داروی مجرّب دیگری برای این بیماری:

از پیـشاب (بـول) شـتر مـاده (ناقـة) و آب تـرب و آب قـاقلی هرکـدام یـک اوقیـه و نـیم و از فضله‌ی کبوتر یـک درهـم و نـیم[2] [و عـصاره‌ی ریـشه‌ی سوسـن آسـمان‌گـون یـک درهـم] گرفتـه می‌شود و فضله‌ی کبوتر را نرم می‌کوبند و بر آبهای و پیشاب شتر می‌ریزند و می‌نوشند.

۱- بولاق، ۲۹۲، ناخواناست.

۲- سزگین، ۱۲۰، یک مثقال است.

چندوچون روان‌کننده‌ی نیرومند دیگری برای آب استسقای زِقّی:

از عصاره‌ی ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون ده درهم، پیشاب بُز دو اوقیه، خیسانیده‌ی صبر نیم اوقیه گرفته می‌شود و همگی باهم آمیخته گشته و دو درهم فضله‌ی کبوتر که نرم کوبیده شده‌باشد و نیم درهم زعفران، بر آن ریخته می‌شود و نوشیده می‌گردد؛ که این، آب استسقا را به‌گونه‌ای نیرومندانه روان می‌گرداند.

و این دارو نباید جز برای کسی که نیروی پرتوانی داشته باشد به‌کار برده شود، و هرگاه بیمار توان به‌کارگیری داروهای روان‌کننده‌ی نیرومند را نداشته باشد، باید **مرهمهای** روان‌کننده را با او به‌کار گیرند؛ و از آن مرهمها، یکی این **مرهم** است که چندوچون آن، این است:

از پیه‌ی حنظل و ریشه‌ی آن و شَبرُم و حَب‌النّیل و مازریون و سقمونیا هرکدام یک جزء، صبر و مرّ و ریشه‌ی خطمی و مُقل و ایرسا و ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون و سرگین گاو اهلی (راعیه) هرکدام سه اوقیه، زَهره‌ی گاو و قِثّاءالحمار (خرخیار، خیار دشتی) و میویزج و قَردِمانا (کرویا دشتی) و فربیون و حماما و میعه‌ی سایله هرکدام چهار درهم، صمغ صنوبر و پوسته‌های ریشه‌ی کبر و پیه مرغابی و پیه مرغ و پیه گوساله هرکدام دو اوقیه [و بوره‌ی سرخ و نمک نفتی هرکدام پنج درهم] موم، نیم رطل گرفته می‌شود و موم و پیه را با روغن شویت آب می‌کنند و داروها را بر آن می‌ریزند و به‌گونه‌ی مرهم در می‌آورند و شکم را با آن مرهم می‌گذارند که این، آب استسقا را به‌گونه‌ای بهینه روان می‌گرداند و بیمار از آن سودمند می‌گردد.

و از چیزهایی که کاربرد آن برای بیمار آسان است و آب استسقا را به‌گونه‌ی خوبی روان می‌دارد و بیمار از آن سودمند می‌گردد مازریون است و آن بدین‌گونه به‌کار گرفته می‌شود که: از مازریون خوب یک رطل و نیم[1] گرفته می‌شود و پنج رطل آب گوارا (غیرمعدنی) را بر آن می‌ریزند و با آتشی آرام تا هنگامی که یک رطل از آن بازمی‌ماند می‌جوشانند سپس یک چهارم رطل، روغن بادام شیرین را بر آن می‌ریزند و تا هنگامی که آب از میان می‌رود و تنها روغن باز می‌ماند آن را می‌جوشانند و وزن یک درهم از آن را همراه با شیر لِقاح و آب پنیر

۱- سزگین، ۱۲۱، یک رطل است.

می‌نوشند [که به‌خواست خدای تعالی سودمند است].

و غذایی که باید بر این داروها خورده شود: آب گوشت ساده با نخود کوبیده‌شده و با دارچینی و خولنجان و شویت [و روغن زیتون شسته‌شده و گشنیز خشک] است [که اگر خدا بخواهد سودمند است.]

چندوچون مرهمی که می‌توان بدان اعتماد کرد و برای استسقای خیکچه‌ای سودمند است:

از سرگین گاو، سی درهم، گوگرد زرد پنج درهم، پشکل بز نرم کوب‌شده بیست درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با سکنجبین سرشته می‌شوند و شکم را در جلو آفتاب با آن مرهم می‌گذارند [که سودمند است].

مرهمی دیگر برای این بیماری:

از انجیر سیاه خشکِ خیسانیده‌شده در سرکه‌ی انگوری و سائیده‌شده در آن سی دانه[1]، پشکل بزِ نرم کوب شده دو درهم، نَطرون، بوره‌ی ارمنی و ایرسا و ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون هرکدام چهار درهم، قِردَمانا و حب‌الغار و میویزج هرکدام پنج درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب انجیر سرشته می‌شوند و هنگامی که معده از غذا تهی باشد شکم را با آن مرهم می‌گذارند و آن را تا هنگامی که خشک می‌شود به‌حال خود رها می‌کنند و پس از آن، آن را با آبی که: بابونه و برنجاسب و شیح و مرزنگوش را در آن جوشانده باشند می‌شویند.

چندوچون مرهمی دیگر برای این بیماری:

از راتینج و اُشه هرکدام پنج درهم، نطرون و ریزه‌های کندر و قِردَمانا و کبریت زرد هرکدام سه درهم، فَضله‌ی کبوتر ده درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با پیشاب کودکی که هنوز مُحتَلِم نشده‌باشد (در خواب انزال منی نکرده باشد: بالغ نشده‌باشد) سرشته می‌شود و درون شکمیها (جوف) را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون مرهمی دیگر برای این بیماری:

از مرقشیثا و گوگرد زرد و نطرون و اُشه و سقّز و موم سفید هرکدام یک جزء، ریشه‌ی

۱- بولاق، ۳۹۲، سی درهم است.

سوسن کبود و میویزج[1] هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و داروها نرم کوبیده گشته و اُشه و سقز و موم، با اندازه‌ی مورد نیاز از روغن ناردین یا روغن قسط حل می‌شوند و داروها را با آن می‌سرشند و شکم را با آن مرهم می‌گذارند؛ و مرهم معروف به «میلاطوس» نیز، برای آن سودمند است و همچنین مرهم «قولاوحیون[2]» برای آن، سود شگفت‌انگیزی دارد.

چندوچون مرهمی که برای همه‌ی انواع استسقا سودمند است:

از حماما، سنبل‌الطّیب و قردَمانا هر کدام ده درهم، مُقل کبود و بسباسه و برنجاسب و اُشه و مسِ سوخته و سُعد و زعفران هرکدام پنج درهم، صبر و مُرّ و کُندر و دانه‌ی بلسان و لادن هر کدام پانزده درهم، پوسته‌های سلیخه و قسط و مرّ و عاقِرقرحا و میعه‌ی سایله و زراوند گرد بهن (مُدَحْرَج) و اکلیل‌الملک [و ایرسا و قِثّاءالحمار و ریشه‌ی سوس و پیه حنظل] هرکدام ده درهم، قرنفل و مصطکی هرکدام هفت درهم، گلِ سرخ دمبرگ‌بریده و فضله‌ی کبوتر هرکدام بیست درهم گرفته می‌شود و صمغها همراه با زعفران در شرابی کهنه خیسانیده می‌شوند و داروها، نرم کوبیده گشته و با پارچه‌ای حریر بیخته‌شده و با اندکی از روغن بان که به اندازه‌ی نیاز مومی را در آن آب کرده باشند نرم و مرطوب و با صمغهای حل‌شده سرشته‌شده و شکم را با آن مرهم می‌گذارند که این برای همه‌ی انواع استسقا بسیار سودمند است.

و باید درباره‌ی غذاها و داروهایی که برای مداوای استسقا توصیف کرده‌ایم بررسی بی‌کم و کاست و شناخت درست به‌کار گرفته شود و هر کدام از آنها به آن اندازه‌ای که نیرومندی بیماری یا کم‌توانی آن، آن را بایسته می‌گرداند و نیروی بدن آن را تاب می‌آورد به‌کار برده شود؛ که این، در رأس همه‌ی چیزهایی است که بدانها نیاز است؛ و بپرهیزید از اینکه در آنچه برای معالجه به‌کار می‌برید کارتان نادرست باشد.

و اگر شما این داروها را به‌کار بردید و نتیجه‌بخش نبودند و بیماری به درازا کشید و آب جای‌گیر گردید، باید شیر لِقاح را به بیمار بدهید؛ که شیر این گونه شترها در این حالت می‌تواند بدنی را که بیماری، آن را کم‌توان ساخته است تغذیه نماید و آن را پرورد و فربه سازد و

۱- سزگین، ۱۲۲، یبروح، است و به‌جای یک جزء نیم جزء است.

۲- نامی از مرهمهای: «میلاطوس» و «قولاوحیون» در منابع دردسترس پیدا نشد.

آسیب‌رسانی خلطهای تباه را بشکند و آنها را به میانگی (اعتدال) بیاورد و آن آب را با روان ساختن شکم بیرون بریزد؛ زیرا این شیر که منظورم شیر لِقاح است پنیرینگی آن اندک و آبینگی آن فراوان است و از این‌رو این شیر در مجراهای بدن ته‌نشین نمی‌شود و آنها را بند نمی‌آورد.

و چنین شتری باید شتر کم سنی بوده و از زمان تولّدش نه نزدیک و نه دور شده و دارای بدنی سالم و درست باشد و از رازیانه و شیح و قیسوم و هِندبا و کرفس و سنبل و چیزهای مانند اینها چریده شده و این چریدن در آغاز روز باشد و در آخر روز، آرد جوی را که آن را با بزر کرفس و رازیانه و افسنتین سرشته باشند به او بدهند؛ و این کار را هفته‌ای تا ده روز با آن کرده باشند؛ سپس هر روز یک رطل از شیر آن را همراه با پنج درهم شکر عُشر و وزن دو درهم از این سفوفی که چندوچون آن این است به بیمار بدهند:

از افسنتین[1] و بزر کرفس هرکدام دو درهم، هلیله‌ی زرد هفت درهم، فوّه و لُک پاک‌کرده و راوند چینی و عصاره‌ی غافث هرکدام دو درهم، ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون و ایریسا و مس سوخته هرکدام نیم درهم، مازریونِ یک شبانه‌روز خیسانیده‌شده در سرکه‌ی انگوری و خشک‌شده نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و دو تا سه درهم از آن را همراه با شیر [این شتر] به‌کار می‌برند که سودمند است.

چندوچون سفوفی دیگر برای این بیماری [که با شیر شتر تازه زاییده (لِقاح) نوشیده می‌شود:]

[از هلیله‌ی زرد چهار درهم، افسنتین رومی و لُک] و راوند چینی و عصاره‌ی غافث [و انیسون و مصطکی و سنبل و جَعده] هرکدام یک درهم[2] [اسارون و قُسط و کمافیطوس و مس سوخته و مازریون و غاریقون] هرکدام یک درهم و نیم[3] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند [و از آن، وزن دو درهم و از ایرسا و مس سوخته هرکدام یک چهارم درهم، مازریون خوبِ یک شبانه‌روز در سرکه‌ی انگوری خیسانیده‌شده‌ی خشک‌شده وزنِ سه حبّه گرفته

۱- بولاق، ۳۹۳، انیسون است.

۲- بولاق، ۲۹۳ -۲۹۴، یک درهم و نیم است.

۳- سزگین، ۱۲۳، تنها چند مورد از اینها را دارد و یک درهم است.

می‌شود و همراه با آن شیر نوشیده می‌گردند.][1]

چندوچون سفوفی دیگر که با شیر لقاح نوشیده می‌شود:

از انیسون و عصاره‌ی غافث و مصطکی و راوند چینی و سنبل و جعده هرکدام یک درهم و نیم، اسارون و قسط و کمافیطوس و مس سوخته و مازریون و غاریقون هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن یک مثقال با شیر است[2].

چندوچون سفوفی دیگر برای همین بیماری:

از هلیله‌ی زرد چهار درهم، لُک و افسنتین رومی و راوند چینی و عصاره‌ی غافث هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و دو درهم از آن گرفته شده و از ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون و مس سوخته هرکدام یک دانگ و نیم، و از مازریونِ خوبِ یک شبانه‌روز خیسانیده‌شده در سرکه‌ی انگوری و خشک‌شده سه حبّه به آن افزوده می‌شود و همگی نرم کوبیده‌شده و با آن شیر نوشیده می‌شوند که به‌خواست خدا سودمند است[3].

که اگر اینها شما را به آنچه می‌خواستید برسانند [که خوب است] و اگرنه شیر لِقاح را همراه با پیشاب شتر به او بدهید؛ و آن بدین‌گونه که: از شیر شتر تازه زاییده یک رطل و از پیشاب شتر، بیست درهم و عصاره‌ی ترب و شکر عُشر هرکدام ده درهم را می‌گیرید و به او می‌نوشانید؛ و نیز این شیر را همراه با معجون لُک صغیر سپس لک کبیر و یا همراه با کلکلانه به او بنوشانید؛ و نیز وزن دو درهم از حبّ سکبینه را به او بنوشانند.

چندوچون معجون پرسودی که همراه با شیر لِقاح نوشیده می‌شود:

از هلیله‌ی زرد و تُربُد سفید هرکدام ده درهم، بلیله دو درهم، آمله چهار درهم، فلفل پنج درهم، مازریون و زنجبیل هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با عسلِ پالوده، سرشته شده و همراه با شیر لِقاح یک مثقال و به تنهایی وزن یک درهم از آن گرفته می‌شود [و تناول می‌گردد که به‌خواست خدا سودمند است.]

۱– آنچه میان این کروشه آمده‌است تنها از سزگین، ۱۲۳، است.

۲– این بند هم، تنها از سزگین، همان، است.

۳– این بند هم تنها از روی بولاق، ۳۹۴، است.

و باید بـه کـسی کـه تبـی دارد –چـه از دارنـدگان استـسقا و چـه کـسانی جـز آنـان– شـیر داده نشود؛ زیرا شیر، برای تب داران زیان‌بار است.

و اگر شما همه‌ی چیزهایی را که برای شـما توصـیف کـرده‌ام بـه‌کـار بردیـد و دارنـده‌ی استـسقای زِقّی را با همه‌گونه از معالجه‌هایی کـه یـادآور شـده‌ام مـداوا کردیـد و نتیجـه‌بخـش نبـود [و چیـزی را که نتیجه‌بخش باشد نمی‌دیدید]، بایـد داغ‌کـردن و شـکافتن (بَـزل) را بـه‌کـار گیریـد؛ و نبایـد شـکافتن را جز در کسی که نیروی جـسمی پرتـوانی داشـته باشـد بـه‌کـار بگیریـد؛ [و اگـر شـکافتن را بـه‌کـار گرفتید] نباید همه‌ی آب را به یکباره از بیمـار تهـی‌سـازید بلکـه بایـد انـدک‌انـدک و هـر روز انـدکی پس از اندکی دیگر را و به آن اندازه که نیـروی بـدن بیمـار بیـرون‌ریـزی آن را تـاب مـی‌آورد، بیـرون بریزید؛ و کم‌اند کسانی که از بزل، جان بـه سـلامت ببرنـد؛ و امّـا مـن کـسی را ندیـدم کـه از شـکافتن (بزل) بهبود یافته باشد جز یک مرد را.

و جالینوس گفته است که: من هیچ کسی را از آنهایی کـه بـزل کـرده‌انـد ندیـده‌ام کـه نجـات یافتـه باشد جز یک مرد را که نیروی بدنی او بسیار پرتوان بود و بدن سالم و فربهی داشت.

و من به هنگام بحث کردن از کـار بـا دسـت (جرّاحـی) چگـونگی انجـام دادن شـکافتن را –اگـر خدای تعالی بخواهد– ذکر خواهم کرد.

باب سی و هشتم

در مداوای استسقای طبلی[1]

درباره‌ی استسقا طبلی باید گفت که: چـون پدیدآمـدن ایـن نـوع از بـاد نیازمنـد چیـزی اسـت کـه آن را از هم بپراکند و آن را پخش نماید، پـس بهتـرین چیـزی کـه در [مـداوای] آن بایـد بـه‌کـار رود، ماءالاصـول همـراه بـا معجـون فنـدادیقون و روغـن بـادام تلـخ و روغـن سـذاب و چیزهـای ماننـد اینهاست.

۱- هنگامی که آبِ کم و باد زیاد در شکم جمع می‌شود، استسقای طبلی نامیده می‌شود و وقتی که بر شکم می‌زنند صدای طبلَ از آن بر می‌آید. (مفتاح‌الطّب، ۲۵۳)؛ و همچنان که گفتیم در سزگین، ۱۲۴، باب سی و هفتم است و با باب سی و هشتم پس و پیش شده است.

چندوچون ماءالاصولی سودمند برای مداوای استسقا:

از پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و رازیانه هرکدام ده[1] درهم [بزر کرفس] و انیسون [و رازیانه] و دوقوا و فَطْرَاسالِیون (تخم کرفس کوهی) و زیره‌ی کرمانی هرکدام سه[2] درهم [جعَده و ریشه اِدخر و شکوفه‌ی آن هرکدام چهار درهم، بزر سذاب و سُعد هرکدام دو درهم] اَسارون و سنبل‌الطّیب [و مصطکی و قُسط و مُرّ و سلیخه و دانه‌ی بلسان و شاخه‌ی آن هرکدام دو درهم و نیم] سکبینه یک درهم و نیم، مویز طایفی هسته‌گرفته بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب تا هنگامی که تنها یک رطل از آن باز بماند پخته می‌شوند و چهار اوقیه از آن را می‌گیرند و یک مثقال از معجون فنداديقون را و نیم مثقال سجزینا را در آن می‌سایند [و به‌کار می‌گیرند] که به اذن خدا برای استسقای طبلی سود آشکاری دارد.

و بهتر است از **داروهای** روان‌کننده: حبّ سکبینه از افشره‌ی کرفس و رازیانه‌ی تر - پس از آنکه جوشانده می‌شوند و کف و درد آن را می‌پراکنند و می‌پالایند - از همگی، چهار اوقیه همراه **با یک مثقال از این سفوفی را که چندوچون آن این است به او بدهند:**

از بزر کرفس و انیسون و رازیانه و نانخواه و دوقوا و بزر شویت هرکدام سه درهم، اسارون و قُسط و مُرّ و سنبل و مصطکی و فلفل سفید هرکدام یک درهم، قردِمانا دو درهم، راوند چینی یک درهم و نیم[3]، سکبینه نیم مثقال، گندبیدستر نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند، هر شربت از آن یک **مثقال** همراه با افشره‌ی کرفس و رازیانه است؛ و اگر خواستید می‌توانید آن را همراه با شرابی آمیخته (ممزوج) [با آب] به بیمار بنوشانید.

چندوچون حبّی سودمند برای این بیماری:

از اَیاره‌ی فیقرا شش درهم، سکبینه و غاریقون و نمک هندی هرکدام چهار درهم، بزر کرفس و انیسون و نانخواه و ریشه‌ی اِدخر و شکوفه‌ی آن و عصاره‌ی غافث و مازریون و پوسته‌های سلیخه هرکدام یک درهم، فریبون یک درهم و نیم و تُربُد هفت درهم، عصاره‌ی

۱- بولاق، ۳۹۴، هفت درهم است.

۲- بولاق، همان، دو درهم است.

۳- سزگین، ۱۲۴، یک مثقال است.

افسنتین و ایرسا[1] هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حبهایی همچون فلفل درآورده می‌شوند هر شربت از آن دو تا دو درهم و نیم با آب گرم است.

و به دارنده‌ی این بیماری روغن ناردین یا روغن قُسط همراه با شراب ریحانی نوشانده می‌شود و به اندازه‌ی نیاز تریاق فاروق [نیز،] به او داده می‌شود و شکم او با این **مرهم** که **چندوچون** آن این است اندوده می‌گردد:

از بابونه و اکلیل‌الملک و برنجاسب و مرزنگوش و پودنه هرکدام ده درهم [زیره‌ی نبطی و سعتر فارسی و بزر رازیانه و انیسون و دوقوا و قَردِمانا] هرکدام پنج درهم بزر سذاب و صمغ آن هرکدام دو درهم [اسارون و سنبل‌الطّیب و دانه‌ی بلسان و شاخه ی آن و سلیخه هرکدام] دو درهم، گندبیدستر و مرّ و راتینج و میعه‌ی سایله هرکدام یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و صمغها با اندازه‌ی مورد نیاز از روغن شویت یا روغن سذاب حلّ می‌شوند و شکم را با آن مرهم می‌گذارند؛ [که به‌خواست خدا برای این بیماری سودآشکاری دارد].

باب سی و نهم

در مداوای استسقایی که از گرمی باشد

امّا چنانکه استسقا از گرمی‌ای بوده و پیشاب رنگی به خود گرفته باشد و در آنجا (در بیمار) تبی و تشنگی‌ای وجود داشته باشد باید از به‌کارگیری چیزهایی که از درون یا بیرون، گرم و گرم‌کننده باشند دوری جُسته و بپرهیزند و بر به‌کارگیری: آب عنبُ‌الثعلب و آب کاکنج و آب قاقُلی (کاکل، کاسر)، از هرکدام پنج[2] درهم، لُک شتسه‌شده یک درهم، راوند چینی نیم درهم، زعفران یک دانگ، خیارشنبر پاک‌شده از دانه پنج درهم بسنده شود؛ و این خیار شنبر در عصاره‌ها سابیده شود و پالوده گردد و داروها را در حالی که کوبیده‌شده و بیخته‌گشته باشند بر

۱- بولاق، ۳۹۵، «اصل السوسن آسمان‌گون» است.

۲- بولاق، همان، پانزده درهم است.

آن بریزند و بیمار چند روزی از آن آب بنوشد؛ **و اگر اینجا تبی در میان نباشد**، پس آب پنیر استخراج‌شده با سکنجبین را به بیمار بنوشانند و [آن بدین‌گونه که:] در روز نخست، نیم رطل از آن را با حدود ده درهم شکر عُشر و نیم درهم لک شسته‌شده و نیم درهم روانِد چینی و یک درهم و نیم هلیله‌ی زرد نرم کوبیده‌شده در صبحگاهان به او بنوشانند و هر روز دو اوقیه را بر آب پنیر بیفزایند تا در پایان به دو رطل برسد؛ و اگر [بیمار] تحمّل آن را داشته باشد که نیم درهم روغن کرچک را بر آن بریزند از آن سودمند می‌گردد؛ و نیز، از این معجون را که چندوچون آن این است همراه با آب پنیر به او بدهند:

از هلیله‌ی زرد و سیاه هندی هسته‌گرفته و بلیله و آمله‌ی کوبیده‌شده هرکدام ده درهم، تمرهندی سی درهم، آلو و عُنّاب هرکدام پنجاه دانه گرفته می‌شود و همگی با ده رطل آب تا هنگامی که یک سوم از آن باز بماند پخته می‌شوند و این بازمانده بر یک رطل فلوس خیارشنبر پاک‌شده از دانه پالوده می‌گردد و خوب ساییده می‌شود و [باز هم] پالوده گشته و یک رطل و نیم شکر سرخ (فانید) خزاینی و نیم رطل روغن بادام شیرین بر آن ریخته می‌شود و با آتشی آرام تا هنگامی که به مایه‌ی (قوام) عسل درآید پخته می‌گردد و از آتش پایین آورده شده و این داروها را که چندوچون آنها این است بر آن می‌ریزند:

از راوند چینی و شکوفه‌ی اِذخر و عصاره‌ی افسنتین و اَسارون و مصطکی و عصاره‌ی غافث و کَمادریوس و نمک هندی و دانه‌ی بلسان هرکدام یک درهم، بزر کُشوت (سِسْ) و زرشک و بزر قطف و ربّسوس هرکدام پنج درهم، فوّه‌عیدان و سلیخه و بزر رازیانه هرکدام سه درهم، تربُد سفید سی[1] درهم گرفته می‌شود و این داروها را پس از آنکه می‌کوبند و می‌بیزند با آن پخته‌شده‌ی بسته‌گشته (طبیخ معقود) می‌سرشند؛ هرشربت از آن سه درهم با آب پنیر است؛ و اگر خواستید که بر روان‌کنندگی آن بیفزایید بهتر است یک اوقیه از مازریون خوب را بگیرید و آن را با یک رطل آب تا هنگامی که نیمه می‌شود بجوشانید و سه اوقیه از روغن بادام شیرین را بگیرید و آن را با آتشی آرام با آب مازریون تا هنگامی که آب آن از میان می‌رود و

۱- بولاق، همان، سه درهم است.

تنها روغن آن باز می‌ماند بجوشانید و داروهای کوبیده‌شده را با آن، تر و نرم نمایید و پس از آن، آنها را با هم بسرشید؛ هر شربت از آن یک درهم و نیم[۱] تا دو درهم است؛ که این، آب استسقا را -اگر استسقا از بدمزاجی گرمی باشد- بسیار خوب روان می‌گرداند. و گاهی این پخته‌شده‌ی بسته گشته -اگر تبی در میان نباشد- با شیر لِقاح نوشیده می‌شود.

و اگر به دارنده‌ی استسقایی که استسقای او از گرمی باشد، شیر شتر تازه زاییده را همراه با کلکلانه بنوشانند به‌گونه‌ای که: از شیر یک رطل و از کلکلانه چهار درهم و از روغن مازریون یک درهم باشد، از آن سودمند می‌گردد؛ و این هنگامی است که تبی در میان نباشد.

چندوچون دارویی گردی (سفوف) [برای این بیماری]:

از [آب پنیر] و مغز دانه‌ی خیارچنبر و دانه‌ی خربزه و بزر بقلة‌الحمقاء هرکدام دو درهم، [گل سرخ چهار درهم، بزر کرفس سه درهم] بزر کشوت سه درهم، عصاره‌ی غافث و شکوفه‌ی اِدخر و زعفران و سقمونیا هرکدام یک درهم و نیم[۲] [راوند چینی یک مثقال] گرفته می‌شود؛ هر شربت از آن، پس از اینکه کوبیده و ساییده می‌شود یک درهم و نیم همراه با هشت تا ده اوقیه آب پنیر است.

و از چیزهایی که باید دارنده‌ی این نوع از بیماری استسقا را با آن مرهم بگذارند مرهمی است که چندوچون آن این است:

از صندل سرخ و سفید (صَندلَین) و گل سرخ و فُوفَل و صبر و آرد جو و بنفشه‌ی خشک [و سرگین گاو و مغاث و شیاف مامیثا و بابونه و اکلیل‌الملک و خطمی] هرکدام یک جزء [زعفران یک چهارم جزء] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب: عنب‌الثّعلب و آب کاکنج و آب بیدمِشک و آب هندبا و اندکی از موم و روغنِ آب‌شده‌ی (مذاب) گل سرخ سرشته می‌شوند [و به‌گونه‌ی مرهم درآورده گشته] و شکم و معده‌ی تهی از غذای [بیمار] را با آن مرهم می‌گذارند.

۱- سزگین، ۱۲۶، «یک مثقال تا دو درهم» است.

۲- سزگین، همان، یک درهم است.

و اینها، از آن چاره‌اندیشیهایی هستند که باید: دارنده‌ی بیماری استسقای پدیدآمده از گرمی را از راه دارو با آنها و چیزهای مانند آنها مداوا کرد؛ و امّا چاره‌اندیشی چنین بیماری‌ای از راه غذا؟ باید به دارنده‌ی چنین بیماری‌ای گوشت: دُرّاجها و کبک و جوجه‌ی مرغ و چیزهای مانند اینها را که به‌گونه‌ی: آش زیره با آب لیمو و یا پخته‌شده با لبلاب و قطف و اسفناج و خبّازی و با روغن بادام و گشنیز تر و خشک و اسنفاج درست‌شده باشند، بدهند، و بریان‌کرده‌ها (مُطجنات) نیز، با اینان سازگار است، و [نیز، آش درست‌شده] از سرکه و روغن زیتون [و پخته‌شده] با شکر و روغن بادام و سرکه‌ی انگوری (خلّ خمر) و طرخون و اندکی از کَرَویا و گشنیز و کبر درست‌شده با سرکه و لیموی شور (مُملّح) هرگاه مقدار [کمی] از آن را بخورند [سودمند است] زیرا، هم خاموش‌کنندگیِ گرمی در آن است و هم بازکنندگی راه‌بندها و هم زدودنِ بلغم.

و امّا استسقایی که از سوی بیماریهای حادّ[1] به وجود آمده باشد، به‌سبب سختی گرمیِ تب و ناتوانی کبد، کمتر پیش می‌آید که به‌جز شماری اندک، کسی از آن رهایی یابد؛ زیرا، تب نیازمندِ تَر گردانیدن و سرد نمودن است و این، از آنهایی است که بر ناتوانی کبد می‌افزاید در حالی که کبد نیازمند گرم‌کردن است؛ و گرم‌کردن تب را افزایش می‌دهد و آن را نیرومند می‌گرداند، و از این‌روست که بقراط گفته است: استسقایی که از بیماریهای گرم (حارّه) پدیدآمده باشد، اگر برای دارنده‌ی آن سرفه‌ای پیش بیاید از آن رهایی نمی‌یابد؛ و همچنین است اگر شکم روی تلخه‌ایی (مِرّه‌ای: صفرایی یا سودایی) برای دارنده‌ی آن پیش آید و خدا داناتر و حکیم‌تر است.

باب چهلم

در مداوای بیماریهایی که در سپرز (طحال) پدید می‌آیند

امّا مداوای بیماریهایی که در سپرز پیش می‌آیند؟ از آنجا که بیماریهای آن همچون بیماریهایی

۱- بولاق، ۳۹۶، «حارّه» است.

مانند: نـاتوانی و آمـاس و راه‌بنـدی است کـه بـرای کبـد رخ مـی‌دهنـد، مـداوای آنهـا بـه همـدیگر نزدیک است؛ ولـی از آنجـایی کـه: سـپرز نیرومنـدتر از کبـد و ارزشـی کمتـر از آن دارد و داروهـای نیرومنـدتر از داروهـایی را کـه کبـد را بـا آنهـا معالجـه مـی‌کننـد تـاب مـی‌آورد؛ مـا در مـداوای آن، چیزهای تلخ و بسیار ترش را –چه آن مـداوای مـا از درون باشـد یـا از بیـرون– بـدون هـیچ پرهیـز و بیمی با آن به‌کار می‌بریم جز اینکه مـا در هـر حـال در داروهـای آن، چیزهـایی همچـون داروهـای خوش‌بـویی را کـه گِردآوردنـدگی (قـبض) انـدکی را بـا خـود داشـته باشـند در مـداوای آن بـه‌کـار می‌گیریم تا نیروی آن را تا اندازه‌ای نگـه داریـم و آن را: بـر پـاک گردانیـدن خـون از خلـط سـودایی و بر دور راندن هر فزونه‌ی سودایی که در آن گرد مـی‌آینـد بـه‌سـوی ناحیـه‌ی معـده –کـه بـا اسـهال بیرون روند– نیرومند سازیم؛ و چـون کـار چنـین اسـت، پـس هرگـاه دردی بـه‌سـبب گرمـی بـرای سپرز پیش آید باید –چنان کـه نیـروی بـدن و سـنّ و وقـت پـیش‌رو، یـاری دهنـد– گـشودن رگ باسلیق یا أُسَیْلِم[1] از دست چپ بیمار بـه‌کـار گرفتـه شـود و پـس از آن مطبـوخ میـوه و خیارشـنبر و هلیه‌ی زرد و بزر هندبا و کشوت و چیزهای مانـند اینهـا بـه بیمـار نوشـانده شـود و سـپس بـه‌دنبـال آن، قرصـهای طباشـیر نـرم‌کننـده را بـا سـکنجبین بـه او بنوشـانند؛ و بـا [گوشـت] جوجـه مرغهـای درست‌شده به‌گونه‌ی: آش زیره یا بریان‌کرده یا پُرشـده بـا ادویـه‌ی گـرم (مَصوص) یـا [درسـت‌شـده] با قطف و لبلاب و چیزهای مانند اینها تغذیه شـود و انـار را بمکـد؛ کـه اگـر بـا اینهـا بهبـود یابـد [کـه خوب است]. وگرنه آب پنیر با این سفوف را که چندوچون آن این است به او بنوشانند:

از هلیله‌ی زرد پنج درهـم، گـل سـرخ و زرشـک هرکـدام سـه درهـم، طباشـیر دو درهـم گرفتـه می‌شود و همگی نرم کوبیده مـی‌گردنـد و دو درهـم از آن را بـا آب پنیـر درسـت‌شـده از شـیر بُـزی که از: بیدمشک و شورگز و هندبا و کُشوت چریده باشد به او می‌نوشانند.

چندوچون سفوفی که برای درد سپرز پدیدآمده از گرمی سودمند است:

از گل سرخ پنج درهم، میوه‌ی کَبَر کـه یـک شـبانه‌روز در سـرکه خیـسانیده و خـشک شـده‌باشـد

۱- أُسَیْلِم: یکی از شاخه‌های زیرین رگِ اکحل که بین انگشتان بِنصر و وسطیِ دست قـرار گرفتـه اسـت و شاخه‌ی دوم اندرمیان بنصر و وسطی آمده‌است؛ و آن أُسَیْلِم است.

دو درهم، زرشک سه درهم، اسقولوقندریون و بوره هرکدام یک درهم[1] [میوه‌ی طَرفا (میوه‌ی درخت گز) و غاریقون هرکدام یک درهم و نیم] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و دو تا سه درهم از آن را با آب بیدمشک و آب درخت گز و آب شورگز همراه با سکنجبین می‌نوشند و از آن سودمند می‌گردند.

چندوچون قرصهایی که برای درد سپرز پدیدآمده از گرما سودمندند:

از گل سرخ چهار درهم، طباشیر و بزر خربزه و خیارچنبر و بزر بقلة‌الحمقاء هرکدام سه درهم، راوند چینی و اسقولوقندریون هرکدام یک درهم نیم، زعفران یک درهم، کافور نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب بیدمشک و آب هندبا سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هر قرص یک درهم باشد درآورده می‌گردند و با سه اوقیه از آب فشرده‌ی بیدمشک و یک اوقیه و نیم سکنجبین شکری نوشیده می‌شوند؛ و **کبد را با این مرهمی که چندوچون آن این است مرهم می‌گذارند:**

[گل سرخ] و برگ درخت گز را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و با آرد جو و سرکه‌ی انگوری می‌سرشند [و به‌گونه‌ی مرهم درمی‌آورند] و سپرز را با آن مرهم می‌گذارند [و یا لبلاب را می‌گیرند و با سرکه می‌پزند و آن را در هاون نرم می‌کوبند و با آرد جو می‌سرشند و سپرز را با آن مرهم می‌گذارند] و یا نخاله را می‌گیرند و با سرکه می‌جوشانند و یک تکّه نمدِ نازک را در آن می‌خیسانند و سپرز را با آن گرم می‌نمایند. و اگر با این حال **آماس گرمی** برای سپرز پدید آید، دارنده‌ی آن را از رگ باسلیق زیر بغلی و رگِ اُسَیلم فصد می‌نمایید که این، در این ناهنجاری با بیمار سازگار است؛ و [نیز،] از قرص طباشیر روان‌کننده (مُلیّن) یا قرص زرشک را همراه سکنجبین و آب هندبا و آب عنب‌الثعلب بگیرید و به او بدهید.

چندوچون سفوفی که برای آماس گرم [همراه با تبِ] سپرز سودمند است:

از گُل سرخ شش درهم، زرشک چهار درهم [اصل السوس و لک پاک‌کرده و طباشیر و راوند [چینی] و ریشه‌ی کبر و اسقولوقندریون هرکدام دو درهم]، سنبل و مصطکی و

۱- بولاق، ۳۹۷، یک درهم و نیم است.

عصاره‌ی غافث هرکدام وزن یک درهم، زعفران نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن یک مثقال تا دو درهم با سکنجبین بزوری آمیخته با آب سرد است.

چندوچون قرصی که برای آماس گرم سپرزِ همراه با تب سودمند است:

از گل سرخ دمبرگ بریده سه درهم، زرشک سه درهم، بزر خیارچنبر و خیار و بزر بقلةالحمقاء هرکدام دو درهم، طباشیر و لُک پاک‌کرده و راوند چینی و میوه‌ی درخت گز و ریشه‌ی مهک [و اسقولوقندریون] هرکدام یک درهم، و عصاره‌ی غافث و عصاره‌ی افسنتین و زعفران هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب، سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک درهم تا یک مثقال درآورده شده، با سکنجبین و آب هندبا و آب برگ بیدمشک (خِلاف) نوشیده می‌گردند.

و اگر تبی در میان نباشد از این قرصی که چندوچون آن گذشت، همراه با آب پنیری که از شیر بزی[1] که از هندبا و کشوت و شورگز (اَثـل) و بیدمشک و جو، چریده باشد به او داده می‌شود؛ و اگر گرما نیرومند و تب سخت باشد [تکّه‌های] کوچکی از کدو را می‌گیرند و خشک می‌کنند و می‌کوبند و وزن دو[2] درهم از آن را می‌گیرند و با سکنجبین به بیمار می‌نوشانند.

چندوچون قرصی دیگر برای مداوای درد سپرز همراه با گرمی و تب:

از گلِ سرخ شش درهم، طباشیر و مغزِ تخمه‌ی کدو و خربزه و راوند چینی هرکدام دو[3] درهم، زعفران یک چهارم درهم کافور یک دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک درهم تا یک مثقال درآورده می‌شوند و با سکنجبین نوشیده می‌شوند [که اگر خدا بخواهد سودمندند].

چندوچون قرصی دیگر که برای آماس بدون تبِ سپرز سودمند است:

از گل سرخ شش درهم، زرشک و ریشه‌ی مهک هرکدام سه درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب [و عود] و عصاره‌ی غافث و راوند چینی و پوسته‌های ریشه‌ی کرفس خیسانیده‌شده در

۱- بولاق، ۳۹۷، به‌جای « بز» گوسفند است.

۲- بولاق، همان، یک درهم است.

۳- بولاق، همان، « راوند چینی » یک درهم است.

سرکه‌ی انگوری و خشک‌شده، هرکدام یک درهم و نیم، غاریقون یک درهم گرفته می‌شود و همگی کوبیده گشته و با آب برگ بیدمشک یا درخت گز سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هرکدام به وزن یک مثقال باشند درآورده گشته و با سکنجبین [بزُوری] نوشیده می‌شوند؛ و اگر گرمی بدن بیمار بیش از اندازه نباشد، بهتر است یک درهم تا یک مثقال غاریقون همراه با سکنجبین به او داده شود و با این مرهم که چندوچون آن این است مرهم گذاشته شود:

از آرد جو و خطمیِ سفید و مُغاث هرکدام یک جزء، گلِ سرخ دمبرگ‌بریده و صندل سفید هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با آب عنب‌الثّعلب و آب درخت گز و آب شورگز (اَثل) همراه با اندکی سرکه‌ی انگوری سرشته می‌شوند [و به‌گونه مرهم درآورده می‌گردند] و سپرز را با آن مرهم می‌گذارند [که اگر خدا بخواهد] برای این ناهنجاری سودمند است.

درباره‌ی درد سپرز پدیدآمده از سردی:

و اگر درد سپرز از سردی آشکاری (ظاهری) باشد باید به دارنده‌ی چنین دردی ماءالاصولی را که چندوچون آن این است بدهند:

از پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و پوسته‌های ریشه‌ی رازیانه و ریشه اِذخر و شکوفه‌ی آن هرکدام پنج درهم، بزر کرفس و بزر رازیانه و انیسون هرکدام سه درهم، شکاعی و بادآورد و گیاه خشک غافث هرکدام چهار درهم، پوسته‌های ریشه‌ی کبر و بزر پنج‌انگشت و جَعده و اُشنه هرکدام سه درهم، ابُهُل و برگ غار و برگ اثل و اسقولوقندریون و دانه‌ی بان و دانه‌ی بلسان هرکدام دو درهم، سنبل و مصطکی هرکدام یک درهم و نیم، انجیر ده دانه، مویز طائفی هسته درآورده شده بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب تا هنگامی که تنها یک رطل از آن باز می‌ماند پخته می‌شوند و آن بازمانده پالوده گشته و هر روز وزن چهار درهم از آن را همراه با یک درهم روغن بادام شیرین و وزن یک درهم روغن بادام تلخ و نیم درهم تریاق چهارگانه می‌گیرند [و می‌نوشند]؛ و سپرز را صبحگاه و با ناشتا، با سرکه‌ای که سذاب و اُشنه و نخاله و پوسته‌ی ریشه‌ی کبر را در آن جوشانده باشند با تکّه‌ای نمد و یا تکه‌ی پارچه‌ی پهنی که در این سرکه، خیسانیده باشند و برآن بگذارند گرم می‌نمایند.

و اگر طبیعت دارنده‌ی این بیماری خشک بوده و نیازمند نوشیدن داروی روان‌کننده‌ای باشد، بهتر است این **مطبوخ** را که چندوچون آن این است به او بدهند:

از هلیله‌ی سیاه و شاهتره هرکدام وزن ده درهم، ریشه‌ی اِذخر و شکاعی و بادآورد و گیاه خشک غافث هرکدام چهار[1] درهم، میوه‌ی درخت گز و اسقولوقندریون هرکدام چهار درهم، اشنه و انیسون و بزر رازیانه هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب تا هنگامی که یک رطل از آن باز می‌ماند جوشانده شده و ده درهم از آن پالوده و از تربد و ایارج فیقرا و غاریقون هرکدام یک درهم را بر آن می‌ریزند و در سپیده‌دم در حالی که نیم‌گرم است آن را می‌نوشند.

درباره‌ی آماسهایی که برای سپرز پیش می‌آیند:

و هرگاه آماس سفت و سختی برای سپرز رخ دهد، بهتر است به دارنده‌ی آن، **مطبوخ افتیمونی** که اندکی گزمازو (بار و میوه‌ی درخت گز) و پنج‌انگشت و اسقولوقندریون را بر آن ریخته باشند بدهند؛ و از **قرصهای کبر** [درست‌شده با اسقولوقندریون] هر روز وزن یک مثقال همراه با یک اوقیه و نیم سکنجبین عسلی آمیخته با آب که چندوچون آن این است به او داده شود:

از پوسته‌های ریشه‌ی کبر و اُشه (اشق) هرکدام چهار درهم، زراوند طویل دو درهم، بزر پنج‌انگشت و فلفل سفید هرکدام سه درهم، قُسط و مرّ و سذاب خشک و اشنه و اسقولوقندریون هرکدام دو درهم را می‌گیرند و اشه را در سرکه‌ی انگوری می‌خیسانند و می‌پالایند و دیگر داروها را می‌کوبند و با آن می‌سرشند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هرکدام وزن مثقالی باشند درمی‌آورند و با سکنجبین می‌نوشند.

چندوچون داروی گردیی که برای آماس سپرز پدیدآمده از سردی سودمند است:

از اسقولوقندریون (نامی یونانی برای ریشه‌ی کبر رومی یا عنصل) و پوسته‌های کبر هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و یک مثقال از آن را با سکنجبین آمیخته با آبی که آهنی داغ را در آن انداخته باشند می‌نوشند؛ و نیز به دارنده‌ی چنین بیماری‌ای این **مطبوخ** را

۱- بولاق، ۳۹۸، پنج درهم است.

که چندوچون آن این است می‌نوشانند:

از بزر پنج‌انگشت و میوه‌ی درخت گز و پودنه کوهی و رودخانه‌ای و گیاه خشک غافث و افسنتین و اسطوخودوس هرکدام ده درهم، غاریقون کوبیده‌شده سه درهم، فُوّه و لک پاک‌کرده و زراوند طویل هرکدام چهار درهم، جوزالسّرو ده دانه[۱]، گرفته می‌شود و این همه با سرکه‌ای بسیار ترش تا هنگامی که پخته می‌شوند جوشانده گشته و پالوده می‌شوند و دو اوقیه از آن همراه با همان اندازه عصاره‌ی بیدمشک نوشیده می‌شود [که به‌خواست خدا سودمند است].

چندوچون سفوفی که برای درد سپرز پدیدآمده از سردی و برای آماس سخت سپرز سودمند است:

از میوه‌ی درخت گز و اسقولوقندریون هرکدام پنج درهم، جُعده (مریم نخودی) و زاج و انیسون و وج و اُشه و مقل‌الیهود هرکدام سه درهم و برگ غَرَب (بیدمجنون) یک درهم، ایاره و هلیله‌ی زرد هرکدام ده درهم، غاریقون هفت درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند [و به‌گونه‌ی سفوف درآورده می‌شوند]؛ هر شربت از آن سه درهم با ده اوقیه تا یک رطل از شیر شتر تازه زاییده‌ای است که یک هفته از: رازیانه و شیح و برگ بیدمشک و شورگز و گز و چیزهایی مانند اینها چریده باشد؛ و اگر این سفوف را با آب بیرون کشیده‌شده‌ی (مستخرج) پنبر به بیمار بنوشانید برای آماسهای سپرز و سفتی و سختی آن سودمند است؛ و اگر با درد سپرز تبی همراه باشد، نه شیر و نه آب پنیر را به او نزدیک نکنید.

درباره‌ی درد سپرز پدید آمد از باد:

و اگر درد سپرز از بادی باشد باید از این سفوف را که چندوچون آن این است به دارنده‌ی آن بدهند [که من آن را تجربه کرده و سودمند یافته‌ام]:

تره‌تیزک (حُرْف) را می‌گیرند و آن را یک شبانه‌روز در سرکه‌ی انگوری می‌خیسانند و سپس خشک می‌نمایند و می‌سایند و با اندازه‌ی کمی از آرد جو می‌سرشند و در تنوری که آتشی آرام داشته باشد می‌پزند تا پخته‌گشته و خشک گردد و نگذارند که بسوزد؛ پس از آن،

۱- سزگین، ۱۳۰، ده درهم است.

آن را نرم می‌کوبند و از آن یک جزء و از پوسته‌های ریشه‌ی کبر و پوسته‌های[۱] پنج‌انگشت و میوه‌ی درخت گز و اشه و اسقولوقندریون هرکدام نیم جزء را می‌گیرند و همگی را نرم می‌کوبند [و به‌گونه‌ی سفوف درمی‌آورند]؛ هر شربت از آن سه درهم با سکنجبین است.

چندوچون قرصی که برای درد سپرز پدیدآمده از سردی و برای **باد** و آماس سختِ سودمند است:

از پوسته‌های ریشه‌ی کبر و دانه‌ی آن هرکدام پنج درهم، [بوره دو درهم، حب‌آلبان و سکبینه و غاریقون هرکدام چهار درهم، بزر پنج‌انگشت سه درهم] اسقولوقندریون و ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون و فراسیون و سنبل اقلیطی و وَج و جُعده و زراوند مُدَحْرَج و طویل و قنطوریونِ باریک هرکدام یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و بیخته می‌شوند و **سکبینه** را با سرکه و آب برگ کبر و آب درخت گز می‌خیسانند و داروها را با آن به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک مثقال تا دو درهم درمی‌آورند و با یک اوقیه سکنجبین و یک اوقیه آب برگ بیدمشک و به همان اندازه آب برگ شورگز و همان اندازه آبی که **آهنی داغ** را در آن سرد کرده باشند می‌نوشند.

و باید یک ساعت پیش از اینکه شما این داروها را به بیمار بدهید **گرم‌کردن** (کِماد) را به‌کار بگیرید؛ و از چیزهایی که **کِماد** را با آن انجام می‌دهند یکی آن است که:

از پوسته‌های ریشه‌ی کبر و میوه‌ی درخت گز (ثمرةالطَّرفا) و بزر پنج‌انگشت و پودنه و بوره‌ی ارمنی و سذاب خشک و اُشنه، هرکدام یک کف گرفته شود و با سرکه‌ی بسیار ترش جوشانده گردد و با ناشتا با تکّه‌ای نمد که در این جوشانده خیسانیده می‌شود و یا تکه‌ای دراز از پارچه که بشود آن را چند لایه دور شکم پیچید و با تکّه‌ای اسفنج [که در این جوشانده فرو کرده شود]، سپرز را کِماد می‌کنند و این کار را چند بار پیاپی انجام می‌دهند؛ سپس گرم‌کردن را پایان می‌دهند و داروها را به بیمار می‌نوشانند و هنگامی که دو ساعت بر این می‌گذرد بهتر است این **مرهم** را که چندوچون آن این است به‌کار گیرند که این برای آماس سپرز و سختی و سفتی آن سودمند است:

۱- بولاق، ۳۹۹، بزر پنج‌انگشت است.

از انجیر سیاه ده دانه را می‌گیرند و آنها را یک شبانه‌روز با سرکه‌ی انگوری می‌خیسانند سپس آنها را بیرون آورده و در هاون می‌کوبند و می‌سایند و آن را با آردبیز (الک) می‌بیزند.

از قُسط و مُرّ هرکدام چهار درهم، [بادام پوست گرفته هفت درهم]، ریشه‌ی کبر و اسقولوقندریون هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب انجیرِ خیسانیده‌شده، سرشته‌گشته و بر تکّه‌ای پارچه یا بر برگی کاغذ ساییده می‌شود و سپرز و معده‌ی تهی از غذا را با آن مرهم می‌گذارند؛ و هنگامی که به یک ساعت پیش از خوردن غذا می‌رسد بهتر است آن تکّه پارچه یا کاغذ را بردارند و جای آن را با آبی که بابونه و کلم را در آن جوشانده باشند بشویند و آنجا را با روغن خیری بمالند.

چندوچون مرهمی نیرومند که آماسهای سختِ پدیدآمده در سپرز را از هم می‌پراکند:

[از حُلبه و بزر کتان و آرد جو و باقلی هرکدام پنج درهم، اکلیل‌الملک شش درهم، پشکل بز و ایرسا هرکدام دو درهم، بوره و ریشه‌ی کبر هرکدام چهار درهم، مُقل سه درهم، انجیر سیاه، ده دانه را می‌گیرند و انجیر را یک شبانه‌روز در سرکه‌ی انگوری می‌خیسانند و خوب می‌سایند و آن را با پالونه‌ای می‌پالایند و داروها را در حالی که کوبیده‌شده و بیخته گشته باشند بر آن می‌ریزند و به‌گونه‌ی مرهم درمی‌آورند و سپرز را با آن مرهم می‌گذارند.][1]

چندوچون مرهمی نیرومند [دیگری] که آماسهای سخت پدیدآمده در سپرز را از هم می‌پراکند:

از انجیر سیاهی که یک شبانه‌روز در سرکه‌ی انگوری خیسانیده شده و کوبیده شده و بیخته گشته باشد پنجاه درهم، اُشه و سکبینه و مقل و گاوشیر هرکدام یک اوقیه، حُلبه و پشکل بز هرکدام سه اوقیه گرفته شده و صمغها را با سرکه‌ی انگوری می‌خیسانند و می‌کوبند و می‌سایند و داروها را می‌کوبند و با انجیر و صمغهای خیسانیده‌شده در سرکه، می‌آمیزند و سپرز را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون مرهمی دیگر برای آماس سفت و سخت سپرز:

از شنبلیله و بزر کتان و آرد جو و باقلا هرکدام پنج درهم، اکلیل‌الملک شش درهم، پشکل بز

۱- این بند، تنها از روی سزگین، ۱۳۱، ترجمه شده است.

و ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون هرکدام دو درهم، بوره و ریشه‌ی کبر هرکدام چهار درهم، و مُقل سه درهم، انجیر سیاه ده دانه گرفته می‌شود و انجیر را یک شبانه‌روز در سرکه‌ی انگوری می‌خیسانند و آن را با غربالی می‌بیزند و داروها را بر آن می‌ریزند [و به‌گونه‌ی مرهم درمی‌آورند] و سپرز را با آن مرهم می‌گذارند[1].

چندوچون مرهمی دیگر که تجربه شده‌است:

یک تکّه کاغذ به اندازه‌ی آماس سپرز را می‌گیرند و در عسل فرو می‌کنند و مقداری خردل را که نرم کوبیده شده‌باشد بر آن می‌پاشند و کبد را با آن مرهم می‌گذارند و یک شبانه‌روز آن را به حال خود رها می‌سازند و سپس آن را با آبی که بابونه را در آن جوشانده باشند می‌شویند.

چندوچون مرهمی دیگر:

از مُقل و اُشه و سکبینه هرکدام یک اوقیه، انجیر سیاه، ده دانه گرفته می‌شود و انجیر و صمغها یک شبانه‌روز در سرکه‌ای بسیار ترش می‌خیسانند و در هاون به‌گونه‌ای نرم می‌سایند و این داروها را که چندوچون آنها این است پس از آنکه می‌کوبند و می‌بیزند بر آن می‌ریزند:

از تُرمُس و حُلبه و حرمل و بزر کتان و اکلیل‌الملک و سذاب خشک هرکدام یک جزء، گوگرد[2] نیم جزء گرفته می‌شود و آنها را می‌کوبند و می‌بیزند و صمغها و انجیر را بر آن می‌ریزند و مرهمی را از آن درست می‌کنند و سپرزی را که سفتی و سختی‌ای در آن باشد با آن مرهم، مرهم می‌گذارند که این، آن سفتی و سختی را از هم می‌پراکند.

و آنچه ما [تا اینجا] درباره‌ی مداوای بیماریهایی که برای سپرز پیش می‌آیند بیان کرده‌ایم برای این موضوع بسنده است.

و امّا چاره‌اندیشی [دارندگان این بیماری] با غذا و دیگر چیزها؟ باید همچون چاره‌اندیشی کسانی باشد که به بیماریهای پدیدآمده در کبد گرفتار شده‌اند؛ یعنی: کم کردن غذا و نرم و نازک گردانیدن آن و خوردن چیزهایی که گوارش آنها آسان بوده و آمیخته با چیزهایی باشند که در آنها پاره گردانیدن و نازک نمودن باشد یعنی، غذا از چیزهایی همچون: گوشت زودگوار

۱- این بند هم تنها از روی نسخه بولاق، ۴۰۰، ترجمه شده است.

۲- سزگین، ۱۳۲، همچون موراد گذشته، «کُرنب» (کلم) است.

پرندگانی مانند: جوجه‌مرغها و درّاجها و تیهوها و دیگر پرندگانی باشد که گوشت نرم و نازکی دارند و با چیزهایی همچون: سرکه و آبکامه و کَرَویا و دارچینی درست شده‌باشد؛ و آنچه با دانه‌ی **کبر** و شاخه‌های آن و با سرکه درست شده‌باشد بسیار سودمند است؛ و انجیر خیسانیده‌شده در سرکه اگر هر روز سه دانه از آن را بخورند و **چغندر** درست‌شده با روغن زیتون و سرکه و آبکامه و خردل و **ماهی هازلی** (هازلی) درست‌شده به‌گونه‌ی **آش سرکه** و با سرکه‌ی بسیار ترش (ثقیف) و با سذاب و کرفس و زعفران و چیزهای مانند اینها همگی سودمندند؛ و از نانها، نان درست‌شده از آرد الک‌نشده‌ی همراه با سبوس (خشکارد) که خمیر آن خوب برآمده و در تنوری با آتش آرام پخته شده‌باشد سودمند است؛ و بیمار از نان درست‌شده از آرد سبوس گرفته (سمیذ) پرهیزد که چنین نانی غذادهی فراوانی دارد و خلط غلیظی را پدید می‌آورد.

و شراب ریحانی بنوشد و با اندکی از بادام تلخ[۱] و تخم بَنَه (به کردی: قه‌زوان) بر آن چاشنی بگیرد و از غذاهای سخت‌گوار و دیر بیرون رونده همچون: گوشت چهارپایان پیر و گوشت گاو و غذاهای تولیدکننده خلط غلیظِ لزج پرهیز نماید که اینها راه‌بند به وجود می‌آورند و بر ستبری سپرز می‌افزایند؛ و [نیز،] از غذاهایی همچون: نان فطیر و هریسه‌ها (حلیمها) و برنج و شیر و گندم آب‌پز و هرآنچه مانند آش رشته‌ها و زولبیا و قطیفه‌ها (نوعی از حلوا) -به‌ویژه آن چیزهایی که با عسل و شکر و شیره (دوشاب) -درست شده‌باشند و از همه‌ی حبوبات دوری کند؛ که اینها همگی تولیدکننده‌ی **باد** هستند.

و امّا **ورزش**؟ به‌کارگیری آن پیش از غذا و به آن اندازه‌ای که نیروی بدن آن را تاب بیاورد، از سازگارترین و بهترین چیزها برای اینان است؛ زیرا گرمای غریزی را نیرومند می‌سازد و آنرا پاکیزه می‌گرداند؛ و از ورزش پس از غذا بپرهیزند و تا هنگامی که غذا گوارش می‌یابد و از معده سرازیر می‌گردد و از روده‌ها بیرون می‌رود، تن از کار زدن و آسایش کردن را به‌کار گیرند.

و امّا **گرمابه رفتن**؟ باید پیش از غذا و پس از ورزش و در گرمابه‌ای باشد که آب آن شور یا گوگردی یا زاجی یا قیری یا نفتی باشد؛ و اگر چنین گرمابه‌ای دست ندهد، بهتر است آبی را

۱- سزگین، همان، « بادام شیرین » است.

که: بابونه و اکلیل‌الملک و برنجاسب و مرزنگوش و نمک و بوره را در آن جوشانده باشند و یا آبِ کارِ آهنگران را به‌کار گیرند و در آبهای[۱] گوگردی و قیری فرو روند.

که شما اگر بیمار را با این چاره‌اندیشی چاره‌جویی کنید و با داروهایی که ما چندوچون آنها را برای شما توصیف کرده‌ایم معاجه نمایید بیمار از آن سودمند می‌گردد و کار او به بهبودی می‌انجامد.

باب چهل و یکم
در مداوای یرقان (بیمار صفرایی کبدی، زردیان)

و درباره‌ی مداوای یرقان باید نگاه کرد که: اگر پدیدآمدن یرقان تنها به این سبب باشد که: طبیعت در راستای بحران (اوج بیماری) **خلط صفرایی** را به سوی ظاهر بدن دور رانده است، **بهبود یافتن** آن با به‌کارگیری: استحمام در گرمابه و ریختن آب گوارای نیم‌گرم بر بدن و **چرب کردن** بدن با روغن بابونه و روغن شویت و ورزش میانه‌ی پیش از استحمام و خوردن ماهی هازلی (هازبی) درست‌شده به گونه آش سرکه **آسان** است و **زود** انجام می‌گیرد.

امّا اگر یرقان به‌سبب **تبی درکبد** پیش آمده باشد باید به دارنده‌ی آن: **قرص طباشیر** نرم‌کننده همراه با آب هندبا و آب کشوت و سکنجبین – از هرکدام یک اوقیه – داده شود؛ و این، پس از آن باشد که رگ باسلیق او را گشوده باشند؛ و [نیز،] دیگر چاره اندیشهای دارویی و غذایی را که برای مداوای تب کبد یادآور شده‌ایم با او به‌کار ببرند.

و اگر **گرمای** بدن بیمار سخت شود، آب جو با ترنجبین همراه نیم درهم طباشیر را به او بدهند.

و اگر از آب هندبا و آب کشوت هرکدام پانزده درهم، را با ده درهم سکنجبین و وزن نیم درهم طباشیر و یک درهم و نیم[۲] سَرَمَه به او بدهند سودآشکاری را از آن می‌برد.

۱- بولاق، ۴۰۰، «حمامها» است.

۲- سزگین، ۱۳۳، نیم درهم است.

امّا اگر یرقان به‌سبب آماس گرمی که برای کبد پیش آمده است پدیدآمده باشد -اگر نیروی بدن و سنّ بیمار و زمان و دیگر چیزها یاری دهند - رگِ باسلیق زیر بغلی او را بگشایند و به اندازه‌ی نیاز و به آن اندازه که نیروی بدن بیمار آن را بایسته می‌گرداند از او خون بیرون بریزند و پس از آن او را با مطبوخ هلیله‌ی زرد و بسپایک و شاهتره و گُل سرخ و بنفشه و بزر هندبا و کشوت و بزر سرمه و پرسیاوشان و آلو و عُنّاب و سبستان و چیزهای مانند اینها که فلوس خیارشنبر را در آنها ساییده باشند روان گردانند.

و اگر در اینجا (در بیمار) تبی باشد، چهار ساعت پس از آن پانزده درهم سکنجبین را با آبی سرد به او بدهند و انار را بمکد و آب هندوانه همراه طباشیر و بزر بقله به او داده شود و با مزوّره‌ی عدسِ [زرد] و سرمه و لبلاب و کدو و ماش و هندبا و کاهو و کشوت و بقلةالحمقاء و آلو و توت و انار و بادامِ تَر تغذیه گردد.

و اگر همراه با یرقان تبی در کار نباشد، بهتر است آب پنیر استخراج‌شده با سکنجبین را همراه با این سفوفی که چندوچون آن این است به او بدهند:

از هلیله‌ی زرد ده درهم و طباشیر یک درهم و صبر سُقوطری نیم درهم و سقمونیا یک چهارم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند [و به‌گونه‌ی سفوف درآورده می‌شوند؛] هر شربت از آن همراه با آب پنیر سه درهم است و از چیزهای که می‌توان برای این بیماری از آن سود جست آن است که: دوغ (مخیض) درست‌شده از شیرگاو را همراه اندکی از طباشیر و یا یک قرص از قرصهای طباشیر به بیمار بدهند؛ و نیز، **این قرص که چندوچون آن این است به او داده شود:**

از گُل سرخ پنج درهم، طباشیر و لک شسته‌شده هرکدام دو درهم، مغز تخمه‌ی خیارچنبر و خیار و مغز تخمه‌ی کدو، هرکدام چهار درهم، بزر هندبا و کشوت و بزر سرمه [و زرشک] هرکدام سه درهم، عصاره‌ی افستنین و غافث هرکدام یک درهم، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهایی هرکدام به وزن یک مثقال درآورده می‌شوند و با آب هندبا و آب عنب‌الثّعلب و با سکنجبین - هرکدام به اندازه‌ی نیاز- نوشیده می‌گردند.

و شما اگر از آب هندبا و آب عنب‌الثّعلبِ جوشانده‌شده‌یِ کف و دُرد گرفته را -از همگی

چهار اوقیه را که هفت درهم فلوس خیار شنبر را در آن ساییده باشند- به دارنده‌ی یرقان پدیدآمده از **آماس کبد** بدهید از آن سود می‌برد و آماس از هم می‌پراکند و یرقان از میان می‌رود؛ و نیز، آبی که پرسیاوشان همراه اندکی از سکنجبین را در آن پخته باشند، برای دارندگان این بیماری سودمند است.

چندوچون قرصی که برای یرقان پدیدآمده از آماس کبد سودمند است:

از گل سرخ و بزر سرمه هرکدام پنج درهم، انیسون و بزر رازیانه هرکدام یک درهم و نیم، لُک سه درهم، بزر خیارشنبر و بزر بقله به همان اندازه گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سرشته گشته و به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک درهم تا یک مثقال درآورده می‌شوند و با آب لبلاب و شکر نوشیده می‌گردند.

چندوچون قرصی دیگر که برای این بیماری سودمند است:

از طباشیر وزن سه درهم، لُک شسته شده دو درهم، زعفران و راوند چینی هرکدام نیم درهم، کافور یک دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی **قرصهایی** به وزن یک مثقال درآورده شده و با آب هندبا یا آب کُشوت و آب تمرهندی نوشیده می‌شوند که سودمند است.

امّا مرهمها؟ اگر یرقان تنها از **بدمزاجی گرمی** که برای کبد پیش آمده است پدیدآمده باشد باید با صندل و گلاب و کافور و قیروطی سردکننده و دیگر چیزهایی که در باب مداوای تبهای کبد یادآور شده‌ایم مرهم گذاشته شود؛ و اگر یرقان از آماس گرمی که در کبد رخ داده است پدیدآمده باشد، کبد را با **مرهمهای** کبد گرم مرهم می‌گذارند.

و این **چندوچون مرهمی** است که برای یرقان پدیدآمده از گرمای کبد و آماس آن سودمند است:

از صندل سرخ و گل سرخ هرکدام چهار درهم، صندل سفید [و فُوفَل و افسنتین] هرکدام دو درهم، زعفران و سنبل و صبر هرکدام دو[1] درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و

۱- سزگین، ۱۳۴، یک درهم است.

مومی سفید به وزن پنج درهم را با ده درهم از روغن گل سرخ و ده درهم از روغن بنفشه آب می‌کنند و داروها را بر آن می‌ریزند و به‌گونه‌ی مرهم در می‌آورند و کبد را با آن مرهم می‌گذارند.

و امّا اگر یرقان به‌سبب **دگرگون گشتن** (استحاله‌ی) [دیگر] **خلطها** به **تلخه‌ی صفرا** باشد، باید بیمار با **مطبوخ** نیرومندشده با سقمونیا یا شراب گل سرخِ [مکرّر با سکنجبین؟] و یا با سکنجبین یا آب لبلاب با شکر و سقمونیا روان سازند.

و اگر شما به دارنده‌ی چنین بیماری‌ای نیم درهم صبر و یک درهم غاریقون و یک دانگ سقمونیا را -که به‌گونه‌ی قرص درآورده باشید- بدهید، این، او را روان می‌سازد و از آن سودمند می‌گردد؛ و پس از آن قرصهای: طباشیر نرم‌کننده با سکنجبین و آب هندبا و کشوت به او داده شود و اگر همراه با این، مزه‌ی دهان هم تلخ باشد، بهتر است **قی‌کردن** با سکنجبین و آب سَرَمه و بزر خربزه و چیزهای مانند اینها به‌کار گرفته شود و نیز، داروهایی را که برای مداوای دارندگان یرقان توصیف کرده‌ایم به او بدهید و بیمار با غذاهای سردکننده‌ی فرومیراننده (**مطفئه**) تغذیه شود و **آب پنیر** استخراج شده با سکنجبین را همراه با این **سفوفی** که چندوچون آن این است به او بدهند:

از هلیله‌ی زرد ده درهم، سقمونیا نیم درهم، بزر سرمه و لُک پاک کرده هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و وزن دو تا سه درهم از آن را می‌گیرند و با آب پنیر می‌نوشند.

و اگر یرقان تنها به‌سبب گزش زیستمندی (حیوانی) دارای **زهری گرم** پدیدآمده باشد و نیروی بدنی بیمار، پرتوان باشد، باید رگ اکحل دارنده‌ی آن را بگشایند و **لعاب** بزر قطونا و یا آب کدو و هندوانه و هندبا [و بزر بقله و طباشیر و آب جو با ترنجبین] را به او بدهند و نیز، -اگر اینها برای آنچه بدان نیاز است بسنده نباشند- از قرصهای کافور را به او بدهند و **جالینوس حکیم** در مداوای این گونه از یرقان، **تریاق فاروق** را به دارنده‌ی آن داده بود و بیمار از آن سودمند گشته بود.

و اگر یرقان از نوشیدن **دارویی گرم** پدیدآمده باشد، باید با دارنده‌ی آن **قی‌کردن** و دیگر داروها و غذاهای سردکننده و فرومیراننده‌ای را که پیش از این آنها را یادآور شده‌ایم و یادآور

خواهیم شد به‌کار گیرند.

امّا برای مداوای یرقان پدیدآمده از راه‌بندی (سُدّه‌ای) که در کبد باشد، باید دارنده‌ی آن را با چیزهایی که در باب راه‌بندها ذکر کرده‌ایم معالجه نمایند؛ و اگر راه‌بند در زَهره (مَراره) باشد باید -اگر نیروی بدن پرتوان باشد- رگ زیربغلی و اُسَیْلِم دارنده‌ی آن را بگشایند و او را با مطبوخ افسنتین تقویت‌شده با ایاره و سقمونیا، روان گردانند و سه روز، آبی را که از هر یک از: پرسیاوشان و افسنتین رومی و آب کرفس و آب سرمه، هرکدام، ده درهم را با وزن یک درهم غاریقون در آن جوشانده باشند به او بنوشانند و نیز، دو اوقیه آب پودنه‌ی رودخانه‌ای با یک اوقیه سکنجبین به او نوشانده شود که بی‌گمان بیمار از آن سود آشکاری می‌برد.

چندوچون دارویی که برای یرقان پدیدآمده از راه‌بند سودمند است:

از افسنتین رومی سه درهم، بزر سرمه پنج درهم، عصاره‌ی غافث و راوند چینی هرکدام یک درهم و نیم گرفته شده و همگی نرم کوبیده می‌گردند و دو درهم از آن را همراه با ده درهم شراب ریحانی آمیخته با آبی که پرسیاوشان را در آن جوشانده باشند می‌گیرند [و می‌نوشند].

چندوچون دارویی دیگر:

از عصاره‌ی تُرُب بیست درهم و از شراب رقیق ده درهم و از آبی که اندکی از فُوّه و غاریقون[1] را به خوبی در آن جوشانده باشند ده درهم را می‌گیرند و آن را با ناشتا می‌نوشند [که این برای مداوای یرقان سودمند است]؛ و قرص افسنتین نیز برای یرقانی که بدون تب باشد سود آشکاری دارد و با آن سازگار است.

چندوچون دارویی که برای یرقان پدیدآمده از دگرگون گشتن [دیگر] خلطها به صفرا، سودمند است:

از راوند چینی و عصاره‌ی غافث و افسنتین رومی هرکدام چهار دانگ، سقمونیا یک دانگ گرفته می‌شود و آنها را نرم می‌کوبند [و با آب لبلاب یا [آب] قطف] با شکر می‌نوشند.

۱- سزگین، ۱۳۵، به‌جای: «غاریقون» «هوفاریقون» (هیوفاریقون: دادی= جوجادو، دانه‌ای مانند جو و باریک‌تر و درازتر از آن) است.

چندوچون دارویی دیگر برای این ناهنجاری:

از عروق‌الصُّفر و انیسون هرکدام یک درهم را می‌گیرند و آن را نرم می‌کوبند و با دو اوقیه سکنجبین و با آب سرد آن را می‌نوشند.

چندوچون دارویی دیگر از جالینوس برای این بیماری که سودمند است:

از افسنتین رومی و انیسون هرکدام یک درهم بادام تلخ سه دانه گرفته می‌شود و آنها را می‌کوبند و با سکنجبین [و اندکی آب سرد] آن را می‌نوشند.

چندوچون دارویی دیگر:

از پرسیاوشان و پودنه‌ی بحری و فوّةالصّباغین (روناس) هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و آن را خوب می‌جوشانند و نیم رطل از آن را - پس از آنکه بیمار یک ساعتِ (یک مدّتِ) خوب جلو آفتاب می‌نشیند تا تشنه و برافروخته گردد، به‌دنبال آن- با شراب ریحانی می‌نوشد؛ که هنگامی که آن را می‌نوشد عرق می‌کند و [به‌خواست خدا] زردی چشمان او [همان روز] از میان می‌رود و به رنگ طبیعی خود برمی‌گردد.

[و به دارنده‌ی این بیماری ماهی هازبا (هازبی: نوعی ماهی کوچک) را که با سرکه‌ی انگوری و زعفران پخته شده‌باشد بخورانند و او بخار آن را در حالی که گرم است با چشمان خود دریافت دارد که این برای اوسودمند است.][1]

و اگر به دارنده‌ی این بیماری یک یا دو ماهی کوچک هازبی تازه را هنگامی که از آب بیرون آورده می‌شود بدهند [که ببلعد] از آن سودمند می‌گردد؛ و نیز، آب گوشت درست‌شده با سرکه و گوشت گاو -اگر بیمار از تریت (ترید) آن بخورد و اندکی از آبِ گوشت آن را سربکشد و از گوشت آن نخورد - برای او مفید است.

و اگر زردی، تنها در چشمها بوده و دیگر اندامها سالم باشند به دارنده‌ی آن دستور دهید که به گرمابه برود و چندین بار پیاپی بخار سرکه‌ی بسیار ترشی را استنشاق نماید که این، تلخه‌ی صفرای فراوانی را از بینی او روان می‌سازد؛ و نیز، غرغره‌کردن با آبی که افسنتین رومی آمیخته

۱- این بند تنها در سزگین، ۱۳۶، آمده‌است.

شده با سکنجبین را در آن پخته باشند برای این بیماری سودمند است؛ و **چشم** با گلاب و سرکه‌ی انگوری به هم آمیخته سرمه کشیده شود.

و اگر یرقان از سوی سپرز باشد باید رگ اُسَیْلم دست چپ بیمار گشوده گشته و طبیعت او با مطبوخ افتیمون روان گردد و به او آب پنیر همراه با این سفوفی که چندوچون آن این است داده شود:

از هلیله زرد سه درهم، هلیله‌ی هندی دو درهم، افتیمون و غاریقون هرکدام یک درهم، نمک نفتی[1] و صبر هرکدام یک دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند، هر شربت از آن سه درهم همراه هشت اوقیه تا یک رطل آب پنیر است؛ و نیز، سه روز یک چهارم رطل آب پودنه رودخانه‌ای و دو اوقیه سکنجبین را با ناشتا به او بدهند و نیز، آب برگهای شورگز جوشانده‌شده‌ی پالوده‌گشته را با سکنجبین به او بدهند که سودمند است.

چندوچون دارویی که برای یرقان سودایی سودمند است:

از کُندُس و فوّةالصّباغین و گوگرد زرد و اسقولوقندریون هرکدام یک جزء را می‌گیرند و همگی را نرم می‌کوبند و یک تخم‌مرغ نیم‌پز را برآن می‌ریزند و آن را سر می‌کشند.

چندوچون دارویی دیگر:

از مویز هسته گرفته ده درهم، گل سرخ خشک پنج درهم، کبابه سه درهم گرفته می‌شود و آن را یک شبانه‌روز در آبی گرم می‌خیسانند و نیم رطل از آن را با ناشتا می‌نوشند و این کار را پنج روز یا یک هفته انجام می‌دهند که سودمند است.

و این چندوچون دارویی است که آن را از مداوای زنی [که از یرقان شکایت می‌کرد] گرفته‌ام[2]: از عدس پوست‌گرفته‌ی نرم کوبیده‌شده دو درهم همراه اندکی از رازیانه و اندکی از پیشاب نوجوانی که هنوز بلوغ نیافته (مُحتلِم نشده) گرفته می‌شود و با ناشتا نوشیده می‌گردد [که من سودمندی آشکار آن را تجربه کرده‌ام].

۱- سزگین، ۱۳۶، نمک هندی است.

۲- عبارات هر دو متن: بولاق، ۴۰۳ و سزگین، ۱۳۷، در اینجا مبهم و ناگویا هستند و تصحیح اجتهادی شده‌اند.

و اگر سفتی و ستخی‌ای در سپرز بیمار باشد باید با داروها و مرهمهایی که من آنها را در مداوای دردهای سپرز ذکر کرده‌ام معالجه شود و با چاره‌اندیشیهایی که درباره‌ی غذا و دیگر چیزها گفته‌ام - تا هنگامی که بهبودی می‌یابد - چاره‌اندیشی گردد [که اگر خدای تعالی بخواهد سودمند است].

باب چهل و دوم

در مداوای بیماریهایی که در گرده (کلیه) پیش می‌آیند و نخست درباره‌ی مداوای سنگ‌ریزه‌هایی که در آن پدید می‌آیند

ما پیش از این در همین کتاب خود گفته‌ایم که: « به‌وجودآمدن سَنگ‌ریزه در گرده (کلیه) و پیشابدان (مَثانه) جز از خلطی غلیظ و گرمای آتشینی که ترینگی (رطوبت) آن خلط غلیظ را برمی‌مکد و آن را می‌خشکاند نیست؛ و به همین سبب آن خلط چنان می‌شود که به سنگ دگرگون می‌گردد» و چون چنین است، پس، - بر پایه آنچه ما در بحثی که از سر می‌گیریم بیان می‌کنیم - باید هنگامی که این بیماری آغاز می‌گردد و در جایی که گرده وجود دارد دردی به بیمار دست می‌دهد و در پیشاب او شِن پدیدار می‌شود، با دارندگان آن، چاره‌اندیشی نرم‌کننده (مُلَطِّف) و بُرّنده‌ی خلط غلیظِ لزج - بدون آنکه به‌گونه‌ی آشکاری گرم‌کننده باشد - به‌کار گرفته شود و آنان را از به‌کارگیری غذاهای دشوارگوار و تولیدکننده‌ی خلط غلیظِ لَزِج همچون گوشت: قوچها، و نانِ آرد سفید و نان فطیر و هر آنچه از آرد و نشاسته و آش‌رشته‌ها (اطریه) درست می‌شود و از هریسه‌ها و تخم‌مرغهایِ آب‌پز سفت و پنیر تازه‌ی بسته‌شده یا خشک و شیر و برنج و دیگر چیزهایی که ما - در آنجا که چاره‌اندیشی دارندگان بیماریهای هُشداردهنده به پدیدآمدن را بیان کرده‌ایم - بیماران را از خوردن آنها بر حذر داشته‌ایم دور بدارند؛ اینان باید غذاهای آسان گواری همچون: گوشت نرم و نازک پرندگانی مانند: جوجه مرغها و دُرّاجها و کبک و چکاوکها را و گوشت بزغاله‌هایی را که به‌خوبی به‌گونه‌ی آب‌گوشتِ ساده و آش زیره و بریان‌شده در تابه (مُطَجَّن[۱]) درست‌شده باشند و چیزهای مانند اینها را و نان آرد سبوس‌داری

۱- در بولاق، ۴۰۴، در اینجا واژه‌ای به‌گونه‌ی « الداکبراسکه» آمده‌است که معلوم نشد که چیست.

(خشکاردی) را که خمیر آن برآمده و بـه‌گونـه‌ای بهینـه درسـت‌شـده و پختـه شـده‌باشـد بخورنـد؛ و خیارچنبر و خیار و خربزه و انگـور سـفید و هنـدبا و کـشوت و کـرفس و رازیانـه و پودنـه و نـانخواه را فراوان به‌کار ببرند؛ و بر خوردنِ: بـادام تلـخ و بـزر خربـزه و بـزر کتـان و بـزر هلیـون (مارچوبـه) و بـزر خیـار و زیتـون المـاء[1] و کبـر و هلیـون پـرورده‌شـده در سـرکه و دیگـر چیزهـایی کـه ریـزش پیشاب را فروان می‌کنند و از غذا می‌کاهند حریص باشند.

و ورزش میانه‌ی پیش از غـذا و رفـتن بـه گرمابـه‌ی میانـه‌گرمـا پـس از ورزش را و ریخـتن آب گـوارای نـیم‌گـرم بـر جـای بیمـاری در بـدن را و نشـستن در آبزنـی کـه در آن آبـی باشـد کـه: خارخسک و بابونه و اکلیل‌الملـک و مرزنگـوش و کـرفس و کلـم و بـرگ خطمـی و پرسیاوشـان را آن جوشانده باشند به‌کار بگیرند و جـای گـرده را گـاه‌گـاهی بـا روغـن خارخـسک و گـاه‌گـاهی بـا روغن شـویت و روغـن خیـری و چیزهـایماننـد اینهـا چـرب نمایـد؛ و ایـن کـار را روز در میـان انجام دهند؛ [و پس از بیـرون‌آمـدن از آبـزن از ایـن سفوف را کـه چنـدوچون آن ایـن اسـت تنـاول نمایند:

از مغـز تخمـه‌ی خیـارچنبر و مغـز تخمـه‌ی خیـار و مغـز تخمـه‌ی خربـزه و مغـز تخمـه‌ی کـدو هرکدام یک جزء و بزر رازیانه نیم جزء را بگیرنـد و همـه‌ی آنهـا را نـرم بکوبـد و سـه درهـم از آن را با سکنجبین و گلاب و اندکی آب سـرد بنوشـند[2]] و گـاه‌گـاهی از ایـن مطبـوخ را کـه چنـدوچون آن این است نیز، بنوشند:

از عُنّاب بیست دانه، سبستان سـی دانـه، انجیـر سـفید ده دانـه، اصـل‌الـسّوس و پرسیاوشـان و بـزر خطمی و بزر خُبّازی و بزر کـرفس و رازیانـه و جُعـده و خارخـسک [و حاشـا] هرکـدام بـه انـدازه‌ی نیاز را بگیرند و همگی را با سه برابر آنها آب تا هنگـامی کـه یـک سـوم از آن بـازمی‌مانـد بجوشـانند و آن بازمانده را بپالایند و چهار اوقیه از آن را بـا یـک اوقیـه و نـیم سـکنجبین شـکری بنوشـند؛ و بـه بیمار دستور داده شود که: گـاه‌گـاهی پـس از اینکـه خوردنیهـای گونـاگونی همچـون تُـرُب و مـاهی شور و خربزه و شویت و کـرفس و رازیانـه را مـی‌خـورد قـی کنـد و سـکنجبینی را کـه تـرب را در

۱- زیتون الماء: نیز معلوم نشد که منظور چیست.

۲- این بند میانِ کروشه تنها در سزگین، ۱۳۷ و ۱۳۸ آمده‌است.

آن خیسانید باشند و شرابهای گوناگون و چیزهای مانند اینها را بنوشد.

و اگر نشانه‌های **خون** [در این بیماری] چیرگی داشتند بهتر است رگ باسلیق را بگشایند و اگر چنین چیزی نباشد خوب‌تر آن است که داروی روان‌کننده‌ی بلغم و پاک‌کننده‌ی **خلط غلیظ** را به او بدهند و اگر اینجا (در بیمار) گرمایی باشد، دارویی را که روان‌کننده‌ی نیرومندی باشد به او ندهند؛ بلکه آن چیزی را که روان‌کنندگی آن همچون: مطبوخ نیرومندشده با تربد و قرص بنفشه و خیارشنبر، به‌آرامی است به او بدهند.

و اگر اینجا گرمای نیرومندی درمیان نباشد و در بیمار **خلط غلیظی** وجود داشته باشد، نیرومندترین داروی روان‌کننده‌ای همچون این **حب** را که چندوچون آن این است به‌کار بگیرند:

از تربد سفید یک مثقال[1]، حب‌النّیل وزن چهار دانگ، صبر، نیم درهم، پیه حنظل یک دانگ و نیم تا دو[2] دانگ، نمک نفتی دو[3] دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌شوند، [و تناول می‌گردند] و افزون بر این از دیگر حبهایی که بلغم و خلط غلیظ را تهی می‌سازند [نیز، به‌کار گرفته شود].

درباره‌ی چاره‌اندیش سنگ‌ریزه‌ای که به ساختار کامل خود رسیده است:

امّا هرگاه این بیماری جای‌گیر شد و سنگ‌ریزه در **گرده** به ساختار کامل خود رسید، باید همه‌ی چاره‌اندیشهای نرم‌کننده‌ی بُرّنده‌ی میانه‌گرمایی را که با ویژگیهای خود سنگ‌ریزه را می‌شکنند و خُرد می‌کنند به‌کار بگیرند؛ و اگر اینجا گرمایی **درمیان باشد** باید از به‌کارگیری داروهای گرم و چاره‌اندیشی گرم‌کننده بپرهیزند.

چندوچون دارویی که اگر در گرده گرمایی باشد سنگ‌ریزه و سنگ را می‌شکند و خُرد می‌کند:

از بزر خربزه و بزر خیارچنبر و خیار هرکدام پنج درهم، بزر کرفس دو درهم بزر رازیانه و آن سنگ‌ریزه‌ای که در اسفنج به دست می‌آید و شیشه‌ی سوخته هرکدام سه درهم گرفته

۱- بولاق، ۴۰۴، یک درهم است.

۲- سزگین، ۱۳۸ یک چهارم درهم است.

۳- بولاق، ۴۰۵، یک دانگ است.

می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با تکّه‌ای پارچه‌ی حریر بیخته می‌شوند؛ هر شربت از آن سه درهم با سکنجبین است.

چندوچون دارویی که سنگ‌ریزه‌ای را که از گرمی نباشد می‌شکند و خرد می‌کند:

از بزر خربزه و خیارچنبر و خیار هرکدام چهار درهم، دانه‌ی، قُلت (ماش، ماش هندی) و بزر خارخسک و صمغ آلو و پرسیاوشان و اسقولوقندریون، هرکدام دو درهم دانه‌ی درخت مَحْلَب و بزر رازیانه و پوسته‌های ریشه‌ی کبر هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن دو درهم با آب نخود سیاه و سکنجبین است؛ و اگر اینجا (بدن بیمار) گرمی‌ای باشد این دارو را به‌کار نبرند.

چندوچون دارویی دیگر که سنگ‌ریزه‌ای را که از گرمایی نیرومند نباشد می‌شکند و خرد می‌کند:

از دانه‌ی بلسان و دانه‌ی بان و دانه‌ی ماش و سنگ‌ریزه‌ای که در اسفنج است و بزر خربزه هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با تکّه‌ای پارچه‌ی حریر بیخته می‌شوند و یک مَلعقه (قاشق، چمچه) از آن را می‌گیرند و با شرابی آمیخته با آب [می‌نوشند].

چندوچون دارویی دیگر برای این بیماری اگر گرمایی درمیان نباشد:

از بزر خیارچنبر و بزر کرفس و انیسون و بزر کرفسِ کوهی و سلیخه و سنبل و دارچینی و دانه‌ی ماش هرکدام یک جزء، عاقِرقَرحا و گندبیدستر و فربیون هرکدام یک چهارم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند؛ هر شربت از آن وزن یک مثقال با سکنجبین و آبی است که نخود سیاه را در آن جوشانده باشند.

چندوچون دارویی دیگر اگر آنجا گرمای اندکی باشد:

از بزر خارخسک و دانه‌ی ماش و حجرالیهود[1] هرکدام یک جزء، اسقولوقندریون و بزر رازیانه و مغز تخمه‌ی کدو و مغز دانه‌ی خیارشنبر هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و دو درهم از آن را با آبی که پرسیاوشان و بزر رازیانه را در آن جوشانده

۱- **حجرالیهود**: سنگی به اندازه‌ی گردویی که ساییده‌ی آن با آب گرم برای دفع سنگهای کلیه و مثانه سودمند است.

باشند می‌گیرند و همراه با سکنجبین و [ساییده‌ی] حجرالیهود [می‌نوشند].

چندوچون دارویی که برای سنگ‌ریزه‌ای که در گرده باشد بسیار سودمند است:

اگر از کژدمهای سوخته نیم درهم را بگیرند و با آب رازیانه یا آب فشرده‌ی راسن و یا آبی که پرسیاوشان و اسقولوقندریون را در آن جوشانده باشند بنوشند؛ این، سودمندی آشکاری برای این بیماری دارد.

چندوچون معجونی که سنگ‌ریزه را خُرد می‌کند:

از زنجبیل و فلفل و دارفلفل هرکدام پنج درهم، جِنطیانا دو درهم، ریشه‌ی کاکنج ده درهم، گندبیدستر و کژدمهای سوخته هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند و با عسل پالوده سرشته گشته [و به‌گونه‌ی معجون درآورده می‌گردند] هر شربتِ از آن دو دانگ تا نیم درهم پس از شش ماه است[1].

چندوچون معجونی دیگر که سنگ‌ریزه را می‌شکند و خُرد می‌کند:

از زنجبیل سه درهم، سنبل هندی به‌همان اندازه، دارچینی چهار درهم، سلیخه یک درهم، جُعده سه درهم، اَسارون و دارفلفل [و مُرّ و قُسط] هرکدام دو درهم، اسقولوقندریون و زعفران و گُندبیدستر و شکوفه‌ی اِدخر هرکدام چهار درهم، فَطراسالیون و گل سرخ و فلفل سفید هرکدام دو درهم و نیم، دانه‌ی بان سه درهم، وَجْ دو درهم [فُوه، دو درهم] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با عسل پالوده سرشته می‌شوند به‌گونه‌ی معجون درآورده می‌گردند] هر شربت از آن یک درهم با آبی است که نخود سیاه را در آن جوشانده باشند.

چندوچون دارویی دیگر که برای [مداوای] سنگ‌ریزه سودمند است:

از فَضله‌ی کبوتر و شیشه‌ی سوخته هرکدام یک جزء، کُندُس نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و یک درهم از آن را می‌گیرند و با آبِ فشرده‌ی ترب و یا آبی که اسقولوقندریون را در آن جوشانده باشند می‌نوشند.

۱- عبارت متنهای عربی این گونه است: « اَلشربة دانقان الی نصف درهم بَعدَ ستةاَشُهر» قیدی بی‌سابقه و ناگویا درباره‌ی « وعده‌ی دارویی» این معجون است.

چندوچون دارویی دیگر برای این بیماری:

از ذراریح (دارساس) نیم دانگ، فَضلهی کبوتر نیم مثقال گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با شرابی کهنه نوشیده می‌شوند.

و اگر تهیگاهها و زِهار (عانه) را با **روغن کژدمها** چرب کنند برای سنگ‌ریزه‌ی [گُرده‌ها و مثانه] سودمندی آشکاری دارد؛ و چندوچون درست کردن روغن کژدمها این است:

از زراوند مُدَحْرَج و جنطیانا و سُعد و پوسته‌های کبر هرکدام یک اوقیه گرفته می‌شود و نیم‌کوب می‌گردند و روغن بادام را بر آن می‌ریزند و بیست[1] عدد، کژدم زنده را همان ساعتی که آنها را می‌گیرند – پس آنکه آنها را می‌کوبند – بر آن می‌افزایند و یک هفته[2] آن را جلو آفتاب می‌گذارند و سپس آن را می‌پالایند و در ظرفی نگه می‌دارند و به هنگام نیاز آن را به کار می‌برند.

و معجون «جریسا[3]» و آن همان معجون معروف به «جراسه» است و معجون سواطیر و سجزینا هرگاه از هرکدام از آنها که در دسترس باشند، نیم درهم تا نیم مثقال را بگیرند و با آب نخود سیاه و یا آبی که وَج و اسقولوقندریون و کرفس را در آن جوشانده باشند بنوشند، [برای این ناهنجاری سودمندند].

و از چیزهایی که می‌توان در مداوای این بیماری از آن سود جست شیشه‌ی شامی سوخته (زجاج شامی مُحَرّق) است؛ اگر نیم درهم تا نیم مثقال از آن –که نرم ساییده شده‌باشد– با آب پرسیاوشانِ پخته شده نوشیده شود؛ و همچنین اگر از کژدمهای سوخته به‌همان اندازه و به همان‌گونه نوشیده گردد سودمندی آشکاری دارد.

و شما باید این داروها را با خویشتن‌داری (توقّی) و پرهیز به‌کار ببرید، زیرا باید نگاه کنید که: اگر سنگ‌ریزه (حَصاة) تنها در یک‌جا باز ایستاده باشد –و نشانه‌ی آن این است که: درد

۱– سزگین، ۱۴۰، ده عدد است.

۲– سزگین، همان، دو هفته است.

۳– اسم این معجون در سزگین، ۱۴۰ به‌صورت «جربیا» و «جرابیه» است که نه «جرسیا» و «جراسه» و نه هیچ کدام از «جربیا» و «جرابیه» در منابع در دسترس یافته نشدند.

همیشگی است و آرام نمی‌یابد و بیمار پریشان است و به‌سبب درد آرامش ندارد- نباید داروهای گرم و چیزهایی را که پیشاب را به فراوانی فرو می‌ریزند و داروهای پراکندساز و سست‌کننده همچون: فروچکاندن آب بر بدن و به‌کار بردن روغنها و دیگر چیزها را به‌کار بگیرید؛ بلکه باید بزر خیارچنبر و خربزه و خیار و کدو و بزر خطمی و پرسیاوشان و دیگر چیزهای همچون اینها را که پیشاب را به‌آرامی فرو می‌ریزند به‌کار ببرید و جای درد را با نُخاله و ارزن به آرامی گرم نمایید.

و امّا اگر سنگ‌ریزه از جایی به جای دیگری جا می‌شود، و -[نشانه‌ی آن این است که:] درد گاهی برانگیخته می‌شود و گاهی آرام است -باید ریختن آب گرم بر بدن و نشستن در آبزنی که در آن آبی باشد که در آن پرسیاوشان و شویت و کلم و رازیانه و خارخسک و بابونه و اکلیل‌الملک و چیزهای مانند اینها را -از آنهایی که به تازگی از آنها یاد کرده‌ایم- جوشانده باشند، به‌کار بگیرید و بیمار را با روغنهایی که ذکر کرده‌ایم چرب نمایید و جای درد را با اسفنجی که در آب گرم و روغن فرو برده باشید گرم نمایید.

و اگر در اینجا (تن بیمار) گرمی‌ای نبوده بلکه سردی‌ای باشد، باید چرب کردن بدن با روغنهای گرم همچون: روغن شویت و روغن سذاب [و سوسن] و خیری و نرگس را فراوان کنید و در این روغنها اندکی از گندبیدستر و دیگر چیزهایی که در مجراهای پیشاب روان می‌گردند و آنها را نرم می‌کنند و فراخ می‌نمایند بشکنید (بریزید) تا سنگ‌ریزه‌ها از آنها راه یابند و به آسانی به سوی پیشابدان بیرون آیند.

و اگر درد، سخت‌تر شود و با به‌کارگیری این داروها آرام نگیرد باید چیزهای بی‌حس‌کننده‌ی معروف به آرام‌کننده‌ی درد، همچون: فِلونیای رومی و فارسی و افیون و پوسته‌های ریشه‌ی لُفاح (یَبروحُ الصَّنم) و چیزهای مانند اینها را به‌کار بگیرند و برخی از چیزهایی همچون: مغز تخمه‌ی خربزه و خیارچنبر و خیار و نوشیدن آب گرم که پیشاب را روان می‌دارند با آنها بیامیزید؛ و اگر [باز هم] درد آرام نگرفت و از جای خود نجنبد باید ابزارهای حجامت را [برجای سنگ‌ریزه] بگذارند و آن را بمکند که این کار، سنگ‌ریزه را از جای خود، جابه‌جا می‌کند و درد را به‌گونه‌ی شگفت‌انگیزی آرام می‌سازد.

و ابزارهای خون‌گیری (مَحاجِم) باید بر روی جای تهی نزدیک به‌جای دردِ رو به سمت

پایین، گذاشته شود و اندک‌اندک مکیده گردد که سنگ‌ریزه به سوی جای ابزار حجامت فرو غلتد؛ سپس مِحْجمه (ابزار خون‌گیری) پی‌درپی از آنجا به سمت پایین به‌سوی پیشابدان جابه‌جا شود و آن را اندک‌اندک بمکند تا سنگ‌ریزه را به‌سوی جای محجمه بکشند و پیوسته محجمه به سوی پیشابدان جابه‌جا گشته و همین کار را با آن انجام می‌دهند تا سرانجام [به‌خواست خدای تعالی] سنگ‌ریزه به پیشابدان فرو ریزد و از راه نره (آلت تناسلی، قضیب) بیرون رود؛ و اگر شما این معالجه را انجام دادید و سنگ‌ریزه به‌جایی افتاد و به‌سبب بزرگی آن، از آنجا نمی‌جنبید و در آنجا دردی را به وجود آورد، باید به بیمار دستور دهید در آبزنی که در آن، آبی باشد که در آن شنبلیله و بزر کتان و خُبّازی و خطمی را جوشانده باشند، بنشیند و جای سنگ‌ریزه را با برخی از روغنهای پراکندسازِ نرم‌کننده همچون: روغن بنفشه و روغن کنجدی که هر دو با حُلبه و بزر کتان جوشانده‌شده و پیه مرغابی و پیه جوجه را با آن دو ذوب کرده باشند، چرب نمایند.

و اگر [باز هم] درد آرام نگردید، اِماله‌ای را با: سبستان و بابونه و خطمی و بنفشه و بزر کتان و حلبه و نخاله و روغن بابونه و چیزهای مانند اینها [برای او] انجام دهید و جای درد را با روغنها و آب گرم چرب کنید و پیوسته تا هنگامی که درد آرام می‌گیرد این کار را با او انجام دهید و هنگامی که درد آرام می‌شود و بیمار آرام می‌گیرد باید نگاه کنید که اگر سنگ‌ریزه به پیشابدان فرو ریخته و از آنجا بیرون آمده باشد، پس بیماری از میان رفته است؛ و اگر سنگ‌ریزه بیرون نیامده باشد باید داروهای فروریزنده پیشاب و شکننده سنگ‌ریزه را برپایه آنچه به تازگی یادآور شده‌ام و آنچه به هنگام بحث کردن از بیماریهای پیشابدان [به‌خواست خدای تعالی] ذکر می‌کنم دوباره نمایید.

باب چهل و سوم

در مداوای آماسهای گرم گُرده

و هرگاه دیدید که گُرده تب کرده و آماسی گرمی در آن آغاز گشته است باید رگ باسلیق سمتِ بیماری را -چنان که نیروی بدنیِ بیمار و سنّ او و زمان پیش‌رو با آن سازگار باشند- بگشایید و به آن اندازه که چندوچون بیماری آن را بایسته می‌گرداند از او خون بیرون بریزید و

جای آماس را با آردجو و خطمی و صندلهای سفید و سرخ و شیاف مامیثا [و مُغاث] و آب هندبا و آب عنب‌الثّعلب و تکّه‌هایی بریده‌شده از کدو و روغن بنفشه مرهم بگذارید و یا تکّه پارچه‌هایی آغشته و ترشده با قیروطیِ درست‌شده از: روغن گل سرخ و روغن بنفشه و موم سفید و آب هندبا و آب گشنیز و آب حی‌ّالعالم و آب بقلةالحمقاء و چیزهای مانند اینها را و مرطوب گشته با اندکی از سرکه‌ی انگوری و گلاب بر آن بگذارید.

و در آغاز روز از مغز تخمه خیارچنبر و خیار و تخمه‌ی کدو و تخمه‌ی خربزه و بزر بقله از هرکدام یک جزء را بگیرید و نرم بکوبید و دو تا سه درهم از آن را با آب بیدمشک و آب سرد به بیمار بدهید و پس از آن آب جو با شراب بنفشه را به او بدهید و با مزوّره‌ی کدو و ماش و اسفناج و قطف و خبّازی او را تغذیه نماید و شب را با شراب بنفشه و لعاب بزر قطونا همراه با اندکی از بزر [بقله] و بزر خیارچنبر و خیار و خربزه به او بگذرانید و پیوسته این چاره‌اندیشی را تا هنگامی که می‌دانید که آماس، راه پخته‌شدن و چرک‌کردن را در پیش گرفته است با او انجام دهید و هنگامی که این حالت را دیدید، مرهم پخته‌گرداننده همچون مرهم درست‌شده از: آرد جو و خطمی و اکلیل‌الملک و حلبه و بزر کتان و بنفشه‌ی خشک کوبیده‌شده‌ی سرشته‌شده با فشرده انجیر پخته‌شده با روغن بنفشه را به‌کار بگیرید و بر جای آماس، آب نیم‌گرمی را که برگ خطمی و بنفشه و شویت و حُلبه را در آن جوشانده باشند بچکانید و اگر چرک‌کردن دشوار گردد باید بر آن مرهم، اندکی از چیزهای چرک‌کننده‌ی دیگر همچون: آرد کَرسَنه و گرد آسیاب و فضله‌ی کبوتر را بیفزایید؛ و هنگامی که آن آماس چرکین (خُراج) می‌ترکد و چرک سفید (مِدّة) در پیشاب پدیدار می‌گردد و جای آن، زخم می‌شود، نخست باید بزرهای ساده[۱] با شراب خشخاش را به بیمار بدهید و سپس از این سفوف که چندوچون آن این است به او داده شود:

از بزر خیارچنبر و خیار و کتان هرکدام سه درهم، نشاسته و گِل ارمنی هرکدام دو درهم، خشخاش چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و دو تا سه درهم از آن را می‌گیرند و با شراب خشخاش می‌نوشند؛ و اگر روان‌گشتن چرک ادامه داشت و پاک نمی‌شد،

---

۱ – سزگین، ۱۴۲، به‌جای «بزرهای ساده»، «بَنادِق البزور» (قرصِ درست‌شده از مغز تخم گیاهان مختلف) است.

بهتر است قرص خشخاش و شیر خر و نیز شیر زنـان را بـه همـراه ایـن سفوفی کـه چنـدوچون آن این است بـه او بدهنـد: از مغـز تخمـه‌ی (حَـب) خیـارچنبر و خیـار و خربـزه و کـدو هرکـدام چهـار درهم، خشخاش سفید و سیاه هرکدام سـه درهـم، نـشاسته و صـمغ عربـی هرکـدام دو درهـم، دانـه‌ی کاکنج کوهی ده دانه گرفته می‌شـود و همگـی نـرم کوبیـده مـی‌گردنـد [و بـه‌گونـه‌ی سَفوف درآورده می‌شوند؛ هر شربت از آن سه درهم همراه با وزن سی درهـم از شـیر زنـان یـا شـیر خـر بـه هنگـامی است که دوشیده می‌شود؛ و اگـر بیـرون‌آمـدن چـرک کنـد باشـد و بـه درازا بکـشد، قـرص کـاکنج را همراه با شراب خشخاش یا شیر زنان یـا شـیر خـر بـه بیمـار بدهیـد [کـه بـه‌خواسـت خـدای تعـالی سودمند خواهد بود].

چندوچون قرصهایی که برای کـسانی کـه چـرک را از گـرده یـا مثانـه، پیـشاب مـی‌نماینـد (ادرار می‌کنند) سودمند است:

از مغز تخمه‌ی خیارچنبر و خربزه و خیـار و کـدو هرکـدام پـنج درهـم، نـشاسته و بـادام شـیرینی که دو پوسـت آن را گرفتـه باشـند و شـاهدانه هرکـدام چهـار درهـم، ربّ‌سـوس شـش درهـم، بـزر خطمـی و خُبّـازی و بـزر بقلـه و دانـه‌ی بـزرگ صـنوبر و مغـز دانـه‌ی بِـه و دانـه‌ی آلوبـالوی تلـخ (مَحْلَب) و بزر ترشک و بـادام تلـخ پوسـت گرفتـه و صـمغ بـادام و کتیـرا هرکـدام سـه درهـم، بـزر رازیانه دو درهم، زعفران یک درهم، بزر کرفس کـوهی یـک درهـم و نـیم گرفتـه مـی‌شـود و همگـی نرم کوبیده گشته و با پارچـه‌ای حریـر بیختـه‌شـده و بـا آب سرشـته مـی‌گردنـد و بـه‌گونـه‌ی قـرص درآورده می‌شوند؛ هر شربت از آن یـک قـرص بـا میپختـک و آب نخـود سیاه اسـت [کـه سـودمند است].

چنـدوچون دارویـی از «بُـولُس[۱]» کـه در مـداوای ریخـتن پیـشابِ چـرک و زخمهـا بـه تجربه شده‌است:

از کَمـادریوس (بلـوط‌الارض، صـمغی ماننـد گاوشـیر) و کُمـافیطوس (صـنوبرالارض، مـاش دارو) هرکدام شش درهم، اسارون و فلفـل سـفید هرکـدام پـانزده درهـم، دارچینـی نـیم مثقـال گرفتـه

۱- بُولُس: فُولُس، یکی حکیمان یونانی که کتابی بـه نامـه «الکُنّـاش» در طـب داشـته و کتـابی دیگـر در بیماریهایی زنان.

شده و همگی نرم کوبیده می‌شوند و دو قاشق از آن را می‌گیرند و با میپختک [می‌نوشند].

و غذای دارنده‌ی این بیماری: حریره‌ای (حَسایی) درست‌شده از آرد سفید سبوس‌گرفته و یا از نشاسته با شکر و روغن بادام و مزوّره‌های درست‌شده از: اسفناج و خُبّازی و قطف، همراه با ماش و عدس و با روغن بادام شیرین است؛ و اگر بیمار تبی نداشته باشد بهتر است گوشت جوجه‌مرغها و دست و پای بزغاله‌های درست‌شده به‌گونه‌ی آش ساده با ماش و عدس و [نیز] تخم‌مرغِ نیم‌پز و روغن بادام شیرین و شکر و خشخاش و چیزهای مانند اینها را به او بدهند.

باب چهل و چهارم

در مداوای آماس سفت و سختِ (صُلْب) گُرده

و هرگاه آماسی سخت برای گرده پیش آید باید با این مرهم (ضِماد) که چندوچون آن این است مرهم گذاشته شود:

از بزر کتان و حلبه هرکدام پنج درهم، بزر خطمی و خُبّازی و شویت و بابونه هرکدام چهار درهم، اُشه و مُقل و عِلک‌البُطْم (سقّز) هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و صمغهار را با آب گرم حل می‌کنند و به هم می‌زنند و داروها را با آن می‌سرشند و گرده با را با آن مرهم می‌گذارند؛ و گرده را با پیه مرغابی و پیه مرغ و مغز ساق گاو همراه با اندکی مُقل و راتینج (ضمع درخت کاج، صنوبر) که هر دو با آب گرم، حل شده و در هاون، نرم ساییده شده باشند چرب می‌نمایند که این، سفتی و سختی را به‌گونه‌ای بهینه از هم می‌پراکند؛ و نیرومندتر از این، مرهم «دیاخیلون» است که اگر گرده را با آن مرهم بگذارند کارکرد شگفت‌انگیزی در نرم‌کردن و ازهم پراکندنِ سفتی و سختی گرده و دیگر آماسهایِ سخت دارد.

و کسی که در گُرده‌اش گرمی‌ای دارد باید از صمغهای گرم بپرهیزد و آنچه از آنها را به‌کار می‌برد با پرهیز و خویشتن‌داری (توقّی) به‌کار ببرد؛ و به دارنده‌ی چنین بیماری‌ای مطبوخ خیارشنبر داده شود و از این دارو را که چندوچون آن این است به او بدهند:

از مغز تخمه‌ی خیارشنبر و مغز تخمه‌ی کدو و بزر خطمی و خبّازی و بزر کتان هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و آنها را نرم می‌کوبند و سه درهم از آن را با شراب بنفشه و یا با جُلّاب به او می‌نوشانند و او را با آب گوشت چکاوکها که به‌گونه‌ی آش ساده با روغن بادام شیرین درست

شده‌باشد و یا با چیزهای مانند اینها تغذیه می‌نمایند [که این به‌خواست خدای تعالی سودمند است].

باب چهل و پنجم

در مداوای پیشاب خون

هنگامی که انسان خون را پیشاب می‌کند (ادارا می‌کند) باید رگ باسلیق او را بگشایند و چنین بیماری را با چاره‌اندیشی که در باب تُفِ خونی (نَفْث‌الدّم) یادآور شده‌ام چاره‌جویی نمایند [و داروهایی] همچون: قرص کهربا و گِل قبرسی و طراثیت (گُل جالیز، گیاهی از دو لپه‌ای‌ها] و عصاره‌ی شنگ را -که نرم کوبیده‌شده و با آب زبان‌بره و آب عصاالرّاعی و آب عُلّیق و چیزهای مانند اینها سرشته شده‌باشد- به او بدهند؛ و نیز این قرص که چندوچون آن این است به او داده شود:

از مغز تخمه‌ی کدو و خیارچنبر و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی هرکدام سه درهم، جلنار دو درهم، زاجِ سرخ و اقاقیا هرکدام یک درهم و نیم، کهربا یک درهم، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی که هرکدام به وزن یک مثقال باشند درآورده شده و با آب بقلةالحمقاء [یا آب سماق] نوشیده می‌شوند.

[چندوچون قرصی دیگر که برای این ناهنجاری سودمند است:

از بزر قطونا و بزر خیار هرکدام پنج درهم، نشاسته و کتیرا هرکدام چهار درهم، اقاقیا و گِل قبرسی هرکدام دو درهم، کهربا یک مثقال گرفته شده و همگی نرم کوبیده می‌شوند و با لعاب بزر قطونا سرشته گشته به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک مثقال تا دو درهم درآورده گردیده و با آب بقلةالحمقاء نوشیده می‌شوند.][1]

چندوچون قرصی دیگر:

از بزر بقله و بزر خیارچنبر و نشاسته و کتیرا هرکدام چهار درهم، گُل انارِ نر دو درهم، سُک

۱- این بند در سزگین نیست و تنها از بولاق، ۴۰۹، ترجمه شده‌است.

و کهربا هرکدام نیم درهم گرفته‌شده و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با لعاب بزر قطونا سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی از یک مثقال تا دو درهم درآورده می‌گردند و با آب زبان‌بره نوشیده می‌شوند.

و اگر کار کسی که پیشاب او خون است به زخم در گرده و پیشاب چرک سفید (مِدّه) بینجامد، باید با چاره‌اندیشی‌ای که برای مداوای کسی که زخمی در گرده‌هایش باشد ذکر کرده‌ایم، چاره جویی گردد؛ و خدا داناتر است[1].

باب چهل و ششم

در مداوای دیابت (دیابیطُس، معرّب Diabain؛ دولاب بیماری‌ای با نشانه‌های: اِزدیاد ادرار، تشنگی و گرسنگی و کم‌شدن وزن و سرانجام اِغما)

از آنجا که پدیدآمدن بیماری‌ای که به دیابت (دیابیطُس) معروف است از گرمای بیش از اندازه‌ای است که بر گُرده چیره می‌گردد، دارنده‌ی آن باید با چیزهای سردکننده‌ی فرومیراننده‌ی (خاموش‌کننده) [آن گرمی] و دادن غذاهای پرچربی معالجه شود؛ و آب جو را با شراب خشخاش و آب انار ترش و شیرین و قرص طباشیر بندآورنده را با آب سیب و شراب ریواس و شراب بِه و لعاب بزر قطونا را با آبِ بزر بقله و جُلّاب به او بدهند؛ و [نیز] بزر قطونا و روغن گل سرخ و اندکی از گِل قبرسی با ربّ ریواس و یا ربّ غوره به او داده شود.

که اگر اینها شما را به چیزی که می‌خوهید برسانند [که خوب است] و گرنه بهتر است قرص کافور را همراه با آب انار یا همراه با ربّ ریواس یا ربّ غوره به او بدهید؛ و این قرص که چندوچون آن این است [نیز] به او داده شود که سودمند است:

از طباشیر پنج درهم، بزر کاهو و بزر بقلة‌الحمقاء هرکدام هفت درهم، بزر ترشک و گشنیز خشک و گُلِ سرخ و گِل ارمنی هرکدام سه درهم، صندل سفید و گل انار نر و سماق هرکدام

۱- چون صفحات: ۱۴۴ و ۱۴۵ نسخه‌ی سزگین گم شده‌است این بند و باب «دیابت» هم، ناچار تنها از روی نسخه‌ی بولاقِ، ۴۰۹، به بعد تا قسمتی از ص۴۱۱ ترجمه شده‌است.

دو درهم، کافور نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با آب بقلة‌الحمقاء یا آب کاهو سرشته گشته و به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک درهم تا یک مثقال درآورده می‌شوند و با آب انار ترش و شیرین یا آب سیب و یا با شراب غوره یا شراب ریواس و یا چیزهای مانند اینها نوشیده می‌گردد، که اگر اینها نتیجه‌بخش باشند که خوب است و گرنه بهتر آن است دوغ درست‌شده از ماست گاو را که آب آن را چکانده باشند به او بدهند و **گرده‌ی** دارنده‌ی این بیماری را با صندل سفید و گل سرخ و کافور **مرهم** بگذارند.

چندوچون مرهمی که برای این بیماری سودمند است:

از صندل سفید و سرخ و گُل سرخ هرکدام چهار درهم، بزر قطونا سه درهم، گِل ارمنی و گُل انار نر هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب بقله و آب گل سرخ و آب کاهو، تر و نرم می‌شوند و گرده را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون مرهم دیگری برای همین بیماری:

از بزر قطونا و آردِ بوداده‌ی جو و صندل سفید هرکدام پنج درهم، دانه‌ی مورد و جَفت بلوط هرکدام سه درهم، عصاره‌ی شِنگ و اقاقیا و رامک هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب طرخشقوق (طلخشقوق: گیاهی علفی یایا) یا آب کاهو یا آب بقلة‌الحمقاء یا گیاه ترشک آن را می‌سرشند و **گرده** را همراه با روغن گل سرخ با آن مرهم می‌گذارند و بیمار را با این **اِماله** که چندوچون [موادِّ آن] این است اماله می‌نمایند:

از آب بقلة‌الحمقاء و آب حیّ‌العالم و آب کاهو و آب برگ خشخاشِ تازه و آب عصاره‌ی گلِ سرخ هرکدام یک جزء و آبِ جو دو جزء گرفته می‌شود و از همگی چهار اوقیه را می‌گیرند و از روغن گلِ سرخ و روغن نیلوفر هرکدام یک اوقیه را بر آن می‌ریزند و بیمار را با آن **اِماله** می‌نمایند، که این، سودمند است.

و **غذای** دارای چنین بیماری‌ای: گوشت بزغاله‌ها یا گوشت بره‌های درست‌شده به‌گونه‌ی آش سماق و آش ریباس یا آش غوره و مغز بره‌ها و دست و پای آنها و مغز استخوان آن دست و پاها و تخم‌مرغ نیم‌پز و پنیر تازه و ماهی تازه‌ای که سن چندانی نداشته باشند و روغن باشد؛ و از **سبزیجات**: کاهو بقلة‌الحمقاء و طرخشقوق و از **میوه‌ها** سیب و هلو و گلابی و به و انار و عُنّاب تازه و بادام تازه و جلاب و خرمای نارسیده‌ی خشک یا سبز به آنها داده شود، و

اینان از خوردن پیه درخت خرما (جُمّار) و شکوفه‌ی آن (طلع) [نیز] سودمند شوند.

و اگر زمان، تابستان یا بهار باشد فرورفتن در آب سرد برایشان سودمند است و آسایش کردن و تن به‌کار ندادن نیز بخشی از این چاره‌اندیشی است؛ و با چیزهای گرم و فروریزنده‌ی پیشاب همچون: خیارچنبر و خیار و خربزه و بزر آنها و چیزهای مانند اینها میوه‌خوری نمایند؛ و خدا داناتر است.

باب چهل و هفتم

در مداوای بیماریهای پیشابدان (مثانه) و نخست در مداوای سنگ‌ریزه‌ای که در آن باشد

امّا مداوای بیماریهایی که برای پیشابدان پیش می‌آید؟ نخستین این بیماریها سنگ‌ریزه‌هایی است که در آن به وجود می‌آیند و سببهای پدیدآورنده‌ی آنها، بیشتر همان سببهای تولیدکننده‌ی سنگ‌ریزه در گرده است؛ از این رو چاره‌اندیشی غذایی و داروی دارندگان این دو بیماری چاره‌اندیشی واحدی است و آن عبارت است از: کاهش دادن غذا و به‌کارگیری غذاهای نرم و نازک پدیدآورنده‌ی کیموس پسندیده و پرهیزکردن از غذاهای سنگین تولیدکننده‌ی بلغم و خلط غلیظ و به‌کارگیری داروهای لطیف‌کننده‌ی پاره‌کننده و شکننده‌ی سنگ‌ریزه و مالیدن زهار و جای پیشابدان با روغنهای پراکنده‌ساز لطیف‌کننده و ریختن آب گرمی که بابونه و اکلیل‌الملک و پرسیاوشان و خارخسک و چیزهای مانند اینها را در آن جوشانده باشند بر آنها؛ و به دارنده‌ی این بیماری، نیم درهم، سنگ یهودی (حجرالهودی) ساییده‌شده بر سنگْ ساو (مِسَن، فسان) با آب نیم‌گرم و دو دانگ تا نیم درهم کژدمهای سوخته بدهند و آب نخود سیاه را بر آن بنوشند که این، سودمندی آشکاری دارد.

چندوچون دارویی که سنگِ موجود در پیشابدان را به خوبی می‌شکند و خرد می‌نماید:

از شیشه‌ی سوخته‌ای که به‌کار گرفته نشده‌باشد و سنگ‌ریزه‌ای که در اسفنج هست و از سنگ یهودی هرکدام یک جزء و صمغ آلو و اسقولوقندریون هرکدام دو جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و وزن دو درهم از آن را می‌گیرند و

با سکنجبین می‌نوشند که سودمند است.

چندوچون دارویی دیگر که برای شکاندن سنگ‌ریزه‌ی پیشابدان بسنده است و انسان را به مقصود می‌رساند:

از پوسته‌های ریشه‌ی کبر و خولنجان و خارخسک و فربیون و وَج و عاقرقرحا و گندبیدستر هرکدام دو درهم، دارچینی و زنجبیل و فلفل سفید هرکدام یک درهم، راوند چینی و دوقو و بزر کرفسِ نبطی و فَطْرَاسالیون و قسط و سلیخه و کمافیطوس و کمادریوس و مُرّ صافی و جنطیانا و ریشه‌ی مهک و اسقولوقندریون و زراوند طویل و مُدحرج و نانخواه و مصطکی و روناس و راسن و زیره‌ی کرمانی و قرنفل و بزر رازیانه و پیاز موشِ (اِسقیل) برشته‌شده و خردل و دانه‌ی پوست گرفته‌ی صنوبر و انیسون و دانه‌ی بلسان و بزر گزر و بزر تره‌تیزک و سعتر (سیسنبر) دشتی و قردمانا و بزر سذاب دشتی و بزر پنج‌انگشت و بزر اَنجره (بزر گزنه) و انجدان سیاه و دانه‌ی درختِ غار (دَهْمَست) و شکوفه‌ی اِدخر، هرکدام یک درهم و نیم، دانه‌ی ماش و صمغ آلو، هرکدام سه درهم، کژدمهای سوخته چهار درهم گرفته می‌شود و داروها، نرم کوبیده گشته و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با یک اوقیه و نیم روغن بلسان نرم و تر می‌گردند و با عسل پالوده سرشته می‌شوند؛ هر شربت از آن دو دانگ تا نیم درهم پس از شش ماه است[1].

چندوچون معجونی که برای سنگ‌ریزه‌ای که در پیشابدان پدیدآمده باشد سودمند است:

از کژدمهای سوخته و نوشادُر و دوقو و مُرّ و روناس و تخم کرفس کوهی، هرکدام سه درهم، انیسون و بزر رازیانه و بزر کرفس نبطی و نانخواه و فلفل سفید و سیاه و گندبیدستر، هرکدام دو درهم، سذاب خشک پنج درهم، بزر شویت و بزر ترب هرکدام چهار درهم گرفته شده و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با عسل پالوده سرشته می‌گردند؛ هرشربت از آن نیم درهم تا نیم مثقال با آبی است که: بزر کرفس و بزر رازیانه را در آن جوشانده باشند و یا با فشرده‌ی (عصیر) آنهاست هنگامی که تازه باشند؛ و همچنین برای

۱- پیش از این هم درباره‌ی مبهم بودن منظور این قید گفته بودم و شاید منظور این است که: این دارو را پس از شش ماه از درست کردن آن باید به‌کار ببرند؟!!

مداوای سنگ‌ریزه‌ی پیشابدان باید دیگر چاره‌اندیشیهای را که برای مداوای سنگ‌ریزه‌ی پدیده آمده در گُرده یادآور شده‌ایم به‌کار ببرند.

و اگر شما همه‌ی داروهایی را که باید برای این بیماری به‌کار برده شود به‌کار گرفتید و هیچ کارکردی در این سنگ‌ریزه [ی پیشابدان] نداشتند، پس برای بیرون آوردن آن باید آهنگِ شکافتنِ [جای سنگ] را بکنید؛ و شما چگونگی راهیابی به این کار و انجام دادن آن را از جایی که ما چگونگی انجام دادن کار با دست را بیان می‌کنیم - اگر خدا بخواهد- خواهید دانست.

باب چهل و هفتم

در مداوای آماسهای پیشابدان

امّا مداوای آماس پدیدآمده در پیشابدان؟ اگر آن آماس گرم باشد، باید دید که آیا آن آماس گرم از سببی بیرونی همچون: زدن چیزی به بیمار یا افتادن او از جایی است؟ که اگر چنین باشد باید گشودن رگِ باسلیق را با دارنده‌ی آن به‌کار بگیرید و جای آماس را با روغن بنفشه چرب نمایید و آب گرم را بر آنجا بریزیید؛ و اگر همراه با آن آماس، ریختن پیشاب نیز، دشوار باشد باید پیشابدان را به سوی آلت تناسلی بفشارید که با این کار پیشاب بیرون می‌ریزد.

امّا هرگاه آن آماسِ گرم تنها از سببی از درون [بدن بیمار] باشد، باید برای مداوای آن نیز، گشودن رگ باسلیق را به‌کار بگیرید و در آغاز کار آن را با قیروطی درست‌شده از: آب هندبا و آب عنب‌الثّعلب و آب کاکنج و آب حی‌العالم با روغن بنفشه و موم سفید مرهم بگذارید و پس از آن، مرهم درست‌شده از: آرد جو و خطمی و بنفشه‌ی خشک و صندل سفید را -که از هرکدام یک جزء را بگیرید و آنها را نرم بکوبید و با آب عنب‌الثّعلب و بریده‌های پوسته کدو همراه با روغن بنفشه به‌گونه‌ی مرهم درآورید- بر آن بگذارید؛ و نیز از این دارو را که چندوچون آن این است به او بدهید:

از مغز تخمه‌ی خیارچنبر و بزر خیار و بزر خربزه و مغز تخمه‌ی کدو هرکدام پنج درهم، بزر بقله چهار درهم، بزر خطمی و خُبّازی و پرسیاوشان هرکدام سه درهم[1] گرفته می‌شود و همگی

۱- سزگین،۱۴۷، یک درهم است.

نرم کوبیده می‌گردند؛ **هر شربت** از آن دو درهم با شربت گلاب و عسل (جُلّاب) یا با شراب بنفشه است [که به‌خواست خدا سودمند است].

و هنگامی که آماس پایان می‌یابد و به سوی پخته‌شدن و چرک‌کردن می‌رود، باید آب گرمی را که: بابونه و اکلیل‌الملک و حُلبه و بزر کتان و پرسیاوشان همراه با روغن بنفشه و روغن خیری را در آن جوشانده باشند بر آن بچکانند و **جای آماس** را با تکّه‌ای نمد که در این آب فرو برده و خیسانیده باشند و یا با تکّه‌ای پارچه که آن را چندلا در هم پیچیده باشند و یا با تکه‌ای اسفنج **کِماد** نمایند و **نیز آن را با این مرهم که چندوچون آن این است مرهم بگذارند:**

از شنبلیله و بزر کتان هرکدام ده درهم، خطمی سفید و آرد کَرَسنه [و شراب شَیلم (گندم‌دیوانه)] و کلمِ خشک هرکدام پنج درهم، بابونه و اکلیل‌الملک و بنفشه‌ی خشک و پرسیاوشان هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند و با عسلِ پخته‌شده و فشرده‌ی انجیر همراه با اندکی از پیه مرغابی و مرغ و روغن خیری سرشته شده و همه‌ی پیه‌ها و روغنها ذوب می‌گردند و داروها را با آنها می‌آمیزند [و به‌گونه‌ی مرهم درمی‌آورند] و درحالی که نیم‌گرم است پیشابدان را با آن مرهم می‌گذارند؛ **و از این سفوف را که چندوچون آن این است [نیز] به او بدهند:**

از مغز دانه‌ی خیارچنبر و خیار و خربزه هرکدام چهار درهم، بزر مَرو و بزر خطمی و خبّازی و بزر کتان هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند [و به‌گونه‌ی سفوف درآورده می‌شوند] هرشربت از آن سه درهم با دو اوقیه میبختک و یک اوقیه آبی است که شنبلیله و پرسیاوشان را در آن جوشانده باشند، و این را سه روز به او می‌نوشانند و به چکاندن آب و چرب کردن بدن با روغن و به‌کارگیری مرهمهایی که یادآور شده‌ایم ادامه می‌دهند؛ که اینها، از آن چیزهایی هستند که آماسها را پخته می‌گردانند و به چرک کردن می‌رسانند و هرچه از آنها را که پخته‌شده و چرک کرده باشند می‌ترکانند.

و اگر **طبیعت** چنین بیماری بند آید باید آب کاکنج یا آب لبلابی را که فلوس خیار شنبر را در آن ساییده باشند به او بدهید و یا **اماله‌ی** نرمی را [که موادّ آن] از آب چغندر و آب لبلاب و روغنِ بنفشه و مُرّی درست شده‌باشند با او به‌کار ببرید و یا او را **با آبی که**: سبستان و خطمی و

نخاله و خبّازی و بزر کتان و بنفشه‌ی خشکی که فلوس خیارشنبر همراه با روغن بنفشه را در آن ساییده باشند اِماله نمایید[1]، که اینها از آنهایی هستند که طبیعت را نرم می‌گردانند:

و هرگاه آن آماس گرمِ چرکینی (خُراجی) که در پیشابدان است بترکد، این سفوف را که چندوچون آن این است به دارنده‌ی آن بدهید:

[از کتیرا و بزر کتان هرکدام دو درهم، نشاسته چهار درهم، گِل ارمنی یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هرشربت از آن یک درهم با شراب خشخاش یا شراب عُنّاب است.][2]

[و نیز این سفوف را که چندوچون آن این است به او بدهند:]

از مغز دانه‌ی خیارشنبر و مغز دانه‌ی خیار و نشاسته هرکدام یک درهم و نیم[3]، دانه‌ی بزرگ پوست‌گرفته‌ی صنوبر ده دانه[4] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن دو تا سه درهم با شراب بنفشه یا شراب خشخاش است.

و بهترین چیزی که زخمهای پیشابدان و بیرون آمدن چرک از آن را می‌توان با آن معالجه کرد، قرص کاکنج همراه با شراب خشخاش است؛ [و این، هنگامی است که در بدن بیمار گرمی‌ای نباشد؛ و اگر آنجا گرمی‌ای باشد، پس قرص خشخاش با شراب خشخاش است.

و همچنین [در معالجه پیشابدان]، همه‌ی چاره‌اندیشیهای غذایی و دارویی را که برای مداوای زخمهای گُرده و بیرون‌آمدن چرک از آن یادآور شده‌ایم، برای معالجه‌ی پیشابدان و بیرون آمدن چرک از آن نیز باید به‌کار ببرند [که این به‌خواست خدا برای آن سودمند خواهد بود.][5]

چندوچون دارویی که برای زخمهای پیشابدان سودمند است:

۱- عبارات: سزگین، ۱۴۷،۱۴۸، با بولاق، ۴۱۱،۴۱۲، در اینجا با همدیگر متفاوت‌اند.

۲- آنچه میان این کروشه است تنها در بولاق، ۴۱۲ آمده‌است.

۳- سزگین، ۱۴۸، سه درهم است.

۴- سزگین، همان، بیست دانه است.

۵- پیش از این هم گفته‌ام که جملات دین‌دار مابانه‌ای که در این ترجمه می‌بینید، از نسخه‌نویسان چاپ بولاق و از تظاهر به دین آنهاست که در نسخه‌ی سزگین کم‌تر دیده می‌شود.

از دانه صنوبر ده[1] دانه، بزر خیارچنبر ده[2] درهم، نشاسته نیم مثقال، سنبل، به همان اندازه، بزر کرفس یک مثقال گرفته می‌شود که سنبل و بزر کرفس را با یک رطل و نیم آب چندان می‌جوشانند تا نیم رطل از آن باز بماند و داروها را با آن می‌سرشند؛ هر شربت از آن دو تا سه درهم با میپختک است.

چندوچون دارویی از بُولُس [حکیم] برای این بیماری، که گفته است «که من آن را تجربه کرده‌ام و سودمند یافته‌ام:»

از کَمادریوس و کُمافیطوس هرکدام دوازده مثقال، اسارون و فلفل سفید هرکدام سی مثقال، دارچینی یک مثقال گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوندو دو قاشق از آن را با میپختک می‌نوشند که به‌خواست خدا سودمند است.

باب چهل و نهم

در مداوای دشواری پیشاب‌کردن و سوزش آن

هرگاه پیشاب کردن دشوار بوده و همراه با سوزش باشد، باید به دارنده‌ی آن از **این دارو را که چندوچون آن این است بدهند:**

از بزر قطونا و مغز دانه‌ی خربزه و خیارچنبر و خیار و کدو هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و بزرها نرم کوبیده می‌گردند و با بزر قطونا آمیخته می‌شوند و از همگی سه درهم را با جُلّابی که روغن گل سرخ را بر آن چکانده باشند با آب سرد به بیمار می‌دهند که سودمندی آشکاری دارد؛ و قرصهای درست‌شده از مغز تخم گیاهان مختلف (بَنادِقُ البُزور) همراه با جُلّاب [نیز/ به‌خواست خدا] برای این ناهنجاری سودمند است.

۱- بولاق،۴۱۲، بیست دانه است.

۲- بولاق، همان،۴۰ دانه است.

چندوچون دارویی که برای دشواری پیشاب‌کردن و سوزش آن سودمند است:

از مغز دانه‌ی کدو و خربزه و مغز دانه‌ی خیارچنبر و خیار و بزر خبّازی و خطمی، هر کدام پنج درهم، بادام شیرین پوست‌گرفته [دو درهم، صمغ عربی و کتیرا و دانه‌ی ماش هرکدام سه درهم] بزر رازیانه و ربّ سوس هرکدام دو درهم گرفته شده و نرم کوبیده می‌گردند [و به‌گونه‌ی سفوف درآورده می‌شوند]؛ هر شربت از آن سه درهم با شربت گلاب و عسل است؛ و نیز، از آب خیار و آب خیارشنبر و آب هندوانه، همگی، سه رطل را همراه با جُلّاب به او بنوشانند.

و اگر دشواری پیشاب‌کردن سخت باشد، باید این داروها را در حالی که بیمار در آبزنِ دارای آب گرم باشد به او بدهند و پیشابدان را با این مرهمی که چندوچون آن این است مرهم بگذارند:

از بنفشه‌ی خشک یا تر و برگ کاکنج و خطمی و عنب‌الثعلب و خبازی [به‌اندازه‌ی نیاز] را می‌گیرند و همگی را در هاون، نرم می‌کوبند و با آرد جو و روغن بنفشه می‌سرشند و در حالی که نیم‌گرم باشد جای بیماری (پیشابدان) را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون مرهمی دیگر [برای این بیماری]:

از خطمی و آرد جو و بابونه و بنفشه‌ی خشک و اصل‌السّوس به اندازه‌ی برابر را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و با آب عنب‌الثّعلب و آب هندبا و روغن بنفشه می‌سرشند و در حالی که نیم‌گرم (فاتر) باشد پیشابدان را با آن مرهم می‌گذارند.

و اگر دشواری پیشاب‌کردن از سردی‌ای باشد، باید دارنده‌ی آن در آبزن آبِ گرمی که: بابونه و اکلیل‌الملک و شیح و قیسوم و مرزنگوش را در آن جوشانده باشند بنشیند و جای زِهار او را با روغن خارخسک و روغن شویت یا روغن ناردین یا روغن کژدمها و چیزهای مانند اینها چرب نماید و نیز این سفوف را که چندوچون آن این است به او بدهند:

از بزر کرفس و رازیانه و انیسون هرکدام سه درهم، حبّ ماش و تخم کرفس کوهی (فَطر اِسالیون) هرکدام دو درهم، سنبل و سلیخه و زعفران و اسارون و دارچینی هرکدام یک[1] درهم

۱- سزگین، ۱۴۹، دو درهم است.

گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن یک مثقال تا دو درهم با آب گرم یا با شراب عسل است.

چندوچون دارویی دیگر:

از اسقولوقندریون و دانه‌ی ماش هرکدام سه درهم، دوقو و شکوفه‌ی ادخر و دانه‌ی بلسان و قُسط هرکدام یک درهم و نیم، نانخواه و بزر کرفس کوهی و مِشکطرامَشیع (نوعی پودنه‌ی کوهی) هرکدام دو درهم، دانه‌ی بزرگ صنوبر وزن پنج درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با عسلی پالوده سرشته می‌شود؛ هر شربت از آن وزن دو تا سه درهم با آبی است که انیسون و بزر کرفس را در آن جوشانده باشند، [که اگر نتیجه‌بخش نباشد بهتر است از **سجزینا** یا از عُنّابی یا از **جربیا** که همان جراسه است وزن دو دانگ تا نیم درهم را با آب زیره یا با آبی که انیسون و بزر کرفس را در آن جوشانده باشند به بیمار بدهند.][1]

و اگر نتیجه‌بخش نباشد بهتر است از **ماءالاصول** همراه با اندکی از سجزینا و یا از عنابی، از دو دانگ تا نیم درهم با آب زیره یا با آبی که انیسون و بزر کرفس را در آن جوشانده باشند با اندکی از روغن بادام [تلخ] به او بدهند[2] و زهار را با این مرهم که **چندوچون آن این است مرهم بگذارند** [که سودمند است:]

از اکلیل‌الملک و بابونه و شویت و قیسوم و دانه‌ی غار و فَطراسالیون و بزر ترب و حماما هرکدام به اندازه‌ی هم [یا] هرکدام پنج درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده‌گشته و با روغن سوسن یا روغن خیری یا روغن بان سرشته می‌شوند و در حالی که نیم‌گرم است، زهار را با آن مرهم می‌گذارند؛ و **غذای** بیمار باید: آب نخود با روغن زیتون شسته‌شده و شویت و دارچینی و زیره باشد و از **سبزیجات**: کرفس و نعنا و رازیانه و سبزی رشاد و جرجیر (تره‌تیزک، شاهی‌آبی) و برگ ترب را تناول نماید و از تخم بَنه (حبة‌الخضراء) و پسته و مغز بادام تلخ و چیزهای مانند اینها بیشتر بخورد.

۱- آنچه میان کروشه آمده‌است تنها در بولاق، ۴۱۳ است، با واژه‌های: «عُنّابی» و «جربیا» و (جراسة) که نه اسم و نه معنی متناسب با موضوع مورد بحثِ آنها هیچ‌کدام یافت نشد.

۲- این پاراگراف که بخشی از آن تکرار پاراگراف بالاتر است، بیشتر از نسخه‌ی سزگین، ۱۴۹ است.

و اگر دشواری پیشاب کردن تنها از آماس گرمی باشد، باید با دارنده‌ی آن همان معالجه‌ای را که پیش از این در باب معالجه‌ی آماس پیشابدان ذکر کرده‌ام به‌کار بگیرد.

و اگر شما همه‌ی چیزهایی را که یادآور شده‌ایم با دارنده‌ی این بیمار به‌کار بردید و پیشاب بیرون نمی‌آمد، معالجه با قاثاطیر[1] را بر پایه آنچه ما - در آن مقاله‌ای که به‌خواست خدا، کار با دست در آن ذکر می‌شود- یادآور خواهیم شد، به‌کار بگیرید؛ جز اینکه باید تا آنجا که شدنی است از به‌کار بردن قاثاطیر در آماسهای گرم بپرهیزید؛ زیرا این کار، چه‌بسا مادّه‌ای [زیان‌آور] را به آنجا می‌کشاند؛ و اگر شما ناچار از به‌کارگیری آن شدید آن را با پرهیز و به نرمی و با روغن فروان به‌کار ببرید [که به‌خواست خدا سودمند خواهد بود].

باب پنجاهم

در معالجه‌ی بیرون‌ریزی بدون خواست پیشاب و در مدای پیشاب‌کردن در رخت‌خواب

هرگاه برای انسان چنین پیش‌آید که بدون خواستی و جنبشی، پیشاب او فرو ریزد [و در آن سوزشی باشد[2]]، باید به دارنده‌ی آن از خولنجانی که کوبیده و بیخته‌شده و -و پس از آنکه با اندازه‌ی گردویی از روغن گاو آغشته و نرم گشته- با عسل پالوده‌ای سرشته شده باشد همراه با اندکی از میپختک و با آب نیم‌گرم داده شود.

و نیز این دارو را که چندوچون آن این است به او بدهند:

از قنطریون و زیره به اندازه‌ی هم را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و دو درهم از آن را با آب نیم‌گرم می‌نوشند.

۱- قاثاطیر: قاتاتیر، کاتاتر، میل باریکی که آن را داخل بدن از جمله پیشابدان می‌کنند تا ادرار را از آن بیرون آورند.

۲- این قید تنها در نسخه‌ی سزگین، ۱۵۰ آمده‌است و به‌نظر می‌رسد که زاید باشد.

چندوچون دارویی دیگر که برای چکیدن پیشاب و بیرون‌آمدنِ بدون خواست آن سودمند است:

از بلوط پنج درهم کُندر ذَکَر (نر) دو درهم، دانه‌ی درخت مَحْلَب سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم با میبهِ بندآورنده است.

چندوچون دارویی دیگر که برای این بیماری سودمند است:

از هلیله و بلیله و آمله‌ی برشته‌شده با روغن گاو هرکدام یک درهم، بلوط برشته‌شده‌ی خیسانیده‌شده در سرکه انگوری وزن یک درهم، سُعد و کُندر ذکر و میعه‌ی سایله هرکدام وزن چهار دانگ مُرّ، نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن سه درهم است.

چندوچون دارویی دیگر برای همین ناهنجاری:

از بلوط خیسانیده‌شده در سرکه‌ی انگوری و خشک گشته چهار درهم، طباشیر دو درهم، سُعد سه درهم، کُندر ذکر یک[1] درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن دو درهم با آب شکوفه‌ی درخت خرما و یا با آبی است که آهنِ داغ شده‌ای را در آن سرد کرده باشند.

و اِطرفیل صغیر – اگر بر به‌کار بردن آن ادامه دهند – برای این بیماری سودمند است. و اگر در اینجا سردی سختی در میان باشد، بهتر است اطرفیل کبیر و معجون کلکلانج را به بیمار بدهند که سودمند است.

و دارنده‌ی این بیماری باید که آب و شراب – به‌ویژه شراب آمیخته با آب را فراوان ننوشد و از خوردن چیزهای سرد فروریزنده‌ی پیشاب همچون: خیارچنبر و خیار و خربزه و چیزهای مانند اینها بازداشته شود.

چندوچون دارویی دیگر برای کسی که در رختخواب پیشاب می‌کند:

از پودنه‌ی رودخانه‌ای دو درهم، مُرّ، دو دانگ گرفته می‌شود و اینها نرم کوبیده می‌گردند و با

۱- بولاق، ۴۱۳، دو درهم است.

شراب ریحانی نوشیده می‌شوند و [همراه با آن] اندکی از روغن بابونه با آب نیم‌گرم [به بیمار] داده می‌شود [که سودمند است].

چندوچون دارویی دیگر برای کسی که در رخت‌خواب پیشاب می‌کند:

از سُعد دو درهم، شونیز و خردل و دانه‌ی رشاد (حبّ‌الرشاد: بزر تره‌تیزک)، هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با روغن زیتونِ نارس (زیتُ الانفاق) و عسل پالوده، سرشته می‌شوند؛ هر شربت از آن به اندازه‌ی یک دانه‌ی گردو به‌هنگام خواب است و پس از خواب یک عدد تخم‌مرغ نیم‌پز را سربکشد که این سودمند است.

چندوچون دارویی دیگر برای کسی که در رخت‌خواب پیشاب بریزد:

از برگ شاهدانه و کُندر و نشاسته و روناس (فوّة‌الصباغین) هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و بیخته می‌شوند و با عسل پالوده و شکر طبرزده سرشته می‌گردند و هر شب[1] دو درهم از آن را می‌گیرند [و تناول می‌نمایند].

و برخی از پیشینیان گفته‌اند که اگر حنجره‌ی خروس را بسوزانند و بسایند و یک تا دو دانگ آن را با آبی نیم‌گرم بنوشند برای کسی که در رخت‌خواب پیشاب می‌کند سودمند است.

و دارنده‌ی این بیماری باید از ادامه دادن به خوردن و نوشیدن چیزهای سردکننده همچون: خربزه و خیارچنبر و خیار و سبزیجات و میوه‌ها بپرهیزد؛ و غذاهای گرمِ زبان‌گز درست‌شده با دیگ‌افزارهای (توابل) گرم همچون: زیره و خردل و زنجبیل و فلفل و دارچینی و کَرَویا و خولنجان و شرابِ ناب (نیامیخته با آب) و چیزهای مانند اینها را به‌کار گیرد، که اینها - به‌خواست خدای تعالی - سودمند خواهند بود.

۱- سزگین، ۱۵۰، هر روز است.

باب پنجاه و یکم

در مداوای فَتْق (پاره‌شدن پرده‌ی صِفاق یا کیسه‌ی دیگر اندامها)

باید بدانید که هرگاه پدیدآمدن فتق از پاره‌شدن پرده‌ی صِفاق[۱] باشد، بهبود یافتن آن دشوار و گمان نمی‌رود که داروها و مرهمها در آن نتیجه‌بخش باشند؛ امّا اگر پدیدآمدن آن از ترینگی سست‌کننده و از پیوسته نبودن سوراخهای ریز پوست صِفاق (مسام صفاق) باشد معالجه‌ی آن با مرهمهاست.

چندوچون مرهمی که برای فتق سودمند است:

از جوزالسّرو (بار درخت سرو) و پوستهای انار و بلوط عفصی هرکدام ده درهم، زاج یمانی و جلنار و پوسته‌های کندر هرکدام پنج درهم گرفته می‌شود و همگی را نرم می‌کوبند و با شرابی به‌هم‌آورنده (قابض) می‌جوشانند و اندکی از اَشراس (سریشم) و آرد باقلا را بر آن می‌ریزند و می‌سرشند و جای فتق را با آن مرهم می‌گذارند و می‌بندند.

و اگر آن فتق از پایین‌آمدن روده‌ها به کیسه‌ی بیضه‌ها باشد، باید لگاهی (نگه‌دارنده‌ای) از چرم را برای آن به‌کار بگیرند و آن را - پس از آنکه بر بیضه یا بر جای دریدگی، آبی را که کزمازگ و جوزالسّرو را در آن جوشانده باشند می‌چکانند [و پس از آنکه سرد می‌شود آن را با روغن خلاف چرب می‌نمایند] - آن را با آن لگام ببندند.

چندوچون مرهمی دیگر که از مرهم نخستین نیرومندتر است:

از: پوسته‌های جورالسّرو و ثمره‌ی درخت گز و گل سرخ و زاج یمانی و مُورد و جلنار و مازوی عفصی و پوسته‌های باقلا و سریش (اشراس) و صمغ آلو و صمغ عربی و سریشم ماهی (سریشم سگ ماهی) هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و آنچه از این داروها کوبیدنی باشد کوبیده می‌شوند و صمغها و سریشم ذوب‌گشته و داروها را با آنها عجین می‌نمایند و جای فتق و ناف بالاآمده را با آن می‌اندایند و خایه‌ها را با آن مرهم می‌گذارند و آن را با نگه‌دارنده (لگام)

۱- پرده‌ی صِفاق: پرده‌ای که جدار داخلی شکم و سطح خارجیِ اندروینهای شکم را می‌پوشاند.

می‌بندند [که سودمند است].

چندوچون دارویی دیگر برای همین بیماری:

از غشای درونی میوه‌ی بلوط (جَفت البلوط) و جوزالسّرو و زوائد سرِ قیف‌گونه‌ی انار ترش هرکدام یک جزء و پوسته‌های کندر و بلوط عفصی و سماق و اقاقیا و قرظ و طراثیث (گُل جالیز) و حلزون و صدف سوخته و شادنه (سنگی عدسی‌وار یا گاورسی به رنگ خون) هرکدام نیم جزء، سریشم ماهی دو جزء، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و سریشم را با آبی که اُشه را در آن خیسانیده باشند ذوب می‌کنند و داروها را با آن می‌سرشند و همان کاری را که گفتیم با آن انجام می‌دهند.

و دارنده‌ی این بیماری باید از غذاهای تولیدکننده باد ها و از خوداگندن از خوردنی و نوشیدنی و استحمام فراوان بازداشته شود مگر اینکه آن آبها به‌هم‌آورنده (قابضه) باشند و نیز از جنبش تند بپرهیزد و گاه‌گاهی گوارشی زیره‌ای و گوارشی انجندان یا گوارشی پودنه ای و قلفدیفون (نوعی قرص زرنیخ) و سجزینا و دیگر چیزهایی راکه بادها [ی شکم] را می‌پراکنند به او بدهند که [به خواست خدا سودمند است].

مقاله‌ی هفتم از جزء دوم از کتاب کامل‌الصناعه پایان یافت و به‌دنبال آن مقاله هشتم می‌آید.[1]

❋❋❋

امروز چهارشنبه شانزدهم تیرماه سال ۱۴۰۰ خورشیدی، ساعت هشت و ده دقیقه صبح، ترجمه‌ی مقاله‌ی هفتم از ده مقاله‌ی **جزء دوم** کتاب کامل‌الصّناعةالطّبیّه، تالیف علّی بن عبّاس مجوسی (حکیم) اهوازی به دست اینجانب دکتر سیّدمحمدخالدغفاری در محل سکونت خود که شهر سنندج مرکز استان کردستان است -و در این ایام نامیمون کرونایی- پایان یافت؛ و این، پایان ترجمه‌ی سه مقاله‌ی: **پنجم** و **ششم** و **هفتم** از **جزء دوم** کتاب فوق‌الذّکر است و باید -اگر

۱- این‌عبارت پایان مقاله‌ی هفتم از نسخه‌ی بولاق، ص **۴۱۵** است؛ و عبارت اعلام پایان مقاله از نسخه‌ی سزگین این‌گونه است: «مقاله‌ی هفتم از جزء دوم از مَلِکی پایان یافت و شکر و سپاس خداوند راست».

خدا بخواهد - به عنوان **جلد پنجم** از ترجمه‌ی این کتـاب بـه چـاپ برسـد؛ تـاکنون **چهـار جلـد** از ایـن ترجمه به چاپ رسیده است و تا ببینیم کـه سـرانجام ایـن مجلّـد هـم چگونـه رقـم خواهـد خـورد و الحمدللّه ربِ العالمین.

د.سیّدمحمدخالدغفاری، اهل شهرستان سقّز

ساکن شهر سنندج، استان کردستان

منابع مورد استفاده در این ترجمه:

۱ - ابن هندو، ابوالفرج، علی بن حسین، **مفتاح الطّب**، به اهتمام د. مهدی محقّق، و د.دانش پژوه، مؤسّسه‌ی مطالعات اسلامی مک گیل کانادا، شعبه‌ی دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۸.

۲ - ابوالقاسمی، محسن، «دستور تاریخی زبان فارسی»، سمت، تهران ، ۱۳۸۵.

۳ - بیرونی، ابوریحان، «**الصّیدنه فی الطّب**» ، تصحیح و مقدّمه و تحشیه‌ی، عبّاس زریاب، مرکز نشر دانشگاهی - تهران، چاپ اول، ۱۳۷۰.

۴ - تاجبخش، د. حسن، **فرهنگ اغراض طبّی** (فرهنگ اصطلاحاتِ الاغراض الطبیّه‌ی) سیّد اسماعیل جرجانی، ضمیمه‌ی جلد دوم کتاب **الاغراض**، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.

۵ - جرجانی، سیّد اسماعیل، **یادگار**، به اهتمام د. مهدی محقّق، مؤسّسه ی مطالعات اسلامی، دانشگاه مک گیل کانادا، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.

۶ - جلیلیان، شهرام، « گفتارهایی درباره‌ی جندی شاپور و تاریخ پزشکی ایرانی -اسلامی» ، انتشارات دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپورِ اهواز، ۱۳۹۴.

۷ - حموی یزدی، محمّد نصیرالدین، **تحفه‌ی شاهیّه‌ی عباسیّه**، به اهتمام سیّدحسین رضوی برقعی، انتشارات باوردان، تهران ۱۳۸۰.

۸ - عقیلی شیرازی، سیّد محمّدحسین، **مخزن‌الادویه**، انتشاراتی راه کمال با همکاری دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران ۱۳۸۸.

۹ - مجوسی، علیّ بن عبّاس اهوازی، **کامل‌الصّناعه الطبیّه**، مؤسّسه ی احیای طبّ طبیعی قم، قم ۱۳۸۷.

۱۰ - .... مرکز پژوهش در طبّ یونانی، **دهلی نو**، ۱۴۲۶ هـ / ۲۰۰۵ م.

۱۱ – ....، بولاق قاهره، ۱۲۹۴ هـ /۱۸۷۸ م.

۱۲ – ....، به اهتمام فؤاد سزگین، آلمان، فرانکفورت، ۱۴۰۵ه/۱۹۸۵.

۱۳ – مَیْسری، حکیم، **دانشنامه در علم پزشکی**، به اهتمام د. برات زنجانی، مؤسّسه ی مطالعات اسلامی، دانشگاه مک گیل کانادا، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.

۱۴ – هروی، ابو منصور علی، **اَلأبنیة عَن حَقایق الأدویه**، به تصحیح احمد بهمنیار، به اهتمام حسین محبوبی اردکانی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.

فرهنگها:

۱ – فرهنگ فارسی معین، چاپ هشتم، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱.

۲ – لِسانالعَرَب، چاپ اول دار صادر، بیروت، ۱۹۹۷.

۳ – لغتنامهی دهخدا، چاپ دوم از دورهی جدید، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

۴ – اَلمُنجِد چاپ بیستم، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۸۶.

McGill University
Montreal-Canada

The Institute of Islamic Studies

University of Tehran
Tehran-Iran

Kâmil al-Sinâ'at-Tibbíyya

Vol. 5

Ali Ibn-I Abbâs-I Majûsî Ahvâzî

Translated into Persian by
S. Mohammad Khâled Gaffâri

with an introduction
by
M. Mohaghegh

Tehran 2022